

گزارش
مسئول شورای ملی مقاومت
به مردم ایران

دربارهٔ رابطهٔ بنی صدر و اطرافیانش

باشورای ملی مقاومت

و جریان پیوستن و گسستن آنها

گزارش
مسئول شورای ملی مقاومت
به مردم ایران

دربارهٔ رابطهٔ بنی صدر و اطرافیان
با شورای ملی مقاومت
و جریان پیوستن و گسستن آنها



کتاب‌خانه ملی

- * گزارش مسئول شورای ملی مقاومت به مردم ایران
در بارهٔ رابطهٔ بنی صدر و اطرافیانش با شورای ملی مقاومت
و جریان پیوستن و گسستن آنها
- * گردآوری و تنظیم از: انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج کشور
(هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران)

* تاریخ انتشار: اسفندماه ۱۳۶۳

* انتشارات: کتاب‌خانه ملی

فهرست مطالب

۱۱	فصل اول : مقدمه - طرح موضوع
۳۱	فصل دوم : تذکرات و پاره‌های اطلاعات ضروری
۹۵	فصل سوم : تدوین برنامه، شورای ملی مقاومت و دولت موقت
۱۵۹	فصل چهارم : "وزیر طلبی" در لغافه، آزادی خواهی و "عدم هژمونی"
۲۵۵	فصل پنجم : معنی "آزادی و عدم هژمونی"
۲۷۹	فصل ششم : رابطه، بنی صدر با شورا
۲۸۷	فصل هفتم : چند نمونه، دیگر از بیمان شکنی و نقض التزام
۳۲۵	فصل هشتم : جنگ و صلح
۴۳۳	فصل نهم : درباره، طرح خود مختاری کردستان
۴۹۹	فصل دهم : جریان جدائی با بنی صدر

ضمائم :

۵۶۹	مصاحبه، بنی صدر با کانال ۳ تلویزیون فرانسه
۵۷۳	بیانیه، شورای ملی مقاومت
۵۷۵	نامه، بنی صدر به خمینی ۱/ مرداد ۶۳
۵۸۱	نامه، مدنی به خمینی ۱۹/ آذر ۶۲
۵۹۵	نامه، مدنی به رفسنجانی ۱۹/ آذر ۶۲
۶۰۷	نامه، مدنی به رفسنجانی ۱/ خرداد ۶۳
۶۲۴	نامه، مدنی به یکی از افراد عشایری در بلوچستان

- مسابقهٔ خیانت با سازش با ارتجاع خون آشام علیه تنهاآلترنا تیود مکر اتیک
- ۶۲۷ از: برادر مجاهد منصور زاهدی
نگاهی به نامه‌های مدنی و بنی صدر خطاب به دژ خیم خون آشام دوران
از: برادر مجاهد مهدی ابریشمچی
- ۶۴۷ عضو دفتر سیاسی سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۶۶۷ مصاحبهٔ بنی صدر با لوموند
- ۶۶۹ کلیشهٔ مصاحبهٔ بنی صدر با روزنامهٔ اتریشی "آر بایتر تسایتونگ"

فصل اول

مقدمه -

طرح موضوع

بنام خدا
بنام ایران و بنام آزادی
بنام مقاومت عادلانه و خونبار مردم ایران

شورای ملی مقاومت طی بیانیه‌ی ششم مهر ماه ۱۳۶۳ به اتفاق آراء به مسئول شورا "ماموریت" داده است "تا جریان پیوستن و گسستن آقای بنی‌صدر و اطرافیان را به شورای ملی مقاومت؛ برای اطلاع عموم هموطنان انتشار دهد." دلیل این امر مندرجات نشریه‌ی ناشر افکار بنی‌صدر در شماره‌ی ۳۱ شهریور ماه جاری تحت عنوان "چرائی جدائی مجاهدین از بنی‌صدر" می‌باشد که ضمن آن بنی‌صدر بسیاری مطالب بهم بافته تا حقایق مربوط به جریان جدائی اطرافیان از شورا و نیز جدائی شورا از شخص خود را در زیر خروارها دروغ و سفسطه و تهمت مکتوم نگاهدارد. بنی‌صدر در نوشته‌ی خود به زبان‌های مختلف شورای ملی مقاومت را آلت دست مجاهدین توصیف نموده است. مجاهدینی که بزعم او توتالیتراریست و بیانکر اصل تضاد استالینیستی بوده و تعهد به استقلال و آزادی را بالکل زیر پا گذاشته‌اند. به گفته‌ی بنی‌صدر از آنجا که گوئیا مجاهدین موفق به جلب توافق و یا ساکت کردن نامبرده در مسیر وابستگی به اجنبی و همراه کردن او با خودشان و شورا (در ردیف "ستون پنجم عراق") نشده بودند، از او جدا شده و او را از شورای ملی مقاومت نیز بیرون کرده‌اند. در همین نوشته بنی‌صدر "رهبری مجاهدین" را "معتاد قدرت‌پرستی" و دچار "انحطاطی که حد

نمی‌شناسد" و "در دروغ‌پردازی گوی سبقت ربوده" توصیف می‌کند که ضمناً در "مونتاز و قلب‌سازی" به آنجا رسیده است که "تا جایی که ما [بنی‌صدر] اطلاع داریم در ایران هیچ شخص، دسته و یا سازمانی" نظیر آنرا انجام نداده است.

همچنین آقای بنی‌صدر در نوشته‌ی خود اضافه بر بازگو کردن خصوصیات عام "رهبری مجاهدین"، خود اینجانب را بسیار گستاخ، دروغگو و زورمدار و دارای اخلاق منحط سیاسی خوانده که بسا فراتر از آن اصل استالینی، عنداللزوم دعاوی مشابه "ادعای خدائی" دارم. بنی‌صدر می‌افزاید:

"فرق عمامه‌ی بهشتی و زلف رجوی، فرق صوری است. محتوی یکی است."

تناقض اساسی

می‌دانیم که آقای بنی‌صدر در مقالات، پیام‌ها و اطلاعیه‌های مختلف خود و همچنین در کتابی که دو سال پیش منتشر نمود، پیوسته در توجیه خمینی‌گرایی پیشین و مواضع ارتجاعی گذشته‌اش گفته است که خمینی را تا همین اواخر چنانکه باید نمی‌شناخته است. از طرف دیگر آقای بنی‌صدر پیوسته مدعی بوده و می‌باشد که اغلب وقایع ایران و جهان را از قبل پیش‌بینی نموده و از نوادر قرن حاضر می‌باشد. اما اکنون در شرایطی که چندی است شورای ملی مقاومت به همکاری خود با ایشان خاتمه داده و باصطلاح عذرشان را خواسته است؛ آقای بنی‌صدر به این مکاشفه! می‌رسد که مجاهدین و شورای ملی مقاومت (که بزعم او آلت دست مجاهدین است) از خمینی هم بدترند. بنحوی که به اعتقاد آقای بنی‌صدر و تا آنجا که بقول خودش او اطلاع دارد، در ایران هیچ شخص و دسته یا سازمانی (که طبعاً حزب جمهوری اسلامی و روزنامه‌ی جمهوری اسلامی و روزنامه‌ی صبح آزادگان را نیز شامل می‌شود) به اندازه‌ی رهبری مجاهدین مسائل را "مونتاز و قلب‌سازی" نکرده است.

حال اگر علت نشناختن خمینی را توسط بنی‌صدر، فقط جهل نسبت به ماهیت ارتجاعی خمینی و رژیم او (و نه ابتلاء مضاعف بنی‌صدر به امراض سیاسی دیگر) تلقی کنیم؛ پرسیدنی است که آقای بنی‌صدر در عین برخورداری از تجربه‌ی خمینی، اینبار چگونه می‌خواهد کنار آمدن خود با مجاهدین و با شورائی را که معلوم می‌شود از خمینی هم بدترند توجیه کند؟

از یکسو آقای بنی‌صدر بقول خودش مبتکر جدائی از مجاهدین و از شورای ملی مقاومت نبود، و تا وقتی که آنها عذرش را نخواستند آنها را ترک ننموده و از سوی دیگر آنها را بدتر از خمینی قلمداد می‌کند و بویژه کلمات و برجسب‌هایی نثار مجاهدین می‌کند که بر مراتب تند و تیزتر از کلمات و عناوینی است که تاکنون درباره‌ی خمینی بکار برده است.

مگر در نامه‌ی اول مرداد ماه امسال خود به خمینی هنوز خواهان نجات "اسلام و ایران" و خواهان از سرگرفتن "همان قیافه‌ی معنوی عصر انقلاب" و از سرگرفتن "بزرگی" توسط خمینی نشده بود؟

اینجاست که هر عقل سلیمی از بنی‌صدر می‌پرسد که با اینهمه داعیه‌ی فضل و علم و با آنهمه تجارب پیشین؛ پس چرا لااقل یک روز زودتر از یک چنین مجاهدین و یک چنین شورائی جدا نشده و آنقدر صبر کرده است تا خود آنها عذرش را بخواهند؟ مگر وقتی که اصول اساسی مانند اصل آزادی، آزادیخواهی و استقلال‌طلبی شورای ملی مقاومت و بخصوص مجاهدین علیرغم همه‌ی سوابق و فراز و نشیب‌هایی که در این رابطه از سر گذرانده‌اند؛ درست از لحظه‌ای از کله‌شان می‌پرد که با آقای بنی‌صدر خداحافظی می‌کنند! که در این صورت معلوم می‌شود "آزادی و استقلال" مورد نظر آقای بنی‌صدر، همانا اسم مستعار خود ایشان است. واقعا که آقای بنی‌صدر در گزینش اسامی "منتخب" (و البته مستعار) ید طولائی دارد!

آخر به اعتقاد ما نه خمینی در یک لحظه مرتجع شده و نه مجاهدین و شورا می‌توانند در یک لحظه کاملاً قلب و دگرگون شده و دست از آزادیخواهی و استقلال‌طلبی بکشند.

با اینهمه بنی‌صدر در نقطه‌ی بر ملا شدن این تناقض آشکار، باز هم کوتاه نمی‌آید و اکیدا به تقلا می‌افتد تا این تناقض آشکار و این گسستگی و حفره‌ی پرناشدنی در زنجیر روابط خود با مجاهدین و با شورای ملی مقاومت را توجیه کند. اما متأسفانه بدون اینکه از شهادت سخن گفتن بنام خودش برخوردار باشد (حال اینکه طرف حساب شورا و مجاهدین، پیوسته شخص خود او بوده و نه آدم‌های انگشت‌شمار اطرافش) من غیرمستقیم از زبان اطرافیان خود می‌گوید: "در جمع ما در اینباره بحث بسیار بود. زیاد بودند که می‌گفتند بنی‌صدر باید بپرد و اعلام کند. بنی‌صدر مخالفت

می‌گفت تا وقتی که از هر سه اصل، جدائی کامل نشده است بایستی در آزمایش ماند و استقامت کرد. " و چند سطر بعد، پس از اشاره به بیانیه ۲۱/فروردین شورای ملی مقاومت (که ماده‌ی اول آن به رد تئوری "استحاله" و سازش با رژیم اصلاح‌ناپذیر خمینی اختصاص یافته بود)، می‌افزاید: "از بنی‌صدر خواستیم حال که تعهد شکسته شد اجازه‌ی انتشار بدهید. پاسخ داد تا وقتی امید آن هست که بی‌سروصدا دست از عراق بردارند و بازگردند همچنان سکوت باید کرد... تا اینکه پیام اخیر رجوی منتشر شد. دیگر امیدی به بازگشت از انحراف نماند و صدافسوس..."

ملاحظه می‌شود که بنی‌صدر تقلا کرده است حفره‌ی فوق‌الذکر را با یک استدلال یوشالی پر کند. بنا بر ادعای او، از آنجا که هنوز جدائی "مجاهدین" و شورا از سه اصل مورد نظر او یعنی آزادی و استقلال و عدم هژمونی، تکمیل نشده بود؛ اجازه‌ی انتشار نامه‌ی خداحافظی مسئول اول سازمان مجاهدین به خودش را نمی‌داده و گوئیا سکوت اتخاذ کرده بوده است. اما پس از "پیام اخیر رجوی" بمناسبت بیستمین سالگرد تاسیس سازمان مجاهدین، از آنجا که دیگر گوئیا جدائی ما (هم شورا در تمامیت خود و هم مجاهدین) از آزادی و استقلال و عدم هژمونی تکمیل شده بوده است؛ ناگزیر دیگر چاره‌ای ندیده و دست به انتشار مطالب حاضر می‌زند. به زبان فارسی رساتر بنی‌صدر می‌خواسته بگوید که چون بعد از "پیام اخیر رجوی" بر من مسلم شد که دیگر از استقلال و آزادی خبری نیست و شورا و مجاهدین این اصول را بالکل زیر پا گذاشته‌اند و هر چه هست خودکامگی و استیلاجویی است، دیگر به حرف آمده و اکنون مطرح کردن علنی دعاوی اصلی خود علیه آنها را (که البته به‌هیچوجه جدید نیست و تابحال هم به هزارویک‌زبان بیان کرده و نوشته بود) اجتناب‌ناپذیر یافته‌ام.

البته فراموش نمی‌کنیم که آقای بنی‌صدر دقیقاً حوالی همان روزی که به نامه‌نگاری به خمینی اشتغال داشته (۱/۵/۶۳) صریحاً در نشریه‌ی "انقلاب اسلامی در هجرت" (که ۳/۵/۶۳ از چاپ بیرون آمد) چراغ سبز دیگری نیز به "انقلاب اسلامی در جماران" نشان داده و پرسیده بودند: "ولایت فقیه خمینی به گرد ولایت رهبری سازمان (مجاهدین) می‌رسد؟" سوالی که البته جواب مقدر خود را در خود نهفته داشت و گویای مرجح شدن قطعی خمینی بر مجاهدین بود.

سرچشمه درد

علت اصلی برآشتگی آقای بنی صدر

حال اگر این مورد را هم نادیده گرفته و چنین فرض کنیم که ایشان بقول خودشان تا "پیام اخیر رجوی" در نیمه‌ی شهریور مهر سکوت بر لب زده و ضمّ یکم در گوشه‌ای نشسته و جریان جدائی کامل ما از اصول آزادی و استقلال را (که همانا اسامی مستعار خود ایشان باشد) نظاره می‌کرده‌اند؛ باید پرسید که راستی مگر در پیام اخیر چه چیز جدیدی که مجاهدین و یا شورا تاکنون عنوان ننموده بودند وجود داشته است که دیگر جریان جدائی ما از "آقای آزادی" را (که به اقرار خودش همان نویسنده‌ی پیشین اصل "ولایت فقیه" نیز می‌باشد) تکمیل نموده است؟ آخر سه‌سال‌واندی پیش نیز ما گناهای مرتکب شدیم که متعاقبا خمینی به تلویزیون آمد و گفت حال که جدائی‌تان از "اسلام عزیز" تکمیل شد و حاضر هم نیستید در تلویزیون "تبری" بجوئید و به آغوش اسلام بازگردید منتظر "غضب الهی" باشید. سپس از فردای آنروز "اسلام عزیز" بر ما غضب کرد و از سی‌خرداد دیگر رسماً به دستور شخص خود او به رگبار بسته می‌شدیم. آن موقع نیز یکی از اتهامات دائمی ما ایفای نقش "ستون پنجم" عراق بود که اکنون نیز در بحبوحه‌ی هفته‌ی "مبارزه با جنگ" و هفته‌ی "مرگ بر خمینی" توسط رفسنجانی و خمینی تکرار می‌شود.

ملاحظه می‌شود که تا اینجا کار، کشفیات آقای بنی‌صدر چیزهای جدیدی نیستند. با این تفاوت که چون خودش حالیه تیر و تفنگ در اختیار ندارد، رگبار اتهامات و جرایم مختلف را خودش بسوی ما سرازیر نموده اما بریدن سرهایمان را (چه بطور فیزیکی و چه بطور سیاسی) عجالتا در تحلیل‌گونه‌ای که به قلم خود در انقلاب اسلامی شماره‌ی ۷۹ منتشر نمود "وجه‌المصالحه‌ی عراقی" که رژیم خمینی از رژیم عراق می‌طلبید" قرار داده است. در همین رابطه بود که بنی‌صدر در همان شماره‌ی نشریه‌اش نوشت: "رژیم عراق برای اینکه رژیم خمینی را به صلح راضی گرداند باید اولاً: خیال رژیم ایران را از هدف‌های آینده‌ی رژیم عراق درباره‌ی رژیم ایران

قطمئن گرداند. ثانياً خیال رژیم ایران را از مزاحمت‌های گنونی و آتی مخالفان این رژیم آسوده گرداند. به سخن دیگر، مخالفان را وجه‌المصالحه‌ی شرافتمندی بگرداند که رژیم خمینی می‌طلبد. یکی غرامت سیاسی که رفتن صدام است و دیگری غرامت مالی که سر به میلیاردها دلار می‌زند.

اما اضافه بر افشای این پیشنهاد خائنانه و خیانت‌بار (البته بدون ذکر نام نویسنده‌ی آن) آنچه در پیام نیمه‌ی شهریور ماه من جدید بود و بزعم آقای بنی‌صدر جریان جدائی "آزادی و استقلال عزیز" را از ما تکمیل نمود این بود که پس از ملاحظه‌ی پیشنهاد "وجه‌المصالحه" قرار دادن شورا و مجاهدین توسط آقای بنی‌صدر، دیگر ادامه دادن به سکوت درباره‌ی یکی از نخستین و مهمترین درخواست‌های بنی‌صدر از شورا و از مجاهدین را (که پیوسته در لفافه‌ی آزادیخواهی و عدم هژمونی عرضه می‌نمود) برضد عالیت‌ترین مصالح خلق و انقلاب یافتم. سپس در پیام نیمه‌ی شهریور خود در زمره‌ی گناهان! "رهبری مجاهدین" (که بسیار مورد تاخت و تازاست) بازهم بدون اینکه از فرد یا افراد مشخصی نام ببرم منجمله نوشته بودم: "گناه این رهبری این است که تسلیم "باج‌خواهی میوه‌چینان حرفه‌ای" نشده و حاضر نگردید نیمه‌ی از وزرای وزارتخانه‌های آینده را همانند گوشت شکار ناشده، پیشاپیش بنام آقایان قباله کند."

بنابراین کاملاً قابل فهم است که چرا آقای بنی‌صدر تا این اندازه آشفته و پریشان شده و سریعاً دست بکار گردیده است تا در لابلای سیلی از اکاذیب، هم آتشفشان درون برملا شده‌ی خود را خنک نماید و هم در این بحبوحه پیشدستی نموده و سند اثبات وزیرخواهی خود را قبل از انتشار آن توسط شورای ملی مقاومت "بسوزاند"؛ و یا آنرا در لابلای چند خروار کذب و تهمت جدید، لوث و بی‌مقدار سازد. ظاهراً راه دیگری برای ممانعت از روشن شدن این حقیقت مشمژکننده که در پس مخالفت‌های شداد و غلاظ با هژمونی‌طلبی و داعیه‌ی آزادیخواهی، چیزی جز وزیرخواهی نسیه‌کارانه مخفی نبود؛ وجود نداشته است. و ما (شورا) را بنگرید که با اینهمه، برجسب‌ها را فرو خوردیم و دم برنیاروردم که آنها که بیش از همه سنگ دمکراسی و عدم‌هژمونی به سینه می‌زنند، در واقع از ما چه می‌خواست‌اند و مخالفت‌شان با ما (بخصوص مجاهدین) از آغاز بر سر چه بوده است.

بله، سرچشمه‌ی دردهائی که در کادر یک جانشین دمکراتیک-انقلابی

(که تمامی مشروعبیتش را از مقاومت می‌گیرد درمان نداشت)، در همین جاست. شاید اگر خمینی زودتر سقوط می‌کرد این درد موقتا بازتاب خارجی نمی‌یافت و آقای بنی‌صدر کماکان بنحوی آنرا تحمل می‌نمود. اما وقتی که زمان قدری طولانی شد، تراوشات این سرچشمه، دیگر در چارچوب شورای ملی مقاومت (با همین برنامه و اساسنامه) نمی‌گنجید و از اینجا بود که بنا بر "ماهیت" (که دیگر در کادر شورا و در رابطه با مجاهدین مهارپذیر نبود) به مسیر "استحاله"ی رژیم خمینی راه برد.

جالب اینست که آقای بنی‌صدر با انتشارسندی که در حقیقت سند وزیرخواهی و رسوائی سیاسی خود اوست در تدوین دعاوی و مطالبش علیه ما دچار یک ردیف تناقض‌گوئی‌هایی شده که برای برآمدن از پس آنها ناگزیر تاکتیک "فرار به جلو" را انتخاب کرده است. به این معنی که با انتشار دست‌نویس اطلاعیه‌ی مسئول شورا (مورخ ۱۵/بهمن/۶۲) درباره‌ی مواضع مندرج در برنامه‌ی شورا در قبال مسئله‌ی ریاست‌جمهوری آقای بنی‌صدر - که از این پیشتر در خبرنامه‌ی شورا و در مجاهد نیز چاپ شده بود - برای اینکه بدهکار از آب در نیاید، با مشمژکننده‌ترین سوءاستفاده‌ها از انعطاف و اغمازی که در آن اطلاعیه درباره‌ی او بخرج داده بودیم؛ بنای طلبکاری گذاشته است. اینجاست که بنی‌صدر بسیاری دروغ‌های جدید بهم بافته است تا خود گفته و خود هنرمندانه! خندیده و دست آخر هم ۱۱ عدد "تناقض" (در تکذیب وزیرخواهی خود) پشت سرهم قطار کند. باز هم جای شکرش باقی است که "تناقض‌شمار" بنی‌صدر در عدد ۱۱ متوقف شده، و الا تا شصت و چند شماره هم جا داشت که پیش برود و البته در هر شماره سند دیگری از پریشان‌حالی و درماندگی اخلاقی و سیاسی خود بدست دهد. آخر می‌گویند که آقای بنی‌صدر که زمانی در مجلس خبرگان کوس "فقاہت" نیز می‌زد تعداد علوم لازم برای ولایت‌فقیه را در بحثی با منتظری حدود شصت و چند عدد برآورد کرده و خود را حائز همه‌ی آنها شمرده بود! بگذریم که ما در توضیحات خود براساس اسنادی که در اختیار داریم به تشریح قضایای مربوط به وزیرخواهی (در لفافه‌ی عدم هژمونی) قناعت می‌کنیم. مخصوصا که تناقض‌شمار ما دیگر در رابطه با بنی‌صدر جای خالی برای شماره انداختن ندارد.

داعیه کذب و متناقض

وانگهی اگر این ادعای بنی صدر درست باشد که مجاهدین وقتی دیدند که نمی‌توانند او را همانند خودشان به موضع "ستون پنجم عراق" بکشانند و پس از انتشار مقاله‌ی دروغ‌های طاروق عزیز در "انقلاب اسلامی" ۱۲/اسفند/۶۲ تصمیم به قطع رابطه با او و اخراج او از شورای ملی مقاومت گرفتند؛ باید دید پس چرا یکماه قبل از این تاریخ مسئول شورا که ضمناً مسئول اول سازمان مجاهدین هم هست در تاریخ ۱۵/بهمن/۶۲ مجدداً پای ریاست جمهوری او صحنه می‌گذارد؟ آخر مسئله‌ی عراق در اجلاس ۷ و ۸ آذر ۶۲ در شورا مورد بحث قرار گرفته و بشرحی که در فصل‌های آینده‌ی گزارش حاضر خواهیم دید شخصاً به عنوان مسئول شورا در ۱۳/آذر/۶۲ بنی صدر را که در اجلاس ۷ و ۸ آذر حضور نداشت در جریان این مذاکرات قرار داده‌ام. جواب او به شورا نیز حسب‌المعمول با نظر و اطلاع خود او توسط من یادداشت‌برداری شد (در همان تاریخ ۱۳/آذر/۶۲). در اجلاس بعدی شورا در روزهای ۱۲ و ۱۳ دیماه ۶۲ نیز جواب یادداشت شده‌ی او را به اطلاع شورا رساندم، اما برای اینکه یک وقت در نقل و انتقال مطالب، سوءتفاهمی ایجاد نشود، شخصاً از او خواستم که به جلسه بیاید و حرفش را خودش بزند. حرف‌های بنی صدر در این اجلاس نیز در صورت جلسه موجود است و چکیده‌ی آنرا ذیلاً خواهیم دید. لذا آنچه درباره‌ی مسئله‌ی عراق در روزنامه‌اش منعکس نموده کاملاً مغلوط و آکنده از دروغ است که بعداً به آن خواهیم پرداخت. عجالتاً آنچه مسلم است اینکه اگر ادعای بنی صدر درست باشد و اگر فی‌الواقع چنانکه او مدعی است مجاهدین از ترس استقلال‌طلبی ایشان در رابطه با عراق، تصمیم به قطع رابطه با او و اخراجش از شورا گرفته‌اند، دیگر چرا من دوماه پس از آگاهی بر مواضع او در این باره در نیمه‌ی بهمن/۶۲ باز هم اطلاعیه بدهم و او را رئیس‌جمهور بشناسم؟ و آنوقت یکماه بعد از این تاریخ بدنبال انتشار مقاله‌ی دروغ‌های طاروق عزیز در ۱۲/اسفند/۶۲، بعنوان مسئول اول سازمان مجاهدین به او نامه‌ی خداحافظی بنویسم. حال اینکه اگر کسی چه در رابطه با سازمان مجاهدین و چه در رابطه با شورای ملی مقاومت از ۱۳/آذر/۶۲ به بعد یا از ۱۳/دیماه/۶۲ به بعد قصد اخراج بنی صدر را داشت و منتظر

بهانه بود، لاقل در ۱۵/بهمن/۶۲ مجدداً پای ریاست‌جمهوری او صحنه نمی‌گذاشت. بخصوص که هیچکس در نیمه‌ی بهمن ۶۲ نمی‌توانست پیش‌بینی کند که در ۱۷/اسفند۶۲ بنی‌صدر در روزنامه‌اش چه دسته‌گلی به آب خواهد داد! بگذریم که دعاوی بنی‌صدر درباره‌ی مواضع خودش در قبال مسئله‌ی عراق و در قبال مذاکرات و پیشنهادات داخلی شورا و آنچه را مدعی است به‌خود من و به اجلاس شورا در این رابطه گفته، کاملاً ناصادقانه و آکنده از دروغ است. به همین دلیل حتی از ذکر تاریخ‌های تقریبی صحبت‌های خودش با من و با شورا در این رابطه نیز عمداً (در مندرجات اخیر نشریماش) طفره رفته است. و الاً باز هم در راستای همان تاکتیک "فرار به جلو" باز هم می‌بایست برای برآمدن از پس تناقض‌بافی‌های مربوطه، ماشین "تناقض‌شمار" خاص خودش را روشن می‌کرد و این بار یکصدویازده شماره‌ی دیگر نیز در حالت "بگسباد" پیش می‌رفت!

جدا کردن جنبه‌های شخصی بحث

از ابعاد سازمانی و شورانی

اکنون اجازه بدهید برای جلوگیری از قاطی‌شدن بی‌رویه‌ی مطالب به جدا کردن موضوعات مختلف از یکدیگر بپردازیم:

اولاً: تا آنجا که به عنایات! آقای بنی‌صدر به شخص اینجانب مربوط می‌شود چه در گذشته و چه در حال حاضر و آینده حرفی نداشته و ندارم و ایشان در این باره کماکان چه در محفل‌های خصوصی و چه در نشریات علنی کاملاً مجازند و حسب‌المعمول تشکرات و احساس رقت و ترحم فردی مرا نیز بدرقه‌ی فرمایشات خود دارند و پیوسته حلالیت هم طلبیده و باز هم خواهم طلبید. گاش می‌شد که شورای ملی مقاومت و همچنین سازمان مجاهدین خلق ایران مرا از انجام وظائف روشنگرانه‌ی اجتناب‌ناپذیرم در رابطه با آقای بنی‌صدر بنحوی معاف کنند. یا لاقل گاش می‌شد وظیفه‌ی انتشار گزارش حاضر را برعهده‌ی برادر یا رفیق دیگری بگذارند.

در اینصورت با طیب خاطر همه‌ی عنایات و التفاتات آقای بنی‌صدر را فرو می‌خوردم و سکوت می‌کردم. و از شورا و مجاهدین نیز درخواست می‌کردم

که هر چه هم می‌خواهند بگویند؛ در ارتباط با شخص من با آقای بنی‌صدر، برمن منت گذاشته و سکوت کنند و خودم نیز دم بر نمی‌آوردم. کاری که در دوران مصاحبت ایشان نیز به کرات انجام داده ولی البته هنوز به آن "معتاد" نشده و آنرا (بخاطر تباین آشکارش با خُلق و خوی بشری) با پذیرش فشار تحمل می‌کردم.

اما واقعیت این است که چون خود، مسئول ارتباط با آقای بنی‌صدر بوده و در بسیاری موارد حائل میان ایشان و دیگر اعضای شورا از جمله مجاهدین بوده‌ام و از آنجا که متاسفانه هیچکس دیگر - از آغاز تا پایان - باندازه‌ی من در جریان شکل‌گیری و استمرار رابطه با ایشان و گسستن نهائی آن نبوده است؛ شورا نیز ناگزیر به خود من "ماموریت" داد تا ماقع را به اطلاع هموطنانمان برسانم. ماموریتی که البته به لحاظ شخصی (به دلایل فردی و خانوادگی) هیچ‌خوشایند نیست، اما در ردیف سایر ابتلائات و آزمایشات نمی‌توان در قبال خلق و انقلاب و در برابر ارتش عظیم شهیدان و اسیرانش از آن فروگذار نمود.

تکرار می‌کنم که شخصا هیچ چیز از آقای بنی‌صدر - ولو عنایاتش بمن صدمبار هم افزون‌تر از این گردد - در دل ندارم. فقط یک گله‌گزاری کوچک (که آنهم جنبه‌ی شخصی ندارد) می‌کنم و می‌گذرم تا هیچ چیز ناگفته نمانده باشد. آن گله‌ی کوچک این است که چرا مرده‌ی بهشتی را چوب‌زده و نوشته‌اند "فرق میان عامه‌ی بهشتی و زلف رجوی، فرق صوری است. محتوی یکی است."

کاش اقلا می‌نوشتند که فرق عامه‌ی رفسنجانی یا منتظری و یا خود خمینی با زلف من، فرق صوری است. این را هم صرفا من باب خیرخواهی برای خود آقای بنی‌صدر عرض می‌کنم. زیرا چنانکه خود می‌دانند اینجانب یک تعداد رفقا و برادران شورائی و نیز گروهی از خواهران و برادران "منافق و التقاتلی" (بقول خود آقای بنی‌صدر) دارم که ممکن است از این بابت به آقای بنی‌صدر خرده بگیرند که نکند علت چوب‌زدن مرده از جانب ایشان و صرف‌نظر کردن از اسم بردن مشخص از "آقای خمینی" و رفسنجانی این باشد که آقای بنی‌صدر باز هم حسب‌المعمول نمی‌خواهند همه‌ی پل‌ها را مابین خود و خمینی و رفسنجانی خراب کنند. مخصوصا آقای بنی‌صدر بخوبی به یاد دارند که در آن اوایل اگر نه خمینی، لااقل رفسنجانی را در

شمار "خمسوی خبیثه" واجب‌القتل دانسته و به تاکید خواستار آن بودند که در ردیف بهشتی ملعون - که هر دو نفر باضافه‌ی سه نفر دیگر دستشان تا مرفق به خون و جنایت آلوده بود - مهدورالدم و شایسته‌ی مجازات شناخته شود. حال ممکن است با پرهیز از اسم بردن از رفسنجانی و خمینی و مشابه شمردن محتوایی زلف من فقط با عمامه‌ی بهشتی، مجاهدین یا سایر اعضای شورا که در نیمه‌های مرداد امسال شاهد موضعگیری‌ها و مصاحبه‌های غلیظ آقای بنی‌صدر در باره‌ی میانه‌روی! "آقای رفسنجانی" بوده‌اند دچار سوءتفاهم! شده و فکر کنند که آقای بنی‌صدر در عقاید پیشین تجدیدنظر نموده و قصد تطهیر برخی از مهره‌های آن حلقه‌ی یلبد یخ‌نفره (خمسوی خبیثه) را دارند.

ثانیا - اما در رابطه با مجاهدین و شورا از ذکر یک نکته‌ی مهم درباره‌ی اباطیل اخیر بنی‌صدر نمی‌توان فروگذار نمود. وی بخوبی بیاد دارد که هیچگاه از لحن تند نشریات مجاهدین حتی در رابطه با شخص خمینی دل‌خوشی نداشت و فیلسوفانه نگارش عباراتی از قبیل مرگ بر خمینی به خط درشت را در ذیل صفحات نشریه، احساسی و شعارگونه تلقی می‌نمود و خیلی از عتاب و خطاب‌های نشریات و بیانیه‌های مجاهدین راجع به خمینی را نیز مشمول "فحش" و نامتناسب با متانت و سنگینی سیاسی ارزیابی می‌کرد. متقابلا مجاهدین و بسیاری دیگر از اعضای شورا نیز از لحن خطاب‌های بنی‌صدر به "آقای خمینی..." یکه می‌خوردند. مجاهدین حتی بارها از داخل کشور نیز به من نوشتند که گوئیا این آقای بنی‌صدر خبر ندارد که در داخل ایران چه می‌گذرد و خیلی از قضایا عقب است و الا نه در انتخابات فرمایشی خبرگان دوم به استمالت از آخوندها می‌پرداخت و از وظیفه‌شناسی آنها تقدیر می‌نمود و نه در بسیاری از بیانیه‌ها و اطلاعیه‌هایش رژیم جنایتکار و ضدبشری خمینی را با عبارت تعارف‌آمیز "حاکمان نادان" یا با کلمه‌ی مضحک "ملاتاریا" توصیف می‌نمود.

در نیمه‌ی فروردین سال ۶۱ شورای ملی مقاومت با توافق آراء یکی از مهمترین و حیاتی‌ترین تصمیمات لازم‌الاتباع خود را اتخاذ نمود و طی مصوبه‌ای "مرگ بر خمینی" یا "مرگ بر رژیم ارتجاعی خمینی" را به عنوان شعار محوری شناخت. در این مصوبه "مبارزه‌ی مسلحانه" نیز بعنوان شکل محوری نبرد شناخته شد و کلیه‌ی اعضای شورا ملتزم گردیدند تا آن شعار و

این مشی محوری را نصب‌العین نشریات خود نمایند. بنظر من بطور مرحله‌ای هم که شده این اساسی‌ترین، مهم‌ترین و نقدینه‌ترین مصوبه‌ی شورا از بدو تاسیس خود تا بحال است. چرا که سایر مصوبات که البته آنها نیز بنوبه‌ی خود فوق‌العاده مهم و حیاتی و با ارزشند در مرحله‌ی اجرا نیستند، برای آینده و مشروط به جانشینی شورا بجای رژیم خمینی هستند. اما آنچه جانشینی را میسر می‌سازد و بنابراین پوش عملی و تضمین اجرائی سایر مصوبات در مرحله‌ی حاضر است مبارزه‌ی مسلحانه با شعار مرگ بر خمینی است. اضافه بر این مبارزه‌ی مسلحانه - که خمینی آنهمه با آن تا آخرین روزهای سقوط رژیم شاه مخالفت می‌کرد - بطور درون جوش جوهر و محتوا و بافت و ساخت آلترناتیو دمکراتیک فعلی و حاکمیت مردمی فردا را پی‌ریزی می‌کند. و الا می‌توان بهترین برنامه‌ها و طرح‌ها را هم نوشت و تصویب کرد ولی تا ابد بر روی کاغذ باقی گذاشت. بعبارت دیگر مشی محوری امروز عینی‌ترین شاخص حاکمیت فرداست. لذا محال است آلترناتیوی در مقطع حاضر از طریق مسالمت‌آمیز به قدرت برسد اما بتواند استقلال و آزادی را تضمین نموده و در شرایط ایران به دیکتاتوری و وابستگی میل نکند. چه رسد به اجرای طرح‌هایی مثل خودمختاری کردستان که هرگز در عهده‌ی چنین آلترناتیوی نخواهد بود. یعنی بدون مبارزه‌ی مسلحانه و بدون قیامی که محصول این مبارزه باشد سخن گفتن از استقلال و آزادی بسا بی‌مایه و لذا بسیار فطیر! از کار درمی‌آید.

از طرف دیگر مبارزه‌ی مسلحانه هرگز بدون پایه‌ی مردمی به نتیجه و به پیروزی نمی‌رسد و لذا است که حاکمیت برآمده از آن نمی‌تواند وابسته یا وابسته‌گرا باشد. به همین دلیل در شرایطی شبیه به شرایط ایران دوران دیکتاتوری شاه و خمینی؛ در ابعاد سراسری و ملی هرگز نمی‌توان گروهی را یافت که در عین پایبندی عملی به مبارزه‌ی مسلحانه بتواند به وابستگی به خارجی میل کند. پس تضمین استقلال و مردمی بودن مبارزه‌ی مسلحانه بطور اجتماعی (طبقاتی) و سیاسی و تشکیلاتی در درون خود آن است. تاکتیک‌ها و همچنین انعطاف‌های سیاسی که بر پایه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه باشد، دقیقاً در خدمت همین مبارزه است و از زیرچتر استقلال و آزادی (لااقل برای یک دوران) خارج نمی‌شود. حال آنکه بدون تکیه‌ی مبنائی و بنیادی به مبارزه‌ی مسلحانه، آنچه می‌ماند سیاسی‌کاری‌ها و فعالیت‌های دیپلماتیکی است که در شرایط کنونی یا می‌خواهد با حمایت خارجی (و روی کار آوردن آلترناتیو

استعماری) رژیم خمینی را ساقط کند و یا محققا راهی جز حرکت از درون رژیم (برای استحاله کردن) نمی یابد. اما وقتی "مبنا"ی کار مبارزه‌ی مسلحانه باشد؛ کار سیاسی و فعالیت دیپلماتیک و مناسبات و حمایت‌های بین‌المللی دقیقا در خدمت حاکمیت برآمده از قیام مسلحانه قرار می‌گیرد و خودبخود دست اقسار ارتجاعی و جریانات اپورتونیستی کوتاه می‌شود.

از نظر تشکیلاتی و سازمانی نیز مبارزه‌ی مسلحانه تا حد زیادی (و نه بطور مطلق) سلامت و انسجام سازمانی و صدق و صفای درونی آنرا تامین و تضمین می‌کند، عناصر ناخالص و ابن‌الوقت را با سرعت بیشتر تصفیه نموده و وحدت بسیار عالیتری میان فرد و مسئولیت برقرار می‌سازد. تعیین صلاحیت و رده‌بندی درون سازمانی نیز بسیار تسهیل می‌شود.

البته منظور به هیچوجه این نیست که هر کس صرفا بایستی در سلاح بدست گرفتن آزمایش بدهد. بلکه منظور خلق آن فضا و اتمسفری است که تحت آن کنش و واکنش‌های سازمانی و سیاسی - در ارتباط با یک مشی محوری منطبق با شرایط روز - بسا تسریع و تسهیل می‌شود.

اگر مشی نامتناسب با شرایط جامعه را به زمستان تشبیه کنیم؛ شما در زمستان نمی‌توانید سریعا بفهمید که دانه‌های زیرخاک چیستند و چه نتیجه و میوه‌ای دارند. اما در فصل بهار (به قیاس با مشی متناسب با شرایط) معمولا دانه‌ها کمتر در زیر خاک پنهان می‌مانند و لذا زودتر رشد می‌کنند و "رو" می‌آیند.

اینها همان حقایقی است که در رابطه با نقش بنیادین و "نظام‌دهنده"ی (تشکیلاتی، سیاسی، اجتماعی، بین‌المللی، تاریخی) مبارزه‌ی مسلحانه، بنی‌صدر هرگز درک نکرده و نخواهد کرد. اما از نظر اجتماعی (طبقاتی) و سیاسی و سازمانی کاملا قابل فهم است که بطور غریزی هم که شده "مبارزه‌ی مسلحانه بمنابۀ مشی محوری" مورد استقبال بسا کسان نمی‌تواند باشد. تکرار می‌کنم "بمنابۀ مشی محوری". زیرا نقش "نظام‌دهندگی" این مبارزه در کارکرد "محوری" آن تبلور می‌یابد. و الا پیوسته می‌توان از مجازات یک یا چند مهره‌ی جنایتکار رژیم - حتی در عین مخالفت با مبارزه‌ی مسلحانه بمنابۀ مشی محوری - استقبال نمود و بغایت نیز خوشحال شد.

بهرحال بدنبال تصویب مصوبه‌ی شورا در اینباره، متعاقبا مصوبه را به اطلاع بنی‌صدر که در جلسه حضور نداشت رساندم. اما هیهات که اواز اساس التزام‌پذیر نبود. اضافه‌براین مکررا هر آنگاه که فرصتی دست می‌داد این

مصوبه را - که ماهیتا با آن مخالف بود - به مسخره می‌گرفت. حداقل فایده‌ی این مسخرگی برای او این بود که انتظار اعضاء شورا از خودش برای پایبندی و دفاع از این مصوبه را منتفی می‌نمود و خلاصه گماکان به خط خود می‌رفت. حال با توجه به انتقاد دائمی آقای بنی‌صدر از کلمات تند و تیزی که مجاهدین بعضا بکار می‌برند و با توجه به انعطاف و سکوت دائمی نشریه‌ی ایشان در برابر جریانات یا افراد وابسته‌گرا یا ضددمکراتیک یا آنتهائی که هنوز همکاسه‌ی رژیم خمینی هستند، باید پرسید (از مردم ایران و نه از بنی‌صدر) که چگونه می‌توان رگباری از موهن‌ترین ناسزاها بر سر مجاهدین سرازیر نمود، اما نوبت به خمینی که می‌رسد آرزوی از سرگرفتن بزرگی و تجدید قیافه‌ی معنوی و نجات ایران و اسلام توسط او نمود؟ مگر خمینی این دژخیم ضدبشر، قاتل بچه‌ها و نخستین صادرکننده‌ی دستور اعدام و شکنجه و تیرباران و هلاک‌کننده‌ی حرث و نسل این کشور نیست؟

ثالثا - تا آنجا که به مردم ایران مربوط می‌شود گمان می‌کنم که این مردم از هر قشر و طبقه‌ای که باشند چراغ سبز دادن به خمینی و چراغ قرمز "وجه‌المصالحه" قرار دادن شورای ملی مقاومت و مجاهدین را بطور اخلاقی و سیاسی و عقیدتی امر میمون و مبارک و پسندیده‌ای تلقی نمی‌کنند. آنهم از سوی بنی‌صدری که توسط خود همین مجاهدین و همین رهبریتی که امروز اینهمه به آن برجسب می‌زند از چنگ خمینی نجات یافته است.

از نظر عموم مردم ایران نقطه‌ی مثبت در زندگی سیاسی بنی‌صدر نه در کرنش و تعظیم در برابر خمینی بلکه ایستادگی در برابر او در آخرین مقطع ریاست‌جمهوری‌اش است. یعنی آنگاه که بنی‌صدر بطور مرحله‌ای هم که شده به قول سردار خیابانی "بالاخره از ارتجاع خمینی کنده شد و ما هم توانستیم تعهدمان را در زمینه‌ی حفاظت وی به بهترین نحو انجام دهیم و او را از چنگال خون‌آشام خمینی و جلادان او دورکنیم...". سردار خیابانی افزوده بود "از خدا می‌خواهم که وی [بنی‌صدر] همیشه در گذار انقلاب بیون و در صف مردم باقی بماند."

و این آرزوی تمام مجاهدین و کلیه‌ی اعضای شورای ملی مقاومت نیز بود. اکنون مردم ایران باید قضاوت کنند که آیا چنگ و ناخن کشیدن بر روی همین مجاهدین در عین تلاش برای رجعت به "میانه‌ی رژیم خمینی و در عین سکوت و انعطاف در برابر بسیاری جریانات و ایادی وابسته‌گرا و ضددمکراتیک در خارج کشور نقطه‌ی مثبت محسوب می‌شود یا خیر؟ یقین دارم

که حتی اگر بفرض محال بنی صدر در منلاشی کردن شورای ملی مقاومت و در "وجه المصالحه" قرار دادن مجاهدین کامیاب شود؛ تاریخ و فرهنگ ایران که آکنده از سنن جوانمردی و حق شناسی است و در برابر هرگونه ناسپاسی و نیک به حرامی بشدت حساس است؛ هرگز چنین کسی را نخواهند بخشید. بگذریم که اگر آقای کیانوری و حزبش با آنهمه امکانات و نفرات و حمایت های بین المللی توانسته باشد ما را وجه المصالحه ی ساخت و پاخت با خمینی نموده و بزعم خود "رهبری ناصداق مجاهدین" و بویژه "باند رجوی - خیابانی" را درهم بپاشد، آقای بنی صدر (بعنوان یک فرد و یک کارت بازی شده ی بی اعتبار و بی آینده) نیز به مطلوب مشئوم خود خواهد رسید!

همچنین تاکید می کنم که اگر مجاهدین نیز ذره ای از حق و حقوق بنی صدر فروگذار نموده و یا ناجوانمردی کرده باشند بایستی تقاص آن را پس بدهند. در تاریخ و فرهنگ ایران ناجوانمردی هیچگاه بخشوده نشده و نخواهد شد. اگر خمینی امروز بسا منفورتر از شاه است یک دلیل مهم آن ناجوانمردی عظیم در حق همان مردمی است که درهای خانه ها و قلوب خود را به روی او بازگشودند و مقدمش را با خون گرامی داشتند، حال آنکه شاه از ابتدا تحمیل شده بود و هیچکس هم از او و دربارش انتظار حق شناسی و جوانمردی نداشت.

چه می توان کرد آقای بنی صدر در مغلظه و دروغ و افترا درسها از پدر عقیدتیش خمینی آموخته است. یک چند به یمن مجاهدین و شورای ملی مقاومت از خمینی دور مانده بود اما افسوس که این دوری چندان نپائید و نزدیکی و همنشینی با انقلابیون، دولت مستعجل بود. به این ترتیب بنی صدری که قریب ۳ سال در کنف حمایت مقاومت از "اصل" خود دور مانده بود بار دیگر روزگار "وصل" خود را با گام های بلند در سراشیب خمینی گرائی بازمی جوید.

اشاره به اتحاد عمل عینی بقایای خمینی و شاه

و حامیان بین المللی آنها علیه مجاهدین

و شورای ملی مقاومت

دقیقا در همین نقطه، بیانیه ی ۶ مهر ماه شورای ملی مقاومت تصریح می کند: "اگرچه هیاهوی تبلیغاتی و راست و دروغ بهم بافتن، شیوه ی

همیشگی روزنامه‌ی ناشر افکار آقای بنی‌صدر بوده است، اما حرکات اخیر این نشریه و گردانندگان و نظریه‌پردازانش و هم‌صدائی با ضدانقلاب در کوبیدن و تضعیف شورا و توهین به مسئول شورا؛ در این موقعیت که جنبش مقاومت مسلحانه در داخل کشور در حال اعتلاست و یورش ضدانسانی رژیم خمینی به گردستان و پیشمرگان دلیر آن سامان نیز به منتهای شدت خود رسیده است؛ بی‌هدف نیست.

به اعتقاد کلیه اعضای شورای ملی مقاومت: "آقای بنی‌صدر و روزنامه‌ی ناشر افکارش به صراحت به خواننده فهمانده‌اند که در انتخاب بین خمینی و شورا - یا خمینی و مجاهدین - بی‌هیچ تردید طرف خمینی را خواهند گرفت و این درست همان انتخاب بقایای شاه و حامیان بین‌المللی آنان نیز هست."

دقت در این قسمت از بیانیه‌ی شورا می‌تواند تصویر جامعی از تشبثات و تلاش‌های مذبوحانه‌ی ضدشورائی (و علی‌الخصوص ضدمجاهدی) بدست بدهد. همزمان با اوجگیری مقاومت انقلابی در داخل کشور و همزمان با فروپاشی درونی رژیم خمینی، مدتی است با تشدید شگفت‌انگیز یک چنین تبلیغاتی - بویژه از طریق رسانه‌های معلوم‌الحال - مواجهیم. آنقدر که نخست‌وزیران شاه در هر کجا که فرصتی بدست می‌آورند دستگاه‌های تبلیغاتی و مزدوران شناخته و ناشناخته‌ی خود در خارج کشور را اساساً علیه ما کوک می‌کنند و حتی به مرثیه‌خوانی امثال بهشتی پرداخته و آشکارا می‌گویند که همچون بقایای خمینی، خمینی را بر مجاهدین و بر روی کار آمدن شورای ملی مقاومت ترجیح می‌دهند. بهانه‌جوئی‌ها و مستمسک‌تراشی‌ها علیه شورا و مجاهدین به حدی است که گاه واقعاً خنده‌آور می‌شود. اغلب در عین این که می‌گویند: "شورا، شورا نیست" یا "دمکراتیک" نیست و "انحصارطلبی مجاهدین بر آن فائق است" و در شرایطی که مهمترین اخبار مقاومت در داخل کشور و اخبار مهمترین فعالیت‌های سیاسی شورا در سطح جهان آگاهانه سانسور می‌شود تا به گوش مردم ایران و به گوش سایر مردم جهان نرسد؛ اما متقابلاً بنحو کاملاً "دمکراتیک"!! از کمترین شایعات و دستاویزها بر علیه شورا و مجاهدین وسیعاً و با آب و تاب استفاده می‌شود.

با این حال، اجازه می‌خواهم در پایان این مبحث از بابت دیگری نیز از آقای بنی‌صدر عمیقاً تشکر کنم! چرا که ایشان با انتشار مطالب مندرج در

نشریه‌ی ۳۱ / شهریور ماه خود، ناگزیر ما را در موقعیتی قرار داد که دیگر لب بگشائیم و قدری از گفتنی‌های بسیار ضروری برای تکامل این مرحله از مقاومت و انقلاب را بر زبان بیاوریم. دو سال و اندی است که مدعیان کاذب نمایندگی اقشار میانه در خارج کشور با میانه‌بازی‌های باصطلاح دمکراتیک و باصطلاح ملی‌گرایانه از جلو و از پشت بسی خنجرها به ما می‌زنند. فکر می‌کنم آقای بنی‌صدر به‌منابه یکی از آخرین حلقات این سلسله زنجیر نامیمون فرصت بسیار ذقیمت و ارزشمندی برای وادار کردن ما به سخن گفتن و بالا زدن پرده‌های این گونه دمکرات‌مآبی‌ها و ملی‌گرائی‌های کاذب فراهم نمود تا مردم ایران (شماه‌ای را هم که شده) ببینند و قضاوت کنند. لیکن البته آقای بنی‌صدر فراموش کرده بود که اسلام‌پناهی‌های کاذب خمینی نیز فایده نکرد. این را هم باید اضافه کرد که ما کماکان در برابر هر قدم صدق و هر گام مقاومت‌گرایانه خاضعیم و در ورای دکان بازکردن برای بازی با کلمات دمکراسی و انقلاب و اسلام و ملی‌گرائی و... هر انتقاد اصولی و مخالفتِ رک و رو راست با خودمان را نیز تحمل کرده و می‌کنیم. منتها همچنان سوگند می‌خوریم تجارت "نفاق و التقاط" برای بالا جهیدن از نردبان قدرت در زیر عباها و عمامه‌های مختلف را همچون امروز به ورشکستگی بکشانیم.

ندامت تلویحی به آستان ولایت فقیه

بیانیه‌ی ۶ مهر ماه شورای ملی مقاومت همچنین به طرح یک سوال اساسی در رابطه با مضمون تلاش‌های بنی‌صدر و روزنامه‌ی ناشر افکار او می‌پردازد که البته جواب مقدر خود را نیز همراه دارد:

"تلاش آقای بنی‌صدر و روزنامه‌ی ناشر افکارش برای بی‌اعتبار کردن شورای ملی مقاومت و متلاشی کردن آن چه معنائی جز اظهار ندامت تلویحی به آستان ولایت فقیه می‌تواند داشته باشد؟"

لازم به یادآوری است که شورای ملی مقاومت جواب مثبت به این سوال را نه من عندی و از روی حدس و گمان و نظریه و تحلیل بلکه براساس نامه‌های مدنی و بنی‌صدر به خمینی استنتاج کرده است. به همین مناسبت شورا در بیانیه‌ی ۲۳ مردادماه گذشته‌ی خود رژیم خمینی و تمام دسته‌بندی‌های درونی آنرا یکسره ضدانقلابی شناخته و تصریح کرده بود که: "هرگونه موضعگیری یا

فعالیتی را که در خدمت حفظ و تحکیم این رژیم ارتجاعی باشد و شبهه‌ی تحول‌پذیری و قابلیت اصلاح آنرا یادآوری کند، همدستی با ضدانقلاب حاکم و تلاش مذبوحانه برای تضعیف روحیه‌ی مقاومت و در نتیجه خیانت به عالیترین مصالح مردم ایران و آرمان‌های آزادیخواهانه و استقلال‌طلبانه‌ی آنها ارزیابی می‌گردد. " و مصاحبه‌ها و نامه‌های مدنی و بنی‌صدر را "مصدق چنین تلاشی می‌شناسد که ضمناً تطهیر مسئولان جنایت‌پیشه و خونخوار رژیم خمینی را مدّ نظر دارد. "

فصل

دوم

تذکرات

و پاره‌ای اطلاعات ضروری

قبل از اینکه به انجام وظیفه‌ی خود در تشریح و انتشار جریان پیوستن و گسستن بنی‌صدر و اطرافیان او به شورای ملی مقاومت بپردازم؛ توجه به پاره‌ای تذکرات و اطلاعات منضم به آنها را ضروری می‌دانم:

۱ - هدف از تشکیل شورا

و علل پرهیز از "بحث آزاد" با بنی‌صدر و ...

شورای ملی مقاومت برحسب کلیه‌ی اسناد و مصوبات خود برای سرنگونی رژیم خمینی و استقرار دولت موقت تشکیل شده است. این شورا که تضمین آزادی و استقلال و حاکمیت ملی و مردمی را در مقطع تاریخی حاضر برعهده دارد، مقاومت و مبارزه‌ی مسلحانه برای سرنگون کردن دیکتاتوری ارتجاعی و استبداد مذهبی خمینی را شکل محوری نبرد تاریخ‌ساز کنونی شناخته است. بنابراین تفاوت و تباین آشکاری میان وظایف این شورا - که در مبارزه‌ی تمام عیار برای سرنگون کردن تمامیت رژیم خمینی و کلیه‌ی دسته‌بندی‌های درونی آن فرو رفته - و مشاغل کسانی که به توبه دادن شخص خمینی و یا به سازش با یکی از جناحهای رژیم او می‌اندیشند و قبل از هرچیز به متلاشی نمودن شورای ملی مقاومت کمر بسته‌اند؛ وجود دارد. از این رو نه فقط ما (شورا) نمی‌توانیم پاسخگوئی به بنی‌صدر و یا بحث باصطلاح آزاد با او را در زمره‌ی وظایف اصلی خود تلقی کنیم؛ بلکه ناگزیر در گزارش کردن مطالب نیز

بایستی منتهای اختصار را رعایت نمود .

البته داستان ما و بنی‌صدر شایان توضیحات مبسوط‌تر است و نگارش تمامی مآقع یا نگارش قسمت‌هایی را که در آینده ضروری شود به فرصت‌های بعدی موکول می‌کنم . بخصوص که پس از نامه‌نگاری بنی‌صدر به خمینی و پس از آنکه در مصاحبه‌های نیمه‌ی مرداد ماه خود با تلویزیون و مطبوعات فرانسه - چه صراحتاً و چه بطور تلویحی - خواستار کمک به میان‌روهای داخل رژیم خمینی (که تنها شانس پیروزی بعد از مرگ خمینی را نیز متعلق به آنان می‌دانست) گردید؛ دیگر ما با او هیچ بحث و گفتگوئی نمی‌توانیم داشته باشیم و لذا قصد آن نداریم چنانکه بسیار مطلوب اوست در رابطه‌مان با او یک گام کیفی به عقب برگشته و بحث و گفتگوی بی‌نتیجه را تجدید کنیم . زیرا ما سوگند خورده و پیمان بسته‌ایم که تا وقتی کسی یا گروهی دیکتاتوری‌های شاه و خمینی را بطور کامل نفی ننموده و هنوز به یکی از این دو دیکتاتوری سرکوبگر چشم امید بسته است، با او هیچ بحث و گفتگوئی نداشته باشیم . این نخستین میثاق خون شهیدان و رنج و شکنج اسیران انقلاب رهائیبخش نوین ایران و تمایل قاطع اکثریت قریب به اتفاق مردم ماست . پس خواهیم گذاشت حرمت آزادی و شهیدان و پرچمداران آن در برابر دیو استبداد ذره‌ای مخدوش شود . خواهیم گذاشت در یک چنان بحث و گفتگوهای مورد نظر بنی‌صدر، ذره‌ای مشروعیت و حقانیت نصیب "کسانی که به استحاله‌ی رژیم متزلزل خمینی دل بسته‌اند" و یا کسانی که به رجعت به دوران شاه می‌اندیشند، گردد . مگر آنکه مدعیان رنگارنگ یکسره دست از شاه یا خمینی بشویند و در برابر مردم ایران از خط "توبه دادن خمینی" و خط "نجات اسلام و ایران" توسط خمینی و همچنین از خط "توبه دادن سلطنت" تبری بجویند و صادقانه (یعنی با روشنگری پیرامون انگیزه‌ها و مواضع ناپاک پیشین) به جبهه‌ی مقاومت مردم ایران که همانا جبهه‌ی تمامی این خلق قهرمان است بپیوندند و حُبّ جاه و مقام را نیز از خود دور کنند .

از اینرو بگذارید یک بار برای همیشه در پاسخ به بسیاری کسان که از موضع لگدمال کردن عالیترین مصالح مردم ایران و لگدمال کردن خون شهیدان مدعی بحث باصطلاح آزاد با ما شده‌اند بگویم که پاسخ حرمت‌شکنی و زیرپا گذاشتن عالیترین، خونین‌ترین و پاکیزه‌ترین ارزش‌های تاریخ و فرهنگ یک خلق محروم جا بازکردن برای آنها و مشروع‌شناختن تشبئات حقیرشان نیست .

در زمان مصدق فقید، کاشانی خیانت کرد و به دربار و به خطوط استعمار گروید. راستی چند تن حتی بر مرده‌ی کاشانی نماز گذاشتند؟ تازه آن موقع شاه یکهزارم خمینی امروز، خون نریخته و جنایت نکرده بود. تازه آن موقع یک‌چنین مقاومت سراپا غرقه به خونی نیز وجود نداشت.

یک روز حسین مکی در کنف حمایت مصدق به خوزستان رفت. مردم جنوب برویش آغوش گشودند و "خدای خوزستان" نام گرفت. اما بعد امر بر او مشتبه شد و به مصدق پشت پا زد. راستی امروز چه کسی انتظار دارد که ما با مکی به بحث آزاد بنشینیم؟ در اثنای یک‌چنین بحث مفروضی با خاطره‌ی پیکر آتش‌گرفته‌ی قهرمان و آموزگار وفا و پیمان دکتر حسین فاطمی چه کنیم؟ تازه آنروز بدنبال فاطمی چند ده هزار میلیشیا و مبارز و پیشمرگ در آتش شرف و مقاومت نسوخته بودند.

آیا تاریخ ایران تلگراف و نامه‌ی آیت‌الله بروجردی به شاه را پس از کودتای ۲۸ مرداد بر علیه پیشوای فقید ما مصدق خواهد بخشید؟

بگذارید بعنوان یک مسلمان نیز اضافه کنم که حتی اگر صحبت از نشستن پای منبر در مکان مقدسی همچون مسجد نیز باشد، چنانچه آن مسجد را به قصد اضرار و انحراف (مسجداً ضاراً) ساخته باشند، ما هیچگاه در آن قدم هم نخواهیم گذاشت (لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا) . . .

همچنین حتی اگر سخن از بجای آوردن فریضه‌ی مقدسی همچون نماز بر اجساد مردگان باشد اگر از سنخ کاشانی یا از سنخ گروندگان به شاه و خمینی و متحدان کنونی آنها باشند، ما هیچگاه بر آنان نماز نخواهیم گذاشت و بر قبرشان نیز نخواهیم گذشت (و لَا تَضَلَّ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا و لَا تَقُمْ عَلَيَّ قَبْرَهُ).

در غیر اینصورت با خاطره و میثاق سردار شهیدمان خیابانی و هر مجاهد و مبارز و پیشمرگی که بر تیرک اعدام و یا بر تخت شکنجه خروش آزادی سر داده است چه کنیم؟

آری، البته شهیدان وسیله‌ی تجارت سیاسی نیستند، شاخصه‌هایی هستند که با پیام خون خود، حرمت‌ها و سنت‌ها برای این خلق و این میهن استوار کرده‌اند. درست به همین دلیل نخواهیم گذاشت کسی پیام ایشان را که از سینه‌ی همی مردم ایران برخاسته نشنیده بگیرد و حرمت بشکند.

۲ - در باره منابع و استنادات گزارش حاضر

از آنجا که چه در کادر شورا و چه در چارچوب سازمان مجاهدین ، مسئولیت تنظیم رابطه با آقای بنی‌صدر بعهدی اینجانب بوده است و به همین دلیل نیز "ماموریت" یافته‌ام گزارش حاضر را با اطلاع عموم هموطنانمان برسانم ، بایستی مسئولیت کلیه مندرجات و مطالب این گزارش را نیز از ابتدا تا انتهای آن عهده‌دار شوم .

در باره منابع این گزارش شایان توضیح می‌بینم که :

الف - اسناد و مصوبات شورائی که از آنها نقل قول نموده و یا عینا کلیشه می‌شوند بخودی خود گویاست و هیچ ابهامی درباره‌ی اصالت آنها وجود ندارد . اطلاعیه‌ها و موضعگیری‌های مسئول شورا و همچنین اطلاعیه‌ها و پیام‌های مربوط به سازمان مجاهدین که مورد استفاده قرار می‌گیرد نیز قبلا منتشر گردیده است .

ب - نامه‌های اینجانب به آقای بنی‌صدر که اکنون برای نخستین بار منتشر می‌شود و دیگر اسناد فیما بین قبلا در جلسات رسمی شورا با اطلاع اعضاء شورای ملی مقاومت رسیده است . حتی نامه‌هایی که از سوی سازمان مجاهدین نوشته‌ام در سرفصل جدائی با آقای بنی‌صدر باستحضار شورا رسانده شد .

ج - مذاکرات سیاسی اینجانب با آقای بنی‌صدر نیز در هر کجا که مستقیم یا غیر مستقیم به شورای ملی مقاومت مربوط می‌شد با اطلاع شورا رسانده می‌شد و دست کم خلاصه‌ای از آنها همان هنگام ثبت شده است .

د - از آنجا که آقای بنی‌صدر به حضور در جلسه‌ی شورا مشتاق نبود و از بحث و فحص و نقادی متقابل اغلب پرهیز داشت ، بر سر بسیاری مصوبات و تصمیم‌گیری‌ها و پیشنهادات شورائی ناگزیر من بصورت رابط عمل می‌کردم که متأسفانه چه برای خودم و چه برای شورا بسیار وقت‌گیر بود . اما آقای بنی‌صدر چندان بهائی برای انتقادات اعضای شورا که از این رویه‌ی کج‌دار و مریز و از این رابطه‌ی ناقص و "خط در میان" بشدت آزرده بودند قائل نبود . بهر حال در نقل و انتقالات مطالب ، تا آنجا که میسر بود وسواس بخرج می‌دادم و اساسا با یادداشت برداشتن و نقل کلمه به کلمه‌ی مطالب حرکت می‌کردم و البته در هر بار نیز متذکر می‌شدم که فشرده کردن ۱۰ - ۲۰

ساعت اجلاس شورا در چند دقیقه یا چند ساعت امکان ندارد و چه بسا از برداشت‌های شخص ناقل (خودم) نیز تاثیر بپذیرد.

مقابلاً مطالب و نظرهای آقای بنی‌صدر را که باید با اطلاع شورا می‌رسید در برابر خود او یادداشت می‌کردم و یکی دوبار هم برایش می‌خواندم تا اگر می‌خواهد آنرا کم و زیاد کند و بعد آنرا در جلسه‌ی شورا قرائت می‌کردم و اگر اعضاء شورا (مضافاً بر توضیحات افزوده‌ی خودم) بازهم چنانکه باید نسبت به مواضع آقای بنی‌صدر روشن نمی‌شدند، آنها را به خود او (بنی‌صدر) احاله و مراجعه می‌دادم.

بنابراین در گزارش حاضر سعی خواهم نمود به مطالبی استناد کنم که اعضاء شورا نیز گواه بوده‌اند. مذاکرات اجلاس‌های رسمی شورا توسط ۲ دبیر شورا تند نویسی شده است. اما همچنانکه گفتم برای پرهیز از هرگونه بی‌دقتی در نقل مطالب سعی خواهم کرد اساساً به مطالبی که در میان اعضاء شورا محل اختلاف نباشد استناد کنم. اگرچه مسئولیت نقل این مطالب اساساً برعهده‌ی مسئول شورا گذاشته شده و اعضای شورا الزاماً در هر مورد و درباره‌ی هر جمله و هر کلمه - چه آنچه تا اینجا گفته‌ام و چه آنچه از این پس در این گزارش خواهد آمد - مسئول نیستند. هرآنچه را هم برداشت شخصی خودم باشد مورد به مورد ذکر خواهم نمود تا هیچ سوءتفاهمی ایجاد نشود.

ه - از آنجا که آقای بنی‌صدر در نشریه‌اش به مراجعات من و به مذاکرات دو نفره (مابین خودش و من) و همچنین مذاکرات من با خودش و چند تن از اطرافیانش (بهنگام امضاء اساسنامه‌ی شورا) استناد جسته و حتی با نقل قول بین گیومه از من، دروغ‌های بسیار بهم بافته، ناگزیر باید در کنار اسنادی که کلیشه خواهد شد به توضیح پیرامون صحبت‌ها یا مذاکراتی بپردازم که بعضاً جز خودم و بنی‌صدر یا اطرافیان او کسی در آنها حاضر و شاهد نبوده است.

اگر چه بعداً این مذاکرات با اطلاع اعضاء شورا می‌رسید.

در این موارد نیز هرکجا که عین عبارات را با ایقان صد در صد بیاد داشته باشم در گیومه نقل خواهم نمود و الاً نقل به مضمون است. اما در جوهر و روح آن ذره‌ای دخل و تصرف نشده است.

و - آنچه می‌ماند اینست که خواننده‌ی این سطور خود نیز بایستی

دست آخر توان فکری و تحلیلی خود را بکار گیرد و با شنیدن حرف طرفین به قضاوتی عادلانه دست یابد .

۳- بی تقوایی و گزافه‌گویی سیاسی

اما آنچه بدوا تذکر آن بر عهده‌ی اینجانب است اینکه آقای بنی‌صدر را در نقل مطالب و در بحث و احتجاج و در دعاوی مختلف و حتی خبرهائی که می‌دهد بسیار بی‌انصاف و عاری از "تقوا" یافته‌ام .

این "بی‌تقوایی" را چندین نوبت در فرصت‌های مختلف با و خاطر نشان کرده‌ام که البته هیچ تأثیری نداشت . در گزافه‌گویی و در سپاسمندی از خودش حد و مرز نمی‌شناسد و در جعل آشکار و در تفسیر کج و معوج از روشن‌ترین و ساده‌ترین قضایا بسا دست باز دارد . فی‌الواقع پدیده‌ی غریبی است که از این جوانب در ردیف نوادر است .

مدتها گذشت تا در مجالست مستمر با او کلید فهم این پدیده را سرانجام بدست آوردم . فکر می‌کنم از نظر او بهترین راه بازپرداخت نکردن بدهکاری‌های سیاسی ، این فرمول است :

" طلبکاری ، بازهم طلبکاری و طلبکاری هرچه بیشتر . . . ! "

* - فی‌المثل وقتی نامه‌نگاری‌اش به خمینی و تلاش خیانت‌بار او برای تطهیر چهره‌ی رفسنجانی فاش می‌شود اینطور طلبکار در می‌آید که بله ، چون رجوی می‌خواست با خمینی بسازد و چهره‌ی او را تطهیر کند ، بنی‌صدر به حکم وظیفه به عمل پرداخت!! (مراجعه کنید به نشریه‌ی انقلاب اسلامی مربوطه) کسی نیست از این آقای بنی‌صدر بخواهد یک لحظه رجوی را (که برخلاف آقای بنی‌صدر ، خودش شخصا کسی نیست و هر چه بوده و هست تا آنجا و به میزانی مطرح است که سخنگوی مجاهدین و شورا باشد) فراموش کند و لختی بیاد آورد که اصولا نخستین بار شعار مرگ بر خمینی را آنهم در شرایطی که امثال آقای بنی‌صدر جرات نمی‌کردند اسم "آقای خمینی" را قدری مختصرتر بگویند ، چه‌کسی برزبان آورده است؟

با اینهمه آقای بنی‌صدر با این چیزها از رو نمی‌رود و چنانکه برادر مجاهد مهدی ابریشمچی در مقاله‌ای (درباره‌ی نامه‌ی بنی‌صدر به خمینی) دقیقاً پیش‌بینی کرده بود ، بنی‌صدر متعاقبا به مصاحبه‌ی چند ماه پیش من با

ارگان حزب سوسیالیست فرانسه استناد جست و نیز ضمن شرح کشفی چنین استدلال نمود که چون در بهمن (۶۲) حمله‌ی بزرگ به عراق واقع شد ... و در اسفند "رهبری مجاهدین" از بنی‌صدر جدا شد ... و سیاست دو ابرقدرت نیز به سود عراق تغییر کرد ... و در فروردین و اردیبهشت در ایران انتخابات شد و کسی شرکت نکرد و خمینی خواست از انزوا خارج شود و به غرب نماینده فرستاد ... و در خرداد مدنی مصاحبه کرد و از تماس خود با رژیم خبر داد و چون در همین ایام "رهبری سازمان مجاهدین" (و نه شورا) از احزاب و شخصیت‌های اروپائی و آمریکائی تأییدیه بر "اعتدال" خود گرفت و نماینده‌ی سجاهدین (ابریشمچی) در کنفره‌ی حزب لیبرال آلمان با گنشر ملاقات کرد. بعد گنشر هم به ایران رفت ... پس با توجه به همه‌ی اینها ... "فرستادن پیام از جانب رهبری سازمان مجاهدین به خمینی - دال بر اینکه به شرط انتخابات آزاد اسلحه را زمین گذارده در انتخابات شرکت خواهند کرد - از طریق ارگان حزب سوسیالیست فرانسه که دولت این کشور را در دست دارد معنی سیاسی روشن خود را بدست آورده و وضوح می‌یابد ..." بنی‌صدر آنگاه در چند سطر بعد چنین نتیجه می‌گیرد: "... با توجه به تحول اوضاع و آن دو مسئله‌ی محوری، بنی‌صدر خود را با مسئولیتی بزرگ مواجه یافت. بنظر او اگر خمینی قبولانده و "تطهیر" می‌شد اسلام و ایران قربانی می‌گشت. به حکم مسئولیت نامه‌ای غیر خصوصی به خمینی نگاشت و فرستاد و بیان گلمه‌ی حق به حاکم ستمگر نمود. وی [بنی‌صدر] درنگ در برهم زدن نقشه‌ی سیاسی دستگاه خمینی و اخذ "تأییدنامه" برای خمینی جایز نشمرد و مصاحبه‌های افشاگر خویش را که همگان از انعکاس جهانی آن آگاهند، آغاز کرد."

ملاحظه می‌کنید؟! زمین و زمان را به هم می‌بافد و صد دروغ دیگر نیز اضافه می‌کند تا کماکان طلبکار دربیاید!

می‌گویند یکی می‌خواست باروت قاچاق کند و از گمرک بگذرانند. او را گرفتند. اصرار می‌کرد که سیاه‌دانه است! باروت را در زیر ریشش گرفتند و آتش زدند. ریش او سوخت و از دود باروت آب از چشم‌هایش جاری شد. گفتند حالا چه می‌گوئی؟ گفت: نگفتم سیاه‌دانه است!! یکی هم نقل روایت می‌کرد و در بین آن می‌گفت: حسن و حسین دختران معاویه‌اند.

باو گفتند؛ حسن و حسین نبودند، حسن و حسین بودند. دختر

نبودند، پسر بودند. پسران معاویه نبودند، پسران علی بودند...
حال نمی‌دانم آیا آن راوی هم مثل آقای بنی‌صدر آنقدر حاضر
جواب بوده که فی‌الوقت طلبکاری کند و مثلا بگوید: توتالیтарыست‌ها و
هژمونی‌طلب‌ها را ببینید، اینقدر آزادی نمی‌دهند که آدم حرفش را بزند!!
- آخر نامه‌ی بنی‌صدر به خمینی نامه‌ی علنی و غیرخصوصی بود؟!
- آخر بنی‌صدر در نامه‌اش به خمینی او را به نجات اسلام و ایران
فرا نخوانده؟!!

- آخر بنی‌صدر با مصاحبه‌های خیانت‌بار (مراجعه کنید به مجاهد
۲۶ مرداد صفحه‌ی ۳) که چهره‌ی رفسنجانی را تطهیر می‌نمود و از غرب
تقاضای کمک به میانه‌روهای رژیم می‌کرد، نقشه‌ی دستگاه خمینی را برهم
زد؟!!

- آخر ابریشم‌چی و رجوی از طریق گنشر و از طریق روزنامه‌ی اونیته
برای خمینی پیام توبه و سازش فرستادند؟!!

- آخر اگر مصاحبه‌ی من با روزنامه‌ی اونیته پیامی برای خمینی در
برداشتی پس سه ماه و نیم قبل از من آقای بنی‌صدر از طریق همین روزنامه
همان خبرنگار پیام بدتری به خمینی فرستاده است. گوش کنید: روزنامه‌ی
اونیته ۳/فوریه/۱۹۸۴

"خبرنگار - رابطه‌ی بین ارتش و قدرت حاکم چگونه است؟

بنی‌صدر - می‌دانید، جنگ جنگ است و عامل وفاداری در چنین
مواردی زیاد به حساب نمی‌آید. در هر کشوری ارتش در زمان جنگ کار خود
را می‌کند. در ایران هم همینطور. مضافا بر اینکه مردم آگاه هستند و می‌دانند
که امروز یک قیام عمومی که رژیم گنونی را نابود کند حیات مملکت را به خطر
می‌افکند.

خبرنگار - پس به گفته‌ی شما هیچ راه‌حل فوری وجود ندارد، حداقل در
طول جنگ ایران و عراق

بنی‌صدر - بلیه، راه‌حل هضم کردن است... باید رژیم مستبد را هضم کرد.

خبرنگار - آنوقت ممکن است که شما مریض شوید!

بنی‌صدر - نه! مردم باید بدینگونه عمل کنند. ایرانی‌ها عادت دارند
که مرحله به مرحله کار کنند.

"....."

خبرنگار لابد نمی دانسته که در این ایام آقای بنی صدر کاملاً "مریض" شده و در راستای "تئوری هضم و استحال" کاملاً از حال هم رفته بودند و این چنین خائنانه قیام عمومی را بر ضد حیات مملکت اعلام نمی کردند. من باب اطلاع بد نیست بدانید که از قضا بنی صدر دقیقاً می داند که منظور من از عنوان کردن "انتخابات واقعا آزاد" در مصاحبه های مطبوعاتی چیست. در برابر اتهام "تروریستی" به مجاهدین (که البته چنین اتهامی هرگز متوجه آقای بنی صدر نبوده و معمولاً فقط دامن رزمندگان انقلابی را فرا می گیرد)، من پیوسته گفته و باز هم می گویم که ما طرفدار خشونت نبوده و نیستیم. خمینی آنرا به ما تحمیل کرده و اگر انتخابات واقعا آزاد با تضمین های لازم در کار باشد ما حاضریم سلاح هایمان را بر زمین بگذاریم. اگر فرصت باشد تاریخچه ای از تحمیل شدن مبارزه ی مسلحانه به خودمان را نیز به خبرنگاران می گویم. اغلب اوقات حتی از آنان سوال می کنم آیا شما فکر می کنید هم اکنون خمینی با انتخابات آزاد موافقت می کند؟ جواب مقدر این سوال نیز تاکنون از جانب کلیه ی خبرنگارانی که با من مصاحبه داشته اند (مبتنی بر توضیحات پیشین خودم) منفی بوده است. این موضعگیری من نیز چیز جدیدی نیست تاکنون صدها بار هم گفته ام که دهها بار آن نیز در مطبوعات مختلف منعکس شده و بنی صدر دقیقاً از آن اطلاع دارد.

بعنوان مثال به روزنامه ی فرانسوی لاکروآ (۲۷/ اوت/ ۱۹۸۲-۵/ شهریور/ ۶۱) ارجاع می دهم که پس از تشریح مراحل سه گانه ی استراتژی مجاهدین و اشاره به عملیات نظامی مختلف و مجازات نزدیک به ۲۰۰۰ تن از کادرهای خمینی در فاز اول استراتژی گفته ام:

"ما یلم خاطر نشان کنم که ما موافق خشونت نیستیم و حاضریم اسلحه هایمان را به زمین بگذاریم بشرطی که خمینی انتخابات آزاد با تضمین های لازم را قبول کند. اما خمینی می داند که در این صورت از بین می رود، چرا که امروزه صدبرابر شاه مردم از خمینی متنفرند."

این مصاحبه در همان ایام با همین ترجمه بدست بنی صدر نیز رسید و اگر درست یادم باشد به مناسبتی از آن تعریف نیز نمود. دوسال پیش متن کامل مصاحبه در نشریه ی اتحادیه ی دانشجویان مسلمان نیز منتشر شده است. اما بنی صدر عمداً به آن اشاره نکرده تا بتواند سرآغاز سازشکاری! رهبری مجاهدین با خمینی را از مصاحبه ی من با "اونیته" (اواخر اردیبهشت

۶۳) وانمود کند و إلا استدلالات پوشالی‌اش خودش را هم قانع نمی‌کرده است!

* - نمونه‌ی دیگری از طلبکاری‌های بارز بنی‌صدر مربوط به وقتی است که شورای ملی مقاومت طرح خودمختاری کردستان ایران را تصویب می‌کند و آنقدر بحث و گفتگو را ادامه می‌دهد تا با او نیز به توافق برسد. بدیهی است که با توجه به سوابق او در قضایای کردستان چنین توافقی هم خیر دنیا و هم خیر آخرت او را دربر دارد و بایستی اسباب تشکر علنی او نیز بشود. اما چنانکه می‌دانیم در این مورد حتی سکوت نیز نکرد. بعکس، یکی دو هفته بعد مقاله نوشت و گفت دیدید تجربه نشان داد که همه به همان حرف‌های بنی‌صدر (در قبال مسئله‌ی کردستان) رسیدند!! در قدم بعدی حتی به این نیز بسنده نکرد و مدعی شد که قانون اساسی خمینی نیز مفاد همین طرح شورا را داراست!! در صحبت با خود من از اینهم جلوتر رفت و مدعی شد که شورای انقلاب (خمینی) از همان آغاز، خودمختاری کردستان را برسمیت شناخته و در این مورد مصوبه‌ای هم منتشر نموده بود.

به او گفتم تا آنجا که من می‌دانم چنین چیزی صحت ندارد. گفت خیر شما نشنیده‌اید. گفتم ممکن است من شخصا نشنیده باشم اما یک امر به این اهمیت را بعید است سازمان مجاهدین هم بی‌خبر مانده باشد. وانگهی اگر صحت می‌داشت لاقلاً دوستان گردمان از آن باید خبر می‌داشتند. اما بنی‌صدر پایش را توی یک کفش کرده بود که شورای انقلاب اعلام خودمختاری (دقیقا به همین نام) کرده است!! حالا در نظر بگیرید حالت و وضعیت آن مسئول شورای ملی مقاومتی را که در چنین شرایطی باید با آقای بنی‌صدر آنهم در مورد طرح خودمختاری کردستان به توافق برسد.

* - نمونه‌ی دیگر: بگوش خود در تهران از او شنیدم که تخمین می‌زد خمینی دو ماهه سقوط خواهد کرد. پیش‌بینی‌هایی از همین قبیل در بدو ورودمان به پاریس نیز به خبرنگاران عرضه می‌نمود که در چند مورد من شخصا شاهد بودم. ۲ سال بعد بمناسبتی در جلسه‌ی شورا حرف از اینگونه پیش‌بینی‌های نادرست پیش آمد. من از خودم و از مجاهدین در این رابطه انتقاد نمودم. زیرا در بدو ورود به پاریس اعلان کرده بودم که سقوط رژیم به یکسال نمی‌گشد و نیز سال ۱۹۸۲ (لغایت دی‌ماه سال ۶۱ خودمان) را سال سقوط حتمی رژیم ارزیابی کرده بودم. قبل از اجلاس (فوق‌الذکر) شورا نیز در پیام نوروزی

سال ۶۲ در این رابطه از خود انتقاد کرده بودم .

اما شگفتا که در اجلاس شورا، بنی صدر از بنیاد منکر شد و گفت که او چنین پیش‌بینی‌هایی نکرده است !

از آنجا که هر چه بود پای دو نفر بیشتر (من و بنی صدر) در میان نبود، پس معلوم نبود که غیر از من دیگر چه کسی مسئول است!! البته آنروز باز هم حسب‌المعمول به روی آقای بنی صدر نیاوردیم و گذشتیم . . .

تازگی‌ها (دو سه هفته پیش) نیز در سرمقاله‌ی نشریه‌اش دیدم که خودش با طنز کسانی را که می‌گفتند رژیم خمینی زود سقوط خواهد نمود مورد ریشخند قرار داده و افزوده است که خبرنگاران چند نوبت چنین اقوالی را به بنی صدر هم نسبت دادند که البته صحت نداشت!!

تا جائی که ریشخند آقای بنی صدر متوجه اینجانب است باز هم حرفی نیست ولی شگفتی در تکذیب و انکار او و ریشخند خودش بخودش می‌باشد . حالا در نظر بگیرید وقتی کسی حرفی را که در حضور جمع و در برابر بسیاری از خبرنگاران گفته و همان زمان هم منعکس شده و تکذیب هم نکرده است اینطور از اساس منکر می‌شود؛ وقتی که منافعش ایجاب کند با حرف‌ها و مذاکرات خصوصی دو نفره بین خودش و من چطور برخورد خواهد کرد و تا چه اندازه بهنگام نقل آنها "بی‌تقوائی" نشان خواهد داد .

از لاف‌زنی‌های شگفت‌انگیز بنی صدر نیز چند نمونه می‌گویم و می‌گذرم .
* — گذشته از صحبت‌های خصوصی حتی در جمع خبرنگاران نیز مدعی می‌شد که حدود ۹۰٪ مردم ایران طرفدار او هستند . حتی در یک مورد که سند آن به صدای خودش موجود است و اطرافیان‌ش به توصیه‌ی خود او و بمناسبتی که در فصول بعد خواهم گفت (پس از قضایای فیما بین در رابطه با ملاقات و بیانیه‌ی مشترک اینجانب و طارق عزیز) ناگزیر آنرا بما دادند؛ در جمع خبرنگاران نیز مدعی شده بود که چند ماه پیش در ایران نظرسنجی نموده و باین نتیجه رسیده‌اند که او (بنی صدر) ۹۰٪ محبوبیت دارد . شاید مبنای محاسبه‌اش هم در نزد خودش این بود که ۲۵٪ که خودم رای داشته‌ام ، مجاهدین و بقیه شورا هم که در ریاست جمهوری من رای نداده بودند حالا با من هستند . خیلی‌ها هم که حالا طرفدار من شده‌اند . . .

نتیجه‌ی چنین محاسبه‌ای البته روشن است و باید یک چیزی هم از ۱۰۰٪ بیشتر بیاورد . پس باید از بنی صدر تشکر می‌کردیم که تازه به ۹۰٪

قانع است! از نظر چنین کسی شورا و مجاهدین هم وقتی آزادیخواه هستند که دستکم به همین میزان (یعنی ۹۰٪) اختیار خودشان را به او بدهند (باور کنید شوخی نمی‌کنم.)

* - نمونه‌ی دیگر به وضع ارتش و حمایت آن از آقای بنی‌صدر مربوط می‌شود. در محفل خصوصی می‌گفت و در جمع خبرنگاران هم می‌گفت که ارتش یا من است ولی خودم به آنها گفته‌ام فعلا در جبهه‌ها بمانند که کشور حفظ بشود و عراق وارد نشود...

یکبار که شبیه به چنین اظهاراتی از یکی از اطرافیان شنیدم، موقعی که اصرار می‌کرد که "آقا" خودشان به ارتش گفته‌اند در جبهه‌ها بمانند... دیگر کنترل خود را از دست‌دادم و گفتم نمی‌شود از "آقا" بخواهید که بی‌زحمت به ارتش بگویند یک سری به تهران بزنند و خمینی را ساقط کند و بعد زود به جبهه‌ها برگردد؟! و افزودم که در این صورت کار ما و کار خود "آقا" خیلی ساده‌تر خواهد شد...

* - نمونه‌ی دیگر به مبالغه‌های مضاعف آقای بنی‌صدر در باره‌ی اخبار مبالغه‌آمیزی بود که گاه افواها دریافت می‌نمود مربوط می‌شود. فی‌المثل یکبار بمن گفت "می‌گویند" کرمانشاه را ۴۸ ساعته می‌توانیم بگیریم و اگر کسی باشد که بتواند تسخیر آنجا را ادامه بدهد، گرفتن ۴۸ ساعته‌ی کرمانشاه برای ما کاری ندارد. البته فاعل این جملات و نقل قول‌ها تا آنجا که به بیان آقای بنی‌صدر مربوط می‌شد، همیشه مجهول بود. مجهول گذاشتن عمدی فاعل جمله، ضمنا به ناقل کمک می‌کرد تا فاعل را تلویحا در آستین خود (در زمره‌ی طرفداران خودش) بنمایاند و به‌نگام نقل خبر بادی هم به غیب بیندازد. در اینگونه موارد اگر می‌خندیدی یا ناباوری نشان می‌دادی مسلما نشان تحقیر و توهین و بلاتردید حاکی از "هژمونی‌طلبی" و انحصارطلبی مبارزاتی بود و اگر هم نمی‌خندیدی و جدی می‌گرفتی و واکنش مثبت نشان می‌دادی، آقای بنی‌صدر فی‌الغور باندازه‌ی "یک دور تسخیر کرمانشاه" (که گوئی بعد از تسخیر روی دست می‌ماند و معلوم نبود که باید با آن چه کرد و طبعاً تو هم مقصر آن هستی) طلبکار می‌شد! این بود که وقتی همین بازی در باره‌ی شیراز و "می‌گویند" دیگری، از ایل قشقایی تکرار شد من چاره را در این جواب یافتم که: بله شما بگوئید شیراز را بگیرند، حفظ آن با ما (مجاهدین)!

* - منبع یک قسمت دیگر از اخبار آقای بنی صدر (که گاه از او نقل قول می‌کرد) موسوم به "آق مرتضی" بود. هر موقع "آق مرتضی" نامه‌ای می‌فرستاد (که البته من هیچوقت متن نامه‌های او را ندیده‌ام) آن شب یا آن روز شب یا روز ماتم من بود چون آقای بنی‌صدر در آن اخبار نمونه‌های متعددی که حاکی از بی‌اطلاعی مجاهدین از وضع جامعه و بی‌خبری ما از اوضاع بود، می‌یافت. حتی یکبار صراحتاً با من در میان گذاشت که بچه‌های شما در خانه‌های مخفی و زیرزمین هستند و نمی‌توانند از اخبار مطلع شوند. تا اینکه نهایتاً پس از ۲ سال، سال گذشته یکبار به سراغ رفتم و سخافت بسیاری از اخبار خبرگزاری "آق مرتضی" را که بسیار مورد وثوق آقای بنی‌صدر بود و شاید هم خود آقای بنی‌صدر آنرا تحریف و مبالغه می‌نمود صراحتاً با او در میان گذاشتم. آخر اخبار این خبرگزاری دیدگاه‌های بسیار نادرستی به آقای بنی‌صدر می‌داد. لذا اضافه کردم که اگر آقای بنی‌صدر باور می‌کنند، اگر نه در هر کوچه، مجاهدین بطور متوسط در هر خیابان در شهرهای مختلف ایران یک کسی یا هواداری دارند و لذا آنچنانکه ایشان فکر می‌کنند از اوضاع بی‌خبر نیستند. و بالاخره در مجموع هم که شده اخبار بالنسبه درستی از مجموعه‌ی آنها می‌رسد...

آقای بنی‌صدر باز هم درنماند و گفت به فرض هم که اینطور باشد اینها آنچنان سازمان‌یافته نیستند که بتوانند اخبار و تمایل مردم را به شما منتقل کنند... (منظور از تمایل مردم هم روشن است که متوجه چه کسی است) بگذریم که بارها بخش مطبوعات در دفتر مجاهدین، مجموعه‌های مستند مقایسه‌ای از اخبار نشریه‌ی "انقلاب اسلامی" بنی‌صدر را برای من فرستاد که ضمن این مجموعه‌ها بروشنی اثبات می‌شد که نشریه‌ی بنی‌صدر معمولاً مجموعه‌ی خبری رادیوهای خارجی و برخی از اخبار "مجاهد" را پیوسته مُنثله و تحریف نموده و تحت عناوین مختلف به‌خورد خوانندگانش می‌دهد. و در بسیاری موارد حق خواهر خواندگی با روزنامه‌هایی از قبیل جمهوری اسلامی را نیز بجای می‌آورد.

در همین رابطه بخش مزبور حتی یکبار نامه‌ی اعتراض‌آمیزی برای بنی‌صدر نوشته بود که من آنرا بایگانی کردم و هیچگاه نیز از انتقادات خواهران و برادران خودمان در این رابطه دم نزدم. از طرف دیگر اسباب شگفتی است که در حالیکه بعضاً عمده‌ی تولیدات

و مقالات این نشریه اثر طبع و قلم خود بنی‌صدر است ریاکارانه مدعی شده و می‌شود که حائز هیچ مسئولیتی نیست و بعد هم پُر باصطلاح دمکراتیک می‌گیرد که "روزنامه آزاد است که هر موضعی را می‌خواهد بگیرد!!" (نقل از نامه‌ی جوابی بنی‌صدر به نامه‌ی مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران مورخ ۲۰/اسفند/۶۲ که در شماره‌ی ۳۱/شهریور/۶۳ انقلاب اسلامی بچاپ رسیده است.)

بنی‌صدر در نامه‌ی جوابیه‌اش به من (مورخ ۲۰/اسفند/۶۲) نوشته بود "اینجانب هیچگونه مسئولیتی درباره‌ی مواضع روزنامه‌ی انقلاب اسلامی و هیچ روزنامه‌ی دیگری ندارم... شرم و حیا را می‌بینید! خودش می‌نویسد، خودش خط می‌دهد، اما مسئولیت آنرا نیز نه خودش و نه هیچکس دیگر نمی‌پذیرد و وقتی هم مچ‌گیری کنید به دامن فرشته‌ی "آزادی" می‌آویزد و بعد هم (در نامه‌اش به من) می‌افزاید: "شما وقتی بابت موضعی که روزنامه گرفته است با بنی‌صدر قطع همکاری می‌کنید به همه می‌گوئید چه میزان برای آزادی ادعائی بها قائل هستید"

و این دیگر خیلی جالب است که دست آخر طلبکار هم درمی‌آید و آزادیخواهی طرف مقابلش را نیز بزیر علامت سوال می‌برد و چهره‌ی "مظلوم" نیز بخود می‌گیرد! بعبارت دیگر معیار آزادیخواهی برای بنی‌صدر اینست که بگذاریم هر بی‌صدقتی و جفاکاری و خیانتی را مرتکب شود و دم هم نزنیم بلکه دست مریزاد هم بگوئیم! از نظر او نه مقاومت و مبارزه معیار است و نه رنج و خون و فدا و سابقه و عمل. تازه مسئولیت روزنامه‌ای را هم نمی‌پذیرد. لذاست که باید پرسید اگر تو مسئول روزنامه‌ات (که بلطایف‌الحیل حرف‌های خمینی را می‌زند) نیستی، پس مسئول کیست؟ خمینی است؟

در مقابل چنین پدیده‌ای جز اینکه به او بگوئید بسیار خوب آقا جان! اگر آنچنانکه تو می‌گوئی روزنامه‌ات برعلیه دیگران در هر فسق و فجور سیاسی "آزاد" است، پس بطریق اولی ائتلاف یا عدم ائتلاف سیاسی برای ما هم آزاد است و بنابراین خداحافظ!

اضافه می‌کنم که به مناسبت پنجمین سالروز شروع جنگ ایران و عراق اخیراً بنی‌صدر پیامی فرستاد که دقیقاً موید همان مقاله‌ی "دروغ‌های طارق عزیز" است که در نامه‌ی ۲۰/اسفند/۶۲ خود بمن، خط دادن برای تحریر آنرا مزورانه و با دروغگوئی تمام منکر شده بود.

ضمنا نباید تصور کرد که بنی‌صدر کم‌فهم است و بطلان تناقض‌بافی‌های فوق‌الذکر را نمی‌فهمد. بعکس وقتی پای دیگران در میان باشد به هیچوجه ولکن نیست و مسئولیت کلمه به کلمه‌ی مقالات و ترجمه‌های نشریه‌ی ایران‌لیبراسیون فرانسوی را نیز که توسط دانشجویان مسلمان فرانسه - هواداران مجاهدین خلق ایران منتشر می‌شود از رهبری مجاهدین طلب می‌کند که ما (مجاهدین) نیز البته از پذیرش هیچ مسئولیتی منجمله این مسئولیت دریغ نمی‌کنیم و نکرده‌ایم. اما نوبت به خود بنی‌صدر که می‌رسد از بیخ عرب می‌شود! بعنوان مثال سال گذشته وقتی نشریه‌ی "مجاهد" فردی بنام رواسانی را که در عین چپ‌نمائی به همکاری با رژیم اشتغال داشت افشاء کرده بود، برای یادآوری چپ‌نمائی‌های میان‌تهی فرد مزبور (که او نیز پیشنهاد بحث آزاد با من و اخراج مرا از سازمان مجاهدین داشت) برخی نوشته‌های گذشته‌ی او را شاهد آورده بود. در این نوشته‌ها علیه بنی‌صدر نیز مطالب زیادی وجود داشت. تا مدت‌ها بنی‌صدر از این نمونه دست نمی‌کشید و معترض بود که چرا باید مطالب این‌چنینی در "مجاهد" علیه او (بنی‌صدر) چاپ شود. هر چه هم برایش استدلال می‌کردم که این مطالب نه از آن "مجاهد" بلکه مربوط به فرد دیگری است و بدینوسیله دغلکاری و خیانت آن فرد برملا می‌شود، به خرج بنی‌صدر نمی‌رفت و می‌گفت بهرحال چون نشریه‌ی شماست، شما مسئول آن هستید...

نمونه‌ی دیگر مربوط به انتشار "صفحات شورا" در نشریه‌ی اتحادیه‌ی دانشجویان مسلمان و مربوط به دو سال پیش است. هزارخانی مسئول این صفحات بود و از سوی مجاهدین یا اتحادیه‌ی دانشجویان، هیچکس در کار مندرجات این صفحات کمترین دخالتی نمی‌کرد و ما هم بعد از انتشار، آنها را می‌دیدیم. یکبار یکی از پشتیبانان شورا مقاله‌ای نوشته بود و طی آن از بنی‌صدر انتقاد نرمی کرده بود که چرا برای قطب‌زاده (پس از اعدام) اینهمه مایه می‌گذارید و سوابق او را فراموش می‌کنید، حال آنکه شهدا و قهرمانان واقعی امثال خیابانی و ساداتی و سلطانبور هستند و... (نقل به‌مضمون) از آنجا که در عمل می‌دانستم که از نظر بنی‌صدر روزنامه‌چقدر "آزاد"!! است که هر موضعی را می‌خواهد بگیرد! خود بسراغش رفتم و برای اینکه فکر نکند باینوسیله مجاهدین خواسته‌اند من غیرمستقیم سیخی باو بزنند مواقع را توضیح دادم و گفتم که در انتشار این صفحات مجاهدین هیچ

مسئولیتی ندارند. اما برآشفت و قانع نشد و پیوسته تکرار می‌کرد که چون روزنامه‌ی شماست پس در حوزه‌ی مسئولیت شما هم هست. گفتم جوابیه‌ای بنویسید تا از هزارخانی بخواهیم در همان صفحات منتشر کند که گفت لزومی ندارد. اما بعدا در انقلاب اسلامی ضمن مقاله‌ای جواب داد.

همانجا از او (بنی‌صدر) با حسن‌نیت کامل پرسیدم چاره چیست؟ شما می‌گوئید مسئولیت با مجاهدین است از طرف دیگر این صفحات را که نمی‌توان تعطیل کرد و در کار هزارخانی هم که نمی‌توانم مداخله کنم. گفت اگر شما خودتان نمی‌خواهید کسی بمن تعرض کند چرا نمی‌شود این صفحات را تعطیل کرد؟ کمک کنید دیگران خودشان برای خودشان روزنامه دربیاورند و هرچه می‌خواهند بنویسند ولی در نشریه‌ی خودتان این چیزها را موقوف کنید. (نقل به مضمون)

در این بحث نه او (بنی‌صدر) و نه من قانع نشدیم. متعاقبا موضوع را تلفنی با هزارخانی در میان گذاشتم و گلگزاری کردم که چرا بدینوسیله برای ما مشکل درست می‌کنی؟ مگر مسئله کم داریم؟...

هزارخانی برآشفت و گفت چه خبرت است! برو به آقای بنی‌صدر بگو قدری بیشتر تحمل داشته باشد، دمکراسی این چیزها را هم دارد...

قدری از تاخیرات بعدی در انتشار مجدد این صفحات در "مجاهد" نیز برای پرهیز از مسئله‌سازی‌های اینچینی بود. اگرچه گاه‌وبیگاه در رابطه با مندرجات دوره‌ی مجدد این صفحات در "مجاهد" نیز باز هم آقای بنی‌صدر به مناسبت‌های مختلف و هرآنگاه که نکته‌ای وجود داشت که به او برمی‌خورد مسئولیت ما (مجاهدین) را خاطر نشان می‌نمود و با من در اینباره به بحث می‌پرداخت و گله می‌کرد که پس احترام رئیس‌جمهور کجا رفت. کما اینکه هرگاه جلسات شورا در کشوری برگزار می‌شد و خبری می‌رسید که فلان‌کس فلان نکته‌ی نامطلوب را درباره‌ی بنی‌صدر گفته باز هم تا چند روزی جو متشنج می‌شد و مسئولیت مسئول شورا خاطر نشان می‌گردید و من فی‌الواقع درمی‌ماندم که چه باید کرد؟

لذا حقیقت اینست که بنی‌صدر خوب می‌فهمد که توجیهات و سفسطه‌هایی از قبیل آنچه فوقا در مورد روزنامه‌ی خودش دیدیم مفتضح است، اما مشکل اصلی او در جای دیگر است که ناگزیر به چنین فضاقت‌هایی منجر می‌شود. از یکسو می‌خواهد از خیرات اتحاد با شورا و مجاهدین برخوردار باشد و از

سوی دیگر با خمینی یا جناح‌های درون رژیم او نیز پُل نگهدارد. اگر بنی‌صدر چیزی را نمی‌فهمد، اینست که در دنیای واقعی وقتی دریائی از خون میان ما و خمینی وجود دارد نمی‌توان با توهم و سفسطه و مغلطه در این "میانه" بازی نمود. بنی‌صدر همچنین نمی‌فهمد که بخصوص در این سطح از تعارض تضادهای اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی ایران نمی‌توان دو استراتژی کاملاً متضاد و متفاوت را پیشه کرد. کسانی که می‌خواستند از این کارها بکنند در سراسر تاریخ عمدتاً گرد خود چرخیده و به هیچ‌کجا نرسیده‌اند. بر آسبی چوبین سوارند که هر قدر هم رکاب بکشند و مهمیز بزنند به جلو حرکت نخواهد کرد.

* - از لاف‌زنی‌های آقای بنی‌صدر که به توهمات او درباره‌ی شخص خودش نیز مربوط می‌شود نمونه‌های فراوان دارم. در این موارد گاه آنچنان خشکم می‌زد که اگر شرم حضور ایشان نمی‌بود بی‌گمان از اتاق بیرون می‌زدم و فرار می‌کردم. فی‌المثل در اوایل ورود به فرانسه یکبار می‌گفت "من در فرانسه از میتران محبوب‌ترم...". علت آنرا هم کتاب‌هایی که به فرانسه منتشر نموده می‌دانست. در بحث دیگری راجع به کردستان تصریح می‌نمود که در نزد کردها "من خودم از قاسم‌لو محبوب‌ترم...". وی همچنین بر این نظر بود که راستی‌راستی از رهبران انقلاب ضدسلطنتی ۲۲ بهمن بوده و گاه به آنجا می‌رسید که می‌گفت خمینی را اساساً خود او (بنی‌صدر) در پاریس هدایت می‌کرده و او را "خمینی" نموده.

بعدها از چند نفر شنیدم که در رابطه با مجاهدین نیز بر این نظر است که "اینها پائینی‌هایشان با خود ما هستند...".

چندین نوبت در مصاحبه‌های مطبوعاتی عنوان کرده بود که "من (بنی‌صدر) قدرتمندترین مرد جهان بودم" و منظورش برعهده داشتن ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا در ایران بود که به خیال خودش او را که فی‌الواقع در آن ایام واجد چندان قدرتی نبود، قوی‌ترین مرد جهان کرده بود.

در تمامی موارد فوق‌الذکر من شرط ادب بجای آورده و سکوت پیشه می‌کردم. الا یکبار که وقتی مدعی نجات کشور پس از حمله‌ی عراق به ایران شد با صراحت تمام برایش روشن کردم که البته شما در قضایای جنگ خوب روآمدید ولی تا آنجا که به نجات کشور مربوط می‌شود خاطرتان جمع باشد که عراق امکانات استراتژیکی تصرف ایران را نداشته و ندارد. بخصوص که در

آن ایام یکسال و نیم بیشتر از انقلاب نگذشته بود و مردم هنوز کاملاً از شرایط انقلابی، تأثیرات بسیار با خود داشتند و حملات خارجی در یک چنین شرایطی هیچگاه موفقیت‌آمیز نبوده است. حتی فلاحی رئیس ستاد ارتش در دومین هفته جنگ اعلام کرد که عراق امکانات استراتژیکی غلبه بر ایران را ندارد. بنابراین همچنانکه خمینی بدرستی این جنگ را برای بقاء رژیمش نعمت و موهبتی تلقی کرد، کشور در تمامیت خود بهیچوجه زیر علامت سوال نبود و نمی‌توانست باشد...

در سپاسمندی آقای بنی‌صدر نسبت به خودش نیز اشاراتی می‌کنم و می‌گذرم.

* - در ۱۱ تیرماه سال ۶۰ چند روز پس از انفجار مقر حزب جمهوری در تهران آقای بنی‌صدر با امضای "ابوالحسن بنی‌صدر" در پیامی خطاب به "مردان و زنان" منجمله گفت:

"این روزها که در نتیجهی "کنار زدن رئیس‌جمهوری" به شیوهی حسب‌الامری و ایجاد جو اختناق و به‌گلوله بستن تظاهرکنندگان و اعدام‌های دستجمعی، موافق پیش‌بینی درستی که کرده بودم، عکس‌العمل بصورت انفجارها بروز کرده است، دستگاه تبلیغاتی تهمت و افتراء و پرونده‌سازی بکار افتاده است تا اینطور وانمود کند که گروه حاکم انحصارطلب و مستبد نیست که خود اسباب قربانی‌شدن خویش را فراهم می‌آورد. بنی‌صدر است که به‌رحال باید قربانی شود..."

در همین پیام آقای بنی‌صدر به گروه "حاکم انحصارطلب و مستبد" فرصت بازگشت داده و با ترساندن آنها از مرگ خفت‌بار در یک چنان انفجاراتی می‌نویسد: "هنوز هم وقت باقی است، پیش از نابودی کامل خود که در صورت ادامه‌ی راه از آن گریزی ندارید، به خود، به مردم و به اسلام دل بسوزانید..." البته سه سال جرم و جنایت بعدی نیز آقای بنی‌صدر را از اینکه باز هم از مستبدان حاکم بخواهد که برای اسلام و ایران دل بسوزانند، ناامید نکرده است. اما در اینجا بحث بر سر سیاست‌مندی‌های آقای بنی‌صدر از خودش می‌باشد. که مطابق پیش‌بینی درستی که کرده بود عکس‌العمل، بصورت انفجارها بروز کرده است و حال بنی‌صدر است که باید قربانی شود!

از قضا در همان ایام و شاید چند روز بعد از نوشتن همین پیام بود که

من به دیدار آقای بنی‌صدر که در این موقع تحت‌حفاظت مجاهدین بود رفتم. نمی‌دانم در همان دیدار بود یا دیدارهای بعدی که با اشاره به انفجارهای آن ایام به خود من هم گفت دیدید چه شد؟ فکر می‌کردند مرا کنار می‌گذارند و هیچ‌کار نمی‌شود. ولی من این چیزها (اشاره به انفجارها و عملیات) را پیش‌بینی کرده بودم...

* نمونه‌ای دیگر که مفهوم میوه‌چینی را نیز بخوبی می‌توان در لابلای آن دریافت به پیام ۲۹/خرداد/۱۳۶۰ با امضای "ابوالحسن بنی‌صدر" مربوط می‌شود. در آن ایام که ما "مجاهدین" در تدارک ۳۰ خرداد بودیم حدود دو هفته بود که واحدهای میلشیا در سراسر تهران با چماقداران مسلح و پاسداران سرکوبگر خمینی درگیر نبرد تن به تن بودند. منتهی ما مسلح نبودیم و هنوز فرمان آتش صادر نشده بود. از حماسی‌ترین و دلبرانه‌ترین صحنه‌های آن ایام قهرمانی‌های خیره‌کننده‌ی واحدهای میلشیا^۱ی خواهرانمان بود که شرحی جداگانه می‌طلبد. این واحدها از این بیشتر نیز با آرایش سیاسی در سخنرانی‌های آقای بنی‌صدر و یا در شهرهای محل مسافرت او حضور می‌یافتند و به پیروی از استراتژی آن دوران (دوره‌ی کار سیاسی) که همانا شقه کردن رژیم خمینی و بویژه جداسازی بنی‌صدر از خمینی بود، با تاکتیک‌های ویژه‌ی خود تبدیل به موتور محرک سخنرانی‌های آقای بنی‌صدر می‌شدند و او را در هر کجا که فرصتی دست می‌داد به مقاومت در برابر ارتجاع تشویق می‌کردند. فکر می‌کنم این حقایق را اغلب مردم ایران به چشم دیده‌اند و لذا لزومی به تشریح بیشتر ندارد.

اما در فاصله‌ی توقیف روزنامه‌های اپوزیسیون داخلی رژیم مانند روزنامه‌ی انقلاب اسلامی و میزان و روزنامه‌ی حزب توده (۱۲/خرداد/۶۰) تا ۲۹/خرداد اخبار مقاومت میلشیا و بویژه میلشیا^۱ی خواهران در همه جا پیچیده و چشم‌ها را خیره کرده بود. آنگاه آقای بنی‌صدر در پیام ۲۹/خرداد خود که در مجاهد شماره‌ی ۱۲۸ نیز چاپ شد، مطلب را اینطور شروع می‌کند: "گزارش‌ها که به من داده‌اند حکایت از استقامت بیش از حد تحسین زنان در برابر چماقداران می‌کند که این پاداشی است برای گوششی که رئیس‌جمهور منتخب شما در جهت آزادساختن واقعی زنان کشور بگار برده است..."

حالا که بود و کیست که برود و برای آقای بنی‌صدر قسم بخورد که آن زنانی که "بیش از حد تحسین" در برابر چماقداران استقامت می‌ورزیدند

بهيچوجه زناني نبودند كه ايشان را "منتخب" خود ساخته‌اند. آن زنان و خواهران مجاهدي كه بيش از حد تحسين استقامت ورزيدند، اصولا در انتخابات رياست‌جمهوري شركت نكردند. استقامت آنها خلق‌الساعه نبود و نمي‌توانست باشد. آن استقامت محصول جرياني بود كه از روز اول در اپوزيسيون تمامي رژيم بود و از سال‌ها پيش بنيانگذاري شده بود. جرياني كه نيرو و رشد خود را نه در تبعيت از خميني و موافقت با رژيم او بلكه دقيقا در مخالفت با ارتجاع خميني بازيافته بود. والا نمي‌توانست به چنين مقاومتی دست يازد و هنوز دلش به يك جای قبای امام! بند می‌بود و مرجح می‌شمرد كه او نيز به رژيم فرصتي بدهد تا بلكه برای اسلام و ايران و مردم دل بسوزاند...

* - از اينگونه نمونه‌ها از آقای بنی‌صدر بسيار بياد داريم. چه آنروز كه در ۵/مهر (۱۳۶۰) از مردم ايران بخاطر حمايتي كه از رئيس‌جمهور منتخب خود بعمل می‌آورند تقدير و تشكر می‌نمود و پیام می‌داد و چه در همين اواخر كه در مصاحبه با مطبوعات خارجي بمناسبت تحريم انتخابات و پيشبرد امر صلح از خود قدرداني می‌نمود! در اين موارد نيز از داخل كشور بارها به من اعتراض و انتقاد كردند. اما آنرا حسب‌المعمول مسكوت گذاشتم. اينرا هم اضافه كنم كه يك چنين ژست‌هائي كه پیام‌های مربوط به آن را خود مجاهدين نيز در نشریه‌شان چاپ می‌كردند برای ما هيچگاه مهم نبود و هيچوقت هم به روی خودمان نياورديم. اگر چه طرف مقابل حتي در نقل اخبار عملياتي قطعي مجاهدين نيز در نشریه‌اش، يا سانسور می‌نمود و يا قلب و تحريف می‌كرد، چه رسد به درج پیام‌های مسئول شورا يا مجاهدين كه گاه حتي امضاء اطلاعیه‌های مسئول شورا را به عمد و آگاهانه سانسور می‌نمود. حال آنكه "مجاهد" - اگر چه آقای بنی‌صدر به من سند داده بود كه كلمه‌ی "منتخب" را در پای امضاهاى خود به استناد رای مردم بكار نمی‌برد - اطلاعیه‌های او را با همين عنوان نيز بطور كامل منتشر می‌نمود.

چه می‌شد كرد، رابطه‌ی ما از اساس و از ابتدا تا انتها با آقای بنی‌صدر "يكجانبه" بود. البته از حق! نگذريم آقای بنی‌صدر هرآنگاه كه دستش می‌رسيد و فرصتي می‌يافت "كاشي" خاص خود را بر سر در كارهای مجاهدين نصب می‌نمود! و تازه باز هم طلبكار بود و عنداللزوم از طعنه و نيش و كنايه فروگذار نمی‌كرد.

منظورم از نصب "کاشی" اشاره به داستان بهلول و خلیفه‌ی زمان است. با این تفاوت که در کار مجاهدین برعکس کار خلیفه ریاکاری نیست. آخر می‌گویند که خلیفه می‌خواست مسجدی بسازد و بهلول را نیز در آن شرکت دهد. بهلول گفت وُسع من بیش از اهداء یک کاشی نیست. به شرط اینکه بگذاری آنرا در هر کجای مسجد که می‌خواهم نصب کنم. سپس در روز افتتاح مسجد، جناب بهلول با یک عدد نردبان سررسیده و می‌خواست کاشی را درست بالای سر در مسجد نصب کند. روی کاشی هم نوشته بود "مسجد بهلول".

حال اگر جای مجاهدین را با کارگران مسجد و جای خلیفه‌ی منتخب را با بهلول عوض کنید، داستان ما و آقای بنی‌صدر است.

البته این کاشی‌کاری‌ها خاص مجاهدین نبود. وقتی گروه سربداران در آمل قیام کرده بودند و هنوز هویت آنها در خارجه اعلام نشده بود آقای بنی‌صدر صراحتاً در صحبت با خود من و تلویحا در نشریه‌اش مدعی شد که سربداران طرفداران او هستند. اگر نشریه‌ی انقلاب اسلامی آن ایام را دیده باشید این ادعا بنحو بسیار زیرکانه‌ای بطور ضمنی به خواننده تلقین می‌شود و عکس آقای بنی‌صدر به هنگام مسافرتش به آمل نیز به همین مناسبت در آن شماره کلیشه شده است. اینکه پنجم بهمن‌ماه (روز عملیات سربداران در آمل) مصادف با روز ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر (۵/بهمن سال ۵۸) بود بوضوح بوسیله‌ی آقای بنی‌صدر و اطرافیانش علامت هواداری سربداران تلقی می‌شد. البته سربداران در همان ایام با مجاهدین در داخل کشور در ارتباط بودند و من هم چند شب بعد برای اینکه آقای بنی‌صدر و اطرافیانش از اشتباه بیرون بیایند با حسن‌نیت به آنها گفتم که سربداران اصلاً مذهبی نیستند و مارکسیست می‌باشند. اما با نگاههای مشکوک (آنچنانکه گویا به عمد می‌خواهم حق و حقوق آقای بنی‌صدر را زیر پا بگذارم) مواجه شدم تا اطلاعیه‌ی خود سربداران رسید.

اما جالب‌ترین کاشی که آقای بنی‌صدر ضرورت نصب آنرا بر سر در مبارزات مجاهدین چند بار آشکارا با من در میان گذاشت این بود که می‌گفت (البته در لابلای مطالب دیگر اما به اندازه‌ی کافی واضح و قابل فهم برای مخاطبش که من بودم) اگر مجاهدین می‌خواهند کارشان در ایران پیش برود و مردم اعتماد کنند و ترس‌ها از شما (مجاهدین) بریزد باید بگویند "زنده‌باد

بنی‌صدر". از شما چه پنهان برای اینکه هیچ فرصت احتمالی در پیشرفت در مسیر سقوط خمینی هدر نشود؛ با فرض اینکه حتی درصدی از واقعیت در این حرف بنی‌صدر باشد، من این مطلب را با برادران مجاهدان مطرح نموده و برای داخل کشور نیز نوشتم. جوابی دادند که دیگر خجالت کشیدم آن را به آقای بنی‌صدر برگردانم. جواب این بود: "به این ترتیب پیشرفتی که نخواهیم کرد هیچ؛ مشکلاتمان هم اضافه خواهد شد و بسیاری از مردم و هواداران از دور ما پراکنده می‌شوند."

اما گزنده‌ترین جنبه‌های برخورد آقای بنی‌صدر در اینگونه موارد خطاب و عتاب‌هایی بود که متأسفانه دیگر من نمی‌توانستم در قبال آنها کنترل خود را حفظ کنم. آخر چند نوبت آقای بنی‌صدر در گفتگوهای دوفزری مدعی شد که ما (مجاهدین) عملیات طرفداران ایشان در داخل کشور را همانند شهدای هوادار او بنام خودمان می‌نویسیم. از اینهم گزنده‌تر موقعی بود که یکی از اطرافیان بنی‌صدر مدعی شد که ما (مجاهدین) به عمد یکی از برادران خود را به گشتی دادیم تا بنی‌صدر را به هنگامی که در تهران در پایگاه مجاهدین مخفی بود از اطرافیان‌ش دور نگهداریم.

آخر بنی‌صدر یک منشی داشت که می‌خواست او را به پایگاه بیاورد. از یکطرف فرد مزبور خود در روی آوردن به زندگی تمام‌عیار مخفی آنهم در پایگاه مجاهدین که هر خطری در آن متصور بود تعلل می‌ورزید و گویا یکی دوبار هم بدلیل اینکه بعضی کارها را باید انجام بدهد برادران ما را جواب کرده و آمدن خودش را به امروز و فردا انداخته بود. از طرف دیگر برادران ما هم قبل از چک کامل امنیتی و احراز اطمینان از اینکه فرد مزبور تحت تعقیب نیست نمی‌توانستند بخاطر امنیت خود بنی‌صدر هم که شده، او را بیاورند. تا اینکه یک شب که به پایگاه محل اقامت بنی‌صدر رفته بودم مسئله را با من در میان گذاشتند و من هم توصیه کردم که هر چه زودتر هرطور شده منشی بنی‌صدر را به نزدش بیاورند. برای این کار برادری از تیم حفاظتی خودم و اشرف را فرستادیم. اما چون در این هنگام منشی بنی‌صدر دستگیر شده و هم‌چیز (حتی تاکتیک‌های انتقال بنی‌صدر به پایگاه مجاهدین) را هم لو داده بود برادران ما شاء الله سنجری در همانجا دستگیر و بعداً تیرباران گردید. و اکنون در پاریس باز هم ما مانده‌ایم و طلبکاری مضاعف یکی از اطرافیان. که گوئیا می‌خواسته‌ایم مانع ارتباط آقای بنی‌صدر و اطرافیان‌ش

شویم و در اینجهت حتی برادر خودمان را به عمد روانی جوخه‌ی تیرباران نموده‌ایم . هیئات

۴ - نتیجه‌گیری از نمونه‌های مشخص

— از همه‌ی نمونه‌ها و موارد فوق می‌خواهم نتیجه بگیرم که اصولا این آقای بنی‌صدر اینطور است که هست . بسیار از اتهام‌زنی و دروغ و تهمت و افترا و کلمات تند و تیز می‌نالد ، اما در بکار بردن بزرگترین اتهامات و ناسزاها دست کاملا باز دارد . بی‌محابا ما را ناقض آزادی و استقلال و توتالیتاریست و وابسته و منحط و هم‌محتوای بهشتی می‌خواند . اما در عین حال دادش به آسمان بلند می‌شود که ما و دیگران به او "تهمت" ! زده‌ایم . نسیه‌کارانه وزیر خواسته است ما هم موافقت نکرده‌ایم ؛ دادش بلند می‌شود که شورا شورا نیست و هژمونی مجاهدین است و ولایت فقیه خمینی به گردپای آن نمی‌رسد .

در نشریه‌ی فرانسوی زبان " ایران لیبراسیون " (وابسته به انجمن دانشجویان مسلمان ایرانی در فرانسه — هواداران مجاهدین) عین نام‌هاش به خمینی را کلیشه نموده و قسمت‌هایی از آن را ترجمه کرده‌اند . بنی‌صدر فریاد برمی‌دارد که " رهبری مجاهدین " در " انحطاطی که حدّ نمی‌شناسد " فرو رفته و در " انحطاط " و " قلب‌سازی و دروغ‌پردازی گوی سبقت ربوده " و تا جایی که او اطلاع دارد در " ایران ، هیچ شخص و دسته و سازمانی تا بحال نظیر آن انجام نداده‌است . " در توضیح یک چنین انحطاط! بی‌حدومرز رهبری مجاهدین می‌گوید که " مایلم " را " امیدوارم " ترجمه نموده‌اند . می‌گوید که " جلد " را " جنبه " ترجمه کرده‌اند و می‌گوید که " راه‌ورسم زندگی " را " مد زندگی " ترجمه کرده‌اند .

کاش آقای بنی‌صدر کلمات دقیقی را که در ترجمه بایستی بکار می‌رفت نیز ضمن تاخت‌وتازهایش به رهبری مجاهدین در همان شماره‌ی نشریه‌ی خود ارائه می‌داد تا کسی مثل من که فرانسه نمی‌داند بفهمد که ابعاد جرم و جنایت ! مترجمین ایران لیبراسیون از نظر آقای بنی‌صدر چه میزان است و به چه میزان بایستی بی‌توجهی مترجم را مورد انتقاد و حتی مجازات قرار داد و نیز به چه میزان بایستی از آقای بنی‌صدر صادقانه بخاطر آن بی‌دقتی

معذرت‌خواهی نمود. معذرت‌خواهی که ما هیچگاه در برابر اشتباهات و بی‌دقتی‌های خود از آن‌ها نداشتیم. اما این را هم نباید ناگفته بگذارم که مع‌الواسطه با یک مترجم کارآزموده که از دعاوی بنی‌صدر پیرامون ترجمه‌ی مزبور هنوز خبر نداشت تماس گرفتیم. گفته بودم ابتدا متن فرانسوی قسمت‌هایی از نامه‌ی بنی‌صدر را که در ایران لیبراسیون چاپ شده جلوی او بگذارند و از او بخواهند کلمه‌به‌کلمه به فارسی برگرداند و خودشان این برگردان فارسی را با اصل نامه‌ی بنی‌صدر به خمینی که به زبان فارسی است مطابقت دهند. نتیجه این بود که در ایران لیبراسیون در مجموع نامه بسود بنی‌صدر (و نه به زبان او) ترجمه شده است. و هیچ سوء‌نیتی نیز اعمال نشده است. اگر چه فکر می‌کنم که خواهران و برادران دانشجویی که در نشریه‌ی ایران لیبراسیون به کار ترجمه مشغولند، می‌بایست دقت در ترجمه‌ی تک‌تک کلمات در اینگونه متون و نامه‌ها را به مرز "صد در صد" ارتقاء دهند تا امثال آقای بنی‌صدر نتوانند دقّ دلشان را از انتشار نامه‌شان به خمینی بر سر بی‌دقتی در استفاده از کلمات مترادف و متشابه خالی کنند.

بنابراین اگر چه در ترجمه‌ی فرانسوی قسمت‌هایی از نامه‌ی آقای بنی‌صدر به خمینی در نشریه‌ی ایران لیبراسیون روح تک‌تک جملات هیچ دست نخورده و هیچ سوء‌نیتی هم در کار مترجم نبوده از اینکه "راه و رسم زندگی"، "مد زندگی" (به معنی شیوه‌ی زندگی) و "مایلم"، "امیدوارم" و "جلد خونریز"، "جنبه‌ی خونریز" ترجمه شده، با فرض اینکه حق صددرصد در این موارد به جانب آقای بنی‌صدر باشد، عمیقاً معذرت‌خواهی می‌کنم. علاوه بر این از آقای بنی‌صدر می‌خواهم که نام‌هاش به خمینی را خودش بطور کامل و دقیق به فرانسه ترجمه نموده و با پست سفارشی به آدرس ایران لیبراسیون ارسال نماید تا عین ترجمه‌ای که از نظر او بلاشکال است در این نشریه بطور کامل منعکس گردد.

آقای بنی‌صدر همچنین می‌تواند ترجمه‌ی نام‌هاش به زبان‌های عربی، انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی، سوئدی، اردو، یونانی و... را نیز ارسال نماید تا در نشریه‌ی ایران لیبراسیون همان کشورها به زبان‌های مربوطه انتشار یابد. حال اگر آقای بنی‌صدر لااقل ترجمه‌ی فرانسوی نام‌هاش را ارسال ننماید بیش از پیش معلوم خواهد شد که ناراحتی اصلی ایشان از جای دیگر است! در عین حال باید اضافه نمود که اصل حرف شورای ملی مقاومت منجمله

مجاهدین خلق ایران و دیگر اعضای شورا بر سر نامه‌نگاری آقای بنی‌صدر به خمینی به قوت خود کماکان باقی‌ست و ما آنرا "خیانت" تلقی کرده و می‌کنیم ولو اینکه در متن فارسی سه یا سی کلمه‌ی آن نیز قدری بالاتر یا پائین‌تر از این‌ها که هست می‌بود. این را هم می‌دانیم که حرف اصلی آقای بنی‌صدر با ما بر سر ترجمه‌ی نادقیق سه کلمه (که در اصل موضوع هیچ تغییری نمی‌دهد) نیست. بلکه اینچنین طلبکاری غلاظ و شداد از رهبری منحنج‌مجاهدین (که گوئیا ناشرین جمهوری اسلامی و صبح‌آزادگان نیز به گرد پایش هم نمی‌رسند و در ایران هم تا بحال هیچکس و هیچ گروهی نظیر این جنایت! را مرتکب نشده) نیز حسب‌المعمول برای برآمدن از پس بد‌هکاری‌های بلاجواب سیاسی در رابطه با اصل موضوع است، که براستی حدومرز نمی‌شناسد...

دیگران را همچون "آئینه" ای واقع بین تلقی کردن، تصویر خود را در ضمیر آنان باز یافتن و پیش‌دستانه به آنها هجوم بردن و دشنام دادن؛ سپر و تاکتیک دفاعی جالبی است. مشروط بر اینکه طرف مقابل الی غیرالنهایه لب به سخن گفتن نگشاید، که البته در این صورت می‌توان اسناد رسوائی را نیز به امید اینکه طرف مقابل آن اسناد را دیگر "سوخته" و "بلااستفاده" بیاید؛ سند افتخار وانمود کرد. اما اتخاذ مواضع نادرست و ناصادقانه جز به "خودشکنی" منجر نمی‌شود.

۵ - پیرامون مسئله ریاست جمهوری

و زانده "منتخب"

در ۹ یا ۱۰ تیر ماه ۱۳۶۰ آقای بنی‌صدر به دعوت مجاهدین در تهران به پایگاه ما آمد و ما عهده‌دار حفاظت از او شدیم. مجاهدین این مسئولیت را صرفاً به لحاظ اخلاقیات انقلابی عهده‌دار شدند؛ بدون اینکه هنوز در رابطه با او هیچ طرح یا پیشنهاد مشخص سیاسی داشته باشند. فی‌الواقع چنین چیزی در آغاز حتی در ذهن ما در رابطه با او وجود نداشت.

پس از ۳۰ خرداد جدا از آقای بنی‌صدر؛ (اعم از اینکه او به جبهه و آلترناتیو سیاسی مورد نظر ما می‌پیوست یا نمی‌پیوست) ما خود ناگزیر بودیم که در مسیر برپائی یک جانشین دمکراتیک برای رژیم خمینی؛ شورای ملی

مقاومت را (تحت همین نام که از پیش برگزیده بودیم) رسمیت داده و دعوت کنیم .

تقریباً دو هفته پس از ورود آقای بنی‌صدر به پایگاه ما ؛ در شرایطی که تصمیم گرفته بودیم پیشنهاد سابق‌الذکر خود پیرامون برپائی شورای ملی مقاومت را با آقای بنی‌صدر نیز که اکنون در دسترس ما بود در میان بگذاریم ، من بعنوان نماینده‌ی مجاهدین همراه با برادر مجاهد عباس داوری (عضو دفتر سیاسی سازمان مجاهدین خلق ایران) به اتکاء مقاومت انقلابی سراسری که از ۳۰ خرداد به بعد آغاز کرده بودیم در این رابطه با آقای ابوالحسن بنی‌صدر وارد گفتگو و مذاکره شدیم .

آقای بنی‌صدر برای پاسخ نهائی به مشورت با اطرافیان خود نیاز داشت و لذا یکی از دوستان او نیز در همان پایگاه ساکن گردید و در قسمت پایانی گفتگوهای ما حضور داشت .

تا ۲۷/تیرماه/۱۳۶۰ یعنی تاریخی که آقای بنی‌صدر پیشنهاد مجاهدین سبئی بر همکاری سیاسی در کادر شورای ملی مقاومت را (بشرحی که در مصاحبه‌های پیشین توضیح داده‌ام) پذیرفت و نامه‌ی مربوط به تشکیل شورا را خطاب به من نوشت ؛ به گواهی کلبه‌ی پیام‌ها و اطلاعیه‌هایش عزل خود از ریاست جمهوری اسلامی خمینی را پذیرا شده و دیگر "رئیس‌جمهور" امضاء نمی‌کرد . از این تاریخ به بعد برحسب پیشنهاد خود اینجانب قرار شد مجدداً از این عنوان استفاده کند . لیکن وی شخصاً زائده‌ی "منتخب" را نیز بر عنوان رئیس‌جمهور افزود . من در آن شرایط مخالفتی با بکار بردن این کلمه از جانب او نکردم و در حقیقت نه در این مورد و نه در محتوای نامه‌اش بخودم و نه در متن میثاقی که نوشته بود بعد از تحریر حرفی نزدم ، اگر چه بدیهی بود و تکرار هم کردیم که حدود یکماه پس از آغاز مبارزه‌ی مسلحانه ما نه قصد رفرم بلکه قویاً درصدد سرنگون‌کردن رژیم خمینی هستیم و علیهذا نمی‌توانیم به قانون اساسی این رژیم و تبعات و الزامات آن (منجمله به مجلس شورای خمینی) پایبند بمانیم .

محورهای آن میثاق را نیز شب قبل از تحریر بطور شفاهی حول آزادی ، استقلال و تالی معصوم نبودن و عدم هرژومونی‌طلبی (به معنائی که سند آن به خط خودش کلیشه خواهد شد) و . . . بازگو کرده بود و ما هم تأیید کرده بودیم اما آنچه به رشته‌ی تحریر درآمد با آنچه ما فکر می‌کردیم طبعاً متفاوت

بود. با اینهمه باز هم مخالفت نکردیم. فضای آن ایام فی الواقع این مسائل و بویژه ابعاد فردی و فرعی آنها را برای ما (مجاهدین) آکیدا تحت الشعاع قرار می داد. فی المثل این امر که بنی صدر در میثاق بیشتر مسائل و نقطه نظرهای فرد خود را پرورش داده از اهمیت درجهی اول برخوردار نبود و اکنون نیز نمی تواند باشد.

دلیل دیگر عدم مخالفت ما که نمی دانم مقبول مردم ایران واقع خواهد شد یا نه این بود که بهیچوجه در شأن مجاهدین نمی دیدم که مهمان تحت حفاظت خود را به نحوی از انحاء در محظور اخلاقی یا سیاسی قرار دهیم. این را ولو اینکه موجب هیچ سوء تفاهمی هم برای بنی صدر نمی شد، خلاف اخلاقیات انقلابی و سنن جوانمردی می دانستم. بخصوص که این میهمان، رئیس جمهور معزولی بود که یکسال و نیم پیش رقیب انتخاباتی خود من در انتخابات ریاست جمهوری بود و حالا امیدهایش را بر باد رفته می دید و خود را در خانه‌ی همان کسانی می یافت که بخصوص قبل از ریاست جمهوری و قبل از بالا گرفتن اختلافاتش با مرتجعین، با کلمات موهن بسا بیشترها به آنها زده بود. وظیفه‌ی اخلاقی و انقلابی مجاهدین و شخص خود را در آن ایام دقیقا در نقطه‌ی مقابل خمینی می یافتم. یعنی مراعات و احترام هرچه بیشتر در حق بنی صدر. و اکنون همین آقای بنی صدر بود که در نامه‌ی ۲۷ تیر خود به من (که در شکل و در محتوی خطاب به نماینده‌ی مجاهدین است و بعدا در پاریس توسط خود او نیز تحت عنوان "پیام رئیس جمهور به رهبر مجاهدین خلق" منتشر گردید) داوطلبانه و بدون اینکه مجاهدین کمترین حرفی زده باشند اظهار "تاسف" می نمود و "افسوس" می خورد که چرا زودتر مدارک و کتاب‌های ما را مطالعه ننموده است. بنی صدر در نامه‌اش افزوده بود "بنظر اینجانب با وجود رگه‌ها و با وجود خطوطی که هنوز به جای مانده است "طرز تفکر مجاهدین" در مجموع تکیه فکری خود را از تضاد برداشته و بر توحید گذاشته است." وی ادامه می داد که "تغییرات اساسی در همه‌ی این اصول "مجاهدین ملاحظه نموده و "جای تاثیر بسیار است که آقای خمینی یک گروه مطالعه و ارزیابی تفکرهای رایج در کشور تحت حکومت خود را ندارند تا ایشان را از آنها و تحولاتشان آگاه کنند."

البته باز هم من به بنی صدر نگفتم که آخر چرا مطالعه نکرده و نادانسته آنهمه برچسب (به سود ارتجاع) به مجاهدین می زدی. کما اینکه حتی به او

نگفتم که هیچ "تغییر اساسی" در اصول مجاهدین رخ نداده است؛ **إلا اینکه** شما فرصت یافته‌اید چند روزی دور از خمینی، از نزدیک با مجاهدین زندگی نموده و با آنها و مطالبشان بیشتر آشنا شوید. همچنین به آقای بنی‌صدر نگفتم که از اینکه هنوز از این نظریه طرفداری می‌کند که گوئیا مسئله‌ی خمینی ناآگاهی از تفکرهای رایج در این کشور و ارزیابی تحولات فکری آنهاست، بسیار شگفت‌زده‌ام! در این موارد اگر هم چیزی گفته باشم احتمالا آنقدر به اشاره و رقیق بوده است که اکنون بیاد ندارم و اگر ضروری باشد بایستی در آینده برادرمان عباس (داوری) یادآوری کند.

اما یک چیز را مشخصا و به دقت به یاد می‌آورم: پس از دریافت نامه‌ی بنی‌صدر به خودم، به او گفتم که اگر می‌خواهد "افسوس" خوردن خود را از اینکه چرا در گذشته آثار مجاهدین را مطالعه ننموده از متن نامه حذف کند. اگر درست به یادم باشد فرد مورد مشورت او نیز پیشنهاد کرد که آن نکته در مورد "وجود رگه‌های" (التقاطی) برجای مانده در طرز تفکر مجاهدین را نیز از متن نامه حذف کند. اما بنی‌صدر هم با پیشنهاد من و هم با پیشنهاد مشاور خودش مخالفت کرد و تا آنجا که یادم می‌آید گویا گفت که: **نخیر بگذارید اینها همینطوری باشد تا جوانان طرفدار ما که از نظریات قبلی ما درباره‌ی شما (مجاهدین) مطلعند بدانند که ما بر چه اساسی با شما آمده‌ایم.** (نقل به مضمون)

منظور از تمامی این توضیحات اینست که بگویم ما (مجاهدین) نامه‌ی بنی‌صدر به من و میثاقی را که نوشته بود دریافت نموده و فی‌الواقع بدون اینکه او را در کمترین محظوری برای تغییر متن قرار بدهیم آنها را عینا همراه با پیام ۳۰ تیر خود من منتشر نمودیم.

اکنون بنی‌صدر مدعی شده است که من طی نامه‌ی خطاب به او "میثاق" و "مسئولیت" هر دو را پذیرفته‌ام که مطلقا صحت ندارد و اگر چنین نامه‌ی موجود است خوب است آن را منتشر کند. پیام ۳۰/تیر/۱۳۶۰ اینجانب خطاب به مردم ایران و عموم نیروها و شخصیت‌های "انقلابی و ترقیخواه ملی و ایرانی و اسلامی" است که طی آن با اشاره به اوج گرفتن مقاومت رشیدترین فرزندان این میهن علیه خطرناک‌ترین نوع استبداد متن "میثاق" و "ابلاغیه"ی ضمیمه‌ی آن را به اطلاع عموم رسانده و با استمداد از "اراده‌ی مقاومت عادلانه و تاریخی" ملت ایران تشکیل شورای ملی مقاومت

برای استقلال و آزادی جمهوری اسلامی ایران را اعلام و از کلیه کسانی که به مفاد آن میثاق پایبندند دعوت نمودم که به شورا بپیوندند .

نکته دیگر این بود که فی الواقع آن میثاق در شرایط اضطراری آخرین روزهای اقامت در تهران نوشته شد و صرفنظر از محورهای مشخص مانند آزادی و استقلال و . . . عمدتاً ناظر بر خلف وعده‌ها و نقض عهدهای مکرر خمینی بود، اما در انتهای آن نیز بر ضرورت "یک برنامه‌ی جامع" تأکید شده بود (بعداً خواهم گفت که در پاریس این تأکید را خود بنی‌صدر به من یادآوری نمود) .

حال از یکطرف باید گفت که اگر در این میان قصوری یا تقصیری وجود دارد و ما (مجاهدین) می‌بایست در همان تهران کارمان را با بنی‌صدر بی‌عیب و نقص انجام می‌دادیم و رک و صریح و مشخص همه‌ی سنگ‌ها را با او حق می‌کردیم ؛ طبعاً کلیه‌ی مسئولیت‌های ناشی از این کوتاهی بعهده‌ی خود من است . گو اینکه نمی‌دانم در آن شرایط نظامی و امنیتی (با توجه به اینکه من هفته‌ای یکی دو شب بیشتر نمی‌توانستم به آن پایگاه سر بزنم) بخصوص با در نظر گرفتن این نکته که همّ و غمّ بالای سازمان ما اساساً حول طرح پرواز به فرانسه متمرکز شده بود ؛ چه میزان امکان عملی برای پرداختن به مسائل فوق وجود داشت . به هر حال افزودن زائده‌ی "منتخب" بر عنوان رئیس‌جمهور ، سرچشمه‌ی یکسری اختلافات فیما بین ما و بنی‌صدر بود و چنانکه خواهیم دید در پاریس منجر به امضای برنامه و اسناد (منتشر نشده‌ی) دیگری از جانب او گردید که در آن اسناد مشروعیت عنوان ریاست جمهوری را بطور بلافصل ناشی از مقاومت (و نه ناشی از انتخابات مبتنی بر قانون اساسی رژیم خمینی) می‌شناسد . اسنادی که اکنون بنی‌صدر حتی از اشاره به آنها نیز در نشریه‌اش خودداری ورزیده تا بلکه همچنان مکتوم و در چارچوب شورا محفوظ بماند .

۶ - علت متکلم و حده بودن

و نام بردن دائمی از مجاهدین در گزارش حاضر

در پاریس من به دو عنوان با آقای بنی‌صدر و اطرافیان او رابطه داشتم . یکی بعنوان مسئول شورا و دیگری بعنوان مسئول اول سازمان مجاهدین . در رابطه با آقای بنی‌صدر (کما اینکه در رابطه با همه‌ی افراد و

گروههای دیگر) در هر کجا که لازم بود، بدون کمترین ابهام پیوسته روشن می‌کردم که از چه موضع و با چه عنوانی صحبت می‌کنم.

بنابراین تشریح جریان پیوستن و گسستن بنی‌صدر و اطرافیان او به شورای ملی مقاومت بنحوی اجتناب‌ناپذیر (و اضافه بر رابطه‌ی آنها با شورا) بنحواخص با مناسبات فیما بین آنها و مجاهدین آمیخته و عجین است. یعنی بایستی در انجام وظیفه و ماموریت شورائی اخیر خود (تشریح جریانات مربوط به رابطه با بنی‌صدر و اطرافیان او) ناگزیر جابجا از مجاهدین و نیز شخص خود نام ببرم، و إلا حق مطلب ادا نخواهد شد و مردم ایران به چند و چون قضایا چنانکه باید پی نخواهند برد.

امیدوارم این نام‌بردن‌های اجتناب‌ناپذیر، همچنانکه انشاءالله امر را بر خود ما (مجاهدین) مشتبه نخواهد کرد؛ برای هیچکس دیگر نیز اسباب سوءتفاهم نشود. به هر حال بدون اینکه قصد شکسته‌نفسی و فروتن‌نمائی از موضع نخوت و غرور در میان باشد باید عرض کنم که متکلم وحده بودن فردی با گروهی چندان خوشایند نیست. بخصوص در شرایطی که بنی‌صدر کوشیده و باز هم با تمام قوا می‌کوشد که همصدا و هم‌نوا با جریان‌های ضدانقلابی و جریان‌های فرصت‌طلبی که متلاشی کردن شورای ملی مقاومت را وجهه‌ی همت خود ساخته‌اند، شورای ملی مقاومت را بالمره فاقد هویت و شخصیت مستقل وانمود کند. در همین رابطه بیانیه‌ی ۶/مهر/۶۳ شورا تاکید کرده است: "ادعای اینکه "شورا" وجود خارجی ندارد و اگر چیزی به این نام وجود هم دارد بطور عمده "آلت دست مجاهدین" است، ادعای تازه‌ای نیست. مدت‌های مدیدی است که هم ضدانقلاب مغلوب و هم آقای بنی‌صدر و روزنامه‌ی ناشر افکار او این دروغ بزرگ را تکرار می‌کنند." بگذریم که برنامه، اساسنامه و التزامات مربوط به شورای ملی مقاومت وسیعاً چاپ و منتشر شده و علی‌القاعده هیچکس نبایستی درباره‌ی آن دچار ابهام باشد. منظور همان برنامه و اساسنامه‌ای است که آقای بنی‌صدر هم آن را امضاء کرده و کلیه‌ی اعضای شورا نیز مختارانه و داوطلبانه (در عین حفظ نقطه‌نظرهای انتقادی خود) به آنها ملتزم گردیده‌اند و تا این تاریخ نیز هیچکس (حتی یک نمونه) چه در داخل و یا در خارج از شورا مدعی نشده است که مسئول شورا یکی (تنها یکی) از مواد و مقررات شورائی را نقض کرده باشد. اگر هم در حال و آینده بتوان چنین موردی یافت که مسئولیت آن به گردن مسئول

شورا باشد، من با طیب خاطر از خود انتقاد خواهم نمود و در تصحیح طرز کار خود صمیمانه خواهم کوشید.

پس حقیقت این است که آقای بنی‌صدر که پیوسته شورا را با بکاربردن رکیک‌ترین الفاظ "آلت دست مجاهدین" وانمود می‌کرد، و تلاش داشت که بدین‌وسیله سایر هم‌پیمانان مجاهدین را علیه آنها سمت و سو بدهد و نیز فشارهای خارج شورا را هم در همین جهت متمرکز سازد؛ خود هیچگاه به "شورا" باور و اعتقاد نداشت. از آغاز و حتی در زمانی که بقول خودش ميثاق بين ما حاکم بود و ما هم هیچ از آن سر باز نزده بودیم، هیچگاه مایه‌ای برای دیگر متحدانش نمی‌گذاشت و صرفاً در فکر خودش بود. جز از "من" از کس دیگری صحبت نمی‌کرد و حتی به نماینده‌ی یکی از سازمان‌های سیاسی بین‌المللی که بدیدارش آمده بود تصریح کرده بود که در ایران مردم تشکیلات نمی‌شناسند و روی فرد حساب می‌کنند. پس از تشکیل جلسات شورا نیز او امر! و نواهی! خود را که در جمع و در جلسه‌ی رسمی شورا قابل عنوان کردن - لااقل بترتیبی که بی‌رودریاستی با من عنوان می‌کرد - نبود و قویاً در معرض سوال و جواب قرار می‌گرفت، عمدتاً از طریق اینجانب بطرز کاملاً دمکراتیک؛ ابلاغ می‌فرمود و اصولاً با کار دستجمعی و تشکیلاتی هیچ مطابقت نداشت و هاله‌ی فردیت خود را با فاصله گرفتن از جمعی که نمی‌توانست فقط شنونده باشد، حفظ می‌نمود. شکوائیه‌ها و عرایض و انتقادات اینجانب و اعضاء شورا را هم به پیشیزی نمی‌گرفت و یا بعضاً هرآنگاه که برخلاف میل او بود مورد ریشخند و هدف اتهامات زهرآگین قرار می‌داد. در جلسات شورا نیز بایستی به لطایف‌الحیل از ایشان دعوت و تقاضا و خواهش می‌کردم تا بعضاً تشریف بیاورد. اما در عوض تا بخواهید از دمکراسی دم می‌زد و از نگرانی‌های واسعدی خود نسبت به دیکتاتوری و هژمونی مجاهدین سخن می‌گفت!

به حکم وظیفه و از آنجا که به هیچوجه از جدائی با بنی‌صدر استقبال نمی‌کردیم؛ در این مدت اساساً تلاش می‌کردم که هر طور شده فضای حسن تفاهم میان ایشان و دیگر اعضاء شورا (منجمله مجاهدین) برقرار شود. راستی این بود که مشکل اصلی بنی‌صدر این نبود که شورا آلت دست مجاهدین است، و لاَ فعلاً نه در مباحث آن و در حل مسائل آن شرکت می‌کرد و نمی‌گذاشت آلت دست مجاهدین شود. میدانی که هیچگاه بر روی او بسته نبود. درد اصلی بنی‌صدر این بود که مجاهدین آلت دست و نردبان قدرت

او نمی‌شدند و نمی‌خواستند با برآورده کردن مطامع سیاسی او و با صحنه گذاشتن بر نقطه‌نظرها و مواضع ارتجاعی‌اش، انقلابی دیگر و نسلی دیگر را به باد فنا بدهند. اما در همین جا از سوی مجاهدین - تمامی مجاهدین - سوگند می‌خورم که اگر بنی‌صدر صلاحیت حل مسائل انقلاب و پاسخگوئی مشخص به آنها را می‌داشت افتخار می‌کردیم که سردر قدمش نیز بگذاریم. ولی افسوس که در عوالم دیگری سیر می‌نمود و برغم همه‌ی لاف و گزاف‌ها و دعوی "علم" و "اندیشه" و "جامعه‌شناسی" و "تاریخ‌دانی" و... از شناخت و فهم پیش‌پاافتاده‌ترین مقولات مبارزاتی که ضروری پیش‌بردن و ارتقاء یک مقاومت سازمان‌یافته‌ی مردمی است بکلی بری بود. آنقدر که ترجیح می‌دادی با او در این مقولات ابداء وارد صحبت نشوی، یعنی تا وقتی که جدائی با او اجتناب‌پذیر بود بهتر همان بود که اگر قصد مقابله به مثل و جوابگوئی متقابل نداری، تحکماً و تمسخرها و لاف و گزاف‌ها را با نهیب‌زدن ایدئولوژیکی به خود فرو بخوری یا به سکوت برگزار کنی و یا با لبخندی از سر رقت، از سر بگذرانی و از خدا طلب صبر و مغفرت کنی...

راستی این بود که در تمامیت خود و در مجموع به هیچ رابطه‌ای جز رابطه‌ی یکجانبه‌ی قاضی با متهم یا آمر با مامور یا طلبکار با بدهکار راضی نبود و تن نمی‌داد... مگر آنکه حس می‌کرد دیگر کاسه‌ی صبر طرف مقابل (یعنی من) نیز لبریز شده و چاره‌ای جز عقب‌نشینی ندارد.

۷ - قضاوت نهائی

در باره‌ی کار مجاهدین و شورا با بنی‌صدر...

قضاوت نهائی درباره‌ی کار مجاهدین و شورا با بنی‌صدر را بایستی به مردم ایران و تاریخ ایران محول نمود.

مجاهدین به خدا و روز رستاخیز معتقدند و بنی‌صدر نیز خود را شاخص یک نوع اسلام (و در حقیقت یک بندبازی ارتجاعی تحت عنوان انقلاب باصطلاح اسلامی) معرفی می‌کند. پس به اعتقاد ما قضاوت اخروی نیز در کار خواهد بود. بعنوان یک مجاهد خلق باید بیفزایم که خوشا بحال هر یک از ما که در آن روز روسفید از آب بیرون بیاید. اما برای ثبت در سینه‌ی تاریخ

اضافه می‌کنم که معادله‌ی رابطه‌ای که مجاهدین از ابتدا تا انتهای ائتلافشان با بنی‌صدر با او برقرار کردند در هیچیک از چارچوب‌های رایج سیاسی و سیاستمداری و چارچوب‌های موازنه‌ی قوا نمی‌گنجد و به هیچوجه با معیارهای صرفاً سیاسی که حول "منافع" سیاسی می‌چرخد قابل تفسیر نیست. و الا این اتحاد در همان ماههای نخستین درهم می‌ریخت.

در یک طرف یک نیروی اجتماعی جدی و سازمان مسلح رزمنده و غرقه درخونی بود که عمیقاً نسبت به سرنوشت خلق و انقلاب و نیز نسبت به سرنوشت شورا و بنی‌صدر احساس مسئولیت می‌کرد و می‌بایستی بهای خونین آزادیخواهی و استقلال‌طلبی و قوام و دوام تنها جانشین (آلترناتیو) دمکراتیک را هر شب و هر روز با رنج و خون بپردازد و در عین حال از اصول دمکراتیک - انقلابی خود نیز به هیچوجه عدول نکند. سازمانی که در سطح سراسری به تنهائی بارگرانی را متقبل شده و از سرپای وجودش پیوسته خون فوران می‌کرد. با مصائبی سهمگین و انبوهی از مشکلات طاقت‌فرسای سیاسی و نظامی و مالی و تشکیلاتی و ارتباطی و بین‌المللی که از هر سو بر سر و رویش می‌کوفتند و می‌کوبند. در طرف دیگر آقای ابوالحسن بنی‌صدر قرار داشت که چندی بود از خمینی بریده بود. فی‌الواقع قابل مذاکره و اهل بحث منطقی نبود و برای تنظیم رابطه با او اساساً دو راه بیشتر نبود یا حداکثر انعطاف و سکوت و متانت محض و یا خداحافظی. با فردیتی شگفت‌انگیز که عالم وجود را آئینه‌ی "مشروعیت" خود می‌پنداشت و گویا فکر می‌کرد همانند خمینی نوفل‌لوشاتو، بزودی میلیون‌ها تن برایش آغوش خواهند گشود و مانند دفعه‌ی پیش راحت و آسوده به ایران باز خواهد گشت. هر چه هم می‌گفتی که اینبار آن بار نیست به خرجش نمی‌رفت!

وسیعاً و عمیقاً غیرمسئول بود. خصیصه‌ای که آشکارا مبین بی‌ریزگی و بی‌هویتی (اجتماعی) روشنفکر متوهم فراطبقاتی است. که اگر کار به خودش باشد جز هرج و مرج فکری و سیاسی و اجتماعی چیزی برای تقدیم کردن به دنیای پیرامون خود ندارد.

به تنها چیزی که توجه نداشت طرف مقابلش و کوه مصائب و مشکلات او بود... به عکس، خود در کناری غنوده و بدون اینکه کمترین مشکلی از مشکلات انقلاب را حل کند یا بدون اینکه کمترین تعهد جدی نسبت به متحد خود احساس کند هر زمان که می‌خواست رزمندگان بالفعل آزادی را در

سیاست‌ها و اصول و معیارهایشان به زیر علامت سوال می‌برد که چرا چنین و چرا چنان.....

گاه با زبانی تیز و کلماتی گزنده و تلخ آنچنانکه گوئیا در زمره‌ی انبیاء و معصومین است و گوئیا هرگز خمینی را در سرقت انقلاب معاضدت نکرده، چشم در چشم نماینده‌ی مجاهدین می‌دوخت، به خطوط سیاسی ما خرده‌ها می‌گرفت و تهمت‌ها می‌زد. بی‌اعتنا به اینکه مخاطبش نه بمثابة یک فرد، بلکه بمثابة نماینده‌ی جریانی با او تکلم می‌کند که یکصد هزار بار بیش از خود او (بنی‌صدر) بهای آزادی را نقدا پرداخت نموده و دهها هزار شهید و اسیر بر دوش دارد و تاکنون نیز جز رنج و خون درو نکرده است. پس تماشائی بود وقتی که بنی‌صدر به نماینده‌ی این جریان درس آزادیخواهی می‌داد و پیرامون عدم‌هژمونی موعظه می‌کرد و تو خوب می‌دانستی که در محتوا پیامش چیست؛ چه می‌خواهد و چه می‌گوید و از چه می‌نالد؛ اما باید با سکوت و متانت تحمل می‌کردی.

فکر می‌کنم هر که بود و هر چه صبر و تحمل داشت شاید او نیز گاه ناگزیر می‌شد با لحنی که درخور همان لحظه باشد به بنی‌صدر یادآوری کند که: هستند بسیاری کسان که در عمل (و نه در حرف) بسا امتحانات بیشتر از شما برای آزادی پس داده‌اند!

این را هم تصریح کنم که اگر مجاهدین و اگر شورای ملی مقاومت دو سال و نه ماه با بنی‌صدر دوام آوردند؛ هر نقطه‌ی مثبتی هم که در این رابطه یافت شود آن را ناپستی به حساب یک فرد (فی‌المثل خود من) گذاشت، مسئولیت نقاط منفی و نقاط ضعف و قابل انتقاد البته قبل از هر کس بعهده‌ی فرد من است. اما نقاط مثبت مضافا بر بردباری تک تک اعضای شورا قبل از هر چیز ناشی از همان اراده‌ها و صبر و تحملی است که در شکنجه‌گاهها و میادین اعدام خمینی بارز شده‌اند. ناشی از تابناکترین مقاومت رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز و پیشمرگ مردم ایران است. ناشی از صمیمیت و خلق و خوی فداکارانه و زلال و شفافی که سراسر مرز و بوم این میهن را مدت‌هاست گلگون و لاله‌زار نموده است و گاه در عملیات مقدس انتحاری پرستووار اوج می‌گیرد. تا آنجا که به مجاهدین خلق ایران مربوط می‌شود در سال‌های اخیر چنین روحیه‌ای را از سردار خیابانی و اشرف ربیعی الهام گرفته‌ایم و از میلشای شهر و جنگل و کوهستان.

۸ - اشاره به مسئله عراق

در مورد مسئله‌ی رفتن یا نرفتن به عراق و استفاده از خاک آن کشور برای پل زدن به تهران نیز به شرحی که خواهم گفت - برغم دعاوی امروزش - آنچنان موضع فرصت طلبانه‌ای گرفت که برآستی برایم چندش‌آور بود. به گواهی برادران مجاهد و دیگر اعضاء شورا این ایده ابتدا به ساکن در اجلاس ۷ و ۸ آذر ماه شورا در سال گذشته به ذهن خودم زد. بحثی داشتیم درباره‌ی مسائل تبلیغاتی و رادیو که از آن به اینجا کشید. با حسن‌نیت و با صمیمیت و اعتماد کامل نسبت به اعضاء شورا؛ همانند بسیاری مطالب و ایده‌ها و طرح‌ها و نکات سَرّی که در داخل یک آلترناتیو از آن صحبت می‌شود تا بالمآل به نتیجه‌گیری و تصمیم‌گیری نهائی بیانجامد و یا حتی از دستور خارج شود؛ آنرا در میان گذاشتم. اما تاکید کردم که هم‌اکنون به ذهنم خطور کرده و فعلا ایده‌ی شخصی است. نه اینکه از موضع مسئول شورا یا سازمان مجاهدین باشد. سپس در داخل شورا در مورد آن تبادل نظر کردیم و نخستین تلقی از آنرا در مجموع مثبت یافتیم. اما چون در دستور رسمی جلسه نبود قرار شد برای جلسه‌ی بعدی روی آن فکر کنیم و در دستور قرار بدهیم.

چند شب بعد همی مطالبی را که در شورا گذشته بود برای بنی‌صدر نیز گفتم و از حرف‌های او با توافق خودش یادداشت برداشتم. در همین جا بود - و بعد هم در جلسه‌ی ۱۲ و ۱۳ دیماه - که در لفافه‌ی استقلال طلبی موضعی بس چندش‌آور گرفت که در صفحات آینده شرح خواهم داد.

در جلسه‌ی ۱۲ و ۱۳ دیماه نیز با حضور خود بنی‌صدر مفضل بحث کردیم و با توافق خود او قرار شد مجاهدین بروند در مورد این ایده و شرایط ملازم با آن تحقیق کنند و حتی طرح بیاورند. خلاصه‌ی کلام جوهر و پیام نظر او - اگرچه آنرا با چاشنی باصطلاح استقلال طلبی قاطی می‌نمود - این بود که اگر طرح موفق باشد و به سرنگونی خمینی منجر شود "مشروع" است و هیچکس "برنده" و "پیروز" را به زیر علامت سوال نخواهد کشید که چطور پیروز شد. اما در عین حال عمیقا حواسش جمع بود که خود هیچ ریسکی نپذیرد و مسئولیتی نداشته باشد و همی ریسک‌ها و مسئولیت‌ها برعهده‌ی

مجاهدین و شخص من باشد که البته ما از پذیرش مسئولیت هیچ ابائی نداشته و نداریم و مدت‌ها بود به این نتیجه رسیده بودیم که بنی‌صدر اگر به ما سر نرساند ما را به خیر او احتیاجی نیست اما هدف او از این نحوه برخورد دوگانه این بود که راه‌ها را اگر کردن و راه محکوم نمودن احتمالی ما را برای استفاده‌های ضروری! در آینده نبندد و باز نگهدارد ولی در عین حال منافع احتمالی را نیز از دست ندهد .

این بود که در صحبت دونفره (بین من و خودش) به تاریخ ۶۲/۹/۱۳ فقط به محض طرح این ایده از جانب من بقول عوام دهانش حسابی آب افتاد و قند در دلش آب شد بلکه مشخصاً گفت "اگر نقشی (طرح) معنی بیاورید شاید من هم (با طرح) موافقت کنم . " در مشروع بودن ایده و طرح نیز حرفی و مخالفتی نداشت ولی می‌افزود که البته استقلال بایستی حفظ شود . حتی دولت در تبعید مرحوم مدرس را مثال زد که در جریان جنگ اول از آلمان‌ها هم پول می‌گرفت ولی می‌افزود اگر چه من (بنی‌صدر) موافق نیستم . چند بار برای او (بنی‌صدر) تأکید کردم که این هنوز یک ایده‌ی خام است و برای اینکه تبدیل به طرح شود خیلی کار و بررسی و تحقیق می‌خواهد و بخصوص که باید به داخل کشور هم اطلاع دهیم و تا مجاهدین در مورد نفس ایده به نتیجه‌گیری برسند . خیلی کار دارد و هدف من از مطرح کردن این ایده اینست که اگر از نظر شما و شخص شما نادرست و نامشروع و غیرقابل بحث است اصلاً برای سازمان مجاهدین کار درست نکنم چون هم بحث و نظرخواهی و هم تحقیق در مورد آن خیلی وقت‌گیر است علت این تأکیدات من ، سابقه‌ی ذهنی از فتنه‌ای بود که بنی‌صدر و اطرافیانش سال قبل در رابطه با ملاقات با نایب‌نخست‌وزیر عراق و بیانیه‌ی مشترک ما بپا کرده بودند که بعداً شرح خواهم داد . قبل از این ملاقات نیز بنی‌صدر چندین بار به من گفته بود "شما بروید مذاکره کنید ، از طرف من هم وکیل هستید" . اما بعد فتنه درست کرده بود . لذا اینبار ابتدا قابل بحث بودن یا نبودن ایده و طرح مزبور را مورد سوال قرار دادم . بنی‌صدر فی‌الغور گفت : بله چرا در اینبار بحث نکنیم ، من که حاضرم بحث کنم .

بهرحال در آغاز عمده‌ی نگرانی‌های بنی‌صدر درباره‌ی ایده‌ی جدید نه بر سر مشروعیت یا عدم مشروعیت آن و مسئله‌ی استقلال یا عدم استقلال ما

(شورا و مجاهدین) بلکه اکیدا بر سر خطرات اجرائی و عملی آن بود. آخر دو ماه پیش از این؛ در شرایطی که کار تصویب طرح خودمختاری کردستان به جاهای باریک رسیده و هم آقای قاسملو و هم آقای بنی‌صدر به حالت قهر یا انتظار محل تشکیل جلسه را موقتا ترک کرده بودند، وقتی که با برادر مجاهد مهدی ابریشمچی برای حل و فصل قضایا به خانه بنی‌صدر در پاریس رفته بودیم، بنی‌صدر به تاکید سوگند خورد که چون از بابت "استقلال" خاطر از مجاهدین جمع است، بخدا اگر این طرح می‌خواست در جایی اجرا شود که دست مجاهدین باشد، ولو که نصف ایران هم باشد موافق بودم چه رسد به قسمت کردستان اما ...

و من از بنی‌صدر پرسیدم که واقعا راست می‌گوئید و مسئله‌تان "استقلال" است؟ او یکبار دیگر سوگند خورد که بله. باز هم پرسیدم در رابطه با مجاهدین واقعا خیالتان جمع است؟ باز هم سوگند خورد که بله یقین دارم اگر مجاهدین یک روز دیکتاتوری هم بکنند بر سر مسئله استقلال و تمامیت ایران کوتاه نخواهند آمد ...

این مطلب را روز بعد در جلسه‌ی شورا عینا به اطلاع اعضاء شورا رساندم که البته دقیقا از موضع حسن‌نیت و برای این بود که نگرانی‌های بنی‌صدر در مورد طرح خودمختاری چنانکه خودش می‌خواست در شورا منعکس شود.

بنابراین اکنون در بحث دونفره بر سر مسئله‌ی عراق نیز اصولا موجبی نداشت که بحث ما حول مسئله‌ی "استقلال" پیچ بخورد. البته بنی‌صدر چند بار گفت که "باید مواظب بود استقلال مان حفظ شود" اما خیلی بیشتر از این، روی تضمین‌های سیاسی و امنیتی تاکید می‌کرد و گاه از این زاویه مخالفت می‌ورزید و گاه هم از همین زاویه به مسئله‌ی استقلال راه می‌برد. خلاصه یکی به نعل می‌زد و یکی به میخ! گاه می‌گفت "وقتی پیروز شدید کسی از شما پرس و جو نمی‌کند" و گاه می‌گفت "خیلی خطرناک است"، "مثل خودکشی است"، "ممکن است شما را بسوزاند"، "اگر عراق شما را تحویل داد چه؟"

مدت طولانی در این موارد بحث کردیم. بحثی که البته اساسا از جانب او طولانی می‌شد. ضمنا برای اینکه حسب‌المعمول نظراتش را به شورا دقیق و همه‌جانبه

منتقل کنم. هنگامی که گفت این طرح برای شما مثل خودکشی است برای کوتاه کردن بحث از او پرسیدم فرض کنید شورا دست آخر چنین تصمیمی را بگیرد، در این صورت آیا شما از شورا جدا می شوید و تبری می جوئید؟ با تاکید پاسخ داد "خیر، چه لزومی به این کار است، من یک گوشه می نشینم و کار خودم را می کنم تا ببینم چه می شود...". گفتم آیا در نبودن ما از حفاظت شما در اینجا می توان خاطر جمع بود؟ پاسخ مثبت بود.

در اثناء بحث حتی یکبار گفت "می ترسم اگر من با شما نیام بعد بگویند دیدی رفیقش را به گشتن داد و خودش اینجا ماند...".

به این ترتیب آن شب بنی صدر خوب و به چندش آورتترین صورت و بدون اینکه علی الظاهر کافی بدست داده باشد حالی کرد که ما (شورا) می توانیم بدنبال آن ایده حرکت و عمل کنیم. البته با مسئولیت صد درصد خودمان. حال اگر ایده به مرحله ای اجرا درآمد و موفق شد که بنی صدر هم شریک خیرات آن خواهد بود و اگر علائمی از شکست بدست داد، راه برای بیشتر سوزاندن ما توسط بنی صدر باید باز باشد. می بینید چه متحد یکدست و یکرنگی داشتیم!

حال با این تفصیل بنی صدر در نشریه اش (شماره ۳۱/ شهریور/ ۶۳)

می نویسد:

"بنی صدر گفت این طرح نیست، یک خیال است. خیال آشفته ای نیز هست. برخلاف اصل استقلال است و شما باید میان اینجانب و صدام انتخاب کنید و...".

سپس چند سطر بعد ادامه می دهد:

"در آن شب رجوی از ضعف های شخص صدام پرسید که اگر به عراق رفت و یا طرح را عملی کرد بتواند از آن ضعف ها استفاده کند." این هم یک نمونه ای دیگر از اخلاقیات بنی صدری است. شاید خواننده ای بی اطلاع روزنامه ای ناشر افکار بنی صدر، هر چند هم از نظر سیاسی هوشیار باشد فقط فکر کند که بنی صدر این مطلب را با زرنگی خمینی گرایانه برای خرابکاری در پیشرفت طرح صلح شورای ملی مقاومت در قبال رژیم عراق و در راستای همان موضعگیری خائنانه "وجه المصالحه" قرار دادن ما (فیما بین رژیم های عراق و ایران) عنوان کرده است. بخصوص که سال گذشته رئیس جمهوری عراق با تقاضای من مبنی بر قطع بمباران غیرنظامیان به مدت

یک هفته موافقت کرده بود (البته این جریان آقای بنی صدر را خیلی به لحاظ شخصی جریحه دار کرده بود اما چه بطور خصوصی به خودم و چه در جلسه شور - در برابر سوال اعضاء شورا - ناگزیر روی موافق نشان داد و آنرا یک عمل انسانی توصیف نمود.)

اما واقع مطلب چیزی بیشتر از اینهاست. زیرا بنی صدر بدینوسیله هم می خواهد دم خروس دروغ بالاتر خود (همان داعیهی مخالفت سفت و سخت) را بیوشاند و هم با لو دادن و انتشار علنی ایده و طرح مطرح شده در درون شورا طرح را بسوزاند و هم راه وجهالمصالحه کردن ما را به خمینی نیز یاد بدهد و بدینوسیله عنایات او نسبت به خودش را برانگیزد.

بنی صدر مدعی است که آن شب به من گفته که باید میان او و صدام انتخاب کنیم. چنین چیزی را تنها کسی می تواند گفته باشد که از ابتدا تا انتها سفت و سخت مخالف آن ایده باشد. چون آن شب در جمع بندی نهائی مذاکراتمان که توسط من یادداشت برداری می شد، شخصا ۸ ماده من باب خیرخواهی قطار نمود و یکبهیک دیکته کرد و من نوشتم تا به قول خودش تضمینی باشد در جهت هوشیاری و مراقبت برای وجهالمصالحه قرار نگرفتن. بگذریم که امروز او خود وجهالمصالحه قرار دادن ما را پیشنهاد می کند و نمی دانیم آیا در این باب نیز ۸ ماده یا ۸۰ ماده پیرامون نقاط آسیب پذیر مجاهدین به کس دیگری هدیه داده است یا هنوز خیر...

دست آخر نیز با بنی صدر از مراجع ساکن عراق صحبت کردیم و قرار شد اگر یک وقت من به عراق بروم بنی صدر نامه ای برای آیت الله خوئی که بنی صدر می گفت با پسرش در پاریس ملاقات کرده، بدهد. بنی صدر از روحانی دیگری بنام آقای تویسرکانی که ساکن عراق است نیز نام برد و گفت سراغ او هم بروید زیرا اسنادی از میرزای شیرازی نزد اوست. این نام و نشان را من برای اولین بار می شنیدم و لذا ذیل شماره ۹ - (در خاتمه ۸ شماره قبلی) نوشتم. تمامی این مذاکرات را نیز یکبار بطور کلی و سپس در سرفصل جدائی از بنی صدر ریز به ریز از روی یادداشت هایم، به شورا گزارش کردم.

بدیهی است که من نمی توانستم مبتکر سوال از بنی صدر درباره ۸ شماره فوق باشم زیرا علم من اینقدر قد نمی داد که بدانم آقای بنی صدر چنانکه اکنون خودش مدعی شده خصوصیات آقای صدام حسین را نیز حفظ

است. زیرا که تا آنجا که من می‌دانستم این دو رابطه‌ای با هم نداشتند. وانگهی علی‌القاعده کسی این سوال را از بنی‌صدر می‌کند که در محاسبات خود برای تحلیل‌ها و نظریات سیاسی بنی‌صدر حساب باز کرده باشد. گذشته از همه‌ی اینها اگر کسی آنقدر که در نشریه‌اش نوشته مُصر بوده است که "شما باید میان اینجانب و صدام انتخاب کنید" دیگر خصوصیات رئیس عراق و نامه دادن به آیت‌الله خوئی و نشانی دادن از آقای تویسرکانی را نباید با من در میان بگذارد.

ملاحظه می‌کنید؟ هم دروغ می‌گوید و هم برای برده‌بوشی دُم خروس‌های خودش، دروغ‌های تازه اضافه می‌کند و به من نسبت می‌دهد.

اما یک‌ماه بعد در اجلاس ۱۲ و ۱۳ دیماه شورا، به هنگام بحث دستجمعی، بنی‌صدر البته لحن خود (در قیاس با صحبت‌های دو نفره) را تغییر داده و خیلی بیشتر تنزه‌طلبی! می‌نمود و در جمع بسا بیشتر دم از مخالفت با آن ایده و استقلال‌طلبی می‌زد. اما باز هم سرانجام نظر "موافق، مشروط" داد. بهتر است مهمترین قسمت‌های سخنان او را از زبان خودش بشنویم. در بحث سیاسی، موقعی که نوبت به بحث عراق (که در دستور کار بود) می‌رسد مطابق شرح تندنویسی شده‌ی جلسات: ابتدا مسئول شورا خطاب به آقای بنی‌صدر می‌گوید: "دو تا مسئله‌ی سیاسی دفعه‌ی پیش مطرح شده بود. یکی مسئله‌ی چهارمین سال ریاست جمهوری که توضیحاتی دادید و یکی هم مسئله‌ی عراق و رادیو که من از صحبت‌های شما یادداشت برداشتم ولی بهتر بود که رفقا از خودتان بشنوند. اگر رفقا یادشان هست سوالاتشان را مطرح کنند."

آنگاه بحث‌های طولانی صورت می‌گیرد که طی آنها مواضع بنی‌صدر (در قسمت‌های مورد بحث ما) که البته در جاهای مختلف بیان نموده به شرح زیر است (تاکیدات زیر کلمات را توضیحا افزوده‌ام):

آقای بنی‌صدر - ... بحث این بود که رفتن به نزدیکی مرز ایران و در درون ایران. حال اینکه چگونه باشد، تمام شورا برود؟ بخشی از آن برود؟ این دیگر بحث تاکتیکی‌هاست ...

بنی‌صدر (در جای دیگر) - ... اگر از من می‌پرسید، رفتن به عراق خودکشی است و معنی‌اش اینست که آنها که قبل از شما رفتانند باهوش‌تر و بهتر از شما بوده‌اند ... خوب می‌روید آنجا آن نیروئی که می‌خواهید با آن

خمینی را بخوابانید کجاست؟ فکر می‌کنید میلیون‌ها نفر می‌ریزند اسلحه بدست؟ خوب باید بحث کرد. خوب اگر خمینی با افکار عمومی نمی‌رود و باید با یک وسیله دیگری او را برد خوب آن نیروها کجا هستند و اگر این نیروها بودند چرا در کردستان جمع نشده‌اند و کدام ملت در حال پیروزی است که برود در خاک بیگانه با ملت خودش از خاک بیگانه بجنگد. مردم ایران را این مرد (منظور خمینی است) با روحیهی فاشیستی ارضاء کرده است. شما می‌گوئید می‌خواهید از دولتی که شکست خورده است استفاده کنید و خمینی را زیر و رو کنید، مگر اینکه نیروی خاصی داشته باشید که ما نمی‌دانیم. من به شما می‌گویم شما کاری کنید مردم بدانند ما در ایران هستیم بدون اینکه هیچ کاری هم بکنیم. من این قسمت از حرف آقایان را تأیید می‌کنم که حضور ما در ایران فوق‌العاده موثر است و معادلات را تغییر خواهد داد افغان‌ها هم رادیو برده‌اند در کوه گذاشته‌اند و موج کوتاه هم هست شما هم این کار را بکنید...

آقای بنی‌صدر (در جای دیگر) - اگر هیچ امکان تبلیغی ندارید اکل‌میته (خوردن گوشت مرده) جایز است ولی مشروط بر اینکه مرگ سریع خودتان را به همراه نیاورد. بحث کلی نباید کرد باید آمد روی ریز قضیه وگرنه شما بحث می‌کنید که می‌شود و بعد من ۲ ساعت بحث می‌کنم که نه، نمی‌شود. مگر اینکه شما نشان دهید که یک پروسه‌ی مشخصی دارد و از اینجا شروع می‌شود و به اینجا ختم می‌شود و این مسیر به پیروزی شما می‌انجامد و بعد از پیروزی می‌توانید آنچه را از دست داده‌اید جبران کنید. به نظر من اولین مسئله‌ای که نباید از دست بدهید همان شاخص است که یک آلترناتیوی است که هیچ دولتی روی آن مسلط نیست...

مسئول شورا - من یک سوال از ایشان (بنی‌صدر) می‌پرسم برای اطلاع جمع. فرض بکنید که دست آخر همانطور که خودتان گفتید دلایلی آوردند که ... نفر نیروی نظامی است، فرض کنید که این عدد و رقم‌ها که گفتم مورد قبول شما واقع نشد. چون در هر تصمیمی یک ریسک بسیار خطرناک هست ... اگر این ریسک گرفت - نظر شخصی خودم است - و اگر استقلال خودمان را نفروختیم - چون که ما می‌خواهیم آزادی و صلح را پیش ببریم و نه فاشیسم را - تاگتیک محو... این شورا (هم) مشخص است که تا بحال مقاومت بوشه است ... (حال) فرض کنیم قانع نشدید و ما رفتیم آیا شما

تبری می‌جوئید؟ افشاگری می‌کنید؟ سکوت می‌کنید؟ ...

آقای بنی‌صدر - این سوال شما محتاج اینست که من بفهمم شما چه چیزی به من می‌گوئید تا من به شما جواب بدهم. از یکطرف من می‌گویم راه فعلی و اصلی با حفظ هویت از نظر من به نتیجه می‌رسد. شما باید راه دیگری را به من نشان دهید که زودتر به نتیجه می‌رسد و اگر اینطور نبود و رفتید، خوب من جدا می‌شوم ...

... من این را (رفتن به عراق) معارض استقلال می‌دانم. علی‌الاصول می‌دانم که از وسایل نامطلوب به هدف‌های مطلوب نمی‌توان رسید، مگر اینکه شما بگوئید که من بزودی خواهم رسید و اگر کنکرت باشد می‌پذیرم وگرنه من شوخی تلقی خواهم کرد.

مسئول شورا - شوخی هم هست!

آقای بنی‌صدر - اینها که ۴ سال با عراق جنگیده‌اند دلشان با ماست چون می‌بینند که ما با کسی نبوده‌ایم. اگر شما بروید دلیل خواهند داشت که علیه شما بایستند. آنطور که من می‌بینم این است که این خبرها نیست و بنابراین من دیوانه نیستم که به این روشها تن بدهم ...

بنی‌صدر - اگر شما می‌خواهید از یک پُل رد شوید من می‌گویم اشکال ندارد. اگر شما می‌خواهیم بروید آنجا بنشینید و مردم را ترغیب کنید که یک روزی راه بیفتند در اینصورت من نخواهم پذیرفت ...

آقای بنی‌صدر (در جای دیگر) - ما در شروع برای چند ماه آمدیم اینجا و حالا شده ۳ سال. شما باید پروسه را نشان دهید و علمی محاسبه کنید. ولی اگر بگوئید با یک تحلیل که چنین و چنان خواهد شد من نخواهم پذیرفت. اگر دلایل و حجت‌ها را آوردید من می‌پذیرم. اگر یک‌ساله حل می‌شود خوب می‌پذیرم ولی اگر حل نشد من دنبال حدس شما نمی‌روم. من اعتبار شما را از خودم می‌دانم. نیروی مادی شما یکصدم سرمایه‌ی معنوی شماست. خوب این نیروی عظیم را برای من حجت بیاورید که ممکن است از ۱۰۰ سرمایه، ۶۰ تا برود ولی می‌گوئید ۴۰ تا می‌ماند که بقیه را تدارک می‌کنیم این مطلب قابل قبول است چون از پیروز کسی دلیل نمی‌خواهد. ولی اگر گفتید که برویم یک ریسک بکنیم که اگر شد که شد وگرنه خوب، ریسک است نباید پذیرفت.

مسئول شورا - منظورم این بود که آیا با استخراج قبلی، دنبال محاسبه

برویم یا نه؟ بحث بر سر اینست که آیا اساساً قابل محاسبه است یا نه؟ آقای بنی‌صدر - این بستگی به مفروضات اولیه دارد. شما باید محاسبه‌ی ابتدائی‌تان روشن کند که تحقیق بعدی شما نتیجه‌بخش است. مسئول شورا - ولی ما تا شورا نظر ندهد دنبال تحقیق هم نمی‌رویم.

*

در نشست روز بعد (۱۳ دیماه) مسئول شورا بحث را برای پیش‌بردن آن به دو قسمت تقسیم می‌کند:

یکی مشروعیت قضیه و دیگری کیفیت آن. سپس از حاضرین درخواست می‌کند که ابتدا مسئله‌ی مشروعیت را بحث کنند و نظر بدهند. آقای بنی‌صدر مجدداً مطالبی مشابه مطالب روز قبل بیان می‌کند. آقای بنی‌صدر در قسمت پایانی بحث و در نظرخواهی نسبت به مسئله‌ی "مشروعیت" جواب مثبت مشروط می‌دهد و می‌گوید "به شرط رعایت این موارد، آری". ضمناً آقای بنی‌صدر توسط همین موارد به مفهوم "وابستگی" و مفهوم "استقلال و عدم وابستگی" از نظر خودش که توسط مسئول شورا از او سوال شده نیز پاسخ می‌دهد. موارد مزبور به این شرح تندنویسی شده است.

آقای بنی‌صدر - ۱۰۰۰ - تضمین‌هایی که شما دارید که اگر او (صدام) حرف‌هایی که به شما زد زیر پا گذاشت و شما را با مخالفین خودش که پیش‌خیمینی هستند تاخت زد چیست؟

۲ - بعد با خیمینی چه خواهید کرد؟

۳ - شما (مخاطبین بحث) می‌گوئید من حرف‌های خودم را خواهم زد و از موضع استقلال دم خواهم زد. بفرمائید چگونه و روی چه ضوابطی و مبانی فکر می‌کنید که عراق این همه‌امکان به شما بدهد آنهم بدون چشمداشت؟

۴ - چهارم اصل ثبات خود آقای صدام حسین است، اگر این وسط کودتائی رخ داد و شما واقعاً شدید بین ۲ سنگ آسیاب، بلکه ۳ سنگ آسیاب تضمین شما برای اعتبار و جان چیست؟

۵ - پنجم مردم عراق هستند و افکار عمومی آنها، شما چه مطالعه و تحقیقی کرده‌اید که مردم عراق در این مورد چه قضاوتی خواهند کرد؟ آن مقدار که من اطلاع دارم طرفدار ایرانند، هر کس که رئیس دولت باشد، حتی در افغانستان (لوموند هم نوشته است)؛ خوب شما عامل فشاری شده‌اید برای مردم آن منطقه، خوب شما در معرض و هدف عملیات جهاد اسلامی

قرار داده می‌شود. اینها اسمش وابستگی است . . .

*

تذکر: در اثناء همین بحث‌ها بنی‌صدر روی اوضاع منطقه نیز انگشت گذاشته و با اشاره به سیاست ترکیه و سوریه ارزیابی این دو عامل را نیز جزء شرایط خود می‌گذارد. به این معنی که این دو عامل نیز نباید علیه شورا وارد عمل شوند. سرانجام قرار شد تحقیق و تست کردن در این موارد و درباره‌ی خود طرح صورت گرفته و ماه بعد به شورا گزارش شود. اما عملاً این تحقیقات بدلیل مجموعه مسائل بعدی معوق ماند.

* * *

یادآوری می‌کنم که اطلاعیه‌ی ۱۵/بهمن/۶۲ مسئول شورا در تأیید مجدد ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر تقریباً یکماه پس از این بحث‌ها انجام شده و علیهذا داعیه‌ی اخیر بنی‌صدر مبنی بر اینکه شورا (یا مجاهدین) بدلیل مخالفت او با این ایده از او جدا شده‌اند بطور مضاعف دروغ است. بی‌مناسبت نیست ببینیم که اکنون آقای بنی‌صدر در روزنامه‌اش مباحث فوق را چگونه منعکس کرده است (همان انقلاب اسلامی ۳۱ شهریور):

"موافقان طرح به اصل ماکیاولی "هدف وسیله را توجیه می‌کند" استناد می‌کردند. بنی‌صدر ۵ سوال طرح کرد و قرار شد جواب این ۵ سوال را ظرف یکماه بدهند. از او پرسیدند جواب خود شما به این سوال‌ها چیست؟ پاسخ داد منفی است و هیچ راهی برای شروع گرداندن سازش یا رژیم عراق نمی‌بینم و این کار را خودکشی می‌دانم. پس از یأس کامل از موافق کردن بنی‌صدر و حتی ساکت کردن وی بود که رجوی و همکارانش انتشار مقاله‌ی "دروغ‌های طارق عزیز" در روزنامه‌ی انقلاب اسلامی را بهانه قرار دادند و نامه‌ی ۱۴ صفحه‌ای به بنی‌صدر نوشتند و مطابق معمول پیش از آنکه اطلاعی به "شورای ملی مقاومت" بدهند از او جدا شدند."

از دروغگوئی‌های اعجاب‌انگیز بنی‌صدر که بگذریم من بایستی دست‌کم یک انتقاد از خود در زمینه‌ی مسائل امنیتی بعمل آورم که چرا از اساس این ایده را با کسی در میان گذاشتم که از حداقل "تقوا"ی سیاسی و امنیتی برخوردار نیست. آخر از انتشار علنی طرح که خبر دادن و چراغ سبز دادن آشکار به دشمن ضدبشری در راستای خط‌مشی‌های ضدانقلابی "استحاله" و "وجه‌المصالحه" است که بگذریم، چندین ماه پیش نیز بنی‌صدر از طریق ارتباطات غیرعلنی

توسط یکی از جناح‌های درون رژیم خمینی، بگوش رژیم رسانده بود تا هم مقبول واقع شود و هم دشمن در برابر طرح ما آمادگی‌های لازم را احراز نموده و پیشدستی کند. چند ماه قبل از داخل کشور بما خبر رسید که دشمن از یک چنین طرحی از طریق یکی از جناح‌های درونی خود که بنحوی با کانال بنی‌صدر ارتباط دارد مطلع شده است. در گزارش "منبع" قید شده بود که رساندن من غیرمستقیم یک چنین خبری از جانب بنی‌صدر و اطرافیان او نمی‌بایستی غیرعمدی صورت گرفته باشد. راستی براین قبیل کردارها چه نامی می‌توان نهاد؟

در پایان این مبحث بار دیگر ضروری می‌بینم بیانیمی ۶/مهرماه/۶۳ شورا را یادآوری کنم آنجا که می‌گوید: "شورای ملی مقاومت دستیابی به استقلال و آزادی را علت وجودی و انگیزه‌ی تمام فعالیت‌های خود قرار داده و با مبارزه‌ی عظیم و خونین خود تاکنون وفاداری خویش به این دو هدف مقدس را اثبات کرده است. پیوندگان راه انقلاب خونین ما می‌دانند - و خوبست مدعیان قدرت و موج‌سواران حرفه‌ای هم بدانند - که شورای ملی مقاومت برای دستیابی به این هدف، هر سیاست و هر تاکتیکی را که درخور و بسود انقلاب تشخیص دهد، بی‌اعتنا به هوچیگری و عوامفریبی نیروهای ضدانقلابی عملی خواهد کرد. مقاومت و انقلاب خود اوج اخلاق است و نیاز به معلمان اخلاق گناره‌نشین ندارد."

۹ - آیا از اتحاد با بنی‌صدر پشیمانیم؟

علیرغم همه‌ی عملکردها و نقاط منفی بنی‌صدر ما از سه چیز در رابطه‌مان با او متأسف و پشیمان نیستیم. ولو اینکه او صدبار هم بدتر از این بکند که اکنون می‌کند.

اول - از حمایت فوق‌العاده موثری که در دوران کوتاه ریاست‌جمهوریش بطور یکجانبه در زمینه‌های مختلف، برعلیه جناح مطلقاً ارتجاعی رژیم خمینی، از او بعمل آوردیم. بویژه در آخرین مقطع ریاست‌جمهوری از هر موضعی و با هر نیتی هم که داشت عملاً و بالفعل در برابر ارتجاع حاکم و شخص خمینی ایستادگی نمود و حاضر نشد در کشتار و خونریزی با خمینی سهیم و شریک گردد و در همین رابطه مقامات خود - ریاست‌جمهوری و

فرماندهی کل قوا - را از دست داد .

ما این مقاومت و ایستادگی بالفعل را برگ درخشان حیات سیاسی بنی صدر می دانیم و آنرا کماکان تحسین می کنیم و خوشحالمیم که نخستین رئیس جمهور تاریخ ایران چنین برگی در دفتر حیات خود دارد . اگر چه انتخاب این رئیس جمهور در شرایط سیاسی غیردمکراتیک صورت گرفت و از نیروهای مخالف رژیم حتی یک کاندیدا نیز فرصت آزمایش و قرارگرفتن در معرض انتخاب عمومی پیدا نکرد . اگرچه این رئیس جمهور از بدو ورود به تهران (همراه با خمینی) تا مقطع ریاست جمهوری در بسیاری موارد علیه انقلاب و دموکراسی و علیه نیروهای ملی و انقلابی و مردمی همدم و همقدم ارتجاع خمینی بود و در دوران ریاست جمهوری نیز اشتباهات و گناهان کبیره ای مرتکب شد . و اگرچه امروز نیز پس از گسستن از شورای ملی مقاومت بسا بیراهه می رود و با فرومایگی تمام در معرض خیانت های سهمگین قرار دارد .

این هم روشن است که این نخستین رئیس جمهور اسمی تاریخ ایران ، عملا واجد چندان توانائی و اختیاراتی نبود .

بهرحال چه مجاهدین و چه دیگر اعضاء کنونی شورا که در آن ایام بطور فردی یا گروهی بنی صدر را در برابر جناح مطلقا ارتجاعی رژیم تقویت کرده اند ، به انجام مبرم ترین وظایف خود قیام نموده و طبعاً بر سر هیچکس هیچ منتی ندارند . در غیراینصورت ما از نظر سیاسی منحرف و فرصت طلب بودیم و آنگاه می شد گفت که بدنبال نام و جاه و قدرت یا بدنبال تحمیل هژمونی گروهی خود بوده ایم . این مطلب که در آن دوران نیز بسا اختلافات عقیدتی و سیاسی و طبقاتی با بنی صدر داشتیم هیچ از وظیفه ای مرحله ای مان ، مبنی بر تقویت او در آن شرایط نمی گاهد .

در آن ایام مبارزه ی مسلحانه هنوز اجتناب ناپذیر نشده بود و مبارزه ی قانونی و سیاسی به درجات معینی امکان پذیر بود . لذا می بایست از هیچ طریق و از هیچ ابزار قانونی که بتواند دیکتاتوری ارتجاعی و سرکوبگر را شقه نموده و روبه زوال ببرد و بتواند متقابلا نیروهای دموکراتیک و ملی و مردمی را احیاء و تقویت کند ، دریغ نمی کردیم . در غیراینصورت از آنجا که رژیم هنوز در تمامیتش مطلقا نامشروع نشده و بنابراین "چپ روی" مجاز نبود ؛ هیچ پیشرفت جدی حاصل نمی شد و تدارک برای مراحل بعدی نیز

چنانکه باید میسر نبود. پس ما در عین فراموش نکردن اختلافات عمیقمان با بنی‌صدر، حمایت از او در قبال مرتجعین را در آن شرایط وظیفه‌ی ملی و انقلابی یافته بودیم. بنی‌صدر البته هیچگاه یک انقلابی نبوده است. اما در عین حال می‌توانست بطور مقطعی با همان ماهیت لیبرال - ارتجاعی‌اش (که در دوران ریاست جمهوری خصیصه‌ی لیبرالی پیوسته بیشتر اوج می‌گرفت) موضعگیری‌هایی همسو و منطبق با مواضع انقلابی - دمکراتیک اتخاذ کند. مانند آنروزی که در میدان آزادی شکنجه را افشاء می‌کرد یا آنروزی که در ۱۴ اسفند چماقداری را در دانشگاه افشاء می‌نمود و یا آن وقتی که دست به افشاء قراردادهای استعماری زد و آنروز که شعار "فراندم" داد. در آن شرایط این موضعگیری‌ها همسو و منطبق با مواضع انقلابی بود. موضعی که از امثال بازرگان و جریان موسوم به نهضت آزادی هرگز بر نمی‌آمد.

دقیقا بنابراین دلایل، وظیفه‌ی همه‌ی نیروهای ملی و دمکراتیک و انقلابی بود که بنی‌صدر را در موضعگیری‌هایش علیه ارتجاع حتی بطور یکجانبه حمایت و تقویت کنند.

کما اینکه در شرایط مشخص امروز نیز ما می‌گوئیم که وظیفه‌ی سرم، بلادرنگ و اصولی همه‌ی نیروها و شخصیت‌های ملی و دمکراتیک و انقلابی؛ حمایت تمام‌عیار از شورای ملی مقاومت در برابر ارتجاع خمینی و در برابر دیگر حقوق مفروض برای آلترناتیوهای وابسته‌گرا و ارتجاعی و ضددمکراتیک است. ولو اینکه آن نیروها با ما هزار و یک اختلاف نظر عقیدتی و سیاسی و اجتماعی داشته باشند. با این تفاوت اساسی که در ارزیابی دقیق ماهیت خود بنی‌صدر "لیبرال - ارتجاعی" بود اما شورای ملی مقاومت دارای ماهیتی عمیقا و اساسا "دمکراتیک - انقلابی" و البته "مردمی" است که آنرا یک‌هزار بار بیشتر از بنی‌صدر شایان حمایت و تقویت می‌کند چرا که اکنون راه صلح و آزادی و حاکمیت ملی محققا از شورای ملی مقاومت عبور می‌کند. پس در آن شرایط به حکم واقعیت سرسخت اجتماعی هیچکس نباید بنی‌صدر و ضرورت حمایت از او در قبال ارتجاع ناب را نادیده می‌گرفت.

این را هم - صرفا بمتابه یک تمرین نظری و تمرین سیاسی ذهنی - بگویم که اگر بنی‌صدر "متوهم" نبود و انگیزه‌های فاسد فرصت‌طلبانه و جاه‌طلبانه نمی‌داشت، اگر تجربه و بینش سیاسی بیشتری می‌داشت و مهمتر از همه اگر از ماهیت ملی - دمکراتیک برخوردار می‌بود و فرضا می‌توانست از

عنصر ارتجاعی تخلیه شود، از همان اختیارات و امکاناتی که در مقام ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا داشت، بسا بهتر می‌توانست استفاده کند. در اینصورت راه پیروزی کوتاهتر می‌شد و خونریزی نیز بسا کمتر می‌گردید. گواينکه اينها همه فرض ذهنی است و خمینی هرگز به کسی که ماهیت ملی - دمکراتیک می‌داشت اجازه و فرصت ریاست‌جمهوری نمی‌داد. بهر حال صرفنظر از دگم‌های ارتجاعی و مواضع شوینبستی و خصائص فرصت‌طلبانه و موج‌سوارانه‌ی بنی‌صدر (که بالمآل در کادر یک جانشین انقلابی - دمکراتیک نیز مهار نشد) و حیطة دید و برخورد سیاسی او را بسیار محدود می‌نمود؛ اگر بخواهیم مشخص‌تر صحبت کنیم - باز هم بمثابة تمرین ذهنی - می‌توان گفت که:

بنی‌صدر مشخصاً از روند عمومی تحول اوضاع سیاسی درک روشنی نداشت. در این وضعیت عملی‌ترین و اساسی‌ترین و شاید هم تنها راه نجات خود او و کشور در این بود که می‌باید خطری را که آخر کرد، اول می‌کرد و به سازمانی همچون مجاهدین تکیه می‌نمود. به‌جای روش قطره‌ای و پیشنهاد بحث ایدئولوژیک در تلویزیون به ما (که پیوسته آنرا فرعی و انحرافی و باعث فعال شدن تضادهايمان با او می‌دانستیم. زیرا ناگزیر در موقعیتی قرار می‌گرفتیم که باید ماهیت ارتجاعی تفکرو را برملا می‌کردیم) باید حلقه‌ی محاصره‌ی مجاهدین توسط خمینی را در همان نخستین ایام ریاست جمهوری بطور ضربتی درهم می‌شکست. باید دست بدست ما می‌داد و با پذیرش خطر، متفقاً با ما و با سایر متحدین ما در انتخابات ریاست‌جمهوری و مجلس؛ دقیقاً در برابر لیست کاندیداهای "ائتلاف بزرگ" (حزب جمهوری و روحانیت) لیست مشترکی ارائه می‌داد و از غلبه‌ی ارتجاع بر مجلس به هر قیمت جلوگیری می‌نمود. آنگاه شاید می‌شد خمینی را چند قدمی به عقب نشانند. اما بنی‌صدر در غرور ناشی از انتخابات یک تنه‌ی ریاست‌جمهوری و بخاطر تکروی ماهوی‌اش، در انتخابات مجلس نیز یک تنه و با اطرافیان و جریان خودش که غلظت خمینی‌گرایی آن بسیار بالا بود وارد شد و بالمآل چندان چیزی بدست نیاورد.

در انتخابات مجلس، بازگان و هم‌کیشان او (بمثنابه لیبرال‌مآبان مذهبی جاافتاده و کم‌تناقض‌تر که از هوشیاری طبقاتی بیشتری برخوردارند) رسماً تنی چند از مجاهدین را در لیست خود گذاشتند و در دور دوم نیز رسماً از

من (بعنوان کاندیدای مجاهدین) حمایت کردند. بخصوص که بازرگان در این ایام مصدر قدرت و صاحب شغل و مقامی نیز نبود و لذا دست‌بازتری نسبت به بنی‌صدر داشت. اما بنی‌صدر از ترس خمینی و شاید هم بخاطر کوتاه‌بینی چنین نکرد و اگر درست به یادم مانده باشد در دور دوم انتخابات مجلس، فقط جای یک اسم را در لیست خود خالی گذاشت. البته می‌گفت که به هنگام رای‌گیری خودش شخصا به من رای داده و آن جای خالی را با اسم من پر کرده است.

در جریان انتخابات، بنی‌صدر همچنین مرتکب اشتباه تاکتیکی مهم دیگری گردید و خواست با دارودسته‌ی موسوم به مجاهدین انقلاب اسلامی متحد شود. اما در شرایط اعلام لیست حزب جمهوری و روحانیت، که وحدت عملی ارتجاع را باعث شده بود، باز هم بنی‌صدر از دارودسته‌ی فوق‌الذکر (که تمام عیار در جیب قبای خمینی بود) چیزی بدست نیاورد. بنی‌صدر برخلاف بازرگان نمی‌دانست که گره مجلس را در آن شرایط فقط بایستی با "مجاهدین" بازگشود.

بنی‌صدر همچنین بگونه‌ای ضددمکراتیک و برخلاف اصول - چنانکه فاشیست‌مآبانه مطلوب خمینی بود - به مسئله‌ی کردستان و جنگ در آن سامان پرداخت. در دل البته صلح می‌خواست و البته این صلح بسود ریاست (جمهوری) او بود. اما بخاطر تنگ‌نظری‌های ارتجاعی‌اش توان حل مسئله‌ی کردستان (یعنی مسئله‌ی خودمختاری) را نداشت. و اصولا این مسئله در چارچوب رژیم خمینی جواب سیاسی نداشت.

بنی‌صدر در دوران ریاست جمهوری‌اش اوقات زیادی را در مسافرت‌های غیر ضروری به‌در داد. شاید فکر می‌کرد از این طریق با جلب محبوبیت می‌تواند دست‌آخر جناح مطلقا ارتجاعی رژیم را با اتکاء به خودانگیزگی و خودجوشی ناپایدار و سازمان‌نیافته‌ی توده‌های مردم مهار و نمدمال کند. خصیصه‌ی آنارشیستی و ضدتشکیلاتی او که از فردیتی بس ریشه‌دار سرچشمه می‌گرفت مانع آن بود که مرزهای عظمت و ضعف خودجوشی و همچنین چرائی و ضرورت "سازمان" و "سازمان‌یافتگی" و رابطه‌ی آن با عنصر درون‌جوش خودانگیزخته را بدرستی تمیز دهد.

بنی‌صدر در حین جنگ ایران و عراق نیز بسیاری اوقات را در جبهه‌ها به‌در داد و از اولویت‌های سیاسی غافل ماند. راستی نمی‌دانست که ایران

در برابر عراق شکست‌پذیر نیست و راه صلح عادلانه در درجه‌ی اول از جماران می‌گذرد و نه از اهواز و آبادان... بگذریم که اگر بنی‌صدر همه‌ی این هوشیاری‌ها را می‌داشت، قبل از آن آثاری از خود بروز می‌داد که نتیجتاً خمینی محال بود که به او میدان رشد بدهد و بگذارد به ریاست جمهوری برسد.

خمینی با غرایز کور و وحشی خود برآستی از دجّالیت و هوشیاری ضدانقلابی شگفت‌انگیزی برخوردار است.

اگر خودسنائی تشکیلاتی نباشد باید خاطرنشان کنم که در حدی که در توان مجاهدین بود ما سعی می‌کردیم چه در قضایای انتخابات و دانشگاه یا قضایای جنگ و کردستان چه در ضرورت رها کردن ایده‌ی ارتجاعی "جبهه‌ی (باصطلاح) اسلامی" و ضرورت تأسیس یک جبهه یا شورای ملی و... بنی‌صدر را تا هر کجا که میسر بود در جریان آنچه اصولی و مفیدتر بود بگذاریم و گفتنی‌ها را بگوئیم و به هر میزان که می‌توانیم تاثیر مثبت بگذاریم. کما اینکه در قضایای دانشگاه وقتی چند قدم را با ارتجاع برداشته و بعد هم به مسافرت رفته بود من در بازگشت از سفرش به سراغ او رفتم و مدارک را نشانش دادم تا باور کند که خود او نیز در مرحله‌ی بعد هدف توطئه است و جناح مطلقاً ارتجاعی رژیم برآنست تا بدینوسیله با یک تیر دو نشان بزند. هم بر علیه نیروهای انقلابی مخالف در بیرون رژیم و هم بر علیه جناح مغلوب مخالف در درون رژیم.

بگذریم که روز فتح! دانشگاه بنی‌صدر که قدم‌های آخر را واقعاً خوب برداشته بود و نمی‌خواست بگذارد دانشگاهها را بالکل ببندند تا چشم‌به جمعیت افتاد غریزه‌ی موج‌سواری غلبه کرد و آن روز نامبارک و نامیمون را که روز ماتم خلق و شادی "ولایت فقیه" و سرآغاز حاکمیت مطلقه‌ی ارتجاع و بازکشائی بسا زندان‌ها بود، "روز حاکمیت خلق" خواند و باین ترتیب در آخرین صحنه بازم با بر زبان آوردن بدترین کلمات در دام بهشتی افتاد. حال آنکه بهشتی در چنین مواردی خود هرگز از روی صحنه آمدن استقبال نمی‌کرد.

در همین اثنا مدارک مربوط به توطئه‌ی آیت و حزب جمهوری را به او دادیم که بعداً منتشر نمود. اما بعدها از انتشار علنی آن اسناد پشیمان بود و می‌گفت که نشری‌هاش بدون صوابدید او این کار را کرده است.

در مقابل، من ۲ چیز از او خواستم که هر دو را اجابت کرد. یکی اینکه بامضاء رئیس جمهور برای اولین بار اطلاعیه‌ی رسمی در محکوم کردن چماقداری و حمله به مراکز گروههای سیاسی بدهد و آنرا بر ضدانقلاب و اسلام بشناسد. یکی هم جواز حمل سلاح (و نه خود سلاح) کمری برای خود و تنی چند از اعضا، مرکزیت سازمان. ذیل تقاضانامه را امضاء کرد و بنام فرماندهی کل قوا موافقت نمود. نمی‌دانم تا چه اندازه به مفهوم سیاسی این موافقت که بعداً برایش گران تمام شد، توجه داشت. اما هدف ما (مجاهدین) این بود که اگر "رئیس جمهور و فرماندهی کل قوا" آنقدر اختیار دارد که بتواند جواز حمل چند سلاح کمری برای حفاظت شخصی بدهد، پس بهمین میزان از ارتجاع (که بهیچوجه حاضر به دادن چنین جوازی به ما نبود) دور شود و با مجاهدین پیوند بخورد و اگر واجد چنین اختیاری نیست بگذار خمینی بر او غضب کند و به همین میزان او را از خود دور و به ما و جبهه‌ی خلق، نزدیک کند. عملاً نیز چنین شد. یکی دو هفته بعد در مراسم اول ماه مه در پارک خزانه‌ی تهران ایادی خمینی در صدد اجرای طرح ترور من بودند. یکی از برادران تیم حفاظت را که جلودار جایگاه سخنرانی بود گرفتند و سلاح و جواز سلاح را توقیف کردند و به مقامات ارتجاع دادند. بعدها از منابع موثق شنیدم که خمینی از این بابت سخت به بنی‌صدر عتاب کرده بود که چرا چنین کرده و بمن جواز سلاح داده است.

وقتی بنی‌صدر به تازگی رئیس جمهور شده بود با برادر مجاهدان عباس داوری بدیدارش رفتیم و تبریک گفتیم. در همان فرصت تحلیل کوتاهی از اوضاع بیان داشته و باو گفتم که: "ارتجاع" با "انقلاب" بر سر حل مسئله‌ی حاکمیت سیاسی که هنوز بطور قطعی حل نشده و جواب نیافته است، در کشاکش می‌باشد. رئیس جمهور شدن شما، برآیند این کشاکش در این سطح از موازنه‌ی قواست. شما در میانه‌ی این دو قطب نشستهاید. هوشیار باشید که این تعادل پایدار نیست. استراتژی‌تان را بر اینسوی طیف (یعنی بر قطب انقلاب) بنا کنید تا آینده از آن شما باشد. در مقابل تلاش خواهند کرد شما را ساقط کنند که البته بعد از آن، جنگ و جدال داخلی اجتناب‌ناپذیر می‌شود (نقل به مضمون). بنی‌صدر در پاسخ گفت می‌دانم که شما نیروی آینده‌اید.....

اما احساس کردم در آن فضا از این طرز صحبت من خوشش نیامد. از آن پس

نیز او را در پرداختن به سایر امور شائق‌تر از تحکیم یک جبهه‌ی سیاسی حول و حوش خودش یافتیم. در حرکات سیاسی‌اش گاه آنقدر بجانب مرتجعین متمایل می‌شد و در موضعگیری‌هایش "ویراژ" می‌داد که در اینسو از او سلب اعتماد و قطع امید می‌شد. نمی‌دانست که دست کم در استراتژی نباید به نعل و به میخ زد!

با اینهمه و برغم همه‌ی ضعف‌ها و ناتوانی‌هایش؛ ما هرگز از حمایت یکجانبه از او در آن دوران پشیمان نیستیم و فکر می‌کنیم به وظایف صادقانه و انقلابی خود قیام کرده‌ایم.

دستاورد این وظیفه‌شناسی در آن دوران برای مبارزات رهاییبخش مردم ایران در قبال کل دیکتاتوری ارتجاعی خمینی نیز اندک نبود و بالمآل به شقه شدن این رژیم و بیرون آمدن رئیس‌جمهور و فرماندهی کل قوایش از آن، منجر شد.

سه سال پیش، در ابتدای ورود به پاریس من با نماینده‌ی حزب دمکرات کردستان ایران مصاحبه‌ای داشتم. حزب دمکرات البته تا قبل از انتشار برنامه‌ی شورای ملی مقاومت و دولت موقت به شورا نپیوست و بهیچوجه حاضر نبود براساس "میثاق" (آقای بنی‌صدر) به شورا بپیوندند. هدف از مصاحبه‌ی مزبور و سوال و جواب‌های موجود در آن - که بر روی نوار ضبط و سریعاً پخش و منتشر گردید - تدارک مقدمات روشنگرانه برای دعوت حزب دمکرات به شورا و پاسخ به سوالات حزب بود. بخاطر سوابق موجود میان مردم کردستان و حزب دمکرات با آقای بنی‌صدر (در رابطه با قضایای کردستان) البته پذیرش بنی‌صدر برای آنها مشکل بود و لذا در پاسخ به یکی از سوالات نماینده‌ی حزب من پس از تایید این نکته که طبعاً بنی‌صدر بلحاظ فردی و شخصی بیشتر از هیچیک از پیشمرگان و مبارزان و مجاهدان شهید فداکاری نکرده، نقش تسریع‌کننده‌ی او (بواسطه‌ی مقامش) را در زوال رژیم خمینی بترتیب زیر بیان کردم:

"همه‌ی فداکاری‌های نیروهای مختلف جای خود و حق با شماست که کسی منکر آن نیست ولی ضمناً پیشنهاد می‌کنم که بیائید قدری بیاندیشیم اگر خدای ناخواسته همین بنی‌صدر مرعوب خمینی می‌شد و همچون خمینی رود روی مردم می‌ایستاد و به خدا و خلق پشت می‌کرد، در اینصورت نسل ما چقدر بیشتر باید قربانی می‌داد! و چقدر راهش طولانی می‌شد! پس اگر

بنی‌صدر را نه بعنوان یک فرد بلکه بعنوان یک مقام رسمی جمهوری خمینی آن‌هم در مقام رئیس‌جمهور در نظر بگیریم قدر خدمت و فداکاری او در آن مرحله‌ی اخص بیشتر روشن می‌شد پس مسئله این است که فراتر از نقش فردی آقای بنی‌صدر (که اصلاً من نمی‌خواهم وارد ارزشیابی آن بشوم) ارزشیابی تاثیر موقعیت و مقام سیاسی و اجتماعی ایشان مطرح است و الا از لحاظ فردی من حرفی ندارم و هر مقایسه‌ای می‌توانید بکنید... بلافاصله از این مطلب می‌خواهم نتیجه بگیرم که منظورم این نیست که اگر آقای بنی‌صدر با ما نبود چرخ تاریخ از حرکت باز می‌ایستاد و نسل ما پژمرده و منهدم می‌شد و از مبارزه باز می‌ایستاد خیر! ما در هر حال مثل گذشته بنا به ضروریات اجتماعی بنا بر اعتقاد فردی و گروهی گوله‌بار امانت انقلابی‌مان را باز هم همچون همدی سال‌های گذشته از میان آتش و خون بر دوش می‌گشیم و تا قلعه‌ی پیروزی نیز می‌رویم. اما می‌دانید که در آن‌صورت بهای پیروزی چقدر گرانتر می‌شد پس مسئله مسئله‌ی انگار مسئولیت‌های گذشته‌ی آقای بنی‌صدر یا توجیه همدی عملکردهای گذشته‌ی او نیست لیکن حداقل صراحتاً باید گفت: مضافاً بر تمامی عملکرد واقع بینانه‌ی انقلابی‌یونی همچون خود مجاهدین بر روی تضادهای درونی سیستم خمینی، مضافاً بر هر رنج و خونی که همدی انقلابیون ایران طی دو سال و نیم اخیر تحمل کرده‌اند، مضافاً بر تمام کارهای روشنگرانه و افشاگرانه‌ی انقلابی؛ عملکرد بنی‌صدر در آخرین مرحله‌ی ریاست جمهوری و مقاومت عادلانه‌ی ضد ارتجاعی او نیز جهش ارزنده‌ای را برای تمامی انقلابیون و انقلاب ایران امکان پذیر ساخت.

دوم - ما همچنین از حفاظت از آقای بنی‌صدر بهنگامی که تحت پیگرد خمینی بود نه فقط پشیمان نیستیم بلکه پیوسته در این باره نیز بانجام وظیفه‌ی خود بالیده و می‌بالیم. بخصوص که این امر در آن شرایط مشخص تودهنی محکمی به خمینی محسوب می‌شد. در این رابطه آنچه را در جمع بندی نخستین سال مقاومت انقلابی سراسری آمده بود مجدداً یادآوری می‌کنم:

"جالب است که در رابطه با حفاظت از آقای بنی‌صدر بدانید که خمینی به هر قیمت می‌خواست ایشان را به چنگ بیاورد و این‌طور که یادم هست حتی در یکی از سخنرانی‌هایش هم خطاب به آقای بنی‌صدر گفت که:

"فکر نکن می‌گذارم بروی به پاریس و چیز بنویسی..."

بنابر این بخصوص برای برادران واحدهای عملیاتی ما خیلی خوشحال‌کننده

بود اگر می‌توانستیم گاری کنیم که خمینی بطور "دو ضرب!" بور بشود! یعنی هم خمینی نتواند رئیس‌جمهوری را که حاضر به ظهرونیسی فتوای قتل مجاهدین (توسط خمینی) نشده، به چنگ بیاورد و هم اینکه از قضا آقای بنی‌صدر برغم خواست خمینی به پاریس بیایند ...

اما از طرف دیگر در آن روزها واحدهای اطلاعاتی و عملیاتی سپاه و دادستانی، پیوسته به دنبال آقای بنی‌صدر بودند و حتی تعدادی از آشنایان ایشان را دستگیر و شکنجه می‌کردند. ولی در مقابل برادران خودمان در دادستانی و سپاه - که آنها را برای چنین روزهایی ذخیره کرده بودیم - بیگار نبودند. مخصوصاً یکی از برادران قهرمانان (ک) که در ردیف معاونین محسن رضائی فرماندهی گل سپاه پاسداران بود، با هوشیاری و فداکاری بی‌مانندی، همه‌ی خطرات را بجان خرید و همه‌ی سرنخ‌های (منتهی به آقای بنی‌صدر را) گور کرد. اما سطح تحرک و پرس و جوهای او در این رابطه به حدی رسیده بود که گویا محسن رضائی با همه‌ی تیختر ابلهانه‌اش نیز، به او ظنین شده و او را تدریجاً تحت نظر قرار داد و برادر ما (ک) چه به این دلیل و چه به دلایل دیگر نتوانست برادر اسیر و قهرمانان (سعادت) را از چنگ دژخیمان بیرون بیاورد، حال اینکه قبلاً این امکان را داشت. اما خوشبختانه درست قبل از اینکه محسن رضائی به "ک" ظنین شود، آقای بنی‌صدر از "تور" خارج شده و به پایگاه مجاهدین منتقل شده بودند. در این میان تشویش‌آمیزترین لحظات برای ما، موقعی بود که برادری که (در داخل سازمان) فرماندهی مستقیم "ک" بود، اطلاع داد که: "ک" الساعه تلفن زده و می‌گوید: "الان بازجوها و گروه ضربت عازم منزل خواهر آقای بنی‌صدر هستند و آقای بنی‌صدر هم در همین منزل است ... من هم با عذر و بهانه‌سازی زیاد، توانستم فرصت این تلفن‌زدن به شما را به دست بیاورم و نمی‌دانم که آیا این بار هم موفق خواهم شد که آنها (بازجویان و گروه ضربت) را منحرف کنم یا نه، و لذا تنها چاره‌اش اینست که نهایتاً اگر به شیوه‌ی معمول، منحرف کردن آنها میسر نشد، خودم مستقیماً دخالت کنم ... منتها ممکن است خودم بسوزم (لو بروم) ..."

البته در همین اثناء شایعه‌ی رفتن آقای بنی‌صدر به کردستان را نیز به طرق مختلف به گوش محسن رضائی و شخص خمینی رسانده بودیم تا در تهران، زیاد سخت نگیرند. اما قهرمانی "ک" و سایر برادران نیز جای

خاص خود را داشت و سرانجام نیز "ک" در آن روز موفق شده بود مسئله را به جانب دیگری منحرف کند . . . در انتقال آقای بنی صدر از محل اقامتشان به پایگاه ما نیز، تیم‌های حفاظتی خود من و موسی (که اکنون بسیاری از آنها به شهادت رسیده‌اند) واقعا ابتکار و خلاقیت تحسین‌آمیزی نشان دادند ."

سوم - ما از اتحاد سیاسی با بنی صدر در چارچوب شورای ملی مقاومت نیز بهیچوجه متأسف و پشیمان نیستیم . فکر می‌کنم در این اعتقاد، اغلب اعضای شورای ملی مقاومت هم‌نظر باشند که در این رابطه ما هیچ کار غیراصولی یا چیزی که شایسته‌ی نکوهش باشد انجام ندادهایم . بعکس با خلوص و انعطاف کامل آنچه را در برپائی یک آلترناتیو فراگیر و دمکراتیک از ما ساخته بود انجام دادیم . ما در شرایط مشخص داخلی و بین‌المللی براساس تحلیل مشخص و اصول مشخصی که هرگز از آنها چشم‌پوشیده و نخواهیم پوشید برای تسریع در سرنگونی رژیم خمینی و استقرار یک جانشین دمکراتیک (که دلایل و ضرورت‌ها و فواید آنرا در گذشته توضیح داده‌ام - مراجعه کنید به مصاحبه‌ی شماره‌ی ۵) به تاسیس شورا و ائتلاف با آقای بنی صدر همت گماشتیم و دو سال و ۹ ماه نیز در رابطه با بنی صدر با سعی صدر کامل آزمایش پس دادیم . از یکسو به همگان اثبات کردیم که در ساقط نمودن دیکتاتوری ارتجاعی تا کجا استوار و صدیق هستیم و از سوی دیگر حق‌شناسی خود نسبت به مقاومت پیشین آقای بنی صدر و بلندنظری انقلابی خود در قبال او و هرآنکس را که بخواهد در مسیر رهائی خلق در زنجیرمان همکاری کند؛ در سینه‌ی تاریخ معاصر ایران به ثبت رساندیم . اگرچه در گذشته مرتکب بسا خطاها و گناهان شده باشد .

بدین‌وسیله ما نشان دادیم که مسئله‌ی ما ، مسئله‌ی ریاست و جاه نیست و حاضریم در مسیر آرمان عادلانه‌ی خود ریاست جمهوری آقای بنی صدر را که خیلی‌ها از هرگونه همکاری با او با داشتند نیز بپذیریم .

اگر آقای بنی صدر تعهدات خود را مستمرا نقض نمی‌کرد و در مسیر انقلاب نوین و کبیر این میهن باقی می‌ماند و دیگر بار به خمینی میل نمی‌کرد و یکدستی و یکرنگی پیشه می‌نمود و یا دست کم عالیترین مصالح خلق و انقلاب را به زیر علامت سوال نمی‌کشید ، باز هم بسا مفتخر می‌بودیم که به همکاری با او - که پیوسته می‌توانست ضمن پایبندی به تعهدات و التزامات متقابل ، نقطه‌نظرهای خاص خود را نیز حفظ نماید - تا به آخر ادامه دهیم .

آخر ما از آغاز تشکیل شورا گفته و نوشته و اعلام کرده بودیم که حتی موقعی که هنوز شورا تشکیل نشده بود از سال ۵۸ به بعد "پس از ریاست جمهوری بنی صدر ما پیوسته با ایشان در نقاطی تلاقی می‌کنیم که بدرجات مختلف از شیطان جماران دورتر و دورتر می‌شود" (دیماه ۶۰ - مصاحبه‌ی شماره‌ی ۵).

راستی چه خوب بود اگر بنی‌صدر فرصتی را که در ممتازترین جایگاه انقلاب نوین ما (یعنی رئیس‌کشور و رئیس‌جمهور مقاومت) در کنار رزمنده‌ترین نیروها برایش ایجاد شده بود، قدر می‌شناخت و یا لاقلاً به حرمت ده‌هزار شهید و اسیر هم که شده که حیات خود او و بویژه حیات سیاسی‌اش را برغم گناهان پیشین تضمین کرده بودند بر روی ما چنگ نمی‌کشید. در اینصورت عمل نیک و صالح، خطاها و زشتی‌های پیشین را نیز می‌پوشاند و کاملاً پاک می‌نمود و خیر دنیا و آخرت برایش ارمغان می‌آورد و نام نیک بر جای می‌گذاشت. اما افسوس که "یکی بر سر شاخ و بن می‌برید" و افسوس که رجعت به گذشته‌ی خمینی‌گرایانه، او را بطور مضاعف به زشتی می‌آلاید و بسا بر فاصلهاش با قوای انقلابی رزمنده و تنها جانشین دمکراتیک می‌افزاید. تا آنجا که کمر به متلاشی کردن شورا و وجه‌المصلحه قرار دادن ما می‌بندد و باز هم به خمینی رو می‌کند و بی‌گفتگو در عمل و کردار خود خمینی را بر شورا و بر مجاهدین مرجح می‌شمارد و تضاد اصلی خود را با ما قرار می‌دهد. پس اگر همچنان بر اصول خود استواریم، اگر کماکان بخاطر همان اصول و بر مبنای همان انگیزه‌های دمکراتیک - انقلابی و استقلال طلبانه که با بنی‌صدر متحد شدیم، با او خداحافظی کرده‌ایم؛ بازنده‌ی این آزمایش نیستیم. مضمون این آزمایش که سرانجام بطور قطعی و نهائی در کیفیت جانشین و آلترناتیوی که هر کس برمی‌گزیند بارز می‌شود، مسلماً از دیده‌ها مخفی نخواهد ماند و دیر یا زود بر همه‌ی مردم روشن خواهد گردید.

دست اتحاد دادن و آنگاه خداحافظی کردن با بنی‌صدر البته بسا مشکلات و مشقات برای ما ایجاد کرده است. اما ما مسئول کل تاریخ نیستیم. ما مسئولیم که در هر مورد و در هر آزمایش صادقانه وارد و صادقانه خارج بشویم و مصالح خلق و انقلاب را بر منافع فردی و گروهی مرجح بشماریم.

بعنوان یک مسلمان اجازه بدهید اضافه کنم: رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق (بارپروردگارا مرا وارد کن، وارد کردنی صادقانه و

خارج نما ، خارج کردنی صادقانه ...)

حال اگر فی الواقع چنین کرده باشیم نقش خود و مسئولیت خود را ایفا کرده‌ایم و از دیدهی مردم نیز دور نخواهد ماند و بهر حال روزی به نتایج و آثار مثبتی خود منتهی خواهد گردید (و گردیده است) .
در کشاکش همین آزمایشات است که انقلاب توسعه و تکامل می‌یابد و آنچه اجتماعا و تاریحا اثبات شدنی است ، اثبات می‌شود و آنچه کهنه و نفی شدنی است و دیگر خیری در مسیر خلق و انقلاب دربر ندارد ، نفی می‌گردد . والا "درست و نادرست" و "حق و باطل" تا دنیا دنیا است ممزوج می‌مانند و از یکدیگر تمیز داده نمی‌شوند . البته ما از رجعت خمینی‌گرایانه‌ی بنی‌صدر خوشحال و شادگام نیستیم . اما چه می‌توان کرد که این رژیم خمینی - که اکنون عموم مردم ایران کلیهی رجال نامدار آنرا در صحنه‌ی عمل آزموده‌اند - در سطوح بالای خود هیچ نور رستگاری و فلاح نداشت . والا لااقل این یکی - بنی‌صدر - بودن در کنار این شورا و این مجاهدین را به جان مغتنم می‌شمرد . شگفتا که رژیم خمینی چه رژیم "ابتر" بود ! از اینرو در راستای تکامل ، گسستن اجتناب‌ناپذیر بنی‌صدر از مقاومت انقلابی و انقلاب نوین خلق و رجعت دوباره‌ی او بسوی خمینی‌گری را بایستی نقطه‌ی پایان تاریخی - فلسفی و عقیدتی هر آنچه نام و نشانی از خمینی داشته تلقی نمود .

لازم به تذکر می‌دانم که اینجانب اضافه بر مذاکرات مبسوط پیرامون وضعیت آقای بنی‌صدر در جلسات رسمی شورا ، پس از جدائی با او نیز هر آنگاه که فرصتی دست می‌داد بطور خصوصی نیز با بسیاری رفقا و برادران و دوستان در اینباره مذاکره نموده و برای اینکه مبادا خدای ناکرده مرتکب ظلمی شده باشیم از آنها به قصد اطمینان بیشتر می‌پرسیدم که آیا فی الواقع دیگر هیچ راهی برای ادامه‌ی همکاری ما با آقای بنی‌صدر نمانده و قطع همکاری با او اجتناب‌ناپذیر بود؟ پاسخ ، اغلب این بود که : خیر . کوتاه آمدن و انعطاف بیش از این ، دیگر نادیده گرفتن عالیترین مصالح مردم ایران و سرنوشت مقاومت و انقلاب می‌بود ...

این را هم باید اضافه کرد که در داخل شورا هیچکس به کرسی ریاست جمهوری بنی‌صدر چشم ندوخته و نخواهد دوخت . بنا بر این جدائی ما از او نمی‌تواند به این خاطر باشد .

همچنین از آنجا که بنی صدر بقول خودش "عضو شورا" نبود و بشرحی که در آینده خواهیم دید بعنوان رئیس جمهور در تصمیم گیری‌ها حق رای و حق وتو نداشت (حقی که مسئول شورا هم ندارد) و شورا در شور دوم در رد یا قبول نظرات او کاملاً آزاد بود؛ بنابراین بلحاظ قوانین و مقررات شورائی، ما مشکل رای و رای‌کشی نیز با او نداشتیم و کسی به سلب حق رای او در تصمیم گیری‌ها نیز نظر ندوخته بود.

برحسب اساسنامه‌ی شورا تکلیف دولت موقت ۶ ماهه نیز روشن شده و لذا در این مورد نیز کسی با بنی صدر در رقابت نبود که در کنار زدن او ذینفع باشد.

در نتیجه قلب مشکل ما با بنی صدر در یک کلام همانا خمینی‌گرایی او بود که دیگر مهارپذیر نبود و مهمترین اصول و عالی‌ترین مصالح مقاومت را مخدوش می‌نمود.

کودک، دنیای پیرامون خود را ایستا و نامتغیر، نامشروط و تاثیرناپذیر و عاری از دوگانگی و تضاد می‌بیند. اما دنیای واقعی مملو از تغییر و تلاطم و جنگ اضداد است. در تفکر کودکانه و غیرعلمی، اشیاء از آغاز تا پایان یا خوبند و یا بد. از ابتدا تا انتها یا کاملاً مضر و یا بطور یکدست مفید ارزیابی می‌شوند. در چنین تفکری اگر جدائی از بنی صدر در پایان سال ۶۲ ضروری و اجتناب‌ناپذیر باشد بلافاصله با یک "قیاس" ساده و مطلق‌بینانه به ابتدای جریان (بعد از ۳۰/خرداد/۱۳۶۰) نیز تعمیم داده می‌شود و آنگاه دستخوش پشیمانی می‌گردیم. اما ما تکرار می‌کنیم که نه از اتحاد با بنی صدر و نه از جدائی از او، از هیچیک پشیمان نیستیم. زیرا هنوز بر سر اصولی که براساس آنها، بخاطر آنها و برای آنها به مقاومتی سراپا شکنجه و خون دست یازیده (و در همین رابطه نیز با بنی صدر دست اتحاد داده و سرانجام نیز ناگزیر از خداحافظی شده‌ایم) استواریم.

۱۰ - بحث از کدام بنی صدر است؟

در دعوای عامیانه رسم بر اینست که طرفین دعوا از قدیم و جدید هرچه باهم خرده حساب دارند یکجا تصفیه می‌کنند. در دوستی‌های عامیانه نیز، رفاقت و دوستی حد و مرز نمی‌شناسد و اختلافات را بالکل تحت الشعاع قرار می‌دهد.

اما در منطق صادقانه‌ی انقلابی نیازی به این نیست که در عین اتحاد، اختلافات پرده‌پوشی شوند یا در عین دعوا و اختلاف، هر حدومرزی فراموش شود.

از اینرو در رابطه با اشارات اجتناب‌ناپذیری که ضمن گزارش حاضر به گذشته و سوابق آقای بنی‌صدر می‌شود، بایستی یک نکته‌ی اساسی را به تأکید روشن نمود. زیرا از یک‌طرف توضیح رسا و جامع پیرامون مطالب مختلف، یک‌چنین اشاراتی را درباره‌ی دوران ریاست‌جمهوری او و حتی خطاها و گناهان این دوران (و همچنین دوران قبل از آن) ایجاب می‌کند، والا کل بحث در ابهام فرو می‌رود. از طرف دیگر دست یازیدن به چنین اشارات گریزناپذیر؛ ممکن است با ساده‌اندیشی به این سوء تفاهم منجر شود که گویی تا وقتی ما (اعضاء شورا و بخصوص مجاهدین) با آقای بنی‌صدر متحد بودیم نقاط منفی او را مثبت جلوه می‌دادیم و یا هیچ بهائی برای آنها قائل نبوده و در یک چارچوب پراگماتیک همه چیز را تابع مصلحت روز می‌ساختیم. حالا هم که از او جدا شده‌ایم سعی داریم او را در تمام تاریخچه‌ی زندگی‌اش "منفی" ارزیابی نموده و حتی نقاط مثبت را وارونه جلوه دهیم یا باز هم برحسب مصلحت روز، هیچ بهائی برای آنها قائل نباشیم.

قویا باید تأکید نمود که ما یک‌چنین مصلحت‌گرایی را از جوانب مختلف سیاسی و اخلاقی محکوم شناخته و آنرا بر ضدعیارها و اصول مبارزاتی و انقلابی می‌دانیم. چنین روش‌هایی هرگز شایسته‌ی شورای ملی مقاومت و هیچیک از اعضای آن نیست. وانگهی ما اصولا نیازی به اینگونه برخوردهای عامیانه و کودکانه احساس نمی‌کنیم.

چنانکه در ابتدای گزارش حاضر دیدیم این بنی‌صدر است که در دام تناقض‌گویی‌های خود نمی‌تواند پاسخگوی این سوال باشد که اگر راست می‌گوید و ریگی به کفش خود ندارد چرا وقتی دید اصل اساسی آزادی و... توسط مجاهدین یا شورا نقض شده حساب خود و راه خود را از ما جدا نکرد. یا فی‌المثل چرا وقتی که دید مسئول اول سازمان مجاهدین در حال تطهیر چهره‌ی خمینی و ساخت و پاخت با اوست فریاد نکشید و افشاء و اعتراض نکرد...

پس در مورد خودمان تصریح می‌کنیم که ما بنی‌صدر را در آغاز تشکیل شورای ملی مقاومت - هر چه که بوده و با هر نقطه‌ی منفی هم که داشته -

پذیرفته‌ایم و کلیدی مسئولیت‌های ناشی از اتحاد با او را نیز برعهده داریم و در برابر مردم ایران پاسخگو بوده و هستیم و خواهیم بود. یعنی اگر بنی‌صدر در آن نقطه‌ی "اتحاد"، کسی بود که همکاری با او خلاف اصول بود نباید چنین اتحادی را می‌پذیرفتیم و اگر چنانکه فوقاً گفتیم اتحاد با او خلاف اصول نبود، امروز پس از جدائی، دیگر هیچ‌یک از ما نمی‌خواهد و درصدد آن نیست که عملکردهای پیشین بنی‌صدر (در دوران ریاست جمهوری‌اش در ایران و قبل از آن) را "دستاویز" کند. زیرا به اعتقاد ما، مصالح و اجبارات جاری سیاسی؛ چه در شرایط دوستی و اتحاد و چه در حالت ضدیت و اختلاف، مجوز حق‌گویی و وارونه‌جلوه دادن حقایق (چه نقاط مثبت و چه نقاط منفی) نیستند و ما هرگز مجاز نبوده و نیستیم که برای تأمین مصلحت روز و برای حل مسائل و تضادهای سیاسی که با آنها دست به گریبان هستیم "حق و ناحق" بکنیم و از جاده‌ی عدل و انصاف خارج شویم.

تضادها و اجبارات سیاسی البته واقعیت دارند و لذا بسته به شدت و حدت و حساسیت خود می‌توانند اولویت‌ها را تغییر دهند و جای اصلی و فرعی را مشخص کنند. اما اصلی و فرعی کردن تضادها و وظایف و حقوق مختلف، هیچگاه مجوز این نیست که حق و حقوق دیگر را از اساس منکر شده و یا آنها را وارونه جلوه دهیم.

فی‌المثل وقتی با آقای بنی‌صدر متحد می‌شویم، اگر این اتحاد خلاف اصول نیست و مشروع است البته حفظ این اتحاد "اصلی" است و نباید آنقدر بر روی اختلافات فیمابین انگشت بگذاریم که اساس وحدت را خدشه‌دار کند. اما در عین حال مجاز نیستیم که وجود اختلاف را از اساس منکر شویم و مجاز نیستیم که اگر در سابقه‌ی سیاسی او خطا و انحرافی می‌بینیم به "توجیه" آن پرداخته یا آنرا وارونه و بصورت نقطه‌ی مثبت جلوه بدهیم. کما اینکه وقتی از آقای بنی‌صدر جدا می‌شویم، هرچقدر هم او با ما خصومت بورزد و ناجوانمردی کند و سطح تضادهایش با ما را بالا برده و حتی (در عالم خیال) کمر به متلاشی کردن ما ببندد، ما مجاز نیستیم اگر نقطه‌ی مثبتی در زندگی سیاسی‌اش بوده، آنرا منفی جلوه داده و یا به‌انکار آن بپردازیم. رویه‌ی ما از نخستین روز اتحاد با بنی‌صدر تا امروز پیوسته همین بوده است.

بعنوان مثال در دومین هفته‌ی ورود به پاریس من در اوج اتحاد با

بنی‌صدر اعلام کردم (در مصاحبه‌ی شماره‌ی ۱): "... با تنفر از هرگونه پوشاندن واقعیت‌ها و اختلافات در چارچوب یک پیوند دمکراتیک واقعی، از قضا ما دقیقاً انتظار داریم که چه بوسیله‌ی آقای دکتر بنی‌صدر و چه بوسیله‌ی سایرین بشدت نیز نقادی بشویم. کما اینکه متقابلاً این حق را برای خود قائلیم که چه از آقای بنی‌صدر و چه از دیگران بشدت نقادی کنیم."

یکی دو هفته‌ی بعد نیز در مصاحبه با نماینده‌ی حزب دمکرات (مصاحبه‌ی شماره‌ی ۳) در پاسخ به این سوال که "تکلیف مسئولیت‌های گذشته‌ی آقای بنی‌صدر در رابطه با همین نظام خمینی و عملکردهای ضد مردمی آن چه می‌شود..."

ضمن پاسخ مفصل منجمله گفتم:

"... نه من وکیل مدافع همه‌ی مواضع و مشی آقای بنی‌صدر در گذشته هستم و نه دکتر بنی‌صدر خود را چه در حال و بخصوص چه در گذشته اشتباه‌ناپذیر و بری از خطا می‌داند. بنابراین هر وقت خواستید بروید با ایشان بنشینید یک دنیا انتقاد بکنید. اگر چه ایشان نیز متقابلاً یک دنیا حرف و جواب خواهند داشت که بایستی مشترکاً بشنویم. ولی من فعلاً عمد دارم وارد هیچ‌کدام از اینها نشوم. انشاءالله موقعی برسد برگردیم ایران و اصلاً مناظره‌ی تلویزیونی بگذاریم و همه نظریاتمان را زگ و پوست‌کنده بزینم تا همه قضاوت کنند. فقط خواهشی که من دارم در شرایط مشخص امروز، مبرم‌ترین مسائل مشخص روز را فراموش نکنید. همان مسائلی که لابد حزب شما به عنوان نماینده‌ی اکثریت قاطع مردم گردستان بر همان اساس برای آقای بنی‌صدر دعوتنامه به گردستان فرستاد. یعنی مسئله‌ی ارتجاع رو به وابستگی به امپریالیسم را. والا که (دعوتنامه) نمی‌فرستادید!..."

"می‌خواهم نتیجه بگیرم همه‌ی نقادی‌های شدید و غلیظ و بسیار ضروری گذشته به جای خود، بیائید هر چه سریع‌تر چارچوب متناسب برای حرکت آینده را هم به‌اندازه‌ی کافی بها دهیم. منظورم یک برخورد با سمدای عاطفی یا رمانتیک ولو با بار وحدت‌گرایانه‌ی شکلی و صوری نیست ایدا و مطلقاً! بعکس منظورم این است که باید با همین آقای بنی‌صدر نشست و پرسید که برای آینده چه! با کدام نیروها! با تاکید بر کدام طبقه! کدام سیاست! کدام نحوه‌ی تصمیم‌گیری! کدام راه رشد! کدام محتوی! کدام اسلام! و کدام دمکراسی! ... الی‌آخر. آنوقت اگر دیدید که بخاطر آزادی

و استقلال و حتی خودمختاری با حداقل‌های مرحله‌ای‌تان تطبیق پیدا می‌کند یا می‌تواند تطبیق کند و با تعادل موجود قوای داخلی و بین‌المللی در سطح واقعی عوامل عینی و ذهنی اجتماعی، قابل پذیرش است؛ اگلا در اینصورت بحث و اقاء متقابل را آزمایش کنید و هر تحلیل و پیشنهادی را که دارید عرضه کنید و ببینید که تا کجا می‌توانید تضمین دریافت کنید.

اکنون می‌خواهم از همه‌ی توضیحات فوق‌الذکر نتیجه بگیرم که در گزارش حاضر ولو اینکه ناگزیر اشاراتی به مسائل سیاسی در رابطه با آقای بنی‌صدر در زمان ریاست جمهوری و یا قبل از آن بشود، موضوع بحث و داوری ما نه این بنی‌صدر بلکه "آقای بنی‌صدر از پیوستن تا گسستن با مقاومت" است. "ماموریت" شورائی اینجانب نیز گزارش "جریان پیوستن و گسستن آقای بنی‌صدر و اطرافیان به شورای ملی مقاومت" به عموم مردم ایران است. تکرار می‌کنم: در لحظه‌ی "اتحاد" با بنی‌صدر، ما او را در مسیر سرنگونی رژیم خمینی، همچنانکه بود پذیرفتیم؛ در رابطه با گذشته‌اش گروکشی و دست‌اندرکارگری نکردیم و در آینده نیز نخواهیم کرد. آری بحث ما با بنی‌صدر که موضوع گزارش حاضر است از آن نقطه (اتحاد) به بعد آغاز می‌شود:

فصل

سوم

تدوین برنامه شورای ملی مقاومت

و دولت موقت

آقای بنی‌صدر در نشریه‌اش (انقلاب اسلامی ۳۱/شهریور/۱۳۶۳)

می‌نویسد:

"درنامه‌ای که در ۲۷ تیر ۱۳۶۰ بنی‌صدر به رجوی نوشت، او را مأمور تشکیل شورای مقاومت گرداند و موظف ساخت که شورای مقاومت را با اعضاء و اساسنامه‌ای که به تصویب او می‌رسد، تشکیل دهد. اگر رجوی انگار کند که این او بود که بر ضرورت تصویب از سوی رئیس‌جمهوری اصرار می‌ورزید این را دیگر نمی‌تواند منکر شود که وی طی نامه‌ای خطاب به بنی‌صدر میثاق و مسئولیت هر دو را پذیرفت.

- با ورود به اروپا، وضع دیگر شد. "رهبری" مجاهدین در پی شگستن تعهد نسبت به اصل "عدم هژمونی" برآمد. برطبق میثاق و نامه‌ی بنی‌صدر به رجوی مقرر بود که اگر تنها یک سازمان بار مبارزه را بر دوش خود یافت، هر کار می‌کند، بنام جمع بگند، کار بعکس شد و "رهبری" مجاهدین، هر کار را از آن خود شمرد!

در شورا‌ئی که تشکیل داده بود مسئله‌ی دولت آینده را طرح کرده و به آنها (به استثنای ما) قبولانده بود که اختیار دولت به تمامه در اختیار شخص مسئول شورا باشد. ماده‌ای به این شرح بتصویب رسانده بود:

۷ - مسئولیت تشکیل دولت موقت و تعیین وزراء برعهده‌ی آقای مسعود رجوی نماینده‌ی سازمان مجاهدین خلق ایران است. این دولت مطابق برنامه و وظایف مبرم دولت موقت و سایر مصوبات شورا عمل خواهد نمود. " چنانکه ملاحظه می‌شود، درحالیکه نویسنده‌ی این سطور کسی جز بنی‌صدر

نیست، اما عمداً از زبان یک "ما"ی مجهول الهویه - که در سراسر این نوشته نیز از معرفی کردن خود اکیداً پرهیز دارد - سخن می‌گوید. بزودی با این "ما"ی مجهول الهویه، که بنی‌صدر برای مطرح کردن دعاوی ضد مجاهدی و بیابیع ~~مجاهدین~~ و ضد شورائی خود نیازمند به میان کشیدن پای اوست؛ آشنا خواهیم شد و خواهیم دید که بنی‌صدر برای سرپوش گذاشتن بر مطامع قدرت طلبانه‌ی خود چه نیازی به این "ما"ی مجهول الهویه دارد. والا دعاوی مربوط به "هژمونی طلبی مجاهدین" سخت بی‌پایه و اساس می‌نمود. اما در همین جا نیز بنی‌صدر بر سرچشمه‌ی مشکلاتش با "رهبری مجاهدین" و "شورائی که تشکیل داده بود" انگشت گذاشته است. چنانکه از حرف خود او پیداست اگر "اعضاء و اساسنامه"ی شورا به "تصویب" او (بنی‌صدر) می‌رسید، طبعاً دیگر "رهبری مجاهدین" را متهم به "شکستن تعهد نسبت به اصل عدم هژمونی" نمی‌نمود.

به زبان فارسی ساده و صریح: بنی‌صدر می‌خواهد بگوید که ترکیب شورای ملی مقاومت و اساسنامه‌ای که طرز کار و تصمیم‌گیری شورا و همچنین ساخت و ترکیب دولت موقت آینده را مشخص می‌کند، ضرورتاً می‌بایستی انتظارات و مطامع او (بنی‌صدر) را برآورده می‌کرد. یعنی بزعم او فقط در اینصورت تعهد رهبری مجاهدین نسبت به اصل "عدم هژمونی" برجای خود باقی بود. این مطلب که مفهوم هژمونی و عدم هژمونی از دید بنی‌صدر چیست و با "زبان میخی"! خاص خود، می‌خواهد چه نکته‌ای را به مخاطب یا خواننده‌ی خود "پیغام کند" شایان بحث دیگری است و به آن خواهیم پرداخت. آنچه در اینجا مدنظر ماست اینک:

اولاً - برخلاف داعیه‌ی بنی‌صدر، اینجانب "بر ضرورت تصویب از سوی رئیس جمهور" (که منظورش ضرورت تصویب وزیران است ولی خجالت کشیده صراحتاً بر زبان بیاورد)، اصرار نمی‌ورزیدم. به همین دلیل چون تکذیب مرا نیز حسب‌المعمول پیشاپیش پیش‌بینی می‌نموده، کار را ساده کرده و نوشته است که اگر رجوی این را انکار کند: "... این را دیگر نمی‌تواند منکر شود که وی طی نامه‌ی خطاب به بنی‌صدر میثاق و مسئولیت هر دو را پذیرفت." ثانیاً - چنانکه در فصل قبلی نیز گفتم از قضا این ادعا را نیز انکار می‌کنم. زیرا چنین نامه‌ای وجود ندارد و آقای بنی‌صدر دروغ می‌گوید. من نامه‌ای خطاب به بنی‌صدر در این رابطه ننوشته‌ام. آنچه هست و در فصل

قبلی نیز گفتم، پیام ۳۰/تیر/۱۳۶۰ اینجانب خطاب به مردم ایران و نیروهای مختلف است .

ثالثاً - بنی‌صدر مدعی است که "با ورود به اروپا، وضع دیگر شد" و "رهبری مجاهدین" در پی شکستن تعهد نسبت به اصل "عدم هژمونی" برآمد . کاش آقای بنی‌صدر توضیح می‌داد که منظورش از "عدم هژمونی" چیست و همچنین در اروپا چه شده و چه گذشته که "رهبری مجاهدین" را دچار اینچنین تمایلات توتالیتاریستی! و هژمونی‌طلبانه! نموده است . راستی مگر آب اروپا چه خواصی دارد که رهبری مجاهدین را - که برای نخستین بار به این دیار آمده - دچار چنین امراضی می‌کند؟! آخر مگر نیابستی رهبری یک گروه "التقاطی - استالینی" ! علی‌القاعده در فضای سیاسی دیار فرنگ، غریب‌تر و بی‌کس و کارتر از آقای بنی‌صدر باشد؟

باز اگر در ایران می‌بود می‌گفتیم که مدعیان نمایندگی اقشار میانه و دمکرات‌مآبان پوشالی و ملی‌گرایان کاذب از ترس توده‌های مردم ایران هم که شده، جرات محاصره کردن و تیرباران سیاسی "رهبری مجاهدین" را نمی‌داشتند . اما همه می‌دانند و می‌بینند که در این دو سه ساله فقط در فضای فرنگستان ممکن بود بقایای هر دو دیکتاتوری شاه و خمینی هم دمکرات! بشوند و هم اینچنین بی‌محابا به سروکله‌ی مجاهدین بپزند و دمکراسی! خود را از همین مجاهدینی بستانکاری کنند که شب و روز برای "آزادی" در صحنه‌ی نبرد در حال جان باختن هستند .

از نظر بین‌المللی نیز احتیاجی به تفصیل و توضیح بیشتر ندارد که آب و هوای سیاسی فرنگستان علی‌القاعده بیشتر به مزاج بنی‌صدر و امثال او سازگار است تا مجاهدین . فی‌المثل اگر جناح "میانه"ی رژیم خمینی مشتری داشته باشد بیشتر در فرنگ و مابین دولت‌های آن سامان است تا در ایران و مابین مردم ایران . بنابراین بهتر است به استناد اسناد و مدارک موجود، آنچه را آقای بنی‌صدر به سکوت برگزار نموده و یا با تحریف و تزویر از قول همکارانش بر زبان رانده؛ قدری بازبگشائیم و در معرض قضاوت عموم قرار بدهیم . خاطر نشان می‌کنم که از جهت اختصار، از ذکر بسیاری نکات ضروری و همچنین بسیاری جزئیات روشنگر صرف‌نظر نموده و عنداللزوم تشریح آنها را به آینده موکول می‌کنم .

برخی مطالب نیز هستند که بدلائل سیاسی - استراتژیک و یا بدلائل

امنیتی، تنها پس از بازگشت به میهن و در ایران دمکراتیک می‌توان بی‌پرده از آنها سخن گفت.

نکات دیگری هم در رابطه‌ی فیما بین ما با آقای بنی‌صدر هست که از آنجا که شخصا مسئول ارتباط با وی و تحکیم اتحاد او با مجاهدین و با شورا بوده‌ام، ورود در آنها را تا وقتی خود در قید حیات باشم ضروری نمی‌دانم. الا اینکه بار دیگر همچنانکه در پیام سومین سالگرد تاسیس شورا (۳۰/تیر/۶۳) به عرض مردم ایران رساندم - "صرفاً برای ثبت در سینه‌ی تاریخ" - تکرار کنم: "... تا آنجا که به شورا و بویژه، تا آنجا که به مجاهدین مربوط می‌شد و در چارچوب اصول مبارزاتی و انقلابی‌مان می‌گنجید، ما طی این مدت، در منتهای اغماض و انعطاف، از هیچ بابت دربارهی آقای بنی‌صدر فروگذار نگردیم. گمان می‌کنم شما نیز تا آنجا که در فهم و توان و طاقتم می‌یافتم برای استمرار آن ائتلاف از هر آنچه از من ساخته بود و به فکرم می‌رسید کوتاهی نکرده باشم. تا تاریخ و نسل‌های آینده چگونه قضاوت کنند... لکن به گواهی همه‌ی پیام‌ها و مصاحبات پیشین تاکید می‌کنم که چه بعنوان مسئول شورا و چه بعنوان یک مجاهد خلق به حرمت رنج و خون شهیدان و به حرمت انقلاب نوین مردم ایران در اوج اتحاد و ائتلاف نیز در حد فهم و صداقت خود با پرهیز از سُمبَل‌کاری و توجیه‌کاری، بر سر هیچیک از اصول انقلابی و دمکراتیک که به اساسی‌ترین حقوق خلق مربوط می‌شد کوتاه نیامدم..."

اکنون بحث را حول چند مسئله‌ی اساسی با اشاره به موضعگیری‌های مسئول شورا (یا بقول بنی‌صدر همان "رهبری مجاهدین") از بدو ورود به اروپا آغاز می‌کنیم:

مبارزه مسلحانه

در راستای یک انقلاب نوین (دمکراتیک)

چهارشنبه ۷/مرداد/۱۳۶۰ به همت قهرمانان مجاهد و بویژه پرسنل قهرمان مجاهد خلق در نیروی هوایی، همراه با آقای بنی‌صدر به پاریس رسیدیم. در این هنگام یک ماه‌واندی بود که رژیم ارتجاعی خمینی همزمان

با عزل رئیس‌جمهورش "یکپایه" (مطلقا ارتجاعی) شده و با سرکوب خونین تظاهرات تاریخی ۳۰/خرداد، اساسا راهی جز مقاومت و مبارزه‌ی مسلحانه باقی نگذاشته بود. پس یکماه و اندی بود که بدنبال موج فراگیر تیرباران‌ها، مقاومت انقلابی سراسری نیز اوج گرفته بود.

قبل از این تاریخ تقریبا دو سال و نیم بود که ما با اجتناب کامل از هرگونه درگیری مسلحانه، به یک مبارزه‌ی تمام‌عیار سیاسی در قبال دیکتاتوری ارتجاعی دست‌یازیده و بهای آن را نیز بصورت چندین هزار زندانی سیاسی شکنجه شده و دهها شهید در سراسر ایران پرداخت کرده بودیم. اما هنوز مبارزه‌ی مسلحانه در ابعاد سراسری، اجتناب‌ناپذیر نشده بود.

البته از تابستان سال ۵۸ به بعد مبارزه‌ی مسلحانه در سطح منطقه‌ای (یعنی کردستان) آغاز شده و در اساس از سوی رژیم به مردم محروم این سامان تحمیل شده بود.

بنابراین در بدو ورود ما به پاریس، در مبارزه‌ی مسلحانه برای سرنگون کردن تمامی رژیم جای تردید و هیچگونه بحث و گفتگو نبود. اگر جز این می‌بود خروج از کشور و اعلام برنامه‌ی دولت موقت نیز جایی نداشت. از طرف دیگر هر کس که کمترین آشنائی با ادبیات سیاسی شورای ملی مقاومت و همچنین ادبیات سیاسی سازمان مجاهدین خلق ایران داشته باشد، بوضوح می‌داند که مبارزه‌ی مسلحانه برای ما صرفا در چارچوب یک انقلاب رهائیبخش نوین معنی و مفهوم پیدا می‌کند. یعنی چه آقای بنی‌صدر دوست می‌داشت یا نمی‌داشت، نقطه‌ی وصل و حلقه‌ی اتصال کلیه‌ی اقدامات و حرکات شورا و مجاهدین پی‌افکنند و به ثمر رساندن یک "انقلاب نوین" برعلیه غاصبان یک انقلاب ربوده شده بود که به آن انقلاب باصطلاح اسلامی نام داده بودند. پس ما قیام نکرده بودیم که جای یک یا چند مهره را عوض کنیم و فی‌المثل خمینی را تحت فشار بگذاریم تا بنی‌صدر را دوباره به مسند قدرت بازگرداند و به او اختیارات کافی عطا کند! آن آزادی و آن استقلال و آن حاکمیت ملی و مردمی که ما بدنبال آن بوده و هستیم و خواهیم بود؛ اساسا با خمینی و تمامیت رژیم او در تعارض بنیادین است. خلق ما و نسل ما نیز دیگر پس از تجربه‌ی خمینی، به آزادی لفظی و استقلال صوری قانع نبوده و تضمین‌های سیاسی - اجتماعی پایدار و مستمر می‌طلبید. به همین دلیل ما پیوسته از یک انقلاب نوین سخن گفته‌ایم.

من با تصریح بر رای ندادن و تحریم رفتارندوم مربوط به قانون اساسی ولایت (ارتجاع). طبعاً می‌دانید ما نمی‌توانستیم و از نظر سیاسی و اجتماعی درست هم نبود که حقایق فوق را آشکارا در آن اوایل بگوئیم و لذا مدت‌ها این حقیقت را به کنایه و من‌غیرمستقیم طرح می‌کردیم، چرا که در غیر این صورت در عمل به ضدخودش منجر می‌شد (در شرایط اعتماد مطلق اقشار ناآگاه به خمینی) به همین مناسبت "انقلاب اسلامی" که خمینی از آن دم می‌زد از نظر ما خیانتی بود به اسلام و انقلاب و مردم. چرا که اسلام انقلابی واقعی را به ارتجاع و جاهلیت مصادره و در جهت فریب مردم اعمال می‌نمود. به همین دلیل مجاهدین از آغاز فعالان با آنچه که خود، "ارتجاع" می‌دانستند و نیز با سردمداران و احزاب و رهبران مربوط به آن به مثابه تهدید اصلی خلق و انقلاب، چنگ در چنگ شده و خود را برای قطعی‌ترین نبرد ممکن آماده ساختند. تا آنکه از فردای ۳۰ خرداد سال ۶۰ همه‌ی شرایط برای طرح شعار انقلابی "مرگ بر خمینی" توسط مجاهدین آماده شد. شعاری که هنوز نیز بسیاری نیروها به آن نپیوسته‌اند و انشاءالله که بیشتر از این عقب نمانند و بیش از این "راست" نزنند!

همچنین می‌دانید که ما هرگز کلمات "انقلاب اسلامی" را بصورت لخت و عور و مجرد، بگار نبرده‌ایم. به تمام اعلامیه‌ها و آثار مجاهدین که نگاه کنید چیزی بنام انقلاب اسلامی برسمیت شناخته نشده و پیوسته از "انقلاب رهائیبخش ضدامپریالیستی و اسلامی" صحبت می‌شود. به عبارت دیگر، ما انقلاب را فقط به درجاتی که در مسیر رهائیبخش و ضدامپریالیستی گام بردارد، اسلامی می‌شناختیم.

سپس در سومین سالگرد انقلاب ۲۲ بهمن یعنی در پیام مسئول شورای ملی مقاومت (۲۲/بهمن/۱۳۶۰) نیز تصریح گردید:

"آری امروز ما - همه‌ی ما - وارثان انقلاب ربه‌ده شده‌ای هستیم که باید با کفش و گوشه هر چه بیشتر، مجدداً امیدهای پرپر شده را زنده کنیم، اعتمادها را باز گردانیم، خرابی‌ها را آباد کنیم و بر همه‌ی جراحات روانی و فکری و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی میهنمان نیز مرهم التیام بگذاریم. انقلاب کبیر خلق در راه است. انقلابی که خمینی رهبریش را ربه‌ده البته اقیانوسی بسیار گسترده بود اما به دلایلی که پیشتر گفتیم واجد هیچ عمقی نبود. با همه‌ی عظمت‌هایش از نقاط ضعف "خودجوشی" رنج

می‌برد و هرگز چنانکه باید به سطح آگاهانه و سازمان‌یافته ارتقاء نیافت. در یک مقطع با "بوسه‌وگل" به استقبال "دشمن" شتافت اما برای "دوست" جز "چماق و گلوله" ارمانی نیاورد! اما این یکی (انقلاب کبیری که هم‌اکنون در کشاکش آن هستیم) از حیث عمق و ژرفا با آن یکی بسیار بسیار متفاوت است و به مثابه پیگیری بالغ و آگاه در برابر صغیری ناپخته می‌ماند. و به همین دلیل اگر چه با گلوله آغاز کرده است اما بی‌گمان با گل به پایان خواهد رساند.

*

از همه‌ی موارد بالا نتیجه می‌شود که ما مبارزه‌ی مسلحانه را فی‌الواقع در راستای یک انقلاب نوین آغاز کرده‌ایم. اما آقای بنی‌صدر اگر چه پای برنامه‌ی شورا را امضاء گذاشت ولی گمان نمی‌کنم که هیچگاه توانسته باشد از رویای شیرین (و در حقیقت از کابوس خونریز و سرکوبگر) "انقلاب اسلامی" که الحق باید آنرا "فریب‌قرن" نامید بالکل خلاصی بجوید.

البته ما هیچگاه نه در آغاز اتحاد و نه پس از آن از بنی‌صدر الزاماً نخواستیم که ذهنیت و عینیت خود را از این فریب بزرگ سستشو دهد و در این باره به انتقاد از خود جدی دست بزند. اما قطعاً او با دو چشم می‌دید که عموم مردم ایران و بویژه مجاهدین خلق ایران تاوان این فریب بزرگ را هر روز چگونه پس می‌دهند. راستی مگر می‌شد جز در زیر چنین کلاه گشاد و برجسب ناروایی‌ها بار بیشتر از شاه خون ریخت و جنایت کرد؟

در یک ائتلاف سیاسی آنچه ملاک و میزان ائتلاف است التزامات مشترک طرفین طی مدت معلوم می‌باشد. بنابراین هیچیک از اعضای ائتلاف، رسماً حق اما و اگر کردن و کنکاش در اعماق اندیشه و نیت و قلب و ضمیر طرف دیگر را ندارد و تنها "التزام" و امضاء کافی است.

کما اینکه اگر فردا معلوم شود که مجاهدین به آنچه در چارچوب شورای ملی مقاومت التزام داده‌اند وفادار نیستند، گناه هیچیک از متحدین آنها در شورای ملی مقاومت نیست. آنها در کنار مجاهدین هستند تا وقتی که مجاهدین بر سر التزامی که سپرده‌اند وفادار بمانند. یعنی در آینده هیچ عضو شورای ملی مقاومت را نمی‌توان سرزنش نمود که چرا با مجاهدینی متحد شدی که فی‌المثل بعدها در فلان تاریخ، التزام خود به فلان ماده‌ی برنامه یا اساسنامه را نقض کردند. آخر اگر طرف قرارداد (در این مثال سازمان

مجاهدین) بالغ و عاقل باشد دیگر باید او را مسئول التزامی که سپرد، تلقی نمود.

به عبارت دیگر همچنانکه امروز حزب دمکرات یا مجاهدین و دیگر اعضای شورا با اختیار و مسئولیت خود در شورا مانده‌اند، اگر فردا دلشان خواست و رفتند، دیگر نیابستی سایر اعضای شورا را ملامت کرد. زیرا قرارداد از اساس این بوده است که تا وقتی که به آنچه در قبال آن ملتزم شده‌اند وفادارند؛ در کنار یکدیگر خواهند ماند. یعنی از ابتدا قرارداد فی مابین (التزامات مشترک)، قرارداد تأیید صددرصد هر یک توسط سایرین یا قرارداد تضمین انحراف ناپذیری هر یک توسط دیگران نبوده است. بنابراین پس از احراز گواهی و امضای آقای بنی‌صدر در پای برنامه‌ی شورا و دولت موقت؛ دیگر مسئول شورا بهیچوجه به کنجاوی و پرس وجو در این باره که آیا بنی‌صدر قلبا به یک انقلاب نوین معتقد می‌باشد یا خیر، مجاز نبوده است.

با اینهمه من که بوضوح در جریان عمل می‌دیدم که بنی‌صدر اعتقادی به این انقلاب نوین ندارد و بیشتر خود را وارث و ناجی آن انقلاب باصطلاح اسلامی می‌داند؛ از سر خیرخواهی و حسن‌نیت محض و با احساس مسئولیت کامل یکچند - در منتهای ادب و احترام - بطرق مختلف کوشیدم که او این "انقلاب نوین" را بفهمد و ببذیرد. اگر چه او هیچگاه به این سوال که آیا قبول دارید انقلاب جدیدی در جریان است، پاسخ (مثبت) نگفت و اصولا استعداد و درک انقلابی نداشت.

امیدواری من از اینجا سرچشمه می‌گرفت که او توانسته بود از خمینی جدا شده و بسوی مجاهدین بیاید. وانگهی او سیاستمدار "وابسته" ای نبود و بدور از عیش و نوش این قبیل سیاست‌بازان، زندگی بنایت محدود در کنار ما (مجاهدین) را نیز پذیرفته بود. اما همه‌ی اینها یکطرف و آن توهما ت بیمارگونه‌ی شخصی و جاه‌طلبی‌های شگفت‌انگیز سیاسی در طرف دیگر...
بهرحال، من خود را موظف و مسئول می‌دیدم که چه در رابطه با مقاومت و انقلاب نوینی که بنی‌صدر را رئیس‌جمهور آن شناخته بودیم و چه در رابطه با شخص او که با ما وارد در اتحاد شده بود؛ از یا نشینیم و تا انتهای این خط، امید خود را از دست ندهم. حال اگر بنی‌صدر خود را از کابوس "انقلاب اسلامی" رها می‌کرد و قلبا انقلاب دمکراتیک را برسمیت می‌شناخت؛

مزید بر افتخار خود او و مزید بر امتنان ما بود، اگر هم چنین نمی شد و او در میانه‌ی راه به بن بست می رسید و از حرکت باز می ماند، دیگر ما (مثل امروز) نه تنها هیچ مسئولیتی نداشتیم، بلکه قادر بودیم صادقانه بگوئیم که از آنچه از دستمان برآمده فروگذار نکرده ایم . . .

امروز شاید بسیاری بر مجاهدین خرده بگیرند که از آغاز نمی باید هیچگونه امیدی به بنی صدر می بستند .

اما با اعتقاد ما (مجاهدین) این پروسه در عمل نیز باید با ثبات می رسید. یعنی ما می باید در چارچوب اتحاد و ائتلاف، در عین هوشیاری در قبال ماهیت طبقاتی - عقیدتی اش، فرصت یک آزمایش جدید را از او دریغ نمی کردیم. و در همین راستا بود که در منتهای صمیمیت و انعطاف و احساس مسئولیت با او برخورد نمودیم .

این بود که وقتی آقای آقای بنی صدر در شب ۲۷/تیر/۱۳۶۰ نامه‌ی خود را به من نوشت "صمیمانه به او تبریک گفتم و گفتم که شما به یکی از مهمترین عهدهای خود با ملتتان وفا کردید و افزودم اگرچه نه شما با مرحوم مصدق قابل مقایسه هستید و نه من با مرحوم فاطمی و ما در شرایط تاریخی دیگری بسر می بریم. اما در مثل به آن می ماند که مرحوم مصدق آنچه را که در شب های ۲۸/مرداد/۳۲ فاطمی از او می خواست به او داده باشد. با این تفاوت که اینبار ما سلاح و سازمان و پشتوانه‌ی توده‌ای را خودمان داشتیم و بنابراین نیاز مردمان تنها بدست آوردن رمز وحدت گرایانه‌ی پیروزی بود. . . ." (نقل از مصاحبه‌ی شماره‌ی ۱ در هفته‌ی دوم ورود به پاریس) منظور از این "رمز وحدت گرایانه‌ی پیروزی" همانا تشکیل شورای ملی مقاومت به مثابه جبهه‌ی متحد تمام اقشار و طبقات مختلف خلق بود. اگر خودستایی تشکیلاتی نباشد اجازه بدهید اینرا هم اضافه کنم که در آن ایام هنر سیاست انقلابی (و سرشار و خلاق) مجاهدین در این بود که بجای اینکه بگذارند آقای بنی صدر دستگیر شده و خدای ناکرده هرز برود، وی را بر روی چشم نهاده و رئیس جمهور مقاومت شناختند. اضافه بر این مجاهدین از او خواستند که خودش رمز وحدت گرایانه‌ی پیروزی (تشکیل شورای ملی مقاومت) را به مردم ایران نوید داده و طی "ابلاغیه" و "حکم" رسمی، اینجانب را مسئول شورا و دولت موقت بشناسد.

وضعیت کنونی شخص بنی صدر و همچنین تاریخچه‌ی شورای ملی

مقاومت و مسیر حرکت آن در سه سال گذشته بروشنی گواه آن است که:
اولا - در ایران هیچ نیروی مشخص سیاسی نبوده است که محض خاطر

آقای بنی‌صدر به شورا بپیوندد و یا با او شورا را ترک کند.

ثانیا - اگر حتی خود بنی‌صدر امیدوار بود که می‌تواند در راس یک
جبهه‌ی سیاسی جدید، یک جانشین واقعی برای رژیم خمینی ارائه کند؛
محققا دیگر بار رو به خمینی نمی‌کرد و نامه نمی‌نوشت. پس معلوم می‌شود که
خود بنی‌صدر نیز منهای شورا و منهای مجاهدین مکانی جز در درون رژیم
خمینی برای خودش قائل نیست.

ثالثا - بنی‌صدر در هیچ جبهه‌ی سیاسی مفروضی باندازه‌ی شورای

ملی مقاومت، شان و امتیاز و بویژه "شرف و افتخار" بدست نخواهد آورد.
اضافه براین در هیچ کجا نیز باندازه‌ی ما او را مراعات نخواهند نمود و از
چنین آزادی عملی (که در کنار ما داشت) برخوردار نخواهد بود و ناشی
به نیکوئی برده نخواهد شد. گناهان عظیم گذشته‌اش نیز جز در راستای
مقاومت و شورای ملی مقاومت و جز در کنار دریای خون مجاهدین پاک
نمی‌گردید. پس مبالغه نیست اگر بگوئیم که در راستای "مقاومت" هم از
خیر دنیا و هم از خیر آخرت برخوردار بود.

واقعیات سه سال گذشته از طرف دیگر گواه آنست که مجاهدین به
تنهایی نیز می‌توانستند شورا را بدون حمایت و تائید آقای بنی‌صدر با
ساخت و بافتی تقریبا مشابه ساخت و بافت کنونی آن دعوت کنند.

پس در حسن‌نیت ما نسبت به آقای بنی‌صدر تردیدی نیست. گذشته
از این ما با اتحاد با او نه‌فقط از جهاتی براعتبار سیاسی آلترناتیو (شورا)
افزودیم بلکه (به‌ترتیبی که در مصاحبه‌ی شماره‌ی ۵ - دیماه ۱۳۶۰ توضیح
داده‌ام) سوابق و اعتبار آقای بنی‌صدر در مقام ریاست‌جمهوری را نیز
محفوظ داشتیم. پس ای‌کاش او می‌توانست تفاوت میان "انقلاب اسلامی" و
"انقلاب رهائیبخش نوین" و تفاوت میان رئیس‌جمهوری رژیم خمینی و
ریاست‌جمهوری مقاومت را درک کند.

اما چنانکه جریان عمل نشان داد: اگر بنی‌صدر این حقیقت را که ما
دست‌اندرکار یک "انقلاب نوین" هستیم، می‌پذیرفت در این صورت ناگزیر
بود که قدم‌های بعدی را نیز یکی پس از دیگری به پیش بردارد. امری که
بمنابه تغییر ماهیت (لیبرال - ارتجاعی) به ماهیتی نوین (ملی - دمکراتیک)

البته نیازمند درجات بسیار بالایی از صداقت فردی در شخص بنی‌صدر بود. اما در عین حال نام نیکاو را در ممتازترین جایگاه این انقلاب تا به ابد ثبت می‌نمود.

لکن در عالم فرضیه و نظر، بلافاصله پس از پذیرش یک "انقلاب نوین" یک رشته سوالات جدید مطرح می‌شد که پاسخ‌های بسیار جدی می‌طلبیدند. فی‌المثل اگر می‌شد در رابطه با آن انقلاب موسوم به اسلامی، از ارزیابی ماهیت آن و ارزیابی و بافت و ساخت نیروی محوریش و از ارزیابی ترکیب و جایگاه تاریخی رهبریش شانه خالی نمود و اگر می‌شد در آن مورد سر و ته قضایا را با تاکید بر تفاوت میان "خمینی پاریس" و "خمینی قم و جماران" و تفاوت میان "بیان پاریس" و "بیان قم و تهران" به هم آورد، اما اینبار ما اجازه نمی‌دادیم که "فربب بزرگ" دیگری بمنظور توجیه فریبکاری‌ها و دغلکاری‌های پیشین تکرار شود.

به همین منظور من پیوسته و در هر فرصتی شبیه به این مضامین را تکرار می‌کردم که: اینبار نمی‌توان کلمه‌ی "انقلاب" را به بازی گرفت. انقلاب تعریف مشخص سیاسی و اجتماعی خود را دارد. "انقلاب"، ماهیت و خصایص و نام ویژه‌ی خود را دارد و بافت و ساخت و برنامه و ترکیب اخص رهبریش را می‌طلبد. در این میان هیچ رمز و راز شناخته‌نشده‌ی نیز در کار نیست، کما اینکه در آنچه بر سر "انقلاب" عظیم مردم ایران علیه رژیم شاه آمد، نیز رمز و رازی در کار نبود. زیرا رهبری آن "انقلاب" را "ارتجاع" خمینی از آغاز ربوده بود. پس دیگر تحت رهبری ارتجاع اینهمه شکنجه و کشتار و جنگ و ویرانی چه جای تعجب داشت.

راستی کدام انسان آگاه و کدام نیروی ترقیخواه سیاسی از ارتجاع خمینی - که هرگز قادر به هدایت انقلاب مردم ایران در مسیر دمکراتیک نبود - صلح و آزادی و عدالت و پیشرفت و آبادانی انتظار می‌کشید؟ این بود که تا مدت‌ها مکرراً به آقای بنی‌صدر خاطر نشان می‌کردم که مسئله‌ی اساسی در انقلاب عظیم اما بسرقت‌رفته‌ی مردم ایران؛ مسئله‌ی تفاوت میان "بیان پاریس" و "بیان قم و جماران" نیست و به واقعیات متقن اجتماعی و سیاسی نمی‌توان از زاویه‌ی "لُغوی" و "علم بیان" و "معنی‌شناسی کلمات" (سمانتیک) نظر نمود. خمینی البته نقش بسیار مهم و حتی تعیین‌کننده‌ی در آخرین مراحل رژیم شاه ایفا کرده است.

اما تاریخچه‌ی انقلاب ایران را نمی‌توان در "بیان" های مختلف خمینی در پاریس و در قم خلاصه نمود و صرفاً بدینوسیله توضیح داد. این نحوه برخورد فقط به کار کسانی می‌آید که برای سرپوش گذاشتن بر تقصیرات و سازشکاری‌ها و فرصت‌طلبی‌های خود از طرح سوالات اساسی و ماهوی (مربوط به مرحله و ماهیت و قوای محرک و شعارهای اصلی و بافت و ساخت رهبری انقلاب) گریزانند. اینجاست که از یکسو تمامی پیشرفت‌ها و دستاوردهای انقلاب را مدیون "بیان پاریس" وانمود می‌کنند و از سوی دیگر علت‌العلل همه بدبختی‌ها و ناکامی‌های بعدی را نیز در تغییر این "بیان" جستجو می‌کنند. به این ترتیب همه چیز بگونه‌ای اسرارآمیز در پیچ و خم دهلیزهای تیره و تاریک ذهن خمینی گم و گور و بگونه‌ای ذهنی (سوبژکتیو) "غیرقابل شناخت" می‌شود.

قهرمان داستان انقلاب - خمینی - نیز به فرشته‌ای شبیه می‌شود که پس از "طی الارض" پاریس - تهران، به ناگهان تغییر یافته (آنهم در سن ۸۰ سالگی!) و از "قیافه‌ی معنوی" خارج می‌گردد و آنگاه در نقش دیو ظاهر شده و در "جلد خونریز" فرو می‌رود...

بگذریم که لباس عوض کردن قهرمان داستان می‌تواند کماکان ادامه داشته باشد و بزعم بنی‌صدر چه بسا بار دیگر از "سقوط" به "فراز" آید و "بزرگی" از سرگیرد...

خلاصه‌ی کلام: هرچه هست، "جلد" است و "پوسته" و "لباس" و

"بیان" ...

می‌بینید؟! سناریوی تئاتری که در میهن ستمزده‌ی ما از "جلد و بیان" و تابلو "انقلاب اسلامی" استفاده کرده، کاملاً تکمیل است! از این بهتر نمی‌شود سر و ته قضایا را به هم آورد. همه چیز بصورت کاملاً "کلاسیک" با اصول عام "بازی با کلمات" و "منطق لغوی" (Semantical) که در روزگار معاصر "معنی‌شناسی" کلمات (Semantics) نامیده می‌شود تطبیق می‌کند. شاخص درک "معنی‌شناسانه" ی عام از جهان، بمثابه وجودی است غیرقانونمند که بطور ازلی در جریان تغییرات لحظه‌ای و ناگهانی سیر می‌کند و علیهذا بنیاداً غیرقابل شناسائی بوده و تفکر درباره‌ی آن چندان مفید فایده نیست.

اصول اساسی "معنی‌شناسی" (به روایت کورزیبسکی) بنیانگذار این

مکتب در دهه‌ی ۱۹۳۰ عبارتند از:

— اصل بی‌هویتی

— اصل نقصان (ناکاملی) و

— اصل خوداندیشی (و خودجوشی)

براساس این اصول در دنیائی که همه چیز غرقه در "نقص" و "بی‌هویتی" و غیرقابل شناخت است، "کلمات" تعهدی به بیان هویت و ماهیت قانونمند اشیاء و پدیده‌ها ندارند و لذا "خود" اندیشی کفایت می‌کند و بالمآل هر مقوله‌ی واقعی و مفهوم علمی (و بخصوص جامعه‌شناسانه) که در دسترس تأیید مستقیم حواس نباشد، مردود اعلام می‌شود. در قدم بعد، از آنجا که حقیقت و ماهیتی در کار نیست، پس آنچه باقی می‌ماند "جنگ کلمات" (بی‌هویت) و "تفاوت بیان" های مختلف است. اینجاست که "بیان و زبان" اهمیتی ویژه می‌یابد که گاه به سطح تعیین کننده و مطلق ارتقاء داده می‌شود. سرانجام کار به آنجا می‌رسد که ریشه‌ی عموم جنگ و جدال‌ها و مسائل و برخوردها — منجمله جنگ‌ها و برخوردهای بین‌المللی — در "بیان" های نادرست و اسلوب‌های نادرست بکار بردن "زبان و بیان" جستجو می‌شود.

مرکز سازمانی این مکتب در دنیای معاصر "انجمن بین‌المللی معنی‌شناسی عمومی" و "انستیتوی معنی‌شناسی عمومی" هستند که به ترتیب در سال‌های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۷ در شهرهای شیکاگو و لیک‌دیل آمریکا تاسیس شده‌اند. حال اگر مکاتب لغت‌بازی را در گوشه‌وکنار عالم به حال خود واگذاشته و به بحث خود درباره‌ی انقلاب ایران و تأکیدات بیش از حد بنی‌صدر بر "بیان پاریس" و اهمیت خارق‌العاده‌ای که او برای این بیان ریائی پاریس در پیش بردن انقلاب قائل است برگردیم، ناگزیر باید به بنی‌صدر خاطر نشان می‌نمودیم (کمااینکه من کردم) که وقتی دیوار اختناق شاه درهم شکسته و تور پلیسی از هم دریده بود، یعنی وقتی که جنبش توده‌ای میلیونی مردم اوج گرفته و دیگر شاه قادر به مقابله نبود؛ اگر هم "آقای خمینی" و بیان بی‌مثال! او وجود نمی‌داشت باز هم رژیم شاه ناگزیر از سقوط بود. در جریان این سقوط اجتناب‌ناپذیر ضرورت‌های پیشرفت انقلاب، البته رهبری خود را نیز خلق می‌نمود که قطعاً هزار بار از خمینی ذیصلاح‌تر بود. اگر هم بفرض رژیم شاه سقوط نمی‌کرد، روند انقلاب پیوسته عمیق‌تر می‌شد و بالمآل به نتایجی پرثمرتر از رهبری خمینی منجر می‌گردید. گواینکه خمینی در یک

مقطع به تنهایی نقش یک جبهه‌ی واحد در قبال رژیم شاه را ایفا نمود و محققا جریان سقوط رژیم او را اکیدا تسریع کرد.

البته در این جا بحث از خمینی و مطالعه‌ی فرضیات مختلف در رابطه با سرنگونی رژیم شاه و شقوق مختلف جانشینی او نیست. بحث از تاکید زائدالوصف بنی‌صدر بر "بیان پاریس" بطور اخص و امر "بیان" بطور اعم است. این تاکیدات ضمنا فواید زیرین را برای بنی‌صدر در برداشت:

اولا - به او امکان و میدان می‌داد این بار شخصا مسئولیت جنت‌مکان "بیان" کردن! را در راستای مقاومت عهده‌دار شده و عنداللزوم به تصحیح بیانات مجاهدین نیز بپردازد و یا هر مقدار که می‌خواهد در نشریه‌اش بطور مستقیم و غیرمستقیم علیه ما بیان کند و "نق" بزند!

ثانیا - به او امکان می‌داد که براساس اصول فقه "لغوی" و "بازی با کلمات" و بویژه براساس اصل بی‌هویتی و تغییرات لحظه‌ای، هیچوقت بطور ریشه‌ای از فکر آب توبه ریختن به سر خمینی و بازگرداندن او به "بیان پاریس" دست برندارد...

ثالثا - به او امکان می‌داد که باز هم براساس اصل بی‌هویتی و غیرقانونمندی و غیرقابل شناخت بودن اشیاء و امور پیرامون، بی‌اعتنا به جوهر و ماهیت مجاهدین و تفاوت بنیادین سیاسی و اجتماعی و عقیدتی و تشکیلاتی آنها با خمینی، تردیدها و نگرانی‌هایی را که هیچوقت نثار خمینی نکرده بود، سیل‌آسا بسوی ما جاری نماید و هر چه می‌خواهد برچسب بزند و از موضع باصطلاح آزادیخواهی بستانکاری کند.

اضافه بر این بنی‌صدر فرصت می‌یافت که در عالم بازی با کلمات برای شورای ملی مقاومت حتی بقدر شورای ارتجاع (موسوم به انقلاب) خمینی (که خود عضو آن بود) قدر و شأن و بها قائل نباشد و پیوسته ورد زبانش باشد که "این شورا، شورا نیست"!

اما البته بنی‌صدر نمی‌دانست که بر تارک شعار انقلابی "مرگ بر خمینی" پایان عصر عوامفریبی و بازی با کلمات نوید داده شده است.

دوراه در برابر بنی‌صدر

از همی آنچه تاکنون گفتیم بوضوح نتیجه می‌شود که اگر رژیم خمینی

زود سقوط نمی‌کرد، بنی‌صدر در مقام رئیس‌جمهور مقاومت، دو راه بیشتر پیش روی نداشت: یا باید (حتی بگونه‌ای پراگماتیک و مصلحت‌گرایانه) خود را با مقتضیات یک انقلاب رهائیبخش و دمکراتیک تطبیق می‌داد و بالکل چارچوب انقلاب باصطلاح اسلامی را ترک می‌کرد. و یا چنانکه جرثومه‌ی خمینی‌گرائی از وجودش رخت برنمی‌بست، پیوسته امکان ظهور و بروز مجدد داشت.

این نیز روشن است که هرگونه پای‌بندی به چارچوب "انقلاب اسلامی" الزاما آثار و تبعات خاص خود را همراه داشت.

فی‌المثل: بنی‌صدر پیوسته از توصیف کاملا واقع‌گرایانه‌ی "تنها آلترناتیو دمکراتیک" که ما درباره‌ی شورای ملی مقاومت بکار برده و می‌بریم؛ گزیده می‌شد. زیرا راه را بر سایر احتمالات و امکاناتی که مطمح نظر آقای بنی‌صدر بود می‌بست و لذا آنرا به سخره می‌گرفت.

ضمنا فکر می‌کنم نمی‌دانست که مسئول شورا در این مورد حواش کاملا جمع است و خوب می‌داند که علت گزیدگی آقای بنی‌صدر از این توصیف درباره‌ی شورای ملی مقاومت (که البته در شرایط کنونی واقعیت محض است) چیست؟ آخر اگر به یاد داشته باشید چند وقت پیش بود که آقای بنی‌صدر خودش به زبان خودش در تلویزیون فرانسه می‌گفت: بنی‌صدر کسی است که جهان بدون استثناء به او مرد آزادی و استقلال لقب داده است!!

مثال دیگر - در شرایط پایبندی به "انقلاب اسلامی" فی‌المثل در چنین وضعیتی هیچ درک عمیق سیاسی - اجتماعی از مبارزه‌ی مسلحانه نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد و آنچه از فهم کارکردهای این مبارزه بر جای می‌ماند به دفع شر چند مهره و جانشینی مهره‌های دیگر بر جای آنها، محدود می‌شود. فی‌الواقع نیز آنچه بنی‌صدر از مبارزه‌ی مسلحانه‌ی مجاهدین انتظار داشت، اساسا چیزی جز دفع شر تعدادی از مهره‌های بالای رژیم نبود. مشروط بر آنکه کاری به کار خمینی نداشته باشیم تا بتواند در قدم‌های بعد مجددا از بنی‌صدر دعوت کند با اختیارات کامل مصدر امور شود. در این رابطه دو نمونه‌ی بسیار گزنده و شوکه‌کننده را که واقعا برای ما (مجاهدین) بویژه در داخل کشور بسیار غیرمترقبه و دردناک بود؛ ذکر می‌کنم. در هر دو مورد اعتراضات شدیدی از سازمان مجاهدین در داخل

کشور دریافت نمودم و بعد هم برادرانی آمدند و مفصل با من در اینباره صحبت کردند.

نمونه‌ی اول - مصاحبه‌ی بنی‌صدر با روزنامه‌ی لوموند در سومین هفته‌ی ورود ما به پاریس (اواخر مرداد ۶۰) است. این همان مصاحبه‌ایست که طی آن خبرنگار با خاطرنشان نمودن اینکه آقای بنی‌صدر پیوسته اعلام کرده است ۹۰ درصد ارتش با من است از دلیل بی‌حرکتی ارتش پس از عزل ایشان سوال می‌کند و آقای بنی‌صدر پاسخ می‌دهد که شخصا به ارتش گفته است که به جنگ ادامه دهد. بنی‌صدر در این مصاحبه اگر چه حمله به شخصیت‌های رژیم خمینی را "اجتناب‌ناپذیر" توصیف می‌نمود اما در قبال انفجار مقرر حزب جمهوری تصریح می‌کرد که: "همان روز بعد (از انفجار) با صدور اطلاعیه‌ای آنرا به همان اندازه‌ی اعدام‌ها محکوم کردم" بنی‌صدر همچنین در پاسخ به این سوال که فکر نمی‌کنید بدون حمله به "راس" (یعنی شخص خمینی) سایر حملات به جایی راه نبرد می‌گفت:

"نه، وقتی که رزم‌آرا نخست‌وزیر شاه در سال ۱۹۵۱ به قتل رسید، بدون هیچ حمله‌ای به خود شاه، نفت بزودی ملی شد. و مصدق نخست‌وزیر گردید" و سپس کمی بعد نتیجه گرفته بود "وقتی که رهبران به این نتیجه برسند که نمی‌توانند گردن‌های خود را در ببرند (جان خود را حفظ کنند) تسلیم خواهند شد."

در همین ایام برخی روزنامه‌های دیگر نیز از قول بنی‌صدر نقل کردند که: "برای گشتن خمینی از من دستور خواستند، اما من رد کردم"، "مردمی خمینی از زنده‌اش خطرناک‌تر است"، "بنی‌صدر گشتن خمینی را نمی‌پذیرد چونکه پس از گشته شدن وی در ایران احتمال جنگ داخلی زیاد است. بنی‌صدر گفت نه فقط سازمان مجاهدین بلکه سازمان‌های دیگر نیز در مورد گشتن خمینی از من دستور خواستند..." (نقل از جمهوری‌ت ترکیه ۱۳/شهریور/۶۰ و نقل از اینترنشنال هرالد تریبیون)

بگذریم که تا آنجا که به سازمان مجاهدین مربوط می‌شود نه در این مورد و نه در هیچ مورد دیگر نه از آقای بنی‌صدر و نه هیچکس دیگر کسب دستور و یا طلب فتویٰ نکرده بود و ایشان نیز مانند سایر هموطنان، از عملیات مجاهدین تنها پس از وقوع مطلع می‌شدند. تا آنجا که یاد می‌آید

یکبار در تهران ضمن بحث، موردی پیش آمد که من به بنی‌صدر در آن باره گفتم سازمان ما امکانش را دارد و در طرح‌هایش هم گنجانده است ولی یکی دو ماه زمان می‌خواهد... یکبار هم در پاریس به هنگام صرف غذا در اثناء صحبت و شوخی صحبت از مجازات شخص خمینی به میان آمد که در وضعیتی کاملاً غیرجدی نظر بنی‌صدر را هم پرسیدیم و گذشتیم. اما همان شب یا فرداشب از یک رادیوی خارجی شنیدیم که آقای بنی‌صدر گفته است از او برای کشتن خمینی دستور خواسته‌اند و او مخالفت کرده است. متعاقباً برادران به من تذکر دادند دیگر حتی در عالم غیرجدی و شوخی نیز با آقای بنی‌صدر از این صحبت‌ها نکنم زیرا فی‌الغور برای ایشان سوءتفاهم می‌شود و نه تنها بدانوسيله به "موج‌سواری خبری" می‌پردازند، بلکه مهمتر از این، دوراوور با شخص خمینی، از کیسه‌ی مجاهدین "پُل" می‌زنند و پُل نگه می‌دارند... موضع مجاهدین در قبال مجازات شخص خمینی نیز به تفصیل در جمع‌بندی نخستین سال مقاومت تشریح شده و خلاصه اینکه از مقطع تظاهرات مسلحانه به بعد که امر اجتماعی کاملاً موجه و مطلوبی بود؛ ما دیگر امکان عملی آنرا نداشتیم... البته فرض ایده‌آل برای ما پیوسته این بوده است که اگر بتوانیم زنده‌ی خمینی را به دادگاه بکشانیم. ولی مفهوم این کمال مطلوب این نیست که اگر می‌توانستیم (از همان مقطعی که فوقاً گفتم) یا اگر هم اکنون نیز بتوانیم او را مجازات کنیم، از یک‌چنین فریضه‌ی انقلابی مقدسی دریغ خواهیم کرد.

نمونه‌ی دوم - که برای نخستین‌بار موجب تُندی اینجانب در قبال آقای بنی‌صدر شد مربوط به اطلاعیه‌ی او پس از جریان رجائی و باهنر (رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر خمینی) است که فرصت را مغتنم شمرده و در همان بحبوحه‌ای که روزانه صد یا صدها تیرباران (با شعار سرنگونی و مرگ بر خمینی) صورت می‌گرفت از "آقای خمینی" آزادی خواسته بود و اگر درست به یادم باشد از مردم هم خواسته بود که به آقای خمینی بگویند "آزادی" بدهد...

با او در این مورد قدری مناقشه کردم و بعد به یک دلیل اخلاقی (که نمی‌خواهم اشاره کنم) کوتاه آمدم و رفتم. در اطاق دیگر برادران گفتند بیا رادیو را گوش کن. فکر می‌کنم رادیوی سراسری فرانسه بود که به تفسیر قضایای رجائی و باهنر مشغول بود و آقای بنی‌صدر نیز در همین رابطه در

پاسخ به سوالات مصاحبه‌گر حسب‌المعمول به "کاشی‌کاری" اشتغال داشت و اعلام می‌کرد که:

"عصر بنی‌صدر آغاز شده است ..."

و در جای دیگر: "من مطمئن هستم که دست کم ۸۵٪ مردم هوادار من هستند ... می‌توان گفت که من با مناسبت به تبعید آمده‌ام. من اینجا نیامده‌ام تا از دیکتاتوری دفاع کنم بلکه آمده‌ام علیه آن مقاومت کنم. من رئیس‌جمهوری ایران بودم. نخستین رئیس‌جمهوری تاریخ و نخستین رئیس‌جمهوری بودم که از آزادی دفاع می‌کردم ..."

چنانکه می‌دانید امروز نیز آقای بنی‌صدر کماکان از "آزادی" دفاع می‌کند و بر علیه "دیکتاتوری" بزعم خود مقاومت می‌ورزد. منتها فقط جای خمینی را با مجاهدین عوض کرده است! زیرا به این کشف و شهود رسیده که دیکتاتوری خمینی به گردپای دیکتاتوری "رهبری مجاهدین" نمی‌رسد ...

در ابتدای فصل حاضر دیدیم که بنی‌صدر گفته بود "با ورود به اروپا، وضع دیگر شد ...". راست می‌گوید، وضع دیگر شده و معلوم شده است که تضاد و دشمن اصلی، مجاهدین هستند! و لذا از خمینی باید خواست که به نجات ایران و انقلاب و اسلام برخیزد. البته یکی از مهمترین مراحل نجات "انقلاب اسلامی" نیز همچون همیشه به محاکمه کشیدن "رهبری مجاهدین" است. هیئات ...

به هر حال ما "مجاهدین" و همچنین خود من (به‌عنوان مسئول شورا) پیوسته نگران عود مجدد آن جرثومه‌ی خمینی‌گرایانه در آقای بنی‌صدر بودیم و به همین دلیل هرازگاهی مسئله را - البته با محترمانه‌ترین صورت ممکن - با خود او در میان می‌گذاشتیم و گاه حتی برای خداحافظی محترمانه نیز چاره‌جویی می‌کردیم. اما او هر بار به طریقی نسبت به دوام و قوام ائتلاف خود با ما و ایستادگی‌اش بر سر تعهدات و التزاماتش اطمینان می‌داد؛ ولی در عمل همچنان کار خودش را می‌کرد. متقابلاً من جز آنکه در برنامه‌ی شورا و دولت موقت و در سایر اسناد - بشرحی که خواهیم دید - بیشتر محکم‌کاری کنم گریزی نداشتم. ما عزم جزم داشتیم که این تجربه را - که قبلاً گفتم هیچ از آن پشیمان نیستیم - در منتهای انعطاف و با سرفرازی به آخر برسانیم.

ملغی شناختن قانون اساسی و سایر نهادهای حاکم رژیم خمینی نخستین قدم در مسیر شکل یافتن شورای ملی مقاومت

در دومین هفته‌ی ورود به پاریس در مسیر شکل دادن به شورای ملی مقاومت (ضمن مصاحبه‌ی شماره‌ی ۱) به عنوان مسئول شورا، الغاء قانون اساسی رژیم خمینی و بی‌اعتباری مجلس ضد خلقی و کلیه‌ی نمایندگان آن و ضرورت تسلیم شخص خمینی به دادگاه خلق و تغییر نام دولت (موقت) آینده از "جمهوری اسلامی" به "دولت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران" را اعلام نمودم.

بدیهی است تمامی مطالبی که توسط اینجانب در رابطه با رژیم خمینی اعلام گردید ناشی از مبارزه‌ی مسلحانه برای سرنگونی این رژیم و فرع بر انقلاب رهائیبخش نوین مردم ایران بود. مقاومت مسلحانه‌ی گسترده و سراسری از یک‌ماه و نیم پیش آغاز شده بود و من - البته با تاخیر - وظیفه‌ی سخنگویی آنرا به عهده داشتم.

در همین مصاحبه در پاسخ به سوال مربوط به "تکلیف قانون اساسی رژیم خمینی" با ذکر دلایل به اطلاع رساندم که "قانون اساسی رژیم خمینی بکلی ملغی و از نظر ما فاقد اعتبار و مشروعیت مردمی و قانونی است."
در پاسخ به سوال "تکلیف مجلس فعلی و سایر نهادهای ارتجاع حاکمه چیست؟" جواب این بود که: "به اعتقاد ما جوهر ردایل جامعه را در هیچ‌کجا بهتر از مجلس نمی‌توان سراغ داد. بنابراین چنین مجلسی بکلی عاری از هرگونه اعتبار مردمی، اسلامی و قانونی است. پس باید به اعضای آن اخطار کنیم که از قید حسابرسی تاریخی ملت ایران هرگز نخواهند توانست بگریزند."

در مورد آن نمایندگان که گفته می‌شد تحت اجبار در مجلس شرکت می‌کنند، اضافه کردم "این را بهیچوجه نمی‌توان بهانه‌ی مشروعیت حضور

در چنین مجلسی قرار داد ... بنابراین اگر کسی داعیه‌ی شرف و ملیت و اسلام دارد چرا یوغ ننگ مجلس ارتجاع را از گردن برنمی‌دارد. و خود را شریک جرم خون‌های ناحق می‌کند؟ پس به چنین نمایندگانی ... سفارش می‌کنم هر چه زودتر فرومایگی و ضعف نفس را مهار نموده و بیش از این خود را در معرض خشم مردم قرار ندهند. این مطلب در مورد سایر نهادهای ارتجاع به عینه صادق است ..."

و درباره‌ی خمینی: "... بایستی تسلیم دادگاه خلق بشود و از طریق تلویزیون در برابر هیئت منصفه‌ای که همه‌ی مردم ایران باشد بخاطر حقه‌بازی‌ها، عوام‌فریبی‌ها و سفاکی‌های وحشیانه‌اش محاکمه شود."

از آنجا که در این تاریخ هنوز صحبتی از برنامه‌ی شورا و دولت موقت در میان نبود، در این مصاحبه معیار پذیرش شخصیت‌ها و نیروها در شورا پای‌بندی صادقانه به مفاد میثاق (بنی‌صدر) اعلام گردید. با این توضیح که "نه خمینی و نه شاه و نه متحدان آنها و بویژه آنان که دست در خون فرزندان مردم دارند بهیچوجه مورد پذیرش قرار نخواهند گرفت"

تنظیم رابطه با آقای بنی‌صدر

در همین مصاحبه آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور مشروع کشور شناخته می‌شد. با این تذکر که در رابطه با آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهوری موردنظر و مطلوب ماست: "که هیچ وابستگی حزبی و سازمانی نداشته باشد ...". در همانجا خاطر نشان شده بود که: "حتی ما می‌توانیم از برادران و دوستان دفتر هماهنگی [دوستان بنی‌صدر] بخواهیم که فعالیت سازمان‌یافته‌ی خود را (که خیلی هم استقبال می‌کنیم) از این پس تحت نام یک حزب خاص که وابستگی به رئیس‌جمهور را تداعی نکند دنبال کنند."

در همین اثنا برای نظام دادن به امور شورا با بنی‌صدر نیز صحبت نموده و از او پرسیدم که کدامیک از دو شق زیرین را ترجیح می‌دهد:

— همکاری در چارچوب شورای ملی مقاومت به‌عنوان یک رئیس‌جمهور بیطرف در بالای کلیه‌ی احزاب و گروهها (که طبعاً نه از هیچ حزب و گروهی حمایت می‌کند و نه با هیچکس طرفیت پیدا می‌کند)

— یا شرکت در شورا به‌عنوان نماینده یا مسئول و یا دبیرکل یک

بنی صدر شخصاً شق اول را انتخاب نمود.

این مطلب را بعداً (طی مصاحبه‌ی شماره‌ی ۵ - دی‌ماه ۶۰) رسماً نیز

توضیح دادم:

"س - آخرین سوالم اینست که چرا در برنامه نوشته شده که تحزب و

تشکیل حزب و سازمان تحت نام آقای بنی‌صدر ممنوع است؟

ج - در اصول، هیچکس حق ندارد که آقای بنی‌صدر یا هر کس دیگر را

از برخورداری از حق تشکیل حزب و سازمان و غیره ممنوع کند. ما (مجاهدین)

هم هرگز این را نخواسته‌ایم. حتی اجازه بدهید بگویم که برای ما به‌عنوان

یک سازمان، خیلی ساده‌تر و شاید هم مطلوب‌تر بود اگر رابطه‌مان با آقای

بنی‌صدر را همچون رابطه‌ی دو سازمان یا دو حزب تنظیم می‌کردیم و نه

رابطه‌ی یک سازمان (مجاهدین) با رئیس‌جمهور.

بنابراین در عمل این خواست خود آقای دکتر بنی‌صدر بود که ترجیح

می‌دادند همچنانکه تاکنون حزب و یا سازمان بخصوص تشکیل نداده‌اند، تا

در موضع ریاست‌جمهوری هستند، از هر وابستگی حزبی و سازمانی به‌کنار

باشند و به همین دلیل نیز این مطلب بصورتی که دیده‌اید وارد برنامه شد.

یعنی هیچکس (و منجمله مجاهدین) ایرادی به اینکه ایشان در هر لحظه که

بخواهند به تاسیس یک حزب یا سازمان مشخص بپردازند، نداشت و

نمی‌توانست هم داشته باشد. لذا بستگی به ترجیح خود ایشان داشت که

بخواهند با سایر گروهها و سازمانها (منجمله مجاهدین) در چه چارچوبی

رابطه داشته باشند؟ به عنوان یک رئیس‌جمهور (غیروابسته به حزب

بخصوص) یا به عنوان دبیرکل یا نماینده‌ی یک حزب و سازمان بخصوص که

مقدم بر هر چیز مشروعیتش را از حزب یا سازمانش می‌گیرد. اما چنانکه گفتم

مطلب نهایتاً به همان صورتی که در برنامه آمده (یعنی منع هرگونه تحزب

تحت نام آقای بنی‌صدر) تا وقتی که ریاست‌جمهوری موقت را برعهده

دارند، برای خودشان نیز مرجح بود.

عین مطلب فوق همراه با سایر مطالب مربوط به بنی‌صدر (چه در

مصاحبه‌ی شماره‌ی ۵ و چه در مصاحبه‌ی شماره‌ی ۳ با نماینده‌ی حزب دمکرات

کردستان) قبل از انتشار برای خود آقای بنی‌صدر نیز قرائت گردید و او

حرفی نداشت و یا لااقل به من حرفی نزد.

مصاحبه‌ی شماره‌ی ۳ را قبل از انتشار خودم برای بنی‌صدر خواندم . در مورد مصاحبه‌ی شماره‌ی ۵ به اتفاق برادران مجاهد ، عباس داوری و مجمده‌علی جابرزاده به سراغش رفتیم و شخصا تمامی مطالبی را که به آقای بنی‌صدر مربوط می‌شد در این جلسه برای او قرائت کردم و بعد از آن ترتیب انتشار مصاحبه داده شد .

ضمنا تکلیف مسئولیت‌های گذشته‌ی آقای بنی‌صدر نیز در مصاحبات متعدد روشن شده بود و چنانکه در فصل قبلی نیز اشاره شد ، به‌عنوان مسئول شورا تصریح کرده بودم که در قبال مسئولیت‌های پیشین ؛ هیچیک از طرفین وکیل مدافع یکدیگر نیستند . و انشاء‌الله پس از پیروزی بایستی در تلویزیون مورد بحث و بررسی قرار بگیرد .

اما در همین ایام ، در شرایطی که هنوز بیش از یک‌ماه از ورود ما به پاریس نگذشته بود بسیاری کسان (چه هموطنان خودمان و چه خارجیان) در برخورد‌هایی که با آقای بنی‌صدر و با خود من داشتند بوضوح پی برده بودند که ما دو مسیر و شاید هم دو نسل کاملا متفاوت را نمایندگی می‌کنیم . تا آنجا که به اختلاف‌نظر و عقیده و اختلاف‌سلیقه برمی‌گشت ، هیچ چیز عجیبی نبود . کمااینکه امروز نیز اختلاف‌نظر در میان اعضاء مختلف شورای ملی مقاومت امری کاملا طبیعی است و بسیار اتفاق می‌افتد که انتقادات آنها به یکدیگر راه به نشریات علنی می‌برد . ولی از سوی دیگر همین شورا قادر است بخاطر طینت و سرشت دمکراتیک خود ؛ سرانجام پس از بحث‌های طولانی پیرامون مسائل مختلف به موضعگیری واحد و یکدست بپردازد . اگر هم کسی "موضع" یا "تصمیم" اتخاذ شده را به هر دلیلی نقض کند ، مورد انتقاد قرار می‌گیرد و یا برحسب مقررات داخلی شورا تذکر و اخطار دریافت می‌کند . اصل مطلب در این است که چون کلیه‌ی اعضاء لاقلاً می‌توانند ساعات متمادی و روزهای متعدد در کنار یکدیگر نشسته و بحث و فحص یکدیگر را - ولو با دلخوری‌های موضعی و زودگذر - تحمل کنند ؛ سرانجام به توافق مرضی‌طرفینی دست می‌یابند و آنگاه از یکدیگر جدا می‌شوند و در اجلاس بعدی نیز معمولا از قهر کردن و روئرش کردن خبری نیست .

عبارت دیگر اعضای شورای ملی مقاومت که داوطلبانه گرد هم آمده و در هر لحظه می‌توانند مختارانه به همکاری خود با سایرین خاتمه دهند ، دست کم متحدین دیگر خود را قابل مذاکره یافته‌اند . هر زمان هم که موردی

باشد مسئول شورا را در معرض سوال و جواب و یا به باد انتقاد می‌گیرند. لکن مناسفانه لاقل این بنده، آقای بنی‌صدر را - جز در مواردی که خود او (بنی‌صدر) ناگزیر قصد کوتاه آمدن و انعطاف داشت - هیچگاه اهل مذکور و گفت و شنود منطقی، آنهم از موضع برابر - مانند دو انسان متساوی‌الحقوق - نیافته‌ام. اهل اینکه با اشتیاق از جلد ضخیم فردیتش بدر آید و مرتبا در جلسات شورا شرکت کند و بگوید و بشنود و چیزی هم به دل نگیرد نبود. راستی که علیرغم آنهمه دم‌زدن از آزادی و تظاهر به مخالفت با اعمال هژمونی (رهبری)؛ خلق و خوی بسیار ضددمکراتیک داشت. به نحوی که پیش‌شرط بحث با او، همانا پذیرش هژمونی انحصاریش در آن بحث می‌بود. اگر هم فرضاً لطف! می‌کرد و در جایی ۵٪ امتیاز می‌داد بخاطر این بود که نگذارد غیردمکراتیک جلوه نموده و ۹۵٪ دیگر از دستش خارج شود! در یک کلام: اگر نمی‌خواستی الی غیرالنهاییه با او بیهوده بحث کنی و همچنین اگر نمی‌خواستی آنچه را می‌گویی درست (و یا اساساً) بپذیری، بهتر همان بود که هر چه زودتر بحث را بریده و به‌جانب نتایج مشخص قاطع و منقطع پیش ببری. ماهها پس از مصاحبت با ایشان بود که من به کشف این فرمول نایل شدم و از آن پس کارم سریعتر پیش می‌رفت. وقتی که نظرخواهی شخصی از آقای بنی‌صدر در میان بود برای تسریع در نتیجه‌بخشی و همچنین برای ممانعت از تکذیب بعدی (که نمونه‌های محیرالعقول آن کم نبود) شخصاً از حرف‌های او یادداشت برمی‌داشتم و برای پرهیز از اطاله‌ی کلام، وجه معکوس نظر او را نیز در برابرش می‌گذاشتم که فی‌المثل اگر اینطور که شما می‌گوئید نشد، چه می‌گوئید و چه می‌کنید؟ و یا اگر معکوس حرف شما شد چه خواهید گفت و چه خواهید کرد؟

اسمی که خودم برای این روش بحث - که طرفین آن، بسیار مشکل می‌توانستند هم رادِرک و قانع کنند - پیدا کرده بودم، روش "زدن حرف آخر در اول" بود. در سایر موارد که امر مبرم و فوری در دستور نبود مرجح این بود که بیشتر شنونده‌باشی و از این طریق برعلم! خود بیفزائی. منظور از بیان این مطالب این بود که برخلاف موضعگیری‌های شورائی؛ به وحدت‌نظر رسیدن با آقای بنی‌صدر از روز نخست، لاقل برای اینجانب کار بسیار مشکل و گاه غیرممکنی بود. لذا مخاطب یا مخاطبین ما دو نفر، سریعاً پی می‌بردند که ما از دو دنیای مختلف آمده‌ایم و خط‌وطی گاه متباین

را پیروی می‌کنیم. و این مسئله‌ای بود که تحقیقا راه‌حلی نداشت الا اینکه من تلاش کنم بطور یکجانبه درصد اختلاف و اصطکاک را به حداقل برسانم. یکجانبه برای آقای بنی‌صدر مایه بگذارم و از کم‌لطفی‌ها و نیش و طعن‌هایش اغلب خم به ابرو نیاورم و بخصوص در مصاحبات و برخوردهای خارجی خود، منتهای ملاحظه‌کاری و مراعات کردن را اعمال کنم. در دومین ماه ورود به پاریس یک روزنامه‌ی سوئدی بنام "کومن‌تار" برخی از اختلاف‌نظرهای آشکار آقای بنی‌صدر با من را با خودم در میان گذاشت.

برای آشنائی بیشتر شما با رابطه‌ای که بین خود و آقای بنی‌صدر (با توافق خود او) تنظیم کرده بودم، توجه شما را به سوال و جواب‌های زیرین از مصاحبه با روزنامه‌ی سوئدی "کومن‌تار" (که به تاریخ ۱۹/شهریور/۱۳۶۰ در پاریس صورت گرفته) و بعدا تحت عنوان مصاحبه‌ی شماره‌ی ۴ به فارسی ترجمه و منتشر گردید جلب می‌کنم:

"س - آیا آقای بنی‌صدر رئیس شورا است؟ و اصولا تصمیمات شورا چگونه اتخاذ و اعلام می‌شود؟

ج - خیر آقای بنی‌صدر رئیس کشور است. یعنی رئیس جمهور و فعلا مسئول و سختگوی رسمی شورا من هستم. تصمیمات شورا نیز برطبق اساسنامه‌ی آن اتخاذ می‌شود. هرگز هم که پیرو شاه و خمینی و سیاست‌های ضد مردمی آنها نباشد در شورا پذیرفته می‌شود.

س - شما همچنین بعنوان نخست‌وزیر آینده نیز معرفی شده‌اید، ریاست جمهوری بنی‌صدر و نخست‌وزیری شما تا کی ادامه خواهد داشت؟

ج - تمامی مسئولیت‌ها و مقامات مطلقا موقت هستند. یعنی برای دوران انتقال قدرت، تا استقرار نظام دموکراتیک جدید. بعبارت دیگر ما باید بلافاصله پس از بدست گرفتن قدرت و پاکسازی کشور از شرارت‌جاع، انتخابات آزاد و مردمی با هرگونه نظارت مکفی تدارک ببینیم. برای موسسان، برای برگزیدن نمایندگان مستقیم مردم و برای نصب هر مقام انتخابی، اعم از رئیس‌جمهور یا رئیس دولت و امثال اینها و هر مقامی که به تأیید مستقیم مردم نیازمند باشد.

س - از مطالعه‌ی مصاحبه‌های شما و دکتر بنی‌صدر به این نتیجه رسیده‌ام که بعضی وقت‌ها اختلاف نظر دارید. مثلا در تحلیل‌هایتان یا مثلا درباره‌ی سرنوشت خمینی که بنظر می‌رسد شما اصرار زیادی در گشاندن او به دادگاه

خلق و محاکمهی تلسویزیونی دارید. این اختلافات را چگونه تفسیر می‌کنید؟

ج - نه دکتر بنی صدر و نه من بهیچوجه قصد سرپوش گذاشتن توجیه‌گرانه و فریب‌کارانه بر اختلاف نظر و اختلاف سلیقه را نداریم. چنین کاری دور از حقیقت و دور از دمکراسی است. این فریبکاری‌ها در شان خمینی است. اما هر دوی ما بقدر کافی آگاه و بالغ هستیم که برخلاف هرگونه اختلاف نظر، عمیقاً و شدیداً از حداقل مشترکاتمان که همان میثاق آزادی و استقلال در مرحله‌ی تاریخی کنونی است قویاً محافظت کنیم. بنابراین ما هیچ اشکالی نمی‌بینیم که در عین استواری کامل بر روی میثاق (بمنزله حداقل) سلیقه‌ها و عقاید مختلف خود را هم بروز بدهیم. باعتقاد هر دوی ما در چارچوب یک پیوند دمکراتیک این از قضا به روشنی و صفای مناسباتمان کمک می‌کند. بنظر من دیگر باید شیوه‌ی شیادانه خمینی و جناح‌های پیرو او را کنار گذاشت که می‌خواهند خود را مطلقاً متحد و یکدست جلوه دهند! خیر ما و آقای بنی صدر بطور مایشینی قالب‌گیری نشده‌ایم و مرزهای وحدت و اختلاف را هم بخوبی می‌شناسیم. پس بگذارید مردم ما بجای رویاهای کاذب دوران خمینی، با واقعیات آشنا شوند، این آنها را رشد می‌دهد. می‌خواهم بگویم که دست آخر ضرر حقیقت بسیار کمتر از زیان‌های ناشی از مجاز است!

س - آقای رجوی تصویری که شما می‌دهید البته بسیار روشن و قابل فهم است ولی بالاخره بهنگام تصمیم‌گیری و عمل با اختلاف نظرها چه خواهید کرد؟ این یک نکته اساسی در دنیای واقعیت‌هاست.

ج - بله درست می‌گویند. من که قبلاً گفتم تصمیمات عملی در شورا گرفته می‌شود و گذشته از این ما توافق کرده‌ایم که در ورای نظر رسمی شورا که فعلاً پس از مشورت‌های مکفی بوسیله‌ی من اعلام می‌شود، رئیس‌جمهوری به اعلام هر نظر شخصی البته تحت نام خود مجاز باشد.

س - آیا این حق را برای اعضای شورا نیز قائلید؟ وانگهی آیا از تاثیر آن دسته از نظرهای احتمالاً متفاوت رئیس‌جمهور نگران نیستید؟

ج - چگونه می‌توان منکر هویت مشخص و جداگانه‌ی افراد و گروه‌های مختلف شد؟ آیا قرار این نبود که دمکراتیک برخورد کنیم؟ و اما درباره‌ی

نگرانی از نظرگاههای احتمالا متفاوت رئیس‌جمهور، من می‌پرسم که چرا باید احساس نگرانی کنیم؟ چونکه اولاً فکر نمی‌کنم رئیس‌جمهور و همچنین هیچ یک از اعضای شورا به هنگام عمل تصمیم دسته‌جمعی را حتی اگر مخالف نظر خودشان باشد زیر پا بگذارند. وانگهی تکرار می‌کنم که اگر نخواهیم مردم - همچنانکه خمینی مایل بوده است - گورگورانه اطاعت کنند، آگاهی از حقیقت کم‌ضررترین چیزهاست. اضافه بر این دیگر برعهده‌ی رئیس‌جمهور و همچنین اعضای شورا است که تشخیص بدهند که چگونه و چه موقع نظرات اخص خود را تبلیغ کنند. حال اگر شما فرض کنید که ما فاقد این توان تشخیص هستیم، باز هم من به شما می‌گویم که آخر سر در هر حال نتیجه یکی خواهد بود. یعنی کسی که این توانائی را ندارد ولو اینکه با روش مکانیکی از ابراز نظر منع شده باشد، در جای دیگر واکنش خاص خود را بطریقی دیگر بروز خواهد داد. پس بهتر است که کاملاً آگاهانه و دمکراتیک حقی را که اشاره کردم بخصوص برای رئیس‌کشور یعنی رئیس‌جمهور و سبیل تعادل ملی که رسماً در ورای تمایلات گروهی انجام وظیفه می‌کند قائل شویم.

درباره کتاب بنی‌صدر و اطرافیان او

از همان نخستین روزهای ورود به پاریس بنی‌صدر نوشتن کتاب خود را آغاز کرد. این کتاب که تقریباً یکسال و نیم بعد از چاپ بیرون آمد و مقدمه‌ی چاپ فارسی آن به تاریخ شهریور سال ۶۱ می‌باشد "خیانت به امید" نام دارد. تقریباً یکماه و چند روز پس از ورود به پاریس دستنویس فارسی این کتاب را در پنج - شش دفتر تمام کرد و برای مطالعه به من هم داد. خواندن این کتاب بر هر کس که قصد دارد بنی‌صدر را بشناسد دقیقاً واجب است. این میان همچنین می‌توان آنچه را بر ما (شورا و مجاهدین) در رابطه با چنین متحدی گذشته تا حدودی از روی حدس و گمان دریافت. بگذریم که آنچه چاپ شده و شما خواهید خواند طبعاً تفاوت‌های بسیاری با آنچه که من در نسخه‌ی دستنویس خواندم دارد. بخصوص در نسخه‌ی دستنویس فصل مربوط به "اشتباهها و رهنمودها" که فصل آخر کتاب است وجود نداشت و نمی‌دانم تحریر بعدی آن فصل توسط بنی‌صدر، چند درصد در اثر

نامه‌ی انتقادی خود من صورت گرفت . . .

الغرض، کتاب آقای بنی‌صدر بسا خواندنی است هر کس که از وقایع ایران خمینی‌زده در سال‌های اخیر مطلع باشد و بخصوص با عملکردهای آقای بنی‌صدر نیز تا حدودی آشنائی داشته باشد، از خواندن این کتاب غرق در شگفتی می‌شود. از راست و دروغ بهم بافتن‌های مضحک گرفته تا بالا بردن‌های نجومی و کاذب نقش "خویش‌تن خویش"؛ از سپاس‌مندی بیکران نسبت به خود گرفته تا دروغ‌ها و تحریفات آشکار. این کتاب را می‌توان در مجموع "گزنده‌ترین توهین به خواننده" اش توصیف نمود. زیرا در تشریح امور و قضایای مختلف خواننده را یک کودن تمام عیار و عاری از چشم و گوش و بینش و هوش پنداشته و برآستی او را از خود مشمئز می‌کند. بخصوص اگر خواننده یک ایرانی باشد که در جریان قضایای چند سال اخیر قرار داشته و تا حدودی هم از اوضاع اطلاع و تحلیل داشته باشد.

صحنه‌هایی که من در این کتاب در نسخهای که خودش داده بود خواندم تماما ثابت بود و هیچ تغییر و تحرک نداشت. داستان انقلاب ایران در این خلاصه می‌شد که فرشته‌ای بنام بنی‌صدر که گوئیا از عرش اعلا به زمین آمده و همهی مواهب و نقاط مثبت انقلاب اثر طبع اوست؛ پیوسته همگان را پند و اندرز می‌داده، اما چون نه "ملاتاریا" و نه "روشنفکرتاریا" حرف‌های او را به گوش نگرفته‌اند؛ اوضاع ایران به اینجا (همان جایی که او پیش‌بینی کرده بود) رسیده است!!

یک مسئله باقی می‌ماند، آنهم اینکه یک چنین اندیشه‌ی نادرالوجودی چرا در پاریس موفق به شناخت ماهیت و آینده‌ی شخص خمینی نمی‌شود و لهجه‌ی پارسی (همان "بیان پاریس") خمینی را باور می‌کند؟ اما فکر نکنید که حریف، تازه‌کار است و راه خلاصی از این بن‌بست را نمی‌شناسد. خیر در همان قدم‌های نخستین روشن می‌شود که اگرچه آقای بنی‌صدر خودشان فقط از روی سادگی! و صدق! و صفا! به خمینی اعتماد کرده بودند، (و ابدأ از دوران کودکی نیز خواب ریاست جمهوری نمی‌دیدند) اما همسرشان مسئله را دریافته و نسبت به خمینی از همان اول دچار بدگمانی و تردید شده بوده‌اند. ملاحظه می‌کنید که هر جا هم که بنی‌صدر نقطه ضعفی داشته باشد بالاخره در حول و حوش خودش کسی پیدا می‌شود که جورِ قضیه را بکشد و مختصر! کمبودهای آقای بنی‌صدر

را نیز جبران و او را در صدر انقلاب ایران با تمامی کمالات آن تثبیت کند.

انتقادات فوق‌العاده دقیق آخر کتاب نیز که به‌هیچوجه به ماهیت امور و اشیاء راه نمی‌برد؛ فقط بدرد دلخوش کردن نویسنده می‌خورد... به هنگام خواندن نسخه‌ی خطی کتاب بنی‌صدر، من دو احساس کاملاً متضاد داشتم. از یکسو مضحک‌های بسیار تماشائی را در پیش‌رو می‌دیدم که خواننده‌ی مطلع را صفحه به صفحه به خنده وامی‌داشت و از سوی دیگر در لابلای خواندن این کتاب خیر صدها تیرباران خواهران و برادران مجاهد ما می‌رسید و اینجا دیگر نوشته‌های بنی‌صدر (بعنوان رئیس‌جمهور مقاومت) بخشی از تراژدی انقلاب به سرقت رفته‌ی ایران بود که "فریب بزرگ قرن" را - البته به گزاف‌ترین بهای ممکن از خون نسل ما - همچنان ادامه می‌داد.

وقتی از مطالعه‌ی کتابش فارغ شدم به حرمت رنج و شکنج اسیران و خون شهدای انقلاب نوین خلق ایران با خود سوگند خوردم تا آخرین نفس و تا آنجا که در توان دارم نگذارم که شیادی و شارلاتانیسم رایج در نوفل‌لوشاتو، بار دیگر در فضای این میهن میدان پیدا کند. سپس تصمیم گرفتم برای نخستین بار پرده‌ی توهم بنی‌صدر را کنار بزنم. همانجا قلم بدست گرفته و نامه‌ای را که ذیلاً خواهد آمد خطاب به او نوشتم و ضمن آن به کتابش هم اشاره کردم. همانروز وقتی نامه را به او دادم کاملاً حس کرد که برخورد من اینبار کاملاً جدی است و جوابی جز این نداشت که: بله، بله، یک فصل کتاب هم انتقاد از خود است که مشغول نوشتن هستم...

ضمناً وقتی که بنی‌صدر در کتابش آنچنان به "ملاتاریا" می‌زد که انگار از روز ازل خصم عقیدتی و سیاسی آخوندهای ارتجاعی بوده است، اظهارات پیشین او و مطالبی را که قبلاً خود او در سرمقاله‌ی روزنامه‌اش نوشته بود بیاد می‌آورد. آخر مگر همین بنی‌صدر نبود که یک زمانی "روحانیت" را بر سر مخالفان رژیم و مخالفان انحصارطلبی چماق می‌کرد؟ اما حالا "شتر دیدی، ندیدی!" و چنین وانمود می‌کرد که پیوسته رودرروی ملاتاریا می‌ایستاده است. به قسمتی از سرمقاله‌ی روزنامه‌ی انقلاب اسلامی ۲۴/تیر/۵۸ توجه کنید:

انقلاب اسلامی

یکشنبه ۲۴ تیر ۱۳۵۸ - ۲۰ شعبان ۱۳۴۴

"انحصار طلبی" روحانیت

در سیریه نیمه محلی درباره "انحصار طلبی" روحانیت اینطور آمده است:

"آزادی: آزادی قدرت مطلق نیست، آزادی برجسب زدن و تکفیر کردن نیست. آزادی، انحصار آزادی برای خود نیست. اینها تفکر بنیاد خودگامگان است. آزادی، اطمینان بخود و از انتقادهای نهراسیدن است. آزادی دلی چون دریا و افق دیدی به وسعت تاریخ داشتن است. فضائی که این طبقه در ایران پدید آوردهاند با هیچ صایطهای فضای آزادی نیست. فضای اختناق است. حواسته یا ناحواسته فضای هراس است. - معرض و صدانقلابی مسخوایند طبقه آگاهی را که از فرارگاه رویدادها خطر را درحال پیش آمدن می بیند. عاشق فکر و آندیشه خود هستند و تنها خود را مسلطان میدانند. عشق به خویش، خودشیفتگی، مهلکه است و هلاکت بار. این رفتار قنریت و نعب است روی مملکت. اکنون به حرارت ممنوان گفت که انتظار مردم از این حکومت انقلابی به پاس و نومیدی تبدیل گشته و صدای نداهت می شنویم و حیل انگشت به دندان گزیدگان می بینیم. این کردارها و نهدیدها یک رنگ خطر برای خود این طبقه است و طوفانها دربی دارد و نهم چه طوفانهای بنیادکن و سهمگینی. تاریخ، بعضی آئینه تمام معای گذشته ملل. از این بکمازبها و انحصار طلبی ها و غرضها و مستی ها و بختها و بیعدالتی ها زیاد دیده است. اما همه آنها بر باد رفته است و ملتهای ماندهاند. اینک یاردیگر صدای تاریخ را بوضوح می شنویم صدای شکست را پیشاپیش شنوید که پایان کار نزدیک است"

خوانندگان گاهی که اس نعل قول طولانی را سخاوایند، آنرا با نوشته ارگانهای علمی و سرح رنگ دشمن مقایسه کنند تا برایشان جای بردید نماید که این همه یک صدا است. و آن اینکه "نقاد اصلی" ایران امروز، نهاد "حودیسیم" و "روحانیت منعصب" با نظم و اسطام گرفتن امور کشور است. گروه دیگری که در زمره روشنفکران مدھی هستند اما معلول را بحای علت گرفتهاند، نیز فریب همین خطر را حوردیاند و بسور کردهاند با در دست گرفتن بنیاد مسخوایند که "یک قدرت مالی عظیمی است" و ما در اختیار گرفتن سپاه انقلاب و کمیتهها، و تشکیل احزاب، روحانیت دارد، از موضع بضمن خود به موضع صاحب قدرت، قدرت انحصاری گذر میکند.

اطرافیان بنی‌صدر نیز که همان اعضای دفترش در تهران بودند؛ داستانی جداگانه دارند. معلوم نبود که ما به این آقایان چه بدهکاری پرداخت نشده داریم که اینان نیز دست از سرمان برنمی‌داشتند. بنی‌صدر می‌گفت که ترجیح می‌دهد بعنوان رئیس‌جمهور (و نه نماینده‌ی یک حزب و یا یک جریان سیاسی) با ما باشد، اما فی‌الواقع "اطرافیان" نیز مقوله‌ای بودند که ما باید حسابی جداگانه با آنها می‌داشتیم.

شاید هم بنی‌صدر عمداً این موضع را اتخاذ کرده بود تا حسب‌المعمول در سیاست "یک بام و دو هوا" چیزی کم نیآورد. جالب بود که این اطرافیان، مسئولیت خطیر! "ابراز نگرانی" نسبت به آینده‌ی مجاهدین را نیز برعهده داشتند و برخی از آنها حرفی را که خود بنی‌صدر آخر سر می‌گفت حضرات که خود تازه از زیر علم ولایت فقیه بیرون آمده بودند از اول می‌گفتند.

خلاصه‌ی کلام می‌گفتند که: نکند این مجاهدین هم باز یک خمینی دیگری بشوند!! بگذریم که اگر مجاهدین فی‌الواقع خمینی دیگری - با همان قدرت - می‌شدند، شک ندارم که بنی‌صدر نه‌تنها دستشان را هم می‌بوسید، بلکه افتخار نیز می‌نمود که اول‌بار خودش آنها را "امام" خوانده است! مردم ایران خوب می‌دانند که در اوایل انقلاب بنی‌صدر افتخار می‌کرد که ابتدا خودش خمینی را "امام" نامیده است.

مشهور است که می‌گویند: شاه (یا "آقا") خودش خوب است ولی "اطرافیان" او بد هستند. اما بنظر می‌رسد که واقع امر این باشد که اطرافیان هر کس به درجات مختلف آئینه‌ی نظریات و تمایلات خود او هستند. در مورد بنی‌صدر نیز دقیقاً همین‌طور بود. اطرافیان، فی‌الواقع انتظارات و توهمات و نقطه‌نظرهای سخیف خود او را منعکس می‌کردند. ادامه‌ی مطلب را می‌توان از مفاد نامه‌ی زیر که در ۳۱/شهریور/۱۳۶۰ به بنی‌صدر داده‌ام دریافت.

آقای دکتر بنی صدر عزیز

نزدیک صبح است که بتازگی از خواندن آخرین جلد کتاب جدیدتان فارغ شده‌ام. امروز بعد از ظهر هم شنیدم که می‌گفتید که از جانب اطرافیان بسیار تحت فشار هستید که خلاصه مجاهدین در آینده چه خواهند کرد؟ و نکند که یک خمینی دیگری بشوند؟

هم تمام کردن کتابتان و هم آنچه بخاطر آن در یکی دو روز اخیر تحت فشار قرار گرفته بودید، مرا به این فکر انداخت که از این پس برخی از مهمترین مطالب را بنویسم تا هم در ساعات بیکاری بیشتر مد نظرتان باشد و فرصت تامل روی آنها بیشتر باشد و هم یکی از بزرگترین مسئولیت‌های خود در مقام مسئول شوراراً بهتر انجام داده باشم. مسئولیت قرارداد شما در جریان حقایق و واقعیت‌های چه بسا ناخوشایند! مسئولیتی که هم‌اکنون بعد از خواندن کتاب و با اطلاع از نگرانی اطرافیان شما، آنرا بطور مضاعف احساس می‌کنم. مطلب را از "نگرانی" مورد بحث آغاز می‌کنم. بخصوص که من غیر مستقیم هم از کسی شنیدم که برخی آقایان قویا نسبت به مجاهدین سوءظن دارند... و جالب اینجاست که "نگرانی" موضوع اشاره‌ی شما، دقیقاً در همین یکی دو روزی ابراز می‌شود که ۱۷۹ تن از خواهران و برادران من اعدام شده‌اند. صراحتاً می‌خواهم بگویم: پس معلوم می‌شود که در اطراف شما آقایانی هستند که از قضا هر چه مجاهدین بیشتر خون می‌دهند سوءظن آنها و نگرانی‌شان بیشتر می‌شود! و واقعا عجیب است که اگر اینگونه آقایان $\frac{1}{100}$ این نگرانی را نسبت به خمینی می‌داشتند (که $\frac{1}{100}$ این فداکاری‌ها را هم نکرده بود) وضع خودشان و مردم ایران امروز اینطور نبود. ممکن است شما با حسن تفاهم یا قضیه برخورد نموده و فی‌المثل بگویند "خوب، در هر شرایطی هیچکس را نمی‌توان بخاطر نگرانی و دل‌مشغولی نسبت به سرنوشت کشورش سرزنش نمود... " که البته من این را قبول دارم، لیکن شما هم تصدیق می‌کنید که اگر برآستی کسی تا این حد دل‌مشغول وطن و دل‌مقشوش مجاهدین است، بدنیت که زحمت کشیده، از همان راه قانونی یا غیرقانونی که به اروپا آمده است به وطن بازگردد و در داخل کشور سلاح بدست بگیرد و هم مردم را خلاص کند و هم نگرانی مربوط به مجاهدین را منتفی سازد!

نزدیکتر بخانه صدف

نزدیک صفاست که بنام از زخاندن آفرین علی کتب حبه بمانی فارغ شده ۱۰۱. امروزه از نظر هم نشینان
که گفته اند از جانب المغان بی حرکت فدا هستی و خلاصه ما بدین درآیند چه خواهند کرد؟ و بنده که کی

عینی نگریستند؟

هم تمام کردن کتابان دم آید بخوان و یکی دورد از قدرت فدا را رفته بود و بر این بنام نهادند که از
این بین بعضی از قدرتی مطالب را در بیم نام در عادت بیاورند و بجزیره تعلقان باشند و در وقت کامل اولی
آنها جیره بستانند و هم می آید در قدرتی سرگردان خود در مقام مسئول نرو را و تمام داده باشیم. مگر است زار دلان
شما در جریان حقایق و واقعیت در حبه با خوشنشین! سرشناسی که هم از آنرا بعد از زخاندن کتب و با اطلاع
از گردان المغان شده اند آنرا با مصافح احسان می کند.

مطلب را از طرفان سودرکت آقا می گفتم. نجیب هرگز نمی خریدیم هم از کسی نسیم که در عرض آقا بیان فرمایند به
ما بدین سر وطن داده
و عجب این است که گردان سر فرج ان زیاده شایسته در همین یکی دورد از او با نکرده و با این که در عاقل و با او

من اعدام شده اند.

صراحتاً در خراسان بودیم: پس سلام می شود که در اطراف شما آقا با این همه که از شما در این حبه می خریدن می خریدند
سر وطن آقا و گردان شان جیره می شود! و واقعا عجیب است که اگر بنشیند آقا با این که این گردان را چه
نست به عینی می باشند که بی این ندانید که ما را هم کرده است (وضع خردستان در مردم اداری امروزه بسیار ربه
مکن است شما به این تفاسیم بیخبرانه چند فرموده و در انقضای مجبوسه خوب و در هر شهر ایلی عیبی را مستی ان
شما و گردان و دل مشغول نیست به سرزنت گذارش سرزوش همه ... که البته می این را اصل نظام مکن
شما هم تصدیق می کنید که اگر با کسی که تا این حد دل مشغول بودل نشدش ما بدین است. به حقیقت
که زحمت کشید. از آنرا راه تا فرود یا فریاد فرود که به او در این است به وطن بازگردد و در داخل شود
سلاج به دست می برد و هم مردم را خلاص کند و هم گردان منقلب می بدین را منتظر سازد

بنابراین اجازه می‌خواهم من نیز، اگر سوء تفاهم محسوب نشود، فرضیه‌ی خود را درباره‌ی اینگونه افراد مطرح کنم. بنظر من و بر اساس تجارب طولانی که در اینگونه موارد اندوخته‌ام اینگونه آقایان ضما می‌توانند افراد بسیار ناآگاهی باشند که امر بشدت برایشان مشتبه شده و تصور می‌کنند مردم ایران و یا مجاهدین نوعی بدهکاری به اینگونه حضرات دارند. از نوع افرادی که در انقلاب ۳ سال پیش نیز، احیانا بدون هیچ رنج درست و حسابی تشریف آورده و بعد هم آقای بنی‌صدر (رئیس‌جمهور) را پیدا کرده و سپس فکر می‌کنند که اکنون ارثیه‌ای را دارند از دست می‌دهند. ارثیه‌ای که نگران بلعیده شدن آن توسط مجاهدین هستند.

برای اینکه فکر نکنید مبالغه می‌کنم مثال می‌زنم. بنظر من فردی که یک شب در صحبت حضوری با خود من بسادگی تمام این نظریه را طرح می‌کرد که ممکن است مجاهدین خود انتظار یون و فرهاد (شهید) خودشان را برای بلوکه کردن بنی‌صدر لو داده باشند؛ آنقدر از مرحله پرت است که حد ندارد. چنین افرادی به اعتقاد ما (مجاهدین) هر چقدر هم که در رشته‌ها و تخصص ویژه‌ی خود صدیق و ماهر و لایق باشند، متأسفانه بوئی از فرهنگ انقلابی نیز نبرده‌اند و إلا نمی‌توانند تفاوت کیفی عظیم میان یک نیروی جان برکف انقلابی با باند چماقداران و مافیا را به این سهولت نادیده بگیرند. و باید اضافه کنم که خمینی برپایه‌ی اینگونه افراد (حتی از شریف‌ترین نوع آنها) بود که توانست پا بگیرد و إلا نمی‌توانست اینگونه خود را انقلابی! مسلمان! و ضدامپریالیست جا بزند و سواری بگیرد. افرادی که بسهولت مرزهای انقلابی و ضدانقلابی برایشان قابل شکستن است و علی‌القاعده در همان شب شهادت ۱۷۹ مجاهد نیز حیا نمی‌کنند که گروگشتی‌های ارث و میراثی را کنار بگذارند.

در همین نقطه بیاد می‌آورم که در آخرین صحبت جدی که داشتیم، من خدمتتان گفتم که شما چنانچه فی‌الواقع بخواهید در انقلاب جدید نیز نقش ممتاز داشته باشید ساخت و بافت نیروها و تکیه‌گاه و اطرافیان‌تان را باید عوض کنید. چیزی که البته بسیار دردناک است ولی فکر نمی‌کنم درد آن از درد من که باید هر روز خبر صدتا صدتا اعدام خواهران و برادرانم را بشنوم بیشتر باشد. دردی که برآستی در خارج از کشور برایم خیلی وقت‌ها تحمل‌ناکردنی می‌شود...

تا باین اعجاز و خواص من نیز اگر سرد تمام سبب شود از فیه فدا در باره آنگونه از اول مطرح نمیشد
در اساس جواب مولا که در آنگونه صادر اند و تمام آنگونه آن باری ضامن ترانسه افراد بسیار آنگاه
باشند که اگر چه شدت جانشان منتهی شده و لقمه ها گشته در آیدان و در با بدین نوع حکام
آنگونه حضرت دادند. از نوع افراد که در انقلاب بسیار بیش نیز اعیان بودن مع ربح دست بر
بشریب آورده و در تمام از این مورد در پیش مهربان را میدارند و همین گوی که که در این از این افراد

دارند از دست می دهند. از شیه اگر جوان بلیه است آن در طلب ما بدین حقیقت
برای اینکه هر فیه ما بدین گفتم شایه ~~.....~~ سبب بر آن ~~.....~~ در دست
سخت خفیه بخود بسیار که تمام این تکریم را طبع کرده که کن است با بدین چه آنکه بر آن در فرموده است اخراج

را بر هر یک که در این مورد بودا باشند با آنکه از هر صله است که حقه دارد
چنین از در دست ما در بدین احوال در دست او حقیقت که در دست او ~~.....~~ حقیقت که ما در این
تا سخته بر این از زحف انقلاب نیز بر روانه و الا نمی توانست شدت کنی عظیم ما این کینه بر جان بر لطف
انقلاب با بنده و در آن و ما نیز با این سعادت نامی بگیریم. در این احوال که گویی بر باید آنگونه از

دستی از شیرین تر و نوع آن را که در صفت با بگیرد و الا نتوانست آنگونه فدا انقلاب باستان و در دست
حاجت و سعادت بخیرد. از اول در سعادت نزد انقلاب و فدا انقلاب برایشان قابل شکر است و در این
در همان شب سعادت ۱۷۹ ما بدین خبر حیا گشته که گواهی است در آن و در آن را که بعد از آن

در همین نقطه بی روی گفتم که در اولین صفت جدی که گفتم ما سعدستان گفتم که شما فیضی از الواقع گویا
در انقلاب جدید نیز نفس ما در دسته بشید سعادت و وقت نیز با و گویا ما را که در آن زمان را باید عفو
گفتید. چنانکه البته بسیار در دست است با گویا گفتم در آن روز و من که باید امروز
خبر همه صدها اعدام خواهد بود و بر او تمام را بشوم خبر بستم. در وی که برایش در خوا
از گشته برایم خیلی وقتاً تحمل کردن می شود

البته بلافاصله باید تاکید کنم که ساخت و بافت و تصفیهی نیروها و اطرافیان و دوستان حول وحوش شما به خودتان مربوط است و من حق و صلاحیت دخالت در آنرا ندارم فقط می‌خواستم بگویم که وقتی در مذاکراتمان می‌گفتم که بر سر این مسئله (بافت اطرافیان و ...) و نیروهای مرده‌ای که ممکن است برای حیات مجدد خود به شما آویزان شوند ... بسیار اذیت خواهید شد ... منظورم همین نمونه‌ها بود. یعنی نوع تفکر و قضاوت برینشورد کسانی که، فی‌الواقع هیچ بدشان نمی‌آید که خون را دیگران بدهند، کار را دیگران بکنند، ولی حضرات تئورسین‌های صدا یک گاز و پرفسور آب، فقط اظهار لحنیه و نگرانی بفرمایند که ای آخ و واخ که آینده‌ی کشور با این جوان‌های بیست و چندساله و ... چه می‌شود و کی اداره می‌کند ... و اوایل تاکنون خود شما از درد باطنی بسیاری از نیروها برای من بسیار صحبت کرده‌اید. ولی آیا قبول دارید که تفکر فوق‌الذکر نیز درد باطنی‌اش نه خداست و نه خلق و نه شورا و نه بنی‌صدر و نه رجوی ... بله، درد باطنی در یک گلام اینست که از روز اول یک عده خلق شده‌اند برای جان‌کندن و خون دادن و یکعده برای "اداره"!! و لابد مدیریت و رهبری! و البته معلوم نیست که چرا آقایانی تا این حد اداره‌کننده و مدیر، زحمت "اداره‌ی پائین‌کشیدن خمینی پیرگفتار از بام جماران" را به خود نمی‌دهند؟

علی‌الظاهر گویا کارهای گتیفی! مثل "بمب‌گذاری و ترور" و از آن هم کثیف‌تر! اعدام و شهادت! ارزش آنرا ندارد که اینگونه دوستان کمربند مبارک را سفت کرده و پاشنه‌ی کفش‌هایشان را برای آن بالا بکشند و گوئیا مسئولیت "نگرانی" نسبت به آینده‌ی مجاهدین نیز بد مسئولیتی نیست که اینچنین عده‌ای را بخود مشغول کرده است. اینست که می‌خواهم از شما خواهش کنم که از هم‌اکنون با این تیپ افکار قاطعانه‌ترین برخورد را داشته باشید افکاری که در عمل جز به درد تفتین نمی‌خورد. افکاری که حاضرند اِلِی‌الابد برای استفاده‌های شخصی و گروهی خود شما را در توهم محض نسبت به همه‌ی واقعیت‌های دنیای پیرامون نگهدارند تا به "ارثیه" ای مورد بحث خدش‌های وارد نشود. و البته می‌دانید که خیلی طبیعی است مجاهدین برای اینگونه افکار خیلی نفرت‌انگیز نیز جلوه‌گند. برای اینکه مو را از ماست می‌کشند و برای اینکه به ذره‌ای از فرصت‌طلبی‌های

استه جاده علم بیاید که شکر ساخت و نیت و نصیحت نیرد و اولادین و در شان حله و حوش سها
نمودن و مویط است و در صلاحت و عفت و در اندام منقح عیو است مجرم که در وقت در کوهان
کمانتیم که برسان سواد (نیت الایمان ۱۰۰۰) و برادر برادر که مکن است بر ابر عادت قبوله سنا

آهیزان مشرفه ... بسیار از نیت خرد می شده ... تسلیم همین نیت ها می باشد . یعنی نوع فقر و قناعت در جاده
کس که در ... نمی الراجح جمع بیشتان نمی گیرد که خن را در بران بدهند ، کار را در آن کعبه ، و کحضرات
سویین در هفتاد یک خانه در پیوند ماب فقط از آن کعبه و همراهِ نوبتیه که در آخ در واح که آینه

کشد با این جوان رحمت و هدیه سواد ... هر چه خود وی اداره می کند ... و او را
تا فصل خفته شا از در در بافتن بسیار از نیرد بر این بیاد رحمت کرده ایم . و در آن قبول داریم که فقر تو را اندر
نیز در در بافتن اش نه خداست و نه خلق و نه شر و نه نیت هر دو نه و چونکه ... بدو در در بافتن در یک
انیت که از روز اول یک عدو خلق شده . اند بر جان کفون و سخن دادن و طعنه برادر اداره !!

ولا به میریت و رحمتی ! و البته مسلم می که چرا آقا و تابه این حمد اداره گفته . و میرا زحمت
" اداره . و این کسبون چنین ^{نیز} ~~نیز~~ از نام کاران " را نجه بخندند ؟

عس الله هر کس که در کسبش اصل می ندارد و کرده ، در آن کم نیت تر ! اعدام کسب است
از دست آنرا نه اراده و نیت و در شان کمر نه سبک و نعت کرده . و با نیت نفس عاشقان را بر آن با
و در نیت سبک و گران . نیت به آئینه بدین نیز در کسب نیت که این چنین عدو را نجه نیتش کفایت

انیت که در نیرام از شما خواهد گفت که از هم الیون . این نیت انکار تا طعنه برین بر جزور را در آن سبک
انکار که در عمل خبر به در و نعتین نمی رود . انکار بر کفایت علی ۱۷ به بر آن است ... ان نیتش در عمل

شما در نیت کسب نیت به هم واقفیت و نیت بر این کفایت اند . آرشیه احمد رحمت خدشته را در
نشد . و البته سینه اند که در خیل طبعی است همه هدنی را از نیت انکار خیل نیت و نیز نیت خیل
گشته . رای آینه هر از نیت کفایت بر او آینه ۳ ذره ای لذت علی می

رایج در نوفل لوشاتو میدان نمی‌دهند و ...
 معیار صحت عرایض در این است که اگر آنچه نوشته باشم درست باشد
 آنگونه افکار که بر شمردم دارای خصایص زیر خواهد بود .
 الف - تلاش می‌کند (تلاش کلی حرکتش اینست که) شما را از من و مرا
 از شما دور سازد . چه دوری سیاسی و چه دوری جغرافیائی و فیزیکی .
 ب - تلاش می‌کند که جو بی‌اعتمادی و سوء تفاهم را در میان ما دامن بزند .
 ج - تلاش می‌کند توهمات منفعت طلبانه‌ی خود را به شما نیز تسری
 بدهد و تحت فشارتان بگذارد .
 د - تلاش می‌کند از مجاهدین یک مشت استالینیست‌های خون‌آشامی
 بسازد که فاصله‌شان با مافیا یک وجب بیشتر نیست !
 ه - تلاش می‌کند که خود را عزیزدردانه یکی و یگانه‌ی مردم ایران
 جلوه دهد که گوئیا مردم مفت و مجانی عاشق بی‌مثال او هستند و بنابراین
 آنچه می‌ماند طلبکاری از سایرین و بخصوص مجاهدین است .
 چنین تفکر و خطی ، البته که تن دادن به هرگونه انضباط و سخت‌کوشی
 و مایه‌گذاشتن برایش بسیار مشکل و ناپذیرفتنی است ولی بدگوئی از دیگران ،
 نادیده گرفتن عیوب بسیار بزرگ خود ، و زیر ذره‌بین گذاشتن عیوب بسیار
 کوچک سایرین ... الی ماشاءالله ...

— * —

بخون تمامی شهدا سوگند که هر آنچه را که نوشتم صرفا از روی
 خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی بود . به یاد بیاورید که چطور خودتان نیز در
 گذشته خیر واقعی خمینی را می‌خواستید (چیزی که پیوسته می‌گوئید) ولی ...
 به همین ترتیب کار بسیار ساده‌ایست که من خیلی چیزها را درک کنم و
 ببینم و به روی خود نیاورم . لیکن یک چنین سازش‌تلویحی ، از تفکری برمی‌خیزد
 که نزدیکی‌اش را با شما فقط یک تاکتیک و پلی‌تیک زودگذر بداند و علیهذا دیگر این
 مسائل برایش مهم نباشد . اما نه من و نه سازمانم به قضیه اینطور نگاه نمی‌کنیم . و به
 همین دلیل صدیق‌تر از این هستیم که خوشایند بودن یا نبودن مطلبی برای شما ،
 به تنها گذاشتن شما از جانب ما در انبوه واقعیات پیرامون منجر شود .

— * —

راجع به کتابتان نیز ، هر موقع واقعا قصد شنیدن و تعمق در مطالبم را داشته
 باشید ، بگوئید بیایم هم قوت‌ها و هم ضعف‌هایش را خدمتان بگویم . البته تقاضا
 می‌کنم که مطلقا تا وقتی که یقین نداشته باشید که آنچه می‌گویم از صمیم دل و مطلقا
 از روی خیرخواهی است از هرگونه ایراز نظری معاف مدارید . مسعود رجوی

در نعل درشت تر میوان نیه هند و ...
مساحت عمیق مداین است که اگر آنچه فرستد چشم دست باشد آن گونه انگار بر مردم دلالا

حاصلین زیر خواهر میوه :
الف - تلاش کند آفتاب کفش آفتاب که نه مال از می دوا از نشا دور سازد چه دوری سیاسی
و چه دوری هنرهای زین می

ب - تلاش کند که جز عاقلان و درویشان با ما در میان نماند
ج - تلاش کند که در مقام نسبت لطیف از همه راتش تیرگی برسد وقت زمان بگذارد
د - تلاش کند از راه بدین کیفیت استانی در خوشی اش بسازد که نامدندان و مانیان

و چه بیشتر است !
ه - تلاش کند خود را غیر در دانه نمی درگاه مردم ایران حید دهد که در ایام منت زمان
عاشق بی مثال در قند و شادمانی آنچه میانه طبعکار از سایرین و کفرین جماعتی است
شیرین کفر خطی ، آینه کوشش دادن - جوانی و نصیحت و سخت کوشش و یاد داشتن برایش بی شیل و زینت
است در کوشش از ایران ، و در کوشش میباید بسیار بزرگ کند ، و در زنده بودن در کوشش میباید
بسیار کوشش ... ای ما شادان ...



خون کار شیدا گشته در آینه ما که تو چشم هر که از در خیزد خواهی و صفت انزلی می . یاد ما در به که شیدا
زندان نیرود نه شسته غیر راتش غمی را ای خوشبختی و غیره بر سرته می گویم و دل ...
به چنین ترتیب کار بسیار است که من خیل خیره ها را در کفم و چشم و در روز خیزد و کمین به چنین ترتیب
علیه من ، از کفری بر خیزد که نوز می آید با بسته قطعی تا شکی و می شک زد و گذرد به اندو علیها
دیر این سالی بر این هم نباشد . آقا من در سازمان بنفیسه انجمن کفم ، و بهین دلیل صد تیر
ز این هم که خوشایه بودن و بدون نظیر با شش ، تنها در آتش تنها از جانب ما در انچه واقعات ایران
خیزد .



ما هیچ باقی نماند ، هر موقع واقعه تصدیق و تحقق در مقام ما در دست ما بهینه ، مجریه پیام هم توان و
هر جنبه و تیر را خدا تعالی مجسم است ، اما ما شاکم در حقیقت و در کوشش ما شاکم ، و بهینه که آنچه ما می توانیم از
مجموعه دل و حلقه از راه غیر خواهری است و هر که در راه نظری ما میماند چه در ...

زمینه‌ها و مقدمات تدوین برنامه

خمینی به هنگام اقامت در پاریس از ارائه‌ی یک برنامه‌ی مشخص و مدون بطرق مختلف طفره رفته بود. اما درست در نقطه‌ی مقابل او، قوام و دوام شورای ملی مقاومت، ملازم با تقدیم "برنامه"ی مشخصی بود که شکل و محتوای آلترناتیو (جانشین) رژیم خمینی را دقیقاً معین کند.

این مهم تا پایان شهریور ۶۰ در بحبوحه‌ی کارهای روزمره به تعویق افتاده بود و من تدریجاً برنامه‌های احزاب و نیروها و جبهه‌های مختلف را (چه در سطح ایران و چه در سطح جبهه‌ها و جنبش‌های آزادیبخش دنیای معاصر) گردآوری نموده و مرور می‌کردم. شکل گرفتن "شورا" و به جریان افتادن امور و مسئولیت‌های مختلف آن نیز در گرو "برنامه" بود و یا عمداً آنها را به تدوین "برنامه" موکول می‌کردم تا از آغاز، حساب و کتاب کارها روشن باشد و "خشت کج" گذاشته نشود.

حوالی نیمه‌ی شهریور سال ۶۰ برادر مجاهد عباس داوری که حامل نقطه‌نظرهای "رهبری مجاهدین" در داخل کشور بود همراه با مشاور بنی‌صدر (که در این اواخر در پایگاه ما بود) به پاریس رسید.

پیامی که او از داخل کشور و از سوی دفتر سیاسی و مرکزیت مجاهدین با خود آورده بود بسیار ساده و روشن بود: یا باید با آقای بنی‌صدر نشست و مذاکره کرد و به قرارمذاکره‌های مشخصی رسید و در برنامه‌ی شورا و دولت موقت با تضمین‌های مکفی گنجانند و یا اگر از تجربه‌ی خمینی درس نگرفته و چندان تغییری در او ایجاد نشده، بهتر است هنوز که اول کار است و جز انتشار "میثاق" کاری انجام نداده‌ایم خداحافظی کنیم...

به این ترتیب علیرغم فاصله‌ی جغرافیائی ما (مجاهدین) در داخل و خارج کشور به نتایج مشابهی رسیده بودیم که محکم‌کاری در تدوین برنامه‌ی شورا را (که در دستور کار بود) ایجاب می‌نمود.

غیر از این راه دیگری جز "خداحافظی" باقی نمی‌ماند. موضعگیری‌ها و مصاحبه‌های بنی‌صدر که ترجمه‌ی فارسی آنها از طریق رادیوهای خارجی منعکس می‌گردید بعضاً آثار سوء و بسیار زننده‌ای در داخل کشور برجای گذاشته و مجاهدین را نسبت به آینده‌ی این همکاری بیمناک و دچار تردید کرده بود. بطوری که برادرمان عباس (داوری) در ابتدای صحبتش با من

گفت: بچه‌ها می‌گویند خدا صبرت بدهد، چطوری می‌خواهی این آقای رئیس‌جمهور را تا به آخر روی سرت نگهداری؟



در همین اثنا شورای ملی مقاومت که هنوز چندان قوامی نگرفته بود با دو مسئله‌ی حاد دیگر نیز مواجه بود:

۱ - مخالفت شدید بسیاری از نیروها و جریانات سیاسی با شخص بنی‌صدر (بخصوص بعنوان رئیس‌جمهور) که البته فعلا با مضمون این مخالفت‌ها و اینکه در هر مورد معین از چه موضعی صورت می‌گرفت کاری ندارم. فقط باید متذکر شد که صرفنظر از انتقادات اصولی و مواضع صادقانه و نگرانی‌های منطقی که ابراز می‌شد و ما نیز در جهت رفع آنها می‌کوشیدیم؛ اکنون پس از سه سال در جریان عمل هم روشن شده است که آن جریانات ضدانقلابی و جریانات "میانه" گرا و جریانات اپورتونیستی که امروز با بنی‌صدر علیه شورا و علیه مجاهدین اتحاد عمل دارند، آرزو نیز مواضع صادقانه و اصولی نداشتند و هدفشان متلاشی کردن شورا بود که دقیقا یک هدف‌گیری ضدخلقی و ضدانقلابی است.

براستی موضعگیری آرزو و امروز جریانات ضدانقلابی و اپورتونیستی در قبال "مسئله‌ی بنی‌صدر"، یکی از عبرت‌آموزترین دقایق تاریخ مقاومت برعلیه دیکتاتوری ارتجاعی خمینی است. آرزو که بنی‌صدر بهر حال به خمینی پشت کرده بود به او لگد می‌زدند و بر گناهان قبلی‌اش انگشت می‌گذاشتند و امروز که بنی‌صدر به خمینی روی آورده، با او علیه مقاومت انقلابی و علیه تنها جان‌نشین دمکراتیک (شورا) و علیه مجاهدین در اغلب موارد اتحاد عمل دارند و از آن تند و تیزی‌های گذشته‌شان علیه بنی‌صدر (بنی‌صدری که به ما پشت کرده و ما را دشمن اصلی و بدتر از خمینی تلقی می‌کند و به خمینی نامه می‌نویسد) دیگر چندان خبری نیست.

معلوم می‌شود که ضدیت‌های آن زمان حضرات علیه بنی‌صدر که گاه تا مرز شعار هیستریک مرگ بر بنی‌صدر نیز اوج می‌گرفت، فی‌الواقع نه علیه بنی‌صدر بلکه اساسا بمثابه عَلم کردن "پیراهن عثمان" علیه مجاهدین و شورا و انقلاب نوین خلق و علیه مقاومت انقلابی سراسری بوده است.

۲ - مسئله‌ی حاد دیگری که شورا در آن ایام با آن مواجه بود؛ عدم پذیرش میثاق بنی‌صدر توسط سایر نیروها بعنوان مبنای اتحاد بود. راستی

کمتر نیروئی مانند ما حاضر به انعطاف نشان دادن در مقابل بنی صدر بود . برخی به حق می گفتند که بنی صدر در مقدمه میثاق بیشتر از روابط خودش با خمینی دم زده تا مسائل انقلاب ایران و نیز بر آن بودند که این میثاق حداقل های لازم را در بر ندارد و حاوی درد دل های شخص بنی صدر است .

البته در باره ی پذیرش میثاق بعنوان مبنای اتحاد من (با توافق خود بنی صدر) اعلام کرده بودم که پذیرش محتوا و "مفاد" آن کافیست . فی المثل در همان مصاحبه ی شماره ی ۳ (با نماینده ی حزب دمکرات کردستان) در پاسخ به این سوال که تکلیف شخص یا نیروئی که "مقدمه و تشریحات و نظریات و تحلیل" بنی صدر را قبول ندارد چیست ؛ جواب دادم : "این هیچ مسئله ی مهمی نیست . من هم در دعوتی که از همه ی نیروهای غیر وابسته برای پیوستن به شورا کرده بودم (منظور دعوت ۳۰ / تیر / ۱۳۶۰ می باشد) گفته بودم هر گس که "مفاد" را قبول دارد . . . یعنی اصل مطلب و آن چیزی که پذیرش آن بمثابة حداقل لازم ، ضروری است همان مواد مربوطه است . یعنی مثلا آزادی ، استقلال ، عدم وابستگی به امپریالیسم و . . . بنا بر این چه برای مجاهدین و چه برای شما و سایر نیروهای ترقیخواه و مردمی مسئله همانا مسئله ی پذیرش مواد است و لا غیر . . ."

اما در میان آنچه برای خود ما حائز اهمیت درجه اول بود به جایگاه و ماهیت طبقاتی بنی صدر مربوط می شد . از آنجا که ما نه جریان حرکت سیاسی او (و همچنین خودمان) و نه هیچکس دیگر را غیر قانونمند نمی دانستیم و ماهیت طبقاتی و عقیدتی او نیز امر پوشیده ای نبود ؛ پس مهم این بود که بتوانیم سدهای استواری در برابر هر نوع رجعت خمینی گرایانه و یا هر چشمک احتمالی به نیروهای وابسته گرا در پیرامون او بنا کنیم . به نظر ما این امر نه تنها ضرورت ادامه ی اتحاد با او بلکه دقیقا خیر دنیا و آخرت خودش را نیز شامل می شد . روشن تر و مشخص تر بگویم : برخلاف آن جریانات ضدانقلابی و جریانات اپورتونیستی که "گذشته" ی بنی صدر را بر علیه ما "آتو" می کردند ، اشتغال خاطر ما اساسا پیرامون "آینده" ی بنی صدر بود . و اینکه آیا بقدر کافی از خمینی و اندیشه و تفکر و رژیم او دور شده یا خیر و آیا این فاصله و جدائی آنقدر هست که دیگر راه بازگشت نداشته باشد ؟

آخر ما (چه مجاهدین و چه شورا در تمامیتش) در این داعیه که مظهر "آینده" ی ایران هستیم و دکم های گذشته گرایانه و انتقام جویانه (نسبت به

گناهان گذشته‌ی بنی‌صدر و هر کس دیگری که قدم در طریق اصلاح بگذارد) نداریم؛ صدیق و پابرجا بودیم. ما برآستی و با تمام قوا خواهان سرنگونی دیکتاتوری ارتجاعی خمینی و استقرار دموکراسی بوده و هستیم و لذا نمی‌توانستیم پس از قبول همکاری با بنی‌صدر (بشرحی که قبلاً گفتیم) خود و مواضع سیاسی‌مان را در اسارت "گذشته"ی بنی‌صدر منجمد سازیم. ولو اینکه این انجماد و ایستائی سیاسی (همانند برخی گروهها) می‌توانست از یک غشاء نازک چپ‌نمایانه نیز برخوردار گردد.

فی‌المثل واضح است که جماعت "اقلیت" نمی‌توانست بیشتر از حزب دمکرات کردستان ایران غم‌خوار مردم کردستان باشد. اما در عمل دیدیم که حزب دمکرات - علی‌رغم همه‌ی انتقاداتش به مقام ریاست جمهوری بنی‌صدر در شورا - از آنجا که بمراتب از "اقلیت" با مصالح مردم کردستان ایران آشنا تر بوده و نیروی اصلی و درجه اول مقاومت کردستان می‌باشد (و فی‌الواقع نقش آن با اقلیت یا کومله قابل قیاس نیست) پس از اعلام "برنامه"ی شورای ملی مقاومت و دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران توسط مسئول شورا، همین شورا را با همین رئیس جمهور پذیرفت. منتها پیوسته می‌پرسید تکلیف خودمختاری چه می‌شود؟ تا اینکه سرانجام طرح مربوطه به تصویب رسید.

پس نگرانی‌های ما درباره‌ی بنی‌صدر ولو اینکه از نقش‌ها و کردار سیاسی او در گذشته مایه می‌گرفت؛ اما اساساً معطوف به آینده بود و اینکه به خمینی بازنگردد و همچنین حول و حوش موقعیت و مقامی که برای او قائل شده‌ایم میدانی برای تجمع عناصر فرصت‌طلب یا مشکوک و ضدانقلابی ایجاد نشود. برای اینکه فقط به کلی‌گوئی برگزار نکرده باشیم، اجازه بدهید یک مثال مشخص بیاورم: یکی از خصوصیات آقای بنی‌صدر این بود که با دو کلام تعریف و تمجید از او، طرف مربوطه (هر که بود) به فوریت "حُرِّ"!! می‌شد، إِلَّا مجاهدین که هر قدر هم برای آزادی خون می‌دادند مشمول این قاعده نمی‌شدند و این امر در قدرت پرستی! و توتالیتاریسم! آنها هیچ تغییری نمی‌داد!!

بنی‌صدر در زمان ریاست جمهوری‌ش نیز عادت داشت که با سوء استفاده از نام نامی یکی از بزرگ‌ترین حماسه‌های نبرد انقلابی کربلا و ملوث کردن نام آن سردار شجاع و قهرمان که در رکاب امام حسین (ع) به شهادت رسید، فی‌الغور و بطور لحظه‌ای هر کس و ناکسی را "حُرِّ" بنامد.

می‌گوئید نه؟! آزمایش کنید. آزمایشی که من دهها بار آنرا به چشم دیده‌ام. کافیسیت کسی که تا دیروز با تیزترین (و یا حتی رکیک‌ترین) الفاظ مورد خشم و نفرت آقای بنی‌صدر بود، امروز کلامی در اوصاف ایشان بگوید. نتیجه روشن است. صفحه‌ی شخص بنی‌صدر همانند صفحات نشریه‌اش، می‌تواند ۱۸۰ درجه بچرخد و برای فرد یا افرادی که تا دیروز آنها را کذا و کذا می‌خواند، جا باز کند. در بی‌هویتی و فقدان اصول البته هیچکدام از اینها غیرمترقبه نیست. چه می‌شد کرد که مناسبات بنی‌صدر با دنیای پیرامونش اصولاً براساس مسائل و منافع شخصی‌اش تنظیم می‌شود.

اگر انقلابی باشید، امشب در برابر شما در محفل خصوصی یکصد نازیانه‌ی لغوی و لفظی برگرده‌ی بازرگان و گلپایگانی و شریعتمداری و امثالهم فرود می‌آورد. اما فردا - دقیقاً فردای همان شب - روزنامه‌ی ناشر افکارش را ملاحظه می‌کنید که بلطایف‌الحیل و با هزار و یک حقه بازی در صدد بدست آوردن دل و جلب مراحم بازرگان و گلپایگانی و شریعتمداری و امثال اینهاست. جالب است که شب بعد نیز موقعی که بمناسبتی چشم در چشم شما می‌دوزد و می‌گوید "چپ واقعی، منم!" بهیچوجه خود را در تناقض احساس نمی‌کند. می‌بینید آقای بنی‌صدر چه تاکتیسین ماهری است و چقدر خوب با "تضادها" بازی می‌کند!؟

حدود یکسال برای من طول کشید تا توانستم در پس چنین تاکتیک‌هایی به پایگاه اجتماعی و سیاسی آقای بنی‌صدر دست یابم. فکرمی‌کنم آنرا بخلاصه‌ترین صورت می‌توان در این فرمول بیان نمود که: در عین اینکه هنوز از "راست‌ارتجاعی" (خمینی) کاملاً جدا نشده مدعی است: "میان منم" و "چپ واقعی هم منم!"

*

به هر حال ما (داوری و من) چه براساس ماهیت طبقاتی و ایدئولوژیکی بنی‌صدر و چه در رابطه با صنعت "خُرسازی مصنوعی" آقای بنی‌صدر، تصمیم گرفتیم که در گفتگو با او قبل از هر چیز و بیش از هر چیز ادامه‌ی همکاری را مشروط به قطع امید کردن دائمی او از کلیه‌ی نیروها و جریاناتی بسازیم که کهنه شده و دیگر از دور تاریخ ایران خارج شده‌اند. منظور مشخص ما نیز، بقایای خمینی و نیروها و جریانات وفادار به او (که برخی از آنها هنوز بعد از ۳۰ خرداد نیز در مجلس خمینی حضور می‌یافتند) بود.

فوقاً گفتم که بنی‌صدر سخما هر که بود؛ آنچه برای ما در مسیر مقاومت

و انقلاب نوین مردم ایران برای آزادی و استقلال و احراز حاکمیت مردمی از اهمیت درجه‌ی اول سیاسی برخوردار بود، دست شستن او از هر آنچه مُهر خمینی داشت، بود. در این صورت ما هم اکنون نیز به همکاری با او ادامه می‌دادیم و نقاط منفی‌اش را نیز کم‌کم تحمل می‌کردیم.

آنگاه بسراغ بنی‌صدر رفتیم و به تفصیل با حضور همان مشاورش به گفتگو پرداختیم (اواخر شهریور ماه ۱۳۶۰). موضوع بحث، حل و فصل مسایل فیما بین در راستای قوام دادن به شورای ملی مقاومت بود. از مسایل شخصی و خصلتی و لاف و گزاف‌ها و از پشت خنجرزدن‌ها، هیچ سخنی به میان نیاوردیم تا هیچ رنجشی بر سر مسایل ثانوی ایجاد نشود. اما رک و صریح و روشن بر قلب مشکلات که همانا چشم داشتن به نیروهای کهنه و از دور خارج شده بود انگشت گذاشتیم و بحث را اساسا در همین رابطه پیش بردیم و نگرانی‌های خود را بازگو نمودیم. از نظر ما مسلم بود که لیبرال‌مآبانی که هنوز در داخل رژیم خمینی و نهادهای حاکم او (از قبیل مجلس) باقی مانده‌اند، در انقلاب نوین دیگر جایی نداشته و نخواهند داشت (چه رسد به "میانه‌روها"!!) بی‌شکی از قبیل رفسنجانی که بنی‌صدر در مصاحبه‌های تابستان سال ۶۳ خود قصد تطهیر آنها را داشت. آخر، سه سال پیش، خود بنی‌صدر هم درباره‌ی آنها از این حرف‌ها نمی‌زد).

آنروز ما با بنی‌صدر به تفصیل و در منتهای صراحت و صداقت از انقلاب جدیدی که در جریان است و از خون‌هایی که برای آن ریخته می‌شود و خاستگاه مشروعیت همه‌ی مناصب و مقامات آینده‌ی این انقلاب سخن گفتیم. همچنین افزودیم که همکاری و اتحاد، اجباری نیست و حال که به خارجه آمده‌ایم و آقای بنی‌صدر نیز از امنیت مکفی برخوردار است، اگر ما را با این خصوصیات و مسیری که در پیش داریم نمی‌پسندد نمی‌خواهیم همکاری با خود را به او تحمیل کنیم اما اگر قرار بر همکاری باشد، ما خواستار تضمینات مشخصی در قبال نیروهای کهنه و از دور خارج شده هستیم، زیرا از یکسو قصد سرنگونی تام و تمام رژیم خمینی و محاکمه و مجازات شخص خود او را داریم و از سوی دیگر آن استقلال و آزادی پایداری را مدنظر داریم که بار دیگر ایادی ارتجاع و امپریالیسم توان چپاول آنرا بطرق مختلف نداشته باشند.

در این مورد اشاره‌ی تلویحی ما به یک نظریه‌ی آقای بنی‌صدر بود که مکررا بازگو نموده بود اما ما اعتباری برای آن نظریه قائل نبودیم. وی با

یقین قطعی بر آن بود که وقتی که خمینی اطراف خود را از مهره‌های درجه اول خالی ببیند و فشار روی او زیاد شود، تسلیم خواهد شد (که مفهوم آن ضمناً می‌تواند دعوت مجدد از آقای بنی‌صدر و تن دادن به شرایط بنی‌صدر باشد). بنی‌صدر ابتدا متوجه موضوع مورد نظر ما (نیروهای کهنه و از دور خارج شده) نبود و یا شاید تجاهر می‌کرد. بسیاری مسایل فیما بین را نیز در همین اثناء مورد بحث قرار دادیم، که رئیس آن بعداً در فصل اول برنامه‌ی شورا و دولت موقت گنجانده شد.

اما در مورد موضوع اصلی، فرد چهارم (مشاور) وارد گردید و به او تفهیم نمود که منظور اینها از نیروهای کهنه و از دور خارج شده، آنهایی هستند که مانند ماشین اسقاط به "گاراژ" (تاریخ) رفته‌اند. بنی‌صدر نیز تأیید نمود و شرحی بیان داشت پیرامون اینکه از آنهایی که مانند بازرگان هنوز با رژیم خمینی همکاری می‌کنند "من بیشتر از شما دلم از آنها پرخون است" و به خودم چند نوبت خیانت کرده‌اند...

سرانجام بحث با اطمینان‌های موکد بنی‌صدر پیرامون چشم‌نداشتن به هر تمایل یا جریان و عنصر ضد مکرراتیک و وابسته‌گرا در کنش و واکنش‌های آینده‌ی نیروها، به خیر و خوشی پایان یافت و من مهمترین محورهای این گفتگوها را یادداشت می‌کردم تا در "برنامه" بیاورم.

نگرانی واقع بینانه و ماهوی ...

قبل از پرداختن به برنامه‌ی دولت موقت و مسائلی که در آن حل و فصل شده است، بی‌مناسبت نیست یادآوری کنم که نگرانی‌های ما از آینده‌ی آقای بنی‌صدر یک امر تخیلی یا از مقوله‌ی "برچسب‌زنی" نبود و واقعیات بعدی، واقع بینانه بودن آنرا به اثبات رساند.

بیگمان اگر سقوط رژیم خمینی با سرعتی که ابتدا انتظار آن را داشتم واقع می‌شد؛ این نگرانی‌ها که در حقیقت درباره‌ی چیزی جز بروز ماهیت طبقاتی - عقیدتی آقای بنی‌صدر و برخورد آن با ماهیت خود ما نبود چنان بازتاب خارجی نمی‌یافت و فعال شدن احتمالی اختلافات و تضادهای فیما بین به بعد از سرنوشتی موکول می‌گردید. آنگاه مردم ایران، فی‌المثل در یک انتخابات آزاد به قضاوت می‌پرداختند و ما هم نتیجه‌ی سیاسی این قضاوت را هرچه بود می‌پذیرفتیم.

شاید هم مجموعه‌ی شرایط و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی اصلا جایی برای اینکه آقای بنی‌صدر تضادهای ماهوی خود با ما را فعال کند باقی نمی‌گذاشت. سیاه‌ترین شق نیز می‌توانست این باشد که آقای بنی‌صدر همچون امروز، ما را تضاد و دشمن اصلی تلقی نموده و به بهانه‌ی "جلوگیری از یک دیکتاتوری دیگر" و با برچسب "بدتر از خمینی" از هر کاری که از دستش برمی‌آمد ببرد ما فروگذار نمی‌نمود و حتی اگر می‌توانست "وجه‌المصالحه"ی معامله‌ی دیگری قرارمان می‌داد. از بابت مجاهدین نیز خیالش جمع بود (و هست). زیرا در جریان زندگی نزدیک با ما بخوبی می‌دانست و می‌داند که ما به حرمت نان و نمکی که با هم خورده‌ایم هرگز با او ناجوانمردی نخواهیم کرد. بخصوص که خودمان جانش را نجات داده‌ایم.

خلاصه‌ی کلام: اگر خمینی زود سقوط می‌کرد، بروز تضادهای ماهوی آقای بنی‌صدر با ما به بعد موکول می‌شد و بسته به شرایط سرنگونی و اوضاع و احوال بعدی، بدرجات مختلف فعال می‌گردید. مگر اینکه بروز این تضادها از عمق به سطح، بترتیبی موضوعیت نمی‌یافت یا مسیر ظهور آن با ترتیبات و وسایل دیگری توسط وحدت‌های جدید مسدود می‌گردید.

این مطلب نیز که اختلافات و تضادهای ماهوی میان اشیاء مختلف و اجزاء مختلف یک مجموعه (و در اینجا یک مجموعه‌ی سیاسی و اجتماعی و ایدئولوژیک) در زمانی که فرصت رشد و ظهور بیابند، ناگزیر بارز و آشکار خواهند گردید، بهیچوجه امر شگفت و غریبی نیست و پیوسته اتفاق می‌افتد. مگر اینکه در چارچوب یک مجموعه و جبهه‌ی سیاسی با تمسک به الزامات مشترک، محدود و محصور گردد.

اما وقتی سقوط سریع‌الوقوع رژیم خمینی محقق نشد، آقای بنی‌صدر که در واقع به التزامات فیما بین (به شرحی که بعدا خواهیم دید) پایبند نبود، تدریجا اختلافات ماهوی خود با ما را بارز و تضادهای فیما بین را فعال نمود. این البته دقیقا معکوس روندی بود که ما با او طی می‌نمودیم. بگذریم که در جریان توسعه و تعمیق انقلاب، چنانکه پیش از این نیز بارها خاطر نشان کرده‌ام، بالمآل ما ضرر نخواهیم کرد.

اکنون می‌توان نتیجه گرفت که اعم از اینکه رژیم خمینی زود سقوط می‌کرد و یا قدری دیرتر، نگرانی‌های ما در قبال آقای بنی‌صدر که البته تماما معطوف به آینده‌ی او بود، بیجا نبود.

بنی صدر حتی پس از امضای برنامه‌ی شورا نیز (بشرحی که خواهیم دید) از خط جذب "میان‌روها"ی داخل رژیم دست‌بردار نبود. کماکان فکر می‌کرد شاید خمینی یکروز کوتاه بیاید و ناگزیر به همان وضعیت اولیه‌اش در آغاز انقلاب برگردد. حال اینکه از نظر ما این تمایل چیزی جز بیان شرمگینانه‌ی تمایل خود بنی‌صدر برای رجعت بداخل رژیم نبود.

یادم هست حتی یکسال و چند ماه بعد از امضاء برنامه‌ی دولت موقت، آنروزی که خمینی فرمان پوچ ۸ ماده‌ای را صادر کرد، پس از انتشار خبر، اولین واکنش بنی‌صدر در برابر خود من این بود که گفت: دیدید! هی به شما می‌گفتم که خمینی آخرش این حرف‌ها را خواهد زد و شما می‌گفتید نخیر... در مقابل، من فقط لبخند زدم و گفتم: ببله!

البته در آن اوائل بنی‌صدر امثال رفسنجانی را "میان‌رو" نمی‌شناخت و بقول خودش به "جناح چپ نهضت آزادی" و امثال اینها بسنده می‌کرد. اما یکسال بعد در مورد شخص بازرگان نیز به کرات اصرار می‌نمود.

از طرف دیگر شخص بازرگان و جریان او فی‌الواقع بنی‌صدر را هیچ به‌بازی نمی‌گرفتند. در سال ۶۰ دارودسته‌ی بازرگان بشدت از مجاهدین تنقید کرده بودند که چرا بنی‌صدر را پذیرفته‌اند. این مطلب را ما به خود بنی‌صدر اطلاع داده بودیم، اما روزنامه‌ی ناشر افکار او هیچوقت دست از منت‌کشی خاضعانه از میان‌روهای داخل رژیم برنمی‌داشت و به این ترتیب قدم به قدم آجراستادگی و بیرون آمدن بنی‌صدر از آن رژیم ننگین باطل می‌شد. در رابطه با جذب "میان‌روها" (باصطلاح میان‌روهای داخل رژیم

خمینی) به کرات نمونه دارم که وقتی با بنی‌صدر بر سر ترکیب شورا بحث‌مان می‌شد، پیوسته در حضور خود من نیز (اضافه بر سایل محافل) می‌گفت که "شورا، شورا نیست!" وقتی می‌پرسیدم چرا؟ گاه می‌گفت هم‌ماش مجاهدین هستند (حال اینکه افراد خودش هم مدتی عضو شورا بودند ولی به دلایلی که خواهیم دید از شورا خارج شدند). گاه می‌گفت شورائی در کار نیست، فقط خودتان هستید و آنهایی که شما را در انتخابات ریاست جمهوری کاندید کردند. گاه می‌گفت اینکه شورا نیست، غیر از مجاهدین بقیه کسی نیستند! و گاه می‌گفت این شورا سه دسته بیشتر ندارد: یکی مجاهدین و طرفدارهای خودشان، یکی کردها و یکی هم آن دسته‌های کوچک...

بسیار اتفاق افتاد که من می‌پرسیدم چه کنیم که شورا، شورا بشود.

بنی صدر می‌گفت بروید دنبال گروهها، و وقتی مشخصا نام گروههای مطلوب او را می‌پرسیدم از نهضت آزادی و جاما و فروهر نام می‌برد. واقعیت این بود که از فردای ۳۰ خرداد به بعد با برخی از اینها تماس گرفته و جواب رد نیز شنیده بودیم. بنی صدر هم این را می‌دانست و به کرات به او گفته بودم.

بعضی وقتها از او می‌پرسیدم آخر تقصیر ما چیست، این آقایان خودشان ماندن در آنجا را ترجیح داده‌اند، اگر آنها هم بعد از ۳۰ خرداد بیرون می‌آمدند و خود را می‌رساندند، کسی که مانعشان نبود... در اینگونه موارد گاه بنی صدر می‌گفت: پس معلوم می‌شود که تقصیر شماست که شورائی درست کرده‌اید که کسی نمی‌آید... و یا می‌افزود باید اخلاق و بیانات را درست کنید تا اعتماد کنند و بیایند. یا می‌گفت چه اشکال دارد باز هم بروید از آنها بخواهید بیایند به شورا و ببینید که اگر نمی‌آیند حرفشان چیست و شورا باید چطوری باشد تا آنها هم بیایند...

ولی متأسفانه نه "اخلاق"!! مجاهدین آنطوری که آقای بنی صدر می‌پسندید در قبال عالی‌ترین مصالح انقلاب "خوب"!! می‌شد و نه بنی صدر باورش می‌شد که اگر کوهها بجنبند، امثال آقای بازرگان از جای خود در این شرایط تکان نخواهند خورد!

با اینهمه در تابستان سال ۶۱ من یکبار دیگر ضمن مصاحبه با خبرنگار کریستین ساینس مانیور با بازرگان و دوستانش اتمام حجت کردم و به بنی صدر هم گفتم. خبرنگار مزبور در آستانه‌ی مسافرت به تهران بود و با من هم مصاحبه داشت. از من پرسید برای جریاناتی که هنوز با رژیم همکاری می‌کنند (از قبیل بازرگان) پیامی ندارید؟ گفتم چرا مشروط بر اینکه پیام مرا در روزنامه‌تان هم علنا منعکس کنید. قبول کرد ولی گفت اینکار فقط بعد از بازگشت از ایران امکان‌پذیر است. والا ویزایش را باطل خواهند کرد. بعدا در بازگشت از تهران، هم خلاصه‌ای از پیام اتمام حجت من و هم جواب بازرگان را که معلوم بود هیچ دم گرمی بر آهن سرد او اثر ندارد (البته از قول اطرافیان) منعکس نمود. بازرگان گفته بود آنها که از ایران رفتند اشتباه کردند و باید می‌ماندند و در ابتدای انقلاب دولت موقت را تقویت می‌کردند (نقل به مضمون).

آخر من در پیامم به او (بازرگان) گفته بودم ماندن در داخل این رژیم و مجلس او تقویت سرکوب و اختناق و معاونت در جرائم خمینی است. خبر به آقای بنی‌صدر رسید. گفت دیدید! چه خوب شد! پرسیدم کجایش خوب شد؟ گفت این مرد (بازرگان) بالاخره باید تکلیفش را مشخص کند و از وسط‌بازی دربیاید. یا اینطرف (طرف ما) یا آنطرف (منظورش طرف خمینی بود)...
گفتم ای آقای بنی‌صدر! هنوز برای شما روشن نیست که بازرگان کدام طرف است!؟

اگر درست یادم مانده باشد بنی‌صدر آنشب پذیرفت که بازرگان دیگر بعد از این اتمام حجت، راهش را انتخاب کرده و آنطرفی شده است...
اما باز هم بنی‌صدر از پا ننشست و در پائیز سال ۶۱ مجدداً مسئلهی بازرگان و مقولهی "خَرّ" شدن را در یکی از جلسات شورا همراه با انتقاد به شیوه‌های برخورد مجاهدین مطرح کرد. در جلسه‌ی روز بعد که خود بنی‌صدر حضور نداشت. اغلب اعضای شورا در نظرخواهی نهائی بر این بودند که نه تنها نباید بدنبال امثال بازرگان رفت، بلکه باید موضع قاطع و مشخصی نیز اتخاذ نمود. اما ماه بعد باز هم بنی‌صدر مسئله را در جلسه‌ی شورا پیگیری نمود. از آنجا که در رابطه با ابعاد تحلیلی و اصولی بحث بهیچوجه قانع نمی‌شد و در مواضعش پای می‌فشرد، برخی از اعضای شورا مسئله را از جنبه‌ی عملی آن در مقابلش بازگشودند و گفتند که این تلاش‌ها عملاً نیز بی‌فایده است. دست آخر همگی بخاطر رضایت آقای بنی‌صدر هم که شده به این تن دادیم که خود او برود و به‌عنوان یک ماموریت شورائی، بازرگان را از خمینی جدا کند و بکشد خارج از کشور. فکر می‌کنم بسیاری از ما می‌دانستیم که این ماموریت در حقیقت آب در هاون کوبیدن است! اما هیچیک از ما در آن تاریخ نمی‌دانست که تقریباً یکسال ونیم بعد (مرداد/۶۳) آقای بنی‌صدر که در جذب بازرگان شکست خورده بود پا را فراتر گذاشته و با نامه‌نگاری به خمینی، به جذب خود او خواهد پرداخت!!

می‌گویند یکی ادعای پیغمبری کرد. گفتند معجزه‌ها چیست؟ گفت درخت را احضار می‌کنم، به نزد من می‌آید، گفتند بکن، گفت الان خیر، باید همه در میدان شهر جمع بشوند و حرف‌هایم را بشنوند بعد...
در روز معهود جارچی همه را خبر کرد و در محل معهود جمع شدند تا مراسم احضار درخت را به چشم ببینند. پیغمبر دروغین هم آمد. حرف زد و

حرف زد و حرف زد ... مردم که بخاطر صحنه‌ی آخر آمده بودند حوصله کردند و شنیدند. آخر سر پیغمبر کذاب با مقدمه‌چینی‌های مفصل درخت را احضار کرد. درخت نیامد. خودش راه افتاد و به سمت درخت رفت و بعد گفت: دیدید! چه پیغمبر فروتنی هم هستم. انبیاء را کبر و غرور خوش نیاید. اگر درخت نیامد، خوب من می‌روم پیش درخت!

ضمناً اگر توجه کرده باشید در طول سال ۶۲ نیز روزنامه‌ی بنی‌صدر مملو از منت‌کشی ذلیلانه از بازرگان و جریان اوست. در این اواخر یکبار دیدم که یکی از نامه‌های نهضت باصطلاح آزادی را به مقامات رژیم (منتها با سانسور عناوین سحرمانه و پرتلسطراق جریان بازرگان، خطاب به مقامات رژیم) چاپ زده بود. جالب این بود که سال گذشته یکبار نهضت آزادی طی تکذیبیه‌ی رسمی مصاحبه‌ای را که روزنامه‌ی بنی‌صدر از بازرگان (به نقل از یک روزنامه‌ی ایتالیائی) چاپ زده بود از اساس منکر شد. روزنامه‌ی بنی‌صدر بدین‌وسيله سعی کرده بود آزادیخواهی و صلح‌طلبی بازرگان را همراه با اعلان انحراف انقلاب از مسیر اصلیش و اعلام ضدیت با اختناق از قول او (بازرگان) آنچنانکه گوئی دارودسته‌ی بازرگان جزء نیروهای مخالف رژیم (و نه در داخل رژیم) است، به نمایش بگذارد؛ بگذریم که تا آنجا که من بخاطر دارم روزنامه‌ی بنی‌صدر حتی تکذیبیه‌ی بازرگان را نیز چاپ نکرد.

همچنین می‌دانید که ضمن یکی دو سال گذشته مجاهدین در چند مورد به اتخاذ مواضع قاطعی در برابر نهضت باصطلاح آزادی و شخص بازرگان پرداختند. بخصوص وقتی که نهضت باصطلاح آزادی یکی از عملیات مقدس انتحاری را با ضدانقلابی‌ترین بیان محکوم نموده و تقاضای کیفر عاملان را در دادگاههای باصطلاح انقلاب نمود و اضافه بر این کیفر الهی شهدای مقدس انتحاری را نیز خواستار گردید. در اینگونه موارد گاه بنی‌صدر آنچنانکه گوئی بچه‌گول می‌زند به ما نصیحت می‌کرد که راه برخورد با اینها (میانهای داخل رژیم) این نیست. اگر هم بعد خواستید حساب آنها را برسید اول باید مامشات کنید و به قدرت برسید بعد پدرشان را در بیاورید ... فکر می‌کنم در یکی دو مورد به او جواب داده باشم که آخر آقای بنی‌صدر ما (مجاهدین) این‌کاره نیستیم! یعنی مثل خمینی نیستیم که از متحدینش استفاده کند تا به قدرت برسد و بعد هم به دست خود سرانها را ببرد ... از اصرارهای دائمی آقای بنی‌صدر برای "جذب" بازرگان (بعد از

امضاء برنامه‌ی شورا و دولت موقت و قول موکدش مبنی بر دست شستن دائمی از نمایندگان مجلس خمینی و نیروهای از دور خارج شده و کهنه (به شرحی که خواهیم دید) که بگذریم یک وقت (که تاریخ آن دقیقاً یادم نیست) در خارج کشور شایع شد که " یزدی " هم آمده است . در این مورد نیز آقای بنی‌صدر که به نظر می‌رسید ذوق هم کرده باشد با صمیمیت به من گفت : او را هم بیاورید ، او را هم بیاورید ، (لابد به شورا) ، هیچکس را نگذارید یا خمینی باقی بماند ، اطراف او را باید خالی کرد . . .

باز هم من لبخند زدم و گفتم : بله !

پیش خودم گفتم : بهترینست که کار را ساده‌تر کنیم ، یا خود خمینی را یکباره بیاوریم اینجا و یا شما را برگردانیم پیش‌او تا هر دو مان راحت بشویم !



خلاصه‌ی کلام اینکه گاه به نظر می‌رسید آقای بنی‌صدر شدت در کنار ما احساس غربت و بیگانگی و تنهایی می‌کند و در اعماق دل از ما متنفر است و ما را عامل مشکلات و مسائل خودش می‌داند . اگر فی‌الواقع چنین بوده و برداشت شخصی من نباشد شاید دلیل آنرا باید در این حقیقت جستجو کرد که اگر مجاهدین نبودند بنی‌صدر سر کار و زندگیش بود . شاید زمانی که از ولوله و هلهله‌ی " بنی‌صدر ، بنی‌صدر مقاومت " ، " بنی‌صدر ، بنی‌صدر ، حمایت می‌کنیم " در گرماگرم استقبال‌ها و گفزدن‌های پر شور به وجد می‌آمد ، فکر این را نکرده بود که مقاومت و غربت چنین مصائبی را هم دارد و ممکن است که قدری هم طول بکشد .

در سال ۶۱ یکبار بر اساس دریافت‌های مستقیم خودم به بنی‌صدر گفتم که بنظر می‌رسد که برخی اطرافیان و دوستان شما از اینکه شما آنچنان قاطعانه از رژیم خمینی جدا شدید و سازش و تسلیم پیشه نکردید پشیمانند . بنی‌صدر انکار نکرد و حتی به تائید ، سَری جنباند . از او پرسیدم خود شما چطور؟ با اینهمه فشارها که روی شما وارد می‌شود پشیمان نیستید؟ گفت من نه ، ولی یک حرف‌هایی می‌گویند که درست است . بهتر بود آدم به جای اینکه بیشتر به این فکر باشد که حالا یک وقت یک پاسداری از روی عصبانیت یک سیلی به یک نفر زده ؛ عمدتاً به اقتصاد کشور می‌پرداخت و اهرم‌های اقتصادی را درست می‌کرد . شاید از این‌طریق بیشتر می‌شد موثر بود و برای مردم کار کرد تا فرصت مناسب برسد . . . (نقل به‌مضمون)

دلم می‌خواست زبان ایدئولوژیکی مشترکی با او می‌داشتم و می‌توانستم به خیرخواهانه‌ترین صورت قانعش کنم که اجر ایستادگی خود در قبال خمینی پلید و ضدبشر را با اینگونه افکار که در فرهنگ اسلامی نیز جز در ردیف تمایلات شرک‌آمیز نیست، ضایع نکند. اما اکنون دست کم می‌توانم به مردم ایران گزارش کنم که این از همان نقاطی بود که عمیقاً دلم برای بنی‌صدری که بعنوان رئیس جمهور مقاومت بالای سر شورا و روی چشم مجاهدین جای گرفته بود، می‌سوخت. کاش می‌توانستم به او بفهمانم که قدر و شان خود را با اینگونه تمایلات و افکار ضایع نکند. کاش می‌توانستم برایش مجسم کنم که چگونه تاریخ و نسل‌های آینده‌ی ایران، جبن و بی‌غیرتی همه‌ی کسانی را که هنوز در درون رژیم خمینی جا خوش کرده‌اند، لعن و نفرین خواهند نمود. چگونه می‌توان بخاطر زنده ماندن ننگ‌آلود در داخل چنین رژیمی ماند و تیرباران و پرپر کردن هزاران نوکل این میهن ماتم‌زده و سیاهپوش را با آرامش خاطر نظاره کرد و بر نخروشید و پیرهن چاک نداد؟

بخصوص اگر کسی داعیه‌ی اسلام و آزادی و پیروی از امام حسین (ع) دارد چگونه نمی‌داند که نزدیک به یکهزار و سیصد و پنجاه سال است که هر سال در عاشورای حسینی عاقبت‌جوئی برادر امام حسین نیز تقبیح و رسوا می‌شود. برادری که در مکه درس عاقبت‌جوئی به حسین بن علی می‌داد تا همچون خودش زنده ماندن ناشی از ننگ و تقصیر را بر مرگ سرخ در دشت کربلا ترجیح بدهد...



در پایان این مبحث می‌خواهم نتیجه بگیرم که ما در فراز و نشیب مبارزه‌ی خونین مسلحانه برای سرنگونی سیاسی - نظامی و انهدام قطعی تاریخی - عقیدتی رژیم خمینی و در چارچوب یک انقلاب رهائیبخش نوین از یکطرف برعهده‌ی خود می‌دانستیم که در راستای تجربه‌ی ضروری - اتحاد با بنی‌صدر - منتهای انعطاف و بردباری را از خود نشان بدهیم و از طرف دیگر نگران احتمالات مربوط به رجعت او به جانب خمینی بوده و طبعاً هوشیاری خود را حفظ نمائیم.

این را هم بگویم که اگر بنی‌صدر از حد نمی‌گذراند باز هم با طیب خاطر تحملش می‌کردیم و دم بر نمی‌آوردیم. اما برآستی در پایان سال ۶۲ دیگر هیچ جایی برای تحمل و انعطاف باقی نمانده بود و ناگزیر بایستی بین صلح و مقاومت مسلحانه‌ی انقلابی و آزادی از یکسو و بنی‌صدر و خمینی‌گرائی‌اش از سوی دیگر انتخاب می‌کردیم.

برنامه

دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران

از زمینه‌ها و مقدمات تدوین "برنامه" صحبت کردیم. بدنبال نشستی که در اواخر شهریور ماه سال ۶۰ با آقای بنی‌صدر داشتیم، من به عنوان مسئول شورا دست به کار تحریر برنامه‌ی دولت موقت شدم. برادر مجاهد‌مان عباس داوری برای پاسخگویی به داخل کشور و روشن شدن تکلیف سازمان مجاهدین در قبال اتحاد با آقای بنی‌صدر (که انطباق سیاسی - اجتماعی خاص خود را ایجاب می‌کرد) تاکید داشت که اینکار هر چه زودتر فیصله یابد و بهمین منظور چند روزی هم کارهای جاری مرا خود بعهده گرفت تا تدوین برنامه بیش از این به تعویق نیفتد. بار دیگر "برنامه"های حداقل اغلب گروه‌های سیاسی و بسیاری از جنبش‌های آزادیبخش معاصر را که در دسترس بود مرور کردم. بخش دیگری از کار، مطالعه‌ی کلیه‌ی انتقادات و انتظاراتی بود که تا آن تاریخ از جانب گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های مختلف عنوان شده بود. ضمناً همچنانکه در فصل گذشته خاطر نشان کردم، در همین اثنا که حمله و هجوم به "میثاق" آقای بنی‌صدر بالا گرفته و صحبت از تدوین "برنامه" نیز بود، یکبار خود آقای بنی‌صدر به من یادآوری کرد که در انتهای "میثاق"، بر ضرورت "یک برنامه‌ی جامع" تاکید شده است. سرانجام تدوین برنامه در ۵/مهر/۱۳۶۰ به پایان رسید.

چنانکه در متن (مشروح) "برنامه‌ی شورای ملی مقاومت و دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران" ملاحظه کرده‌اید؛ فصل دوم این جزوه، به تشریح "نظرگاههای اساسی" و "دیدگاهها"ئی که "سر خط اساسی‌ترین سیاست‌های دولت موقت را تشکیل می‌دهد" اختصاص یافته است. معمولاً در برنامه‌های سایر جبهه‌های آزادیبخش یا شوراها این چنینی، چنین فصلی وجود ندارد و سعی می‌کنند مسائل را به حداقل اختصار - به منظور حداقل مسئله‌سازی - برگزار کنند و بگذرند. اما به عنوان مسئول مقاومتی تا این حد عمیق و خونین، وظیفه‌ی خود می‌دیدم که در نقطه‌مقابل خمینی دجال - که اصلاً در پاریس برنامه‌ی رسمی و مدبونی ارائه نکرد - حتی دیدگاههای دولت موقت آینده را در ۹ محور (با توضیحات کافی) به عرض ملت ایران

برسانم . تا اگر باروی کار آمدن چنین جانشینی موافق باشند ، علاوه بر مواد برنامه‌اش پیشاپیش از دیدگاه‌های دولت مربوطه نیز جزء به جزء مطلع باشند و در این زمینه هیچ چیز از آنها مخفی نمانده باشد . محورهای فوق‌الذکر بترتیب عبارتند از :

- ۱ - مقاومت مشروع ملی و احراز حاکمیت مردمی (برسمیت شناختن حق تصمیم‌گیری و تعیین سرنوشت توسط خود مردم)

- ۲ - هدف‌های تاریخی این حاکمیت و مسیر واقعی وحدت

- ۳ - نجات ارزش‌های اصیل و ترقی خواهانه‌ی ملی و میهنی

- ۴ - محتوای ملی ، دمکراتیک و ضدامپریالیستی انقلاب

- ۵ - اهمیت به رسمیت شناختن محتوا و خصایص ویژه‌ی انقلاب

- ۶ - تضمین پیروزی انقلاب و عدم رجعت به گذشته

- ۷ - نظام شورائی - متکامل‌ترین شکل اداره‌ی امور کشور و پایداری انقلاب

- ۸ - رد مفهوم یکجانبه و تفسیر صرفا سرمایه‌داری " رشد "

- ۹ - وحدت برنامه‌ریزی در نظر و عمل

پس از آماده شدن نسخه‌ی پاکنویس در ۷/مهر/۱۳۶۰ طی نشست

طولانی با آقای بنی‌صدر ، تمام آنرا مشترکا با یکدیگر مطالعه نمودیم و به

پیشنهاد او تصحیحات جزئی در آنچه من نوشته بودم صورت گرفت . سپس

هر دو نفر ذیل مقدمه‌ای را که من نوشته بودم ، امضا کردیم . و حالا دیگر

"برنامه" آماده‌ی انتشار بود . قبل از ترک اطاق آقای بنی‌صدر ، ۲ الی ۳ بار

از او پرسیدم که آیا مطلبی و حرف دیگری دارد یا خیر و پرسیدم که آیا هیچ

مسئله (و نارضایتی) در کار نیست ؟ جواب‌های بنی‌صدر منفی بود . بخصوص

پرسیدم که آیا در رابطه با دوستان و اطرافیانش مسئله‌ای نیست و می‌توانم

فردا این برنامه‌را منتشر کنم و بعد از انتشار کسی حرفی نخواهد زد ؟ بنی‌صدر گفت :

" شما کارتان را بکنید ، بی‌خود می‌کند هر کسی که حرف بزند . . . "

به این ترتیب فردای آنروز در شرایطی که یکی دو روز بیشتر به انتخاب

فرمایشی خامنه‌ای (به عنوان رئیس جمهور) نمانده بود ؛ برنامه‌ی دولت

موقت اعلام و منتشر گردید و البته با بازتاب جهانی گسترده‌ای همراه بود .

متعاقبا رهبری حزب دمکرات کردستان ایران در حالیکه هنوز متن کامل برنامه

را دریافت نکرده بود ، اما بدلیل وجود ماده‌ی مربوط به " خودمختاری " که

توسط خبرگزاری‌های مختلف منعکس شده بود ، به شورای ملی مقاومت اعلام

پیوستگی نمود . اکنون توجه شما را به مقدمه‌ی برنامه‌ی مزبور جلب می‌کنم :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

برنامه دولت موقت

جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران

سپهر ابرقن مریم

مردمان گرامی، زیر هدایت عالی و قیاداری جناب آقای امام خمینی، رهبر و مدبر عالی کشور و نماینده مردم و اسلامی؟

زبان دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران، به پیروی از تفهیم امام، این برنامه را جهت اعلام و شناسایی شماست برای استخوان و

آبادی جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران، داشته و از این پس نیز قانون، به پیروی از آن، به اجرا در می آید.

این برنامه دارای اهداف و مقاصد است که در پی اجرای آن، کشور را به سوی اهداف و مقاصد خود، پیش می برد.

آقای دکتر بنی صدر که در وقت سابق، با این تفهیم، از سوی امام، به پیروی از آن، به اجرا در می آید، در این باره،

حالتی که در پی اجرای آن، به پیروی از آن، به اجرا در می آید، در این باره،

خواستار اجرای آن، به پیروی از آن، به اجرا در می آید، در این باره،

جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران، به پیروی از آن، به اجرا در می آید، در این باره،

برای تحقق استخوان مریدان... به پیروی از آن، به اجرا در می آید، در این باره،

همین به پیروی از آن، به اجرا در می آید، در این باره،

فرض هدفهای کشور همین در پی اجرای آن، به پیروی از آن، به اجرا در می آید، در این باره،

اسلام، به پیروی از آن، به اجرا در می آید، در این باره،

بر حال این است که در پی اجرای آن، به پیروی از آن، به اجرا در می آید، در این باره،

و لازم است که در پی اجرای آن، به پیروی از آن، به اجرا در می آید، در این باره،

شما قابل بررسی و تصحیح است. بنا بر این، در پی اجرای آن، به پیروی از آن، به اجرا در می آید، در این باره،

مگر کرامت بنی صدر

۱۳۵۰/۱۰/۱۳

سید علی

۱۳۵۰/۱۰/۱۳

چنانکه ملاحظه می‌شود :

اولا - با موافقت و تائید خود آقای بنی‌صدر، میثاق (آقای بنی‌صدر) ،
"میثاق تاسیس یا بنیانگذاری این شورا نامیده" شده است و مبنای ملحق
شدن به شورا ؛ پذیرش "برنامه"ی حاضر شناخته می‌شود .
ثانیا - به "مطالب بسیار مهمی از قبیل الغاء قانون اساسی خمینی ،
جمهوری دموکراتیک اسلامی و خودمختاری داخلی کردستان" اشاره می‌شود که
در نخستین هفته‌ی ورود به پاریس و در شرایطی که هنوز برنامه‌ای در کار
نبود و میثاق (آقای بنی‌صدر) در بین ما حاکم بود با موافقت خود آقای
بنی‌صدر "پذیرفته و رسماً اعلام" ، گردیده است . (در مصاحبه‌های مسئول
شورا)

ثالثا - تصریح می‌شود که "میثاق" در شرایط اضطراری آخرین روزهای
اقامت در تهران نوشته شده و "عمدتاً ناظر بر موارد خلف وعده و نقض
عهدهای مکرر خمینی در زمینه‌ی آزادی‌ها و حقوق مردم است" .
رابعا - از آنجا که "میثاق" بعضاً با "برنامه" یکی فوض شد و سوالاتی
را برانگیخته بود . . . مسئول شورا از بی‌توجهی‌ای که "شخصاً در تقدیم هر
چه سریعتر برنامه داشته" پوزش می‌طلبید و از خود انتقاد می‌کند . همچنین
تصریح می‌کند که "نارسانئی‌ها و نقایص" این برنامه نیز در آینده با نظر شورا
قابل بررسی و تصحیح است .

مهمترین مسائلی که در "برنامه" حل و فصل شد

برنامه‌ی دولت موقت شامل ۱۲ ماده (همراه با توضیحات و بندهای
مربوطه) است که با عناوین زیر مشخص می‌شود :

- ۱ - استقلال
- ۲ - آزادی
- ۳ - شوراهای مردمی
- ۴ - تساوی حقوق سیاسی و اجتماعی کلیه‌ی افراد ملت ایران
- ۵ - حقوق ملیت‌ها
- ۶ - ارتش جمهوری دموکراتیک اسلامی
- ۷ - سیاست ارضی و مسائل روستائی

۸- حقوق کارگران

۹- آموزش، تحصیلات عالی و فرهنگ

۱۰- برابری سیاسی و اجتماعی زن و مرد

۱۱- تامین رفاه اجتماعی

۱۲- سیاست خارجی

اما صرفنظر از مواد فوق‌الذکر، فصل اول برنامه تحت عنوان "وضعیت موقت و وظیفه‌ی اساسی دوران انتقال" می‌باشد که طی ۸ ماده به حل و فصل یک سری مسائل بسیار مهم (منجمله در رابطه با آقای بنی‌صدر) اختصاص یافته بود. برحسب این مواد:

اولا - وظیفه‌ی اساسی دولت موقت "انتقال حاکمیت به مردم ایران و مستقر ساختن حاکمیت جدید ملی و مردمی" شناخته می‌شود.

ثانیا - تصریح می‌شود که "این دولت مشروعیت خود را تماما از مقاومت عادلانه‌ی مردم ایران علیه رژیم ارتجاعی خمینی و خونبهای رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز این میهن علیه دیکتاتوری و وابستگی کسب می‌کند." (ماده‌ی ۲).

از طرف دیگر در ماده‌ی ۷ تصریح می‌شود که آقای بنی‌صدر ریاست جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران را بر عهده دارد. بنابراین واضح است که خود آقای بنی‌صدر نیز پذیرفته که مشروعیت دولت موقت و کلیه‌ی مقامات آن (منجمله ریاست جمهوری ایشان) تماما ناشی از مقاومت است. اما چنانکه می‌دانیم علیرغم این تصریحات آقای بنی‌صدر کماکان "رئیس جمهور منتخب مردم ایران" امضا می‌نمود و ما (شورا) را در کار خود با تناقضات و دردرهای زیادی مواجه می‌کرد. که البته تحمل می‌کردیم و دم بر نمی‌آوردیم.

ثالثا - تاکید می‌شود که "رژیم ضدخلقی خمینی... حیاتی‌ترین حق مشروع مردم ایران یعنی حق حاکمیت مردم را غصب نمود" و علیهذا پس از "خلع ید و سلب حاکمیت از رژیم ضدخلقی خمینی" دولت موقت "مجلس موسسان منتخب مردم" را "برای تعیین نظام قانونی جدید و تدوین قانون اساسی آن دعوت به کار می‌کند." (ماده‌ی ۳)

رابعا - در رابطه با نیروهای کهنه و از دور خارج شده: "از آنجا که موفقیت این "موسسان" در مسیر آزادی و استقلال واقعی کشور اساسا در گرو

عاری بودن از ایادی امپریالیسم و ارتجاع بقایای شاه و خمینی و نیروها و احزاب وفادار به آنهاست، صلاحیت نامزدهای انتخاباتی بایستی از این دو جنبه قبلاً مورد تحقیق قرار بگیرد که چگونگی آن بعداً مشخص خواهد شد. " خامسا - "مرجع نهائی تصمیم‌گیری و اداره‌ی امور کشور طی دوران انتقال" شورای ملی مقاومت شناخته می‌شود" که برحسب اساسنامه‌ی خود اتخاذ تصمیم می‌کند."

سادسا - آقای بنی‌صدر بعنوان "ریاست جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران" (بنابر توضیحاتی که در مباحث قبلی داده شد) در ماده‌ی ۷ از وابستگی به هر حزب و گروه و جمعیت سیاسی پرهیز داده شد و "هرگونه تحزب تحت نام ایشان ممنوع" اعلام شده بود (تا وقتی که رئیس جمهور شناخته می‌شود). ملاحظه می‌شود که آقای بنی‌صدر با امضاء خود متعهد و ملتزم شده بود که بهیچ جریان سیاسی بستگی نداشته باشد. البته همچنانکه قبلاً گفتم اگر آقای بنی‌صدر می‌خواست به‌عنوان نماینده‌ی یک جریان سیاسی در شورا شرکت کند (و نه‌بعنوان رئیس جمهوری که تمامی مشروعیت خود را از مقاومت می‌گیرد)؛ راه او بهیچوجه بسته نبود.

البته همانطور که قبلاً گفتم ما راه عضویت مستقل اطرافیان و جریان سیاسی بنی‌صدر در شورا را نیز بسته بودیم و حتی من اعلام کرده بودم که از تشکل آنان بشرطی که تحت نام رئیس جمهور (بنی‌صدر) نباشد استقبال می‌کنیم. در همین رابطه بود که چند ماه بعد ما در منتهای انعطاف؛ اطرافیان بنی‌صدر را که تحت نام "سازمان هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی ایران" تقاضای عضویت در شورا کرده بودند - علی‌رغم اسمشان که بهیچوجه با انقلاب نوین و دمکراتیک ایران رابطه‌ای نداشت و علی‌رغم رسمشان که معلوم بود دوستان آقای بنی‌صدر بوده و در شورا نیز اعمال‌کنندگان سیاست‌های رئیس‌جمهوری خواهند بود که متعهد شده است به هیچ جریان سیاسی وابسته نباشد - به عضویت شورا پذیرفتیم. اگر آنها در شورا مانده بودند از "حق وتو" نیز برخوردار بودند.

این "سازمان هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی ایران" همان "ما"ی مجهول‌الهویه‌ای است که (همچنانکه در نقل قول ابتدای فصل حاضر دیدیم) آقای بنی‌صدر در نشریه‌ی "انقلاب اسلامی" ۳۱ شهریور در عین اینکه خجالت کشیده اسمش را بیاورد؛ رسمش را بکار گرفته و هنوز از زبان آن

موجود مفقودالاثَر به "رهبری مجاهدین" و به شورای ملی مقاومت و اساسنامه‌ی آن می‌تازد.

اخلاقیات انقلاب ربوده شده و عاری از محتوایی را که بر آن "انقلاب اسلامی" نام نهاده بودند، می‌بینید!

بنی‌صدر صرفنظر از تعهدات امضاء شده‌اش، حتی در عالم اتحاد و دوستی نیز حاضر نبود با شورا و مجاهدینی که خود به او پیشنهاد کرده بودند "رئیس جمهور" امضاء کند، مختصر تفاهمی نشان داده و از ما بپذیرد که براساس همان اصولی که در رفراندوم قانون اساسی ولایت‌فقیه و در انتخابات ریاست جمهوری خود او شرکت ننموده بودیم و براساس همان اصولی که درگیر یک نبرد خونین و سرنوشت‌ساز با رژیم خمینی شده بودیم؛ نمی‌توانستیم (تکرار می‌کنم نمی‌توانستیم) او را "منتخب" بشناسیم. اما برای او چه اهمیت داشت که اعضای این شورا - یعنی متحدینش - چه معضلاتی را باید از این بابت در درون و بیرون خودشان متحمل شوند...

با اینهمه در شرایطی که روزنامه‌ی ناشر افکار او اخبار مجاهدین و حتی امضاء مسئول شورا در پای مصوبات شورای را سانسور می‌نمود و در شرایطی که "تحریریه"، و سایر خواهران و برادران بخش‌های "اجرائی" نشریه‌ی "اتحادیه‌ی دانشجویان مسلمان" و "مجاهد" (بدلایل مختلف از جمله امضاء "منتخب" که نقض آشکار تعهد شورای خود او نیز بود) گاه حتی از دریافت پیام‌هایش جریحه‌دار بودند؛ دستور تشکیلاتی داده بودم پیام‌ها و اطلاعیه‌های او را با همان امضاء تماما منتشر کنند.

تنها در یک مورد، در آذرماه ۱۳۶۰ مسئول نشریه‌ی "اتحادیه‌ی دانشجویان مسلمان" (که قبل از مجاهد منتشر می‌شد) یکی از پیام‌های بنی‌صدر را همراه با یادداشتی به من برگرداند.

در یادداشت مزبور بتاريخ ۶۰/۹/۲۲ "خواهش" شده بود که یا "مجاز" باشند این یکی پیام بنی‌صدر را در نشریه‌شان چاپ نکنند و یا "توضیح حداقل ضمیمه" را در انتهای پیام بنی‌صدر بیفزایند و یا اینکه من "نامه‌ی کتبی با مضای خود... حاوی دستور سازمانی برای درج پیام مربوطه" بفرستم تا "آنرا نیز در کنار پیام مربوطه منتشر" نمایند... از آن "توضیح حداقل ضمیمه" و اینکه در جواب بنی‌صدر چه نوشته

بودند سخنی نمی‌گویم . کما اینکه از ماقع ، با خود بنی‌صدر نیز هیچ نگفتم .
ضمناً درست هم نمی‌دانستم که برای انتشار آن پیام کذائیش خواهران و
برادران خود را بیشتر از آن تحت فشار بگذارم .

پیام مزبور تحت عنوان "پیام ریاست جمهوری به ملت ایران" در
شماره‌ی پنجشنبه ۱۹/آذر/۱۳۶۰ نشریه‌ی "انقلاب اسلامی در هجرت" درج
شده است . درست در همان ایامی که مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه در اوج
پاکبختگی و جانباختگی رسیدترین فرزندان این میهن‌از یک سو و رگبار
اعدام‌ها و تیرباران‌های وحشیانه‌ی خمینی از سوی دیگر غوغا می‌کند . شاید
حوالی همین ایام بود که یک بانوی ایتالیائی در حالیکه عکس نوباوگان
اعدام شده‌ی مجاهد را بر سینه زده بود خود را آتش زد .

در چنین شرایطی ببینید رئیس جمهور مقاومت چه پیامی (آنهم از
هجرت!) برای جوانان وطنش می‌فرستد :

"... شما جوان‌هایی که امروز بجای کار تلاش و سازندگی در این
جهان که دارد با سرعت پیش می‌رود به شکار یگدیگر مشغولید ، فکر نمی‌کنید
روزی کاملاً بیمار می‌شوید و دیگر امکان آشتی با یگدیگر را بکلی از دست
می‌دهید؟ فکر نمی‌کنید دیگر در آن روز کشوری برجای نمی‌ماند؟ ملت‌هایی که
بزرگی بدست آوردند توانستند در داخل خودشان آشتی ایجاد بکنند . تاگی
می‌خواهید و می‌خواهیم این دور باطل را ادامه بدهیم . نه ، تمام کنیم ، بایستید
در برابر این رژیم و وعده بدهید به این ملت که وقتی این رژیم سرنگون شد ، رژیم
جدید به انتقام‌گیری نخواهد پرداخت . زمان آشتی عمومی فرا خواهد رسید .
عصر سازندگی خواهد شد . ما کارهای بزرگی در ایران و جهان داریم . باور
کنید که می‌توانیم نظام کنونی جهان را بسود همهی محرومان جهان تغییر
دهیم . امروز سرنوشت تاریخ در دست شماست . به بزرگی مسئولیت‌هایتان
بیاندیشید و کمی از این خفت و خواری که به شکار یگدیگر مشغولید احساس
شرم کنید ، با این احساس آزاد بشوید ، بار دیگر به روش انقلاب برگردید .
وحدت در میان خودتان و سرنگون کردن رژیم . این است راهی که باید
برویم . پیروزی با ماست ..."

مسئول نشریه‌ی "اتحادیه‌ی انجمن‌های دانشجویان مسلمان" بر همین
سطور انگشت گذاشته و نوشته بود که "نمی‌توانم باور کنم که آقای بنی‌صدر
عباراتی که زیر آن خط کشیده شده صرفاً از روی کج‌فهمی و ضعف در گرامر

و واژه‌شناسی فارسی - و بدون هیچ غرض و مرض دیگر - بر زبان رانده باشد .
و *وَاللّٰهُ جَا بِهٖ جَا اَز عَظْمَت و شَكُوِه و اَفْتَخَار مَقَاوِمَت و رِزْمَنَدگَان و شَهَدَايِش نِيَز*
یاد می‌نمود و شرم و ننگ را بالمناصفه بین دو شکارچی هم‌شان و هم‌ردیف
تقسیم نمی‌کرد"

و من اضافه می‌کنم که آن پیروزی که در "میانه"ی این دو شکارچی
یافت شود، ناگفته پیداست که چه نوع پیروزی خواهد بود . بگذریم که اینها
حرف‌های سه سال پیش بنی‌صدر بود . اکنون او بسا فراتر از اینها رفته و
آشکارا خمینی را بر ما ترجیح می‌دهد .

فصل چهارم

”وزیر طلبی“ در لفافه آزاد یخواهی
و ”عدم هژمونی“

در مطلع فصل گذشته دیدیم
که به‌گفته‌ی آقای بنی‌صدر با ورود به
اروپا وضع دیگر شده و "رهبری"
مجاهدین در پی شکستن تعهد
نسبت به "اصل عدم هژمونی"
برآمده است...

مشروح استدلال بنی‌صدر در
اینباره (که عیناً از انقلاب اسلامی
۳۱/شهریور/۶۳ کلیشه می‌شود) به
شرح زیر است:

انقلاب اسلامی

۲۶ / شهریور ۶۳

نده بود... حالا بطوریکه خودی در پیام
اخیر می‌گوید: "به هیچکس امتیاز
اساسی زائد بر "مقاومت" اش نداده
و ننمیدهند. به سخن دیگر اختیار
انحصاری برهات و زیران یعنی
برقوه مجریه و در واقع بر سه قوه یعنی
آنست که غیر از خودشان، کسی مقاربتی
در خورش می‌کند، بدینسان، شورای
مقاومتی بیرون از خودشان وجود
ندارد. و گرنه برای اعطای آن شورا
دست کم حق تصویبی قائل میشوند.

می‌پسندید که محرمی راست می‌نوشت،
واقعیتی که در پیام اخیر رجوی آمده
همانست که نما پنداش در زندان
به محرمی و دیگران می‌گفته است:
شوری اسم است و رسم هر چه هست رهبری
مجا هدی " است .

حال اگر میخواست یک دروغ ظاهر
پسندی نیز بنویسد، باید می‌گفت،
ما زهر باره، انحصار رجوی در آمدن
قدرت اجرایی نرفته، هم ولی‌المثل
نصف وزراء را مطالبه کرده ایم .
واقعیتی که چا پ و معنوا ن برنا سه
"شورای ملی مقاومت" و " دولت
موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی
ایران "، در دسترس عموم قرار
گرفته است. واقعیت بالاست و حال
که دست شما در دلیل تراشهای سابق
کوتاه شده، به سراغ جعل این دروغ -
رفته اید که گویا قباله نصف وزراء
را از شما خواسته اند و شما قبضول
نگرده اید .

بر طبق میثاق ونا مه بنی صدر به رجوی
مقرر بود که اگر تنها یک سازمان بار
مبارزه را بردوش خود یافت، هر کار
می‌کند بنام جمع بکند، کار بهکس
ند و " رهبری" مجا هدی ن، هر کار را از -
آن خود شمرد!

در شورش که تشکیل داده بود
ساله دولت آینده را طرح کرده و
بآنها (به استثنای ما) قبولاننده
بود که اختیار دولت بشما مه در اختیار
شخص مسئول شورا باشد. ماده‌ی سه
این شرح تصویب رسا نده بود:

۷- مسئولیت تشکیل دولت موقت و
تعمین وزراء بر عهده‌ی آقای مسعود
رجوی نما بنده‌ی سازمان مجا هدی ن
خلق ایران است. این دولت مطابق
برنا مه و وظایف مبرم دولت موقت
و سایر مویات شورا عمل خواهد نمود .

ما ده هفت صراحت دارد و اینک
اگوست نکا رنا شده، هیات وزیران
پیشا پیش و با انحصار قباله رجوی
در آمده است. بنام ماده ۸، اعضا
شورا حق بشوال و استیضاح دارند
(همین اندازه حق نیز بر اشرا فشاری
ما تن دادند). اما اظهار اعتماد
و عزل وزراء را ندارند. عزل و نصب
وزیران بطور مطلق در اختیار رجوی
است!

این ماده معذاق کامل هزموس -
طلبی و مخالف صریح، میثاقی است
که همین شخص آنرا اضا و با ن متعهد

ابتدا از خوانندگان این سطور بخاطر استفاده از کلمه‌ی من‌درآوردی "وزیرطلبی" عذر می‌خواهم. در برابر واژه‌ی نامفهوم "عدم هژمونی" که آقای بنی‌صدر در نوشته‌ها و سخنانش از آن بسیار استفاده می‌کند، چاره‌ی دیگری نبود و من هم تا آنجا که به شورای ملی مقاومت و به مجاهدین خلق ایران مربوط می‌شود، ناگزیر ترجمه‌ی بهتری برای تمسک بنی‌صدر به "اصل عدم هژمونی" نیافتم.

حقیقت اینست که در "ایدئولوژی طلبکاری" که آقای بنی‌صدر از اجله‌ علمای آنست، مبهم سخن گفتن و کلمات و اصطلاحات نامفهوم یا چندپهلوی بکار گرفتن، امری اجتناب‌ناپذیر است. والا نمی‌توان دوگانگی (یا چندگانگی) پیشه کرد و راههای مختلف چرخش سیاسی را برای خود پیوسته باز نگاهداشت. اینجاست که هم "موازنه‌ی عدمی" و هم "عدم هژمونی" و هم بسیاری دیگر از حرف‌های آقای بنی‌صدر در باب "خود-امامی" و اسلوب شناخت بر پایه‌ی "توحید!" و "امامت!" و همچنین اقتصاد باصطلاح توحیدی او پیوسته برای افراد کم‌استعداد نظیر اینجانب فهم‌ناشده باقی می‌ماند. لذا صرفنظر از ماهیت و سمت‌گیری ارتجاعی "روشنفکرتاریا"ی خرده‌بورژوازی "انقلاب اسلامی"؛ باید در هر مورد مشخص جداگانه تلاش کرد و منظور مشخص بنی‌صدر از بکار بردن اصطلاحات نامفهوم را دریافت. دریافت من از شکستن "اصل عدم هژمونی" که بنی‌صدر آنرا به مسئول شورای ملی مقاومت (یا به قول خودش "رهبری مجاهدین") نسبت می‌دهد، همانا لفافه‌ی وزیرخواهی و وزیرطلبی خود اوست.

اثبات این حقیقت؛ که طی مباحث‌های جداگانه به آن خواهیم پرداخت؛ موضوع فصل حاضر است.

لیکن ابتدا اجازه بدهید برای هموار کردن راه پیشرفت بحث، خس‌وخاشاک "بیان بنی‌صدر" را کنار بزنیم تا دستیابی به جوهر کلام او تسهیل شود:

اتحاد با (کل) مجاهدین - جدائی از "رهبری" مجاهدین!!

نمی‌دانم این مجاهدین چه بچه‌های "نازی" هستند که حدود ۲۰ سال است همه‌ی ضدانقلابیون غالب و مغلوب و همه‌ی اپورتونیست‌های چپ و راست و هر کسی که از اردوی انقلاب و مقاومت قهر می‌کند؛ پیوسته "رهبری"

آنها را متهم می‌کند و جرات ندارد به خود آنها خیلی بتازد .

شگفتا که در مورد شاه و شیخ می‌گفتید که خودشان خوبند ولی اطرافیان آنها بد هستند؛ اما شکر خدا کار به مجاهدین که می‌رسد معلوم می‌شود که خود آنها بچه‌های صدیق و سربزیر و آرامی هستند (که ضمناً از روز ازل برای شکنجه‌شدن و خون دادن درست شده‌اند) ولی یک مشت رهبران فلان و بهمان دو دهه است که در راس این سازمان ، بیخود و بی‌جهت ! یک روز با شاه و یک روز هم با خمینی و بهشتی و منتظری و یک روز هم با امثال پیمان و پیکار و اقلیت و کیانوری و بنی‌صدر درمی‌افتند . . .

معلوم هم نیست که این بچه‌های "نازنازی" ! و "بازی‌خورده‌ی رهبری" ! چگونه و با چه جنبل و جادوئی ، سحر و افسون شده و سالیان سال یک چنین تناقضات عظیمی را مابین خود و رهبری سازمانشان تحمل می‌کنند ! اما این یکی (بنی‌صدر) که دیرتر از سایرین به وادی جداسازی سر و تن سازمان ما آمده، ناشایانه می‌خواهد زودتر هم برود !

همین افراد از سوی همین سازمان ، با دلایل و تحلیل مشخص در راستای شقّه کردن و سرنگون نمودن رژیم خمینی با او پیمان اتحاد بسته‌اند ؛ آنگاه باز هم همین افراد از سوی همین سازمان در راستای سرنگونی همان رژیم ضدبشری (که بنی‌صدر مجدداً به آن چشمک و چراغ می‌زد) با او خداحافظی نموده و در چارچوب شورای ملی مقاومت نیز عذرش را خواسته‌اند . اما تا آنجا که سخن از اتحاد و بدست آوردن پرستیژ و امتیاز است ، چنان وانمود می‌کند که مجاهدین (کل مجاهدین) با جناب ایشان متحد شده‌اند تا "مشروعیت" کسب کنند . لیکن به هنگام خداحافظی و قطع همکاری ، فقط مدعی "رهبری مجاهدین" است و تلویحاً چنین وانمود می‌کند که اینبار فقط "رهبری" است که از او جدا شده و لاغیر . . .

واقع مطلب این است که بنی‌صدر در عین اینکه از دیرباز برجسب‌های فراوان به مجاهدین می‌زد ، بوضوح می‌داند که وقتی مجاهدین (بمنابه نیروی سراسری مقاومت و انقلاب نوین خلق) به کسی بگویند : خوش آمدی ! اجتماعاً و تاریخاً هیچ افتخاری برای او محسوب نمی‌شود و وجه ننگ‌آور آن بسا بیشتر است . اینجاست که بنی‌صدر در ردیف سایر ضدانقلابیون و فرصت‌طلبان ، یقه‌ی "رهبری" را می‌گیرد تا شاید در دنیای توهم ، آن نیروی سرسخت ، رزمنده ، آگاه و استوار انقلابی را — که یک مشت بچه‌های نازنازی

می‌پندارد - به این وسیله درهم بشکند . بگذریم که خود و اطرافیانش بارها و بارها به زبان‌های مختلف شکایت می‌کردند که چرا آن "بچه‌ها" احترامات آقای رئیس‌جمهور را چنانکه باید حفظ نمی‌کنند . . . همان بچه‌هایی که هر قدر هم "انحصارطلبانه" تر! در میدان مقاومت مسلحانه‌ی سراسری به عملیات مقدس انتحاری و انباشته کردن فهرست شهیدان بپردازند، ناقص "اصل عدم هژمونی" بنی‌صدر و دمکراسی خواهی! ضدانقلابیون نیست . اما وای به وقتی که دستگاه رهبری آنها (مجاهدین) نخواهد بگذارد که خون‌های پاک آن رزمندگان و آرمان‌های عادلانه‌ی خلقشان مجدداً لگد مال سَم‌ستوران ارتجاع و فرصت‌طلبی شود، که در اینصورت حضرات فغان و فریاد برمی‌دارند و ناله سر می‌دهند . بزم حضرات، مجاهدین حداکثر نباید فراتر از "بازوی نظامی" جنبش قدم بردارند . زیرا اگر در محور یک جانشین (آلترناتیو) دمکراتیک - انقلابی قرار گیرند، دیگر خیلی دکان‌های ارتجاعی و استعماری و خیلی مغازه‌های چندنیش فرصت‌طلبی و میوه‌چینی تخته خواهد شد و خیلی کسان (از راست و چپ‌نما) باید سر جای خودشان بنشینند . . . و سرنوشت خلق و انقلاب را به بازی نگیرند .

با اینهمه از آنجا که این شغل شریف! اما کم‌درآمد (جداسازی رهبران ناصداق از اعضا و هواداران ناآگاه) که بنی‌صدر نیز به تازگی به آن روی آورده، مدت‌هاست در صحنه‌ی سیاسی این میهن، افشاء شده است، ما آنرا دیگر جدی نمی‌گیریم و می‌گذاریم تا هر کس دیگر هم که خواست، بخت خود را در این وادی بیازماید و به عیان ببیند که اینگونه سالوس‌گری‌های ضدانقلابی، دیگر بر نسل ما اثر ندارد و همچنین بفهمد که در اینجا هیچ جنبل و جادو و رمز و راز غیرقابل شناختی وجود ندارد و وحدت ارگانیک بخش‌های مختلف یک سازمان انقلابی، پوچ و مبتذل و قلابی (همچون سرتاپای آن انقلاب باصطلاح اسلامی) نیست .

اینجا به کسی اجازه نمی‌دهند امیال و شهوات جاه‌طلبانه‌ی خود را با سرنوشت یک خلق و یک نسل ارضاء کند . در اینجا فرد، مشتاقانه و داوطلبانه از جلد "منیت" بیرون می‌آید؛ در رودخانه‌ی خروشان "فدا" غوطه‌ور می‌شود و خود را بالکل از هرگونه طلبکاری و میوه‌چینی و فرصت‌طلبی، شستشو می‌دهد، در غیراینصورت او را - هر که باشد - پس از اتمام حجت‌های ضروری بی‌هیچ تعارف و رودربایستی بیرون می‌کنند و آنگاه می‌گذارند پشت

سر قافله‌ی انقلاب هر چه می‌خواهد عقب، عقب برود و "جیغ بنفش" بکشد! بنابراین از سوی مجاهدین خلق ایران - درست برعکس بنی‌صدر - اعلام می‌کنم که در صحنه‌ی سیاسی، ما نه فقط از رهبری خط خمینی‌گرایانه بنی‌صدر (یعنی خود بنی‌صدر) بلکه از کلیه‌ی هواداران او نیز (البته اگر یافت شوند!) جدا شدیم. در این جدائی فاصله‌مان هم آنقدر با یکدیگر زیاد است که آن پاسدارانی را که بنی‌صدر در زمره‌ی "نیروهای مسلح غیور" حافظ صلح و تمامیت ایران در جبهه‌های جنگ می‌شناسد، ما ایادی ضدانقلاب غالب می‌دانیم.

لذا همچنانکه قبلاً نیز گفتیم جدائی از بنی‌صدر به‌منابه‌ی "نقطه‌ی پایان" با هر کسی است که بنحوی از انحاء نشان از خمینی داشته باشد و نخواهد خود را از آلودگی‌های خمینی‌گرایانه، به‌تمام و کمال شستشو دهد.

شهود بنی‌صدر

آقای صدر برای اثبات داعیه‌ی خود مبنی بر "هژمونی‌طلبی" مجاهدین، ابتدا به ماده‌ی ۲ اساسنامه‌ی شورای ملی مقاومت استناد جسته است. این استناد در عین حال بوضوح نشان می‌دهد که داعیه‌ی بنی‌صدر مبنی بر "هژمونی‌طلبی" مجاهدین؛ همانا معطوف به مسئله‌ی دولت موقت و نحوه‌ی تعیین وزیران آن بوده است.

اضافه بر این، بنی‌صدر نقل‌قولی منتسب به نماینده‌ی اینجانب در زندان را شاهد می‌آورد که برحسب آن گوئیا نماینده‌ی اینجانب به یکی گفته است که "شورا اسم است و رسم هر چه هست" رهبری مجاهدین "است". در اینگونه موارد نیز نه در حال و نه در آینده، نیازی به پاسخگوئی نمی‌بینم. بنی‌صدر مجاز است الی‌غیرالنهاییه از چنین شهودی استعانت بجوید.

در برابر آن بی‌اصولی و "بی‌هویتی" که برای "کاشی‌کاری" بر سر در دادگاه جوانان هموطنش، در انظار خارجی‌ان نیز از هیچ دناات میوه‌چینانه فروگذار نمی‌کند تا بلکه اسم و رسمش به فراموشی سپرده نشود، چه می‌توان گفت؟! بنی‌صدر خود نیز (در انقلاب اسلامی ۳/ مرداد/ ۶۳) دروغ صریحی را از قول یک وکیل فرانسوی به من نسبت داده و نوشته بود که من گفتم

"دادگاه را به دادگاه بنی صدر تبدیل می‌کنم." متعاقبا وکیل فرانسوی این دروغ صریح بنی صدر را تکذیب نمود و گفت هرگز و در هیچ کجا چنین چیزی (نه از من و نه از هیچیک از مجاهدین) نشنیده است . . .

وقتی حداقل تقوای سیاسی در کار نباشد و در دریای توهم، دستیابی به "ساحل قدرت"، نخستین اولویت و نخستین هدف را تشکیل بدهد؛ البته بسا بیشتر از این را هم باید انتظار داشت.

متأسفانه آقای بنی صدر هنوز نفهمیده است که با دروغ و بلوف و توهم، حتی نمی‌توان خشتی را بر روی خشت دیگر استوار نمود . . .

به هر حال اشاره‌ام به اینگونه شاهد جستن‌ها صرفا از این بابت بود که خس و خاشاک بحث بنی صدر را به کناری بزنم و نیز تاکید کنم که ما هیچ ضرورتی در دهان به دهان شدن با او در این موارد نمی‌بینیم و سعی داریم به سرچشمه و قلب مطالب دست یافته و همان را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. به عبارت دیگر ما نه اکنون و نه در آینده مسئول حلاجی و یا مزه کردن هر چاشنی که بنی صدر برای قابل مصرف نمودن خوراک اصلی (و جلب مشتری‌های ضدشورائی و ضدمجاهدی) بر روی پیشخوان "انقلاب اسلامی" بیاورد نیستیم و پرداختن به اصل موضوع را - که همانا خمینی‌گرائی مجدد بنی صدر است - کافی می‌دانیم.

دست کشیدن از هویت تشکیلاتی و سیاسی - ایدئولوژیک؛

یکی از معانی عملی "عدم هژمونی"

دیدیم که بنی صدر برای اثبات اینکه چگونه وضع در اروپا دیگر شده و رهبری مجاهدین در پی شکستن تعهد نسبت به اصل "عدم هژمونی" برآمده است قبل از هر چیز به این مطلب اشاره می‌کند که گوئیا برطبق میثاقش و نامه‌ای که به من نوشته "مقرر بود که اگر تنها یک سازمان بار مبارزه را بردوش خود یافت، هر گار می‌گند به نام جمع بگند . . ." اما در عمل معکوس شده و "رهبری مجاهدین" هر گار را "از آن خود" (!؟) شمرده است.

اگر بنی صدر بیش از همه‌ی رجال سیاسی ایران از شخص خودش (آنهم به سبک‌سرانه‌ترین و مضحک‌ترین صورت) دم نمی‌زد؛ اگر بنی صدر حتی

تاریخچه‌ی انقلاب ایران را اساساً در مناسبات خودش و خمینی خلاصه نمی‌کرد؛ اگر بنی‌صدر وقتی از او می‌پرسند چه کسی می‌تواند کشور را سامان بدهد، فی‌الغور نمی‌گفت: "من"! (اشپیگل ۳/اوت/۱۹۸۱ - هفته‌ی اول ورود به پاریس)؛ اگر بنی‌صدر در بدو ورود به پاریس خود را "سیاوش ایران جدید" (لیبراسیون ۶/اوت/۱۹۸۱) و "لنین انقلاب ایران" (الطلیعه ۸/اوت/۱۹۸۱) نمی‌خواند؛ اگر بنی‌صدر به مجرد دریافت خبر مجازات رجائی و باهنر "آغاز عصر بنی‌صدر" را اعلام نمی‌کرد؛ اگر بنی‌صدر در حین اتحاد با ما بالاترین مهارت و تخصص ضرب سکه و نصب کاشی بنام خودش نمی‌بود؛ اگر بنی‌صدر نویسنده‌ی همان کتابی که در فصل پیش از آن سخن گفتیم نبود؛ اگر بنی‌صدر مقاومت اعجاب‌انگیز زنان مجاهد قبل از ۳۰/خرداد را به نام خودش به ثبت نمی‌داد و در تظاهرات مسلحانه‌ی ۵/مهر/۶۰ نیز در همین راستا تلاش نمی‌کرد و اگر بنی‌صدر از آغاز، شورای ملی مقاومت را اساساً نادیده نمی‌گرفت و مختصر بهائی برای آن قائل بود؛ شاید این حرف را می‌باید جدی می‌گرفتیم و به پاسخگویی می‌پرداختیم. اما اکنون تمامی نمونه‌های فوق و بسیاری نمونه‌های دیگر که از ذکر آنها درمی‌گذریم گواه این حقیقت است که داعیه‌ی بنی‌صدر مبنی بر اینکه "رهبری مجاهدین" هر کار را از آن خود شمرده است، "فراقنی" پیش‌پاافتاده‌ای بیش نیست. از آنگونه "فراقنی"‌ها و "فراتابی"‌ها که شخص برای فرار از تناقضات و همچنین برای فرار از مسئولیت‌های خودش، آنچه را که گریبانگیر خود اوست؛ پیشدستانه بر روی دیگران منعکس می‌کند و بستانکاری نیز می‌نماید!

جالب است بدانید که در میثاق بنی‌صدر نیز چنین چیزی که هر کار بایستی بنام جمع انجام شود؛ وجود ندارد. این نیز حسب‌المعمول تعبیر خود آقای بنی‌صدر از فرمایشات "چندپهلو" و "پت‌وپهن" خودشان است. آنچه در میثاق بنی‌صدر ذیل بند ۵ به چشم می‌خورد این است: "تمایل به ایجاد یک جبهه‌ی سیاسی، تمایل اصلی شناخته می‌شود و بر همه‌ی گرایش‌ها و گروه‌ها و احزاب معتقد به استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی، گوشش برای ایجاد این جبهه فرض است. گروه‌هایی که آماده‌ی شرکت در این جبهه هستند باید بیدرنگ آنرا تشکیل دهند. حتی اگر تنها یک گروه آماده‌ی عمل است، باید بمتابهِی نماینده‌ی یک جبهه عمل کند و با تمام توان برای

مشارکت دادن دیگران بگوشد ."

حال آقای بنی صدر می گوید که "مقرر بود" ! که هر کار که می شود به اسم جمع باشد . اگر چه در عمل بعین دیدیم که در کارهایی که خودش می توانست بکند - از قبیل صحبت و مصاحبه کردن و نوشتن - به تنها چیزی که مطلقا عنایت نداشت همانا "جمع" و بنام جمع و برای جمع (شورا) و بسود جمع سخن گفتن بود . سهل است که در هر کجا هم دستش می رسید نکته های هم می پراند تا برای خودش فضای بیشتری باز کند .

در مقابل اگر چه می توان فهرست پرطول و تفصیلی از کارهایی که مجاهدین و شخص اینجانب (به عنوان مسئول شورا) بنام جمع و برای جمع انجام داده ایم ، ارائه داد ؛ اما لزومی به آن نمی بینم . چرا که همگان می دانند که مجاهدین تمامی سرمایه ی سیاسی خود را - تکرار می کنم تمامی سرمایه ی سیاسی خود را - از صدر تا ذیل ، در گرو شورای ملی مقاومت گذاشته اند . تجربه ای که اگر خدای ناکرده (تکرار می کنم ؛ خدای ناکرده) به موفقیت نیانجامد و شکست نیز بخورد ؛ باز ما هیچگاه از آن پشیمان نخواهیم شد . زیرا آنچه کرده ایم نه برای خوشامد این و آن ، بلکه دقیقا در راستای انجام وظایف تاریخی نیروئی همچون مجاهدین بوده است .

در گذشته از سوی مجاهدین به کرات خاطر نشان کرده ام که از مشروطه به این سو همه از وحدت و اتحاد سخن گفته اند . همین افتخار ما را بس که آنچه را در این رابطه از ما ساخته بود برای متحد نمودن نیروهای سیاسی کلیه ی اقشار و طبقات خلق انجام دادیم . حتی با تحمل متحدی همچون آقای بنی صدر آنهم در منتهای انعطاف . تحمل او و نحوه ی برخورد و رفتار ما با او خود گواه بارز آن وظیفه شناسی و دریغ نکردن از هر آنچه بود که از ما برمی آمد . در این باره امید ما این بود که فردا در پیشگاه خلق قهرمان ایران روسفید باشیم و بتوانیم بگوئیم که چه در صحنه ی عمل نظامی و چه در میدان حرکت سیاسی آنچه را در مرزهای طاقت و توانمان بود ، انجام داده ایم ...

نکته ی اساسی دیگر اینست که هدف از تشکیل شورا بهیچوجه نمی توانسته و نمی باید ذوب کردن هویت های خاص تشکیلاتی و سیاسی و عقیدتی در یک سازمان یا حزب یا جبهه ی واحد باشد . مگر ما می خواهیم و یا اصولا می توانیم شورا را تبدیل به یک حزب واحد بکنیم ؟

به عکس چنانکه بکرات به عنوان مسئول شورا اعلام کرده‌ام، شورا مشوق هویت‌های مختلف سیاسی و ایدئولوژیک در چارچوب کلیه اقشار و طبقات مردم ایران است و باید هم همینطور باشد. در همان مصاحبه‌ی شماره ۵ از طرف مجاهدین نیز اعلام کردم که: "موقعی که انشاءالله جو رعب و اختناق مطلق را شکستیم، از همه جا نیرو خواهد جوشید یا چنانکه شما گفتید از زمین و زمان حزب و سازمان و گروه خواهد جوشید و این هم به نظر ما (مجاهدین) چیز بدی نیست و خود از آن استقبال می‌کنیم. رهنمود ما در این مورد اینست که بگذار صد گل بشکفت... بگذار خلق محروم ما پس از ۲۵۳ سال دیکتاتوری (۳ سالش را برای خمینی گفتم) دمکراسی را تجربه کنند. ما مثل خمینی نیستیم که از دمکراسی و آزادی احزاب و عقاید، وحشت کنیم. اگر کار بدست مجاهدین باشد، ما خود از همه دعوت خواهیم کرد که هر چه می‌خواهند حزب و سازمان و گروه و روزنامه درست کنند. بله بگذار صد گل بشکفت. اینها مقدمه‌ی شکوفائی آفتاب تابان سرنوشت یک خلق است."

حال در کادر شورای ملی مقاومت نیز آنچه می‌توان و باید از اعضای مختلف انتظار داشت پایبندی آنها به تعهد و امضاء و التزاماتی است که به یکدیگر سپرده‌اند و نه چیزی اضافه بر این. یعنی نمی‌توان از سازمان‌ها و احزاب و شخصیت‌های عضو شورا خواست که هویت خاص تشکیلاتی و سیاسی و طبقاتی و عقیدتی خود را فراموش کنند و دیگر بنام خودشان کار نکنند و حرف نزنند. یک‌چنین اتحاد و وحدتی - که یادآور ادغام تشکیلاتی و نه اتحاد عمل شورائی و جبهه‌ایست - نه فقط غیرعملی و نامیسر و بسیار سطحی و صوری و ناپایدار است، بلکه در جامعه‌ای که به طبقات و اقشار و عقاید و تمایلات گوناگون تقسیم شده کاملاً ضددمکراتیک و انحرافی است و بویژه در دوران مقاومت رهنمودی بر ضد مقاومت (و نه مشوق آن) محسوب می‌شود. از قضا گروه‌ها و نیروهای مختلف بایستی در چارچوب شورا، میدان مطرح شدن و پیش رفتن ببینند و شورا را اگر نه تثبیت‌کننده و تقویت‌کننده و قوام‌بخش موجودیت تشکیلاتی و سیاسی خود (که بایستی اینطور باشد) بلکه دست‌کم به موازات آن موجودیت و یا از این هم پائین‌تر لاقابل غیرمتضاد و نامتعارض با آن بیابند تا بیشتر و بیشتر به شورا و به مقاومت جذب شوند.

پس آنچه ما می‌توانیم انتظار داشته باشیم این نیست که گروه‌ها و

نیروهای مختلف جبهه‌ی خلق مبارزه برای آرمان و ایدئولوژی و برنامه و سیاست‌های مطلوب خود و همچنین مبارزه برای نیروگیری و رشد و پیشرفت اخ‌ص گروهی‌شان را طرد و ترک کنند؛ بلکه می‌خواهیم آنها حول عام‌ترین مشترکات خود (یعنی آزادی و استقلال و حاکمیت ملی و مردمی) وارد در التزامات مشترکی پیرامون یک "جانشین" مشخص برای دشمن واحد و اصلی‌شان گردند. جانشینی که:

اولا - مشی و شعار محوری‌اش برای سلب حاکمیت از دشمن مردم و برنامه‌اش برای انتقال قدرت به مردم معین و معلوم باشد.

ثانیا - معلوم باشد که در دوران انتقال چه خواهد کرد و در قبال مسائل مختلف از قبیل آزادی‌ها و صلح و خودمختاری و سایر مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و حق و حقوق طبقات و اقشار مختلف مردم چه برنامه‌ای دارد و در این موارد چگونه عمل خواهد نمود.

ثالثا - نحوه‌ی تصمیم‌گیری و اجرای امور توسط آن جانشین نیز روشن و

معلوم باشد.

رابعا - ...

اما هیچیک از این موارد نیازمند سلب هویت از اعضای شورا و نافی عملکردهای فردی یا گروهی آنها نیست. به عنوان مثال برای تحقق این امور نمی‌توان پیشمرگ حزب دمکرات یا میلیشای مجاهدین را مکلف کرد که عملیات نظامی یا تحرکات سیاسی خود را با نام و اسم و امضاء حزب یا سازمان خودش اعلام و گزارش نکند. بعکس، کلیمه‌ی اعضای شورا می‌توانند با پایبندی به التزامات شورائی؛ تشکیلات و روزنامه و دفاتر و تجهیزات و تدارکات و ... قوای رزمنده و موضعگیری‌های خاص خود را هم داشته باشند. کما اینکه کسی مانع بر خورداری آقای بنی‌صدر از امتیازات هویت شخصی خودش - که در خیلی موارد حتی علیه مصالح و مواضع شورا عمل می‌نمود - نبود و ما آنرا در حیطه‌ی مقدرات خود تسهیل نیز می‌نمودیم تا احساس محدودیت نکند. ...

از این مطالب می‌خواهم نتیجه بگیرم که اتحاد عمل شورائی کیفی با ادغام تشکیلاتی (در داخل یک سازمان یا حزب بخصوص) متفاوت است و نباید مرزهای حزب و سازمان را با مرزهای جبهه و یا شورا یکی انگاشت. فکر می‌کنم آقای بنی‌صدر نیز این امر را بخوبی می‌دانست (و اکنون نیز

می‌داند) که انجام همه‌ی کارهای همه‌ی گروه‌ها "بنام جمع" از اساس نه مطلوب است و نه امکان‌پذیر. مگر اینکه کسی قصد فریبکاری و میوه‌چینی داشته باشد و خلاصه بخواهد بگونه‌ای ضددمکراتیک دستاورد دیگران را استثمارگرانه از آن خود سازد. از طرف دیگر خود آقای بنی‌صدر هر آنگاه که با کمترین انتظاری از جانب دیگران مواجه می‌شد که به نظرش غیرمنطقی می‌رسید، مفصلاً و بکرات برای من توضیح می‌داد که منظور از "شورا" که این نیست که یکی انتظار داشته باشد دیگران برای او کار کنند؛ بلکه خودش باید برود زحمت بکشد و کار بکند و بجائی برسد و حرف‌هایش را تبلیغ کند و ... (نقل به مضمون)

اصولاً با همین استدلال و یا استدلالاتی شبیه به همین بود که آقای بنی‌صدر از ابتدا تا انتها با انتشار نشریه‌ی هفتگی و حتی نشریه‌ی ماهیانه‌ی شورا نیز مخالفت می‌نمود. از قضا چه خود من (به عنوان مسئول شورا) و چه برخی دیگر از رفقا و برادران شورائی برخی حلقات استدلال او درباره‌ی تضادهائی را که انتشار نشریه‌ی شورا (بویژه نشریه‌ی هفتگی) ممکن بود برانگیزد، منطقی یافته و می‌پذیرفتم.

تا آنجا که به مسئول شورا مربوط می‌شد نگرانی من در اینگونه موارد پیوسته این بوده و هست که مبدا "شورا" از مسیر حرکت شورائی و جبهه‌ای به جاده‌ی حرکت حزبی و سازمانی و گروهی متمایل شود. زیرا که این یک تمایل انحرافی است که در قدم‌های بعد، عواقب شورشکنانه دربرخواهد داشت و ما را در امر اتحاد نیروهای مختلف‌العقیده چند گام به عقب خواهد برد.

به عنوان مثال فرض کنید شورا بخواهد یک نشریه‌ی یومیه داشته باشد. کسانی که دست‌اندرکار امور مطبوعاتی هستند بخوبی می‌دانند که در کار روزنامه در هر قدم بایستی تضادهای متعددی حل نمود. از انتخاب تیتر و صفحه‌بندی گرفته تا ادیت مطالب و مقالات و نقل اخبار و دیدگاهها و ... حال چگونه می‌خواهید هر روز نشریه‌ای بیرون بدهید که از همه‌ی جهات مورد توافق عموم اعضای شورا باشد و بخاطر مسئولیت دستجمعی که همه در قبال انتشار آن تحت نام شورای ملی مقاومت حس می‌کنند مزید بر اختلاف و سوءتفاهم نشود (و سردبیر آن هم قاطعانه به حل و فصل تضادهای روزمره بپردازد و هم در معرض اتهام حبّ و بغض نسبت به این و آن؛ قرار نگیرد)

خدا می‌داند! یعنی اگر از پس آن برنیائید، چنین نشریه‌ای نه فقط عامل وحدت نخواهد بود بلکه آثار و عواقب شورا شکنانه هم خواهد داشت. پس دامن زدن به این انتظار در داخل و خارج شورا، که گوئیا شورا یک پیکر واحد حزبی و سازمانی است؛ نه فقط هیچ پاسخگوی واقعی در قبال انتظارات مربوطه پیدا نمی‌کند و نمی‌تواند پیدا کند، بلکه بالمآل بوی "همه با هم" ابتدالی از نوع خمینی را می‌دهد. همچنین در چشم توده‌های مردم خاک توهم می‌پاشد و آنها را در برخورد با تضادها و اختلافات واقعی اجزاء شورا دچار "شوک" و "ابهام" و "سرخوردگی" می‌کند.

به همین دلیل ما (مجاهدین) پیوسته در داخل سازمان خود نیز روشنگر این نکته بوده‌ایم که از "شورا" نمی‌توان انتظارات "سازمانی" داشت. یعنی نباید فکر کرد سازمانی یکپارچه و یکدست بنام "شورا"؛ جدای از اجزاء شورای ملی مقاومت، با امکانات و توانائی‌های جداگانه وجود دارد که بایستی این کار و آن کار و آن کار دیگر... را برای ما بکند.

اما درد اصلی آقای بنی‌صدر هیچکدام از این چیزها نیست. زیرا او در عین اینکه از فواید "شورا" تا آخرین روز به تمام و کمال برخوردار می‌شد اصولاً هیچ احساس مسئولیتی نسبت به آن نداشت.

لذا منظور او از اینکه می‌گوید مقرر بود هر کار "بنام جمع" بشود اما "رهبری مجاهدین" معکوس رفتار نمود، در یک کلام اینست که خود وی (بنی‌صدر) انتظار داشته است همه‌ی امور تحت نام ایشان (رئیس‌جمهور منتخب) صورت بگیرد و همگان - بخصوص مجاهدین - "کاشی بنی‌صدر" را بر سر در مساجد خود نصب کنند. فکر نکنید مبالغه می‌کنم: از اطلاعیه‌های نظامی گرفته، تا انتشار فهرست شهیدان و هر چیزی که بوی پیشرفت انقلاب نوین خلق ایران و نیروی محوری آن و خاتمه‌ی عصر "انقلاب اسلامی" را می‌داد برای بنی‌صدر ناخوشایند و علامت هژمونی طلبی مجاهدین بود. ولو اینکه از صدمبار، ۹۹ بار غیض خود را فرو می‌خورد و دم بر نمی‌آورد. بارزترین گواه من در این رابطه نظر بنی‌صدر درباره‌ی خبرنامه‌ی چند صفحه‌ای شورا است که هر ۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود. به هنگام بحث درباره‌ی نشریه‌ی شورا چندین بار به خودم گفت (و یکبار هم در جلسه‌ی شورا و در حضور جمع) که تازه همین خبرنامه خودش "هژمونیک" است. دلیل آنرا نیز چنین توضیح داد که براساس مندرجات این خبرنامه و اخباری که از

داخل کشور می‌دهد هر کار که شده (منظور عمدتاً فعالیت‌های نظامی است) کار دو دسته است، یا شما (مجاهدین) و یا کردها (حزب دمکرات) که یعنی می‌خواهید بگوئید بقیه "فاق" هستند! حتی یکبار خود بنی‌صدر به من گفت که این خبرنامه تعطیل بشود بهتر است . . .

حالا فکرش را بکنید که مسئول بیچاره‌ی شورا، چگونه باید احساس "فاق" بودن را که از فقدان پشتوانه‌ی تشکیلاتی و نظامی در داخل کشور سرچشمه گرفته، از سر آقای بنی‌صدر دور کند؟ البته جواب آقای بنی‌صدر روشن است. می‌فرمایند که "مقرر"! کرده بودند که هر کاری "بنام جمع" انجام شود. حالا چه کسی به مسئول شورا این اختیار را داده و یا خواهد داد که او نیز "مقرر" کند که احزاب و سازمان‌ها و شخصیت‌های عضو شورا از هویت خاص خود دست بکشند و امضای خود را از زیر اطلاعیه‌های نظامی و یا دستاوردهای سیاسی و یا فهرست شهیدان و اسیرانشان بردارند یا آنها را "بنام جمع" منتشر کنند. معلوم نیست!

وانگهی باید پرسید آن مسئول شورائی که از اینگونه "مقررات" ابداع کند "هژمونی‌طلب" نیست؟! بگذریم که تا آنجا که به موضعگیری‌ها و فعالیت‌های مسئول شورا (با امضاء مسئول شورا) مربوط می‌شود، من شخصا در بسیاری موارد، در هر کجا که دستم می‌رسیده و موضوعیت داشته، کارهای مجاهدین و حتی شهدای آنها را بخصوص در انظار خارجیان و در ابعاد بین‌المللی در چارچوب شورای ملی مقاومت مطرح کرده‌ام.

ملاحظه می‌کنید که یکی از معانی عملی "اصل عدم هژمونی" آقای بنی‌صدر که "رهبری مجاهدین" پس از آمدن به اروپا آنرا نقض نموده اینست که در همان حال که پیام‌های آقای بنی‌صدر را با هویت و امضاء "رئیس‌جمهور منتخب مردم ایران" منتشر می‌کرده، فرمان به انحلال و ذوب هویت سازمان مجاهدین خلق ایران نداده است تا "کاشی‌کاری"های آقای بنی‌صدر هر چه بیشتر تسهیل گردد. آخر انتظار بنی‌صدر مبنی بر آنگونه "بنام جمع" کار کردن در عمل مفهومی جز این ندارد. هر کس که دست‌اندرکار امور تشکیلاتی باشد و هر کس که در شرایط بفرنج ایران (که تحت استعمار مستقیم نبوده و مبارزه‌ی انقلابی در آن بسا فراتر از مبارزات صرفاً ملی‌گرایانه در کشورهای تحت‌استعمار مستقیم، نیازمند برخورداری از ایدئولوژی و سازمان انقلابی است) دستی در آتش نبرد با نظام‌های سرکوبگر شاه و خمینی داشته باشد،

بوضوح می‌داند که در آنچه گفتم ذره‌ای مبالغه نیست .

بدون هویت آرمانی (عقیدتی) مشخص و بدون هویت خاص سیاسی - تشکیلاتی آنهم از نوع انقلابی‌اش، هیچکس در ابعاد سراسری از شکنجه و تیرباران استقبال نکرده و نمی‌کند. لذا آنگونه به کیسه‌ی "جمع" ریختن که مورد نظر بنی‌صدر است - صرفنظر از اینکه قبل از هر کس خود او به آن پایبند نیست - عملاً به معنی سلب هویت عقیدتی و سیاسی و تشکیلاتی از رزمندگان انقلابی است که در نتیجه، انقلاب و جنبش را به "عقب" برمی‌گرداند. اگر جز این می‌بود و اگر واقعیات سرسخت و دائماً پیچیده‌شونده‌ی جامعه و انقلاب امروز ایران جز این حکم می‌کرد فی‌المثل وضع سیاسی و تشکیلاتی خود بنی‌صدر بسا بهتر از این بود که هست . بگذریم که حتی در رابطه با انقلاب ضدسلطنتی - که به دلایل متعدد، پیچیدگی‌ها و غلظت انقلابی امروز را نداشت - همین آقای بنی‌صدر پیوسته متذکر می‌شد که آن انقلاب نه بدون هویت بلکه تحت‌نام خمینی و اسلام و بواسطه‌ی "پیان پاریس" به پیروزی رسیده است . و الا نمی‌باید نام "انقلاب اسلامی" را بر آن می‌گذاشت .

افزافه بر این بنی‌صدر همیشه به نیروهای مخالف رژیم خمینی و بویژه نیروهای انقلابی سرکوفت می‌زد که شما که در رهبری انقلاب نبودید! البته این بار نیز آن "جمع" مورد نظر بنی‌صدر که بزعم او بایستی همه‌ی کارها به نام آن انجام می‌شد، فی‌الواقع جمع بی‌هویتی نبود . جمعی بود که برحسب مطامع بنی‌صدر؛ "رئیس‌جمهور منتخب مردم ایران" باید در راس آن، مسئولیت "بیان" را برعهده می‌داشت . برحسب مطامع بنی‌صدر و برحسب "اصل عدم هژمونی" ، شخص او می‌باید (آنچنانکه در فصل گذشته به نقل از نوشته‌ی خودش در "انقلاب اسلامی" ۳۱ شهریور دیدیم) اعضاء شورا و وزرای دولت موقت مربوطه را نیز تصویب می‌نمود (منظور، بکار بستن قاعده‌ی پنجاه - پنجاه) است .

حالا یک فرد تنها (و نه یک سازمان و جنبش گسترده‌ای که او نمایندگی آن را به‌عهده داشته باشد) چرا و از کجا چنین حقی را برای خود قائل است؛ معلوم نیست . در عالم واقع نیز قائل بودن چنین حقوق و مواجبه‌ی برای خود (توسط بنی‌صدر) هیچ دلیلی جز اینکه او خودش از خودش بسیار متشکر! بود نداشت .

پس مسلم است که در یک چنان جمع مفروضی که موضوع اشاره و مورد درخواست بنی صدر است، "هژمونی" خود آقای بنی صدر تأمین بوده و سایر کمبودهای هژمونی طلبانه‌ی ایشان نیز در روی ریل چنین جمعی که "مقرر بود" کارها بنام آن انجام شود؛ تدریجا (در جهت تعمیم هرچه بیشتر هژمونی خود ایشان) مرتفع می‌گردیده است.

به این ترتیب آنچه آقای بنی صدر کم داشتند یک نیروی جان برکف و سخت‌کوشی بود که به این مطامع در دنیای واقعیت جامه‌ی عمل ببوشاند و دهها هزار "جوانان فداکار" (و البته بی‌هویت) را با ایادی "حاکمان نادان" به "شکار یکدیگر" مشغول نماید تا آقای بنی صدر در این اثنا "بیان جدید پاریس" را تکمیل نموده و به قدرت بازگردند.

خلاصه کنیم: معنی عملی "اصل عدم هژمونی" بنی صدر در مبحث حاضر؛ یعنی اینکه همه‌ی گروهها و سازمان‌ها با همه‌ی نیرو و توان و رنج و خونی که نثار کرده‌اند، ولو به بهای سلب هویت از خودشان، هژمونی ضددمکراتیک یک فرد تنها (یعنی خود او) را برسمیت بشناسند.

با این وصف، راستی چه کسی است که هژمونی (آنهم هژمونی ناحق) می‌طلبد؟ منتها از بد روزگار، آب نمی‌یابد و الا در این پهنه شناگر بسیار قابل‌ی است!

فراموشکاری عمدی

می‌گویند دروغگو کم حافظه است. اگر اینطور باشد، کم حافظگی و فراموشکاری عمدی نیز نشان سوء نیت و دروغگوئی است. اکنون که خس و خاشاکی که آقای بنی صدر برای پنهان نمودن (و یا رقیق و کم‌بار نمودن) حرف اصلی‌اش بر روی جاده‌ی بحث ریخته بود تا حدودی (و نه بطور کامل) کنار زده شده است در روشنائی نسبی بیشتر می‌توان به این سوء نیت پی برد:

در فصل گذشته دیدیم که بنی صدر خود بر پای برنامه‌ی دولت موقت امضاء گذاشته و پذیرفته بود که "مشروعیت" آن "تماما از مقاومت عادلانه‌ی مردم ایران علیه رژیم ارتجاعی خمینی و خونبهای رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز این میهن علیه دیکتاتوری و وابستگی" کسب می‌شود. به عبارت دیگر آقای بنی صدر خود نیز گواهی کرده بود که در شورای ملی

مقاومت، مشروعیت تماما ناشی از مقاومت (و نه ریاست جمهوری او در چارچوب قانون اساسی ولایت فقیه) می باشد.

آقای بنی صدر همچنین با امضای خود گواهی کرده بود که "تشکیل دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران" برعهده و در "مسئولیت اینجانب (مسعودرجوی)" است (ماده ۸ فصل اول برنامه) که طبعا مشروعیت آن نیز تماما ناشی از مقاومت (و نه ناشی از گزینش یک رئیس جمهور منتخب) است.

همچنین آقای بنی صدر با امضاء خود گواهی کرده بود که در مقام رئیس جمهور به هیچ حزب، گروه و جمعیت سیاسی بستگی ندارد (ماده ۷). یعنی اینکه گواهی کرده بود که ما دقیقا او را به عنوان یک فرد (و نه نماینده‌ی یک حزب یا سازمان سیاسی) به ریاست جمهوری مقاومت پذیرفته‌ام. اما جای شگفتی است که در سراسر نوشته‌ی خود (در "انقلاب اسلامی" ۳۱ شهریور) یک کلمه هم از گواهی و امضای خود در پای برنامه‌ی دولت موقت سخن نمی گوید. یعنی از روز امضاء برنامه (توسط خودش و من) تا زمان تصویب اساسنامه‌ی شورای ملی مقاومت در نخستین اجلاس شورا (یعنی تقریباً ۶ ماه) را با کم حافظگی تمام، مسکوت می گذارد و یکباره مدعی می شود که رهبری مجاهدین "در شورائی که تشکیل داده بود مسئله‌ی دولت آینده را طرح کرده و به آنها (به استثنای ما) قبولانده بود که اختیار دولت به تمامه در اختیار شخص مسئول شورا باشد".

حال آنکه "مسئولیت تشکیل دولت موقت" دقیقا با همین کلمات و با مشروعیتی ناشی از مقاومت (و نه ناشی از ریاست جمهوری آقای بنی صدر) در فصل اول برنامه ذکر شده و در ۷/مهر/۶۰ توسط خود آقای بنی صدر گواهی و امضاء شده بود. ضمنا هیچگونه اختیار یا حق اما و اگر کردنی نیز در این رابطه برای شخص آقای بنی صدر (که در برنامه به عنوان رئیس جمهور منتخب به او نگریسته نمی شد) پیش‌بینی نشده بود و میثاق او نیز تحت عنوان میثاق تأسیس شورا به سینه‌ی تاریخ سپرده شده و از آن پس نیز همگان با التزام به برنامه (و نه میثاق) به شورا می پیوستند.

حال اگر آقای بنی صدر مخالف این امر (تشکیل دولت توسط اینجانب بدون دخالت بنی صدر) بود به هنگام امضای برنامه‌ی دولت باید دست به اعتراض می زد و در ماده‌ی مربوط به تشکیل دولت حق و حقوقی برای خودش

برسمیت می‌شناسانید؛ که اگر چنین می‌کرد من مطلقاً نمی‌پذیرفتم. زیرا اگر قرار بر رُک و روشن صحبت کردن باشد، این آقای بنی‌صدر بود که فی‌الواقع از سوی مقاومت نصب شده بود و نه بالعکس. اما اکنون بنی‌صدر ادعا می‌کند که رهبری مجاهدین این امر (مسئولیت تشکیل دولت موقت توسط من) را به هنگام تصویب اساسنامه به دیگر اعضای شورا - باستثنای او و دوستانش - قبولانده است.

ولی واقعیت این است که شورا به هنگام تصویب اساسنامه‌اش آنچه را بر ماده‌ی امضاء شده (بین من و بنی‌صدر) افزود، یکی این بود که مرا به‌عنوان نماینده‌ی سازمان مجاهدین مسئول تشکیل دولت موقت شناخت و دیگر اینکه مسئول دولت موقت را ملزم به عمل کردن مطابق برنامه و وظایف مبرم دولت موقت و سایر مصوبات شورا نمود. همچنین در ماده‌ی ۸ اساسنامه‌ی شورا تصریح گردید که: "در چارچوب مصوبات شورا، حق سوال و استیضاح از دولت موقت یا هر یک از اعضای آن برای همه‌ی اعضای شورا محفوظ است." روشن‌تر بگوئیم: تشکیل دولت موقت توسط اینجانب (بدون قائل شدن حق دخالت برای بنی‌صدر) در مهرماه ۱۳۶۰ توسط خود بنی‌صدر در فصل اول برنامه‌ی دولت موقت امضاء و گواهی شده بود و کلیه‌ی اعضای شورا نیز با التزام به همین برنامه به شورا پیوسته بودند. آنچه شورا در نخستین اجلاس خود از طریق اسناد سه‌گانه مصوب انجام داد این بود که:

اولا - طول عمر این دولت را حداکثر ۶ ماه شناخت

ثانیا - مبرم‌ترین وظایف این دولت را مشخص کرد

ثالثا - حق سوال و جواب از این دولت و استیضاح آنرا توسط کلیه‌ی

اعضای شورا رسمیت بخشید

رابعا - مرا به‌عنوان نماینده‌ی مجاهدین (و نه یک فرد تنها) مسئول

این دولت شناخت.

ملاحظه می‌شود که شورا آنچه را بین من و بنی‌صدر قبلاً امضاء شده بود

هر چه محدودتر و مشخص‌تر ساخته است.

اینهم که من به‌عنوان نماینده‌ی مجاهدین، مسئول تشکیل دولت

موقت شناخته شدم، مشخصاً پیشنهاد آقای قاسملو بود تا اگر حادثه‌ای پیش

بیاید و من در قید حیات نباشم تکلیف مسئولیت دولت موقت روشن باشد.

دقیقاً به یاد دارم که پس از پیشنهاد آقای قاسملو، یکی از اطرافیان بنی‌صدر

اعلام مخالفت نمود و گفت که در صورت وقوع چنین حادثه‌ای ما (بنی‌صدری‌ها) کس دیگری از مجاهدین را در راس دولت موقت به جانشینی فلانی قبول نداریم. اما جمع، حرف آن فرد را قبول نکرد و سرانجام پیشنهاد آقای قاسملو تصویب شد. اما بوضوح روشن بود که بفرض سربه‌نیست شدن احتمالی اینجانب، اطرافیان بنی‌صدر می‌خواستند وارد معامله‌ی جدید و قطعاً پرسودتری با مجاهدین بشوند...

حال با این توضیحات از بنی‌صدری که در عین اشاره به کتابچه‌ی "برنامه‌ی شورای ملی مقاومت و دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران"؛ کلیشه‌ی گواهی و امضای خود در صفحه‌ی اول آن را به این سهولت نادیده می‌گیرد و فراموش می‌کند؛ دیگر چه انتظاری می‌توان داشت؟! آنهم "برنامه‌ی ای که یکبار در مهرماه ۱۳۶۰ و یکبار هم پس از نخستین اجلاس شورا - با تصحیحات و اسناد افزوده - در ابعاد گسترده چاپ و پخش شده است. وای به وقتی که بنی‌صدر ناقل مذاکرات خصوصی و صحبت‌های دونفره باشد!

اما خوشبختانه هنوز از تصریحات بنی‌صدر (در همان قسمت از "انقلاب اسلامی" که در ابتدای فصل حاضر آوردیم) با روشنی تمام برمی‌آید که بزعم او:

اولا - همان ماده‌ی ۷ اساسنامه که مسئولیت تشکیل دولت موقت و تعیین وزرای آن را به عهده‌ی اینجانب گذاشته است "مصادق کامل هژمونی‌طلبی و مخالف صریح میثاقی است که همین شخص آنرا امضاء و به آن متعهد شده بود" (منظور آقای بنی‌صدر از "همین شخص" من هستم - م. رجوی) ثانيا - آقای بنی‌صدر دقیقاً به همین دلیل (بدلیل ماده‌ی ۷) مدعی است که "بدینسان شورای مقاومتی بیرون خودشان وجود ندارد."

پس بنابر آنچه خود بنی‌صدر نوشته، ماده‌المواد هژمونی‌طلبی و نقض "اصل عدم هژمونی" که به رهبری مجاهدین نسبت می‌دهد، و نیز ماده‌المواد اینکه بزعم بنی‌صدر "شورا، شورا نیست" همانا مسئله‌ی تعیین وزرای دولت آ آینده است.

آخر من هم که از اول همین را گفتم و بدون هو و جنجال و خس و خاشاک و کل‌آلود کردن آب، کانون دعوای بنی‌صدر با مجاهدین درباره‌ی "هژمونی‌طلبی" را در همین نقطه مشخص کرده بودم. پس دیگر چه نیازی به

روشن کردن دستگاه تناقض شمار بود!؟ با اینهمه، بنظر می‌رسد که سوزن دستگاه سفسطه‌پراکنی آقای بنی‌صدر کماکان در میثاقشان "گیر" کرده و از جای خود تکان هم نمی‌خورد! انگار نه انگار که چیزی بنام برنامه‌ی دولت موقت با گواهی و امضای خود ایشان در تاریخ ۷/مهر سال ۶۰ وجود داشته و پس از مذاکرات مبسوط، یکسری مسائل را مابین ما و بنی‌صدر قاطعانه حل و فصل کرده است. اما برغم اینها، ناگهان ماشین چوبی استدلال و مغلطه‌پراکنی آقای بنی‌صدر با دنده‌ی هوائی به اندازه‌ی شش‌ماه (از روی برنامه‌ی امضاء شده توسط خود بنی‌صدر در ۷/مهر/۶۰) جهش نموده و بر روی اساسنامه‌ی شورا (مصوبه‌ی ۲۹/اسفند/۶۰) فرود می‌آید و با رهبری مجاهدین "سپربه‌سپر" می‌شود. بنی‌صدر همچنین به گلگیر سایر اعضای شورا نیز می‌ساید و مدعی می‌شود که گوئیا رهبری مجاهدین ماده‌ی ۷ اساسنامه را (لابد به ضرب شلاق!) به آنها قبولانده است!

اگر آقای بنی‌صدر برنامه‌ی امضاء شده توسط خودش و همچنین مباحث طولانی و دو ماهه‌ی شورا در پایان سال ۶۰ را که بالمآل به تصویب سه سند اجلاس‌یه‌ی اول (منجمله اساسنامه) انجامید عمدا فراموش نمی‌کرد؛ دچار تناقضات لاینحلی می‌شد که ضمن آنها ناگزیر می‌بایست به وزیرخواهی خود در لفافه‌ی "عدم هژمونی" اقرار می‌نمود و دیگر جای "فرافکنی" نیز نبود و بوضوح روشن می‌شد که چه کسی "هژمونی" (آنهم هژمونی مفت و مجانی و هزاران کیلومتر دور از میدان جانپازی "جوانان فداکار" در برابر "حاکمان نادان") می‌طلبد. حال که آقای بنی‌صدر نیز زک و روشن بر روی اصل مطلب و سرچشمه‌ی سایر اتهاماتش علیه ما انگشت گذاشته، بخوبی می‌توانیم به تشریحات روشنگر و ضروری بپردازیم.

چند نکته کوتاه

برای اینکه درک مباحث بعدی با هیچ ابهامی مواجه نشود چند نکته را متذکر می‌گردم:

اولا - در نامه‌ی آقای بنی‌صدر به اینجانب (مورخ ۲۷/تیر/۱۳۶۰) بالصراحت هیچ سخنی از نخست‌وزیری نیست و اموری که برعهده‌ی اینجانب گذاشته به قرار زیر است:

"۱ - به حکم ضرورت، در پی تشکیل شورای جبهه‌ای که شرکت‌کنندگان

به میثاق ضمیمه اعتقاد استوار دارند برآنید. در اجرای این مسئولیت تمامی کسانیکه مسئولیت سازمان‌های سیاسی و معتقد را برعهده دارند مثل شما و در همان رویه مشمول این حکم می‌شوند و کوشش آنها در این زمینه خواسته و مقبول است و باید مورد استقبال قرار گیرد. این شورا پس از تشکیل با انجام انتخابات آزاد به معنای واقعی کلمه در حکم شورای مقننه و ناظر خواهد بود. پس از آن نیز نقش خویش در هماهنگ کردن فعالیت‌های سیاسی در جهت تداوم انقلاب اسلامی ادامه خواهد داد. آئین نامه‌ی این شورا و اساسنامه‌ی آن با مشارکت اعضا و خود اینجانب تهیه و به اجرا گذاشته خواهد شد.

۲- کوشش برای تشکیل هیئتی با تصویب اینجانب از راه جلب همکاری معتقدان دانا و بعنوان بیانگر کوشش عمومی خلق برای نجات کشور از ورطه‌ای که در آن است؛ حکومت وحدت همه‌ی معتقدان به استقلال آزادی جمهوری اسلامی. این هیئت در مرحله‌ی اول دفاع از انقلاب اسلامی و نجات موجودیت کشور را برعهده می‌گیرد. پس از استقرار حاکمیت انقلابی مردم بر اساس اصول مندرج در میثاق، اداری امور کشور را برعهده خواهد گرفت.

ثانیا - درباره‌ی مسئله‌ی نخست‌وزیری تلویحی (مستتر در نامه‌ی آقای بنی‌صدر) نیز پرواضح است که تا قبل از استقرار در خاک کشور، صرفا ارزش سمبلیک داشت و بهمین دلیل من هیچگاه بیش از "مسئول شورای ملی مقاومت" امضا نکردم. در مصاحبه‌ی شماره‌ی ۵ (دی ماه ۶۰) در همین باره گفتم: "... مسئله‌ی نخست‌وزیری صرفنظر از ارزش آلترناتیوی آن برای آینده، تا تشکیل دولت واقعی در سرزمین خودی بیشتر ارزش سمبلیک و جوابگوئی به خمینی داشته و دارد. بخصوص در شرایطی که خمینی می‌رفت تا پس از عزل آقای بنی‌صدر رئیس جمهور جدید انتخاب کند. حال آنکه بدینوسیله آقای بنی‌صدر متقابلا نخست‌وزیر انتخاب نموده و به مثابه‌ی نخستین رئیس‌جمهور مورد تأیید خمینی در حقیقت پایان نظام ولایت ارتجاع را با این مقابله صحنه می‌گذاشت."

وقتی هم که ما (مجاهدین) پیشنهاد نوشتن آن نامه را به آقای بنی‌صدر می‌کردیم بخوبی به این امر واقف بودیم.

ثالثا - میثاق آقای بنی‌صدر که پس از تدوین برنامه، با توافق و امضای خود او از دستور خارج شد و "میثاق تاسیس شورا" نام گرفت، واجد هیچ نکته‌ی مثبتی (بویژه در رابطه با آزادی و استقلال) نیست که بطریق اولی

و بطور مضاعف در برنامه ملحوظ نشده باشد. از آن پس نیز مبنای پیوستن به شورا، التزام به میثاق بنی صدر نبوده و کلیه‌ی اعضای شورا (از جمله اطرافیان خود او) با حفظ انتقادات و نقطه‌نظرهایشان به برنامه‌ی دولت موقت ملتزم گردیده و سپس وارد شورا شده‌اند.

راجع به اینکه معنی "هژمونی" از دید بنی صدر چیست و در میثاقش به آن چگونه نگریسته، چون نمی‌توان فقط به اشاره گفت و گذشت در مبحث جداگانه‌ای به آن خواهیم پرداخت. اما عجلتا آنچه در اینجا شایان ذکر است اینکه:

بنی صدر از یکسو ذیل بند ۵ میثاقش گفته بود:

"در این جمهوری هیچ شخصیت، هیچ گروه و هیچ حزبی و سازمانی از اولویت "هژمونی" برخوردار نیست و حق حذف دیگران را ندارد."

ذیل بند ۳ نیز گفته بود:

"در این جمهوری همانطور که در جریان انقلاب اسلامی و از انقلاب مشروطیت به این سو لغو استبداد پذیرفته شده بود، هرگونه ولایتی تنها از طریق آراء عمومی و اراده‌ی آزاد مردم کشور قابل اعمال است و پس."

ملاحظه می‌شود که بنی صدر اعمال ولایت را مشروط بر آنکه مبتنی به رای تمایل مردم باشد می‌پذیرد ولی در عین حال می‌گوید که هیچکس در این جمهوری از هژمونی و حق حذف دیگران برخوردار نیست.

حال اعم از اینکه اعمال هژمونی به معنی حذف دیگران (بقول خود بنی صدر در میثاقش) باشد یا به معنی تحمیل کردن چیزی ناموافق با رای تمایل مردم (و در اینجا اعضای شورا)؛ باز هم بنی صدر هیچ دستاویزی (حتی مطابق میثاق خودش) علیه اساسنامه‌ی شورا و ماده‌ی مربوط به تشکیل دولت توسط اینجانب (که در برنامه‌ی دولت موقت نیز بگواهی خود او رسیده بود) ندارد. مگر اینکه خودش بخواهد برای فرد خودش بطور کاملاً ضددمکراتیک حق و حقوقی متساوی یا فراتر از شورا یا سازمان مجاهدین به ثبت برساند و اولویت ناحق خودش را به ما تحمیل کند.

در غیراینصورت وقتی که کلیه‌ی جریانات عضو شورای ملی مقاومت از حق متساوی و تو برخوردارند و شخصیت‌های عضو شورا نیز یک حق رای متساوی دارند و همگی اعضا، مختارانه اساسنامه‌ی شورا را پذیرفته‌اند؛ دیگر چگونه می‌توان ماده‌ی مربوط به تشکیل دولت موقت و تعیین وزرای آنرا (آنهم دولت ۶ماهه‌ای که وظایف مبرم و وظیفه‌ی اصلی‌اش دایر بر

انجام انتخابات آزاد و سپس کناره‌گیری و استعفا، مشخص شده است) "مصدق کامل هژمونی‌طلبی" محسوب نمود؟

چگونه است که وقتی همین شورا بنی‌صدر را رئیس‌جمهور می‌شناخت، مصوبه‌ی مربوطه مصدق کامل هژمونی‌طلبی نبود اما وقتی مسئولیت تشکیل دولت را (که بنی‌صدر نیز خود در برنامه‌ی دولت موقت گواهی و امضاء کرده بود) برعهده‌ی نماینده‌ی مجاهدین - یعنی نیروئی که در چارچوب این شورا سرنگونی قهرآمیز رژیم خمینی اساسا منوط به اوست - می‌گذارد، ماده‌ی مربوطه "مصدق کامل هژمونی‌طلبی" می‌شود؟!!

رابعا - حقیقت اینست که دم‌زدن‌های دائمی بنی‌صدر از میثاقش، نه معطوف به خود میثاق بلکه عطف به نامه‌اش به من (که میثاق را ضمیمه آن نموده) و مشخصا عطف به تصویب اساسنامه و آئین‌نامه‌ی شورا و وزرای دولت توسط خود اوست. در تقاضای عضویت اطرافیان در شورای ملی مقاومت با ربط مستقیم میثاق با این نکات آشنا خواهیم شد.

این را هم در همینجا تذکر بدهم که منظور از تصویب وزیران توسط بنی‌صدر بالمآل همانا قاعده‌ی "۵۰ - ۵۰" می‌تواند باشد. زیرا که بدیهی است وقتی که کسی چیزی را باید تصویب کند، طرفین پس از همه‌ی جروب‌بحث‌های احتمالی، هیچ قاعده‌ی مرضی‌الطرفین دیگری جز "نصف - نصف" نخواهند یافت. خامسا - توجه می‌دهم که در بازار سیاست رایج، معمولا هیچ سیاستمداری این حرف‌هایی را که مسئول شورا موظفا رک و روشن (و بدون هیچ رودربایستی و محذور سیاسی) در گزارش خود با خلق قهرمان ایران در میان می‌گذارد، صراحتا مطرح نمی‌کند. زیرا نگران آنست که امروز یا فردا برای خودش دست و پاگیر شود. اما به اعتقاد اینجانب چه به عنوان مسئول شورا و چه بعنوان یک مجاهد خلق، پس از اینهمه رنج و محرومیتی که مردم ایران تحمل کرده‌اند و پس از نثار رشیدترین فرزندان مبارز و پیشمرگ و مجاهدشان؛ عمق انقلاب نوین و میزان آگاهی و هوشیاری عمومی ملت ایران به آنجا رسیده است که همه‌چیز به عرضشان برسد و خود قضاوت کنند. بنابراین نیازی به بیچاندن مطالب در لابلای کلمات و عبارات پریچ‌وخم نیست. بخصوص اگر کسی ریگی به کفش خود نداشته باشد.

لذا است که به شرحی که به استحضار خواهم رساند آقای بنی‌صدر و اطرافیان‌ش نسیه‌کارانه وزیر می‌خواستند و آنرا در لفافه‌ی "اصل عدم هژمونی"

می‌پیچاندند. من هم موافقت نکردم، گرچه می‌دانستم چه فتنه‌ها بپا خواهند کرد. لیکن به خدا و خلق و به مقاومت خونفشان رشیدترین فرزندان ایران سوگند می‌خورم که اگر فرصت‌طلبی و میوه‌چینی در کار نبود و صدق و صفای مردمی می‌داشتند و اگر از توان فهم و درک الزامات انقلاب نوین مردم ایران و همچنین از توان حل مسائل آن برخوردار بودند وزیر که هیچ، با طیب‌خاطر و با افتخار، نخست‌وزیری شورا را هم تقدیم‌شان می‌کردیم. ضمناً چون صحبت از درمیان گذاشتن همه‌ی مطالب با مردم شد؛ انشاء‌الله روزی برسد که هیچ محذور امنیتی و سیاسی و بین‌المللی در کار نباشد تا در خاک میهنمان راجع به کلیه‌ی مسائل دیگر انقلاب و مقاومت نیز جزء به جزء به همین ترتیب با ملت ایران گفتگو کنیم.

آری، برای نخستین‌بار در تاریخ ایران، جانشینی بنام شورای ملی مقاومت در راه است که در پیوند عمیق و تاریخی‌اش با تمامی مبارزات مردم ایران از مشروطه به اینسو، شیوه‌های نوینی از رهبری و ارتباط با توده‌ی مردم ارائه می‌کند. شیوه‌هایی که از ماهیت دمکراتیک - انقلابی آن می‌جوشد. جدائی از بنی‌صدر نیز به تثبیت همین ماهیت انجامیده است.

با استقرار این جانشین در خاک میهن، فصل نوینی در تاریخ ایران گشوده خواهد شد.

سازمان هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی

در پایان فصل گذشته دیدیم که بنی‌صدر عمداً از جانب یک "ما"ی مجهول‌الهویمای سخن می‌گوید که همانا اطرافیان‌ش باشند. اما عمد دارد راجع به این "ما" توضیح بیشتری ندهد. زیرا مطابق ماده‌ی ۷ فصل اول برنامه، بنی‌صدر متعهد شده بود که هیچ وابستگی سازمانی یا حزبی نداشته باشد. اطرافیان بنی‌صدر تحت‌نام "سازمان هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی ایران" در بهمن‌ماه سال ۶۰ چندی قبل از نخستین اجلاس شورا (که می‌بایست قدم‌های نهائی را در شکل‌دادن به شورا بردارد و منجمله اساسنامه‌ی شورا را تصویب کند) به عضویت شورا درآمدند. ابتدا کلیشه‌ی اعلام پیوستگی اطرافیان بنی‌صدر و سوالی را که در ظهرنامه‌ی آن بعمل آوردام ملاحظه کنید تا بعداً چند توضیح ضروری را به عرض برسانم.

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر معاهد آقای محمود رجسول شورای ملی مقاومت برای جمهوری
استقلال جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران.

دانشی

سازمان هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی ایران "با الهام
از خون پاک گلبدنه شهدای راه حق و استقلال و آزادی و با اعلام اعتقاد
راست به اصول مشروح در میثاق شورای ملی مقاومت که همان اهداف و
اصول هستند که انقلاب بر شکوه و غنای ملت ایران بغاظر نیل شده.
آنها تحقق یافت و با هوشیاری نسبت به ضرورت وحدت کلیه نیروهای
غواختار آزاده استقلال کشور و شرایط همگینی که بر مبنای ماکسلف-
ماست و موجودیت آن را بغاظر انداخته است. علمبرم نظرات و انتقاداتی
که نسبت به " برنامه دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران "
داریم و با تاکید بر ضرورت طرح و بحث برادرانه این نظرات و انتقادات
و گوشش در جهت رفع آنها با تصویب شورای مقاومت، با نکیه بر این
امر که اعتبار همه تصمیمات تا زمانی خواهد بود که شرایط لازم جهت
مراجعه به آراء عمومی مردم و تشکیل مجلس موسسان فراهم شود و تمویج
ضرورت بسج همه فعالیت های شورای مسخر سرنگونی نظام استبداد محاکم
و سپردن مسئولیت و امور مردم بدست خودشان، ضمن قبول احترام نسبت به
این برنامه و بیبا بر مفاد ابلاغیه مورخ ۲۷ تیر ماه ۱۳۶۰ و باست جمهوری
منتخب مردم غاظر به شما و دعوت مورخ ۳۰ تیرماه ۱۳۶۰ آن برادر " از
خامی نیروها و تفصیلتها و مردم شریفی که در مرحله تاریخی و تاریخ ساز
گشونی به میثاقی حاضر پایبند و وفادارند " موافقت و آمادگی خود را
جهت الحاق به شورای ملی مقاومت با اطلاع میسرماند.
نظرات و انتقادات ما نسبت به برنامه دولت موقت متعاقبا
با اطلاع خواهد رسید.
۵ بهمن ۱۳۶۰

سازمان هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی ایران

۱۳۶۰

لشکر فریبیده:

سوال - دو مجرّم مذکور در اعلام ترسیمی حاضر چگونه تردید و شکسته
فطرتی معترادم شما به - و با چه شکسته - البته شکسته - از تمام - تمیز نظر منفی
ردان - کیه نه تعیین کسان - و از طریق آن است ؟
جواب -

سختی

کلیشهء اعلام بیوستگی اطرافیان بنی صدر به شورای ملی مقاومت و سوال مسئول شوراز آنا

توضیحات :

۱ - رسم بر این بود که متن اعلام پیوستگی سازمان‌ها و شخصیت‌های عضو شورا را جهت اطلاع عموم منتشر می‌کردیم اما اطرافیان بنی‌صدر خود خواستار شدند که به دلایلی اعلام پیوستگی و امضای آن منتشر نشود و در نزد مسئول شورا محفوظ بماند .

۲ - احتیاجی به تذکر نیست که جمله‌ی یک صفحه‌ای فوق (منهای جواب دو کلمه‌ای که حضورا به سوال مسئول شورا داده شد) نمی‌تواند بدون اطلاع بنی‌صدر تنظیم و به مسئول شورا داده شده باشد .

۳ - برغم التزام نسبت به برنامه‌ی دولت موقت ، با زرنگی ! (چنانکه گوئی با دسته‌ی کوران معامله می‌کنند) تلاش کرده بودند مجدداً میثاق بنی‌صدر را که به گواهی و امضای خودش در مقدمه‌ی برنامه‌ی دولت موقت "میثاق تاسیس شورا" نام گرفته بود مجدداً زنده نمایند تا در قدم‌های بعد تخته‌پرشی باشد برای دعاوی آقای بنی‌صدر .

۴ - جالب‌تر از همه این بود که برغم التزام به برنامه‌ی دولت موقت (که به گواهی خود بنی‌صدر مشروعیت ریاست جمهوری خود او را نیز تماماً ناشی از مقاومت می‌شناخت) بنا بر مفاد ابلاغیه‌ی "ریاست جمهوری منتخب مردم" و دعوت بعدی من بر اساس میثاق ؛ به شورا ملحق می‌شدند .

۵ - به میثاق آقای بنی‌صدر که دوباره آن را زنده نموده و پایش را هم سفت می‌کردند هیچ کاری نداشتند "نه یک کلمه بیشتر نه یک کلمه کمتر" ! اما بر ضرورت طرح و بحث برادرانه! نظرات و انتقاداتشان درباره‌ی برنامه‌ی دولت تاکید ورزیده بودند .

۶ - خوش‌سلیقه‌گی بخرج داده و نامه‌شان را "۵/بهمن" (سالروز ریاست جمهوری بنی‌صدر) تاریخ زده بودند . از این طریق سالروز ولادت "رئیس‌جمهور منتخب مردم ایران" بهتر خاطرنشان می‌گردید !



با توجه به توضیحات فوق اگر مسئول شورا تقاضانامه‌ی این آقایان را نمی‌پذیرفت ، فی‌الواقع جای سرزنش نبود . بخصوص که آشکار بود که با نامی هم که برای خود انتخاب کرده بودند (و بعداً به هنگام تصویب اعتبارنامه‌ها مورد اعتراض کلبه‌ی اعضای شورا نیز قرار گرفت) فتنه‌ها زیر سر داشتند . کما اینکه پس از تصویب اساسنامه‌ی شورا - در پایان سال ۶۰ - وقتی دعاوی

"وزیرطلبانه"ی آقای بنی‌صدر پیش نرفت سازمان موسوم به هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی به ترتیبی که شرح خواهیم داد از شورا بیرون رفت و متعاقبا آقای بنی‌صدر از طرق دیگری برای "نجات انقلاب اسلامی" اقدام نمود! با اینهمه آرزوی آنروز که اطرافیان بنی‌صدر تقاضانامه‌ی عضویتشان در شورا را تسلیم نمودند من برای ابراز حسن‌نیت نسبت به بنی‌صدر، با انعطاف برخورد کردم و با سوالی که در پشت ورقه بعمل آوردم و جوابی که آنها دادند؛ تقاضانامه را پذیرفتم و از آن تاریخ به عضویت شورا درآمدند و در کلیه نشست‌های اجلاس‌های اول شورا نیز تا سرفصل تصویب اسناد سه‌گانه (پایان سال ۶۰) فعالانه شرکت نمودند. قبل از این نیز گفته بودم که ما از فعالیت سازمان‌یافته‌ی اطرافیان بنی‌صدر استقبال می‌کنیم.

ضمنا قبل از الحاق رسمی اطرافیان بنی‌صدر به شورا، او مکررا به زبان‌های مختلف به من حالی می‌کرد که تحت فشار اطرافیان قرار دارد. استقبال من از ورود اطرافیان بنی‌صدر به شورا ضمنا به خاطر این نکته نیز بود که فشارهای اطرافیان را از او بر روی خودم منتقل کنم. اگر چه واضح بود که چه مستقیم و یا غیرمستقیم شخص خود او در راس توهمات و فتنه‌های اطرافیان قرار داشت. ولی واقعا قصد من این بود که صرفنظر از سرچشمه‌ی قضایا که خود او بود، به هر میزان هم که فی‌الواقع تحت فشار باشد؛ بدینوسیله خلاصی یابد. البته در این قصد هیچ انگیزه‌ی سیاسی نداشتم و فقط ملاحظات اخلاقی و رعایت‌های اتحاد و دوستی مدنظرم بود.

اضافه می‌کنم که پس از خروج اطرافیان بنی‌صدر از شورا نیز، ما نه فقط تا آخرین روزائتلاف با بنی‌صدر مانعی برای بازگشت مجدد آنها به شورا ایجاد نکردیم، بلکه شخصا پیوسته خواستار الحاق دستجمعی مجدد و یا الحاق انفرادی ایشان به شورا بودم و این را حقا به صلاح خود آنها و بنی‌صدر و شورا می‌دانستم تا فتنه‌های پیرامون رئیس‌جمهور شورا هر چه کمتر گردد و آنها نیز نظم و نظام شورائی را بپذیرند.



بحث که به اینجا رسید اجازه می‌خواهم به عنوان یک مجاهد خلق به یک نکته‌ی تشکیلاتی نیز اشاره کنم.

بین هر سازمان (یا هر حزب) جدّی و ملاء اجتماعی پیرامونش، رابطه‌ی اجتناب‌ناپذیری وجود دارد. زیرا سازمان و حزب سیاسی به معنی

واقعی آن به مثابه‌ی یک ارگانسیم اجتماعی، موجود مرده و بی‌روحي نیست. بلکه در تبادل مستقیم سیاسی - اجتماعی با زمینه‌های اجتماعی و پایه‌ی مردمی‌اش قرار دارد. بدون پایه و مایه‌ی مشخص اجتماعی؛ سازمان سیاسی به چنین بدنیانیامده‌ای می‌ماند که "بندناف" آن بریده باشد. به عبارت دیگر هر سازمان سیاسی برای بقا و رشد، نیازمند تنفس‌گاه اجتماعی است. حال اگر چنین تنفس‌گاهی وجود نداشته باشد و یا بدلیلی مسدود شود؛ موجودیت آن سازمان اکیدا در زیر علامت سوال است. نه فقط آینده‌ی هر سازمان سیاسی در ارتباط مستقیم با زمینه و پایه‌ی اجتماعی آن ارزیابی می‌شود؛ بلکه حتی درجات مسئولیت‌پذیری آن نیز به‌نحوی تابع قلمرو و حیطه‌ی اجتماعی‌اش می‌باشد. فی‌المثل درجه‌ی مسئولیت‌پذیری در آن محفل یا جریان سیاسی که بصورت یک "سکت" در بسته (همانند برکه‌ای جدا از رودخانه‌ی خروشان جامعه و سیاست روز) زندگی می‌کند، بسیار نازل است. زیرا موظف نیست که پیوسته پاسخگوی ملاء اجتماعی پیرامون و پایه‌ی مردمی (که فاقد آنست) باشد. کما اینکه سازمان‌ها و احزابی که گروه عظیمی از مردم را بدنبال خود می‌کشند، ناگزیر بایستی مسئول‌تر برخورد کنند. زیرا پیوسته بایستی پاسخگوی پایه‌ی اجتماعی خود باشند. یعنی ملاء اجتماعی پیرامون هر حزب و سازمان سیاسی - بسته به کمیت و کیفیتش - به درجات مختلف نقش کنترل‌کننده‌ای بر سازمان مربوطه دارد. در چنین شرایطی نوسانات و زیگزاگ‌های سازمان مفروض محدودتر می‌شود و خیلی زیاد نمی‌توان "شلنگ‌تخته" انداخت و چپ و راست زد، زیرا حزب یا سازمان مربوطه پیوسته در معرض مسئولیت‌های خود قرار دارد. بویژه اگر آن سازمان یا حزب بار مسئولیت انبوهی از شهیدان و زندانیان را نیز بردوش داشته باشد. پس فی‌المثل یکی از دلایل (ونه‌همه‌ی دلایل) متانت موضعگیری‌ها و برخوردهای مسئول برخی سازمان‌ها و احزاب، همانا پایه‌ی اجتماعی‌شان و تبادل دائمی میان آنها و ملاء اجتماعی پیرامونشان می‌باشد. وضعیتی که طبعا با وضعیت گروه‌هائی که هرروز خط عوض می‌کنند و پاسخگوی هیچکس هم نیستند، بسیار متفاوت است. ضمنا باید توجه کرد که وقتی از ملاء اجتماعی پیرامون و پایگاه اجتماعی و مردمی سخن می‌گوئیم، منظورمان یک پایه‌ی مشخص مادی - اجتماعی است که با ارتباطات مشخص به سازمان مربوطه متصل می‌گردد. یعنی در اینجا صحبت از برخورداری از زمینه‌های ذهنی - اجتماعی نیست؛ چه رسد به

اینکه کسی (مثل بنی‌صدر) در نزد خود چنین بیان‌دیشد که در میان مردم بسا هوادار دارد. بنابراین ملاء و پایه‌ی مشخص در ارتباطات مشخص اجتماعی تبلور عینی پیدا می‌کند.

البته هدف از بیان این مطالب، ورود در یک بحث جامع تشکیلاتی در ارتباط با عوامل مختلف ایدئولوژیکی و سیاسی و استراتژیک و طبقاتی و تاریخی و تحلیل نقش هر یک از این عوامل نیست. فقط می‌خواهم بگویم که بقاء و رشد هر سازمان سیاسی تابعی از ملاء اجتماعی عینی در پیرامون اوست. بدون چنین پایگاه و تنفس‌گاهی، به معنی دقیق کلمه نمی‌توان از سازمان یا حزب سیاسی سخن گفت. زیرا آنچه باقی می‌ماند یا یک محفل غیرمسئول است یا مجموعه‌ای از افراد و اشخاصی که هنوز تا تبدیل شدن به یک سازمان سیاسی راه بسیار درازی در پیش دارند.

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که فوق‌العاده بعید می‌نماید که در خارج از کشور و بسا دور از محیط اجتماعی ایران بتوان یک سازمان یا حزب و یا یک جبهه‌ی سیاسی آینده‌داری بنا نمود، حتی اگر چنین چیزی امکان‌پذیر گردد، چندی نخواهد پائید و به دلایل مختلف شعبه شعبه خواهد شد و زمینه‌های وحدت پیشین اجزاء خود را نیز تا حدودی خواهد سوزاند. از اینرو ما هیچگاه فرضیات مربوط به تاسیس یک سازمان یا جبهه‌ی گسترده‌ی سیاسی در خارج از کشور را — که تا چندی پیش خیلی صحبت از آن می‌شد — جدی نگرفته‌ایم. مخصوصاً وقتی که نیروهائی که در داخل کشور ارتباطات و پایه‌ی مشخص مردمی دارند در آن جبهه‌ی مفروض شرکت نکنند، چنین جبهه یا سازمانی، فقط روی کاغذ می‌تواند وجود داشته باشد و احتمال تحقق آن در عالم واقع فوق‌العاده اندک است. یعنی بدور از محیط اجتماعی ایران آنچه امکان تحقق دارد بالمآل چیزی بیش از یک "کلوب" نخواهد بود. مگر اینکه در حول و حوش یک محور مشخص سیاسی با پایگاه اجتماعی و مردمی کافی بکار اقدام شود که بحث دیگری است. با این توضیحات پیداست که آقای بنی‌صدر و اطرافیانش به دو چیز توجه نداشتند:

یکی اینکه عصر انقلاب با اصطلاح اسلامی دیگر سپری شده و تا آنجا که به توده‌ی مردم ایران مربوط می‌شود، کسی برای نجات آن با اصطلاح انقلاب اسلامی با ایشان هماهنگی نخواهد نمود و دیگری اینکه به یاد دفاتر هماهنگی با رئیس‌جمهور در داخل کشور و به یاد دوران فعالیت از موضع اپوزیسیون

قانونی درون رژیم، براه انداختن سازمان در خارج کشور البته آسان است، ولی دوام و قوام آن بخصوص وقتی هدف اساسا سبقت گرفتن بر مجاهدین (ولو به بهای "زیر گرفتن آنها") باشد، بسیار مشکل است و ای بسا به چپه شدن ماشین خود آنها نیز منجر شود.

نخستین اجلاسیه شورا

در بهمن ماه سال ۶۰ نخستین اجلاسیه شورا برگزار گردید. در این اجلاس که متناوبا بیش از دو ماه طول کشید تا سرفصل تصویب اساسنامه (پایان سال ۶۰) نمایندگان سازمان هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی نیز شرکت می کردند. اجلاسیه مزبور با حضور نمایندگان ۸ گروه و سازمان و حزب و همچنین ۳ شخصیت عضو شورا (مجموعا ۱۱ عضو) تشکیل می گردید. آقای بنی صدر به عنوان رئیس جمهور ۲ الی ۳ بار شرکت نمود. آقای قاسملو دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران نیز در آن هنگام در پاریس بود و در کلیه جلسات شرکت نمود. اینجانب نیز به عنوان مسئول شورا جلسات را اداره می کردم. گروههایی هم بودند که در بدو تاسیس شورا یا در این فاصله، اعلام پشتیبانی و یا اعلان پیوستگی کرده بودند، اما هنوز نماینده‌ای به پاریس اعزام نکرده بودند تا رسماً به عضویت شورا درآیند.

از آنجا که بحث بر سر شکل گیری نهائی شورا بود، جلسات بطور مکرر و طی ساعات طولانی برگزار می شد و البته مملو از مباحثات و برخوردهای فکری و نظری بود. چون درصدد نگارش تاریخچه شورا و مسائل و مباحثات آن نیستیم و گزارش حاضر اساسا پیرامون جریان پیوستن و گسستن آقای بنی صدر و اطرافیان اوست؛ علیهذا به مسائل و مباحث شورا صرفا پیرامون موضوع گزارش حاضر و درحدی که در این رابطه (و بویژه در رابطه بنی صدر با مجاهدین) روشنگر و ضروری است اشاره می کنم.

قبل از نخستین اجلاس شورا، کلیه اعضای شورا با حفظ نقطه نظرهای انتقادی خود به برنامه‌ی دولت موقت، در مجموع نسبت به آن ملتزم گشته بودند و حل و فصل سایر مسائل به اجلاسیه شورا محول شده بود. یکی از بحث‌انگیزترین موضوعات نیز مسئله‌ی ریاست جمهوری آقای بنی صدر و بویژه امضای "منتخب" در پای اطلاعیه‌های او بود که به استثنای اطرافیان

خودش، سایر اعضای شورا تماما به آن انتقاد و اعتراض داشتند و می گفتند که نمی دانند بویژه درباره‌ی امضای "منتخب" در قبال اعضا و هواداران خود یا سایر نیروها و مردم چگونه پاسخگو باشند. برخی از اعضای شورا مانند حزب دمکرات پیشنه‌ادشان این بود که آقای بنی صدر از عنوان ریاست جمهوری صرفنظر نموده و به مثابه یک شخصیت به عضویت شورا درآید. در مباحث بعدی از آنچه در این اثناء در قبال امضای "منتخب" بین خود من و آقای بنی صدر گذشت صحبت خواهم کرد.

*

آقای بنی صدر در نوشته‌ی اخیرش (انقلاب اسلامی ۳۱/شهریور) کین تیزی خود نسبت به برادر مجاهد ما محمدعلی جابرزاده را ضمن نقل قول بی اساسی از یکی از اعضای شورا برملا کرده است. بنی صدر به این وسیله خواسته مضافا بر تصویر چهره‌ای ضدانسانی از جابرزاده بخت خود را در ایجاد تضاد و نقار در داخل شورا یکبار دیگر بیازماید.

اما ریشه‌ی کین تیزی نسبت به جابرزاده به همان اجلاس‌های اول برمی گردد. یکروز که آقای بنی صدر به نشست شورا آمده و در دفاع ناموجه از امضای "منتخب"، زمین و زمان را به هم می بافت. جابرزاده به عنوان عضو هیئت نمایندگی مجاهدین در شورا حوصله اش سر رفت و بخشی از گفتنی‌های برحق را گفت و از "سفسطه" پراکنی‌های آقای بنی صدر تنقید نمود. از آن پس آقای بنی صدر با او چپ! افتاد و در مذاکرات خصوصی با خود من نیز بکرات از بکار بردن موهن‌ترین کلمات درباره‌ی جابرزاده دریغ نکرد. فی‌المثل می گفت رفیق شما (جابرزاده) در منتهای "سقوط" است و نظریه‌ی "فاشیستی" دارد و ... می پرسیدم چرا؟ آقای بنی صدر می گفت بجای "رای" معیار را "خون" می داند. آخرا جابرزاده استنادات بنی صدر به رای مردم را که پشتوانه‌ی امضای "منتخب" می گردیده تاکیدر چارچوب شورای ملی مقاومت (که خود بنی صدر پذیرفته بود مشروعیت تمامی مقاماتش را از "مقاومت" می گیرد) رد کرده بود. آقای بنی صدر مقاله‌ی را هم که سال گذشته برادر مجاهد ما مهدی ابریشمچی (در پاسخ به مقاله‌ی بنی صدر در قبال طرح شورا برای خودمختاری کردستان) در "مجاهد" نوشت، مظهر "سقوط و انحطاط اخلاق" او (ابریشمچی) و حاکی از "فساد سیاسی" می دانست ...

من هم که دلایل خشم و ناراحتی آقای بنی صدر را خوب می فهمیدم و

نمی‌خواستم مانع عقده‌گشایی‌های او شوم، پیوسته این الطاف! را فرو می‌خوردم و صبر و سکوت پیشه می‌کردم و هیچ نیازی نمی‌دیدم به آقای بنی‌صدر خاطرنشان کنم که اگر سخن از اخلاقیات اسلام انقلابی (و نه اخلاق انقلاب اسلامی!) باشد، حق اینست که او (بنی‌صدر) در برابر ابریشمچی و جابرزاده زانو بزند و درس اعتلا و (نه سقوط) بیاموزد. این را هم بگویم که نقل‌قول‌های آقای بنی‌صدر از دیگر اعضای شورا بر علیه مجاهدین (نظیر آنچه بنی‌صدر درباره‌ی جابرزاده آورده است) هیچ تاثیری بر ما ندارد و برای اینکه اینگونه ترفندهای آقای بنی‌صدر به همین جا خاتمه یابد و مطمئن گردد که با دست‌یازیدن به این "وسیله"ها به متلاشی کردن شورا از طریق بدبین کردن اعضای آن نسبت به یکدیگر، توفیق نخواهد یافت؛ در همین‌جا اعلام می‌کنم: که هرکس علیه مجاهدین—منجمله خود من—هر صحبتی با آقای بنی‌صدر کرده، حلالش باد. ابراز نظر راجع به هرکس و هر چیز آزاد است! متقابلاً چنانکه دیدید از ابراز نظرهای آقای بنی‌صدر راجع به اعضای شورا جز درباره‌ی برادران مجاهد خودم شاهدی نیاوردم و در آینده نیز سعی خواهم کرد جز در مواردی که مطلقاً برای حل و فصل مسایل سیاسی ضروری باشد از اینگونه نقل‌قول‌ها و شاهد جستن‌ها پرهیز کنم.

اینست که در نقطه‌ی مقابل آقای بنی‌صدر، از آنجا که قصد بدبین کردن هیچکس را نسبت به او ندارم و فکر می‌کنم که او واقعیت‌های مربوط بخود را به اندازه‌ی کافی (برای واقع بین کردن دیگران نسبت بخودش) در دسترس همگان می‌گذارد، من باب پرهیز از "مقابله به مثل" هم که شده بجهت اطمینان خاطر آقای بنی‌صدر اعلام می‌کنم که:

آقای بنی‌صدر درباره‌ی سایرین و بویژه درباره‌ی سایر اعضای شورا هیچگاه جز "خیر و نیکی" به من نگفته است. برگردیم به بحث اصلی‌مان:



حاصل کار شورا تا ۲۹/اسفند/۱۳۶۰ سه سند بسیار مهم بود که شکل‌یابی شورا را تکمیل و موجودیت آن را تثبیت نمود. اضافه بر این شورا آئین‌نامه‌ی داخلی خود را نیز در ۷ ماده تصویب نمود.

در فروردین ماه سال ۶۱ نیز جلسات متناوباً حول مسایل مربوط به شعارومشی محوری و سیاست خارجی و برخی دیگر از اموری اجرا می‌یافت که فعلاً موضوع بحث مان نیست. در نیمه‌ی فروردین ۱۳۶۱ اسناد سه‌گانه همراه با اطلاعاتیه‌ی توضیحی مسئول

شورا (مورخ ۲۹/ اسفند / ۶۰) جهت اطلاع عموم منتشر گردید. اسناد منتشرشده‌ی سه‌گانه را کلیه‌ی اعضای شورا و همچنین آقای بنی‌صدر (با امضای ابوالحسن بنی‌صدر) امضاء کرده بودند و تنها سازمان هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی بود که امضا نکرده و بشرحی که خواهم گفت از شورا خارج گردید. ولی خود آقای بنی‌صدر کماکان بعنوان "ریاست جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران" در چارچوب شورا باقی ماند.

در سند شماره‌ی ۱ تحت عنوان "مواد الحاقی و اصلاحی فصل اول برنامه‌ی دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران - درباره‌ی وظایف اساسی دوران انتقال"، مکانیسم و ترتیب انتقال حاکمیت به مردم ایران مشخص شده بود. به این معنی که دولت موقت پس از سرنگونی رژیم خمینی حداکثر ۶ ماه فرصت می‌یابد تا مجلس موسسان و قانونگذاری ملی را از طریق انتخابات آزاد؛ با رای عمومی، مستقیم و مخفی فرا بخواند. آنگاه به محض تشکیل مجلس موسسان و قانونگذاری ملی، مقامات این دولت بایستی استعفا‌ی خود را به مجلس تقدیم کنند.

مجلس موسسان و قانونگذاری ملی که طول عمر آن حداکثر دو سال است، قانون اساسی و نظام جمهوری جدید را معین می‌سازد و تا تشکیل مجلس قانونی بعدی به منظور اداره‌ی امور جاری کشور قانونگذاری نموده و بر اداره‌ی امور نظارت می‌کند. مجلس موسسان و قانونگذاری ملی، همچنین دولتی را که بعد از استعفا‌ی دولت موقت عهده‌دار اداره‌ی کشور می‌گردد تعیین خواهد نمود.

سند شماره‌ی ۲ که اساسنامه‌ی شورای ملی مقاومت است موضوع بحث کنونی ماست و بطور مشروح به آن خواهیم پرداخت.

سند شماره‌ی ۳ میرمترین وظایف دولت موقت را طی ۱۰ ماده مشخص می‌کند. از آنجا که عمر دولت موقت حداکثر بیشتر از ۶ ماه نخواهد بود و فرصت اجرای برنامه‌هایی را که به‌زمانی بیشتر از شش‌ماه نیازمند باشد، نخواهد داشت، سند شماره‌ی ۳ در عین حال که میرمترین وظایف دولت موقت را مشخص می‌کند به اختلاف نظر درباره‌ی مفاد و مواد برنامه‌ی شورا و دولت موقت نیز پایان می‌دهد.

چرا که مشخص نمودن میرمترین وظایفی که بایستی در عرض ۶ ماه، اضافه بر وظیفه‌ی اصلی (برگزاری انتخابات آزاد برای انتقال حاکمیت به مجلس موسسان) انجام پذیرد، خود بخود به مثابه تحت الشعاع قرار دادن موارد مابه‌الاضافه اختلاف برنامه‌ی (مفصل) دولت موقت می‌باشد که در ۵/ مهر/ ۱۳۶۰ توسط اینجانب نگاهشده شده است.

اکنون توجه شما را به کلیشه‌ی دستنویس اساسنامه‌ی شورا و امضاءهای مربوطه جلب می‌کنم و ذیل آن توضیحات ضروری را به عرض خواهم رساند.

سند شماره ۱
درست نریمان علی قداست برای استیصال بازاری عمومی در تاریخ ۱۳۴۲ هجری

- ۱- شورای عالی قداست بر سرگرفته دریم چنین دستاوردت صرف تشکیل شده است.
- ۲- این شورا تشکیل و اصلاح آن که خبر سرشان روزنامه گوناگون است. صرفت و طافت تا روزگزارای و نظایات براباره امر کرده بر اهل و داره.
- ۳- حرفتیت به جوبن موی که در حضرت شورا پذیرفته می شود و ارایه کتبی زانی است.
- ۴- تعصبات شورا اکثریت هم آراء و مجموع اعضاء و حاضران است که در این صورت امتداد میگرد.
- ۵- پیشتر حرفه جدید شورا مستقر آنرا از برادر شورا در وقت صرفت و طافت بهر آن که به صورت شورا است که در این حواله با بعضی از اعضا که بهر شورا کتبا به منزل شورا احوال شود. این اتفاق در بدین نشست شرا اصلاح در صورت تقرب (اطلاق ماده ۴) - متضمن آن این است - حضرت شورا به هر چه می شود.
- ۶- تعصبات شورا به بلای اعضاء شورا در این وقت صرفت اجرا آورده است.
- ۷- مشورت تشکیل وقت صرفت و تعیین روزها بر طبقه آگاهی سعی در تعیین روزها و زمان می گردین خلق است. این وقت مطابق برنامه و طافت بهر طاعت صرفت و در حضرت شورا عمل خواهد نمود.
- ۸- در هیچ وجه حضرت شورا حق عزل و انتصاب از دست صرفت و بهر کس از اعضاء آن در این حواله اعضاء شورا اعتراض است.
- ۹- تعیین این حضرت شورا اشخاص و عیالت شورا شرکت می نمایند و حق (اعراض) نمایند و به بعضی از آنها.
- ۱۰- منابع شورا از طریق حق حضرت اعضاء و کلکوی و ادعای نه سازمان به کار برد و مسئول این نامینه می شود. مسائل شورا در این قهدهای حرکتی از اعضاء و با توافق خود آنها تعیین و گزارش می دهد. با پیش از اینم خواهد نمود.

مهر خواجه
 ۶۰۱۲/۴۹
 در حقیقت برای آنکه دانشمند
 سفتن
 ۱۳۵۰/۱۲/۴۹
 ۱۳۵۰/۱۲/۲۸
 ۴۵۰/۱۲/۲۸
 ۱۳۵۰/۱۲/۲۹
 ۱۳۵۰/۱۲/۲۹
 ۱۳۵۰/۱۲/۲۹
 ۱۳۵۰/۱۲/۲۹
 ۱۳۵۰/۱۲/۲۹
 ۱۳۵۰/۱۲/۲۹

توضیحات :

۱ - تاریخ امضای اساسنامه ۲۹/اسفند/۱۳۶۰ است. اما نماینده‌ی جمعیت اقامه و آقای بنی‌صدر آن را در ۲/فروردین/۶۱ امضاء کرده‌اند. برای نماینده‌ی (دارای حق امضاء) جمعیت اقامه که در شب امضاء سند، شخصا در جلسه حضور نداشت، کاری پیش آمده بود و دو روز بعد امضاء نمود. اما علت تاخیر امضای آقای بنی‌صدر چیز دیگریست که آنرا توضیح خواهم داد.

ضمناً ملاحظه می‌شود که برخلاف داعیه‌ی اخیر بنی‌صدر (با استناد به سندی که ۶۱/۱/۱ از من گرفته) در روزنامه‌اش که می‌گوید از اول فروردین ۶۱ به اساسنامه‌ی شورا متعهد نبوده، وی (بنی‌صدر) از روز ۲ فروردین که اساسنامه را امضاء کرد به آن متعهد بوده است.

۲ - چنانکه ملاحظه می‌شود شورا در این سند، هدف از تشکیل خود را که سرنگونی رژیم خمینی و استقرار دولت موقت باشد، معین کرده است. عمر شورا نیز تا زمان تشکیل و اعلام آمادگی مجلس موسسان معین شده که ۶ماه بیشتر نیست.

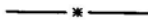
۳ - هر عضو شورا (چه یک فرد و چه یک حزب یا سازمان) بهنگام تصمیم‌گیری دارای یک رای است و تصمیمات با اکثریت $\frac{2}{3}$ آراء مشروط براینکه هیچیک از سازمان‌های عضو اعلام مخالفت نکنند اتخاذ می‌گردد. یعنی هر سازمان و جریان عضو شورا از حق متساوی و تو برخوردار است. یادآوری می‌کنم که در تصمیم‌گیری‌ها مسئول شورا شخصا حق رای ندارد. با آقای بنی‌صدر (به عنوان رئیس‌جمهور) نیز قرار دیگری داشتیم که بعداً خواهم گفت. البته شورا هیچگاه حاضر نشد این قرار را بصورت مصوبه‌ی رسمی دربیابورد و قرار مزبور تا آخرین روز همکاری با بنی‌صدر بصورت توافقی میان مسئول شورا و رئیس‌جمهور باقی ماند و لذا من در هر مورد می‌بایستی نظر او را جداگانه دریافت نموده و برای جلب توافقش مورد به مورد تلاش می‌کردم.

۴ - در بدو ورود به شورا بایستی به برنامه‌ی شورا و دولت موقت و وظایف مبرم آن و سایر مصوبات شورا کتبا التزام سپرد و از آن پس نیز تصمیمات (و التزامات) شورائی برای اعضای شورا (و برای دولت موقت و طبعاً برای رئیس‌جمهورش) الزام‌آور شناخته شده و خلاصه کسی نمی‌باید

برخلاف آنها رفتار نموده و یا موضع بگیرد .

۵ - برطبق مادهی ۷ مسئولیت امور اجرایی در چارچوب تشکیل دولت موقت و تعیین وزرای آن، برعهدهی اینجانب (بعنوان نمایندهی سازمان مجاهدین خلق ایران) قرار می‌گیرد. دولت موقت بایستی برطبق برنامه و وظایف مبرم و سایر مصوبات شورا عمل نموده و پاسخگوی سوال و استیضاح اعضای شورا باشد .

به این ترتیب در حالیکه تصمیم‌گیری‌های شورایی و تصویب طرح‌ها و قوانین (از قبیل طرح صلح و یا خودمختاری) با اکثریت ۳/۴ آراء و مخالف نبودن کلیهی سازمان‌های عضو صورت می‌گیرد؛ مسئولیت امور اجرایی (حداکثر برای شش‌ماه) به اینجانب واگذار شده است. این همان چیزی است که آقای بنی‌صدر آنرا "مصدق کامل هژمونی‌طلبی" محسوب کرده است .
(انقلاب اسلامی ۳۱/شهریور/۶۳)



قبل از آنکه دربارهی چرائی و چگونگی تصویب مادهی ۷ در اساسنامهی شورا و تذکرات ضروری پیرامون آن، به بحث بپردازیم و کاملاً روشن کنیم که شورا و بخصوص مجاهدین چرا و چگونه به این نقطه رسیدند؛ بی‌مناسبت نمی‌دانم آنچه را خود آقای بنی‌صدر با استناد به قرآن در این قبیل مسائل مورد تاکید قرار داده است نقل کنم تا روشن باشد که نه مادهی ۷ اساسنامهی شورا مصداق کامل هژمونی‌طلبی است و نه درد باطنی آقای بنی‌صدر در رابطه با این ماده، آزادیخواهی و بزعم خودش مخالفت با "هژمونی‌طلبی" می‌باشد .
۴ ماه پس از تصویب اساسنامهی شورا، خود آقای بنی‌صدر در مصاحبه‌ای با جریان مجهول‌الهویه‌ای بنام "سازمان مبارزین آزادی" مطالب بسیاری منجمله در مخالفتشان با ولایت فقیه و همچنین در مخالفتشان با اعلام الغای همان قانون اساسی ولایت فقیه در برنامهی دولت موقت (توسط مسئول شورا، که البته به امضای خود آقای بنی‌صدر نیز رسیده‌بود) ابراز داشتند که یک نکتهی آن مشخصاً به بحث کنونی ما مربوط می‌شود .

برحسب توضیحاتی که ماهها قبل از این تاریخ یکی از اطرافیان آقای بنی‌صدر به اینجانب داده بود سازمان فوق‌الذکر که اطلاعیه‌هایش بوی تند ضدآخوندی می‌داد مرکب از برخی از عناصر سپاه پاسداران خمینی بود که خود آنها داعیهی مخالفت با رژیم و داعیهی پخش اطلاعیه‌هایشان را در

ابعاد ۴۰ یا ۵۰ هزاری داشتند. سپس یکی از ایادی سپاه پاسداران که گویا در راس این سازمان بود به پاریس آمده و از طریق اطرافیان بنی‌صدر قصد ملاقات با من و ایجاد ارتباط با مجاهدین را نیز داشت (زمستان سال ۶۰). از همان دوست بنی‌صدر که مطلب را نخستین بار با من در میان گذاشته بود سوالات دقیق پیرامون سازمان مزبور بعمل آوردم و موضوع را به برادرانمان در تهران اطلاع دادم تا تحقیق کنند. جریان کاملاً مشکوک بود و داعیه‌هایی که در رابطه با پخش اعلامیه‌های این سازمان در داخل کشور به من عرضه شده بود، صحت نداشت. از پذیرفتن آن فردی که گوئیا از جانب این سازمان به پاریس آمده بود و از ایادی سپاه پاسداران بود خودداری کردم و به دوست بنی‌صدر گفتم که به آنها بگوئید، چنانچه راست می‌گویند و چنین سازمانی در کار است و در بحبوحه‌ی اختناق، چنان قدرت تبلیغاتی دارد، دست کم یک تن از مهره‌های بالائی رژیم را مجازات کنند تا به آنها اعتماد کنیم. جواب منفی بود و بهانه‌ای که به من عرضه شد این بود که می‌گویند اگر وارد عمل شویم لو می‌رویم و ضربه می‌خوریم...

با اینهمه اطلاعیه‌های این سازمان پیوسته در روزنامه‌ی بنی‌صدر منتشر می‌گردید و بر شک و شبهه‌ی ما می‌افزود. البته اکنون نزدیک به دو سال است که دیگر از این سازمان هیچ خبر و اثری نیست و گوئی دود شده و به هوا رفته است.

بهرحال در مقدمه‌ی یکی از جزوات "سازمان مبارزین آزادی" به تاریخ ۲۲/مرداد/۱۳۶۱ که به انتشار مصاحبه با آقای بنی‌صدر اختصاص دارد چنین می‌خوانیم:

"در تیرماه سال ۶۱ نماینده‌ی سازمان مبارزین آزادی در پاریس با آقای دکتر ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهور منتخب مردم و سبیل آرزوها و آرمان‌های ملت، طی جلسات متعددی سوالات و ابهاماتی که در بین مردم نسبت به ایشان و سرنوشت مبارزه و دیگر مسائل سیاسی مطرح می‌باشد را عنوان نموده و ایشان پاسخ‌های لازم را داده‌اند که بتدریج برای بیداری و آگاهی هر چه بیشتر شما ملت قهرمان و حماسه‌آفرین به‌نشر آن می‌پردازیم. با یقین به پیروزی حتمی و مبارزه‌ی بی‌امان و شکست‌ناپذیر خلق تا نابودی کامل رژیم ضدانسانی ملاتاریا و قطع کامل ایادی امپریالیسم در ایران".

آنگاه در انتهای این جزوه در پاسخ به آخرین سوال مصاحبه‌گر پیرامون

ولایت فقیه، آقای بنی صدر منجمله چنین می‌گوید:

"... چون همه امامند اگر بگوئیم عموم، هرکس هرچه را خواست عمل کند این آثارشیم می‌شود و با واقعیت‌های این جهان سازگار نیست. این‌که بشر از تصمیم دیگری بکلی رها شود و هر کس آزادانه بتواند عمل کند، آن در قیامت است در این دنیا شدنی نیست. در این دنیا همه‌ی ما موجوداتی نسبی و فعال هستیم پس باید جمع شویم و سازمان پیدا کنیم و بنای ما طبق نظر قرآن بر شورئ باشد. براینها اضافه می‌کنیم که چند نوبت قرآن به پیغمبر می‌گوید تو وکیل مردم نیستی حق تصمیم بر مردم نداری؟ اینها می‌گویند پس آن سوره‌ای که می‌گوید: *أطیعوا... و أطیعوا الرسول و...* چه می‌گوید؟ مسئله را قاطی می‌کند. دو مرحله است. یکی مرحله‌ی تصمیم و دیگری مرحله‌ی اجرا است. در مرحله‌ی تصمیم (امرهم شورئ بینهم) امر بینشان با شورئ است. اصل بر شورئ است.

در مرحله‌ی اجرا، اولی‌الامر لازم است. در آنجا (باید) اطاعت کرد. وقتی چند نفر یک تصمیمی گرفتند و قرار شد به اجرا درآید مجری می‌خواهد و وقتی مجری گفت: این کار را بکن، آن کار را نکن، باید اطاعت کرد. این یک امر طبیعی دو دوتا چهارتا است و در همه‌جای دنیا هم هست و قاعده‌ی تازه‌ای هم نیست که ما بگوئیم در اسلام پیدا شده است. تناقضی هم با هم ندارد.

مرحله‌ی تصمیم است: شورئ و مرحله‌ی اجرا است: اولی‌الامر.

ملاحظه می‌شود که همین بنی‌صدر که ماده‌ی ۷ اساسنامه‌ی شورا را مصداق کامل هرزومونی‌طلبی و بر ضد اصل آزادی تلقی می‌کند خودش می‌گوید که در مرحله‌ی تصمیم‌گیری اصل "بر شورا" است و در مرحله‌ی اجرا به "اولی‌الامر" نیاز است.

حال با توجه به نحوه‌ی تصمیم‌گیری در شورا و مسئولیت اجرایی که برای اینجانب در نظر گرفته شده است (ماده‌ی ۷) باید پرسید راستی عیب‌کار در کجاست و گناه شورا و "رهبری مجاهدین" چیست؟ و در اینمورد کجای کار آنها خلاف شرع و خلاف عرف و خلاف قاعده‌ایست که "در همه‌جای دنیا هم هست و قاعده‌ی تازه‌ای هم نیست" و تناقضی هم با تصمیم‌گیری دستجمعی و کاملاً دمکراتیک شورائی ندارد؟

پس معلوم می‌شود درد باطنی بنی‌صدر این است که چرا شورا و بویژه

مجاهدین خود او را "اولی الامر" خود قرار نداده‌اند! منتها باز هم آقای بنی‌صدر "هژمونی طلبی مجانی خواهانه"ی خود را بر روی دیگران "فراقنی" می‌کند.

فی‌الغور باید بیفزایم که ماده‌ی ۷ اساسنامه‌ی شورا هیچکس را به مفهوم ضددمکراتیک و خمینی‌گرایانه، "اولی الامر" کس دیگر قرار نداده است. بلکه مسئله، مسئله‌ی یک قرارداد متقابل و کاملاً دمکراتیک و داوطلبانه و مختارانه با شورای ملی مقاومت و التزامات مشترک ناشی از آن است و لاغیر.

دلایل تصویب "۶ ماهه و یک رأی"

و تصویب "ماده ۷ اساسنامه" در شورای ملی مقاومت

گفتیم که موضوع نخستین اجلاس‌هی شورا، شکل دادن نهائی به امورات شورا بود. پس موضوع کار نخستین اجلاس‌یه را می‌توان بطور خلاصه در "معین کردن ترتیبات انتقال حاکمیت به مردم و مشخص نمودن نحوه‌ی تصمیم‌گیری و ترتیبات اجرائی آن" فرموله کرد.

یعنی شورا باید مشخص می‌نمود که پس از سرنگون کردن رژیم خمینی در صورتی که این جانشین (آلترناتیو) بر روی کار بیاید:

اولا - حاکمیت ملی و مردمی را چگونه مستقر خواهد کرد و قدرت سیاسی را چگونه و طی چه مدت زمانی به صاحبان واقعی‌اش (یعنی مردم ایران) منتقل خواهد نمود و خود کنار خواهد رفت.

ثانیا - این شورا چگونه اتخاذ تصمیم می‌کند و هر یک از اعضای مختلف آن در تصمیم‌گیری چه نقشی و چه سهمی دارند.

ثالثا - مسئولیت امور اجرائی (دولت) در طی دوران انتقال برعهده‌ی کیست؟ و دولت موقت در این دوران چه وظایف مبرمی در دستور دارد.

چنانکه دیدیم طی اسناد سه‌گانه پاسخ‌های نهائی شورا به سوالات فوق عبارتند از:

اولا - انتقال حاکمیت به مردم حداکثر طی ۶ ماه از طریق انتخابات آزاد و تشکیل مجلس موسسان و قانونگزاری ملی، عملی می‌گردد و به محض اعلام آمادگی این مجلس، شورا و دولت موقت کنار می‌روند.

در این زمینه باید متذکر گردید که به گواهی بسیاری تجارب جهانی - منجمله تجربه‌ی خمینی - آن نیرو یا جانشینی که در امر سرنگونی رژیم قبلی موفق شد و خود برسرکار آمد، بدلائیل مختلف تا مدت‌ها از برگزاری انتخابات آزاد و تشکیل موسسان و کنار رفتن خودش دریغ کرده است. چه بدلیل ضرورت منهدم کردن نهادها و آبشخورهای اجتماعی رژیم ارتجاعی یا استعماری پیشین و چه بخاطر قدرت‌طلبی محض (مانند خمینی). همچنین بیاد داریم که تا خمینی در پاریس بود شفاها وعده می‌داد که در بازگشت به ایران به قم خواهد رفت و طلبگی خواهد کرد. اما هیچگاه طی یک سند امضاشده‌ی کتبی موعد استعفای خود و کنار رفتن مقامات دوران انتقالی و قرار گرفتن مجدد آنها در معرض انتخاب عمومی را مشخص نکرد.

ثانیا - شورا با اکثریت ۳/۱ آرا اتخاذ تصمیم می‌کند. هر یک از اعضای شورا چه فرد و چه حزب و سازمان یک رای دارد. همهی سازمان‌ها و احزاب در تصمیم‌گیری‌ها از حق متساوی و تو برخوردارند.

ثالثا - مسئولیت تعیین وزرا و تشکیل دولت موقت ۶ ماهه که وظیفه‌ی اصلی و دیگر وظایف مبرم آن مشخص شده است برعهده‌ی نماینده‌ی سازمان مجاهدین خلق ایران است که حالیه من می‌باشم. حق سوال و استیضاح نیز پیوسته برای همهی اعضای شورا محفوظ است.

حال اگر اجازه بدهید که پاسخ‌های مصوب فوق را از جهت اختصار در فرمول "۶ماه و یک رای" و "دولت موقت" (تحت مسئولیت اینجانب) خلاصه کنم؛ می‌خواهم به عرض برسانم که شورا به هیچوجه به سادگی به این فرمول، دست‌نیافت. بلکه این فرمول، محصول بحث‌های بسیار فشرده و طولانی است و در صورتی که به این فرمول، راه نمی‌بردیم محققا شورا در همان اواخر سال ۶۰ از هم می‌پاشید.

آخر تشکیل شورای ملی مقاومت مرکب از سازمان‌ها و شخصیت‌های مختلف‌العقیده و دارای تمایلات مختلف و متفاوت، کار بدیعی بود. شورائی که بسیاری نیروها و شخصیت‌ها از رئیس‌جمهور سابق رژیم جمهوری اسلامی گرفته تا نمایندگان مقاومت سراسری مسلحانه و نمایندگان مقاومت منطقه‌ای کردستان برای اولین بار در چارچوب آن با یکدیگر پیوند خورده بودند.

همه می‌خواهند و می‌گویند که شورا باید دمکراتیک باشد. اما در شرایطی

که به رای مردم دسترسی نداریم براستی معیار دمکراسی چیست؟

یک طرف آقای بنی صدر نشسته که خود را مظهر بیش از ۱۱ میلیون رای می‌داند. در طرف دیگر مجاهدین هستند که بیش از ۹۰٪ شهدای این انقلاب نوین را تقدیم کرده‌اند و عمده‌ترین بار مقاومت سراسری را بر دوش می‌کشند. یک طرف هم حزب دمکرات کردستان است که در کردستان ایران پایگاه گسترده و وسیع مردمی دارد و نیروی محوری مقاومت منطقه است. سایر گروهها و احزاب و شخصیت‌های شورا نیز هر کدام در یک طرف دیگر میز شورا قرار دارند. همه‌ی آنها از سوابق ویژه‌ی مبارزاتی و پشتیبانی‌ها یا ملاء اجتماعی خاص خود برخوردارند و از سازمان‌ها و احزاب و گروه‌هایی آمده‌اند که هرگز تن به یک شورای غیردمکراتیک نخواهند داد. حالا چه باید کرد؟ ساده‌ترین کار البته برهم زدن میز و فروپاشی شورا است. کاری که طبعاً در شأن هیچ نیرو و شخصیت مسئولی نیست. از طرف دیگر مشکلات واقعی و بسیار بغرنج بر سر تصویب اساسنامه‌ی شورا را چه کنیم و چگونه به یک توافق مرضی‌الاطراف دست یابیم؟



آیا به سر و کله‌ی یکدیگر بپریم و در رابطه با تصویر سیاسی و اجتماعی که هر کس از خود می‌دهد او را به مبالغه و سوءنیت متهم کنیم؟ و تازه بعدش چی؟

آیا از هر کس بپرسیم که چند چریک مسلح یا چند عضو غیرمسلح در اختیار دارد و درصد رای او را برآن اساس تقسیم کنیم؟ آیا مساوات چوب‌کبریتی برقرار کنیم و اسمش را بگذاریم دمکراسی؟ و تازه اگر اینطور بکنیم فی‌المثل وقتی سروصدای سازمان‌های بزرگتر بلند شد و چنین مساواتی را نپذیرفتند چه بکنیم؟

از طرف دیگر چه باید کرد که از این پس نیز سایر نیروها و شخصیت‌ها برای پیوستن به شورا دلگرمی و انگیزه داشته باشند؟ و مهمتر از همه‌ی اینها چه باید کرد که حقوق دمکراتیک ملت ایران به تمام و کمال تامین شود و ما زائد بر مصلحت و نیاز این خلق قهرمان، بر او تحمیل نشویم؟

ضمن اینکه باید توجه می‌داشتیم که در شرایط داخلی و بین‌المللی و منطقه‌ای حاضر با در نظر گرفتن همه‌ی تهدیداتی که متوجه آزادی و استقلال و تمامیت میهن ماست یک وقت دچار ساده‌اندیشی و دمکرات‌مآبی رمانتیک نشده و میدان را بی‌جهت برای دشمنان خلق و آلترناتیوهای استعماری خالی نکنیم.

البته می‌شد در چارچوب یک مبارزه‌ی درازمدت به تاسیس یک "جبهه" از نیروهای رزمنده و در صحنه همت گذاشت. که در این صورت نیازی به اعلام شورا و دولت موقت و دعوی آلترناتیو بودن و جانشینی نمی‌بود. حال آنکه ما رژیم خمینی را رژیم تثبیت‌شده‌ای که چشم‌انداز بقای درازمدت داشته باشد ندیده و نمی‌بینیم.

این را هم با صراحت اضافه‌کنم که حتی اگر امر دایر به تشکیل یک "جبهه" از نیروهای رزمنده و در صحنه باشد؛ ولو اینکه سرنگونی کوتاه‌مدت در چشم‌انداز بوده و در دستور کار قرار بگیرد؛ فی‌المثل سازمانی همچون سازمان مجاهدین که در میدان مقاومت سراسری متأسفانه خود را اساساً تنها یافته و آنچنان متحد سراسری رزمنده و قدرتمندی برای خود نمی‌یابد؛ برای ورود به یک‌چنین جبهه‌ای آمادگی ندارد و خلاصه‌ی کلام انرژی‌گیری آن را در شرایط حاضر از منافع مبارزاتی‌اش در راستای سرنگونی هرچه سریعتر دشمن ضدبشری زیادتیر می‌داند. بگذریم که در یک‌چنین جبهه‌ی مفروضی نیز سوال مربوط به "معیار دمکراسی" و "ملاک‌رای" هر نیرو همچنان به قوت خود باقیست...

این شمه‌ای از مشکلاتی بود که شورای ملی مقاومت در نخستین اجلاسیمی خود با آنها مواجه بود. منتها من بحث یک‌ماه را در چند پاراگراف خلاصه کردم...

پیشنهادات مختلف و متعدد راجع به تدوین اساسنامه‌ی شورا در اجلاسیه عرضه شد اما هر یک به دلیلی مورد اتفاق نبود. طبیعی است که این بحث‌ها در هر قدم به بحث‌های بنیادی دیگری درباره‌ی مرحله و ماهیت انقلاب و تضمین‌های ضروری برای استمرار آزادی‌ها راه می‌برد و دیدگاه‌های گوناگون اعضای شورا در این موارد را به نمایش می‌گذاشت.

فی‌المثل مضمون نظریات برخی دوستان بنی‌صدر مشخصاً حاکی از این بود که تهدید اصلی دمکراسی را در فردای پیروزی مفروض، گروه‌های مسلح و بویژه "هژمونی مجاهدین" می‌دانند. اما خیلی دیگر از اعضای شورا بر آن بودند که اگر "خط و خطوط" سیاسی و "پدر و مادر" (به معنی ماهیت و بستر اجتماعی) انقلاب از هم‌اکنون مشخص نباشد، سخن گفتن از آزادی و دمکراسی شعر و شعار بی‌محتوایی بیش نیست.

حین مذاکرات از آنجا که نوکتیز برجسب "هژمونی‌طلبی" متوجه

مجاهدین بود، نماینده‌ی مجاهدین در شورا که در آن هنگام برادر مجاهد عباس داوری بود، طرحی در ۷ ماده حول لوازم سیاسی و مکاتیب‌های ضروری اقتصادی - اجتماعی برای استمرار آزادی‌های دموکراتیک - انقلابی تنظیم نمود و به شورا داد. این طرح شامل تسلیح عمومی و ایجاد و تسلیح شوراهای مردمی و تأکید بر حقوق کارگر و دهقان و پایه‌گذاری ارتش مردمی و احاله‌ی امر تولید و توزیع به شوراها و اصلاحات عمیق ارضی و امثال این‌ها بود. وی همچنین از سوی مجاهدین اعلام نمود که آنچه اهمیت دارد "هژمونی مردم و انقلاب" است و نه هژمونی مجاهدین. و درخواست نمود بیایم بر این مواد (در طرح ۷ ماده‌ای) تصریح نموده و اجرای آنها را تضمین کنیم. اما مجاهدین را از هر مسئولیتی پیشاپیش کنار بگذاریم و از آنها تعهد بگیریم که عهده‌دار هیچ پست و مقامی نبایند بشوند. برخی از مواد طرح داوری را سایر سازمان‌ها و احزاب و شخصیت‌های عضو شورا نیز خودشان پیشنهاد داده بودند و لذا تماما به استثنای سازمان هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی که موضع مخالف داشت با این طرح ۷ ماده‌ای موافقت کردند. نسخه‌ای از طرح به آقای بنی‌صدر نیز عرضه شد. از آنجا که ممکن بود "میانه‌بازان آن ایام"، که با شورا ضدیت می‌کردند مفاد این طرح را پس از انتشار آن علیه شورا دستاویز کنند، مجاهدین حتی پیشنهاد کردند که طرح، تصویب شود ولی منتشر نشود تا هم خاطر کسانی که عمیقاً دل‌نگران سرنوشت این انقلاب و استمرار آزادی‌های دموکراتیک هستند جمع بشود و هم با تعهد براینکه مجاهدین از هم‌اکنون هیچ موضع هژمونیک را اشغال نخواهند نمود، خاطر آنهایی که مسئله‌شان در رابطه با دمکراسی، نگرانی از هژمونی مجاهدین است تسکین یابد. اما دوستان بنی‌صدر همچنان مخالف بودند و خود او هم تصویب چنین طرحی را به صلاح نمی‌دانست ...

به هنگام امضای اساسنامه‌ی شورا از سوی بنی‌صدر (به شرحی که به آن خواهیم پرداخت) من خود نیز این مطالب را از جانب مجاهدین طی نامه‌ای برای او نوشتم. اگر چه توضیح خواهم داد که این نامه (و فقط این نامه) را که البته شفاها همگی مفاد آنرا مکرراً در اثنای همین بحث‌ها برای او گفته بودم از من قبول نکرد و ناخوانده آنرا به من پس داد و امضای اساسنامه‌ی شورا توسط او شکل دیگری بخود گرفت.

————— * —————

سرانجام کلاف بحث‌های درون شورا از ۶ ماهه کردن طول عمر دولت موقت باز شد. در این باره پیشنهاد اولیه‌ی اینجانب (که از پیش به‌عنوان مسئول دولت موقت معرفی شده بودم) این بود که بیائیم و به محض سرنگونی رژیم، رفراندوم کنیم تا خود مردم هر کس یا هر نیروئی را که خواستند مصدر امور بکنند. بخصوص که به این ترتیب، هم اختلافات بر سر "برنامه" از بین می‌رود هم دمکراسی و هم حق و حقوق مردم مراعات شده است و ضمناً اعداد شورا هم نمی‌توانند هیچ خرده‌ای بر ما بگیرند. به این ترتیب دیگر نیازی به دولت موقت و معرفی مسئول آن و همچنین نیازی به رئیس‌جمهور موقت نداریم و باقی می‌ماند یک شورای ملی مقاومتی که اعضای آن در مسیر سرنگون کردن رژیم خمینی، هماهنگی نموده و اتحاد عمل برقرار می‌کنند. مسئول یا رئیس این شورا نیز بصورت دائمی یا دوره‌ای می‌تواند توسط اعضای شورا انتخاب گردد.

اما این پیشنهاد نیز مورد اتفاق نبود. مخصوصاً یادم هست که نمایندگان "سازمان هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی" نیز با آن موافق نبودند. به هر حال این پیشنهاد بدلائیل متعدد مقبول نیفتاد. برخی نیز به حق می‌گفتند که شورا نبایستی راهی را که تاکنون پیموده عقب‌گرد کند. اما قاطعترین دلیل، این بود که حتی برای برگزاری چنان رفراندومی، کشور موقناً احتیاج به اداره‌کننده و مسئول دارد و نباید گذاشت خلاء ایجاد بشود و هرج و مرج پدیدار گردد.

پیشنهاد بعدی، سه‌ماهه کردن طول عمر دولت موقت بود تا بلکه بتواند ضمن آن به وظیفه‌ی اصلی دولت موقت که برگزاری انتخابات آزاد و تشکیل مجلس موسسان بود جامه‌ی عمل پوشانده و در راس سه‌ماه، استعفا‌ی دولت و شورا را تقدیم کند.

در اینجا نیز دقیقاً به‌یاد دارم که از قضا یکی از نمایندگان سازمان هماهنگی که می‌گفت خودش در رژیم جمهوری اسلامی در امور مربوط به انتخابات و مجلس صاحب تجربه است استدلال کرد که اصولاً به لحاظ اجرائی نمی‌توان در ظرف ۳ ماه به انجام انتخابات و تشکیل موسسان دست یافت و حداقل زمان لازم ۶ ماه است. استدلال او همی ما را مجاب کرد و بنابراین همگی به دولت و شورای ۶ ماهه رضا دادیم. به این ترتیب کلاف بحث باز شد و متعاقباً به حق رای و حق وتوی متساوی (برای سازمان‌های عضو

شورا) نیز که در ارتباط مستقیم با همین ۶ ماهه شدن است رسیدیم. به عبارت دیگر دولت موقت ما آنچنان مستعجل و زودگذر گردید که دیگر بخودی خود خیلی مسائل را فیصله می داد! زیرا تکلیف قاطع حاکمیت جدید (بعد از سرنگونی رژیم خمینی) دیگر بیش از پیش به نتیجه‌ی انتخابات موسسان منوط و موکول می گردید و بنابراین در چارچوب شورائی که برنامه و مبرم ترین وظایف دولت و مسئول دولت و رئیس جمهور آن مشخص بود، همه‌ی اعضاء در برخورداری از یک رای (با حق وتوی سازمان‌ها و احزاب) توافق کردند.

ضمناً آنجا که به شخص آقای بنی صدر (که در این اثناء من شب به شب یا شب درمیان، او را در جریان بحث‌ها قرار می دادم) مربوط می شد پیوسته بر این نظر بود که ۶ ماه کم است و انتخابات بایستی بعد از خلع سلاح صورت بگیرد. به نظر بنی صدر تا وقتی که سلاح در دست گروه‌ها باشد نمی توان از انتخابات آزاد سخن گفت. بگذریم که هیچیک از اعضای شورا به استثنای دوستان خود آقای بنی صدر موافق نظریه‌ی او درباره‌ی "خلع سلاح" نبودند.

بخصوص مجاهدین و حزب دمکرات (همانند خیلی دیگر از اعضای شورا) بهیچوجه خاطره‌ی خوشی از این نظریه نداشتند و از قضا آن را در شرایطی که هنوز یک رژیم دمکراتیک تثبیت نشده، در خدمت یک دیکتاتوری جدید (و نه در خدمت دمکراسی) می دانستند.

اینرا هم بگویم که برخی از رفقا و برادران شورائی حتی برآشفتمند و به مجاهدین و به خود من انتقاد کردند که چرا و از کیسه‌ی چه کسی برای حصول توافق در شورا با ۶ ماهه شدن عمر دولت موقت (تحت مسئولیت نماینده‌ی مجاهدین) موافقت کرده‌ام؟ روشن بود که موضع آنان دقیقاً نقطه مقابل موضع آقای بنی صدر بود، نه اینکه بخواهند مانند او به باز شدن فضای هرچه بیشتری برای خودشان دل ببندند.

نکته‌ی قابل توجه دیگر اینست که در رابطه با دولت ۶ ماهه (تحت مسئولیت اینجانب، به عنوان نماینده‌ی مجاهدین)، آنچنانکه در اوایل اردیبهشت ۶۱ بدنبال انتشار اسناد سه‌گانه‌ی شورا در پاسخ به سوالی نوشتم:

"در یکی از بحث‌های درون شورا مجاهدین، حتی پیشنهاد کردند که

عنداللزوم حاضرند هم از مسئولیت دولت ۶ ماهه و تعیین وزرای آن و هم از موضع مسئول شورای ملی مقاومت کنار بروند و دوش بدوش سایر اعضای شورا، با کمال میل و رغبت، تحت مسئولیت هر فرد یا شخصیتی که شورا صلاح بداند گماکان و وظایف و تکالیف خود را در چارچوب برنامه‌ی دولت موقت و مشترکات مجاهدین با سایر نیروهای عضو شورا انجام بدهند. زیرا به اعتقاد ما آنچه واجد اهمیت اساسی است محتوای برنامه است و نه اینکه نماینده‌ی مجاهدین در موضع مسئولیت شورای ملی مقاومت یا دولت موقت باقی بماند. این پیشنهاد را به این دلیل در اینجا بازگو می‌کنم که ما (مجاهدین) هنوز هم بر سر آن هستیم. یعنی بازهم چنانچه لازم باشد و شورا بخواهد، ما پیوسته حاضریم که در چارچوب شورا، مسئولیت محدودتری را تقبل نموده و فی‌المثل موضع مسئول شورای ملی مقاومت و بعد هم تشکیل دولت موقت را ترک گوئیم. و در عین حال تا آنجا که اصول مورد اعتقادمان ایجاب می‌کند، یعنی تا مرز وحدت‌هایمان با شورا و اعضای آن، با کمال میل و رغبت به اتحاد و همکاری‌مان ادامه دهیم." (نقل از نشریه‌ی انجمن‌های دانشجویان مسلمان شماره‌ی ۳۶ مورخ ۱۰/اردیبهشت/۶۱)

در عین حال ناگفته نمی‌گذارم که چنانچه شورا می‌خواست در اساسنامه‌اش رسماً قید کند که دولت ۶ ماهه‌ی ائتلافی مرکب از نمایندگان نیروهای مختلف باشد، مجاهدین دیگر حاضر نبودند مسئول اول سازمان آنها (یعنی من) مسئولیت این دولت را بعهده بگیرد. و می‌گفتند که اگر شورا بر چنین قیدی مصر باشد، دست کم این حق دمکراتیک را باید برای مجاهدین قائل شود که نماینده‌ی آنان بتواند از مسئولیت دولت موقت معاف شود.

واضح‌تر بگویم: بنظر ما (مجاهدین) دولت موقت آینده‌ی کوهی از مشکلات و مسائل متعدد در پیش‌رو خواهد داشت و بایستی با انبوه معضلات (که برخی از آنها تا مدت‌ها لاینحل خواهند بود) مقابله کند. از طرف دیگر واضح است که این دولت مسئول همه‌ی نابسامانی‌ها نیز تلقی خواهد گردید. حال اگر در چنین شرایطی، تحت مسئولیت اینجانب قید مختلط بودن و ائتلافی بودن دولت موقت را می‌پذیرفتیم، اگر خدای ناکرده یکی پیدا می‌شد که تحت مسئولیت نماینده‌ی مجاهدین فی‌المثل در خطی مثل خط بنی‌صدر می‌رفت و در آن جهت کارشکنی می‌نمود، تکلیف چه بود؟ و آیا چنین دولتی - آنهم در شرایط ایران بعد از خمینی - می‌توانست کاری پیش

ببرد؟ و آیا نمی‌بایست انبوهی از وقت و انرژی را صرف حل و فصل مسائل درونی خودش بکند و در همین راستا هزار و یک مشکل داخلی و بین‌المللی دیگر (که چه بسا حل بسیاری از آنها خارج از توان ما باشد) بوجود نمی‌آید؟ پس، از نظر مجاهدین بهتر همان بود که با پایبندی به اصول خودشان بجای اینکه عهده‌دار مسئولیتی شوند که از پس آن بر نمی‌آیند و بدین وسیله از مخاطرات پیش‌بینی شده و پیش‌بینی نشده‌ی بسیاری (که ممکن بود سرنوشت سازمان آنها را به زیر علامت سوال بکشد) استقبال کنند، بگذارند نیرو یا شخصیت دیگری (منجمله خود آقای بنی‌صدر) مسئولیت دولت موقت را بعهده بگیرد و آنها هم بدون اینکه سراپا غرقه در مسئولیت و مخاطب همه‌ی حملات و انتقادات و مسئول همه‌ی نابسامانی‌ها و کمبودها تلقی شوند، تازه نفس باقی مانده و اساسا خود را برای شرکت در انتخابات آماده کنند. یعنی مجاهدین ترجیح می‌دادند که در عین حداکثر همکاری با هر دولت مبعوث شورا، نماینده‌ی خود آنها مسئول دولت ۶ ماهه‌ای نگردد که تازه اعضای آن دولت نیز برگزیده‌ی او نبوده و لذا به معنای دقیق کلمه تحت مسئولیت او نخواهند بود ولی اسما تحت مسئولیت او عمل می‌کنند. اگر چه باید خاطرنشان کنم که ماده‌ی ۷ اساسنامه‌ی موجود شورا نیز (که سرانجام مرا به عنوان نماینده‌ی مجاهدین، مسئول تشکیل دولت موقت شناخت) برای ما الزاما به‌مثابه استفاده نکردن از سایر شخصیت‌ها و عناصر ذیصلاح (اعم از اینکه وابستگی گروهی داشته باشند یا شخصیت‌های منفرد باشند) نیست.

ضمنا همچنانکه در اجلاس‌های شورا نیز تصریح گردید؛ چنانچه نظر شورا بر این قرار می‌گرفت که در اساسنامه‌اش رسماً قید نماید که دولت ۶ ماهه بایستی مختلط و ائتلافی از گروه‌های مختلف باشد، مجاهدین مخالفتی نداشته و اکنون نیز ندارند، بلکه با توجه به همه‌ی مخاطرات اکتیدی که قطعاً در راه خواهد بود فقط می‌خواستند که شورا چنانچه نظریه‌ی مجاهدین در اینباره را درست نمی‌داند، لاقلاً مسئولیت این دولت را برای نماینده‌ی آنان (یعنی من) اجباری و تحمیلی نسازد. در همین رابطه بود که سال گذشته نیز در پیام ۳۰/تیر/۱۳۶۲ به مناسبت دومین سالگرد تاسیس شورا نوشتم:

"تصمیم‌گیری دموکراتیک و طرز کار شورائی، ملازم با مشخص کردن "مسئول اجرایی" بمنظور پیش‌بردن و پیاده‌کردن عملی همان تصمیمات

دستجمعی است و چنانکه همه‌ی دست‌اندرکاران امور اجرایی و فرم‌های اداری و عملگردهای دستجمعی می‌دانند و در همه‌ی جنبش‌ها و انقلابات معاصر نیز به تجربه رسیده؛ اجرای تصمیمات، بویژه در شرایط بحرانی و انقلابی، نیازمند هماهنگی و تمرکز در بالاترین سطح بوده و علیهذا پذیرش مسئولیت با برخورداری از اختیارات اجرایی متناسب، همچون دوروی یک سکه‌ی واحد لازم و ملزوم یکدیگرند. و این واقعیتی اجتناب‌ناپذیر است که از رابطه‌ی گسست‌ناپذیر میان محتوای تصمیمات دستجمعی و شورایی از یک طرف و فرم متناسب اداری و اجرایی از طرف دیگر خبر می‌دهد.

و^الا مسئولیت‌های اجرایی "پت و پهن" شده و بر روی زمین ناهماهنگ و معطل باقی می‌مانند و سررشته‌ی امور و "حساب و کتاب"های آن نیز از دست می‌رود و گذشته از این اختلاف نظر و تفاوت رای و سلیقه در مقام اجرای تصمیمات، تضادهای مسئولین مربوطه را - بخصوص وقتی که سلسله مراتب آنها مشخص نشده و در یک چارچوب شورایی طبعاً خاستگاههای عقیدتی و تشکیلاتی مختلف نیز داشته باشند - دامن می‌زند و وقت و انرژی‌های بسیاری را هم هدر داده و عملی ساختن تصمیمات را یا به تاخیر و تعویق می‌اندازد و یا از اساس منتفی می‌سازد.

اما از سوی دیگر همین معنا که از مصادیق آن در گذار "شورا"، منجمله بر عهده گرفتن مسئولیت تشکیل دولت موقت و تعیین وزرای آن توسط اینجانب می‌باشد، گهگاه باعث می‌شود که مخالفان و ایرادگیرندگان شورا، با تبلیغ یک دمکراتیسم بی‌محتوا، که در برابر مقصد و منظور کارهای گنونی ما (یعنی در مسیر استقرار هرچه سریع‌تر حاکمیت ملی و مردمی با حداقل اصطکاک) احساس مسئولیت نمی‌کند؛ در ازای همه‌ی جد و جهدهای ما برای برپائی و استواری شورا؛ به این شائبه دامن بزنند که گویا: "شورای ملی مقاومت، یعنی مجاهدین و دیگر هیچ!"

بنابراین برای روشن کردن افکار عمومی و بمنظور توضیح به کلیه‌ی پشتیبانان "شورا" در داخل و خارج کشور و تمامی آنهایی که برای آزادی و استقلال میهنشان به چنین "جانشینی" نظر دوخته‌اند و بویژه برای آشنا کردن همگان با تفکرات و نظرگاههای سازمانی مجاهدین خلق که مطابق مصوبات شورا، نماینده‌ی آنان مسئولیت تشکیل دولت موقت را بعهده خواهد داشت؛ چنانکه به درخواست مرکزیت مجاهدین

از آغاز بارها نوشته و یا در حضور اعضای شورا - علیرغم مخالفت کلیه اعضا - بیان کرده‌ام؛ مجدداً چه بعنوان مسئول شورا و چه از جانب مجاهدین خلق ایران اعلام می‌کنم: از آنجا که مقصد و منظور ما در این برهه‌ی حساس از تاریخ میهنمان جز همان اصولی که عرض شد نیست و از آنجا که اگر هدف "قدرت" می‌بود، اصولاً در "فدا و مقاومت" به نقطه‌ی امروز نمی‌رسیدیم، علیهذا صرفنظر از اینکه آن ضرورت اجرائی که فوقاً اشاره کردم درست باشد یا نباشد، و صرفنظر از اینکه مورد قبول کلیه‌ی اعضا و پشتیبانان شورا باشد یا نباشد، در هر زمانی که "شورا" اراده کند آمادگی داریم که با حفظ همان اصول دمکراتیکی که قبلاً بیان کردم (و شورا در حق همه‌ی اعضای خود برسمیت شناخته است) مسئولیت شورا و مسئولیت تشکیل دولت موقت آینده را به هر فرد یا گروه دیگری که مورد نظر شورا باشد بسپریم. ضمن اینکه بدیهی است در چنین صورتی باز هم مجاهدین خلق ایران گماگان همچون گذشته و در همین ابعاد، در چارچوب ضوابط شورا در خدمت به "شورا" خواهند گوشید. بدون اینکه هماهنگی و تمرکز اجرائی شورا یا دولت موقت آینده را ذره‌ای خدشه‌دار نموده و یا کمترین اشکالی در آن ایجاد کنند.

فقط امیدوارم که این مطلب - اگرچه چیز جدیدی نیست - به حساب مانور سیاسی گذاشته نشده و سرچشمه‌ی عقیدتی و ایدئولوژیکی آن - به حرمت تمامی خون‌های ما - مورد توجه قرار گیرد. به اعتقاد ما یک چنین آمادگی، اوج همان "از خودگذشتگی و فدا"ی فردی و تشکیلاتی و آن دمکراتیسم انقلابی است که امروز مقاومت خلق ما را به این نقطه رسانده و بدون آن انقلاب ایران محکوم به شکست و در جا زدن و یا موکول به عقب‌ماندگی و مرور زمان طولانی می‌بود.

در هر حال لازم به تذکر است که معاف شدن اینجانب (بعنوان نماینده‌ی مجاهدین) از مسئولیت تشکیل دولت موقت، لااقل این حسن بلافصل را برای مجاهدین بدنبال خواهد داشت که از یکسو در معرض و در مرکز درخواست‌ها و فشارهای غیر اصولی معطوف به کل شورا، واقع نشده و مجبور نباشند که تعادل شورا را با به جان خریدن عمده‌ی فشارها و تبدیل شدن به آماج اغلب طعن و گزندهای ضدشورائی حفظ نمایند. همچنین از سوی دیگر فرصت خواهند داشت با فراغت مسئول اول سازمانشان از مسئولیت

شورا و دولت موقت - آن هم در خراب آبادی که خمینی از خود بجا خواهد گذاشت و لاجرم مملو از مسائل و مشکلات و درخواست‌های مبرمی است که هرگز نمی‌توان آنها را یک شبه علاج نموده و همه را راضی ساخت - به امور تشکیلاتی خود هرچه بیشتر رسیدگی نموده و ضمناً برای شرکت در انتخابات نیز بنحو احسن آماده شوند. به عبارت دیگر می‌خواهم تصریح کنم که در شرایط حاضر با یک نگاه به ویرانگری‌ها و خرابکاری‌های خمینی، با یک نگاه به آثار هولناک "خمینی‌گزیدگی" حتی در آگاهترین و روشن‌فکرترین سطوح جامعه و با مختصر توجه به انبوه انتظاراتی که از هر سو بجانب مجاهدین سرازیر می‌شود و خواهد شد و با التفات به این نکته که ضمن دو سال گذشته پیگر مجاهدین از صدر تا ذیل غرقه در خون بوده و خونریزی از پیگر ما همچنان ادامه داشته و خواهد داشت، بسادگی روشن خواهد شد که از قضا مسئولیت - گریزی و در داخل نیروهای مخالف رژیم خمینی نیز موضع مخالف (اپوزیسیون) اتخاذ کردن، ساده‌ترین و غیر مسئولانه‌ترین کار ممکن است و ضمناً شاید بیشترین منافع پراگماتیک سیاسی را نیز دارا باشد.



برای اینکه هیچ چیز ناگفته نماند متذکر می‌گردم که بدنبال انتشار اسناد سه‌گانه‌ی شورا و اینکه معلوم شد دولت موقت بیش از ۶ ماه تحت مسئولیت اینجانب بر سر کار نخواهد بود، از سوی هواداران سازمان در داخل و خارج کشور و همچنین از سوی بسیاری دیگر از خواهران و برادران مجاهد پیوسته، اعتراضات، انتقادات و سوالات بسیاری واصل گردید که بخشی از آنها را برادر مجاهدمان عباس داوری که آنموقع در پاریس بود پاسخ داد و بخشی را هم خود من. حتی بعد از اینکه به یکی از این سوالات در نشریه‌ی اتحادیه‌ی انجمن‌ها مفصلاً پاسخ گفتم باز هم تا ماهها از اینگونه سوالات و انتقادات می‌رسید، که در جمع‌بندی نخستین سال مقاومت سراسری نیز به آن اشاره کرده‌ام:

"آخرین نکته‌ای که باید راجع به شورای ملی مقاومت تذکر بدهم، پیرامون مصوبات نخستین اجلاس‌یه‌ی شورا و مسئله‌ی عمر ۶ ماهه‌ی دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی و "یک‌رای مساوی" برای همه‌ی سازمان‌های عضو شورا در ارگان قانونگزاری ۶ ماهه است گویانکه در این مورد، به‌اندازه‌ی کافی در سوال و جواب مربوطه (مندرج در نشریه‌ی اتحادیه‌ی انجمن‌ها . . .)

بحث شد؛ اما به گونه‌ای جریان‌وار، دائما از داخل و خارج کشور، اعتراضات مبسوطی دریافت می‌کنم، آنقدر که ناگزیر بایستی مجددا در این جمع‌بندی نهائی نیز به آن اشاره نمود.

حرف بسیاری از خواهران، برادران، اعضاء و هواداران و سمپاتیزان‌های سازمان، حسب‌المعمول اینست که: "چرا ۶ ماه؟ چرا یک رای مساوی؟" ...

برادرمان علی (زرکش) نیز مفصلا نوشته بود که:

"در خیلی از واحدها و هسته‌های مقاومت و بخش‌ها و شوراهای مختلف سازمان ... داد بچه‌ها بلند شد که بازهم برادر مسعود مثل همیشه، قبل از هر چیز، مسائل اخلاقی را دیده و اخلاقی هم حل کرده و پای ۶ ماه و یک رای را، امضاء گذاشته ... آخر این چه انصاف و دمکراسی است که ما باید روزانه ۳۰ - ۴۰ شهید بدهیم ولی اگر

ولی ما نکته به نکته‌ی توضیحاتی را که در نشریه‌ی انجمن داده بودی تا حدی که ارتباطاتمان اجازه می‌داد، در شهرستان‌ها هم پیاده کردیم تا نسلی که به قول خودت رسالتش در فدیة شدن بخاطر آزادی، خلاصه می‌شود؛ بلند نظری بیشتری از آموزگاران‌ش بیاموزد. خودم هم توضیحات زیادی اضافه کردم"

(نقل از جمع‌بندی سال اول مقاومت مسلحانه‌ی سراسری)

اشاره به سوال و جوابی که در اوایل اردیبهشت سال ۶۱ در رابطه با اسناد سه‌گانه‌ی شورا در نشریه‌ی انجمن‌های دانشجویان مسلمان صورت گرفته است نیز ضروری است و قطعاتی از آن را نقل می‌کنم: یک قسمت از سوال اینست:

"دوم اینکه - مطابق اساسنامه‌ی شورای ملی مقاومت، همه‌ی سازمان‌های عضو شورا دارای یک رای مساوی هستند و از این لحاظ هیچ فرقی میان سازمانی که فرضا ۱۰ یا ۲۰ طرفدار دارد با سازمانی که ۱۰ یا ۲۰ میلیون طرفدار دارد، نیست.

و اما سوال ما اینست که از برادر مسعود بپرسید که از دیدگاه مجاهدین (و نه به عنوان مسئول شورا) توضیح بدهند که چرا سازمان مجاهدین خلق ایران به عنوان نیروی محوری شورا و تنها نیروی رزمنده‌ی سراسری، مواد فوق‌الذکر را پذیرفته و زیر آنها امضاء گذاشته؟ مفهوم آن چیست؟ و آیا

مجاهدین برای پذیرش این مواد، از جانب سایر اعضای شورا تحت فشار قرار گرفته‌اند؟ و اگر چنین باشد، آیا مبین این نیست که متحدین مجاهدین در شورا متحدین تاکتیکی هستند که فقط می‌خواهند مجاهدین، خمینی را سرنگون نموده و پس از ۶ ماه کنار بکشند؟ آنهم ۶ ماه پر از مسئولیت و دردسر، در کشوری مملو از بی‌ثباتی و خرابکاری‌های میراث شاه و خمینی. و آیا حق این نبود که دولت موقت برادر مجاهد مسعود رجوی، مطابق رسم تمام انقلابات دنیا، لااقل تا تدوین قانون اساسی جدید و خاتمه‌ی کار مجلس موسسان و استقرار نهادهای نظام جدید بر سر کار می‌ماند؟ وانگهی چرا سایر اعضای شورا فاصله‌ی عظیم کمی و کیفی مجاهدین را در نظر نگرفتند؟ یعنی آیا واقعا برخورداری همه‌ی اعضای شورا و منجمله مجاهدین از حق یک رای مساوی، منصفانه است؟ و آیا معنی دمکراسی این است؟

البته پیشاپیش تذکر بدهیم که اگر بگویند "تشکیل دولت ۶ ماهه و تعیین وزرای آن به عهده‌ی برادرمان مسعود گذاشته شده... بلافاصله جواب شما اینست که:

از قضا این مسئولیت گذرای ۶ ماهه در جو بی‌ثباتی بعد از سرنگونی خمینی، خودش می‌تواند بهترین دام سیاسی ماهرانه برای گم‌رشدن کردن برادرمان و مجاهدین باشد. یعنی کاملا قابل تصور است که در برابر توطئه‌های عظیم امپریالیستی و مسائل متعدد اقتصادی و اجتماعی داخلی و انواع و اقسام فرصت‌طلبی‌ها و میوه‌چینی‌ها و زد و بندهای مرسوم در ایران، مجاهدین در موقعیت آنچنان پرمخاطره و طاقت‌فرسائی قرار می‌گیرند که جوخه‌های اعدام و زندان‌های شاه و خمینی برای آنها پذیرفتنی‌تر باشد. به عبارت دیگر، تفویض مسئولیت ۶ ماهه‌ی اداره‌ی کشور به برادرمان مسعود، همانقدر که در ظاهر، "امتیاز" به‌نظر می‌رسد؛ می‌تواند فی‌الواقع و در باطن، یک نوع "پوست خربزه" در زیر پایش باشد! بخصوص که وظیفه‌ی اصلی دوران ۶ ماهه، تدارک انتخابات واقعا آزاد است و در این فاصله که آقای رجوی باید شبانه روز با انواع مشکلات دست و پنجه نرم کند، البته "رقبا"! فرصت خواهند یافت که چه از موضع چپ‌نمائی و چه از موضع راست، با شلاق‌کش کردن دولت موقت، برای خودشان تدارکات لازم را ببینند!!... و آنوقت تازه معلوم نیست که سرنوشت این یکی انقلاب چه

خواهد شد؟" (نقل از نشریه‌ی انجمن‌های دانشجویان مسلمان شماره‌ی ۳۵
مورخ ۳/ اردیبهشت/ ۶۱)

قسمت‌هایی از جواب‌های من نیز بشرح زیر می‌باشد:

"حالا برویم سر اصل مطلب. گفتم که با پذیرش "۶ ماه و یک رای"،
مجاهدین نه از اصول انقلابی خود کوتاه آمده‌اند و نه از مسئولیتشان نسبت
به آینده و سرنوشت انقلاب.

اگر انقلابی‌گری را در نظامی‌گری و تکیه‌ی محض به قهر و سلاح در تمام
مسیر تحول اجتماعی، خلاصه نکنیم و اگر دیدگاه‌های ماجراجویانه، گودگانه
و غیرمسئولی را که برحسب آنها روشنفکر "چپ‌زده‌ی" خرده‌بورژوازی
می‌خواهد به ضرب "هژمونی و زور و تحمیل" راه صد ساله را یک شبه
بپیماید، کنار بگذاریم؛ آنوقت حرف ما (مجاهدین) اینست که نقش تاریخی
مجاهدین در مقطع کنونی در یک کلام در فدا شدن برای محقق ساختن
"انتخاب آزادانه‌ی" مردم ایران خلاصه می‌شود." (نقل از نشریه‌ی
انجمن‌های دانشجویان مسلمان شماره‌ی ۳۶ مورخ ۱۰/ اردیبهشت/ ۶۱)

"حالا با توجه به تمامی آنچه از ابتدا گفتم، می‌توان به این سوال
شما که مفهوم پذیرش "۶ ماه و یک رای مساوی" از جانب مجاهدین چیست
پاسخ گفت: بله، این یک اتمام حجت تاریخی با همهی عناصر و نیروهای ملی
و انقلابی و مردمی، از جانب مجاهدین خلق ایران است.

به همین مناسبت بایستی روشن کنم که در مورد پذیرش "۶ ماه و یک
رای" نه تنها هیچیک از اعضای شورا ما (مجاهدین) را تحت فشار قرار
نداد، بلکه ما خود پیشنهاد دهنده بودیم و در دور اول بحثمان نیز تقریبا
تمامی برادران و رفقای دیگر هر یک با دلائل و توضیحات خاص خود بر سر
آن حرف و مخالفت داشتند. بخصوص می‌خواهم تصریح کنم که هیچیک از
رفقا و برادران، منکر نقش محوری مجاهدین (که شما در سؤالتان به آن اشاره
کرده‌اید) نبودند. بالاتر از این، حتی پس از تصویب طرح (۶ ماه و یک رای)
برخی از آنها برآشفتنند و بعضا در اصل مصوبه تردید و مخالفت کردند. اما
ما (مجاهدین) خود بر سر آن اصرار کردیم و می‌کنیم. چرا؟ بخاطر یک
فایده‌ی مبرم و موضعی و بخاطر یک اتمام حجت استراتژیک و همچنین بخاطر
اثبات حداعلای حسن نیت و دموکراتیسم انقلابی مجاهدین.

فایده‌ی مبرم و موضعی در اینست که "هرکس یک رای" (با حق وتوی

همه‌ی گروه‌ها و سازمان‌های عضو شورا) و عمر ۶ ماهه‌ی دولت موقت و شورای ملی مقاومت:

— ما را اساساً از ورود در مباحث "من چند رای؟ و تو چند رای؟" و همه‌ی عواقب زیانبار احتمالی آن بر علیه جنبش و بر علیه آلترناتیو بی‌نیاز می‌گردد... بخصوص که اگر می‌خواستیم تنها مبنای واقعی برای معین کردن میزان رای هر نیرو در داخل شورا را (که همانا در صد مقاومت عملی در داخل کشور است) ملاک قرار دهیم، در این صورت مجاهدین در ابعاد سراسری، خود حائز بیش از ۹۰٪ آرای مقاومت می‌شدند و اصلاً دیگر نیازی به تشکیل جبهه یا شورا نبود، اما مجاهدین انحصار طلب نبوده و نیستند.

— مسئله‌ی "۶ ماه و یک رای" وحدت درونی شورا را نیز — در شرایطی که آلترناتیو از هر سو مورد بغض و حسد است — استحکام می‌بخشید.

— راه و حق مساوی را برای آنهایی که شرایط ورود به شورا را دارند ولی هنوز نیامده‌اند، بغایت باز می‌گذاشت.

— و مهم‌تر از همه از هر گونه تحمیل شورا (و اعضای آن) و دولت موقت و رئیس جمهور موقت به مردم ایران مانع شده و از ایجاد کمترین مانع در برابر انتخابات آزادانه‌ی مردم و شائبه‌ی هرگونه "جاخوش گردن" بعدی دولت موقت و شورای ملی مقاومت؛ احتراز می‌نمود.

در اینجا دقیقاً حدس می‌زنم که ممکن است فی‌الغور بگوئید: "بسیار خوب، اینکه سازمان‌ها و گروه‌های کوچک‌تر دارای حق رای مساوی با مجاهدین باشند، البته چیز نامطلوبی برای آنها نیست و طبیعی است که آنها را "خاطر جمع" هم می‌کند، اما بگو ببینیم بهای این دمکراتیسم ناب و بهای این "خاطر جمع کردن" همه را چه کسی می‌پردازد و..."

و فکر می‌کنم شما هم جواب مرا حدس می‌زنید: که البته مجاهدین! چرا؟ بخاطر یک اتمام حجت استراتژیک. " (همانجا)

"خرده نگیرید که چرا باید مجاهدین بخش اعظم بهای آن دمکراتیسم مورد بحثمان را بپردازند؟ جواب من اینست: درست به همان دلیل که بایستی بخش اعظم و تعیین‌کننده‌ی بهای جنگ سراسری را بپردازند. این دو نیز دو رویه‌ی یک سکه‌اند. یک روی آن تماماً خونین و سرخ‌فام است و روی دیگر نیز بایستی سرشار از تواضع و ایثار باشد. این، آن روی دیگر سکه‌ی موسی خیابانی است.

البته اکنون تاریخ معاصر ایران به این سکه ضرب شده و ما تا به ابد به آن افتخار می‌کنیم .

پس هر آن‌کس که فراق و شهادت خیابانی‌ها و هزارها خواهر و برادر عزیزتر از جاننش را باید تحمل کند . بایستی ساده‌تر بتواند از حکومت و دولت نیز بگذرد . مگر آنکه نداند آنها که رفته‌اند که بودند و چرا رفتند !

و حالا دیگر همچون روز روشن در افق می‌بینم که حتی اگر بفرض محال همه‌ی مجاهدین نیز تا نقر آخر به شهادت برسند ؛ فردا تاریخ ، همه‌ی آنهایی را که امروز به این "شورا" می‌تازند ، به سختی مواخذه خواهد کرد . بسا بیشتر از تمام طعن و لعن و مواخذه‌ای که در برابر مصدق فقید ، نثار حزب توده شد . بسا بیشتر . . .

آری ، از مشروطه باین طرف همه دم از وحدت می‌زدند . ما این افتخار را داشتیم که به این خواسته‌ی برحق لباس عمل ببوشانیم . بسیار گسان بر این لباس ، خرده‌ها گرفتند و فی‌الجمله از ملبوس غافل شدند . بسا خواجگان که در بند "نقش ایوان" شدند و "پای‌بست" خلق و ایران را از یاد بردند " (همانجا)

"آخرین نکته‌ای که می‌خواهم بگویم راجع به گمان نادرست شما درباره‌ی "پوست خربزه" ای است که (چنانکه در انتهای سؤالتان به چشم می‌خورد) فکر کرده‌اید که با احاله‌ی مسئولیت تشکیل دولت موقت به نماینده‌ی سازمان مجاهدین خلق ایران ، به زیر پای ما انداخته‌اند . اگرچه فکر می‌کنم که با همه‌ی توضیحاتی که تاکنون دادم ، دیگر بحث در این باره نیز موضوعیت ندارد . چرا که اگر قبول کرده باشید که نکات جدید (۶ ماه و یک رای متساوی) را مجاهدین نه با فشار بلکه داوطلبانه پذیرفته‌اند ؛ دیگر لزومی به طرح نکته‌ی اخیر (پوست خربزه) نیست . مخصوصا اگر توجه کنید که :

اولا- چنانکه می‌دانید در ماده‌ی ۸ برنامه‌ی شورای ملی مقاومت و دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی نیز همین وظیفه برای من تعیین شده است و تاکید بر آن در ماده‌ی ۷ اساسنامه‌ی شورا (سند شماره‌ی ۲) آنچنان تازگی که شما بتوانید آنرا به "پوست خربزه انداختن در زیرپای مجاهدین" ، تعبیر کنید ندارد .

ثانیا - شورا در ماده‌ی ۷ اساسنامه‌ی خود بر برنامه و وظایف مبرم دولت موقت صحنه گذاشته و با ابراز اعتماد مجدد به اینجانب (به عنوان نماینده‌ی سازمان مجاهدین خلق ایران) کار تشکیل دولت موقت و تعیین وزرای آنرا تسهیل نموده است.

ثالثا - مسئولیت‌آداری دولت و کشور در آن دوران بسیار مشکل ۶ ماهه البته مسئولیت خطیر و چه بسا شکننده‌ای است. بخصوص همچنان که اشاره کرده‌اید، در آستانه‌ی یک انتخابات کاملاً دمکراتیک، فرصت بسیار خوبی خواهد بود برای فرصت‌جویان که برای مطرح شدن و آمادگی! بهتر انتخاباتی، تا می‌توانند بر دولت پتانزد. به سادگی قابل تصور است که دشمنان بیرونی و درونی خلق نیز در این دوره از هیچ چیزی بر ضد خلق و انقلاب فروگذار نکنند. گیریم که از "راست"، هر افتراء و تهمت‌ی که فکر کنید ممکن است بر سر مجاهدین ببارد و آن باصطلاح چپ که در عرصه‌ی مقاومت انقلابی غایب بوده نیز از طرح هیچ شعار و خواسته‌ی غیرمنطقی و غیرعملی، من باب جذب نیروی مجانی دریغ نکنند.

اما در برابر مشکلات نباید جا خورد و شوکه شد. بعکس بایستی در نهایت متانت و با عادلانه‌ترین روش‌ها با آنها روبرو شد و به حلشان اقدام کرد. بخصوص اگر شما به حق انتخاب آزادانه‌ی مردم ایران قائل هستید، از هیچکدام از این مشکلات گمرشکن، نگران نشوید. شرایط یک انتخاب واقعا آزاد و دمکراتیک را به اعلا درجه فراهم کنید و بقیه‌ی کار را بخود مردم بسپارید. "انتخاب" آزادانه و تشخیص هوشیارانه‌ی مردمی که هم شاه را و هم خمینی و هزاران بلا و مصیبت اینها را تحمل کرده و تلخی همه‌ی لحظات ۳ سال اخیر را چشیده‌اند، برای گمر راست کردن در برابر همه‌ی این مشکلات کافی است و بخودی خود معیاری برای نحوه‌ی حل مشکلات مختلف است. پروسه‌ی تعمیق انقلاب از بهمن ۵۷ تاکنون دقیقا به معنی تعمیق کیفی آگاهی‌ها و قدرت تشخیص و انتخاب همین مردم است. و الا اصلا دولت موقتی بر سر کار نخواهد آمد که شما امروز نگران مشکلات فردای او باشید. وانگهی یا مسئول آن دولت از پس مسئولیت‌های خود برمی‌آید و یا هم که در زیر آنها گمر خم می‌کند. چه اشکالی دارد؟ بگذارید مجاهدین باز هم امتحان بدهند! اگر "آزادی پایدار بماند، نه خلق ایران و نه مجاهدین خلق ایران زیان نخواهند دید." (همانجا)

سند مشخص وزیرخواهی

چنانکه در ذیل نسخه‌ی دستنویس اساسنامه‌ی شورا دیدیم، در ۲۹/اسفند سال ۶۰ کلیه‌ی اعضای شورا با استثنای اطرافیان بنی‌صدر (سازمان هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی ایران) اسناد سه‌گانه (منجمله اساسنامه‌ی شورا) را امضاء نمودند. با اینهمه سازمان مزبور از اینکه مخالفت صریح خود را با اساسنامه اعلام نموده و در همانجا از شورا خداحافظی کند و برود، خودداری کرد و اعلام موضع نهائی خود را به بعد موکول نمود. آنچه بعدا واقع شد هیچ جای تردیدی برای من باقی نمی‌گذارد که آقایان فکر می‌کرده‌اند شاید بتوانند بطور خصوصی با خود من به سازشی در مورد ترکیب دولت موقت دست یابند. سازش و زدوبندی که به قول بیانی‌ی ۶ مهرماه ۶۳ شورا "هر چند شاید آرزوی قلبی گردانندگان روزنامه‌ی ناشر افکار آقای بنی‌صدر بود..." اما مسلماً جائی نداشت و فعلیت نمی‌یافت. آخر قبل از این تاریخ و در اثنای بحث‌های شورا درباره‌ی اساسنامه، چون آقای بنی‌صدر از آمدن به نشست شورا استتکاف می‌نمود، یکبار با هیئتی از شورا بسراغش رفته بودیم و در آنجا او آشکارا شانس خود را برای اینکه شاید بتواند بقیه‌ی اعضای شورا را رودرروی مجاهدین قرار بدهد آزموده بود و به بی‌فایده‌گی آن پی برده بود.

از این مطلب هم که موضعی که در قبال هیئت شورا اتخاذ می‌کرد تا کجا با حرف‌هایی که قبل از این تاریخ، پیوسته به خود من گفته بود، متفاوت و متناقض بود در می‌گذرم. چون آشکارا خیلی از چپ‌نمائی‌ها را که در مذاکره با خود من داشت کنار گذاشته و به هر دری می‌زد تا بلکه بتواند مجاهدین را منفرد کند.

اما اکنون پس از تصویب اسناد سه‌گانه توسط کلیه‌ی اعضای شورا، بنابراین تنها راهی که برای او و اطرافیانش باقی می‌ماند دست یافتن به سازشی با خود من (بعنوان مسئول تشکیل دولت موقت آینده) بود. در همین رابطه است که بنی‌صدر (در انقلاب اسلامی ۳۱ شهریور) همچنان از قول اطرافیانش می‌نویسد: "اما زمان مقاومت ما در مقابل این تمایل مہارتگردنی به این هژمونی مطلق، جلسہ‌ای بود کہ در آغاز

سال ۱۳۶۱ در این باره تشکیل شد. در جلسه ما زیربار این ماده نرفتیم. رجوی گفت آقای بنی‌صدر را حکم قرار می‌دهیم، شب نوروز ۶۱ باتفاق نزد بنی‌صدر رفتیم و تا ۴ صبح بحث ادامه یافت.

وقتی "ایدئولوژی طلبکاری" بر کسی حاکم باشد البته متهم نه فقط با "فراگفتی"، تمایلات مهارناپذیر خود را به دیگران نسبت می‌دهد، بلکه در کرسی "حکم" نیز قرار می‌گیرد! کما اینکه به جای مقاومت در برابر خمینی؛ امروز نیز مقاومت! در برابر مجاهدین و شورای ملی مقاومت در دستور کار بنی‌صدر قرار گرفته است.

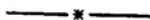
می‌بینید چه بنی‌صدر مقاومتی داشتیم؟! در حالیکه برنامه‌ی دولت موقت (شامل ماده‌ی مربوط به تشکیل دولت توسط اینجانب) را با خود او امضاء کرده بودیم، معلوم نیست ایشان از کدام جوهر مقاومتی سرشته شده و چه چیزی از نیروهای رزمنده‌ی عضو شورا اضافه دارند که اینسان پرچم "مقاومت"! برافراشته‌اند.

وانگهی هر کسی می‌داند که آنشب طرف حساب اینجانب سازمان موسوم به هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی نبوده است. این سازمان قبلا به برنامه‌ی دولت موقت ملتزم شده بوده و اگر هم اساسنامه‌ی مصوب شورا را نمی‌خواست به‌پذیرد باید از شورا خداحافظی می‌کرد و پی کار خود می‌رفت. طرف حساب من (چه بعنوان مسئول شورا و چه بعنوان مسئول مجاهدین) شخص بنی‌صدر بود. کما اینکه امروز نیز خود اوست که از قول اطرافیانش می‌گوید و می‌نویسد. اما البته من باید از خود انتقاد کنم که چرا در برابر بنی‌صدر که امر بر او خیلی مشتبه می‌شود، پرده‌ی مراعات و اخلاق و تعارف را کنار زده و آنشب اطرافیانش را از اتاق بیرون نکردم. تا امروز شوخی، شوخی با سوءاستفاده از ملاحظه‌کاری‌های انسانی که در حق او روا می‌داشتم ادعای حکمیت ما بین آدم‌های خودش و مرا نکند.

ضمنا معلوم نیست که اگر آقای بنی‌صدر به حکمیت ما بین کارگزاران خودش و مسئول شورا نشسته بوده است، چرا صحنه با رد و بدل کردن کاغذ ما بین من و خود او پایان می‌یابد؟ و در این میان نقش آن حضرات چه بوده و در این ماجرا کدام قسمت "پیاز دعوا" بوده‌اند؟

شاید خوانندگان این سطور تعجب کنند و از خود بپرسند که بنی‌صدر ۶ ماه پس از جدائی از شورای ملی مقاومت چه نیازی به "اکل از قفا" و سخن

گفتن از سوی اطرافیان دارد و چرا حرف خود را رک و روراست نمی‌زند؟ واقعیت اینست که علت این بندبازی سیاسی اینست که او می‌خواهد بدینوسیله بر روی یک عهدشکنی آشکار دیگر سرپوش بگذارد. زیرا در برنامه متعهد شده بود که بعنوان رئیس جمهور در ورای کلیه‌ی دسته‌بندی‌ها و گروه‌بندی‌های سیاسی قرار بگیرد، لذاست که ناگزیر است از قول اطرافیانی که گوئیا میان ما و آنها موضع حکمیت داشته، حرف بزند. والا معلوم خواهد شد که در همان موقع، این تعهد خود را نیز نقض کرده بوده است. متأسفم که بنی‌صدر؛ بعنوان رئیس جمهور شورای ملی مقاومت، ظرفیت اخلاقی و سیاسی برای برخورداری از یک نقش ملی و فراگروهی را که در برنامه‌ی دولت موقت برای او پیش‌بینی شده بود، نداشت والا کارش به دست یازیدن به این شیوه‌ها نمی‌کشید.



بهرحال یکشنبه شب اول فروردین ۱۳۶۱ (یعنی روز بعد از امضای اسناد سه‌گانه در نشست شورا) بسراغ آقای بنی‌صدر رفتم تا از او نظرخواهی نموده و تکلیف نهائی را با او روشن کنم. چون بنی‌صدر به جلسه‌ی شورا نمی‌آمد، شورا بمن ماموریت داده بود خودم بروم و کار را با او فیصله دهم تا در نشست بعدی برای انتشار اسناد مصوب شورا اتخاذ تصمیم شود. سه نفر از اطرافیان او (که از سوی سازمان هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی در نشست‌های شورا نیز شرکت می‌کردند) حاضر بودند و با من می‌شدیم ۵ نفر. بدیهی است شورا و شخص اینجانب پیوسته ترجیح می‌دادیم که آقای بنی‌صدر چند متر فاصله بین اتاق خود و محل جلسات شورا را طی نموده و خودشان در جلسات حاضر و ناظر باشند و بگویند و بشنوند. اما بدلایلی که قبلا اشاره کردم بنی‌صدر از حضور در جلسات در بسیاری موارد گریزان بود و ترجیح می‌داد از طریق من در جریان قرار بگیرد. زیرا دست بازتری در رابطه با خود من داشت.

آنشب تا نزدیک صبح با بنی‌صدر و افرادش گفتگو و بحث و جدل و مناقشه‌ی متقابل جریان داشت. درد اصلی خودش و اطرافیان (که در این بحث کمک‌کار او بودند) همانا ترکیب دولت موقت و ماده‌ی ۷ اساسنامه‌ی شورا بود.

روشن است که در چنین بحثی — که مسبق به سابقه‌ی طولانی بود و

مذاکرات پیرامون آن نیز تا این تاریخ به نتیجه نرسیده بود - هیچیک از طرفین نمی‌توانستند یکدیگر را قانع کنند. و اکنون من می‌باید چه از جانب شورا و چه از جانب مجاهدین (که نماینده‌شان در اساسنامه‌ی شورا مسئول تشکیل دولت موقت شناخته شده بود) مسئله را فیصله دهم.

حقیقت این بود که بحث به اختلافات ماهوی دو طرف که بهیچوجه با یکدیگر سازگاری نداشتند راه می‌برد.

در یک طرف آقای بنی‌صدر بود که به دیده‌ی یک رئیس‌جمهور منتخب ۱۱ میلیونی به خود می‌نگریست، او بود و اطرافیان‌ش که بقول خودشان رسالت نجات انقلاب اسلامی را برای خود قائل بودند و در همین رابطه می‌خواستند با دیگران "هماهنگی" کنند (یا بهتر بگوئیم دیگران را با خود هماهنگ کنند). چون هم ریاست جمهوری را می‌خواستند و هم نصف دولت را). در طرف دیگر مسئول شورائی نشسته بود که اعضای آن شورا بهیچوجه چنین حق و حقوقی برای آقای بنی‌صدر قائل نبودند و اسناد خود را هم تصویب کرده بودند. در اینطرف، من همچنین سازمان مجاهدینی را نمایندگی می‌کردم که بهیچوجه نمی‌خواست بگذارد این انقلاب نوین نیز قربانی شده و نیروهای آن صرفاً گوشت "قابل شکار" تلقی شوند. وانگهی ما (چه شورا و چه مجاهدین) به چه مناسبت و براساس چه اصولی می‌توانستیم یک چنین امتیازاتی را برای یک فرد قائل شویم و چرا می‌بایست کفهی بنی‌صدر را در یکطرف، سنگین‌تر از کفهی تمامی شورا در طرف دیگر تلقی کنیم و بدینوسله بسا مصائب اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را به آینده‌ی میهن خود تحمیل کنیم. ضمناً اگر فی‌الواقع کفهی فرد بنی‌صدر، سنگینی و ثقل سیاسی - اجتماعی و کارآئی بیشتری از همگی شورا و سازمان‌ها و احزاب و شخصیت‌های عضو آن داشت پس ما - بخصوص مجاهدین - نه فقط در اساسنامه‌ی شورا بلکه می‌باید قبل از آن در بسیاری از محاسبات اجتماعی - سیاسی و استراتژیکی خود تجدید نظر کنیم.

درهرحال بنابه مجموعه دلایلی که برای خود آقای بنی‌صدر نیز گفتم ما؛
اولاً - تضمین دمکراسی و آزادی را بهیچوجه در تصویب وزرا بوسیله‌ی او ندیده و نمی‌بینیم، بعکس یقین داشته و داریم که در شرایط ایران، سمت‌گیری وزرای مطلوب او و نیروها و قشرهای اجتماعی که بدان امید دوخته، بالمآل جز راهگشائی برای رشد عنصر دیکتاتوری و وابستگی نیست. زیرا فکر

می‌کنیم که مسائل مبرم و حاد ایران امروز اساسا با راه‌حل دمکراتیک - انقلابی جواب دارد و نه با هژمونی امثال بنی‌صدر یا با برخورداری او از کفه‌ی سنگین‌تر.

وانگهی همچنانکه در برنامه‌ی دولت موقت تصریح و بوسیله‌ی خود بنی‌صدر نیز تأکید شده بود، در دوران مقاومت، ما برای عنصر مقاومت چه به لحاظ "مشروعیت" و چه از زاویه‌ی "صلاحیت"، اولویت خدشه‌ناپذیری قائل بوده و هستیم. به عبارت دیگر ما معیار "مقاومت" عملی در راستای سرنگونی رژیم ضدبشری را تکیه‌کردنی‌ترین، عینی‌ترین و تردیدناپذیرترین معیار قابل قبول برای عموم مردم و عموم نیروهای می‌دانیم که صادقانه درصدد سرنگونی دشمن خلقمان می‌باشند.

آشکارا بگویم: اگر در صحنه‌ی ایران امروز بجای مجاهدین نیروی دیگری می‌بود که باندازه‌ی مجاهدین علیه دشمن ضدبشری مقاومت می‌ورزید؛ مجاهدین در عین حفظ مواضع عقیدتی و سیاسی و تشکیلاتی خود، خود را موظف می‌دانستند که با کمال‌میل، نقش سیاسی "رهبری" کنندگی آن نیروی مفروض را بپذیرند و والّا اپورتونیست بودند و معلوم می‌شد که در فکر منافع و هژمونی گروهی خود هستند و فی‌الواقع نخستین اولویت سیاسی ایشان آزادی خلق و میهن نیست. مجاهدین در چنین صورتی البته تقاص این انحراف عظیم خود را در جریان حرکت، باز می‌پرداختند و از سوی مردم ایران نیروی جدی و مسئول و اصولی تلقی نمی‌شدند و هیچ آینده‌ی درخشانی نیز نمی‌داشتند. اصول و قوانین خدشه‌ناپذیر سیاست ملی و مردمی، شوخی بر نمی‌دارد و ضمنا قبل از هر کس بسود آنهایی است که به این اصول عمل می‌کنند.

بر همین اساس دعاوی بنی‌صدر علیه مجاهدین که تحت لوای پوشالی آزادیخواهی و مخالفت با هژمونی‌طلبی عرضه می‌شود بخصوص در دوران مقاومت غرقه بخون ما آنقدر خیره‌سرانه، غیرعلمی و ضدجامعه‌شناسانه است که حد و حدود ندارد. ضمن اینکه معلوم نیست چرا در نوفل‌لوشاتو "اصل عدم هژمونی" را از یاد برده بود!

و از طرف دیگر اگر آنچه را بنی‌صدر می‌خواست می‌پذیرفتیم، بدلائل متعدد دیگر (چه در چارچوب شورا و چه از نظر اجرائی) شورا راه بشرف‌ت داشت و در بن‌بست می‌ماند و در قدم‌های بعدی نیز فرو می‌پاشید. زیرا

تقسیم قدرت اجرائی مابین مجاهدین و بنی‌صدر نه فقط مقبول شورا نبود بلکه باعث دوگانگی و دو خطی بسیار مهلکی می‌گردید که مجاهدین برای پرهیز از عواقب غیرقابل قبول آن همچنانکه قبلا نیز گفتم ترجیح می‌دادند خود کنار بکشند و در عین همکاری و مایه‌گذاری برای چنان شورا و دولتی مستقما و راسا مسئولیت نپذیرند. طی یکی دو سال گذشته من این مطلب را بارها با خود بنی‌صدر در میان گذاشتم اما نه می‌توانست و نه می‌خواست حرف ما را بفهمد. ! او نمی‌دانست و نمی‌توانست درک کند که مجاهدین تنها با برقرار کردن تعادلی که بیش از همه خود آنها را می‌آزارد و در معرض اتهامات و برجسب‌های گوناگون قرار می‌دهد، موجودیت شورا را (که رشدناموزون و تفاوت‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی بارز اجزاء متشکله‌اش راه دیگری برای حل مسائل آن باقی نمی‌گذارد) حفظ کرده‌اند.

بهرحال چه آن شب و چه پس از آن، من این مطلب را بارها با خودش (و یکبار در یک نشست طولانی در سال ۶۱ با اطرافیان) در میان گذاشتم که اگر قرار است قدرت اجرائی ۶ ماهه در شورائی که همه‌ی جریانات عضو آن دارای یک رای متساوی هستند تجزیه شود و از مراکز مختلف الهام و خط بگیرد؛ مجاهدین مخالفتی ندارند فقط بدلائل خاص خودشان حق دمکراتیک خود می‌دانند که مسئولیت این دولت را در عین همکاری با آن نپذیرند. ضمن اینکه از شورا نخواهند رفت و حتی در صورت معاف شدن از مسئولیت، حاضرند ۲ برابر همین انرژی مادی و مالی را که هم‌اکنون برای شورا مصرف می‌کنند به شورا بپردازند.

آخر چه مجاهدین درست بگویند یا غلط، چرا نباید برای آرمان و طرز تفکر و نظریه‌ی آنان نیز بگونه‌ای دمکراتیک حساب باز کرد و مسئولیت چنان دولت ۶ ماهه‌ی تقسیم شده‌ای را که از پس حل تضادهای آن بر نمی‌آیند به آنها تحمیل نمود و اگر هم شقوق مطلوب امثال بنی‌صدر را نپذیرند برجسب "هژمونی‌طلبی" زد؟ آخر ما با چه زبانی باید به بنی‌صدر می‌گفتیم که نمی‌خواهیم تحت نام مجاهدین (بمناوبه‌ی مسئول و عهده‌دار دولت موقت) کسی کار خودش را بکند و خط خودش را برود؟

اگر کسی خودش می‌تواند با مسئولیت و تحت نام خودش کاری را عهده‌دار شود، ما به او بسم‌الله! و بفرما! می‌گوئیم و با حسن نیت و با تضمین‌های کافی (هرچه که باشد) با او همکاری می‌کنیم. اما در غیراینصورت

اگر می‌خواهد به ما تحمیل کند که شما (مجاهدین) مسئولیت بعهدہ بگیرید ولی کار را به من بسپارید (تا خط خودم را بروم) این دیگر به چه معنی است؟ و آیا ما محق نیستیم که فکر کنیم حسن‌نیتی در این شیوهی برخورد نیست و طرف مقابل قصد دارد از اینطریق (تحت نام ما) خود را مطرح نموده و بار آینده‌ی خودش را ببندد؟ بخصوص که اگر درد، درد دمکراسی باشد؛ صرفنظر از اینکه برنامه‌ی شورا و وظایف دولت موقت هیچ چیز کم ندارد و سابقه‌ی مجاهدین نیز روشن و گویاست؛ با اینهمه می‌توان برای تضمین دمکراسی ۱۰ طرح و ۱۰۰ آئین‌نامه از شورا گذراند.

پس آن چه درد دمکراسی است که صرفنظر از مفاد برنامه‌ی شورا و دولت موقت درباره‌ی آزادی‌ها و صرفنظر از حق رای متساوی در تصمیم‌گیری‌های شورائی؛ درمان آن حتماً تشکیل دولتی (۶ ماهه) تحت مسئولیت مجاهدین ولی با مراکز الهام و خطوط مختلف است؟ مخصوصاً باید دید که کسی که این چنین دردی دارد وقتی مجاهدین می‌گویند کس دیگری دولت را تشکیل بدهد و یا خود شما تشکیل بدهید (طی این مدت بارها و بارها به بنی‌صدر پیشنهاد کرده‌ام) ما با شما همکاری می‌کنیم، چرا نمی‌پذیرد و می‌گوید نه؟! اما مجاهدین را تحت فشار می‌گذارد که هم باید دولت تشکیل بدهید و هم باید نصفی از آن را به من بدهید و الا می‌گویم "هژمونی‌طلب" هستید و اساسنامه‌ی شورای شما نیز مصداق کامل هژمونی‌طلبی است.

اکنون باید مردم ایران قضاوت کنند که این چه نوع دمکراسی و آزادیخواهی است؟ و باید قضاوت کنند که مخصوصاً در این فرنگستان چاره‌ی مجاهدین چیست؟ آیا از اصول و آگاهی‌ها و تجارب مسلم خود کوتاه بیایند و نیز از حداقل حقوق دمکراتیک خود مبنی بر معاف شدن از مسئولیت یک کار (در اینجا تشکیل دولت موقت) صرفنظر کنند یا از ترس مارک خوردن مسئولیتی را که نمی‌توانند از عهده‌ی آن برآیند بپذیرند و خودشان را در بن‌بست فرو ببرند؟ اما نه آن شب و نه شب‌ها و روزهای دیگر، این حرف‌ها برای بنی‌صدر قابل درک و پذیرش نبود، بعکس پیوسته بر ابعاد دعاوی خود علیه‌مجاهدین می‌افزود. اکنون نیز درباره‌ی برعهده گرفتن مسئولیت دولت ۶ ماهه توسط نماینده‌ی مجاهدین - مندرج در ماده‌ی ۷ اساسنامه‌ی شورا - از قول اطرافیان در نقل مطالبی که آن شب به من گفته، نوشته است: "... (بمرا تب بیش از استبداد فقیه است (چه رسد به ولایت). با این اساسنامه چگونه

بتوان گفت که راست می‌گوئیم و بنای کارمان جانشین کردن حاکمیت مردم است؟" (انقلاب اسلامی ۳۱ شهریور) راستی کدام را باید باور کنیم: آن نظریه‌ی خود بنی‌صدر درباره‌ی "شورا و اولی‌الامر..." را یا این سوپر دمکرات‌نمائی ماوراء "ناپ" را؟

مسئله‌ی نخستین پیام نهفته در این ابراز نظر که همانا ترجمه‌ی فارسی‌تر! جملات بنی‌صدر است این می‌باشد که: به فقیه مستبد (خمینی) بمراتب احساس نزدیکی بیشتری می‌کنم (تا مجاهدین) .

البته حق اینست که از بنی‌صدر پرسیده شود چرا اساسنامه‌ای استبدادگرایانه‌تر از اصل ولایت فقیه خمینی را امضاء کردی و صدایت هم در نیامد؟ راستی چرا؟ پس کجا رفت آن آزادیخواهی کذائی؟

بگذریم که در سرایش خمینی‌گرایی، دروغ دیگری هم گفته است. آن شب به من نگفت که این اساسنامه "بمراتب بیش از استبداد فقیه است (چه رسد به ولایت) فقیه... .

آخر بنی‌صدر در آن ایام جرات نداشت چنین منظرکریه‌ی از خمینی‌گرایی را در برابر چشم من به نمایش بگذارد و هنوز مجدداً به چنین نقطه‌ای نیز (بعد از جدا شدنش از ولایت فقیه) نرسیده بود .

آقای بنی‌صدر خیلی خوب می‌داند که در حالیکه اینجانب در برابر خیلی از اباطیل ایشان سکوت نموده و یا با انعطاف و تحمل برخورد می‌کردم در برابر چنین مقایسه‌ی چندش‌آوری با سلطه‌ی شوم خمینی، محال بود سکوت کنم و بگذرم و اگر آن شب جرات بارز نمودن ماهیت خود را با چنین مقایسه‌ای می‌داشت، مجاز بودم فی‌المجلس و در همان لحظه به همکاری مجاهدین با او خاتمه دهم .

پس بهتر است برای چشمک و چراغ دادن مضاعف به خمینی، دیگر از اینگونه "وجه‌المصالحه" قرار دادن علنی مجاهدین بپرهیزد و به نوشتن نامه‌های خصوصی به خمینی بسنده کند. ضمناً در همین جا به بنی‌صدر مزدگانی! می‌دهم که مقامات "ولایت" و حزب‌الله! از مواضع خائنانه‌ی اخیر او و روزنامه‌اش علیه مقاومت، علیه شورای ملی مقاومت و علیه مجاهدین خرسندند که قطعاً خود بنی‌صدر هم که خوب معنی چشمک و چراغ‌هایش را به رژیم می‌فهمد باید - ولو بطرق غیرمستقیم - مطلع شده باشد .

بنی‌صدر همچنین در بازگو کردن مطالبی که آن شب (۶۱/۱/۱) قبل از

امضای اساسنامه‌ی شورا (در روز بعد) به من گفته، نوشته است:

"... با انتشار این سند (سند شماره‌ی ۲) مردم سرد و بتدریج جدا می‌شوند. شما باید شکست کامل خود را بپذیرید و پاسخگوی خون هزاران جوان و مسئول بهدر رفتن امکانات ملی و بین‌المللی و ادامه‌ی رژیم خمینی بگردید و یا باید در پی بدست آوردن قدرت بهرقیمت بروید. همه‌ی خطر اینجاست. ناگزیر می‌شوید اصول استقلال و آزادی را نیز زیرپا بگذارید." (همانجا)

ملاحظه می‌کنید که آقای بنی‌صدر آن شب نه فقط حرف آخرش را زده و هر آنچه را در صورت بدست نیاوردن "وزیر"، می‌خواسته بعدا علیه ما عنوان کند "نُک" هم داده بلکه الحق! این یکی عهد (تهدیدآمیز) آتشب خود را نشکسته و اکنون نیز بدقت در حال اجرای آنست: خونخواهی شهدای خودمان از خودمان تا مرز به "محاکمه" کشاندن ما؛ مسئولیت به هدر دادن امکانات ملی و بین‌المللی (منظورش هدر دادن خودش است، چون علی‌القاعده بنی‌صدر، امکان ملی و بین‌المللی بزرگ‌تر از خودش سراغ ندارد. بخصوص که امکان دیگری نیز موجود نبوده که ما به هدر داده باشیم. ضمناً از آقای بنی‌صدر باید پرسید مگر استفاده نکردن از امکانات بین‌المللی در خط استقلال نیست؟! مسئولیت ادامه‌ی رژیم خمینی! و از همه جالب‌تر ناگزیر شدن به زیرپا گذاشتن اصول آزادی و استقلال...

بس است آقای بنی‌صدر! بس است بخدا کرم شکست!! پوتین‌هایتان را دیگر از پا در بیاورید! اگر اعضا و پشتیبانان این شورا می‌دانستند که تصویب یک ماده‌ی ناقابل!! آدم را به ارتکاب چنین جنایاتی می‌کشاند، خدا بسر شاهد است که ما هرگز این ماده را نمی‌پذیرفتیم و ترجیح می‌دادیم پنج قدم راهی را که تا قبر مانده طی کنیم و چنین خیانت‌هایی که شما فرموده‌اید کرده‌ایم، نکنیم!! من یکی که حاضر بودم در "حوض‌اسید" فرو بروم و لحظه‌ی آخر هم وصیت کنم که برای اینکه مجاهدین کارشان به اینجا نرسد که شما "از پیش، پیش‌بینی" کرده بودید، نه فقط تمام وزراء و خود دولت ۶ ماهه را در بست بشما بسپارند بلکه حتی رای بدهند که شما مادالمر "شاه‌منتخب" بشوید! حالا هر طور شده برای اینکه ما به آتش جهنم گرفتار نشویم از مخزن علوم ارضی و سماوی خود یک نسخه‌ای بما هم بدهید که از "جلد خونریز" و خودکام و بدتر از "فقیه‌مستبد" بدر آئیم و آن "قیافه‌ی

معنوی عصر میثاق و عصر بنی صدر" را مجددا پیدا کنیم! و کوچکی در محضر شما را "از سر" بگیریم! و بر خود صدبار لعنت! کنیم که در روزگاری بدنیآ آمدیم که هم اتحاد باشما (در راستای شقه نمودن و سرنگونی سریعتر "فقیه مستبد") ضروری و هم جدائی از شما (در راستای پیروزی انقلاب دمکراتیک عاری از هر عنصر "فقیه" گرای ارتجاعی در راس شورای ملی مقاومت) اجتناب ناپذیر بود.

اما آنشب بنی صدر ابتدا (مثل همین امروز) بحث میثاق و عدم هژمونی را پیش کشید. یکی از اطرفیانش نیز در بین صحبت افزود که قرار بوده "آقا" تصویب کنند... (منظور تصویب وزراء بنا به همان قاعده‌ی ۵۰-۵۰ است.)

برنامه‌ی دولت موقت با امضای مشترک هر دو نفرمان را در مقابلش گذاشتم و خوب حالیش کردم که "شلیک میثاق" دیگر اثر ندارد! حرف آخر را هم اول زدم و گفتم که نه ما قصد تحمیل به شما داریم و نه درست است که شما چیزی را بما تحمیل کنید. ائتلاف سیاسی نیز اجباری نیست و بجای جرّ و بحث بهتر است هر کس مطابق اصول و عقاید خودش، بدنبال کار خود برود. آقای بنی صدر در طول بحث چند بار گفت که امشب یا فردا این منزل را ترک خواهد کرد. منم گفتم که: می‌خواهید تشریف ببرید، تشریف ببرید، مختارید! سپس موعظه و روضه‌خوانی اندر فواید دمکراسی و عدم هژمونی و خوی "هژمونی‌طلبی" مجاهدین و سیل اتهامات در این رابطه، بکرات جاری شد و من خوب فهمیدم که در صورت وزیر ندادن چه اتهاماتی در انتظار ماست. با اینهمه صاف و پوست‌کنده گفتم که به هزار و یک دلیل فکر نمی‌کنم از مجاهدین آزادبخواه‌تر و دمکرات‌تر باشید و بیشتر از آنها برای آزادی بها پرداخته باشید. دلیل اولم نیز اینست که آدم دمکرات و آگاه‌که حالا اینچنین برای ما روضه‌ی عدم هژمونی می‌خواند محال بود پای اصل ولایت فقیه و قانون اساسی خمینی را صحنه بگذارد...

آقای بنی صدر فصل مبسوطی نیز از موضع کبرپاکی! درباره‌ی "بداخلاقی" مجاهدین سخن گفت. که من نیز مورد به مورد طلب‌کاری‌های واهی را پاسخ دادم و همچنین تصریح کردم که بهتر است توضیحات درباره‌ی محاسن "عدم هژمونی" را که درباره‌ی آن هرگز به توافق نخواهیم رسید به کناری بگذارید و بی‌جهت "هژمونی‌طلبی" ناحق خویشان را زیر این ماسک‌ها

جاسازی نکنید .

فصل مبسوطی نیز از مسائلی که مجاهدین و شورا با آن مواجهند و آنچه سرانجام ما را ناگزیر به اساسنامه‌ی حاضر رسانده است بیان نموده و تفاوت‌های این انقلاب را با انقلابی که رهبریش توسط خمینی ربوده شده بود بازگو نمودم که البته فایده‌ای نداشت .

آقای بنی‌صدر متقابلاً شرح کشفی از رفتار جاذب خمینی در پاریس بیان داشت و نتیجه گرفت خمینی لااقل در پاریس خط جذب داشت ولی شما برعکس می‌روید پس به حکومت نخواهید رسید . یکی از اطرافیان آقای بنی‌صدر به اینجانب عنایت‌ها نموده و منجمله گفت : تو پایت را هم از این خانه بیرون نخواهی گذاشت چه رسد به اینکه به حکومت برسی ! بنظر می‌رسید فرد مزبور، شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ایران را اشتباها در همان شرایط محاصره‌ی روزنامه‌ی کیهان در اواخر سال ۵۷ و اوایل سال ۵۸ برای قربانی کردن آن جلوی پای "روزنامه‌ی بنی‌صدر" تلقی نموده و گمان می‌کرد با همان الگوی شانناژ چماقدارانه تحت نام "اهالی غرب تهران" و "مسجد مهدی" در "اعتراض به خط مشی منافقانه‌ی کیهان" در کنف حمایت سخنرانی‌ها و برجسب‌های آتشافروزان‌ی "استاد ابوالحسن بنی‌صدر"، می‌توان مندرجات اساسنامه‌ی شورای ملی مقاومت را نیز به دلخواه تغییر داد و برای "آقا" که به تصویب کردن معتاد شده بودند، نقداً "حق تصویب" وزیران نسیه را گرفت .

اما من به بنی‌صدر پاسخ دادم که نه مردم ایران و نه شورا و نه مجاهدین احتیاج به تقلید دوباره‌ی روش‌های خمینی در پاریس را ندارند، آقایان نیز متأسفانه با افراد شرافتمند کمتر سروکار داشته و بیشتر با امثال خمینی و بهشتی نشست و برخاست داشته‌اند . باج‌خواهی و میوه‌چینی هم اینبار در کار این انقلاب ممنوع است ! و هیچکس هم از برجسب‌ها جا نخواهد خورد . همچنین برای آقای بنی‌صدر تشریح کردم که اگر هم حق و حقوق ناگرفته‌ای از ما دارید و از انقلاب نوین ایران سه‌م می‌خواهید ، بیش از ریاست جمهوری به جنابعالی نمی‌رسد که البته همین نیز در عالم سهم و سهام خیلی زیاد است و بیش از آن باج است . . .

بنی‌صدر وقتی دید هیچکدام از برجسب‌ها و شانناژها اثری نکرده خیلی صریح و مشخص گفت : آخر اگر می‌خواهید به حکومت برسید "باج هم

باید بدهید، چرا نباید بدهید؛ بفرض که باج محسوب کنید، باز هم باید این باج را بدهید و الا به جایی نمی‌رسید...

گفتم متاسفم که مرا برای معامله بر سرخون شهیدان به پاریس نفرستاده‌اند، مرا فرستاده‌اند چنین معاملاتی را برهم بزنم. اینجا هم نوفل‌لوشاتو نیست و نمی‌تواند باشد و چنان حکومتی نیز مطلوب ما نیست. من در آن شب همچنین خوب به آقای بنی‌صدر تفهیم کردم که این مطلب که ایشان در پاریس به تحصیل اشتغال داشته و بعداً با خمینی و از طریق خمینی و در عصر خمینی به ریاست رسیده‌اند نباید امر را برایشان مشتبه سازد و فکر کنند دنیا همچنان بی‌حساب و کتاب است و تا ابد بایستی دیگران بیاورند و ایشان "تصویب" کنند...

این مطلب را که بنی‌صدر و دوستانش آن شب به تلویح و به تصریح از اینجانب نسیه‌کارانه قباله‌ی نیمی از وزرای دولت موقت آینده را می‌خواستند؛ خوشبختانه خود بنی‌صدر (از قول اطرافیانش) در همان "انقلاب اسلامی" ۳۱ شهریور ضمن راست و دروغ به هم بافتن‌های معمول، تأیید نموده و می‌نویسد: "رجوی در پاسخ، گاه "امتیاز" می‌داد و گاه تهدید می‌کرد. گاه می‌گفت ما کسی را نداریم و وزراء را ناچار از شما انتخاب خواهیم کرد، و گاه می‌گفت شما بعنوان مخالفت با هژمونی مجاهدین می‌خواهید هژمونی خود را برقرار کنید. معنی تصویب وزراء، از سوی بنی‌صدر جز این به چه معناست؟ ما نمی‌گذاریم میوه‌چینی کنید!" (تاکیدات در اینجا افزوده شده‌اند.)

عاقبت وقتی هیچیک از طرفین قانع نشد، تنها چیزی که بنظر رسید این بود که سوال نهائی را از او بعمل آورده و براساس پاسخ او (هر چه باشد) به قضایا فیصله بدهم. به این معنی که از او ببرسم بالاخره علیرغم همه‌ی دعاوی و برجسب‌هایش علیه ما، می‌خواهد رئیس‌جمهور شورا باقی بماند یا در صورتیکه شورا با همین اساسنامه به کار ادامه بدهد از ما جدا خواهد شد. حسن این سوال این بود که در عین حال میزان صداقت او را در دعاویش برملا می‌نمود. اگر صریح می‌گفت خیر، معلوم می‌شد که براستی دردش، درد "عدم هژمونی" است و عمدتاً کج‌فهمی دارد. اما بهرحال بدنبال جواب منفی باید از شورا جدا می‌شد، اما اگر می‌گفت آری و می‌خواست با شورا بماند طبعاً باید به مصوبات شورا ملتزم می‌شد و آنها را امضاء می‌کرد منتها مجاز بود نقطه‌نظر خود را برای خودش حفظ نماید و حتی

نقطه نظرش را بنویسد و اعلام کند یا اینکه از من در اینباره گواهی و امضاء بگیرد که به من گفته است که با ماده‌ی ۷ (اساسنامه) مخالف بوده یا به آن انتقاد داشته است. بخصوص که می‌توانستم همچون همیشه در مواجهه با توهمات او نسبت به خودش برای اینکه فکر نکند ما می‌خواهیم از قِبَل کار و کوشش یا وزن و شأن سیاسی او ارتزاق کنیم تصریح کنم که همچون گذشته در سرنوشت و عقاید سیاسی اخص خودش کماکان مختار خواهد بود. باین ترتیب اگر پاسخش به سوال من مثبت می‌بود بطور مضاعف معلوم می‌شد که دم زدن از "عدم هژمونی" توسط او کاملا بهانه و بی‌پایه است و هم می‌خواهد رئیس جمهور شورا بماند و هم کماکان حساب جداگانه‌ای از "جمع" برای خودش محفوظ داشته و از خیرات خطوط دیگر نیز برخوردار باشد و به کسی هم حساب کارهائی را که می‌کند پس ندهد. یعنی همان سیاست یک بام و دوهوا و "مال خودم از خودم، در مال دیگران هم شریک...". لذا از او (بنی‌صدر) پرسیدم اگرچه با اساسنامه مخالف هستید و نسبت به "حفظ آزادی‌ها"!! از مجاهدین بیم دارید و اگرچه و اگرچه... اما آیا می‌پذیرید که در شرایط حاضر تا انتخابات موسسان ریاست جمهوری را عهده‌دار شوید؟ بدیهی است در کلیدی تصمیمات مربوط به سرنوشت و عقاید ویژه‌ی سیاسی خود مختار بوده و خواهید بود.

بنی‌صدر جواب داد بله.

سوالم را کتبا نوشتم و به او گفتم شما هم جوابتان را کتبا بنویسید. بنی‌صدر به هنگام تحریر نوشت: "بشرط تحقق شرایط آزادی و استقلال می‌پذیرم".

حقه‌بازی او در این نحوه‌ی جواب‌نویسی آشکار بود. از یکسو علیرغم همه‌ی مارک‌ها که به ما می‌زد کماکان ریاست جمهوری شورا را می‌پذیرفت و صراحتاً نمی‌گفت که: خیر، خداحافظ؛ تا ما تکلیفمان را بدانیم اما از سوی دیگر شرایط کشار آزادی و استقلال را بر سر ما می‌کوبید که هر موقع بخواهد سربیع آنرا در جهت مطلوب خودش بیبچاند. کما اینکه اکنون در همین رابطه با افزودن چند کلمه سربیع آن عبارت چند پهلورا برطرفی که خواسته چرخانده است. گوش کنید! می‌نویسد: "بنی‌صدر نوشت در صورتی ریاست جمهوری را در آن هنگام خواهد پذیرفت که اصول استقلال و آزادی رعایت شده باشد." (همان "انقلاب اسلامی")

آقای دکتر سی

کار می‌باشد تا نزدیکی شما است مخالف هستید

در همین چنانکه شما را از مردم نسبت به جمله که ادعا می‌سازد

از ما را مدتی داریم

سراسر می‌بینیم

آری می‌بینیم

آری می‌بینیم بر یک در شرایط حاضر، اتهامات موسسان

همه را عذر دارم!

در این است خرابی در طی نقیصات در رویه مردم و دشمنان

خسته تمامیم و خواهیم بود

۱۳۵۱

۱۳۵۱

سید علی حسینی

شرط صفت شرایط آزادی و استقلال می‌باشد

حقیقتاً بازی را که گفتم می‌بینید؟ علت دو پهلو نوشتن در آن شب این بود که در روزی مثل امروز بتواند با افزودن کلماتی (که در تفاوت میان عبارتی که فی الواقع نوشته و جمله‌ای که اکنون نقل می‌کند هویدا است) آنرا بنحوی که می‌خواهد تعبیر کند.

بزیان صریح‌تر من از او با لحن و کلمات بسیار مودبانه پرسیده‌ام آقای محترم، علیرغم بهانه‌گیری‌هایت بگو ببینم از همین حالا و در شرایط حاضر تا موسسان و پایان عمر دولت ۶ ماهه بالاخره رئیس جمهور هستی یا نه؟ و او خلاصه‌ی کلام جواب داده هستم و یک "بیج" هم تحت بهانه‌ی آزادی و استقلال افزودده است. اما حالا می‌خواهد تلویحاً چنین وانمود کند که گفته است: "در آن هنگام" [یعنی بعد از روی کار آمدن شورا] اصول آزادی و استقلال رعایت "شده باشد"

در صورتی که نه در سوال من "در آن هنگام" گفته شده بود و نه در جوابی که آنشب او نوشت. من پرسیده بودم "در شرایط حاضر تا انتخابات موسسان". یعنی اگر بنی‌صدر فی‌الواقع به آنچه اکنون ادعا می‌کند اعتقاد راسخ داشت نمی‌باید در برابر نقض یک اصل که بقول خودش "شکست کامل" و پاسخگوئی به "خون هزاران جوان" و کذا و کذا را بدنبال خواهد داشت ساکت می‌نشست و بازهم پاسخ می‌داد که رئیس جمهوری چنین شورائی را می‌پذیرد.

اما وقتی که من سوال کتبا امضاء شده‌ی خود را به او دادم و او هم جواب نوشت دیگر بحث تمام بود و می‌باید اکنون پس از دریافت گواهی کتبی من دایر بر مخالفتش با اساسنامه‌ی شورا که ذیل آن نیز نوشته بودم در سرنوشت و عقاید ویژه‌ی سیاسی‌اش مختار بوده و خواهد بود؛ اسناد سه‌گانه‌ی شورا را امضاء می‌کرد. (کما اینکه پس از دریافت سند دیگری که کلیشه‌ی آنرا ملاحظه خواهید نمود چنین کرد).

ولی در همین اثناء اطرافیان مانع شدند و باصطلاح "دبه" درآوردند و بحث دو مرتبه پیچ خورد و ضمناً معلوم شد که یکی از فواید حضور اطرافیان اینست که نگذارند آقای بنی‌صدر همچون دفعات پیشین زیان! کند. آخر معلوم بود که هم بنی‌صدر و هم اطرافیانش از امزاهائی که او تاکنون در مذاکرات با من پای برنامه‌ی دولت موقت (و برخی اسناد دیگر که خواهیم دید) گذاشته بود اکیدا و عمیقا پشیمان بودند (که چرا فی‌المثل در برنامه‌ی دولت موقت حقی! از من در رابطه با وزرای دولت موقت اخذ ننموده و یا حق تصویب وزیران را بدست نیاورده...)

گفتم که بحث مجدداً پیچ خورد. حاصل کلام اینکه آقای بنی‌صدر و اطرافیان (برغم التزامات و امزاهای مکرر پیشین در پای برنامه‌ی دولت موقت و برخی اسناد دیگر و در پای التزام‌نامه‌ی اطرافیانش به برنامه‌ی دولت موقت به هنگام اعلام پیوستگی به شورا) بر این عقیده بودند که گوئیا مجاهدین مشروعیت خود را از ایشان گرفته‌اند. در ثانی در دنیای توهم، آقای بنی‌صدر و اطرافیان بر آن بودند که گوئیا زمینها و قوای ذخیره‌ی بسیار در داخل کشور دارند و حالا شورا و علی‌الخصوص مجاهدین می‌خواهند نامردی بکنند و زیر چتر سیاسی آقای بنی‌صدر، قدرت را برای خودشان قبضه نمایند! ...

نمی دانم آیا خوانندگان این سطور خود در این قبیل موقعیت‌ها قرار گرفته‌اند یا خیر؟ و اگر قرار گرفته‌اند عکس‌العمل بلافاصله‌ی آنها چه بوده است؟ خواهش می‌کنم خودتان را چند لحظه به جای من بگذارید و فکر کنید اگر شما بودید چه می‌کردید. آیا در همانجا با آقای بنی‌صدر خداحافظی می‌کردید؟ آیا ادعای تلویحی یا صریح او و اطرافیانش را باور می‌کردید؟ آیا به نفرین روزگار که شما را در چنین موقعیتی قرار داده می‌پرداختید؟ آیا... اما کاری که من (بعنوان نماینده‌ی مجاهدین که مطابق اساسنامه‌ی شورا مسئولیت تشکیل دولت موقت آینده بر دوش او گذاشته شده بود) کردم، هیچکدام اینها نبود. پیش خودم فکر کردم که چرا نباید تا آخرین لحظه بردباری نشان بدهم؟ آخر، بحث شخصی که نبود. از دید ما (مجاهدین) در رابطه‌مان با بنی‌صدر یک آزمایش تاریخی در جریان بود. بنابراین سعی کردم خودم را کنترل کنم.

آنگاه به آقای بنی‌صدر گفتم که اگر مشکل اینست، من به شما پیشنهاد یکجانبه‌ای می‌دهم که مشکلاتان حل بشود و خلاصه فکر نکنید که ما (مجاهدین) می‌خواهیم از شما ارتزاق کنیم:

اگر همین مجاهدین و همین شورا فی‌الواقع جانشین رژیم خمینی باشند و بتوانند این رژیم را سرنگون کنند، شما رئیس‌جمهور ما باشید. اما اگر فکر می‌کنید که خودتان بدون ما می‌توانید حرکت کنید و رژیم را سرنگون نمائید، بسیار خوب؛ خودتان دولت مطلوب خودتان را بشرط اینکه در خط‌آزادی و استقلال ایران باشد انتخاب و دعوت به کار کنید.

یعنی اگر توانستید بدون ما رژیم را سرنگون کنید، به امضائی که پای اساسنامه‌ی شورا خواهید کرد بعد از سرنگون کردن رژیم خمینی دیگر متعهد نیستید و نخست‌وزیر و وزیران را خودتان انتخاب کنید و من هم در چنین شرایطی مسلماً نخست‌وزیر شما نخواهم شد. ولی اگر برخلاف پیش‌بینی شما کار این شورا و این مجاهدین پیش رفت، ما در مقابل شما کماکان متعهد هستیم. یعنی من بطور یکجانبه به شما سند می‌دهم ولی متقابلاً از شما چنین سندی نمی‌خواهم.....

بنی‌صدر موافقت کرد. از خوانندگان این گزارش تقاضا می‌کنم لختی به این پیشنهاد و گذشت و انعطاف یکجانبه‌ی ما در قبال آقای بنی‌صدر بیاندیشند. زیرا تقریباً دو سال بعد از این تاریخ، وقتی که از بنی‌صدر جدا

شدیم واقعا انعطاف (و اتمام حجتی) نمانده بود که در قبال او فروگذار شده باشد. آنگاه (بترتیبی که در کلیشه خواهید دید) متن زیر را نوشته و امضاء کردم و به بنی صدر دادم:

"من باب اطمینان خاطر آقای بنی صدر بعرض می‌رسانم: نیروئی که موفق به سرنگون نمودن رژیم خمینی گردید، ولو مجاهدین خلق نبود، حق تشکیل دولت دارد. بدیهی است منظور نیروی معتقد به آزادی و استقلال است نه نیروهای وابسته‌ی ضدانقلابی."

مسعود رجوی ۶۱/۱/۱

بنی صدر نوشته را گرفت و آنرا قدری با اطرافیانش بالا و پائین کرد و گفت چرا ننوشتهاید اگر چنان نیروئی، ما (یعنی بنی صدر) باشیم، متعهد به امضای اساسنامه که کرده‌ایم نیستیم؟ (نقل به مضمون).

کاغذ را از آقای بنی صدر گرفتم و ذیل مندرجات آن متن زیر را اضافه کرده و مجدداً برای بار دوم امضاء نموده و به او دادم:

"و شما آقای بنی صدر در چنین صورتی که مشمول مطلب فوق باشید متعهد به امضای اساسنامه‌ای که کرده‌اید نیستید و فرد یا شخص و اشخاص مورد قبول خود را برای تشکیل دولت دعوت و انتخاب خواهید نمود."

مسعود رجوی ۶۱/۱/۱



خوبست ببینیم این داستان و دو امضاء مربوط به آن را خود بنی صدر (البته از زبان اطرافیانش) چگونه توضیح می‌دهد:

رجوی "متنی را نوشت و به بنی صدر داد. بنی صدر گفت، این متن علاوه بر اینکه نشان می‌دهد در ذهن شما مسئله‌ای جز قدرت وجود ندارد و جز به آن نمی‌اندیشید، علاوه بر اینکه به قول پیامبر هر گس بدنبال حکومت دوید به او حکومت نمی‌دهند و به این ترتیب ایران خدای ناکرده قبرستان هم بشود شما در آن کارهای نمی‌شوید."

مطالعی که نوشته‌اید تنها قسمتی از نگرانی اینجانب درباره‌ی آزادی مبارزه و مبارزه‌ی نیروهائی که عضو شورا نیستند را رفع می‌کند چگونه بتوانم متنی را امضاء کنم و به شورائی متعهد گردم که اصل عدم هژمونی را زیر پا گذاشته است. رجوی توضیحات دیگری نوشت و امضاء کرد و به بنی صدر داد. بنابراین سند بنی صدر از تاریخ ۶۱/۱/۱ متعهد به اساسنامه‌ی شورا نبود."

(انقلاب اسلامی ۳۱/ شهریور - تأکیدات در اینجا افزوده شده‌اند) .

ملاحظه می‌کنید؟! در امضای اول (آنچنانکه خودش هم دستنویس مرا در روزنامه‌اش کلیشه نمود)، من گفتمام نیروئی که بتواند رژیم خمینی را سرنگون کند خودش حق تشکیل دولت دارد، مشروط بر اینکه جزو نیروهای وابسته‌ی ضدانقلابی نبوده و به آزادی و استقلال پایبند باشد. بنی‌صدر به قول خودش گفته که این متن "تنها قسمتی از نگرانی" جناب ایشان را رفع می‌کند. سپس به اقرار خودش اضافه کرده که هنوز نمی‌تواند اساسنامه‌ی شورا را به خاطر نقض "اصل عدم هژمونی" امضاء کند. آنگاه من در امضای دوم، زیر امضای اول نوشته‌ام که آقای بنی‌صدر اگر شما بتوانید رژیم خمینی را سرنگون کنید (مفاد امضای اول) متعهد به اساسنامه نیستید و هر که را می‌خواهید برای تشکیل دولت خودتان دعوت کنید...

اما جناب ایشان نه از "توضیحات دیگری" که من نوشته‌ام (مفاد امضای دوم) صحبت می‌کنند و نه از اینکه روز بعد یعنی ۲/ فروردین ۶۱ (آنچنانکه کلیشه‌ی امضای او را در ذیل اساسنامه در صفحات پیش دیدید) اساسنامه را (بعد از دریافت نوشته‌ی من با دو امضای خودم) امضاء کرده است حرفی به میان می‌آورد. بلکه سفسطه‌بازانه و به غلط فقط می‌گوید که از ۶۱/۱/۱ متعهد به اساسنامه‌ی شورا نبوده است. شگفت‌تر اینکه؛ درحالیکه خودش دستنوشته‌ی مرا (با دو امضاء) در نشریه‌اش کلیشه کرده و از مفاد امضای اول مثل روز روشن برمی‌آید که بحث بر سر حق تشکیل دولت توسط نیروی غیر "مجاهدین خلق" و منجمله خود اوست؛ اسم آنرا می‌گذارد "رفع قسمتی از نگرانی" خودش "درباره‌ی آزادی مبارزه و مبارزه‌ی نیروهائی که عضو شورا نیستند"!! خوشا بحال این نیروها که غمخواری مثل بنی‌صدر داشتند!! از اینهم عجیب‌تر: مدعی می‌شود که چگونه به شورائی متعهد گردم که "اصل عدم هژمونی را زیر پا گذاشته"؟! بعد وقتی من امضای دوم را به او داده و تصریح می‌کنم که اگر خودش مشمول مفاد امضای اول باشد و بتواند رژیم را ساقط کند (مشروط به پایبندی به آزادی و استقلال و نبودن در جرگه‌ی نیروهای وابسته‌ی ضدانقلابی) دیگر متعهد به اساسنامه‌ی شورا نیست و خودش می‌تواند دولت تشکیل بدهد و ما از خیر تشکیل دولت زیر سایه‌ی ایشان گذشتیم، قسمت رفع ناشده‌ی نگرانی‌اش "درباره‌ی آزادی...!!" و "عدم هژمونی"!! نیز رفع می‌شود و روز بعد اساسنامه‌ی شورا را امضاء می‌کند.

معنی "نگرانی" درباره‌ی "آزادی و عدم هژمونی" را که با برسمیت شناختن حق تشکیل دولت برای آقای بنی‌صدر رفع می‌شود فهمیدید؟!
جل‌الخالق!

معنی "اصل عدم هژمونی" و "زیر پا گذاشتن" آن توسط شورا و مجاهدین را فهمیدید؟

معنی این را که بقول آقای بنی‌صدر در ذهن من (م. رجوی) "مسئله‌ای جز قدرت وجود ندارد" را فهمیدید؟

بنی‌صدر اینقدر حق ناشناس است که اقلان نمی‌کند بخاطر اینکه با امضای دوم "نگرانی" او از "آزادی"!! را کاملاً رفع کرده‌ام، یک تشکری هم بکند!!
معنی "بدنبال حکومت دویدن" ما (مجاهدین) و بی‌توجهی آقای بنی‌صدر به امر "تشکیل دولت" را فهمیدید؟

معنی "بازی با کلمات" و "فقه لغوی" در چارچوب انقلاب باصطلاح اسلامی و بلاهائی را که دفعه‌ی پیش با همین شیوه‌ها بر سر انقلاب مردم ایران آوردند روشن است؟

یک سوال دیگر نیز از خوانندگان این گزارش دارم: آیا با این وصف بخاطر خدا و بخاطر خلق و بخاطر انقلاب و بخاطر ممانعت از قربانی کردن یک نسل جدید توسط تشنه‌گامان قدرت و امثال بنی‌صدر؛ مجاهدین حق داشتند زیر بار دولت شش ماهه‌ی مختلط نروند و از شورا درخواست کنند که اگر یک چنین دولتی (در آن بحبوحه‌ی بعد از سقوط خمینی) مطلوب اوست، لاقلاً نماینده‌ی مجاهدین را از پذیرش مسئولیت آن دولت معاف سازد یا خیر؟ حال در نظر بگیرید که این نحوه‌ی برخورد "میان‌بازانه" با ما در شرایطی صورت می‌گیرد که سند مکتوبی وجود دارد که طرف مربوطه، خود آنرا در روزنامه‌اش کلیشه کرده و ناگزیر در لابلای همه‌ی دروغ‌ها که نوشته، جملاتی هم بطور شکسته بسته از واقعیاتی که فیما بین ما گذشته بر زبان رانده است. وای به وقتی که سند و مدرک در کار نباشد و وای به وقتی که در موضع حاکمیت با آنهمه مشکلات و مصائب میهن ما و با آنهمه چشمداشتهای امپریالیستی به این میهن، فرصت "میان‌بازی" یافت شود! راستی مگر در چنان شرایطی می‌توان هر روز دهها صفحه درباره‌ی فلان دروغ و فلان سفسطه و فلان حقه‌بازی و قلب حقیقت نوشت و توضیح داد؟

اکنون آیا تأیید می‌کنید که آن خواهران و برادران مجاهدی که به من

هشدار می دادند مواظب باشم زیر پایم "پوست خربزه" (چه از نظر داخلی چه از نظر بین‌المللی) نرود بیجا نمی‌گفتند؟

براساس تمامی این مطالب اجازه بدهید یک بار دیگر یادآوری کنم که وقتی مکرر در مکرر از سوی مجاهدین اعلام نمودم ما حاضریم هم از مسئولیت شورا و هم از مسئولیت دولت موقت کنار بکشیم؛ این بهیچوجه یک مانور سیاسی نیست. بلکه جوهر مسئله در اینست که پیوسته؛ در قبال هر "پوست خربزه"ی احتمالی، که بتواند در کوران حوادث ۶ ماهه‌ی پس از سقوط رژیم خمینی، علیه خلق و میهنمان و علیه شرف و افتخار و حیثیت سازمان و شورایمان (آنهم بنحوی از طریق خودمان) بکاررود؛ فوق‌العاده حساس بوده‌ایم. ضمناً فکر نکنید که بنی‌صدر و اطرافیانش آنقدر از مرحله پرت هستند که اصلاً و ابداً نمی‌فهمند در روزنامه‌شان چه تناقض بافی‌ها کرده و چه دسته‌گل‌ها به آب داده‌اند. خیر، اینطور نیست.

پس از آنکه من در پیام نیمه‌ی شهریور ماه خود بمناسبت بیستمین سالگرد تاسیس سازمان مجاهدین خلق ایران بدون اینکه از کسی نام ببرم برآورد نکردن نیازهای وزیرطلبانه‌ی برخی را در زمره‌ی گناهان "رهبری مجاهدین" مورد اشاره قرار دادم؛ بنی‌صدر که دید ای داد و ببداد؛ نزدیک است اسامی واقعی واژه‌های مستعاری که او با عناوین "آزادی"خواهی و "عدم هژمونی" بکار می‌برد؛ لو برود و افشاء بشود، پیشدستانه بکار پرداخته و میان بد و بدتر، شق "بد" را انتخاب نمود. تا شاید همچنانکه در فصل اول بعرض رساندم سند مشخص "وزیرطلبی" و دولت‌خواهی (با اسم رمز "اصل عدم هژمونی")، در لابلای برجسب‌ها و طلبکاری‌های مضاعف از مجاهدین بسوزد و یا لوٹ و کم‌بار بشود. حال گیریم که برای خواننده‌ی بی‌اطلاع؛ نشریه‌ی آقای بنی‌صدر بدرجات مختلف متناقض و بی‌سر و ته نیز جلوه کند.

آخر بنی‌صدر از جریان جدائی ما (شورا) با خودش درس آموخته و بزعم خودش اینبار خواسته قبل از اینکه ما راه را بر مسیر ارتجاعی و اتهامات و دعاوی خمینی‌گرایانه‌ی او سد کنیم، پیشدستانه "ویراژ" بدهد و از معرکه بگریزد.

اما آقای بنی‌صدر به این امر توجه نداشت که بالمآل "حقیقت" را چه پیشدستانه و چه از پس حادثه، نمی‌توان "سوزاند" یا لوٹ و وارونه و مخدوش نمود. زیرا "حقیقت"، تابع هیچ متغیر لحظه‌ای و تاکتیکی نیست.

حقیقت از ورای لحظات عبور می‌کند . . .

دقیقا به همین دلیل خمینی نیز نتوانست اسامی مستعار "اسلام" برای خودش و "منافقین" برای مجاهدین را جا بیاندازد. البته ما از بدو تشکیل شورای ملی مقاومت تا به امروز در برابر بسیاری کسان و جریانات که به ناحق به سر و کولمان پریده‌اند مدت‌ها سکوت پیشه کردیم و باز هم تا آنجا که ممکن باشد به این روش ادامه خواهیم داد اما بالاخره مردم یک روز خواهند فهمید که در باطن هر کس فی‌الواقع چیست و چه کسی فی‌الواقع دمکرات و آزادیخواه و چه کسی دولتخواه و هژمونی‌طلب است.

—————*—————

برگردیم به بحث خودمان. پس از اینکه آنتشپ آن نوشته (با دو امضا) را به آقای بنی‌صدر دادم، حالا دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای نمانده بود. بنی‌صدر و اطرافیان حالا خاطر جمع بودند برخلاف خودشان کسی قصد استثمار مبارزاتی و میوه‌چینی از قوا و حاصل کارشان را ندارد. وانگهی آقای بنی‌صدر با سندی که من به او دادم بازهم موفق شده بود در "میانه"ی شورا و غیر شورا جا بگیرد و بزعم خود منافع احتمالی هر دو طرف را برای خود تضمین کند.

با اینهمه هنوز مردد بود و شاید هم از اینکه من حاضر شده بودم به معامله‌ی سیاسی یکجانبه‌ای تن بدهم تعجب کرده بود. در عین حال لااقل در آن ایام (آغاز سال ۶۱) معلوم بود که پرسودترین معامله برای او، همانا در صورتی می‌بود که می‌توانست با قید "تصویب" وزیران دولت موقت از جانب خودش در اساسنامه‌ی شورا، قاعده‌ی پنجاه-پنجاه را اعمال کند. این بود که شروع به "بچه ترساندن" نمود و تا مدتی از من پیاپی می‌پرسید: "می‌دانید این چه سندی است که به من داده‌اید؟ این خیلی خطرناک است؛ برای خودتان خیلی بد است." و سپس افزود "اگر من بدی شما را می‌خواستم فوراً این کاغذ را می‌گرفتم و در جیب بغلم می‌گذاشتم و گار تمام بود . . ."

در جوابش گفتم می‌دانم که این سندی که به شما داده‌ام برای خودمان ضرر دارد ولی چه بکنیم خود شما ما را در "گُرینر" گذاشته‌اید و می‌گوئید یا آنچه را که شما درست می‌دانید بپذیریم و یا اینطوری یکجانبه با شما رابطه برقرار کنیم . . .

بنی‌صدر گفت، من خوبی شما را می‌خواهم این کاغذ را از من پس

بگیرید. برای من البته کار خیلی ساده شده "... می‌توانم این کاغذ را در جیب بغلم بگذارم و اصلاً بدون اینکه به شما هم بگویم به نظامی‌ها نشان بدهم و بگویم یا الله بگویند! رژیم را شما بگویند... اینها (اشاره به من) هم دیگر توی گار نیستند و دولت را هم می‌توانیم خودمان تشکیل بدهیم... این هم نامه‌ی آقای رجوی با دوامضا..."

البته من آن شب نمی‌دانستم که بنی‌صدر آن کاغذ مرا در رابطه با چه کسانی مصرف خواهد نمود. کما اینکه امروز نیز نمی‌دانم آنرا در چند مورد و به چه کسانی نشان داده است. اما به هر کس هم که نشان داده باشد حق بنی‌صدر بوده و حلالش باد! کما اینکه هیچگاه فکر نمی‌کردم شرایطی پیش بیاید که یک چنین سندی را که بیانگر آشکار بطلان دعاویش علیه مجاهدین و حاکی از "وزیرطلبی" و دولت‌خواهی آشکار اوست، خودش ناگزیر به دست خودش منتشر کند. اما به این یقین داشتم که آقای بنی‌صدر نسبت به خودش و ایضا نسبت به آن نظامیان که می‌گفت کاغذ را نشان آنها خواهد داد و خواهد گفت بگویند... بسیار متوهم است و بدون مجاهدین و شورا جز اینکه باز به اصل خمینی‌گرایانه‌اش رجعت کند آینده‌ای ندارد. کما اینکه حتی در چارچوب شورا و در عین بودن با مجاهدین نیز تک مضارب‌های خمینی‌گرایانه فراوان می‌زد. همچنین می‌دانستم که او اصولاً نسبت به تفاوت‌های میان پروسه‌ی سرنگونی رژیم شاه و رژیم خمینی همچنانکه نسبت به تفاوت‌های آن یکی انقلاب و انقلاب نوین حاضر، بکلی "پرت" بوده و در این زمینه‌ها هیچ درک و اشراف جدی و استواری ندارد. این بود که گفتم با این کاغذ هر کار دل‌تان می‌خواهد بکنید. من هم البته فقط شورا را در جریان خواهم گذاشت. حال بنی‌صدر نوشته است: "بنی‌صدر به رجوی گفت شما این نوشته را نزد خود نگاه دارید اگر تصویب کردند بیاورید. رجوی گفت لازم نیست. اختیار دارم."

بنی‌صدر پاسخ داد دیگر نگویند اینجانب شورا را جدی نمی‌گیرم. این شما هستید که برای آن پیشیزی حق و احترام قائل نمی‌شوید. به‌ر صورت آن مسئله‌ی خود شماست... " (همان انقلاب اسلامی)

ملاحظه می‌کنید که آقای بنی‌صدر در آن واحد در چند جبهه می‌جنگد! و از هیچ جلب منفعتی برای خودش و فتنه‌گری علیه طرف مقابلش، فروگذار نمی‌کند. از یکسو می‌گوید که مسئله‌ی شورا، مسئله‌ی خود شماست (چون

شورا را طرف حساب خودش نمی‌شناخته) و از سوی دیگر می‌گوید دیگر به من نگوئید که شورا را جدی نمی‌گیرم؛ سپس وکیل مدافع وقیم شورا هم شده و به مخاطبش می‌گوید که تو برای شورا پیشیزی حق و احترام قائل نیستی. بگذریم که همه‌ی آنچه را که فوقاً از او نقل کردم دروغ می‌گوید و داستان‌سرائی کرده است. زیرا بحث ما بر سر مسئله‌ی تشکیل دولت و تعیین وزیران بود که برحسب ماده‌ی ۷ اساسنامه‌ی شورا؛ بعنوان نماینده‌ی سازمان مجاهدین برعهده‌ی من گذاشته شده بود. کاغذی هم که من به او داده‌ام به امضای مسئول شورا نبود و مفاد آن نیز حاکی از آن است که نیروئی که موفق به سرنگون کردن رژیم خمینی گردد ولو مجاهدین خلق نباشد حق تشکیل دولت دارد. بنابراین نه آقای بنی‌صدر می‌تواند به من گفته باشد که بروید با شورا شور کنید و اگر تصویب کردند بیاورید و نه من می‌توانم گفته باشم که شورا لازم نیست، خودم اختیار دارم. وانگهی اگر تصویب شورا لازم بود پس آقای بنی‌صدر می‌باید بعداً درصدد تبدیل آن به مصوبه‌ی شورائی برمی‌آمد و به امضای من که تحت نام مسئول شورا نیز نبوده قناعت نمی‌کرد و بدون مصوبه‌ی شورائی امضاء و کاغذ من را سند بی‌ارزشی تلقی می‌نمود که طبعاً امروز نیز موضوعیت چاپ و انتشار نداشت.

جالب این است که آقای بنی‌صدر بلافاصله نقیض حرف خود را نیز بیان داشته و می‌گوید که به من گفته است: "اقلاً تا فردا ظهر آنرا نزد خود نگاهدارید و اگر مرکزیت سازمان موافقت کرد بیاورید." باید پرسید اگر سند، شورائی بود چه ربطی به مرکزیت سازمان مجاهدین داشت؟

ضمناً آقای بنی‌صدر می‌دانست که به‌استثنای برادر مجاهد عباس داوری از مرکزیت سازمان (عضو دفتر سیاسی) و همچنین برادر مجاهد جابربزاده (بعنوان مشاور دفتر سیاسی) کس دیگری در دسترس من نیست که تا فردا بتوانم جواب مرکزیت سازمان را بیاورم. اما این قسمت حرف آقای بنی‌صدر درست است که بعد از سناریوئی که در رابطه با آن "استفاده‌های خطرناک" از این سند بیان داشت آنرا به من برگرداند و تصمیم نهائی را به روز بعد موکول کرد. نزدیک صبح بود که اتاق او را ترک کردم و صبح روز ۲/ فروردین موضوع را با برادرمان عباس داوری که در دسترس بود در میان گذاشتم.

براستی خودم هم نمی‌دانستم که با این آقای بنی‌صدر که حاضر نبود یک سانتیمتر هم از قله‌ی کوه توهم پائین بیاید و یک‌تنه بیش از تمامی شورا ادعا

داشت چه باید کرد؟ حرف زدن هم فایده نداشت و بالمآل اتهامات و برجسب‌های او علیه مجاهدین را اضافه می‌نمود. شورا هم به من ماموریت داده بود که خودم مسئله را با بنی‌صدر فیصله بدهم. نه می‌شد آنچه را بنی‌صدر می‌خواست ناعادلانه به مجاهدین تحمیل نمود و نه هم شورا و خود بنی‌صدر می‌پذیرفتند که ماده‌ی ۷ اساسنامه را بنام کس دیگری غیر از من بکنند. تنها جریانی که از برداشته‌شدن مسئولیت تشکیل دولت از روی دوش من استقبال می‌کرد سازمان خودمان (مجاهدین) بود، که هم از برجسب‌ها و مارک‌ها خلاص می‌شد و هم در ۶ ماهی بعد از سقوط خمینی برای انتخابات موسسان، منزله و تازه‌نفس باقی می‌ماند و لازم هم نبود که تا آن تاریخ پاسخگوی همه‌ی مسائل شورا و دولت موقت آینده‌ی آن باشد.

اینرا هم اضافه کنم که واقعا دلم برای بنی‌صدر نیز می‌سوخت. از اینکه او اینقدر بیراهه می‌رود حقیقتا متاثر بودم و در شأن مجاهدین نمی‌دانستم که اگر کاری از دستشان برمی‌آید فروگذار کنند. شاید باز هم باید می‌رفتم و با بنی‌صدر صحبت می‌کردم یا با اطرافیان‌ش و یا با هر کس دیگر. کمااینکه از آن تاریخ تاکنون نیز بدون مبالغه دهها و صدها بار به این مطلب اندیشیده‌ام که راه کنارآمدن با بنی‌صدر چه می‌توانست باشد؟ اما واقعا هیچ جوابی تا امروز پیدا نکرده‌ام...

وقتی همه‌ی این مطالب را با عباس در میان گذاشتم، خودم شروع کردم به نوشتن نامه‌ای برای یکی از اطرافیان بنی‌صدر تا شاید از اینطریق گرهی گشوده شود. ضمنا می‌خواستم بنویسم که اگر هم در نشست دیشب از من قاطعیت و بی‌حوصلگی دیده‌اند (صرفنظر از حرف‌های خودشان) از جنبه‌های شخصی آن معذرت خواهی می‌کنم. عباس هم داشت با خودش در گوشه‌ی اتاق فکر می‌کرد. وقتی نامه‌ام تمام شد آمد و آنرا خواند و بعد نهیب زد: که من مخالفم تو این جریان را با اطرافیان بنی‌صدر کش بدهی. آخر چرا؟ هیچ معلوم هست که تو چه کار می‌کنی؛ بیشتر از دو ماه است که صبح تا شب را شورا گرفته، در همین فاصله موسی و اشرف و اینهمه بچه‌های دیگر شهید شده‌اند و باز هم می‌شوند؛ فردا هم معلوم نیست چه ضربات جدیدی در داخل کشور بخوریم... بس است! دیگر احساس مسئولیت زیادی نکن؛ انقلاب مسائل مهمتری از زیاده‌طلبی‌های بنی‌صدر نیز دارد؛ بتو چه که بنی‌صدر با آن سندی که به او می‌دهی خوب می‌شود یا خراب... مگر قبلا

در مورد انتقاداتی که به خودت وارد است قول ندادی بی خود و بی جهت با مایه‌گذاری اضافی و رعایت‌های بیش از حد امر را بر سایرین مشتبه نکنی . . . بلندشو کاغذ را ببر به بنی‌صدر بده و بگو هر کار دلش می‌خواهد با آن بکند و دست از سر ما بردارد تا قال این قضیه کنده بشود . . .

مدتی با عباس بحث داشتیم و من از رفتن به نزد بنی‌صدر و بردن مجدد آن سند به نزد بنی‌صدر اکراه داشتم . تا اینکه عباس گفت اصلا بیا با هم برویم هر طور هست این مسئله را تمام کنیم . آخر ما کارهای دیگری هم داریم . . .

عباس همچنین پیشنهاد کرد که ذیل آن سند خلاصه‌ای از نقطه‌نظرهای مجاهدین و اینکه چرا و چگونه به اساسنامه‌ی حاضر رسیدیم را بیفزاییم و مجدداً فشرده‌ای از طرح ۷ ماده‌ای که خودش از سوی سازمان به شورا پیشنهاد کرده بود (و فقط بنی‌صدر و اطرافیان‌ش مخالفت کرده بودند) را هم بیاورم و سپس بگذارم خود آقای بنی‌صدر تصمیم بگیرد . ذیل سندی که دو امضاء داشت به همان تاریخ دیشب (۶۱/۱/۱) سطور زیر را نوشتم و امضاء کردم :

"ضمن تأیید دو امضای فوق، خلاصه‌ای از نقطه‌نظرهای مجاهدین و اینکه چرا و چگونه به اساسنامه‌ی حاضر رسیدیم صرفاً بمنظور اطلاع اشخاص آقای بنی‌صدر به پیوست تقدیم ایشان می‌شود . مسعود رجوی ۶۱/۱/۱"

آنگاه یک برگ هم نقطه‌نظرهای مجاهدین را نوشتم و به اتفاق عباس نزد آقای بنی‌صدر رفتیم .

صحبت‌مان با بنی‌صدر چندان طولی نکشید . بنی‌صدر وقتی مفاد امضاء سوم را در ذیل کاغذ شب گذشته قرائت کرد ، از دریافت آن برگ ضمیمه خودداری نمود و گفت نقطه‌نظرهای شما (مجاهدین) به خودتان است . از طرف دیگر عباس هم که عزم جزم داشت به این مباحث خاتمه بدهد گفت : باشد ، مفاد امضاء سوم را از ذیل کاغذ دیشب (با دو امضاء) جدا می‌کنیم ، ملاک را همان کاغذ دیشب (با دو امضاء) می‌گیریم اینهم مهم نیست که آقای بنی‌صدر برگ ضمیمه را دریافت نکند . . .

آقای بنی‌صدر قدری از آخرین قسمت سخنان دیشبش را مجدداً برای ما تکرار نمود . بین من و عباس هم کمی بحث شد . . . ولی به جایی نرسیدیم . دست آخر همان کاغذ دیشبی (با دو امضاء) را که امضاء سوم و مفاد مربوط به آن را همانجا از آن بریدیم ، به آقای بنی‌صدر دادیم و او هم متقابلاً هر سه

سند شورا را به تاریخ ۶۱/۱/۲ امضاء نمود .

وقتی اتاق بنی صدر را ترک کردیم باز هم مقداری بین من و عباس بگومگو و بحث و انتقاد شد . عباس تاکید می کرد که : اضافی غصه نخور . نه بنی صدر با این کاغذ می تواند کاری بکند و نه تو می توانی سرسوزنی بنی صدر را از خر شیطان پائین بیاوری . ضمن اینکه اگر آقای بنی صدر به اندازهی یک دانهی ارزن دوستی و اتحاد سرش می شد و حق و حقوق نداشتهی فرد خودش را خیلی بالاتر از سازمانی که اینهمه شهدا را تقدیم کرده نمی دانست ، نه خودش را خراب می کرد و نه ناجوانمردانه یک چنین سند یکجانبه ای از تو می گرفت . . .

تذکر - نامه ی (با دو امضا) که ذیلا [در صفحه ی بعد] کلیشه ی آنرا ملاحظه می کنید نامه ی است که به آقای بنی صدر داده شده و او نیز در انقلاب اسلامی ۳۱/ شهریور نیز منتشر کرده است . اما مفاد امضای سوم و نامه ی پیوست به آن ، توسط آقای بنی صدر در تاریخ مربوطه دریافت نشده است و لذا هیچ سندیتی (در رابطه با بنی صدر) ندارد . اما به منظور اطلاع از جریان کار ، از نظرتان می گذرد :

کتابخانه عمومی شهرداری تهران

بنی بایب افقین نامهای بنی صدر در دفتر بنی صدر
بزرگی که ترقی پسرون نمودن در موم خستی گردید

ولوی مدنی خلق بنی صدر در دولت دارد
بدین است مقدر نبرد بنی صدر - آزار در استعدال

نه میرا دولت بنی صدر اندازد
و شما آقای بنی صدر در خست میرا

ارار ارار

که شکر طبع نون باشند

منه در این نامه که در این بنی صدر در دفتر بنی صدر
مورد رسید که را بر از بنی صدر دولت و آزار بنی صدر

ارار ارار

بنی بایب در دفتر بنی صدر، خداوند از نقطه نظر بنی صدر
براد و بخیر بنی صدر بنی صدر بنی صدر بنی صدر بنی صدر
بنی صدر بنی صدر بنی صدر بنی صدر بنی صدر بنی صدر

ارار ارار

توجه: نامه‌های که آقای بنی صدر دریافت نموده تا پایان امضای دوم است
قسمت سوم را آقای بنی صدر دریافت ننموده و از محل خطوط سیاه بریده شده
قسمت بالایی به او تحویل داده شده است. و در اینجا فقط از جهت اطلاع آورده ایم

سالم حق نویان ایران

- ۱- کارنامه استمداد در ایران ^{بسیار} بسیار است. در حقیقت نظام نظامی ما همی مثل ایران
- بسیار است از مشق شده بود ^{بسیار} (بسیار بود) کار در دهقانان. تا سیر آتش عشق، چینی سیران آمد
- کنند در شب کف و کفیه نهج استمداد. اصطلاحات در حق. صفت از طبعیه برشکن میل نفت توسط بروردار تجاری
- دشمن من و کف که نهج همگان در یازدهم تنظیم دشمن نویی عوطه در تو را صلاح گذرد و نه آن
- تا همسر بر ششم شد. در تو را همه اعضاء باشند و دشمن. تا همسر آن را نیز بر ششم و خلاصه
- عالمی حرام بر همسر و دشمن این است که در کابل قفس برورد آن. وفوریت علم اعلام آن
- ۲- یازدهم در آن که در آن نظم ما همین در آن قرار فرورد و اعتبار برینه و این کار و خسته نمود
- و خلاصه ^{بسیار} برورد در سرور استمداد. و تیسری که در مردم ایران را از نورش در دام برورد بر میارود
- و خداوند مانع غارت انقلاب. در سینه مرتکب دلیران از همین ادواتی چینی گشته و کسر از هم
- مردم آرد از کرامتی ایران. بروردانی را با آرد از کرامتی انقلاب در کور لودگت استمداد انقلاب در کابین
- مردم) دنیا ششم در دشمنی کند.
- ۳- ^{بسیار} ششمی ششمی گفتن از دلالتی مردم. در واقع استمداد در آن - مردم در آن
- مردان رعایت برورد و در ده ششم حاضر فریبکار در دروغ عظیم است که سادات همسر مردمی
- بروردند از برورد - رعایت بروردیم - را در درودش مردمی! در بر ششم. چرا که او
- از جسم با خطای مردم به هریت جمع و کرامتی خداداد بشرط آنکه همادراف خجسته مردم!
- در دست خورش باشد (تخریب خجسته)
- ۴- ما در این امر ارباب استمداد است و در ششم انقلاب خون حافرنه و هم خرابی در ششم
- مردان انقلاب در آن استمداد شرمند و دولت دولت دولت دولت آنها که در ششم
- سین کجاست. اینها را از با دشمنی ششمی چینی دولت دولت استمداد استمداد

۵- التمس می‌آید این فرض نیز باین در شرکاء آنها خواهند ماند و دعوی خود خواهند
 گفتم که تورا است تمام تر به او است

۶- ضایع گردانست ماهی سیرت ذلت صفت بی ساعد را بنید برین
 نما بل شراطه درین دران، بخاطر صفت از تشنا در کار تلف صورت
 بخاطر خدا خلق، بخاطر صفت از باند کون دکانی سیر، چنین در وقت طبی
 که دامن را تصدیق همیوا، بپندره دخالت در سطح سیرت را خود را که
 صفتان با سنا تورا به تصدیق رسیده باشد نمی پذیرند

این ماه حل محمول ثبوت حاصل در کون شرکاءت برابر صفت از دعوی تلف
 بر سر هم در تمام کسان ...

۷- اگر بنا بر صفت این ماه حل نیستند ماهی سیرت را در آن

در عجب شرکاء با چندی چندین صدد، محول از اسناد آنها کنیا بر روی
 کسان را تجدید کنند. بهین است کمال مغلوب است به کسان
 مرضی که طران تصدیق برسد که سر در قبول هر اضنا در شرکاء واقع شده
 وقتاً هیچ حق از صاحب حق نصیب نشود. نسبتاً تصریح می‌کنیم که

گزارش به صدری اتمی می‌خواهند ماهی سیرت را در آن کسان - بی تردید در اول
 مانند ضایع به صلااح می‌بخت از ادای که در وقت هیچ کس در ادوا
 مت و در فرض فرموده و در ساری تا بی گشودند و ماهی سیرت این را یکبار هیچ کس
 در هیچ رسمی دانم از خون سینه ام تلفی نموده و از نیز پیش ای سنده و زنده

چگونه می‌توانست ...
 ...
 ...

توجه: این نامه ضمیمه‌ی امضای سوم نامه‌ی قبلی است که باز هم آقای بنی صدر
 دریافت ننموده و فقط از جهت اطلاع در اینجا آورده‌ایم.

بدنبال دادن سند "وزیرخواهی" اش به بنی صدر، و امضای هر سه سند مصوب شورا توسط او، در نخستین نشست شورا که چند روز بعد برگزار شد، مراتب را عینا به اطلاع شورا رساندم و متعاقبا اسناد سه گانه‌ی شورا (منجمله با تصریح بر امضا شدن آنها توسط آقای بنی صدر) جهت اطلاع عموم منتشر گردید. ضمنا در این جلسه‌ی شورا نمایندگان سازمان هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی حضور نداشتند و قبلا قرار شده بود بروند موضع خود را مشخص کنند.

برخی از رفقا و برادران شورائی بدنبال استماع گزارش اینجانب و ملاحظه‌ی سند وزیرخواهی آقای بنی صدر بشدت از اینکه در قبال بنی صدر چنین انعطاف یکجانبه‌ای نشان داده شده برنگیخته و ناراحت شدند و بعضا انتقادات شدیدی را عنوان نمودند. البته این رفقا و برادران مضافا بر توضیحاتی که خود من از جوانب مختلف دادم خود عمیقا درک می کردند که اگر نمی خواستیم قاطعانه به بنی صدر بگوئیم خدا حافظ! من در رابطه با او هیچ راه حل دیگری جز آنچه انجام داده بودم نداشتم...

در برابر همینگونه انعطاف‌ها و امتیاز دادن‌ها به بنی صدر بود که در بیانیه‌ی ۶ مهر ۱۳۶۳ شورای ملی مقاومت با توافق آراء تصریح گردیده است:

"آنکه در شورا بناحق از موقعیت استثنائی و امتیاز ویژه برخوردار بود، شخص آقای بنی صدر بود که با رویه‌ی "یک بام و دو هوا" هم رئیس جمهور شورا بود و هم هیچگاه هیچ تعهد و التزامی نسبت به این شورا و امضای خود در پای برنامه و مصوبات آن احساس نکرد.

مسئول شورای ملی مقاومت به همین سبب نظر به انعطاف‌های زیاده از حد و ملاحظات فوق العاده‌ای که از آغاز تشکیل شورا برای حفظ شئون آقای بنی صدر معمول می داشت، بارها مورد اعتراض اعضای شورا قرار گرفت. با این همه در اعتماد اعضای شورای ملی مقاومت نسبت به مسئول شورا هیچگاه ذرهای خلل وارد نیامد. مسئول شورا هیچگاه هیچ مذاکره‌ی سیاسی با آقای بنی صدر نکرد که آنرا به اطلاع شورا نرساند و شورا هیچ تصمیمی نگرفت که مسئول شورا اثرابه مرحله‌ی عمل در نیارد، چه رسد که خلاف آنرا عمل کند. بنابراین ادعای "زدوبند" های خصوصی مسئول شورا با آقای بنی صدر هر چند شاید آرزوی قلبی گردانندگان روزنامه‌ی ناشر افکار آقای بنی صدر بود، سراسر گذب محض است."

خاطر نشان می کنم که ضمن پاسخ به همان سوال "درباره‌ی مفهوم مصوبات نخستین اجلاس هی شورای ملی مقاومت" در اوایل اردیبهشت ۶۱ یعنی ۲ - ۳ هفته پس از انتشار اسناد سه گانه‌ی شورا، بطور کلی و بدون ذکر نام بنی صدر؛ به مفاد سندی که به او داده بودم بشرح زیر اشاره کردم:



شماره ۳۶

مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲

بازم چنانچه لازم باشد شورا بخواند، ما پیوسته حاضریم که در چار چوب شورا، مسئولیت سعد ود تری را تحمل نموده و فی المثل موضع مسئول شوری ملی مقاومت و بعد هم تشکیل دولت موقت را ترک گوئیم. و در همین حال تا آنجا که اصول مور اقتصاد مان ایجاد می کند، یعنی تا مرز وحدت نمایان با شورا و انشاء آن با کمال میل و رغبت به اتمام و مهاجرتی مان ادامه دهیم. از اینهم بالا تر، در داخل شورا تسریح کرده ام که اگر چه تاکنون میاهدین، عملاً در سبب سر نگونی رژیم خمینی نقش عموری در چه ی اول داشته اند، و اگر چه نمی توان هر نوع فریادش نهائی این رژیم را از سلسله حاکمات تمدن کننده ای که حتی تا همین لحظه توسط میاهدین پیچید. شده (و بهای خونی آن نیز به گزاف ترین قیمت ممکن پرداخت گردیده است) جدا نمود، اما با این همه اگر فرما از این پس در چار چوب شورا، مهرو و...

شخصیت دیگری به همراهشان نهائی رژیم خمینی و بدست گرفتن زمام امور توفیق یابد، خود مجاز به تشکیل دولت است و در این صورت من در اظهارات کتبی خواهم رنیت. باین ترتیب ما (میاهدین ایران) تا از حسرت گونه تحمل خود به دیگران و پانصد گونه سزای استفاده از دستریج و حامل کار مبارزاتمان متحد پیمان و خلاصه هر نوع پیوسته چینی بری باشیم، که اینکه وقتی حدود مسئولیت کار و وظایفمان بطور مکتوب مشخص و بر سهمت شناخته شد، از هر گونه دخالت پس جا یا اجبار و تحمل از جانب دیگران (و حتی نزدیکترین متحد پیمان) جلوگیری کنیم تا حساب و کتاب کار ما و مسئولیتها در هم و منشوش نشود و بتوانیم عند اللزوم ابتکار و در رادپرو و تلویزیون، حساب جزئی ترین امور را و ناائش را که مسئول آنها شناخته شده ایم همه می مردم ایران پس بدیم.

ماورا، طلبکاری!

آقای بنی صدر بدنبال کلیشه کردن سند وزیرخواهی خود در نشریه اش

می نویسد:

"بعد از این تاریخ، چند بار رجوی به بنی صدر گفتم، وقتی آن نوشته را دادم، مطمئن بودم که اعتماد شما جلب می شود و آنرا پس می دهید. پاسخ شنیدم این خیال را که سند به شما پس داده شود قبل از لغو ماده ۷ بکلی از سر بیرون کنید.

با وجود این سند، چه اندازه گستاخی در دروغ گوئی و زورمداری می خواهد که پس از دو سال و نیم کسی بیاید و بگوید دعوا بر سر قباله ی نصف وزرا بود! در حقیقت این سند علاوه بر اینکه آینده گون، روحیه ی نویسنده ی آنرا تصویر می کند، نشان می دهد که مسئله بشرح سند در ۶۱/۱/۱ خاتمه یافته است.

حال از دو حال خارج نیست: اگر گشماکش همچنان ادامه یافته است، بهانه ی "استحاله" بی اعتبار می شود. اگر اینطور بود دیگر چرا پی درپی می گفت، رئیس جمهور نیستم و در آینده نیز نمی خواهم مقامی بپذیرم و شما به اصرار می گفتید رئیس جمهور شورا است؟! (نقل از همان انقلاب اسلامی.)

اولا - چنانکه می بینید آقای بنی صدر در این قسمت از نوشته اش بناگهان از یاد برده که در پاراگراف های قبلی داشت از قول اطرافیان حرف می زد. اما اینجا دیگر مشخص است که کوییده فقط خود او می تواند باشد.

ثانیا - آقای بنی صدر راست می گوید. من چند بار ضمن دو سال بعدی (بعد از سند وزیرخواهی) به او گفتم که فکر می کردم آن سند را پس خواهد داد. اما بنظر می رسد مثل اینکه سوء تفاهمی در میان بوده و آقای بنی صدر آنچه را من از بابت خجالت دادن ایشان و نیز از موضع دلسوزی برای خود او من باب اخذ چنین سند رسواکننده ای بیان کرده ام، در دنیای بی خبری و توهم، بحساب دستاورد فوق العاده مثبت و ارزشمندی برای خودش گذاشته است. حال آنکه دقیقا یادم هست یکی دو بار به بعضی اطرافیان او گفتم که اگر بنی صدر نتواند به تنهایی موفق به سرنگون کردن رژیم خمینی گردد، این

سند نه فقط چیزی برای او دربر نخواهد داشت. بلکه واقعا مایه آبروریزی است.

اگرچه این سند در عین حال بیانگر حداکثر حسن نیت و انعطاف و مایه‌گذاری و رابطی یکجانبه‌ی ما با اوست.

ثالثا - ماوراء طلبکاری را می‌بینید؟! درحالیکه مفهوم دولت‌خواهانه و وزیرجویانه‌ی سند مثل روز روشن است، بنی‌صدر برای خلاصی از بن‌بست؛ باز هم "فرافکنی" نموده و می‌گوید با وجود این سند، چه اندازه گستاخی و دروغگوئی و زورمداری می‌خواهد که پس از دو سال و نیم کسی بیاید و بگوید دعوا بر سر قبایله‌ی نصف وزرا بوده است!

آخر پس دعوا مطابق این سند بر سر چه بوده؟! مگر در این سند از بنی‌صدر رفع نگرانی نشده که اگر رژیم خمینی را سرنگون کرد بعدا می‌تواند شخص یا اشخاص مورد قبول خودش را برای تشکیل دولت دعوت نماید؟ و مگر خود بنی‌صدر بترتیبی که دیدیم ننوشته بود که مسئله‌ی "تصویب وزرا" مورد بحث قرار گرفته بوده است؟ آخر این سند که موید همین مطلب است. آخر دعوا که بر سر "فاقلی‌لی" نبوده! ... معاذالله!

اگرچه همین الان بنظرم رسید که بنی‌صدر راست می‌گوید! دعوی اصلی ریشه‌دارتر از مسئله‌ی دولت و وزیران و بر سر یک پدر عقیدتی بنام خمینی بوده است!

رابعا - می‌گوید که اگر دعوا بر سر تصویب وزیران ادامه یافته پس دیگر استحاله‌گری بنی‌صدر (که در بیانیه‌های شورای ملی مقاومت اثبات گردیده) بی‌اعتبار می‌شود! حالا به چه دلیل؟ معلوم نیست. خدا فلاسفه‌ی اسکولاستیک را بیامرزد! که از خودشان چه یادگارهایی برای اواخر قرن بیستم بر جای گذاشته و رفته‌اند!

اما دقیقا برخلاف آقای بنی‌صدر، ما می‌گوئیم که وزیرخواهی ایشان نه فقط استحاله‌گریشان را بی‌اعتبار نمی‌کند، بلکه راهگشا و موید آنست. آخر مگر بنی‌صدر پس از گرفتن آن سند از من نرفته بود که رژیم را بیاندازد و خودش دولت تشکیل بدهد؟ خوب، حالا که خودش نتوانسته خمینی را بیاندازد لاقلا تلاش کرده است (با آن نامه‌ی ۶۳/۵/۱ به خمینی) خودش را اقلا داخل رژیم بیاندازد! چه اشکالی دارد؟! بعضی وقت‌ها هم آب جوی می‌آید و غلام را می‌برد!

خاصا - می گوید که پی در پی می گفته است که رئیس جمهور نیستم و در آینده نیز نمی خواهم مقامی بپذیرم ولی من به او اصرار می کرده ام که خیر... تا آنجا که اینجانب بیاد دارم ما پی در پی می گفتیم که لطف نموده آن زاینده ی "منتخب" را لاقط ننویسید ولی آقای بنی صدر نمی پذیرفت. در حوالی سالروز انقلاب ۲۲ بهمن (سال ۶۲) نیز آقای بنی صدر به برخی خبرنگاران (منجمله خبرنگار روزنامه ی فرانسوی لیبراسیون) اطمینان می دادند که باز هم رئیس جمهور خواهند شد، وانگهی اگر کسی هیچ شغل و مقام نمی خواست پس چرا از من سند تشکیل دولت توسط خودش گرفت؟

گسستن اطرافیان

آقای بنی صدر از قول اطرافیان (همان کسانی که با اسم سازمان هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی به عضویت شورا درآمدند) پس از تشریح جریان دریافت سند از من می نویسد: "باری، عضویت ما بدینسان در شورای مقاومت پایان یافت و همان شب (۶۱/۱/۱) رفتیم."

به این وسیله آقای بنی صدر خواسته است تا رد پای بسیار مهم دیگری را که آشکارا گواه وزیرخواهی اوست گم وگور کند.

افراد او به هیچوجه همان شب از شورا نرفتند. قبلا هم به عرض رساندم که قرار بود بروند و فکر و مشورت کنند و بعد اعلام موضع نمایند. همان سه نفر آقایان که آنشب بنی صدر را در بحث با من یاری می دادند، تقریباً سه هفته بعد برای اعلام موضعشان به دیدن اینجانب آمدند. در اتاق محل ملاقات های خود جلسهای شورا برقرار بود. از آقایان دعوت کردم به جلسهای شورا تشریف بیاورند و مطالبشان را در حضور شورا (جمعی که تا چند هفته پیش متحدین رسمی آنها بوده اند) بیان دارند. گفتند خیر، می خواهیم مسئول شورا را خصوصی ببینیم. موضوع را با نشست شورا در میان گذاشتم. رفقا و برادران شورائی گفتند برو ببین چه می گویند...

بنابراین با اطلاع شورا، من از نشست شورا خارج شده و تقریباً یکساعت یا بیشتر با آقایان بطور خصوصی دیدار داشتم. در آغاز صحبت اعلام نمودند که با هر سه سند شورا و التزامی که از پیش به برنامه ی دولت موقت سپرده اند کماکان موافقت الی ماده ی ۲ اساسنامه که مربوط به تشکیل دولت و

تعیین وزیران است. از آنجا که همه‌ی مباحثات، قبل از این با حضور خود آقای بنی‌صدر و همین سه نفر آقایان انجام شده و دیگر ادامه‌ی بحث بی‌فایده بود و هیچ راه حلی هم وجود نداشت و تکلیف ما با خود آقای بنی‌صدر نیز روشن شده بود، از اینکه نمی‌توانند با شورا ادامه‌ی همکاری بدهند، ابراز ناسف کردم. همچنین از آنجا که قویاً تأکید می‌ورزیدند که روابطشان با مجاهدین بجای خود باقیست و در این شورا فقط مجاهدین را قبول دارند، منمهم متقابلاً از "حسن ظن" ایشان نسبت به مجاهدین سپاسگزاری نموده، منتهی افزودم چنانکه می‌دانید مجاهدین تمام سرمایه‌ی سیاسی خود را در گرو شورای ملی مقاومت گذاشته‌اند. پس اگر نخواهیم خود را غیرواقع‌بینانه دلخوش نموده و به دوستی‌ها و نزدیکی‌های صرفاً تعارف‌آمیز و صوری بسنده بکنیم؛ واقعیت این است که چه بسا، با جهت‌گیری‌های سیاسی مختلفی که در پیش می‌گیریم از یکدیگر دور هم بشویم و فاصله‌مان افزایش یابد.

آقایان بالاتفاق این حرف مرا رد کردند و گفتند که خیر ما که در کنار آقای بنی‌صدر هستیم و از شورا نیز دور نخواهیم شد. بلکه پشتیبان مجاهدین هم هستیم. متقابلاً، منمهم ابراز امیدواری کردم که انشاءالله فاصله‌ها بیشتر نشود و حرف آقایان درست دربیاید. اما قسمت اصلی بحث، پس از این حرف‌ها بود. خلاصه‌ی کلام اینکه: یکی از آقایان بطور تلویحی و یکی دیگر هم با صراحت هر چه تمامتر پیشنهاد نمود که من بدون اینکه ضرورتی داشته باشد شورا را مطلع کنم، نامه‌ای به آقای بنی‌صدر بدهم و ضمن آن حق تصویب وزیران برای او را به رسمیت بشناسم و خلاصه طوری بشود که وزراء را من و بنی‌صدر با هم تعیین کنیم (همان قاعده‌ی ۵۰-۵۰) تا هم آقایان اساسنامه را امضاء نموده و به شورا برگردند و هم آن سند قبلی (آن سند وزیرخواهی) که به بنی‌صدر داده‌ام منتفی گردد...

تازه فهمیدم که این آقایان چرا برای بیان موضعشان به جلسه‌ی شورا نیامده و اصرار داشتند مرا بطور خصوصی ببینند. شاید فکر می‌کردند که این بنده آنقدر بی‌استعدادم که هنوز معنی "اصل عدم هرژمونی" را نفهمیده و یا ترجمه‌ی سلیس فارسی‌گد "آزادیخواهی" را فراموش کرده‌ام. جالب این بود که آن آقایانی که دست آخر پیشنهاد توافق مخفی بر سر وزیران با بنی‌صدر را صراحتاً با من در میان گذاشت، کارچرخان و باصطلاح مسئول دفتر بنی‌صدر

بود و آنطور که بعدها فهمیدیم با برخی جریانات و اقطاب ارتجاعی و ضدانقلابی نیز ارتباطاتی داشت .

در حین گفتگو و پس از استماع پیشنهاد مربوطه ، من از آقایان شبیه به این مضمون را پرسیدم که خوب ، اگر با آقای بنی صدر چنین توافقی بکنیم آنوقت تکلیف سایر اعضای شورا و بخصوص نیروئی مثل حزب دمکرات چه می شود؟ بخصوص که حزب دمکرات در سرزمین خودی مستقر و در حال جنگ است و نیروی اصلی مقاومت کردستان هم می باشد؟ وانگهی بقیه ی اعضای شورا چی ؟

همان آقا پاسخ داد : ای آقا ، ولشان کنید اینها را . اینها که بحساب نمی آیند . . . اصل کار مجاهدین هستند و آقای بنی صدر . (نقل به مضمون)
به این ترتیب کاملا روشن شد که "هژمونی" البته بد است منتها تا وقتی که خود آقایان و خط دهنده ی اصلی شان یعنی بنی صدر نتوانسته اند به کسان دیگر اعمال کنند!! بنظر می رسد عادت های نوفل لوشاتو هنوز از سرشان نبریده و فکر می کنند رشیدترین فرزندان این کشور باید هزارهزار شکنجه و شهید بشوند برای ذائقه ی ریاست جوئی آقای بنی صدر . نمی فهمیدند که انقلاب نوین مردم ایران و مقاومتی که رزمندگان آن در استخرهای خون و فدا غوطه می خورند با کسی شاه - وزیر بازی ندارند و لولاینکه بقول آقای بنی صدر هیچگاه هم به حکومت نرسند . . .

همین جا از سوی مجاهدین خلق ایران و همچنین بعنوان مسئول شورای ملی مقاومت خاطر نشان می کنم که ما در عین حال که در برابر کمترین قدم صادقانه از سوی هر ایرانی با تمام وجود خاضعیم ، در عین حال که بنی صدر را نیز برغم آن گناهان پیشین همینکه از خمینی برید بر روی چشم گذاشته و برایش شهید دادیم و اینقدر نیز ملاحظه اش کردیم ؛ به آن حکومتی که لازمه ی دستیابی به آن ، شکستن اصولمان و میدان دادن به باج خواهی ها و فرصت طلبی ها و میوه چینی هائی است که بالمآل نسلی دیگر را به قربانگاه می برد " نف " می کنیم .

پاسخ های منفی و نهائی اینجانب ، احتیاجی به ذکر ندارد .

بهرحال پس از خداحافظی با اطرافیان بنی صدر ، به جلسه ی شورا برگشتم و مآوقه را برای حاضرین شرح دادم . . .
این نکته را نیز بد نیست بدانید که تقریبا ۶ ماه پس از این تاریخ ،

یکی از اعضای همین جماعت (غیر از آن سه نفری که فوقاً گفتم) بطور انفرادی به عضویت شورا درآمد و بعد هم به هنگام جدائی ما از بنی صدر خداحافظی کرد و از شورا رفت. همین آقا در آخرین روز شرکتش در نشست شورا می‌گفت که همان آقایان (اطرافیان نزدیک‌تر بنی‌صدر) به او پیشنهاد کرده بودند که اگرچه خودشان بمثابه یک جمع به شورا نمی‌روند، اما این آقا برود بصورت انفرادی به شورا بپیوندد و در عین حال عضو جمع آنها نیز باقی بماند ولی او (همین آقا) پاسخ داده است که اینکار نفاق است.

سیاست یک بام و دو هوا و چند پهلو و "میان‌بازانه"ی بنی‌صدر و اطرافیان را می‌بینید!؟

در یک کلام بنی‌صدر می‌خواست اگر در هر کجا منافع سیاسی برای او متصور باشد، از دست ندهد؛ اما در عین حال هیچ تعهد جدی هم برعهده نگیرد.

فصل پنجم

معنی ”آزادی و عدم هژمونی“

دیدیم که آقای بنی‌صدر از یکسو اساسنامه‌ی شورای ملی مقاومت را بقول خودش "بمراتب بیش از استبداد فقیه . . . چه رسد به ولایت" فقیه؛ تلقی کرده بود و از سوی دیگر وقتی که آن سند (وزیرخواهی خودش) را با دو امضاء از من دریافت نمود، در ۶۱/۱/۲ اساسنامه‌ی شورای ملی مقاومت را امضا کرد. همان اساسنامه‌ای که اکنون (در انقلاب اسلامی ۳۱/شهریور) ماده‌ی ۷ آن - مبنی بر تشکیل دولت موقت و تعیین وزراء توسط نماینده‌ی مجاهدین - را "مصادق کامل هژمونی طلبی" توصیف می‌کند.

در اواخر فصل گذشته نیز دیدیم که آقای بنی‌صدر در ۶۱/۱/۱ پس از دریافت امضای اول در ذیل آن سند (وزیرخواهی) هنوز حاضر به امضای اساسنامه نگردیده و (چنانکه حالا خودش در انقلاب اسلامی ۳۱/شهریور نوشته) به من گفته بود: "مطالبی که نوشته‌اید تنها قسمتی از نگرانی اینجانب درباره‌ی آزادی مبارزه و مبارزه‌ی نیروهائی که عضو شورا نیستند را رفع می‌کند. چگونه بتوانم متنی را امضا کنم و به شورائی متعهد گردم که اصل عدم هژمونی را زیر پا گذاشته . . ." اما پس از دریافت امضای دوم اینجانب؛ مبنی بر اینکه مشخصا خود او هم در صورتی که بتواند رژیم خمینی را ساقط کند، حق تشکیل دولت خواهد داشت (مشروط به پایبندی به استقلال و آزادی و نبودن در جرگه‌ی نیروهای وابسته‌ی ضدانقلابی) به امضای اساسنامه‌ی شورای ملی مقاومت مبادرت ورزید.

در فصل گذشته به این نکته نیز اشاره کردیم که بحث پیرامون معنی "آزادی و عدم هژمونی" از نظر بنی‌صدر، فرصت جداگانه‌ای می‌طلبد.

گواینکه بنظر می‌رسد تا همینجا هم روشن شده باشد که این کلمات اساسا لفافه‌ی مطامع قدرت‌طلبانه‌ی شخصی است. و الا آقای بنی‌صدر نمی‌باید با یک چنین برجسب‌ها و توصیفات‌ی درباره‌ی اساسنامه‌ی شورا؛ سرانجام پس از کسب اطمینان از اینکه خودش هم حق تشکیل دولت دارد به امضای آن مبادرت می‌ورزید.

با اینهمه برای اینکه این حقیقت - که کلمات مورد بحث لفافه‌ای بیش نبوده‌اند - با وضوح هرچه تامتر به اثبات برسد و جای بازی‌کردن با این کلمات علیه سرنوشت انقلاب نوین خلق، برای هیچکس دیگر نیز باقی نماند؛ در فصل حاضر برخی توضیحات ضروری دیگر بعرض می‌رسانم:

معنی لغت هژمونی

کلمه‌ی "هژمونی" را در ساده‌ترین مفهوم آن می‌توان "رهبری" ترجمه نمود. این لغت از کلمه‌ی یونانی "هژمون" به معنی حاکم یا پیشوا مشتق شده است. کلمه‌ی هژمونی را همچنین می‌توان به تفوق، استیلا، برتری و فزونی و رجحان نیز تعبیر نمود. در یونان باستان این کلمه را به هنگام اشاره به ایالات یونان بکار می‌بردند.

کلمه‌ی "هژمونیک" که بعنوان صفت یا اسمی که دارای این صفت باشد بکار می‌رود به معنی عالی، اعلا؛ و به معنی بخش عالی و یا اصلی و نیز به معنی قوه‌ی محوری است.

فی‌المثل "هاکسلی" دانشمند و فیلسوف انگلیسی در کتاب "تکامل و اخلاقیات" منطق ناب را "قوه‌ی اعلا و هژمونیک ذهن" محسوب می‌نمود (۱۸۹۳). نیومان نیز بر آن بود که "اصل ایمان مذهبی... می‌بایست اصل محوری یا هژمونیک باشد." (۱۸۴۸).

البته در اینجا درصدد آن نیستیم که بحث مبسوطی پیرامون مفاهیم جامعه‌شناسانه و علمی واژه‌ی "هژمونی" آغاز کنیم و بخصوص درباره‌ی کاربرد طبقاتی آن به معنی استیلا، طبقه‌ای بر طبقه یا طبقات دیگر، توضیح بدهیم. ضمنا من هنوز هم دقیقا نمی‌دانم که آقای بنی‌صدر کلمه‌ی "هژمونی" یا "اصل" من درآوردی "عدم هژمونی" را در چه چارچوبی و به اعتبار کدام واژه‌شناسی یا فرهنگ لغت سیاسی بکار می‌برد. اما دست‌کم به این یقین

دارم که " اصل عدم هژمونی " بنی صدر نه فقط هیچ قرابتی با فرهنگ علمی نداشته و ندارد، بلکه فرسنگها نیز از واقع بینی اجتماعی و همچنین از فرهنگ انقلابی بدور است. بگذریم که آمیخته شدن این بحث (هژمونی و عدم هژمونی) با منفعت جوئیها و فرصت طلبیهای سیاسی بنی صدر، هیچگاه ضرورتی برای جدی گرفتن و ادامه ی بحث با او در اینباره (بعنوان یک بحث علمی - اجتماعی و یک بحث بیطرفانه ی سیاسی) باقی نمی گذاشت.

موضع مجاهدین

در برابر تعابیر مختلف از "عدم هژمونی"

بنابراین چون نوک تیز کلیه ی حملات بنی صدر متوجه مجاهدین بوده و همچون بسیاری دیگر، سیاست عمیقا ضدانقلابی متلاشی نمودن شورای ملی مقاومت را از همین طریق در پیش گرفته است، ناگزیر موضع مجاهدین در اینباره را با اختصار و صراحت تمام در معرض قضاوت مردم ایران می گذارم. بخصوص که مدتی است بنی صدر، ما (مجاهدین) را نه فقط "هژمونی طلب" بلکه (دقیقا دهان به دهان ضدانقلابیون مغلوب و بقایای شاه و مزدوران شناخته شده ی امپریالیسم) "توتالیتریست" و پیرو "اصل تضاد استالینی" می خواند. زیرا "اصل عدم هژمونی" او را (به همان معنایی که در فصل گذشته دیدیم) به گوش نگرفته ایم.

شایان توجه است که این روزها بنی صدر بنحوی کاملا آگاهانه و حساب شده درباره ی برجسب "توتالیتریست" (به معنی خواستار حکومت مطلقه و یکه تاز و تک حزبی) بر ضد مجاهدین خلق ایران اصرار می ورزد و از این طریق در سطح بین المللی نیز بسا نکته ها "پیغام می کند". همچنانکه وی در مصاحبه های نیمه ی تابستان امسال خود در تشریح صلح خواهی و ملایمت "میانرو"های داخل رژیم خمینی نیز آگاهانه و حساب شده بر این نکته انگشت می گذاشت که آنان خواهان "گشایشی به سوی غرب هستند."

اما موضع مجاهدین بطور خلاصه این است که:

اولا - اگر منظور بنی صدر از اصل من درآوردی "عدم هژمونی" - چنانکه از بسیاری از اشارات و مطالب دوبهلوی او برمی آید - "حذف نکردن"

سایر نیروها یا قائل شدن "حق مشارکت" برای کلیه نیروهای وفادار به آزادی و استقلال ایران باشد؛ در اینصورت ما حق داریم که بگوئیم بسا بیشتر از آقای بنی‌صدر به این اصل مومن بوده و به آن عمل کرده‌ایم. فی‌المثل مجاهدین اگرچه خود مسلمانند، اما هیچگاه برخلاف بنی‌صدر از "انقلاب اسلامی" و "جبهه‌ی اسلامی" سخن نگفتند، نامگذاری خمینی‌گرایانه‌ی "مجلس شورای اسلامی" را نپذیرفتند و به حقوق جریانات غیرمسلمان و غیرمذهبی و ملیت‌ها پشت پا نزدند. مجاهدین همچنین رفراندوم قانون‌اساسی ولایت فقیه را - که دقیقاً برضد اصل حاکمیت ملی و مردمی و تأمین‌کننده‌ی هژمونی ملایان بود - تحریم نمودند.

ترکیب نیروهای حمایت‌کننده از برنامه و کاندیداتوری خود اینجانب در انتخابات ریاست جمهوری (سال ۵۸) و ترکیب فهرست نامزدهای مجاهدین در انتخابات مجلس (سال ۵۸) نیز بخوبی بیانگر ماهیت و سبک کار و طرز عملی است که مطلقاً نمی‌تواند بر یکه‌تازی سیاسی یا عقیدتی و مشارکت ندادن دیگران استوار شده باشد.

از قضا اساسنامه‌ی شورای ملی مقاومت که آقای بنی‌صدر آنرا از مصادیق کامل هژمونی‌طلبی و توتالیتاریسم محسوب می‌کند، خود بارزترین گواه ما (چه مجاهدین و چه شورا) در این زمینه است. برطبق همین اساسنامه، همه‌ی گروه‌ها و نیروهای بزرگ و کوچک ایرانی که به آزادی و استقلال میهن پایبندند، با هر مسلک و مرام و عقیده‌ای که داشته باشند؛ از کرد و فارس گرفته تا مسلمان و مارکسیست و شیعه و سنی و لیبرال و ناسیونالیست و دمکرات و سوسیالیست و مسیحی و زرتشتی و کلیمی و... فرصت می‌یابند تا در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت یافته و از حق رای متساوی برخوردار شوند. بنحوی که تا پایان دوران انتقالی و تشکیل موسسان - یعنی تا خاتمه‌ی عمر دولت موقت - هیچ طرح و قانون و مقرراتی که ولو یکی از جریانات عضو شورا مخالف آن باشد، از تصویب نخواهد گذشت و اجرا نخواهد گردید. اینجاست که من قویاً اعلام می‌کنم: در مقایسه با سایر جبهه‌ها و شوراها و جنبش‌های آزادیبخش دنیای معاصر؛ شورای ملی مقاومت ایران، یکی از نادرترین و دمکراتیک‌ترین نمونه‌هاست.

مجلس خمینی ۲۷۰ نماینده دارد. اگر قبل از ۳۰ خرداد، خمینی نیروهای مختلف ملت ایران را به میزان آراءشان در یک مجلس شورای ملی

واقعی می پذیرفت و برای آنها حق مشارکت قائل می گردید ، مبارزه‌ی مسلحانه ضروری و اجتناب ناپذیر نمی شد . چه رسد به اینکه در تصویب قوانین و مقررات مختلف برای آنها (فی‌المثل برای نیروها و احزاب و سازمان‌هایی که هم اکنون در شورای ملی مقاومت عضویت دارند) حق وتو نیز قائل می گردید . اما در عمل می دانیم که خمینی نه تنها با انبوهی از تقلبات نجومی نگذاشت که پای یک مجاهد خلق یا پای یک عضو حزب دمکرات به مجلس برسد ، تا این تاریخ نزدیک به ۶۰ تن از کاندیداهای مجاهدین را تیرباران نموده و در احکام بیدادگاههای ارتجاع تصریح می کند که یکی از جرایم ایشان نامزدی در انتخابات مجلس از سوی مجاهدین بوده است . حال ببینید وقتی بنی صدر اساسنامه‌ی شورای ملی مقاومت را صریحا بسا فراتر از "ولایت فقیه" و "بمراتب بیش از استبداد فقیه" استبدادی تلقی می کند ، تا کجا ناجوانمرد و دروغگوست . بخصوص وقتی این اساسنامه مهر و امضای مجموعه‌ی نیروها و شخصیت‌هایی را در ذیل خود دارد که آزادگی و شرف خود را نه با "بیان" ریائی پاریس ، بلکه با "عمل" پر شکنجه و خون هزارها و هزارها شهید و اسیر و آواره گواهی کرده اند .

در مرحله‌ی "اجرا" نیز چنانکه دیدیم این خود آقای بنی صدر بود که گفته بود "اولی الامر لازم است" و "وقتی چند نفر یک تصمیمی گرفتند و قرار شد به اجرا دربیاید مجری می خواهد . . . این یک امر طبیعی و دودوتا چهار تا است و همه جای دنیا هم هست و قاعده‌ی تازه‌ای هم نیست ."

وانگهی چنانکه در فصل گذشته دیدیم ، ما به این آقای بنی صدر سند دادیم که نیروئی که رژیم خمینی را سرنگون کند - ولو مجاهدین خلق نباشد به شرط پایبندی به آزادی و استقلال و نبودن در جرگه‌ی نیروهای وابسته - می تواند بدون مشارکت دادن مجاهدین نیز شخص یا اشخاص مطلوب و مورد نظرش را برای تشکیل دولت دعوت کند .

یعنی اگر عدم هژمونی به معنی "حذف نکردن" باشد ، دیگر مطلقا بایستی نگرانی‌ها و همچنین برجسب‌های آقای بنی صدر در اینباره از همان فردای اخذ آن سند از من پایان می یافت و دیگر هیچگاه (لااقل تا آزمایش حاکمیت) سرباز نمی کرد .

بنابراین فکر می کنم با توضیحات فصل گذشته ، دیگر کسی تردید نداشته باشد که اگر شورا می پذیرفت (که نمی پذیرفت) آقای بنی صدر

"اولی الامر" باشد و یا مضافاً بر ریاست جمهوری (که فرد شماره ۱ هر کشور است) بالمآل نیمی از وزرای کابینه‌ی دولت موقت را نیز در اختیار بگیرد؛ هیچگاه چنین شورائی را بخاطر اینکه به خود او (بنی صدر) نقش هژمونیک اعطا کرده است، استبدادی‌تر از "استبداد فقیه" نمی‌خواند و آن را بدتر از خمینی نمی‌شمرد.

ثانیا - اگر منظور بنی‌صدر از "اصل عدم هژمونی" انکار ضرورت "رهبری" باشد، آن وقت حرف مجاهدین بطور خلاصه اینست که ما (مجاهدین) نه فقط ضرورت خدشه‌ناپذیر امر خطیر و تعیین‌کننده‌ی "رهبری" را در هیچیک از انقلابات و تحولات اجتماعی و در هیچیک از جنبش‌ها و جبهه‌ها و احزاب و نظام‌ها انکار نمی‌کنیم و برای آن‌بهای بسیار نیز قائلیم؛ بلکه منکران این ضرورت و واضعان تئوری‌های "خود - امامی" مطلق (یا متمایل به مطلق) را - صرف‌نظر از اینکه خودشان در عمل با تمام قوا به امامت خمینی گرویده و بطلان تئوری‌بافی‌های خود را عملاً به اثبات رسانده باشند - فوق‌العاده جاهل و ناآگاه و یا بسیار شیاد و عوامفریب و از قضا رودرروی اصول هدایت و رهبری (نبوت و امامت) در نظرگاه اسلام انقلابی می‌شناسیم. بویژه که اکنون تمامی مردم ایران به ماهیت و عملکرد آن "مردم‌گرائی مبتذل" که در آغاز "عصر خمینی و انقلاب اسلامی" رواج داشت پی برده‌اند. همان مردم‌گرائی که واجد سمت و سو و مضمون دمکراتیک و رشددهنده نبود و بجای اعاده‌ی حقوق انسانی و دمکراتیک این "مردم" و بویژه حق حاکمیتشان؛ تمامی آن‌ها را بمثابه مقلدین چشم و گوش بسته‌ی "ولایت اختناق" می‌خواست و به هر کس هم که به نظام ارتجاعی حاکم گردن نمی‌گذاشت، بلافاصله برچسب "کفر و نفاق" می‌زد.

همچنانکه بنی‌صدر خود گفته و نوشته است، خمینی از اساس به حق حاکمیت ملی و مردمی و ضرورت نظرخواهی عمومی و پارلمان و مجلس، معتقد نبود و صریحاً به بنی‌صدر گفته بود که در پاریس این‌ها را به اقتضای جبر زمانه پذیرفته‌است و بس!

البته خمینی این حرف را تنها به بنی‌صدر نزده بود، بلکه عموم مردم ایران دیدند و شنیدند که خمینی آشکارا می‌گفت که اگر تمام ملت چیزی بگویند و خودش (خمینی) نظر دیگری داشته باشد، این نظر اوست که معتبر است.

اما شگفتا که وقتی چماقداران خمینی به اجتماعات و به دفاتر گروه‌های سیاسی حمله می‌کردند یا آن هنگام که کتاب‌ها و نشریات را آتش می‌زدند یا قانون "یا روسری یا توسی" را به اجرا می‌گذاشتند، روزنامه‌های خمینی اخبار مربوطه را بنام نامی "مردم" منعکس می‌کردند، آنچنانکه گوئیا "امت حزب‌الله" خودبخود و صرفاً بطور درون‌جوش، راه برزن و فرزند همین مردم بسته و بر سروروی آنان دشنه و چماق کشیده است.

همچنین ملت ایران می‌داند که من در ازای کناره‌گیری اجتناب‌ناپذیر از کاندیداتوری ریاست جمهوری که تحت فتوای مستقیم شخص خمینی صورت گرفت؛ کتبا از او یک تقاضای مشخص بعمل آوردم. در پیام کناره‌گیری از نامزدی ریاست جمهوری؛ از خمینی که خودش فتوای مربوطه را داده بود خواستم که فتوایی نیز علیه چماقداری و ضرب و شتم و کتاب سوزاندن بدهد. اما او خفقان گرفت و دم برنیاورد و بدینوسیله ثابت کرد که رهبری ارتجاعی حاکم، خود در پس پرده‌ی همه‌ی چماقداری‌ها و سرکوبگری‌هاست و "مردمی"؛ جدا از خودش به رسمیت نمی‌شناسد. وآلا اگر "امت حزب‌الله" خودبخود دست به این کارها می‌زدند و مهارپذیر نیز نبودند، آنکس که فتوای عزل مرا از کاندیداتوری داد (و بعدها نیز فرمان عزل بنی‌صدر از ریاست‌جمهوری را امضاء نمود) چرا نمی‌باید به "مردم"؛ فتوای مقتضی درباره‌ی تحریم چماقداری را نیز بدهد؟! وانگهی مگر همین خمینی نبود که در پاریس چماقداران شاه را مهدورالدم و شایسته‌ی کشتن اعلام کرده بود؟

وقتی من سوال استفتاء‌گونه‌ی خود درباره‌ی تحریم چماقداری از خمینی را در پیام کناره‌گیری می‌نوشتم، دقیقاً به این نکته توجه داشتم که پیام حمایت تمامی اپوزیسیون دمکراتیک ایران را (که شامل جبهه‌ی گسترده‌ای از نیروهای مختلف در کل کشور بودند) به مشخص‌ترین صورت ممکن به خمینی برسانم.

پیام آن حمایت‌های گسترده در یک کلام نه معطوف به شخص من، بلکه دفاعی بود از آزادی و حاکمیت ملی و مردمی در برابر حاکمیت چماق و در برابر انحصارطلبی ملایان و استبداد فقیه‌که هرکه جز "خود" را از صحنه‌ی سیاسی بیدریغ "حذف" می‌نمود، ضمناً بدیهی است که اگر مجاهدین خلق ایران به قانون اساسی ولایت فقیه رای می‌دادند، محال بود نیروهای دمکراتیک این کشور به حمایت از کاندیدای آنان در انتخابات ریاست‌جمهوری برخیزند.

پس اگرچه توده‌های "مردم" البته موضوع و مبنای تکامل جامعه و تاریخند، اما شرط سمت‌دهنده و رهبری‌کننده را نیز هیچگاه نمی‌توان نادیده گرفت. حرکت جامعه و تاریخ همانند هر حزب یا سازمان یا جبهه‌ی سیاسی و انقلاب اجتماعی، بی‌سمت‌وسو نیست و به همین دلیل نیز نمی‌تواند عاری از سمت‌دهنده‌ی سیاسی باشد. علی‌هذا بدون عنصر هدایت‌کننده‌ی سیاسی، آنچه می‌ماند "کُور و دور" و فروکش کردن شعله‌های جنبش خودبخودی و بالغ نشدن یک چنین جنبشی به اوج اعتلا و ثمربخشی نهائی است. در اینصورت، استعداد نهفته در درون این جنبش نیز پریز می‌شود و هیچگاه چنانکه باید از قوه به فعل نمی‌رسد.

این مطلب نیز که بنحوی غیرمسئول و جاهلانه گفته شود "مردم" خودشان همه‌ی کارها را باید بکنند، نه تنها واقعی نیست و بر قدر و شأن "مردم" مشخص یک میهن مشخص در زمان و در شرایط مشخص نمی‌افزاید، بلکه یک "کلی‌گوئی" کودکانه در عالم مجردات است و بس! بخصوص که در عالم واقعیات، پیوسته رهبری مشخصی همچون خمینی پیدا خواهد شد که زمام آن "مردم کلی" را بدست بگیرد و از جانب آنان سخن بگوید و تا هر کجا که می‌تواند آنان را به دنبال خود بکشانند. حال اگر از عرش تئوریک و عالم مجردات به عالم واقعیات و پهنه‌ی سیاست و اجتماع نزول اجلال کنیم، بوضوح می‌توان ردپای عقب‌ماندگی‌های هرج‌ومرج‌طلبانه و آنارشستی را - که خاص نیروهای واپسگرائی است که نمی‌توانند با دنیای نو و نیروهای آینده تطبیق پیدا کنند - در اندیشه‌ی "روشنفکراناریا"ی "عصر خمینی و انقلاب اسلامی" به هنگام سینه چاک دادن برای آنگونه مردم‌گرائی‌ها باز یافت. از آنگونه مردم‌گرائی‌های ابتدالی و بی‌محتوا که اصل‌اول آن چنگ زدن به یک مفهوم بی‌هویت، دست‌نیافتنی، عام، کلی و مجرد برای برسمیت‌نشناختن و ادا نکردن حقوق هویت‌های دست‌یافتنی، خاص، جزئی و مشخص مردمی است که مشخصا در طبقات و اقشار و ملیت‌ها و همچنین در گروههای مختلف سیاسی و اقشار گوناگون اجتماعی تبلور یافته‌اند. بخصوص که مردم‌گرائی مبتذل پیوسته‌امکان می‌دهد که وکالت و قیومت و ولایت آن مردم کلی، برسر گروهها و مردمانی مشخص، چماق گردد.

همچنانکه مقامات رژیم خمینی (منجمله بنی‌صدر) هر آنگاه هم که

صحبت از اعاده‌ی حقوق مردم کردستان بود به گروهها و نمایندگان سیاسی مردم کردستان می‌گفتند که تازه اگر هم بخواهیم خودمختاری یا خودگردانی بدهیم به شما نمی‌دهیم به "مردم" می‌دهیم. همان "مردم" کلی و دست‌نیافتنی که گوتیا هیچ رابطه‌ای با گروهها و سخنگویان معتبر سیاسی‌شان نداشتند.

پس آنها (روشنفکرناریای مربوطه) سوار بر توسن توهم و عوامفریبی؛ در محتوای اندیشه‌ی خود با ارتقاء عنصر آگاه، انقلابی و مردمی و با سازمان‌یافتگی ضروری ناشی از آن در ابعاد سیاسی و اجتماعی، در خصوصتند و قوام و تعمیق این عنصر را در کسوت رهبری‌کننده‌ی تشکیلاتی‌اش مترادف با انحلال تاریخی خود می‌دانند.

بدون یک‌چنین خصومتی - همچنانکه در جریان آن انقلاب باصطلاح اسلامی اتفاق افتاد - خود خمینی نیز نمی‌توانست عنصر خودانگیخته و خودجوش را تا هر کجا که می‌تواند مهار نموده و به هر جایی که می‌خواهد سمت و سو بدهد.

از جهت منطقی و اسلوب شناسائی علمی نیز مطلق کردن نقش توده‌های مردم و انکار ضرورت رهبری، بمثابة منفک کردن نقش کشتی و قطب‌نما از یکدیگر در دستیابی به ساحل نجات است. آنچنانکه فی‌المثل کسی بخواهد تخم مرغ، خود بخود و بدون حرارت به تولد نوین و بالنده‌ای بیانجامد. دقیقاً در همین نقطه است که اگر منظور بنی‌صدر از "هژمونی" امر خطیر رهبری باشد؛ ما (مجاهدین) و ای بسا کلیه‌ی رفقا و دوستان و برادران شورائی‌مان "اصل عدم هژمونی" بنی‌صدر را از بنیاد رد می‌کنیم. والا در ماده‌ی ۶ فصل اول برنامه‌ی دولت موقت (که بنی‌صدر نیز آنرا امضا کرده بود) تصریح نمی‌کردیم که "مرجع نهائی تصمیم‌گیری و اداره‌ی امور کشور طی دوران انتقال شورای ملی مقاومت برای استقلال و آزادی جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران است که بر حسب اساسنامه‌ی خود اتخاذ تصمیم می‌کند". گویانکه خود آقای بنی‌صدر نیز - صرفنظر از بنیادها و تمایلات هر چه و مرج طلبانه‌ی آنارشیستی تفکرش - هیچگاه بمثابة سیاستمداری که در پی حکومت و قدرت بوده است نمی‌توانسته و نمی‌تواند در بحث مشخص، منکر ضرورت "رهبری" گردد.

حال تا آنجا که به مواضع مجاهدین مربوط می‌شود، ما هیچگاه اعتقاد

عمیق و اصولی خود به امر ضروری و خطیر "رهبری" را نه بطور ایدئولوژیک و نه بطور سیاسی و نه بطور سازمانی پنهان نکرده‌ایم. کما اینکه بلافاصله پس از تصویب و انتشار اسناد سه‌گانه‌ی شورا در آغاز سال ۶۱ نیز موقعی که روشن شد شورا و دولت موقت، ۶ ماه بیشتر برسرکار نخواهند ماند در پاسخ به سوالات و نگرانی‌های مربوط به بعد از ۶ ماه مزبور (که از نظر مجاهدین بحثی کاملا جدی است) نوشتم: "راستی چرا؟ و تازه در ورای تمام منافع و دیدگاه‌های گروهی و سازمانی، شما حق دارید که با نگرانی نسبت به آینده‌ی انقلاب بپرسید که "پس تکلیف این یکی انقلاب چه خواهد شد؟..."

در این رابطه، اگر خود نیز یک عضو مجاهدین نبودم و حتی اگر فقط بمثابه یک فرد انقلابی از دور نظاره‌گر حوادث ایران بودم، حتما نسبت به سرنوشت این انقلاب، بعد از ۶ ماه مورد بحث، نگران و حساس می‌شدم. زیرا همه می‌دانند که انقلاب نه از یک گشتی کمتر است و نه از یک چرخ ساده‌تر. یعنی اگر گشتی به لنگر و چرخ به محور، نیازمند است؛ انقلاب هم پیوسته به نیروی محوری خود نیازمند است و نباید آنرا بی‌لنگر در طوفان حوادث یله کرد. پس به شما حق می‌دهم که به فرض کنار رفتن یا کنار زده شدن مجاهدین، یخصوص بعد از استعفای دولت ۶ ماهه، نگران شده و از سرنوشت گل "این یکی انقلاب" جو یا شوید."

(نقل از نشریه‌ی انجمن‌های دانشجویان مسلمان شماره ۳۶ مورخ ۱۰/ اردیبهشت/ ۶۱)
آنگاه برای رفع اینگونه نگرانی‌های کاملا جدی (ناشی از ۶ ماهه شدن عمر شورا و دولت) و بویژه در پاسخ به این سوال که آیا مجاهدین بپذیرش ۶ ماه (بمنظور حفظ موجودیت شورا) از اصول ترقیخواهانه‌ی خود کوتاه نیامده و آیا از بازگشت به دوران‌های شاه و خمینی در خاتمه‌ی آن ۶ ماه نمی‌ترسند؛ نوشتم:

"برای ممانعت از وابستگی و دیکتاتوری مجدد، یعنی برای ممانعت از بازگشت شاه و خمینی و روش‌های ضدبشری آنها و برای ممانعت از نفوذ یادی اختناق و استعمار در موسسان آینده و برای تضمین آزادی و استقلال ایران دمکراتیک، اقشار، نیروها و کسانی که هنوز در شاه یا در خمینی درجا می‌زنند، به حرمت همه‌ی مبارزات و خون‌ها و شکنجه‌هایی که به منظور نفی آنها (شاه و خمینی) داشته‌ایم، امکان حضور و نفوذ در موسسان نداشته باشند. بر همین اساس در ماده‌ی ۴ فصل اول برنامه‌ی دولت موقت نیز

موقعیت موسسان آینده "اساسا در گرو عاری بودن از ایادی امپریالیسم و ارتجاع، بقایای شاه و خمینی و نیروها و احزاب وفادار به آنها" شناخته شده است.

اکنون در صورت مراعات این ملاحظه‌ی اصولی تکرار می‌کنم که مجاهدین، نه فقط در مسئله‌ی "۶ ماه" از اصول ترقیخواهانه‌ی خود مبنی بر بازنگشتن به شاه و خمینی کوتاه نیامده و سرنوشت خلق و آینده‌ی انقلاب را از نظر دور نداشته‌اند، بلکه با طیب خاطر، نقش تاریخی خود در مقطع کنونی را: فدا شدن در راه "انتخاب آزاد" خلق می‌دانند. ما به نتیجه‌ی چنین انتخاباتی - ولو اینکه مجاهدین در آن شکست بخورند - کاملاً پایبندیم. چرا که وقتی راه بازگشت به "عقب" سد شده باشد، دیگر درجه‌ی سرعت متعادل و متناسب (عاری از افراط و تفریط) برای حرکت جامعه به جلو را عقربه‌ی این "انتخابات" مشخص می‌کند. به نحوی که هرگونه اضافه سرعت (چپ‌روی) برخلاف مصالح عمومی دستگاه اجتماعی را یک نوع تحمیل و اجبار و "مرحله‌سوزاندنی" باید محسوب کرد که بالمآل واکنش‌ها و عواقب وخیم "پس‌زننده" و "عقب‌گرایانه‌ی" دربرخواهد داشت.

(نقل از نشریه‌ی انجمن‌های دانشجویان مسلمان شماره‌ی ۳۶ مورخ ۱۰/اردیبهشت/۶۱)

ثالثاً - اما اگر منظور بنی‌صدر از "اصل عدم هژمونی" اش، این باشد که نمی‌بایست پذیرش شورای ملی مقاومت و مصوبات آن (بخصوص اساسنامه و ماده‌ی ۷) را به کسی تحمیل نمود؛ اصولاً ادامه‌ی بحث دیگر موضوعیت ندارد و باصطلاح: قضیه سالب به انتفاء موضوع است. زیرا نه فقط شورا (در تمامیتش) یا مجاهدین (که نماینده‌ی آنها در اساسنامه‌ی شورا مسئول تشکیل دولت موقت و تعیین وزرای آن شناخته شده) خود را به کسی تحمیل نکرده‌اند و نمی‌خواهند بکنند (والا طول عمر شورا و دولت را در صورتیکه بر روی کار بیاید ۶ ماه نمی‌کردند)؛ بلکه حالیه حتی از وسایل این تحمیل مقروض نیز برخوردار نیستند.

آیا شورای ملی مقاومت و اساسنامه‌اش - که بنی‌صدر آنرا استبدادی‌تر از استبداد خمینی می‌داند - به پای کسی غُل و زنجیر بسته است؟ بعکس، حتی صحبتی از "قبول" به معنی دقیق کلمه برای اعضای شورا نیز در میان نیست؛ و واژه‌ی اخص حقوقی آن "التزام" است.

یعنی هیچیک از مصوبات شورا و همچنین برنامه‌ی شورا و دولت موقت حتی برای اعضای شورا نیز بایسته‌ی "قبول" نبوده و تماماً مشمول التزام دادن و ملتزم شدن (به معنی مراعات عظمی و سرباز نزدن موقت از آنها) با حفظ نقطه‌نظرهای انتقادی است، کم‌اینکه همه‌ی نیروها و شخصیت‌هایی که در انتخابات مجلس خمینی (سال ۵۸) شرکت نمودند برغم انتقادات و مخالفت‌های آشکارشان با قانون اساسی او، لاجرم التزام به آن را طی مدت معلوم - حتی برای مخالفت کردن با آن از طرق قانونی - می‌پذیرفتند. حال اگر ملتزم شدن به این شورا و منجمله اساسنامه‌اش تحمیلی و اجباری نبوده و شورا برای قبولاندن و ملتزم نمودن اشخاص و جریان‌های سیاسی توپ و تانک نیز در اختیار نداشته، پس دیگر داعیه‌ی "تحمیل هژمونی" از سوی شورا یا مجاهدین به چه معنی است؟! إلا اینکه کسی بخواهد آنقدر با اعضای شورا (که مختارانه به مصوبات آن ملتزم شده‌اند) قیّم‌صفتانه و خدایگان‌مآبانه برخورد کند که بگوید اختیار فهم و شعور و اختیار اراده‌ی خودتان را نیز به من بدهید، زیرا نمی‌توانید بفهمید که پای استبدادی بدتر از استبداد خمینی را امضاء کرده‌اید و همچنین خودتان نفهمیده‌اید که موقع امضای مصوبات شورا - آنهم در خاک فرانسه - تحت تحمیل بوده‌اید... اگر اینطور باشد فقط یک مشکل کوچکی باقی می‌ماند (که البته مطمئنم باز هم علوم مشکل‌گشای آقای بنی‌صدر از پس حل آن با هزار و یک سفسطه برخوردار آمد!) و آن اینست که یک چنین مدعی قیّم‌صفتی که برای سایرین فهم و اراده‌ی آزاد قائل نیست، ضمناً بایستی پاسخ بدهد که وقتی در پاریس نمایندگان نیروهای رزمنده و شخصیت‌های باسابقه و آگاه و تحصیل کرده (با سوابق مبارزاتی روشن) تحت تحمیل قرار گرفته و خود ندانسته‌اند چه چیزی را امضاء کرده‌اند؛ پس تحت فضای گروگانگیری و شانتاژ و جو چماقداری و عوامفریبی و مریض‌بازی که خمینی در بحبوحه‌ی انتخابات ریاست جمهوری سال ۵۸ ایجاد نمود، ملت ایران چگونه با آرائی که به صندوق ریخت (نه اینکه تک تک با اسم و عنوان خود مانند اعضای شورا امضا کرده باشند) توانست "رئیس جمهور منتخب" انتخاب کند؟! همچنین بدون اینکه خدای‌ناکرده قصد مقایسه داشته باشم با اعتذار از اعضای شورا می‌خواهم از آقای بنی‌صدر بپرسم که آیا اعضای شورا از آن پاسداران و حزب‌اللهی‌هایی که در آن ایام رای به رئیس‌جمهوری آقای بنی‌صدر داده و

بعد هم وقتی مقام ولایت قصد عزل ایشان را کرد از آراء خود استعفا نمودند، ناآگاهتر و مسلوب‌الاختیارترند؟ روحیه‌ی ضددمکراتیک فاشیستی را که می‌خواهد عنان اراده و اختیار دیگران را نیز بدست شخص خودش بگیرد می‌بینید؟ پس تردیدی نیست که شورا و اساسنامه‌ی آن به هیچکس "تحمیل" نشده است. بعکس من از سوی مجاهدین از کلیه‌ی آقایان و جریانات خارج از کشور رسماً نیز درخواست کرده‌ام که بجای مقابله و تقابل با شورا و مجاهدین (که به سود استبداد فقیه) است، قدم رنجه نموده و آلترناتیو مطلوب خود را شکل دهند. حال اگر آلترناتیو مزبور شایسته‌تر از شورا باشد، بلاشک هم سایر نیروها و هم مردم ایران، آن را می‌پذیرند و روی کار می‌آورند و الاً هم دیگر دعوائی بین ما نمی‌ماند. در همین رابطه در پیام ۳۰ خرداد سال ۶۲ نوشتم: "آیا درست این بود که همچون خمینی دجال همه چیز را در پاریس به "باری به هر جهت" برگزار نموده و از بیان مواضع واقعی خود طفره می‌رفتیم و براساس پراگماتیسم و منفعت‌طلبی سیاسی محض، بسیاری از همین‌ها را که امروز با مجاهدین و شورای ملی مقاومت مخالفت می‌ورزند، همچون آن روز که یا جذب خمینی شده و یا برای او راه باز کردند؛ با وعده و وعید با خود همراه می‌نمودیم، تا بعداً همچون خمینی حساب هر کدام را یک به یک به فراخور حال برسیم!؟"

بنابراین اگر برای مجاهدین که بالاترین بها را در طول تاریخ معاصر ایران برای دمکراسی پرداخته‌اند، کمترین حق دمکراتیک نیز قائل شویم، دیگر چه جای شکوه و شکایت می‌ماند و برآستی چه مجاهدین و چه شورای ملی مقاومت، حق دمکراتیک چه کسی را برای ارائه‌ی جانشین (آلترناتیو) مطلوبش از او سلب کرده‌اند؟

مگر در نظامات پارلمانی رسم بر این نیست که حزب یا ائتلاف مخالف و "جانشین"؛ حتی کلیه‌ی اعضای کابینه‌ی احتمالی آینده‌ی خود را (که اصطلاحاً دولت سایه نامیده می‌شود) پیشاپیش به رای دهندگان معرفی می‌کند تا به هنگام انتخابات بدانند که به چه کسانی و به چه ترکیبی رای می‌دهند؟ حال اجازه دهید از کلیه‌ی بااصطلاح ترقی‌خواهان، دمکرات‌نمایان و لیبرال‌پنهانی که در عمل بسا بیشتر از سرنگونی خمینی در فکر و ذکر متلاشی کردن و تخطئه‌ی شورای ملی مقاومت هستند، بپرسیم که گناه مجاهدین و شورا که پیشاپیش و در نهایت وضوح و روشنی طول عمر (۶ ماهه) و شکل و

محتوا و مسئولان جمهوری و دولت موقت انتقالی و برنامه و اساسنامه‌ی
آلترناتیو خود را ارائه داده‌اند چیست؟

اگر مردم ایران از این برنامه و از این شورا و از این سازمان و خط‌مشی
انقلابی آن حمایت کنند، این جانشین بر سرکار خواهد آمد و برنامه‌اش را
اجرا خواهد نمود و اگر هم مردم ما را نخواستند و یا جانشین بهتری سراغ
کردند و مبارزات و مقاومت خود را تحت رهبری سازمان یا آلترناتیو دیگری
به سرانجام رساندند، طبعاً ما (مجاهدین) همچون گذشته به کار خود
مشغول می‌شویم و به حداقل و می‌نیمم آزادی‌های مندرج در برنامه‌ی شورا (و
نه تمام آزادی‌های مندرج در این برنامه) نیز قانعیم و آن جانشین مفروضی
را هم که ملت ایران تحت رهبری او به این حداقل‌ها دست یابد - بشرط
اینکه آزادی‌های مزبور پایدار باشند - تا ابد دعاگو و سپاسگزار خواهیم
بود.

بنابراین، دیگر با مجاهدین و شورا، جای چه بحثی باقی می‌ماند؟!
علیهذا بایستی به محافل و افرادی که نوک پیکان تلاش‌ها و باصطلاح
مبارزات خود را بجای خمینی، بر علیه مجاهدین و شورای ملی مقاومت سمت
داده‌اند توصیه‌ی کنم که اگر راست می‌گوئید و مبارز و دمکرات هستید:
اولاً - سعی کنید با سمبل ارتجاع و استبداد که همانا خمینی است به
نبرد برخیزید و بجای فشردن گلوی مجاهدین و شورای ملی مقاومت هم
مشروطه! و هم دمکراسی موردنظر خود را از حلقوم او بیرون بیاورید.
ثانیاً - کاری کنید که ملت ایران به حمایت از شما و برنامه‌ی شما و
جانشین موردنظر شما برخیزد و شما را بگونه‌ای مشروع و دمکراتیک برسرکار
بیاورد و انگهی مگر شورای ملی مقاومت کسی را به قبول عضویت در شورا یا
پشتیبانی از آن مجبور کرده است؟"

(نقل از "مجاهد" ۱۵۷ مورخ ۲/تیر/۶۲)

"ما (مجاهدین) فی‌الواقع از اینکه کلیه‌ی آقایان و جریانات خارج
از کشور، حزب یا سازمان یا شورا یا آلترناتیو مورد نظر خود را، ولو در
خارج از کشور، تشکیل دهند بغایت استقبال می‌کنیم و بشرط اینکه هدف از
تشکیل آن مبارزه با ارتجاع و نه مبارزه با انقلاب و تنها آلترناتیو دمکراتیک
باشد، از هیچ کمکی نیز روی‌گردان نیستیم. زیرا دست کم آقایان خواهند
فهمید که سازمان یا شورا درست کردن و اداره‌کردن یک کار وسیع دستجمعی

چیست و چه معنایی دارد و به چه سابقه و زمینه و تجربه و نیرو و ارتباطاتی (مخصوصا در داخل کشور) و همچنین به چه خصوصیات و اخلاقیات فردی و گروهی نیازمند است. (البته منظور سازمانی است که ماهیانه انشعاب نداشته باشد!). حال اگر چنین تشکل و سازمانی فی الواقع هم در جهت خلق و انقلاب و رهائی هر چه سریع تر مردم محروم ما از قید ستم خمینی حرکت کرد که دیگر چه بهتر. که البته در این صورت قطعا به درک شکل محوری نبرد برای سرنگونی رژیم خمینی که همانا مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه است نیز نائل آمده و همچنین به رابطه‌ی دیالکتیکی میان ایجاد و رشد سازمان‌های بالنده و پایدار سیاسی (و اصولا به رابطه‌ی امر تشکیلات و سازماندهی) با شکل محوری نبرد متناسب با هر مرحله از زمان نیز پی خواهد برد. " (همانجا)

در همین رابطه یادآوری می‌کنم که آنشب هم که (در آغاز سال ۶۱) آقای بنی‌صدر با اساسنامه‌ی شورا (به دلایل کاملا قابل فهم) مخالفت نمود، من حرف آخر را اول خدمتشان گفتم، یعنی گفتم اگر احساس تحمیل می‌کنید از شما بخیر و از ما سلامت... منتها چه کنم که نه آقای بنی‌صدر بر "اصل عدم هژمونی" خودش پایدار بود و نه ما تحمیل ضددمکراتیکی را که ایشان قصد قبولاندن آن به ما را داشت پذیرا بودیم...

تعریف "آزادی و عدم هژمونی" توسط بنی‌صدر

— فکر نکنید که بدست آوردن جواب‌های مشخص و روشن از آقای بنی‌صدر کار مطلقا غیرممکنی است! خیر من یکبار توانستم طلسم "دوگانگی" و "چندپهلوی" حرف زدن را بشکنم و به دریافت معنای صریح "آزادی و عدم هژمونی" از آقای بنی‌صدر نائل گردم:

این معجزه! تقریبا ۶ ماه پس از تصویب اسناد سه‌گانه‌ی شورا و امضای اساسنامه توسط خود او درحالیکه مستمرا باز هم از هژمونی‌طلبی مجاهدین شکر و شکر... می‌کرد. واقع شد. طر اب: مدت او هر گاه که دستش می‌رسید چه در محفل‌های خصوصی و چه از طریق روزنامه و اطرافیانش به ما (مجاهدین و شورا) از بابت نقض "اصل آزادی و عدم هژمونی" سیخونک می‌زد. تا اینکه یکبار در اوایل پائیز ۶۱ همراه با برادر مجاهد مهدی ابریشمچی که بتازگی بجای برادرمان عباس داوری به پاریس آمده بود، به مناسبتی نزد

آقای بنی صدر رفته بودیم .

ضمن گفتگو از هر دری سخن رفت و آقای بنی صدر حسب معمول لیست بالابلندی از اتهامات علیه مجاهدین قطار نمود .

اتهاماتی شامل جرایم! مجاهدین از همان فردای ۲۲/بهمن/۱۳۵۷ که برخی از آنها واقعا هیچ پایه و اساسی نداشت منجمله شنیده بود که در جریان انقلاب، مجاهدین با تهدید اسلحه، پول‌های کلانی از مردم به جیب زده‌اند . مهدی گفت نمونه بیاورید، تا من الساعه این سازمان را ترک کنم . منم برای آقای بنی صدر توضیح دادم که اینها شایعه پراکنی‌های ارتجاع حاکم بوده است، کما اینکه شما یک زمان شایعه‌ی جاسوسی شهید قهرمان ما سعادت‌نی را (که بعدا فهمیدید تا کجا ناجوانمردانه بوده است) باور کردید

نمی‌خواهم بگویم بحث ما به چه مناسبت آغاز شده بود . اما این نکته را لازم به تاکید می‌بینم که آقای بنی صدر پیوسته به ما (مجاهدین) بمتابه جریانی که گوئی جرائم بسیار انجام داده‌ایم نگاه می‌کرد و گاه به مناسبت‌های مختلف برای این بنده آرزوی "تحول" نیز می‌نمود .

البته آرزوی خیر و تغییرات تکاملی برای هر کس، مزید بر تشکر و سپاسگزاری اوست . منتها مسئله این بود که نمی‌دانم آموزش‌های انقلابی مجاهدین با من چه کرده بود که هیچگاه خود را اهل "تحول و استحاله"ی سیاسی بترتیبی که شایسته‌ی گرفتن مدال "اخلاق" از آقای بی‌صدر باشد، نمی‌یافتم ! ضمنا هیچوقت نمی‌توانستم بفهمم که این سلسله جبال طلبکاری‌های آقای بنی صدر از یک سازمان انقلابی که دو دهه است در صحنه‌ی سیاسی این کشور "کنهش اینکه ندارد گنهی" است؛ محصول کدام دوران زمین‌شناسی است؟! آخر همانند یک مدعی برخورد می‌کرد که گوئیا همی وجود او طلبکاری و تمامی وجود ما بدهکاری است . البته در این موارد آزدن او با برخی یادآوری‌ها کار بسیار آسان لیکن دور از شان مجاهدین و دور از رسم ادب و احترام و اتحاد بود از طرف دیگر برنیامدن در مقام "مقابله به مثل" و برنیامدن در مقام پاسخگوئی مورد به مورد و بیرون‌ندادن خروش وجدان مجروح و دردمند در این مواقع ، بر ابعاد تحمل و خویش‌داری آدمی بسا می‌افزود

چه می شد کرد؟ بهای دو دهه انقلابی بودن و انقلابی ماندن سازمانی همچون سازمان مجاهدین خلق ایران در شوره زارهای طاقت فرسای رژیم های شاه و خمینی بویژه در وانفسای غربت بین المللی همین است که هست! بهای انقلابی بودن و انقلابی ماندن را هیچگاه به اندازه ای این سه سال خارج از کشور در محاصره ای "میان بازان" رنگارنگ و متحدان عینی آنها (اپورتونیست های وطنی و ضدانقلاب بین المللی) درک و لمس نکرده بودم. بهائی است بس سنگین و تلخ و گس. تشریح جزئیات آن محتاج کتاب جداگانه ای است تا نسل های آینده ای این میهن بدانند که انقلاب نوین خلق چه مسیر ناهموار و پر جبر و فشاری طی نموده است. از "راست" گرفته تا "میان" و "چپ نما" با تمام توش و توان برسرت می ریزند و هیچ تیری را در ترکش مسموم خود بلا استفاده نمی گذارند. مسئله شان هم در یک کلام اینست: یا در ایران نیایستی انقلاب بشود (خمینی تثبیت باید گردد) و یا در هر تحولی دست بالا را خود اینان بایستی داشته باشند. و در این مسیر از هیچ چیز (تکرار می کنم از هیچ چیز) علیه تو فروگذار نمی کنند. هیچ حریمی و هیچ اصل و ضابطه ای نیز نمی شناسند و البته درست به همین دلیل مضافا بر رود خروشان و اسطوره های شهدای خلق قهرمان ایران ترا برمی انگیزند که تا هفتاد نسل نیز رایت خونفشان مقاومت تسلیم ناپذیر را در دست هایت هر چه محکم تر بفشاری و از مدعیان خواهی که در دنائت و در خنجرزدن از پشت به رزمنده ترین قوای خلق، باز هم فروگذار نکنند و باز هم بیشتر و هر چه بیشتر بتازند. زیرا بیگمان یکروز مردم ایران قضاوت خواهند نمود...

بهر حال آنشب که با مهدی (ابریشمچی) بسراغ آقای بنی صدر رفته بودیم، حسب المعمول جریان اتهامات به ماده ای واحد که همانا زیر پا گذاشتن اصل "آزادی و عدم هژمونی" باشد کشید و سخن طولانی شد. لیکن فضا، فضای صمیمانه و دوستانه بود. در یک جای بحث از بنی صدر خواستیم تا خود او "آزادی و عدم هژمونی" را که اینقدر تکیه کلام اوست برایمان تعریف کند، که کرد. دیدیم چه تعریف جالبی است! تعریفی که از یک جهت نقیض همه ای دعاوی پیشین علیه مجاهدین است و از سوی دیگر درون خودش را هم برملا می کند. گفتم این تعریف را بنویسید و به من بدهید. گفت باشد، بشرط اینکه سوء استفاده نکنید. گفتم اگر تعریف فی الواقع همین باشد، سوء استفاده موردی ندارد، ولی مطمئن باشید که استفاده ای سوء! نخواهیم کرد. متن زیر را نوشت، امضا کرد و به من داد:

ممنون از آنکه عدم هرگونه اذیت که هر شخصیت و گروهی داشته
 محترم کند مردم در نهایت آزاد بمانند شخصیت یا گروهی را راه

بسته
 ۶۱

توضیحات :

چون آنشب به آقای بنی صدر قول داده‌ام که از این نوشته سوء استفاده نکنم ، هیچ توضیحی راجع به این متن که بتواند از جانب او به سوء استفاده تعبیر شود ، نمی‌دهم . لذا از خواننده‌ی این سطور می‌خواهم که خود در آن لختی تامل کند و ببیندیشد . فکر نمی‌کنم که آقای بنی صدر بر اساس آنچه خود می‌گفت با اندیشه‌ی آزاد خوانندگان در اینباره مخالفت ورزد . همچنین اگر آقای بنی صدر به آنچه نوشته معتقد باشد ؛ اکنون باید از انتشار آن استقبال کند . البته اگر به او نگفته بودم که از این نوشته‌اش استفاده‌ی سوء ! نخواهد شد ، از پنج صفحه تا پانزده صفحه توضیح دادمی بود . اما اکنون فقط اینرا بگویم که : صرفنظر از صحت و سقم تعریفی که بنی صدر از " آزادی و عدم هرژمونی " کرده است ؛ ما (شورا و علی‌الخصوص مجاهدین) کماکان بر سر قول خود که لازمی حکومت کردن ، عبور از آزمایش انتخابات آزاد و عمومی است ، بوده و هستیم . عهده‌ی که سال‌ها پیش از آنکه بنی صدر را ببینیم و بشناسیم بسته و تاکنون نیز بر آن پای فشرده‌ایم و خلاف آن رفتار ننموده‌ایم . درست به همین دلیل قویا خواستار سرنگونی رژیم خمینی و عدم بازگشت دیکتاتورهای شاه و خمینی و خلع ید از ایادی ارتجاع و استعمار و ممانعت از آن " میانه‌بازی " که مجدداً به دیکتاتوری و استبداد راه می‌برد (و رشیدترین فرزندان خلق را در این راه وجه‌المصالحه و قربانی می‌سازد) بوده‌ایم و برای همه‌ی اینها نیز تمامی بها و خونبهای لازم را پرداخته‌ایم .

وانگهی اگر مسئله اینست که حکومت بایستی از آزمایش انتخابات آزاد گذشته باشد، دیگر لاقلاً تا نیل به حکومت و نقض این اصل، چه جرم و جنایتی بر مجاهدین متصور است و این کدام محکمه‌ای است که بر مجاهدین که با تمامی وجود، هزارهزار فدیه‌ی آزادی می‌شوند قصاص قبل از جنایت روا دارد و آنها را بدتر از "فقیه مستبد" بخواند و درخور یک‌چنان جرم و جنایتی بر آنان بتازد؟

معیار اعتبار و مشروعیت

راستی وقتی دسترسی به آراء عمومی امکان پذیر نیست چه باید کرد؟ باید شرایط دسترسی به آراء عمومی را فراهم کرد؛ یعنی "مقاومت"!
در آغاز برنامه‌ی دولت موقت دیدیم که به تأیید خود آقای بنی‌صدر "مشروعیت" بطور بلافصل ناشی از "مقاومت" شناخته شده بود. ذیلاً نظر شما را به قسمتی از پیام مسئول شورای ملی مقاومت که بهمن ماه گذشته به مناسبت سالگرد انقلاب ۲۲ بهمن نوشته بودم جلب می‌کنم. از نظر ما (شورا) جانشین ضروری و مردمی رژیم خمینی بدلائیل متعدد نمی‌تواند دمکراتیک و مردم‌سالار نباشد. معیار اعتبار و مشروعیت نیز بوضوح برای چندمین بار (در شرایطی که بنی‌صدر هنوز رئیس‌جمهور شورا بود) تصریح شده است:

"جانشین ضروری و واقعی رژیم خمینی، به حکم خلق و انقلاب؛
اولاً - از درون نیروهای انقلاب؛
ثانیاً - از بیرون رژیم خمینی؛
ثالثاً - از طریق مقاومت قهرآمیز انقلابی (در برابر این رژیم خونریز ارتجاعی)؛

رابعاً - با تکیه بر عنصر آگاهی و سازمان‌یافتگی (در برابر دجالگری و خصیصه‌ی وحشی و هرج و مرج طلب رژیم خمینی)؛
خامساً - با خصایص اجتناب‌ناپذیر "دمکراتیک"، "ملی"، "مستقل"، "صلح طلب"؛

و سادساً - بدون هیچگونه تعرض و با احترام به فرهنگ و ایدئولوژی اکثریت قاطع توده‌های مردم ایران، یعنی اسلام، به قدرت می‌رسد تا بتواند "حاکمیت ملی و مردمی" را مستقر نموده و برای برقراری "عدالت اجتماعی" بکوشد.

حال بگذارید هر کس هر آنچه می‌خواهد بر سر شورای ملی مقاومت بتازد و آنچه می‌تواند در تضعیف انقلاب و مقاومت به سود ارتجاع و ضدانقلاب کوتاهی نکند. اما ما گماگان تکرار می‌کنیم که در دوران مقاومت، تنها معیار اعتبار و مشروعیت، میزان مبارزه و مقاومت در برابر دیکتاتوری سرکوبگر است و هر کس و هر نیروئی را به درجات مقاومتش برای آزادی و استقلال میهن می‌شناسیم و معتقدیم که از این بابت، سرانجام روزی خلق و تاریخ ایران بدرستی درباره‌ی همگان قضاوت خواهند نمود. از اینرو شرایط بغرنج کنونی را باز هم در خدمت تطهیر و تکامل بیش از پیش اردوی خلق و انقلاب تلقی می‌کنیم. اما در هر حال در ورای همه‌ی الفاظ و ظواهر و دعاوی کلامی تاکید می‌کنیم که: "از هر کس به اندازه‌ی استعداد و توانائی‌اش و به هر کس به اندازه‌ی مقاومت عادلانه‌اش. " تا بتوانیم هر چه سریع‌تر پس از سرنگونی رژیم ضددمکراتیک خمینی به روزگار فرخنده‌ای دست یابیم که تمایل توده‌های مردم از طریق انتخابات واقعا آزاد ابراز شده و در چارچوب حاکمیت ملی و مردمی، رابطده‌ی مستقیم میان "مشروعیت" و "رای و انتخاب" مردم برقرار گردد. زیرا بدون مقاومت، اساسی‌ترین مانع ابراز رای آزادانه‌ی مردم یعنی دشمن سرکوبگر و مستبد هرگز رفع نشده و بدون سرنگونی رژیم ضدملی و ضد مردمی، هرگز دوران حاکمیت ملی و مردمی فرا نخواهد رسید.

همچنین لازم به یادآوری است که ضمن شناسائی مقاومت انقلابی مسلحانه بعنوان شکل محوری نبرد، ما به هیچوجه قدر و بهای سایر اشکال و طرق مکمل را که شرط کافی برای به نتیجه رسیدن مبارزه‌ی مسلحانه می‌باشند، از یاد نمی‌بریم. " (نقل از نشریه‌ی مجاهد ۱۹۱ مورخ ۲۸/بهمن/۶۲)

سکّه نقد

قرار این نبود که وارد بحث مبسوطی درباره‌ی امر رهبری و "هژمونی" به معنای علمی - اجتماعی آن بشویم و ببینیم که فی‌المثل از کجا بیرون می‌آید و چگونه پذیرفته و تثبیت می‌گردد و با چه تهدیداتی مواجه است. در شرایطی که ارتجاع و اپورتونیسیم، کمتر کلمه‌ای را لوٹ ناشده و نامخدوش برجای گذاشته‌اند، حتی برای ورود به این بحث، مقدمتا بایستی بسا خس‌وخاشاک رفت و روب نمود تا جوهر کلام در لابلای رهبری طلبی‌های

پوچ و بی‌محتوا، گم و گور نشود و خود کلمه نیز چون بسیاری کلمات دیگر، اشمئزاز برنیا‌نگیزد. بنابراین بحث جامع و مانع در اینباره را به فرصتی دیگر وامی‌گذاریم و تنها به چند تذکر کوتاه قناعت می‌کنیم:

۱ - رهبری همچون سکه‌ی نقد است. هیچکس آن را عاریه نمی‌دهد و نسیه نیز نمی‌خرد.

۲ - رهبری هیچگاه برایگان و مفت و مجانی بدست نمی‌آید. اگر هم در کار آن تدلیس و تبانی و تقلب و دزدی شده باشد، به همان میزان مجعول و لذا فرار و زودگذر است. خیانت در امر رهبری بالاترین عقوبت‌های ممکن را دربردارد و آدمی را همچون خمینی عبرت روزگار و زبانکار دنیا و آخرت می‌سازد. (خسرالدنیا والاخره ذالک هو الخسران المبین) خودکشی بسا سهل‌تر از خیانت در رهبری یک انقلاب است.

۳ - در جریان یک انقلاب واقعی (نه یک انقلاب ربوده شده و پدیده‌ی باسما‌ی موسوم به انقلاب باصطلاح اسلامی) رهبری (که درجه‌ای است بسا بالاتر از بدست گرفتن افسار حکومت و حاکمیت) به معنای جامع کلمه آخرین چیزی است که بدست می‌آید و نه نخستین چیز. صلاحیتی است واقعی و حقیقی که از پس حل بسیاری مسائل بفرنج و تضادهای پیچیده (بسته به ماهیت انقلاب و شرایطی که آنرا احاطه کرده است) کسب می‌شود. به همین دلیل در انقلابات واقعی جوامع بشری کمتر دیده شده است که رهبران طراز اول و بویژه نفر یکم، با شدت و سرعتی همچون خمینی ذوب و زایل گردند. او از آغاز نیز هیچگاه در موضع واقعی رهبری یک انقلاب نبوده و مسائل آنرا حل نکرده است.

همچنین دعاوی گروه‌هایی که هنوز هیچ آزمایشی پس نداده و با خواندن کتب دیگران دعوی "هرژمونی" می‌کنند سخت مضحک، بی‌پایه، هزل و غیرجدی است. از دعاوی آنان هیچ غباری بر دامن تاریخ نمی‌نشیند. گمان می‌کنند رنج نابرده با مثنی شعر و شعار و لن‌ترانی خواندن مسئله‌ای حل می‌شود. حال آنکه نخستین درس رهبری برای هر کس که خواستار آن باشد، درس جدیت و خلوص نسبت به موضوع رهبری (یعنی انقلاب و خلق) می‌باشد. رهنمود بلافصل این حقیقت درباره‌ی هر کس و هر گروه این است که نقش رهبری‌کننده‌ی سیاسی آنرا که از خود ذیصلاح‌تر و در حل تضادهای مشخص انقلاب لایق‌تر و کارآتر است، بپذیرد و لوا‌ینکه با او اختلاف عقیدتی و سیاسی

و تشکیلاتی و... نیز داشته باشد. به همین دلیل در فصل پیش گفتم که اگر در صحنه‌ی سیاسی ایران امروز نیروی دیگری باشد که بهتر و بیشتر از مجاهدین به حل و فصل مسائل مقاومت علیه دشمن ضدبشری توفیق یابد، این وظیفه‌ی مجاهدین است که در عین حفظ مواضع عقیدتی، سیاسی و تشکیلاتی خود، با کمال میل، اولویت سیاسی آن نیرو را (هر ایدئولوژی که داشته باشد) بپذیرند و الا معلوم می‌شود که در فکر منافع و هم‌مونی گروه خود هستند و فی‌الواقع نخستین اولویت سیاسی آنها، آزادی مردم و میهنشان نیست. که در اینصورت تقاضای انحراف عظیم خود را خواهند پرداخت. کما اینکه موضعی که مجاهدین تا به همین امروز در کل جنبش مقاومت خلق کسب کرده‌اند نه ناشی از نسیه‌کاری و توهم و شعر و شعار محض و قافیه‌بافی و هزل‌پردازی، بلکه ناشی از درجات جدیت و صداقت آنها و مجموعه نقدینه‌ی عینی و ذهنی و سیاسی و تشکیلاتی است که درگیرودار یکی از تیره‌و‌تارترین مقاطع تاریخ ایران درگرو سرنگونی دشمن ضدبشری و حل و فصل تضادهای مشخص (سیاسی - تشکیلاتی - اجتماعی و عقیدتی) مربوط به آن گذاشته‌اند. آمدن با بنی‌صدر و تحمل او در منتهای اغماض و انعطاف همچنانکه جدائی از او را، در همین چارچوب باید بررسی نمود. پذیرش "۶ ماه و یک رای" و استقبال تمام‌عیار از انتخابات واقعاً آزاد بعدی نیز در همین کادر قابل فهم می‌شود.

فصل ششم

رابطهٔ بنی صدر با شورا

در فصل‌های گذشته، چندین بار اشاره کردم که آقای بنی‌صدر از حضور یافتن در جلسات شورا اکراه داشت. از سوی دیگر اعضای شورا پیوسته به غیبت بنی‌صدر انتقاد و اعتراض داشتند. اگر بنی‌صدر پیوسته در جلسات حضور می‌یافت، کار ما (شورا) و بخصوص کار خود من (مسئول شورا) از جهات متعدد آسان می‌شد. یعنی خود آقای بنی‌صدر مستقیماً در جریان کلیه بحث‌ها قرار می‌گرفت؛ متقابلاً سوء تفاهات کمتری ایجاد می‌شد، دستیابی به نتایج مشخص تسریع و تسهیل می‌گردید و خلاصه اتحاد و انسجام درونی شورا افزایش می‌یافت. اما بنی‌صدر صرفنظر از ابعاد شخصی و اخلاقی که مقام ریاست جمهوری را تافته‌ی جدا بافته‌ای تلقی می‌نمود؛ نه فقط از بحث و فحص و حساب پس‌دادن در برابر جمع گریزان بود؛ بلکه می‌خواست بدینوسیله دست بازتری در پیشبرد خط دوگانه‌ی خود داشته باشد؛ با شورا بودن ولی در شورا نبودن! دیگران را تا خرخره متعهد شناختن اما خود به هیچ تعهد و التزامی پایبند نبودن. دم از بحث آزاد زدن، اما از بحث‌های ضروری درون شورائی طفره رفتن.

بنی‌صدر در "انقلاب اسلامی" ۳۱/شهریور/۱۳۶۳ بار دیگر مرا به بحث آزاد دعوت کرده است. احتمالاً به هنگام تکرار این پیشنهاد نامه‌ی ۲۷/تیر/۱۳۶۰ خودش به من را بخاطر نداشته است. در آنجا راجع به بحث آزاد و هدف "آقای خمینی" از چنین بحث‌هایی چنین نوشته بود: "ابتدا بنابر بحث آزاد شد. اما ایستادگی برای عملی کردن آن نکردند. به اینجانب نمایندگی دادند که از جانب اسلام میان در بحث‌ها شرکت کنم. اما در عمل معلوم شد مقصود حریه‌سازی بوده است که بیائید بحث کنید اما نمی‌آیند..."

حال از آقای بنی‌صدر باید پرسید که فکر نمی‌کنید خیلی بیش از شما، دیگران نیز قدرت تشخیص بحث‌های روشنگر واقعی را از "حربه‌سازی" داشته‌اند؟! راستی مگر در جلسات مطول و مستمر شورای ملی مقاومت که آقای بنی‌صدر خط در میان در آنها شرکت می‌نمود، فضا برای بحث کم بود؟! در هر حال، تنظیم رابطه با آقای بنی‌صدر یکی از مشکلات دائمی شورا بود. در اثنای نخستین اجلاس‌های شورا، من چند بار این موضوع را با او در میان نهاده و خواهش کردم برای اینکه از نزدیک در جریان شکل‌گیری اسناد سه‌گانه‌ی شورا باشد، در جلسات حضور بهم رساند. اما خواهش و اصرار فایده نداشت و بایستی من شب به شب یا شب در میان مزاحم اوقات او می‌شدم و بسا جنگ اعصاب نیز برای خود به جان می‌خریدم و بحث‌ها را می‌بردم و می‌آوردم و یادداشت برمی‌داشتم. قرارمان این بود که اگر آقای بنی‌صدر تمایل داشته باشد که به جلسه بیاید، در همانجا نظرش را بدهد. در غیر اینصورت چنانچه به هر دلیل غایب باشد، من نقطه‌نظرهای او را یادداشت برداشته و برای شورا ببرم. اما شورا در پذیرش یا رد آن نقطه‌نظرها مختار باشد و آقای بنی‌صدر نیز حق بیان نقطه‌نظرهای خودش را داشته باشد.

یک‌چنین قراری فی‌الواقع مملو از دردسر بود. اما چون اصل بر اغماض و انعطاف بود، به همین ترتیب که بهترین شق برای آقای بنی‌صدر بود عمل می‌کردیم. این قرار، یک پروسه‌ی پرپیچ و خم "شور و رای‌گیری دوم" نیز اضافه بر "شور اول (ماقبل رای‌گیری)" به جریان تصمیم‌گیری‌های شورا می‌افزود که فی‌المثل بعدها در جریان تصویب طرح خودمختاری مشکلات و اعتراضات زیادی ایجاد نمود. بنحوی که پس از خاتمه‌ی قضایای مربوط به تصویب طرح خودمختاری کردستان، برخی از اعضای شورا، بخصوص حزب دمکرات و جبهه‌ی دمکراتیک ملی (آقای متین‌دفتری) رسماً خواستار بحث دربار‌ه‌ی آن قرار (فیما بین مسئول شورا و آقای بنی‌صدر) گردیدند تا در دستور کار شورا مجدداً مورد بحث قرار بگیرد.

از اینرو قراری را که با اطلاع شورا ضمن اجلاس‌های اول آن (در پایان سال ۶۰) با آقای بنی‌صدر گذاشته بودیم، از روی یادداشت همان ایام و صحبت‌های شفاهی که بین من و آقای بنی‌صدر شده بود، در آذر ماه ۶۲ بنحوی که ذیلاً [در صفحه‌ی بعد] خواهید دید مکتوب نموده و با آقای بنی‌صدر امضا نمودیم.

در مورد طرف معترب نسبت به موازی است (به شایه در گمان تا نزدیک است)
قطر طرف معترب در خلاف کره است که در گذشته تعبیر برسد است
گمان حب اسانه شود و تعبیر برسد (البته در کار و صلاحیت
در بنا - واقعیات و طول عمر فانی شود - حد اکثر ۱۰۰)

در باب با قطر در این مورد نیز همان

الف - فی جنبه درجه و مسکن و این نیز معتبر است باینکه قطر
در وجه خواهد بود - آنگاه در این مورد نیز معتبر است باینکه قطر
ب - فی جنبه درجه و مسکن و این نیز معتبر است باینکه نیمه شود اول
مختصات از آنجا بر شده تا درست زمان معقول (از ۲۴ تا ۱۲ ساعت
و فی جنبه معترب و همین شود از زمان غیر در مورد طرف معترب نیز باشد
مستندت زمان و معنی خواهد شد) آنگاه از قطر نماید
مستندت
سین شود و در هر دو دم در روی قطر قطعات ایشان قرار
و غیر شده دم معترب شود و در ج شود

ج - در غیر مورد فرق الکره در این معترب در گمان تا نزدیک است
در این مورد نیز معتبر است باینکه در هر دو نیم و از آنجا که در
شود و در غیر مورد فرق الکره حب اسانه و این تا در اولی خود نماید

شعاع قطب در سطح عرض و در این مورد نیز در این مورد
تفاوت مردم از قطر نماید که آیا در گذشته حب در اول فرق الکره
قرار عمل شده است یا غیر

باید اینها را در نظر داشت که قرار داد افشا و در عمل
سازگاری نیز نموده که با تمام سعی حب بود
۵۲۱۶۷

در گذشته نیز همین فرض شده است
مستندت
۵۲۱۶۷

چنانکه ملاحظه می‌کنید در ذیل نامه‌ی فوق‌بمنظور تصریح "طرز عمل و قرار قبلی شورا" از آقای بنی‌صدر تقاضا کردم پاسخ دهد که آیا در گذشته نیز برحسب همین روال عمل شده است یا خیر؟

او (بنی‌صدر) پاسخ داده است: "بله و اینجانب اصرار دارم که قرارها و امضاها و قول‌های شفاهی و کتبی محترم شمرده شود، بلکه اعتماد عمومی جلب شود. ابوالحسن بنی‌صدر - ۶۲/۹/۷"

همچنین پیداست که علیرغم تمامی دردها و جنگ‌اعصاب‌های یک‌چنین قراری، تا آنجا که به اینجانب (مسئول شورا) مربوط می‌شد، مسائل فیما بین را در منتهای ملاحظه‌کاری و با محترمانه‌ترین کلمات در قبال آقای بنی‌صدر حل می‌نمودم.

متعاقبا این قرار مکتوب و امضاء شده، به اجلاسیه‌ی شورا تقدیم شد تا عنداللزوم بصورت مصوبه‌ی شورائی دربیاید و رسمیت پیدا کند. اما به هنگام بحث در اینباره (که در دستور قرار داشت) شورا از تبدیل این قرار به مصوبه‌ی رسمی خودداری ورزید.

برخی رفقا چنین استدلال می‌کردند که اگرچه عملا همین رابطه را با آقای بنی‌صدر پذیرفته و مسئولیت اجرای آنرا بر دوش مسئول شورا گذاشته‌اند، اما از آنجا که رسمیت بخشیدن به آن، یک امتیاز فوق‌العاده زاید و استثنائی و بمثابة قرار دادن یک فرد در ورای همه‌ی ضوابط جمعی و شورائی است، دیگر آنرا نمی‌پذیرند و اگر هم به رای‌گیری بکشد مخالفت خواهند نمود.

در این مبحث نکته‌ی بسیار اساسی این است که اگر می‌خواستیم مطابق ضابطه و حساب و کتاب و عاری از مراعات و انعطاف با آقای بنی‌صدر برخورد کنیم، همچنانکه امروز آقای بنی‌صدر بناحق ادعا کرده است که از تاریخ اول فروردین/۶۱ به اساسنامه‌ی که در روز ۲/فروردین امضا کرده است متعهد نبوده!! ما نیز می‌توانستیم بدنبال دادن آن سند (وزیرخواهی بنی‌صدر) کیفیت رابطه‌ی خود با آقای بنی‌صدر را تغییر داده و مدعی شویم که او دیگر هیچ حق و حقوقی در شورای ملی مقاومت (و بویژه در قبال مجاهدین) ندارد.

اما درست بعکس، ما نه‌تنها پذیرفتیم که آقای بنی‌صدر کماکان روی سر ما جای داشته و رئیس‌جمهور شورا است و نه‌تنها پذیرفتیم که اگر او با آن

نیروها و نظامیان مفروض به جایی رسید ما را بالکل کنار بگذارد و هیچ مشارکتی ندهد؛ بلکه با رسم الخط "شتردیدی، ندیدی" آن سند وزیرخواهی را به روی خودمان هم دیگر نیاوردیم و انگار نه انگار (برغم اینهمه "جر" زدن از برنامه تا اساسنامه در عرض شش ماه) چیزی در رابطه با آقای بنی‌صدر تغییر کرده باشد، به همان طرز رفتار و ملاحظات پیشین ادامه داده و حتی بر ابعاد آن افزودیم. به عبارت دیگر هر چه او خود را در قبال ما از تعهد عاری‌تر می‌نمود، ما بر تعهدات خودمان در قبال او بیشتر پافشاری می‌کردیم تا گسستنی پیش نیاید و تا آنجا که به ما مربوط می‌شود چیزی فروگذار نشده باشد.

فصل

هفتم

چند نمونه دیگر از

پیمان شکنی و نقض التزام

آقای بنی صدر نوشته بود " اصرار دارم که قرارها و امضاءها و قول‌های شفاهی و کتبی محترم شمرده شود، بلکه اعتماد عمومی جلب شود. " راست می‌گوید این مطلب را دهها بار دیگر نیز به خود من گفته بود و هیچگاه از تکرار آن خسته نمی‌شد. در هر کجا هم چه در رابطه با مجاهدین و چه در رابطه با سایر اعضای شورا که بر مورد و نمونه‌ی درستی انگشت می‌گذاشت من پیگیری می‌کردم و نتیجه را به او اطلاع می‌دادم.

اما مشکل اساسی این بود که گذشته از قول و قرارهای شفاهی، بنی صدر تعهدات و امضاهای کتبی خود را نیز در هر کجا که لازم بود زیرپا می‌گذاشت. آنگاه اگر از ده مورد یکی را به محترمانه‌ترین صورت تذکر می‌دادی، بطور مضاعف طلبکاری هم می‌نمود. به این ترتیب قول و قرار و امضاء و تعهد البته از نظر آقای بنی‌صدر بایستی محترم شمرده شود، مشروط بر اینکه هیچگاه دامن خود او را نگیرد و الا نه فقط سیلی از سفسطه و مغلطه جاری می‌نمود بلکه شما را بدهکارتر از اول دست به سر می‌کرد. راستی که آقای بنی‌صدر در سیاست " استقلال و عدم تعهد " (نسبت به هر التزام دستجمعی و تعهد سیاسی) بسا پیگیر و پایدار بود!! و جالب‌تر اینکه هر قدر در قبال اقوال و تعهدات خود فراموشکار بود همینکه کار به دیگران می‌کشید مثل شیر ژبان می‌غرید و آنچه را می‌باید انجام می‌دادند و نداده‌اند جزء به جزء یادآوری می‌کرد. فکر می‌کنم آقای بنی‌صدر اصولا در زمره‌ی آیات "تعهدناپذیر" بوده و این جهان فانی را شایسته‌ی بگردن گرفتن هیچ تعهد و التزامی نمی‌شناخت! منتها راه توجیه آنرا نیز در "فرافکنی" و بستانکاری هر چه

بیشتر، خوب آموخته بود. برای خود من ماهها طول کشید تا کاملا قانع شدم که نباید برای قول و امضای او کمترین ارزشی قائل شد.

در فصول گذشته با چند مورد اساسی از موارد نقض التزام او آشنا شدیم. فی‌المثل دیدیم که با چه سهولتی قول‌و‌قرار شفاهی و کتبی را که در مورد به "گاراژ" سپردن جریانات داخل رژیم خمینی به‌گردن گرفته بود زیرپا گذاشت. کما اینکه دیدیم در عین حال که متعهد شده بود بعنوان رئیس‌جمهور وابستگی گروهی نداشته باشد، مشخصا در راس فتنه‌های روزنامه‌ی انقلاب اسلامی و در راس اطرافیانش (که تحت نام سازمان هماهنگی برای نجات انقلاب اسلامی به‌شورا آمدند) قرار داشت.

همچنین دیدیم که امضای خود در مقدمه‌ی برنامه‌ی دولت موقت راجع به میثاقش و راجع به تشکیل دولت موقت را به چه سهولت فراموش نموده و دعاوی وزیرخواهانه‌ی خود را تحت عنوان نقض اصل آزادی و عدم هژمونی و زیرپا گذاشتن میثاق توسط مجاهدین، عرضه می‌کرد.

ذیلا چند مورد اساسی دیگر را که نشان می‌دهد آقای بنی‌صدر تا کجا بر محترم شمردن تعهدات خودش اصرار داشته است! ذکر می‌کنم:

درباره الغاء قانون اساسی ولایت فقیه

در فصل سوم درباره‌ی ملغی شناختن قانون اساسی ولایت فقیه و سایر نهادهای حاکم رژیم خمینی به اندازه‌ی کافی صحبت کردیم. همچنین افزودیم که شروع مبارزه‌ی مسلحانه و اعلام شورا و برنامه‌ی دولت موقت و اعلام نام دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران، مقدمات منوط به ملغی شناختن قانون اساسی ولایت فقیه است.

این امر بشرحی که در مقدمه‌ی برنامه‌ی دولت موقت دیدیم، صراحتا تحت عنوان "الغاء قانون اساسی خمینی" آمده بود که ذیل آنرا، هم من و هم آقای بنی‌صدر امضا کرده بودیم (۷/مهر/۶۰).

اما در تابستان سال ۶۱ آقای بنی‌صدر در همان مصاحبه‌هایی که با نماینده‌ی سازمان موسوم به "سازمان مبارزین آزادی" در پاریس انجام می‌داد در پاسخ به سوالی راجع به ملغی اعلام کردن قانون اساسی مصوب خبرگان از سوی شورای ملی مقاومت؛ چنین گفت: "ملغی که نمی‌تواند اعلام بکند."

همچون گاری راهم نمی‌تواند بکند. و اگر هم کرده اشتباه کرده است. چیزی را که مردم رای داده‌اند، مردم باید ملغی کنند و من اولین بار است که می‌شنوم این مطلب را، من قبلاً نشنیده بودم که ملغی اعلام کرده‌اند، نه، نظر است هر قانونی در دنیا تصویب می‌شود مخالفتش حق دارد نظر داشته باشد مثلاً دوگل در فرانسه قانون اساسی بتصویب رساند، چپ فرانسه با بسیاری از اصولش مخالف بود و مخالفتش را اظهار می‌کرد اما این مانع از آن نیست که این قانون اجرا شود، ما حق داریم نظر داشته باشیم و حق داریم به جامعه پیشنهاد کنیم، این حق طبیعی ماست بلحاظ اینکه اصلاتی است که به ولایت مردم می‌دهیم. پس ما طبق آن اصالت ولایت مردم داریم عمل می‌کنیم. اما بیائیم بگوئیم ما هستیم که این قانون اساسی را ملغی می‌کنیم، نه، اگر مردم روی آوردند معلوم می‌شود که این پیشنهاد را پذیرفته‌اند، آنوقت وقتی که رژیم جدید مستقر شد، خودبخود به معنای این است که مردم پیشنهادی را که به آنها شده قبول کرده‌اند و آن قانون اساسی ملغی است. با اینحال ما این را کافی ندیدیم و گفتیم پیشنهاد بعدی تشکیل مجلس موسسان است و مجلس موسسان است که تعیین تکلیف نهائی را خواهد کرد. بنابراین نمی‌شود هم به اصالت مردم و رایشان معتقد بود و هم قیم‌بازی درآورد. آیندوباهم ناسازگاری دارد، اگر مردم هستند مردم باید تغییر بدهند."

توضیحات:

اولا - آقای بنی‌صدر می‌گوید که اولین بار! است که می‌شنود شورا قانون اساسی خمینی را ملغی اعلام کرده است.

ثانیا - می‌گوید شورا نمی‌تواند اینکار را بکند و اگر هم کرده اشتباه کرده است.

ثالثا - به قانون اساسی که در زمان دوگل در فرانسه تصویب شده بود استناد می‌کند و می‌گوید مخالفت مخالفان قانون مزبور "مانع از آن نیست که این قانون اجرا شود".

حال آنکه آن مخالفت‌ها در چارچوب رژیم حاکم بر فرانسه صورت می‌گرفته است و اگر مخالفان دوگل نیز بفرض محال قصد سرنگون کردن کل نظام را می‌داشتند و به مبارزه‌ی مسلحانه روی آورده بودند، دیگر قانون اساسی مزبور را می‌بایستی ضرورتاً ملغی اعلام می‌نمودند.

آقای بنی‌صدر بخوبی می‌داند که حتی خمینی که در پاریس بود،

قانون اساسی رژیم شاهنشاهی و سلطنت مشروطه را برسمیت نمی‌شناخت والا باید در چارچوب آن ابراز مخالفت می‌نمود.

رابعا - اضافه بر اینکه آقای بنی‌صدر می‌گوید اولین بار است که می‌شود قانون اساسی ولایت فقیه را "ملفی اعلام کرده‌اند" با استناد به اینکه "چیزی" را که مردم رای داده‌اند مردم باید ملفی کنند " یک تفسیری محکم نیز به کسی که اینکار را انجام داده (یعنی مسئول شورا) می‌زند و می‌گوید: "نمی‌شود هم به اصالت مردم و به رایشان معتقد بود و هم قیم‌بازی درآورد. این دو با هم ناسازگاری دارد. اگر مردم هستند مردم باید تغییر دهند."

می‌بینید؟! سیمای واقعی بنی‌صدر همین است. هم دروغ می‌گوید و نقض عهد می‌کند، هم "مردم" را به ابدال می‌کشد (مردم‌گرائی مبتذل)، هم بطور غیرمستقیم زیرپای مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه را خالی می‌کند، هم آنهایی را که دل‌خوشی از ملفی شدن اعلام این قانون اساسی (توسط مسئول شورا) ندارند تا حدودی از خود راضی می‌کند و از دور برایشان دست تکان می‌دهد و نکته‌ها "پیغام می‌کند" و هم برجسب "قیم‌بازی" را طلبکارانه! برایشانی مسئول شورا می‌چساند... ضمناً همین آقای بنی‌صدر بخوبی می‌داند که در جریان انقلاب ضدسلطنتی ۲۲/بهمن و سرنگونی رژیم شاه؛ بقایای رژیم شاه نیز به همین‌گونه استدلال‌ات استناد می‌جستند. آنها نیز می‌توانستند بگویند که قانون اساسی رژیم سلطنتی را "مردم" رای داده‌اند و خود مردم هم "باید" ملفی کنند" و بر همین اساس بود که بختیار در برابر موج خروشان انقلاب مردم ایران می‌گفت صبر کنید! اگر "مردم" بخواهند ما حتی حاضریم برای تغییر رژیم رفتارندوم نیز بکنیم.

این یک نمونه‌ی بارز از همان مردم‌گرائی است که در فصل پنجم به آن اشاره کردیم. بنی‌صدر به یک "مردم" بی‌هویت و نامشخص و کلی چنگ می‌زند تا آن مردم و نیروهای مشخصی را که چنگ درچنگ رژیم ضد مردمی شده‌اند، نادیده بگیرد. به این می‌گویند جنگل را در پس درختان دیدن!

اما واقع مطلب اینست که اگر بنی‌صدر می‌خواست عاری از فراموشکاری و تناقض حرف بزند، باید از آن قانون اساسی که براساس آن به "رئیس‌جمهوری منتخب" رسیده بود بکلی دست می‌شست.

بد نیست بدانید وقتی که بنی‌صدر دسته‌گل فوق را به آب داد، من مثل بسیاری موارد دیگر که رویش باز نمی‌شد، بردباری پیشه کردم و هیچ

نگفتم اما روی قضیه آنقدر باز بود که مدتی بعد در یکی از نشریات خارج از کشور منعکس گردید و متعاقباً خود بنی‌صدر با طلبکاری مضاعف از تناقضی که از حرف‌های او گرفته شده بود مسئله را با من در میان گذاشت تا با نمونه‌ی دیگری از "بداخلاقی" که بناحق علیه او روا داشته‌اند، آشنا شوم!

فکر می‌کنم می‌خواست تست کند و ببیند عکس‌العمل من چیست. در توجیه دسته‌گلی که به آب داده بود، قدری سفسطه‌بازی نمود و من نیز ضمن بحث با او به همین میزان قناعت کردم که یکبار دیگر در حضور خودم شفاها تأکید کند که بر امضای خود در پای مقدمه‌ی برنامه‌ی دولت موقت که صراحتاً به الغاء قانون اساسی خمینی اشاره دارد؛ باقی است.

بگذریم که این نمونه (اگر چه رویش باز شده بود) برای من آنچنان شگفت‌انگیز نبود. چون نمونه‌های بسا شگفت‌انگیزتر از آن از آقای بنی‌صدر دیده بودم؛ بعنوان مثال در همان مصاحبه‌اش با "سازمان مبارزین آزادی" در پاسخ به این سوال که آیا در مجلس خبرگان به ولایت‌فقیه رای داده بود یا خیر، می‌گفت:

"دو تا اصل بود. یکی ۵ و دیگری ۱۱۰ و من با هر دو اصل مخالفت کردم، در رای هم شرکت نکرده‌ام و تهران هم نبودم که شرکت بکنم، یکبارش قم در حضور آقای خمینی بودم و مخبر ایالتی فالانچی مصاحبه می‌کرد. یکبار هم در مشهد بودم. بنابراین حاضر نبودم که رای بدهم..."
آنگاه بنی‌صدر در پاسخ به سوال دیگری در همین باره می‌افزود: "اگر هم بودم رای نمی‌دادم، یعنی رای مخالف می‌دادم..."
حال آنکه همه‌ی مردم ایران بیاد دارند که در جریان انتخابات ریاست جمهوری در سال ۵۸ (بخصوص پس از فتوای خمینی دائر بر کناره‌گیری خود من از کاندیداتوری ریاست جمهوری) که بازار سوال و جواب درباره‌ی رای دادن یا رای ندادن کاندیداها به قانون اساسی ولایت فقیه داغ شده بود؛ همین آقای بنی‌صدر در تلویزیون چه موضعی در برابر سوالات مربوطه اتخاذ نمود.

کما اینکه روزنامه‌ی انقلاب اسلامی ۲۶/دیماه/۱۳۵۸ نیز ضمن انعکاس سخنرانی آقای بنی‌صدر "در مورد مسائل جاری و ریاست جمهوری" از قول خود ایشان نوشته بود:

"به اصل ۱۱۰ که در مجلس خبرگان گفته می‌شود من رای نداده‌ام باید بگویم که به شما دروغ گفته‌اند از ۷ نفری که این اصل را نوشت یکی خود من بودم. بلکه یک بندی در این اصل هست که بعد در مجلس به آن اضافه شد و

من با آن بند موافق نبودم آن بند هم همان بندی است که خود امام هم به آن عمل نکرد و آن این بود که تشخیص صلاحیت داوطلب ریاست جمهوری در دور اول با امام است و در دوره‌های بعد با شورای نگهبان . . ."

"حالا این یک بند را دستاویزی کردند، مخالفت با این اصل! گفتند فلانی به اصل ۱۱۰ رای نداده، دروغ گفته‌اند. من خودم از نویسندگان بودم، علاوه بر اینکه درباره‌ی حکومت اسلامی از سال ۱۳۴۹ مشغول نوشتن فلسفه‌ی اسلامی، روابط اجتماعی در اسلام، حکومت در اسلام، اقتصاد در اسلام و اخلاق در اسلام بوده‌ام. حالا اینها گی هستند که می‌گویند ما حکومت اسلام را قبول نداریم . . ."

بر اساس گزارش همان شماره‌ی روزنامه‌ی انقلاب اسلامی (۲۶/دیماه/۵۸):

"بنی‌صدر در پایان سخنان خود از حضار خواست که به شهرها و روستاها بروند و مردم را تشویق به شرکت در انتخابات بنمایند تا آگاهانه و به دور از هرگونه شایعه‌پراکنی با آزادی کامل به گاندید خود رای دهند." (تاکید در اینجا افزوده شده است.)

معنی "اخلاق در اسلام" و "شایعه‌پراکنی" علیه‌آقای بنی‌صدر را می‌فهمید؟

معنی "قیم بازی" در آوردن مسئول شورا به هنگام ملغی شناختن قانون اساسی ولایت فقیه را چطور!؟

دربارهٔ مشروعیت و مسئلهٔ ریاست جمهوری

آقای بنی‌صدر بکرات (از جمله در همین "انقلاب اسلامی" ۳۱/شهریور/۶۳) ادعا کرده است که ما (شورا و مجاهدین) مشروعیت کارهای خود را از او گرفته‌ایم. فکر می‌کنم با تمامی تذکرات و توجهاتی که در فصول گذشته درباره‌ی سرچشمه‌ی "مشروعیت" و امضای خود آقای بنی‌صدر در پای ماده‌ی ۲ (فصل اول) برنامه‌ی دولت موقت بعرض رسید؛ نقض التزام دائمی و مستمر او در اینباره نیازی به توضیح بیشتر نداشته‌باشد. آخر ما تصریح کرده بودیم و او هم گواهی و امضا کرده بود که مشروعیت "تماماً از مقاومت عادلانه‌ی مردم ایران علیه رژیم ارتجاعی خمینی و خونبهای رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارزان این میهن علیه دیکتاتوری و وابستگی" کسب شده است (و نه از رئیس‌جمهور منتخب). بر این اساس مشروعیت ریاست جمهوری خود آقای بنی‌صدر در چارچوب شورای ملی مقاومت نیز مشخصاً (به تائید و گواهی خودش) ناشی از مقاومت بود.

حال اگر در نظر بگیریم که قانون اساسی خمینی نیز ملغی اعلام شده و اصولا ما (شورا) نمی توانستیم با هیچیک از نهادهای حاکمهی رژیم خمینی (اعم از رهبر و رئیس جمهور و مجلس و دولت و پاسداران و دادگاههای باصلاح انقلاب و . . .) کلا و جزئا کمترین سازگاری داشته باشیم ، ملاحظه می شود که آقای بنی صدر نه فقط با امضای " رئیس جمهور منتخب " مستمرا تعهدات امضاشدهی خود در پای برنامهی دولت موقت و اسناد سه گانهی شورا را نقض می نمود ، بلکه با داعیهی برخوردار کردن ما (شورا) از اشعهی مشروعیت خویشتن خویش ، چیزی هم طلبکار می شود !



اگر آقای بنی صدر رک و پوست کنده و حتی با محاسبهی نا جرما بانه می گفت که ما (مجاهدین بطور اخص و شورا بطور اعم) در ائتلاف با او از جهت سیاسی و مخصوصا از جهت بین المللی سود برده ایم و از این طریق براعتبار آلترناتیو خود افزوده و به آن حالت اجتماعی - طبقاتی فراگیرتری داده ایم تا کسی - چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی - فکر نکند که انقلابی بودن به معنی دفع شخصیت های امثال آقای بنی صدر (بنی صدر آن ایام) است ؛ می گفتیم که حق کاملا با او (بنی صدر) است و هم اکنون نیز سیاست ما در قبال اقشار و طبقات مختلف مردم ایران که نمایندگان کلیهی گروهها و جریانات وابسته به این قشرها و طبقات می توانند با حق رای متساوی در شورای ملی مقاومت عضویت یابند ؛ هیچ تغییری نکرده است . مشروط بر اینکه با نفی تمام عیار رژیم های شاه و خمینی به التزامات و تعهدات خود در مقابل شورای ملی مقاومت احترام بگذارند و در عمل همچون آقای بنی صدر پیمان شکنی نکنند . البته در عین گواهی دادن برافزایش اعتبار آلترناتیو شورا و سود حاصله از ائتلاف با آقای بنی صدر در جهاتی که متذکر گردیدیم ؛ ما (چه شورا بطور اعم و چه مجاهدین بطور اخص) ضمنا حق داریم این نکته را هم خاطر نشان کنیم که ما نه تنها زیان ائتلاف با ایشان را نیز از برخی جهات اجتماعی و سیاسی دیگر پرداخته ایم بلکه ایشان را در زیر چتر مشروعیت مردمی و انقلابی خود بر روی سر گذاشتیم و پیشینهی ارتجاعی را نیز با بلند نظری انقلابی (آنچنانکه در فصول گذشته توضیح دادم) نادیده گرفتیم . بنابراین از آنجا که ورود در محاسبات تاجرما بانه و کاسبکارانه دربارهی ارزیابی بده و بستان با آقای بنی صدر و قضاوت دربارهی "چند - چند" آن درخور و شایستهی ما نیست و ما هرگز با چنین مقاصد و نیت هائی وارد در ائتلاف با بنی صدر نشدیم ، بحث پیرامون اینکه نسبت " داده ها " و " گرفته ها " ی

ما در رابطه با او چقدر است را به کناری می‌گذاریم و فقط به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که بالمآل نیز تا آنجا که به ما مربوط می‌شد اگر خودش فزون‌طلبی و پیمان‌شکنی نمی‌کرد و لگد نمی‌زد و خلاصه بر سر شاخ بُن نمی‌برید همچنان او را بر روی سر خود نگاه می‌داشتیم .



چنانکه گفتم در نخستین اجلاس هی شورای مسئله‌ی ریاست جمهوری و بویژه امضای "منتخب" جدا مورد بحث قرار گرفت و در یکی از نشست‌ها خود آقای بنی‌صدر نیز شرکت داشت. متعاقباً من در صحبت‌های مکرر با آقای بنی‌صدر مسئله‌ی رای‌گیری نمودم. تاکتیک دائمی آقای بنی‌صدر این بود که بحث را از موضوع اصلی منحرف نموده و اساساً به بستانکاری از مجاهدین تبدیل نماید.

فی‌المثل می‌گفت: شما مدعی انحصار مقاومت هستید، شما در پس خون‌ها و فداکاری‌هایتان فقط قدرت و حکومت می‌خواهید، شما مبدا مقاومت را ۳۰ خرداد گذاشته‌اید تا کس دیگری به حساب نیاید و...

تا آنکه در ۱۵ اسفند سال ۶۰ ضمن یکی از همین نشست‌ها برای فیصله دادن به این بحث، ابتدا در دو ماده مواضع مجاهدین را نوشتم و آن‌گاه در ماده‌ی سوم تصریح کردم: "ریاست جمهوری آقای دکتر بنی‌صدر و هر عنوان و مقام دیگری از جمله مسئولیت شورا یا دولت در مورد اینجانب، قطع نظر از منشاء و مبادی تاریخی آن، مشخصاً در زمان حاضر عطف به بریدن قطعی از خمینی و نظام او و ورود به حالت جدید مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه در چارچوب شورای ملی مقاومت است و بدون آن هیچ‌یک از آقایان مزبور در عناوین گنونی خود شناخته‌شده نبودند." ماده‌ی ۴ این سند را نیز در کلیشه خواهید دید.

سپس دوبرگی را که با سرعت تمام در همانجا نوشته بودم به آقای بنی‌صدر تقدیم کردم و به او گفتم این از مواضع مجاهدین، شما هم نظرتان را درباره‌ی "مسئله‌ی ریاست جمهوری و مشروعیت" کتبا بنویسید. آقای بنی‌صدر نوشت "مطالب این دو صفحه درباره‌ی مقاومت عادلانه‌ی مردم ایران و مشروعیت مقام‌ها به استناد این مقاومت مورد تأیید و تصدیق اینجانب است. ابوالحسن بنی‌صدر ۱۵/اسفند/۶۰" این همان سندی است که اگرچه آقای بنی‌صدر نسخه‌ای از آن نزد خود دارد، اما در نشریه‌اش هیچ کلمه‌ای درباره‌ی آن بر زبان نرانده است. ذیلاً [در صفحه‌ی بعد] توجه شما را به کلیشه‌ی این سند که متعاقباً به اطلاع شورا نیز رسید جلب می‌کنم و سپس یک نکته را درباره‌ی آن توضیح خواهم داد.

ما درین خلق من باب خلق و خدا بیداریم
مظهر قدرت تبتید - سرور چه بی نامش بیرون

۱

(۱) ما درین خلق بیداریم بدو خدا را که عادت عادله
بردم ایران علیه تو هم چنین مستند، اوجیه این تاریخ اصلی و بی
سازند، خونین و سوزناک - که بیداریم و پیش ازین از پیشتر از قدم که از امان
سید او شاد است علیه تو هم چنین از چه زمانی

(۲) شاد است از روز تحت مجلس آغاز شد در کتاب و فقه الطالیه
عدت همین در اشکال گفت آغاز شده و ما درین خلق نیز از سال
آغاز به زیادت در سیاسی بدان سیم برود اند
شاد است ما که نه نبرد در انداز تا در غیر در روز ۳۰ فروردین
مجلس رسد اگر بدلیل صابریست خود همین، ۱۰۷۱ از اذن لادین
نوسط ما درین خلق به به شکل سانه - فکله در لنا و ایاقه و

(۳) دولت جمهور رسد امر در تنی عدد در هر سال و تمام در هر روز هم
بیرت شد و ای دولت در هر روز اینها به قطع نظر از نشا و سواد
تا نظر آن شخصاً در زمان حاضر عکس به و بیرون قلمی از
چینی و فکله م لاد و درود - حالت چه بی سانه، اقلاد و سله در در هر
شود و این شاد است است و بدو از ان هیچ از تا با هر دو خدا و نوری

۴) کلیه اشکال تقارنت عاوانه از سرخ تمی و دردی عیبه
 نوزم ضعیفی که قوی در فارج از جا و جوب شود از تمی تقارنت
 وقتی با مخالفت سیاسی با این که اندر دشمن سازان با جوب
 نبوی که همدم و مقدری و قابل احترام و ارج گذاشتن است

سوال: تقارنت سازبان گوید میر غم هم نشین و کنس آفران
 به ما همین در سر بنامه در رسد عاوانه آفران و در ارج و
 اهی و از دست مقبول خود باشد

سوال: کلیه روشها و اموال و تقویت در دیگر نیز که در کور نشین
 افراد سرب اوان عوامل نیز و مشمول همین ارج
 و تقویم و ملکه اقدام و سر و رعیت قدسند و در اوان نیز
 برشم هر گونه اقدام با ما هم با برسی حق تقارنت
 عاوانه که آن را دارند

در تفسیر هر چه در تقویت نیروی است که سعادت طلب و
 در استقامت و فضیلت است

مطلب این دو صفحه است
 به یاد داشته باشید که در این دو صفحه
 شرح و تفسیر هر چه در تقویت
 تفسیر و تفسیر هر چه در تقویت

(مجاهدین خلق من باب خون و فدا به هیچوجه طالب حکومت نیستند .

مسعود رجوی نماینده‌ی مجاهدین)

۱) مجاهدین خلق به هیچوجه مدعی در انحصارداشتن مقاومت عادلانه‌ی مردم ایران علیه رژیم خمینی نیستند ، اگرچه تا این تاریخ اصلی‌ترین بارمبارزه‌ی خونین سراسری را برعهده داشته و بیش از ۹۰٪ شهدای آنرا تقدیم کرده‌اند .

۲) مبداء مقاومت علیه رژیم خمینی از چه زمانی است ؟

مقاومت از روز نخست به محض آغاز روش‌های ارتجاعی و ضدانقلابی حکومت خمینی در اشکال مختلف آغاز شده و مجاهدین خلق نیز از همان آغاز بگونه‌ی افشاگری - سیاسی در آن سهمیم بوده‌اند .

مقاومت عادلانه‌ی مزبور در امتداد تاریخی خود در روز ۳۰ خرداد ۶۰ بطور سراسری بدلیل جنایات خود خمینی با الهام از اذن للذین . . . توسط مجاهدین خلق به شکل مسلحانه - نظامی ارتقاء یافته است .

۳) ریاست جمهوری موقت آقای دکتر بنی‌صدر و هر عنوان و مقام دیگری از جمله مسئولیت شورا یا دولت درمورد اینجانب قطع نظر از منشاء و مبادی تاریخی آن مشخصا در زمان حاضر عطف به بریدن قطعی از خمینی و نظام او و ورود به حالت جدید مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه در چارچوب شورای ملی مقاومت است و بدون آن هیچیک از آقایان مزبور در عناوین گنونی خود شناخته نبودند . . .

۴) کلیه‌ی اشکال مقاومت عادلانه از موضع ملی و مردمی علیه رژیم خمینی ؛ حتی در خارج از چارچوب شورای ملی مقاومت و حتی با مخالفت سیاسی با ایدئولوژی و مشی و سازمان مجاهدین بنوبه‌ی خود محترم و مقدس و قابل احترام و ارج گذاشتن است . مثال: مقاومت سازمان کومله علیرغم همه‌ی نیش و طعن‌های آن به مجاهدین و

آقای بنی‌صدر در ابعاد عادلانه‌ی آن دارای ارج و اهمیت و ارزش معقول خود می‌باشد .

مثال: کلیه‌ی گروه‌ها و افراد و شخصیت‌های دیگر نیز که در شورا نیستند (فی‌المثل سربداران در آمل) نیز مشمول همین ارج و احترام و مشروعیت هستند و در آینده نیز برغم هرگونه اختلاف با مجاهدین بایستی حق مقاومت عادلانه‌ی آنان ادا شود . تذکر: منظور هر گروه و شخصیت و نیروئی است که سلطنت طلب و وابسته به خارج و ضدانقلاب نباشد .

مطالب این دو صفحه درباره‌ی مقاومت مردم ایران و مشروعیت مقام‌ها باستناد این مقاومت مورد تأیید و تصدیق اینجانب است .

ابوالحسن بنی‌صدر - ۱۵ اسفند ۶۰

توضیح: شاید فکر کنید که بعد از حل و فصل مسئله‌ی مشروعیت و ریاست جمهوری در برنامه‌ی دولت موقت، این سند که چیز جدیدی ندارد، من هم با شما موافقم اما مشکل در آقای بنی‌صدر بود که علیرغم امضای کردن برنامه‌ی دولت موقت، باز هم با توجیهات و سفسطه‌های خاص خودش و استناد ناموجه به میثاقش کماکان هم خود را "رئیس‌جمهور منتخب" می‌نامید و هم در هر کجا که دستش می‌رسید مدعی می‌شد که ما نیز از اشعه‌ی مشروعیت او ارتزاق کرده و می‌کنیم. اما اکنون با تأیید و تصدیق و امضایش در پای این سند دست‌کم در چارچوب شورا و به اعتبار میثاقش، دیگر نمی‌توانست صاحب ادعا باشد. بخصوص که من ریاست‌جمهوری او را موکداً "عطف به بریدن قطعی از خمینی و نظام او" می‌شناختم.



اما سند فوق‌الذکر نیز پایان ماجرا نبود. شب بعد (۱۶/اسفند/۶۰) باز هم در اینباره بین ما بحث پیش آمد. به استناد توافق شب قبل، انتظار من این بود که آقای بنی‌صدر از این پس در صورتی که خواستار ادامه‌ی همکاری با ما (شورا) باشد، دیگر مشروعیت عنوان رئیس‌جمهوری را تمام و کمال ناشی از مقاومت بدانند. اما در حین صحبت‌هایی که او می‌کرد، متوجه شدم که باز بنحوی می‌خواهد با سفسطه‌بازی امضای دیشب را سَمَبَل کند و مجدداً "جر" بزند. آنشب آقای بنی‌صدر حتی مدعی گردید که سایر اعضای شورا کاری به کار او و امضای رئیس‌جمهور منتخب ندارند و اگر هم داشته باشند خود او جوابگوی آنها خواهد بود؛ اما این مجاهدین هستند که هر چه هست زیر سر آنهاست...

به این وسیله آقای بنی‌صدر آشکارا می‌خواست مرا در موضع مسئول شورا خلع سلاح کند.

منهم به جای اینکه در این در این زمینه به بحث بپردازم، گفتم بسیار خوب من رسماً و صریحاً از سوی مجاهدین خدمتان عرض می‌کنم که چنانچه مشروعیت ریاست‌جمهوری و امضای فعلی و آینده‌ی خود را مستند به رای مردم می‌فرمائید و منتخب را به این دلیل بکار می‌برید، مجاهدین بخاطر اختلاف‌نظر اصولی در این مورد از پذیرش آن معذورند.

این مطلب را کتبا نیز به روی کاغذ نوشته و به آقای بنی‌صدر دادم و افزودم از آنجا که نه ما (مجاهدین) حق داریم و نه شما از ما انتظار دارید

که خلاف اصول خودعمل کنیم و مورد تحمیل شما واقع بشویم ، در صورتی که می‌خواهید در ائتلافان با ما به رای مردم استناد نموده و مشروعیت ریاست‌جمهوری خود را ناشی از آن بدانید و چه امروز و چه فردا بسیاری الزامات دیگر نیز از بابت آن رای و آن قانون اساسی که به آن متکی است ؛ به ما بار کنید ؛ بیائید همین امشب دوستانه و برادرانه از یکدیگر جدا شویم و به مردم هم بگوئیم که ما اختلاف نظر اصولی فزاینده داشتیم و صلاح دیدیم که قبل از آنکه رابطه‌مان بیشتر بهم بخورد ، قطع همکاری کنیم .

واقعیت نیز این بود که دیگر سازمان مجاهدین از اینهمه بگو مگوها خسته شده بود و چنانچه آقای بنی‌صدر پاسخی غیر از آنچه که آنشب به من داد ؛ می‌داد ؛ مرجح بود جدائی که ۲ سال بعد اجتناب‌ناپذیر شد ، همانجا محقق بشود .

زیرا اگر آقای بنی‌صدر می‌خواست مشروعیت ریاست‌جمهوری خودش را به رای مردم در چارچوب قانون اساسی خمینی مستند سازد ، نه فقط با قول و قرارهای شورائی و امضای قبلی خود آقای بنی‌صدر در پای برنامه‌ی دولت موقت در تضاد بود ، بلکه ما را در بن‌بست‌های سیاسی و استراتژیکی می‌گذاشت که راه خروج از آنها نداشتیم و لذا خاتمه دادن به همکاری با او را ترجیح می‌دادیم .

اما آقای بنی‌صدر برغم دعاوی پیشین و دعاوی بعدیش (درباره‌ی سرچشمه‌ی مشروعیت) که هیچگاه دست از آنها نکشیده و هنوز هم آنرا برسرما چماق می‌کند ، وقتی آن چندسطر را که در برابر خودش نوشته و امضا کردم دید ، شاید فهمید که مسئله برای ما واقعا جدی است . لذا شروع به صحبت‌هایی اندر ضرورت ادامه‌ی اتحاد و اینکه اگر از مجاهدین جدا بشود ، دیگر توضیحی برای مردم نخواهد داشت ، نمود که من قصد نقل تمامی آنها را ندارم . منم به آقای بنی‌صدر گفتم که خاتمه دادن به همکاری با او ما (مجاهدین) را نیز خوشحال و سرافراز نمی‌کند اما این خود اوست که برغم امضا و قول و قرار پیشین ، ما را در بن‌بست قرار می‌دهد و تازه وقتی هم به گفتگو می‌نشینیم طلبکار هم درمی‌آید .

در همین حین آقای بنی‌صدر گفت که من (بنی‌صدر) امضای (رئیس جمهور منتخب) خود را "به آن رای مستند نکرده‌ام" . بلکه وقتی امضاء می‌کنم رئیس جمهور منتخب "یک مسئله‌ی عاطفی است که می‌خواهم یادآوری به مردم بکنم ." تا یادشان نرود که به ما رای داده بودند و بعد هم شعار

مقاومت دادند و من مقاومت کردم و حالا نوبت خود آنهاست ...
 از آقای بنی صدر پرسیدم فی الواقع راست می گوئید و قصد تحمیل هیچ
 چیز دیگری را به ما ندارید؟ بنی صدر اطمینان داد که آنچه را گفته عین
 واقع است. دو جمله از جملاتی را که خود او گفته بود در ذیل نامه‌ی خودم
 نوشتم و گفتم اگر حرف همین است که گفتید (و منمهم در اینجا نوشتم) ، پس
 امضا کنید. کاغذ را از من گرفت و امضا کرد و به من برگرداند.

بسم الله الرحمن الرحيم

ضمانت می‌دهم که در تمام امور مشروطیت و جمهوری و امن و آسایش و آزادی
 مستند به ما مردم منافع و منافع را با این دلیل مبارزه می‌کنیم. ما بدون

تجاوز از اهداف نظر اصلی و در این مورد از بنی صدر این سند در دست
 دارم امضا کرده‌ام

به آن رای منتهی گرداوم
 میسازم و من است
 می‌نمایم و در کشور مردم گفتم
 امضا کرده‌ام

اگر فکر می‌کنید با اینهمه سند و مدرک، مسئله‌ی "مشروعیت" بین ما (شورا) و آقای بنی‌صدر فیصله یافت، اشتباه می‌کنید. در همان حال که ما برای حفظ حرمت آقای بنی‌صدر از انتشار علنی این اسناد، خودداری ورزیدیم و در همان حال که با انعطاف کامل، پیام‌های او با امضای "رئیس‌جمهور منتخب" را کماکان در "مجاهد" منتشر می‌نمودیم و در آغاز مراسم رسمی شورا نیز قرائت می‌کردیم، آقای بنی‌صدر باز هم در هر کجا که دستش می‌رسید؛ بی‌اعتنا به مسائل و مشکلات و انتظارات متحدینش کار خود را می‌کرد.

اینقدر که من فهمیدم اصولا این آقای بنی‌صدر، خود را منشاء صدور اشعه‌ی بی‌مانندی بنام اشعه‌ی مشروعیت!! می‌دانست که او را در تمامی تاریخ جهان یگانه و بی‌بدیل می‌نمود!

فکر نکنید من این حرف‌ها را از خودم درآورده‌ام. باور کنید حرف خود آقای بنی‌صدر است. به "انقلاب اسلامی" شماره‌ی ۶۹ (۱/فروردین ۶۳) که پیامی به تاریخ ۲۶/دیماه/۶۲ را با امضاء خود آقای بنی‌صدر منتشر نموده نگاه کنید: "این افتخار، اینجانب را است که تنها رئیس دولت دوران‌های طولانی تاریخ جهان بوده‌ام که امور مردم را از آنها پوشیده نداشتم و با اعدام‌ها و شکنجه‌ها و... و با سلب امنیت قضائی و آزادی‌های مردم با تمام توان مخالفت و مبارزه کردم..."

در همین شماره‌ی (۶۹) "انقلاب اسلامی"، آقای بنی‌صدر "درباره‌ی مهاجرت (خودش) از ایران" توضیحاتی در پاسخ به برخی سوالات ارائه داده و نتایج احتمالی یکی از شقوق مربوط به مهاجرت نکردن و ماندن خودش در ایران را بنحویز تحریر کرده است [کلیشه در صفحه‌ی بعد]. گوش کنید و ببینید در لابلای مطالب، چگونه "اعترافات تلویزیونی" را که بقول خودش ممکن بود از او بگیرند "نه تنها به معنای مرگ جمهوری و حاکمیت ملی بلکه به خطر افکننده‌ی "موجودیت ایران" تلقی کرده است:

امروز دیگر روزهای اول کودتا نیست. دو سال و ۹ ماه از کودتا می‌گذرد. همه متعان خود را داده‌اند. می‌بینید و آشکارا که حرف‌های رژیم خمینی نیستند. بی‌شک این مسئولیت سنگین ادا می‌شود و جلوه‌گیری از بازگشت خدا انقلاب، میرا بر آن میدادند که جنگ را یک لحظه تعطیل نکنم و سختی‌ها را هر چه هست بپذیرم.

به اوین می‌برند و در زندان قرار به ولایت خمینی و... می‌گرفتند. مسئولیت سنگین اینجا نبوده است. منتخب اول تاریخ ایران و نخستین پرهان و برتر و بدفقاوت عمومی. اینجا به می‌گرد که تن به این آزما پیش است. در آن لحظه‌های سخت گذروا امروز نیز از زبانی اینجا نباشد که

"اعترافات تلویزیونی" نه تنها بمعنای مرگ جمهوری و حاکمیت ملی بودند، بلکه موجودیت ایران را - بخطر می‌انگیزد و تا سنگی ملت ایران را برای زندگانی مستقل مورد سؤال قرار میدادند. وضعیت اینجا نب و وضعیت یک شخص نبود. مسئولیت نخستین منتخب ملت ایران بمعنای ملت بر خود را از حق حاکمیت ملی بود. مسئولیت دفاع از مشروعیت و حقانیت انقلاب بود. بر من نبود که از اکتیو شخصیت قهرمانی طلبی کنم و خود را در اختیار شکنجه گران قرار دهم بر من نبود که هر پیش آمدی را بر "مما حبه تلویزیونی" ترجیح دهم. و گرنه در همان ۵۵ خرداد که آقای خمینی خواست "به راه دیو و تلویزیون بروند

توبه کنند، من و مردم می‌پذیریم تا بد با چند جمله سرونه فاجعه را بهم می‌وردیم و با نظارت فرصت مناسب برجا میماند. کتاب غیبت به امید را خوانده‌اید و میدادند که بلافاصله بعد از جواب تلگرافی قاطع به مخفیگاه رفتم. یعنی فخرمان روزی با هم میدادند که خمینی قعدا در صراحت تلویزیون ببرد و با اینکار "ملت را در حکم صغیر" بگرداند. ملتی که تشخیص ندارد آدم زبونی را به راست جمهوری برمی‌گزیند چه طوری بر حاکمیت ولایت دارد؟ او نمیدانست که میوه این جنایت به اسلام و ایران را قدرت‌های مسلط بر جهان می‌چیندند و در پرتو زودبایدی خود را بر کشور ما حاکم می‌کردند. تصوراً این بنده شوم، سبب میشد به هر کار جز دستگیری و در معرض این خطر بزرگ قرار دادن - حیثیت ملت ایران، تن بدهم. گمان می‌کنم اعتراض کنندگان وقتی به این حقایق توجه کنند، بیش از اینجا نباشد از تصور وضعیت که ممکن بود پیش بیاید، مرتعش خواهند شد.

علاوه بر این بهر عهده گرفته بودن بی‌شک بر سوگند و حکم انتخاب شدن که با مسئولیت را زمین نگذازم و وقتی در دوم مرداد معلوم شد که مردم برای خویش هستند، در وظیفه خویش با فتم که به همه مسئولیت‌های ملی و بین‌المللی خویش نه تنها بعنوان منتخب مردم بلکه در مقام دفاع از انقلاب ایران و موقعیت و نقشی که فی‌ان عملکنم. به این امر بازمی‌گردم.

جالب است که در همین نوشته، آقای بنی‌صدر درباره‌ی خمینی می‌نویسد "چه کسی باور می‌کرد پدری قصد جان و حیثیت فرزند خویش را بکند و مصالح اسلام و کشور را قربانی قدرت استبدادی بگرداند؟" و از همه جالب‌تر وقتی است که بنی‌صدر در همین نوشته از احتمال اینکه بوسیله‌ی خمینی کشته نشده و زندانی بشود سخن می‌گوید. توجه کنید، تازه چند روز بود ما (شورا) از او جدا شده بودیم که نوشت:

"بالاخره احتمال سوم این بود که آقای خمینی مرا نکشد (هر چند کسی بدستور او نبوده و نیست، کار او اغلب توجیه جنایت اطرافیان است)".
تطهیر چهره‌ی پلید و ناپاک شخص خمینی را توسط بنی‌صدر می‌بینید؟ گویا اطرافیان خمینی با تصمیم خودشان جنایت می‌کنند و خمینی فقط کارآنها را توجیه می‌کند.

خوب است که دو سال پیش، جانی مشهور شیخ‌صادق خلخالی، نحوه‌ی انتصاب خود برای تصدی اعدام‌ها را با فتوا و حکم کتبی خمینی بر ملا نمود و جریان احضار خود توسط خمینی و بعهدہ گرفتن ماموریت‌های مربوطه را (با اصرار شخص خمینی) کاملاً توضیح داد. کما اینکه گیلانی جنایتکار و خون‌آشام نیز یکبار گفته بود که در مورد اعدام‌ها، شخص خمینی تصمیم می‌گرفت و حتی تخفیفاتی را که او (گیلانی) پیشنهاد می‌نمود، رد می‌کرد. همچنین اطلاعیه‌ی سپاه پاسداران در عصر ۳۰ خرداد صریحاً حاکی از آن بود که به دستور شخص خمینی بر روی تظاهرات مجاهدین آتش گشوده‌اند.

آقای بنی‌صدر درست گفته است که اگر (خدای ناکرده) کارش به اعترافات تلویزیونی می‌کشید، فی‌الواقع فضیحت ببار می‌آمد. بهمین دلیل من نیز در مصاحبه‌ی شماره‌ی ۵ (دیماه/۶۰) حفاظت مجاهدین از آقای بنی‌صدر "در شرایط مشخص" را "تودهنی محکم به ارتجاع خمینی" ارزیابی کرده بودم. اما این مطلب که آقای بنی‌صدر می‌گوید پس از ۲/مرداد/۶۰ وقتی "معلوم شد که مردم بر رای خویش هستند" مصمم شده است نه تنها بعنوان "منتخب" مردم بلکه "در مقام دفاع از انقلاب ایران و موقعیت و نقش جهانی آن" به "همه‌ی مسئولیت‌های ملی و بین‌المللی خویش" عمل کند؛ صحت ندارد و دروغ است. زیرا چنانکه قبلاً هم گفتم او پس از عزلش توسط

خمینی دیگر رئیس جمهور امضاء نمی‌کرد و اولین بار به پیشنهاد مجاهدین در چهارچوب تشکیل شورای ملی مقاومت در ۲۷/تیر/۱۳۶۰ بود (و نادر ۲/مرداد) که ذیل نامه‌اش به من، "رئیس جمهور" امضاء نمود. منتها خودش زائده‌ی "منتخب" را هم افزود.

از آن تاریخ به بعد نیز هر موقع قافیه‌ی استدلالش تنگ آمده با تنزه‌طلبی همه‌چیز را بر سر مسئول اول سازمان مجاهدین سرشکن نموده و خطاب به من چنین گفته است که "... شما با اصرار می‌گفتید [بنی‌صدر] رئیس جمهور شورا است؟" (انقلاب اسلامی ۳۱/شهریور/۶۳) اما هرآنگاه که در تنگنا نبوده است، کماکان مدعی می‌شد که بعنوان "منتخب مردم" به دفاع از انقلاب ایران و نقش جهانی آن قیام کرده و "به حکم انتخاب شدن"، "مسئولیت‌های ملی و بین‌المللی خویش" را برعهده گرفته است.

حتی در خاتمه‌ی چهار سال دوران ریاست جمهوری در پنجم بهمن‌ماه ۶۲، که از آن پس دیگر عنوان رئیس‌جمهور را بکار نبرد و به امضاء "منتخب شما" قناعت! نمود، ضمن پیامش خطاب به "ملت رشید ایران" چنین نوشت: "... برمنست که به وظیفه‌ی دفاع از انقلاب ایران عمل کنم. بنام منتخب شما و بنابراین زبان شما، حساب انقلاب آزادبخش و اسلام را از حساب استبداد و ضداسلامی که استبدادیان بنام اسلام برقرار کرده‌اند جدا سازم" در پایان این پیام نیز آقای بنی‌صدر بعنوان از موضع بیان و زبان ملت فرمان داده بود که "... خون‌های پاک و استقامت‌های ظفرمند مجاهدان و مبارزان را قدر بشناسید و براساس میثاقی که متضمن ۴ اصل بیان انقلاب ایران یعنی استقلال و آزادی و رشد و اسلام است، همگرایی کنید.

بدسخن دروغ‌گویان باور نکنید، من نه می‌توانستم و نه می‌توانم از تعهد شانه خالی کنم و مبارزه‌ها را سازمان تا استقرار مجدد جمهوری به همه‌ی مسئولیت‌های خویش عمل کرده‌ام و عمل‌خواهم کرد." (تاکیدات در اینجا افزوده شده‌اند)

از آنجا که حتی محض رضای خدا هم شده آقای بنی‌صدر در این پیام یک کلمه نیز به شورای ملی مقاومت عنایت نکرده بود و شورا نیز از پیش، مرا موظف کرده بود با آقای بنی‌صدر صحبت کنم و ببینم در پایان دوران چهار ساله‌ی ریاست جمهوری (که البته برای شورا نه رژیم و نه قانون اساسی

و نه ریاست‌جمهوریش مطلقاً موضوعیت نداشت) چه می‌خواهد بکند؛ اکنون که بنی‌صدر این پیام را قبل از انتشار برای ابراز نظر، برای من نیز فرستاده بود (البته بعد از مشورت‌های کافی با اطرافیانش) به سراغش رفتم.

شورا از چند ماه پیش براساس پاره‌ای شنیده‌ها نگران این بود که می‌آید بنی‌صدر که "رئیس‌جمهور منتخب" امضا می‌نمود، در خاتمه‌ی ۴ سال مشکل جدیدی برای شورا درست کند و بهمین دلیل قرار بود که من با او (بنی‌صدر) صحبت کنم و اکنون نیز در همین رابطه پیامش را قبل از انتشار به من هم داده بود زیرا از قبل مسئله را با او مطرح کرده بودم.

یکی از دلایل نگرانی شورا ضمناً این بود که آقای بنی‌صدر چندی پیش به خود من گفته بود که برخی اطرافیان می‌گویند: شما بیائید در راس چهار سال (یعنی بهمن ۶۲) از شورا جدا شده و "اعلام انحلال" آن را بکنید. اما من (بنی‌صدر) زیربار نرفتم و مخالفت کردم...

این مطلب را من (مسئول شورا) به اطلاع شورا رسانده بودم.

اما اکنون می‌دیدم که آقای بنی‌صدر در پیامش نه تنها شورا و امضای خود پای برنامه‌ی دولت موقت و اسناد سه‌گانه‌ی شورا و اسنادی را که با خود من امضاء کرده بود مطلقاً نادیده گرفته، بلکه فرمان "همگرایی" براساس "میثاق" نیز صادر کرده و ضمناً با امضای "منتخب" افزوده است که تا استقرار مجدد جمهوری به همه‌ی مسئولیت‌های خویش عمل خواهد نمود. در اثنای صحبت با حداکثر ملایمت و احترام از او پرسیدم که چرا در پیام شما هیچ اثر و خبری از وجود شورا نیست؟ نیمه‌شوخی و نیمه‌جدی جواب داد که تازه این بار زیاده‌روی هم کرده‌ام و اسم از مجاهدان هم آورده‌ام. اگر چه بعضی‌ها [اطرافیان] معترض هم بودند؛ (منظورش جمله‌ی "خون‌های پاک و استقامت‌های ظفرمند مجاهدان و مبارزان را قدر بشناسید" بود که در پیامش آورده بود)...

گفتم: خودتان را بی‌جهت به زحمت انداخته‌اید! خوب، اگر منظوری "مجاهدین" هستند، من پیشنهاد می‌کنم آن کلمه را بردارید. اینبار (بدون شوخی) گفتم: آخر از یک جهت لازم بود...

حتی اگر بنی‌صدر توضیح چپ‌اندرقیچی و آمیخته با مغلطه و سفسطه‌ی خود را ارائه نمی‌داد، برای من (با توجه به سرتا پای پیامش) روشن بود که انگیزه‌ی نهائی اسم‌آوردن استثنائی از "مجاهدان و مبارزان" این بود که

می‌خواهد به خواننده حالی کند (بصورت کاملا تلویحی) که آنهایی هم که در آن انتخابات به من (بنی‌صدر) رای نداده‌اند اکنون زیر اشعه‌ی مشروعیت خودم هستند و بر اساس میثاق، ریاست جمهوری مرا عطف به مقاومتی که کرده‌ام پذیرا شده‌اند . . .

اگر این بحث به داخل شورا می‌کشید و شورا در همانجا به همکاری خود با آقای بنی‌صدر (که برغم همه‌ی تعهدات و امضاهای قبلیش رفتار می‌نمود) خاتمه می‌داد جای سرزنش نبود. اما چون اصل بر انعطاف و منتهای اغماض بود، من در منتهای حسن نیت فرمولی پیدا کردم که در عین اینکه منافع بنی‌صدر را به بالاترین درجه تأمین می‌نمود؛ رشته‌ی همکاریش با شورا نیز نگسلد (البته در عین تصریح بر حق و حقوق شورا). به این معنی که چون بحث با خود بنی‌صدر واجد هیچ فایده و ارزشی نبود؛ شخصا بعنوان مسئول شورا به صدور اطلاعیه‌ای مبادرت نموده و با یادآوری مواد مربوط به "مشروعیت و ریاست جمهوری" در فصل اول برنامه‌ی شورا و دولت موقت، تصریح نمودم که "صرفنظر از دیدگاه‌های اخص مندرج در پیام آقای بنی‌صدر پیرامون مسئله‌ی ریاست جمهوری؛ لازم به تأکید می‌دانم که در رابطه با شورای ملی مقاومت، همچون گذشته ریاست جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران، بیرهده‌ی آقای بنی‌صدر بوده که طبعاً مشروعیت آن همانند سایر مقامات و مسئولیت‌های دولت موقت آتی، تماماً ناشی از مقاومت می‌باشد."

به این ترتیب تا آنجا که به بنی‌صدر مربوط می‌شد هم خدا را داشت و هم خرما را. یعنی هم بوسیله‌ی ما رئیس‌جمهور مقاومت خوانده می‌شد و هم توسط خودش "منتخب" امضاء می‌شد! از بنی‌صدر خواستم که ولو یک جمله شده در پیامش بیاورد و بگوید که در تعهدات و موقعیتش نسبت به شورا تغییری ایجاد نشده است، اما او نپذیرفت. لذا با توافق خودش، پاراگراف زیر را که یکی دو کلمه‌ی آن توسط خودش انتخاب شد، در پایان پیام خود افزودم:

"اضافه می‌کنم که طی گفتگوی حضوری، آقای بنی‌صدر با توجه به مواد یادشده از برنامه‌ی شورای ملی مقاومت، تأکید کردند اگرچه بنا به دلایلی که در پیام خود گفته‌اند، شخصا لازم شمردند که از این پس عنوان رئیس‌جمهور را بکار نبرند، اما در تعهدات و موقعیتشان نسبت به شورای ملی مقاومت، هیچگونه تغییری ایجاد نشده و عنوان "ریاست جمهوری دمکراتیک اسلامی

ایران" نیز پس از استقرار دولت موقت در خاک گشور، وجه حقوقی پیدا خواهد نمود.

مسئول شورای ملی مقاومت

مسعود رجوی

"۱۵/ بهمن/ ۶۲"

آنگاه پیام او و اطلاعیه‌ی توضیحی خودم (مسئول شورا) را جهت انتشار به نشریه‌ی مجاهد ارسال نمودم، که هر دوی آنها (در "مجاهد" ۲۵/ بهمن/ ۶۲) منتشر گردید. نسخه‌ای از دستنویس اطلاعیه‌ی خودم را نیز به بنی‌صدر دادم که اکنون در نشریه‌اش (۳۱/ شهریور) منتشر نموده. اما در آن ایام در نشریه‌ی خودش هیچ اشاره‌ای به آن نکرد.

رابطه‌ی یکجانبه‌ی ما با بنی‌صدر را می‌بینید؟

تا‌اکنون در کنار کلیشه‌ی دستنویس اطلاعیه‌ی من در "انقلاب اسلامی" (۳۱/ شهریور) طلبکار هم درآمده است که: "بعد از صدور اعلامیه‌ی مناسبت پایان چهارمین سال، پس از آنکه از او به‌اصرار خواستید اسم شورا را ببرد و بنویسد رئیس‌جمهوری شورا است و او نپذیرفت، شما خود متنی منتشر کردید و از قول او در ۱۵/ بهمن/ ۶۲ نوشتید: (متن تایپ‌شده‌ی اطلاعیه‌ی مسئول شورا را آورده است)"

جالب‌تر اینکه (برغم آنهمه انعطاف و ملاحظه‌کاری که به هنگام صدور این اطلاعیه در قبال بنی‌صدر بخرج داده شده بود) چنانکه در فصل دوم در مبحث "اشاره به مسئله‌ی عراق" بعرض رساندم، در همین شماره‌ی (۳۱/ شهریور) "انقلاب اسلامی"، یک صفحه بعد از کلیشه‌ی دستنویس اطلاعیه‌ی ۱۵/ بهمن/ ۶۲ مسئول شورا، بنی‌صدر مدعی می‌شود که "پس از یاس‌گامل از موافق‌گردن بنی‌صدر و حتی ساکت‌کردن وی بود که رجوی و همکارانش انتشار مقاله‌ی "دروغ‌های طارق عزیز" در روزنامه‌ی انقلاب اسلامی را بهانه قرار دادند و... از او (بنی‌صدر) جدا شدند." حال آنکه دیدیم اگر مسئله این بود (که نبود) تقریباً ۲ ماه پس از مذاکره‌ی ۲ نفره با بنی‌صدر درباره‌ی ایده‌ی پُل‌زدن به تهران از طریق عراق و یکماه پس از مذاکره‌ی دستجمعی با او در اینبار (در اجلاس‌های شورا) هیچ لزومی نداشت من به صدور چنین اطلاعیه‌ای درباره‌ی ریاست‌جمهوری او مبادرت کنم. با الهام از طنز تلخی که در مقاله‌ی برادر مجاهد مهدی ابریشمچی (به هنگام انتشار نامه‌ی بنی‌صدر به خمینی در "مجاهد") به آن اشاره شده بود، اجازه بدهید در خاتمه‌ی این مبحث، خاطرنشان کنم که معلوم نیست که این آقای بنی‌صدری که اینهمه دم از

"منتخب" بودن خودش و مسئولیت‌های ملی و بین‌المللی و جهانی ناشی از آن می‌زند، چرا به خمینی که می‌رسد فقط ابوالحسن بنی‌صدر - و نه منتخب شما - امضا می‌کند!! (در نامه‌اش به خمینی) .

در بارهٔ صدور انقلاب و قیام مردم عراق

در رژیم خمینی، آقای بنی‌صدر خود از واضعان تئوری "صدور انقلاب" بود. در رژیم خمینی این تئوری، تمایلات جنگ‌افروزانه و قرون وسطائی رژیم را که نمی‌توانست بدون جنگ و اختناق بر سر پا بماند؛ سیراب می‌نمود. بهمین دلیل، ما پیوسته گفته و بازهم می‌گوئیم که صرفنظر از تجاوز و تهاجم گسترده‌ی نیروهای عراقی به خاک میهنمان در پایان شهریور/۱۳۵۹؛ این خود رژیم خمینی بود که جنگ ایران و عراق را تحت شعار صدور باصطلاح انقلاب، به انواع و اقسام تحریکات، زمینه‌سازی نمود. و اِلا این جنگ محققا اجتناب‌پذیر بود و بنی‌صدر نیز در زمان ریاست جمهوریش چندین بار بر این حقیقت گواهی داد. شاید در آن اوایل وقتی که بنی‌صدر و روزنامه‌ی ناشر افکارش از "صدور انقلاب" دم می‌زدند، نمی‌فهمیدند که چه خواب آشفته و خونینی برای مردم ایران می‌بینند.

روزنامه‌ی بنی‌صدر در سرمقاله‌ی شماره‌ی ۲۶/دیماه/۱۳۵۸ خود نوشته بود:

انقلاب اسلامی

۱۳۵۸/دیماه/۲۶

انقلاب اسلامی در محدوده‌ی یک کشور نمی‌کنجد. یا از این محدوده خارج می‌گردد و جهانی می‌شود و جهان را به عدل مهدی رهنمون می‌گردد و با چون صدها و هزاران انقلاب‌پیش از این در اعمار تاریخ، در چهاردیواری ما محصور و ناکام می‌گردد. از خود بیگانه می‌شود و از تو راه برای طاغوتیان گشوده می‌گردد. اگر انقلاب را جهانی تلقی نکنیم و آنرا جهانی نکنیم، دشمن براحتمی امکان بسیج نیروهای خود را برای حرب‌ماوردن با حواهد داشت و اگر آنرا جهانی تلقی کنیم و گان‌ون‌های قیام و انقلاب را همه‌جا بخصوص در کشورهای اسلامی برافرازیم ما دشمن را در همه‌جا، در پنجم‌های قوی خویش خرد خواهیم کرد. و چه راهی بهتر از افشاکری برای همه‌گیرکردن جریان انقلاب

اما به هنگام تشکیل شورای ملی مقاومت، بنی صدر در تاریخ ۲۷/تیرماه ۱۳۶۰ ضمن "میثاق" خود بدرستی نوشت: "نتیجه‌ی این‌گونه ولایت فقیه که بدترین استبدادها نیز به‌گرددش نمی‌رسند، همین وضعیتی است که کشور پیدا کرده است: گروگانگیری و نتایج اقتصادی آن (دست‌کم ۸۰ میلیارد دلار ضرر محاصره‌ی اقتصادی و جنگ) و جنگ‌های داخلی و خارجی دلیلی جز استبداد رای ایشان [منظورش خمینی است] و استفاده‌ی گروه قدرت‌پرستان از ضعف ایشان ندارد."

توجه می‌دهم که بنی صدر این سطور را در پایگاه مجاهدین در شرایطی می‌نوشت که بخش‌های وسیعی از خاک میهن ما هنوز در اشغال قوای مهاجم عراقی بود. اما این امر از حقیقتی که بنی صدر بدان اشاره کرده بود، هیچ چیز کم نمی‌کرد. زیرا فی‌الواقع ۸۰ میلیارد دلار ضرر و زیان و جنگ ضدخلقی در کردستان و جنگ ایران و عراق بالمآل دلیلی جز استبداد رای خمینی نداشت و اگر انقلاب ایران از دستگاه رهبری‌کننده‌ای برخوردار می‌بود که می‌توانست آن انقلاب عظیم را به سوی دموکراسی و عدالت اجتماعی هدایت کند؛ هیچ نیازی به اینهمه ضرر و زیان و سرکوب و اختناق و جنگ داخلی و خارجی نمی‌بود.

آنگاه در اوایل مهرماه ۱۳۶۰ برنامه‌ی دولت موقت که توسط بنی صدر نیز گواهی و امضا شده بود منتشر گردید. در این برنامه "جهان وطنی" ارتجاعی خمینی که "در حقیقت آرزوهای برباد رفته‌ی قرون وسطائی را تحت لوای اسلام" عرضه می‌نمود، قویا محکوم شده بود. همچنین در ماده‌ی ۱۲ این برنامه بر "عدم دخالت در امور داخلی سایرین و ممانعت از دیگران در دخالت در امور داخلی کشور" و بر "همزیستی، صلح و همکاری‌های بین‌المللی و منطقه‌ای" تاکید شده بود.

بنابراین دور از انتظار نبود که آقای بنی‌صدر بعنوان رئیس جمهور مقاومت، از این پس بقایای تفکرات پیشین درباره‌ی "صدور انقلاب" را به کناری بگذارد و از هرگونه همدستی غیرمستقیم در تبلیغ برای ایده‌ها و نظریاتی که خواسته‌ی خمینی سرکوبگر و جنگ‌افروز بود قویا بپرهیزد.

اما بدنبال تصرف خرمشهر و تخلیه‌ی این بخش از میهن ما از سربازان

عراقی در اوایل خرداد ۱۳۶۱ آقای بنی‌صدر پیامی خطاب به "نیروهای مسلح" که یک بند از آن نیز خطاب به "ملت عراق" است، فرستاد. که در شماره ۱۱/خرداد/۶۱ نشریه‌اش تحت عنوان "پیام رئیس‌جمهور بمناسبت فتح خرمشهر" منتشر گردید. جالب اینکه آقای بنی‌صدر در همان حال که در پیامش متذکر می‌گردید در اردیبهشت سال ۶۰ نیز عقب‌نشینی قوای عراقی "به ماوراء مرزهای خویش" امکان‌پذیر بوده اما "کودتا" (عزل بنی‌صدر) سبب شده است که "جنگ ادامه پیدا کند" و در همان حال که در پیامش هشدار می‌داد که: "ملا تار یا جنگ را به داخل خاک عراق خواهد گشاند و بزبان کشور ما برخورد گرداند"، اما می‌افزود که: "اگر پیشروی برق‌آسا [در خاک عراق] با قیام عمومی مردم عراق برای سرنگونی رژیم صدام همراه نباشد خودبخود موقعیت رژیم صدام را تحکیم می‌بخشد...". از این هم جالب‌تر رهنمود آقای بنی‌صدر (به‌عنوان رئیس‌جمهور مقاومتی غرقه به خون که خمینی جنگ را اساسا سرپوش سرکوب آن کرده بود) خطاب به ملت عراق بود. بنی‌صدر در پیام خود به ملت عراق پس از ذکر این نکته که: رژیم آقای صدام حسین ۲۰ ماه است که به یک جنگ ابلهانه بر علیه ملت انقلابی ادامه می‌دهد؛ می‌افزود:

"شکست رژیم صدام، شکست شما نیست. شما می‌توانید و تنها شما حق دارید با قیام دلاورانه‌ای این رژیم را سرنگون بسازید و..."

آقای بنی‌صدر در پایان پیام خود به "ملت‌های برادر ایران و عرب" نیز هشدار می‌داد که وظیفه‌ی آنها "سرنگون کردن" رژیم‌های استبدادی است.

این پیام را که حسب‌المعمول برای انتشار در نشریه‌ی اتحادیه‌ی انجمن‌های دانشجویان مسلمان ارسال شده بود، مسئول مربوطه به دفتر من عودت داد و روی آن یادداشتی به این مضمون گذاشته بودند:

"اولا - از آقای بنی‌صدر بپرسید که اگر آنچه در خرمشهر انجام شده، بمعنای دقیق ایدئولوژیکی و سیاسی کلمه شایسته‌ی نام "فتح" است؛ چرا نباید از رزمندگان مقاومت نیز درخواست نمود که بجای مقاومت انقلابی مسلحانه ابتدا "همه با هم" این رشته فتوحات را تکمیل کنیم؟"

ثانیا - پیام آقای بنی‌صدر این بار بیش از همیشه متناقض است. و در همان حال که می‌گوید صلح از یکسال و اندی پیش امکان‌پذیر بوده و رژیم خمینی جنگ را عمداً ادامه داده است، بنظر می‌رسد که از پیش روی برق‌آسا در خاک عراق نیز - دقیقاً رودر روی مصالح ملی و منافع مقاومت - چندان نگران نیست.

ثالثاً - در حالیکه اکنون منافع تمام مردم ایران ایجاب می‌کند که ارتشیان نیز لوله‌های سلاح را قبل از هرچیز بایستی بسوی رژیم ضدبشری بگیرند معلوم نیست چرا آقای بنی‌صدر اینقدر بی‌خیال و غیرمسئول از ملت عراق دعوت به قیام دلاورانه برای سرنگونی رژیم آن کشور می‌کند. امری که هم خلاف تعهدات و مصوبات شورا است و هم عیناً خواسته‌ی اعلام شده‌ی خمینی است.

از نظر من روشن بود که آقای بنی‌صدر که در منصب فرماندهی کل قوا قرار داشته و در ارتش برای خود حق آب و گل قائل است، از اینرو به صدور اطلاعیه‌ای که دست کم ۵۰٪ محتوای آن خواسته‌ی خمینی است، مبادرت ورزیده که بخصوص اگر قوای خمینی پیشروی کنند (و در عراق نیز قیامی بشود و رژیم آن سرنگون گردد)، از گردش روزگار و از دور زمانه عقب نیفتاده باشد! و خدمات پیشین او در راس قوای ایران به فراموشی سپرده نشود.

آخر بنی‌صدر آدم موقع‌شناسی است و در زمره‌ی سایر علوم، برمنطق "ابن‌الوقتی" نیز احاطه دارد. همچنانکه در تابستان گذشته وقتی از مغازلات مدنی با ایادی دژخیم جماران آگاه گردید، هول شده و برای اینکه مبادا عقب بیفتد به نوشتن نامه به خمینی مبادرت ورزید تا مبادا سرش بی‌کلاه بماند.

با اینهمه من توصیه کردم که آن پیام آقای بنی‌صدر به نیروهای مسلح و ملت عراق را نشریه‌ی "اتحادیه‌ی دانشجویان" عیناً منعکس سازد. تا در مراودات ما با آقای بنی‌صدر، فتوری ایجاد نشود. اما تحریریه‌ی نشریه‌ی دانشجویان قبل از درج پیام آقای بنی‌صدر، خاطر نشان نمود که رئیس‌جمهور آقای بنی‌صدر "نقطه‌نظرهای خاص خود" را بیان داشته است. البته من بسراغ آقای بنی‌صدر نیز رفته و طی یک مکالمه‌ی کوتاه، مفاد پیامش را که از طریق مسئول نشریه‌ی دانشجویان مسلمان

دریافت کرده بودم مورد سوال قرار داده بودم که طبعاً مثل همیشه فایده‌ای نداشت.

چه می‌شد کرد که آقای بنی‌صدر در مقام رئیس‌جمهور مقاومت نه تنها مهارپذیر نبود، بلکه در غیر مسئولانه‌ترین صورت بستانکاری چپ‌نمایانه (آنهم از موضع شوونیستی در خدمت منافع خمینی) نیز می‌نمود. به این معنی که از دانشجویان مجاهد نیز انقلابی! تر شده و می‌خواست با یک‌دست در عراق و با دست دیگر در ایران انقلاب بکند و اسم آن را هم بگذارد دفاع از آزادی و مبارزه با استبداد (لابد در راستای انقلاب جهانی)؛ منتها از آنجا که حرفش نه بر ملت و نه بر دولت عراق تأثیری می‌گذاشت؛ عجالتاً با یک دست خود یک دست خمینی را می‌فشرد. زیرا دست کم نیمی از پیامش خواسته‌ی جنگ‌طلبانه‌ی خمینی بود.

بگذریم که سرانجام (چنانکه طی ماههای اخیر دیدیم) آقای بنی‌صدر مناسفانه با هر دو دست برای خمینی نامه پست نمود و با هر دو پا تا آنجا که توانست برگرده‌ی مجاهدین کوبید.



در مهرماه ۶۲ نیز آقای بنی‌صدر طی مقاله‌ای که بمناسبت آغاز چهارمین سال جنگ ایران و عراق در روزنامه‌ی فرانسوی لیبراسیون منتشر نمود، بار دیگر قیام مردم هر دو کشور (ایران و عراق) را توصیه نمود.

چند ماه پیش نیز مقاله‌ی جالبی در روزنامه‌ی بنی‌صدر دیدم. بر پیشانی مقاله که عنوان "فاجعه در جبهه‌ی نبرد" داشت نوشته بود که مطلب حاضر گزارشی است تحلیلی "پیرامون جنگ" که در داخل کشور تهیه و تنظیم شده است. از آنجا که گزارش مزبور حاوی اطلاعات و اخبار مستندی است جهت آگاهی بیشتر خوانندگان به درج آن مبادرت می‌ورزیم.

توجه شما را به قسمتی از این مقاله که ذیلاً [در صفحه‌ی بعد] کلیشه می‌شود جلب می‌کنم و دریافت پیام مستتر در آن را بعهدہ‌ی خواننده می‌گذارم. ملاحظه خواهید کرد که فتح بغداد و قیام در عراق هنوز نیز برای برخی جاذبه دارد.

..... نگاه می

به تاریخ جنگهای گذشته بنا بر آن است که هر نیروی مهاجمی که از جانب ایران به عراق رفته سهلترس راه را انتخاب کرده که راه کرمانشاه - قصر شیرین و خانقین و مدیندا دانست - عراق این نکته را درک کرده و در قسمت بخش اعظم نیروهای خود را - متمرکز ساخته است و یک بار که در بخش نیا کوه محاور قصر شیرین ایران سه عملیات تعرضی دست زد و نیروهایش هم دست آورد و نیروهای عراق با ۱۶ ماهه محمله مواضع از دست داد و راه ناره دست آورد و در قصر شیرین - های ایران بخوابانند رژیم عراق را سرگون سازند و هدف مدیندا دانست به بغداد دبا شده و راه نستان داده شده سقوط با بیخت یک کشور سقوط رژیم آنرا بدستال دارد. در حالیکه نیروهای ایران هدف خود را گریلا و نجف فرار داده اند که هیچگونه خصوصیات استراتژیکی ندارد و جنگ در کنار آنها سبب وجود اراضی وسیع لم یبرور و وجود ششهای روان و خطرناک و بیجا صل مینماید. جا دهائی که در این مناطق بطور موقت ساخته میشود با عیبی مهم - سوسله طوفان ش از نظر کم هستند. وسبب کمراهی و سرگردانی و با شل نعلبه و کم کردن جهت رزمندگان میشود این امر در جنبه دهلران و حسب با عت عمده تلفات ایران در عملیات رفقان و عملیات اخیر بوده است. استراتژی - بستهای ایران که از طرح و تدوین عملیات تعرضی در جنبه مقابل بغداد عاجز میمانند دست به عملیاتی در بخشهای جنوبی که معلوماً تلاق و با سبب آنها گویبری است و با درختهای شمالی که پوشیده از ارتفاعات و -

کوههای صعب العبور است. میزنند که چیزی جز خودکشی و سه صلخ فرستادن نیروهای جوان و کم تجربه ولی ملو از احساسات حساب نمیشود. بر فرض نیروهای ایران بصره را در جنوب اشغال کنند تا بغداد اشغال نشود حکومت کنونی عراق میتواند سرحای خود را بدو کمک کشورهای عربی که از پیروزیهای نیروهای ایران دل - خونی دارند بچنگ آید اما مه دهد. چهارم. انتخاب آشکار و بزرگی که استراتژیستهای ایرانی و شوروی مالی دفاع میکنند این است که هر نیروی مهاجمی که قصد کشورگشایی در دنیا بد عملیات تنها جمعی خود را طوری ترتیب دهد که مثل غدر زنجیر است - هم به اجرا گذاشته شود و به دشمن فرستند و ده که تجدید قوا کنند و بتدارک نیرو و ایجا دموایع ابدائی مجدد بپردازد. در حالیکه عملیات نیروهای ایران علیه عراق که از این چنین به تناوب و با فاصله های چند ماه صورت میگیرد باعث تعطیل نیروهای خودی و تجدید قوای دشمن میگردد. یک چنین تاکتیکی در زمانی که نیروهای ما حالت تدافعی داشته و هدفشان اخراج نیروهای دشمن از محیطه درون موزی بود و با وجود عدم آمادگی کامل نیروها از لحاظ لجستیکی به سبب محاصره اقتصادی و نارسا و با بسته بودن راههای ورودی کشور، قابل توجه بود. ولی زمانی که قصد کشورگشایی و عملیات بیرون مرزی یعنی آمادو جنگ به سبب سقوط رژیم عراق آید اما به بافت مراد استراتژی تنها جمع سریع و بسی و قفسه در پیش گرفته شود و گرنه هدر دادن نیروها و تحلیل منابع انسانی مالی - مادی و معنوی است

درباره نشریده و اطرافیان

لزومی به تکرار این حقیقت نیست که نشریه‌ی انقلاب اسلامی به نام شخص بنی‌صدر شناخته می‌شود و بخش مهمی از مندرجات آن نیز پیوسته انشاء خود اوست. کما اینکه اطرافیان بنی‌صدر نیز به خود او شناخته می‌شوند و دیدیم که اگر چه بنی‌صدر مدعی داشتن یک سازمان و گروه سیاسی و کار واحد دستجمعی نیست؛ قضایای فیما بین ما و خودش را بسهولت از زبان آنان شرح می‌دهد.

مطابق برنامه‌ی دولت موقت، بنی‌صدر (به عنوان رئیس جمهور مقاومت) می‌بایستی در راس همه‌ی گروهها و نیروهای مقاومت؛ شخصا هیچ وابستگی گروهی و حزبی نپذیرد. این نقش منطقا حمایت کامل‌العبار از تمامیت شورا و موضعگیری‌های شورائی و حمایت از مسئول شورا را (هر که می‌خواهد باشد) از یکسو و طرفیت پیدا نکردن با اعضای مختلف شورا را از سوی دیگر ایجاب می‌نمود.

این نقش در عین حال تباینی با تمایلات و نقطه‌نظرهای خود آقای بنی‌صدر که پیوسته می‌توانست آنها را تحت نام خودش (و نه با عنوان رئیس جمهور) ابراز کند؛ نداشت.

روشن است که هر چیزی جز این و یا هرگونه دخالت مستقیم آقای بنی‌صدر در امور اجرائی حال و آینده (دولت موقت)، از یکطرف مسئولیت این امور را لوٹ می‌نمود و از طرف دیگر بذر تضادها و برخوردهائی را بین مسئول شورا و دولت موقت (هر که می‌خواهد باشد) از یکسو و رئیس جمهور از سوی دیگر می‌پاشید که آخر و عاقبت آن معلوم نبود. بهمین دلیل چنانکه بارها من به خود او و همچنین در حضور جمع گفتم؛ مجاهدین صمیمانه و صادقانه حاضر بودند که مسئولیت شورا و امور اجرائی را کس دیگری (منجمله بنی‌صدر) بعهده بگیرد و من تحت مسئولیت آن فرد (هر که می‌خواهد باشد) کار کنم. زیرا به حکم کلیه‌ی تجارب تشکیلاتی و جبهه‌ای و به حکم کلیه‌ی تجارب انقلابی جهان و به حکم اکثریت قریب به اتفاق تجارب اداری، این کار برای ما مرجح‌تر از پذیرش مراکز اجرائی متعدد یا مختلف‌الجهد بود و بالمآل آخر و عاقبت بهتری نیز داشت.

ولی چه می‌شد کرد که آقای بنی‌صدر گوشش به این چیزها بدهکار نبود و از مجاهدین عملکردها و چیزهائی را می‌طلبید (مانند همان دولت ۶ ماهه‌ای که به تصویب ایشان برسد) که حتی چنانچه به فرض نظر او درست و نظر ما غلط می‌بود؛ طی مدت زمانی این چنین کوتاه در مدار طاقت و توانائی ما (مجاهدین) نمی‌گنجید.

در مقابل چون بنی‌صدر به نقشی که در برنامه‌ی دولت موقت (با امضای خودش) برای او معین شده، قانع نبود؛ پیوسته از طریق نشریه و اطرافیانش تحت عناوین مختلف (از "هژمونی‌طلبی" و "قیومیت" و "ولایت" و "بداخلاقی" گرفته تا طعنه‌ها و نیشخندهای مستمر تشکیلاتی و سیاسی و استراتژیکی) به مجاهدین و بعضا به شورا، لگد می‌زد. ولی ما اغلب هیچ نمی‌گفتیم. کما اینکه من به‌عنوان مسئول شورا نیز در برابر نکات گزنده‌ی صاحبه‌هائی که بنام رئیس‌جمهور انجام می‌داد (و گاه مورد اعتراض اعضای شورا قرار می‌گرفت) باز هم هیچ چیزی که احساس محدودیت و رنجش در او (بنی‌صدر) ایجاد کند نمی‌گفتم.

برای اینکه با تفکر و مطالبات (تلویحی) اطرافیان آقای بنی‌صدر در شسته‌رفته‌ترین صورت تئوریک آن و عاری از هر نیش و گزند آشکار علیه مجاهدین، آشنا شوید، قسمت‌هائی از سرمقاله‌ی روزنامه‌ی بنی‌صدر بتاريخ ۱۳/مهرماه/۶۱ تحت عنوان "بیان پاریس، بیان مبارزه‌ی امروز ایران" را از نظرتان بگذرانید:

مردم است و تا آن زمان که مردم به رای آزاد با از روی گرایش عمومی ، به شخص دیگری نگرویدند وی مظهر این رای است .

هم رزم و هم آمریکا بخوبی دریافته‌اند که مشکل استعناله رزم ، بیک رزم استکارا وابسته در همان "بیان پاریس" و "مبن" آن بیان قرار دارد . از بحث بزرگ و دوستان خارجی‌اش - بنی‌صدر همانند بعضی دیگران نیست که از ابتدا با انقلاب مردم مخالفت ورزیده و لذا نمی‌توانند مرجع خوبی برای سخن‌گاری‌های ملاناربا باشند بلکه بنی‌صدر از درون انقلاب مردم جوشیده و بعنوان رئیس جمهوری ، عمل کرده و بیان خود را در عمل نشان داده است . بنابراین هر عملی که رزم انجام دهد ، ملت دقت می‌کنند که اگر آقای بنی‌صدر بجای رزم بود چه میکرد و از روی این سنجش تصمیم خود را در مخالفت با موافقت با آن عمل می‌گیرند . باین ترتیب در مناسب که آمریکا و رزم ساز دارند با براه مبارزه را از مبارزه بگیرند . منتخب مردم بیان مبارزه را از مبارزه بگیرند . با از دست رفتن این بیان که همان " ولایت مردم " است ، راه برای هر نوع ولایت دیگری باز نمیشود . آنوقت هنگام بیرون آمدن آمریکا از ملت رزم حسنی همچگونه نیروی مقابل خود نخواهد دید . خلاصه آنکه دعوا ، دعوی ولایت است و مابقی حواشی این دعوا است .

حساسیت مردم در ولایت جناب زباد است که حتی در حین مبارزه اگر ولایت خود را در معرض غصب ندانند - اول ما حساب خود را در مورد مسئله ولایت صاف نکنند دل مبارزه و تبدیل مبارزات برانگیزده به یک تمام ملی نمی‌دهند . در طول تاریخ ایران ماها وطنی جنبه عمومی و بردنی نبود گرفته است که مردم از آینده ولایت خود اطمینان حاصل کرده‌اند . آمده مبارزه کنونی ملت ایران نیز در گرو همین عامل است

همان " بیان پاریس " ، امروز تئوری مبارزه ملت ایران است . در حقیقت منحصه " بیان پاریس " (کمپژنشا انگونه افراد آنرا درک نکردماند) در آن است که هر جزئیاتی و حرکتی براساس آن بیان بوجود آید ، به محض آنکه از مسیر آن بیان خارج شود ، خود بخود در مقابل ملت قرار گرفته ، و همان " بیان " نخستین از نو بدیل به بیان مبارزه با آن حرکت می‌شود . همان که اکنون شده است . " بیان پاریس " همان مبارزه مردمی و سراسری ایران کنونی است و نظریه پرداز آن ، بیان‌گر وجدان عمومی جامعه برای مبارزه علیه استبداد و سلطه خارجی و سر اسفزار آزادی ، عدالت اجتماعی ، استقلال و رشد و پیشرفت در جنبه‌های مادی و معنوی است . بهمین دلیل است که بر خلاف روس بسیاری که خود در رند و تنگ‌نمایی انقلاب شرکت داشتند ، ما به عنوان پیروان و مبلغین " بیان پاریس " نه تنها این نقش خود را انکار نمی‌کنیم ، بلکه به آن می‌بالیم ، ما خود را بیروبیانی میدانیم که امروز مردم ایران با آن بیان به مبارزه با دزدکیم استبداد برخاسته‌اند . این بیان اصحان خود را در سرگونی‌ناه داد . با همان بیان مردم به اکثریت فاطم برای ریاست جمهوری به او رای دادند . او همان بیان را در مبارزه با خمینی عملاً نگار بست و اسک مردم بدست همان بیان مبارزه می‌کنند . بهمین دلیل است که صرفنظر از آنکه چه کسی با چه گروهی در ایران آینده حکومت برسد ، تحول اوضاع سیاسی ایران بسوی دموکراسی از بنی‌صدر و خط فکری او گذر می‌کند .

ممکن است شما خرده گرفته‌اید که آقای بنی‌صدر خود مخالف هرزومی گروهی سازمانی و فردی است ، چگونه شما می‌گوئید راه آینده ایران بسوی دموکراسی از بنی‌صدر عبور می‌کند؟ جواب آنستکه آقای بنی‌صدره اعتبار رای آزاد مردم و به آن اعتبار که خود همین و عمل کنند به " بیان پاریس " است . در حسن موافقت قرار گرفته است . در حقیقت این هرزومی آقای بنی‌صدر نیست بلکه هرزومی

لازم به تذکر است که در برابر نیش‌های دائمی روزنامه‌ی بنی‌صدر چندین مورد پیش‌آمد که نشریه‌ی دانشجویان مسلمان و همچنین "مجاهد" قصد جوابگوئی و یا منعکس نمودن نامه‌های انتقادی و اعتراضی خواهران و برادران مجاهد خودمان را داشتند. اما هرگاه که مستقیم یا غیرمستقیم به من خبر می‌رسید با بحث و اقناع و یا حتی با توصیه و دستورالعمل تشکیلاتی مانع می‌شدم. تا اختلافات میان ما و آقای بنی‌صدر بیش از آنچه بود افزایش نیابد و از کنترل خارج نشود. یک‌بار نیز در همین رابطه در تأکید بر تعهد اخلاقی متقابل مبنی بر حفظ شئون و احترامات یکدیگر، نامه‌ای در اواخر خرداد ماه سال ۶۱ خطاب به اطرافیان بنی‌صدر نوشته و به خود او دادم تا به آنها برساند.

سرانجام در آذرماه ۶۲ ضمن نامه‌ای به خود آقای بنی‌صدر در شرایطی که هیچ راه دیگری بنظر نمی‌رسید از خود در قبال آثار و تبعات مطالب مغرضانه و گزنده‌ی روزنامه‌اش (بر روی مجاهدین و هواداران آنها) سلب مسئولیت نمودم. نامه‌ی زیرین به اندازه‌ی کافی گویاست و احتیاج به توضیحات اضافی ندارد [کلیشه در صفحه‌ی بعد]:



توجه به نظر

زبان ~~مستقیم~~ سرشار از ~~تسکین~~ اقتدا ب اسلام شماره ۵۱ (۲۲۶۹ آذر ۶۲)
تحت عنوان "باز هم بایستد..." ~~تلاطم کشتی جبهه جبهه با هدایت به~~

گرمش بنیابین راجع به ~~چند~~ شمار ~~باید~~ مقرر شده را دارد که

پیام این سرشار ~~بسیار~~ است و کسی که گذران تبلیغ و کلام گران در ~~این~~ ~~روز~~

آقای صدر ~~بزرگان~~ و نمایندگان مجلس ~~خبر~~ است (در ~~این~~ ~~روز~~ ~~است~~) ~~یک~~ ~~مهم~~ ~~خبر~~ ~~است~~

بد ~~مجلس~~ ~~عزت~~ و ~~بسیار~~ ~~گرم~~ ~~است~~ ~~یک~~ ~~انتخاب~~ ~~فلسفی~~ ~~سیاسی~~ ~~از~~ ~~جانب~~ ~~شما~~ ~~است~~ ~~که~~ ~~آنان~~

برای ~~جز~~ ~~یک~~ ~~کلام~~ ~~بسیار~~ ~~خدا~~ ~~حافظی~~ ~~با~~ ~~ما~~ ~~و~~ ~~با~~ ~~شما~~ ~~است~~ ~~که~~ ~~تاریخ~~ ~~تیره~~ ~~است~~

حال ~~اینکه~~ ~~چوب~~ ~~باده~~ ~~می~~ ~~زیاده~~ ~~است~~ ~~که~~ ~~شما~~ ~~با~~ ~~اصفا~~ ~~و~~ ~~در~~ ~~ایام~~ ~~انتخابات~~ ~~ما~~ ~~با~~ ~~هدایت~~

سخت ~~از~~ ~~پیش~~ ~~که~~ ~~افزون~~ ~~شاهد~~ ~~از~~ ~~حقیقت~~ ~~است~~ ~~که~~ ~~رویکرد~~ ~~میراث~~ ~~دستان~~ ~~گرا~~ ~~انتهای~~ ~~اقتدای~~ ~~اسلام~~ ~~غیر~~ ~~فردا~~

سینه ~~و~~ ~~انتهای~~ ~~پیش~~ ~~خبر~~ ~~شما~~ ~~اصفا~~ ~~و~~ ~~در~~ ~~ایام~~ ~~انتخابات~~ ~~ما~~ ~~با~~ ~~هدایت~~ ~~از~~ ~~سوی~~ ~~شما~~

از ~~سوی~~ ~~شما~~ ~~اصفا~~ ~~و~~ ~~در~~ ~~ایام~~ ~~انتخابات~~ ~~ما~~ ~~با~~ ~~هدایت~~ ~~از~~ ~~سوی~~ ~~شما~~ ~~اصفا~~ ~~و~~ ~~در~~ ~~ایام~~ ~~انتخابات~~ ~~ما~~ ~~با~~ ~~هدایت~~

بما ~~در~~ ~~صحت~~ ~~کلام~~ ~~حرف~~ ~~جمله~~ ~~که~~ ~~از~~ ~~جمله~~ ~~بسیار~~ ~~است~~ ~~که~~ ~~باز~~ ~~هم~~ ~~بایستد~~ ~~که~~ ~~ما~~ ~~با~~ ~~هدایت~~

و ~~صحت~~ ~~است~~ ~~که~~ ~~ما~~ ~~با~~ ~~هدایت~~ ~~از~~ ~~سوی~~ ~~شما~~ ~~اصفا~~ ~~و~~ ~~در~~ ~~ایام~~ ~~انتخابات~~ ~~ما~~ ~~با~~ ~~هدایت~~

و ~~از~~ ~~سوی~~ ~~شما~~ ~~اصفا~~ ~~و~~ ~~در~~ ~~ایام~~ ~~انتخابات~~ ~~ما~~ ~~با~~ ~~هدایت~~ ~~از~~ ~~سوی~~ ~~شما~~ ~~اصفا~~ ~~و~~ ~~در~~ ~~ایام~~ ~~انتخابات~~ ~~ما~~ ~~با~~ ~~هدایت~~

که ~~فقط~~ ~~تفاوت~~ ~~های~~ ~~موجود~~ ~~را~~ ~~دانش~~ ~~نیز~~ ~~در~~ ~~حق~~ ~~شما~~ ~~است~~ ~~که~~ ~~باز~~ ~~هم~~ ~~بایستد~~ ~~که~~ ~~ما~~ ~~با~~ ~~هدایت~~

ما ~~با~~ ~~هدایت~~ ~~از~~ ~~سوی~~ ~~شما~~ ~~اصفا~~ ~~و~~ ~~در~~ ~~ایام~~ ~~انتخابات~~ ~~ما~~ ~~با~~ ~~هدایت~~ ~~از~~ ~~سوی~~ ~~شما~~ ~~اصفا~~ ~~و~~ ~~در~~ ~~ایام~~ ~~انتخابات~~ ~~ما~~ ~~با~~ ~~هدایت~~

بیا دستار جابیه علی در محاسن ... فزونی نام ... را که عبادت

بود در دوران ... با درین تاریخ ۳۱ شهریور ۹۶ خدستان تقدیم کردیم

در دست ... بگفت ... که عبادت خدایان است تقدیم لازم

روایه چنین است که ما این امید که ما به عبادت کرده ایم از نفس طوح

تقدیم ... است عبادت آغاز شد ... باید و طرفین در حال

جای عیب تقدیمات امضا شده ... بودت و عبادت ...

در ضمن از عدد ... ما در دست ...



سازمان معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

مسور و ...

۱۳۰۲ آذر ۲۳

Handwritten notes and signatures in Persian script, including the name 'موسوی' and other illegible text.

فرمایشات سرمقاله‌ی نشریه‌ی انقلاب اسلامی شماره‌ی ۶۱ (۹ تا ۲۲ آذر ۶۲) تحت عنوان "بازهم باید گفت..." گام کیفی جدیدی برعلیه مجاهدین بود که بحث‌های فیما بین راجع به خودمختاری را به قلمرو تازهای وارد کرد.

پیام این سرمقاله بخصوص وقتی که در کنار آن تبلیغ و لانسه کردن ویژه‌ای برای آقای مهدی بازرگان (نماینده‌ی مجلس خمینی) آمده (در ص ۱ نشریه) در یک کلام چیز خوشایندی برای مجاهدین نیست و بعضا گویای یک انتخاب ضمنی سیاسی از جانب شما نیز می‌باشد که بالمآل بوئی جز یک گام بسوی خداحافظی با ما و با شورای ملی مقاومت نمی‌دهد...

حال اینکه برحسب ماده‌ی ۴ برنامه‌ی شورا و دولت موقت که مشترکاً امضاء کرده‌ایم انتظارات ما (مجاهدین) خلاف آنچه بود که اکنون شاهد آن هستیم، گو اینکه می‌دانم دوستان گرداننده‌ی انقلاب اسلامی عضو شورا نبوده و التزامی به آنچه شما و من امضاء کرده‌ایم ندارند.

از بعد از ظهر امروز تا الان که این سطور را می‌نویسم حدود ۴ ساعت با دست‌اندرکاران نشریه‌ی مجاهد صحبت کردم. هدف جلوگیری از انتشار جوابیه‌ی سرمقاله‌ی "بازهم باید گفت" بود، بخاطر حفظ وحدت و ...

جوابیه را یکی از برادرانمان قاسم (جابرزاده) تحت عنوان "آیا بازهم نباید گفت؟! " نوشته بود. خوشحالم که در تلاش شخصی خود برای ممانعت از انتشار آن که طبعاً تضادهای موجود را دامن می‌زد موفق شدم. لیکن چون برادران مجاهد بسیار مطالب و مسائل را به من یادآوری کردند، سرانجام قرار شد لااقل بطور خصوصی و در رابطه با شخص خودتان هم که شده بجای انتشار جوابیه‌ی علنی در "مجاهد"؛ فتوکپی نامه‌ای را که عیناً در بدو ورودمان به پاریس به تاریخ ۳۱/شهریور/۶۵ خدمتان تقدیم کرده‌ام در راستای همان "بازهم باید گفت..." که عبارت خودتان است تقدیم دارم. و حالیه به همین بسنده کنیم به این امید که شاید بحث‌های گنونی که از قضیه‌ی طرح خودمختاری شورای ملی مقاومت آغاز شده پایان یابد و طرفین در همان چارچوب تعهدات امضاء شده‌ی خود به وحدت و همکاری ادامه

دهند و دشمن از دوری و جدائی ما دلشاد نشود تا شما چه صلاح بدانید .

با احترام

مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران

مسعود رجوی

۶۲/آذر/۱۳

ضمناً بخاطر کثرت گرفتاری و جنگ اعصاب و ناراحتی‌های فرساینده‌ی
این دو سه ماهه‌ی اخیر تقاضا می‌کنم که از این پس اینجانب را در حیطه‌ی
اینگونه مسائل "مسئول" تلقی نفرمائید . آنچه تاکنون برای حفظ وحدت و
اتحاد توانستام انجام داده‌ام اما گاه بنظر می‌رسد قدم‌هایی برداشته
می‌شود که قابل کنترل نیست .

مسعود رجوی

فصل هشتم

جنگ و صلح

بهتر است فصل حاضر را با یک "انتقاد" مشخص آغاز کنیم . یک انتقاد از خود جدی ، که چه در چارچوب شورای ملی مقاومت و چه در کادر سازمان مجاهدین خلق ایران ، مسئولیت آن قبل از هر کس متوجه خود من است .

ما (مجاهدین) از آغاز ، یعنی از روز ورود اجتناب ناپذیر به مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه و سراسری برای سرنگون کردن رژیم خمینی به "عامل جنگ" در محاسبات تاکتیکی و استراتژیکی خود کم بها دادیم و البته بهای آن را نیز با فدیة هر چه بیشتر خواهران و برادران مجاهدان پرداختیم . بخصوص در نخستین سال مقاومت ما به تاثیر "عامل جنگ" در قفل کردن اوضاع بین‌المللی و منطقه‌ای بسود دشمن ضدبشری ، چنانکه باید توجه نداشتیم . کما اینکه به ابعاد شگفت‌انگیز بهره‌برداری‌های دجالانه‌ی خمینی از این عامل در سطح داخلی نیز چنانکه باید بها ندادیم .

البته بدیهی است که در دو سال گذشته هیچکس به اندازه‌ی شورای ملی مقاومت و بخصوص به اندازه‌ی مجاهدین علیه جنگ‌طلبی خمینی چه در داخل کشور و چه در ابعاد بین‌المللی راهگشائی نکرده است . یک راهگشائی مملو از ریسک و خطر که در مقاطع مختلف بقایای شاه و خمینی و تمامی جریانات اپورتونیستی را علیه ما در جبهه‌ی واحدی قرار داد .

آیا کم بها دادن به "عامل جنگ" به این معنی است که در صورت قائل شدن بهای کافی ، مقاومت مسلحانه‌ی سراسری نمی‌بایست از فردای ۳۰/خرداد شروع می‌شد؟ هرگز!

آیا می‌باید با تانی و تاخیر در مسیر سرنگونی رژیم خمینی قدم برمی‌داشتیم؟ هرگز!

آیا می‌باید در برابر اتحاد عمل بقایای شاه و خمینی و جریانات مختلف اپورتونیستی علیه سیاست انقلابی "صلح"، کوتاه می‌آمدیم و تیرهای مسمومی را که بر ضد ما در کمان گذاشته بودند به جان نمی‌خریدیم؟ هرگز! اکنون پس از سه سال که از آغاز مقاومت انقلابی سراسری می‌گذرد، به‌وضوح روشن شده است که اگر از جای خود - در همان فردای ۳۰ خرداد - نمی‌جنبیدیم؛ امروز هیچ سرنوشتی بهتر از جریانات متلاشی شده و جریانات نادم یا شقه‌شقه شده‌ی اپورتونیستی در انتظارمان نبود. ثمربخشی مبارزات تاریخی مردم ایران محققا برای یک مرحله‌ی تاریخی به عقب می‌افتاد و از جانشین دمکراتیک - انقلابی نیز خبری نمی‌بود. یا رژیم خمینی تثبیت می‌شد (فرض غالب) و یا اگر هم به فرض (خیلی ضعیف) سخنی از جانشینی در میان بود، آلترناتیوهای استبدادی و استعماری، دست بالا را می‌داشتند. بنابراین وظیفه‌ی جانشین دمکراتیک - انقلابی، بن‌بست‌شکنی و راهگشائی هرچه بیشتر بود.

اگر این درست است که خمینی تحولات سیاسی - اجتماعی را تا حدود بسیار زیادی قفل و سد نموده بود - و ما این حقیقت را از آغاز، صدها بار تکرار کرده‌ایم - متقابلا می‌باید نتایج پراتیکی بیشتری از "عامل جنگ" می‌گرفتیم. به عبارت دقیق‌تر خمینی با جنگ و جنگ‌طلبی - بمثابه یک سرپوش و رادع سیاسی و اجتماعی - مانع بروز سریع آثار و نتایج مقاومت در سطح و در روی جامعه بود. آثاری که البته سر سوزنی از آن به هدر نرفته و در موعد مقرر خود به ثمرات عالی‌هاش منجر خواهد گردید. اما مسئله این است که ما می‌باید خیلی زودتر به اقدامات عملی - از قبیل صدور بیانیه‌ی صلح با نایب نخست‌وزیر عراق و طرح صلح شورای ملی مقاومت - و به هر اقدام و حرکت و موضعگیری و بهره‌برداری داخلی و بین‌المللی دیگری که به سود مقاومت خلق بود و تنور جنگ خمینی را مستقیم یا غیرمستقیم بیشتر کور می‌نمود؛ مبادرت می‌ورزیدیم. ولی در عمل، ما تا مدت‌ها جای خالی این اقدامات ضروری و یا بهای درنگ و تاخیر در انجام آنها را، در ابعاد سراسری اساسا از گوشت و پوست خواهران و برادران مجاهدان پرداخته‌ایم. مخصوصا در نخستین سال مقاومت، دشمن بخوبی و با مهارت و

هوشیاری ضد مردمی از سلاح "جنگ" بر علیه ما در جبهه‌ی مقاومت سراسری استفاده می‌کرد تا گلوگاه‌هایمان را هرچه بیشتر مسدود کند. در زرادخانه‌ی او "جنگ" مکمل اختناق و حلق‌آویز و تیرباران و شکنجه بود.

اما ما متقابلاً، چنانکه باید اسلحه‌ی "صلح" را که در شرایط حاضر راهگشای میدان "آزادی" است بکار نینداختیم و از فضا و امکانات و تنفس‌گاه‌های داخلی و بین‌المللی ناشی از آن، متناظر و متناسب با گلوبندی‌ها و گلوگیری‌هایی که دشمن برای مقاومت خلقمان ایجاد می‌کرد، برخوردار نشدیم و بجای آن با "خون و فدا"ی هرچه بیشتر با دشمن مقابله کردیم.

نمی‌دانم، شاید هم سرنوشت نسل ما همین بود و با توجه به پیچیدگی اوضاع داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی و با توجه به دشمن غدار و دجالی همچون خمینی اسلام‌پناه! اساساً چاره‌ای جز این نبود و یا اگر بود ما توان پیدا کردن آنرا نداشتیم و نسل ما می‌باید همین مرحله را از سر می‌گذراند و در همین بحبوحه، به سرخ‌فام‌ترین و درخشان‌ترین صورت، آزمایش پس می‌داد. همان خمینی که رهبری انقلاب علیه شاه را بدست گرفته و در میان عموم ملل مسلمان نیز بسا امیدهای کاذب نسبت به خود و انقلاب باصطلاح اسلامی‌اش برانگیخته بود. بعبارت دیگر شاید ما در احاطه‌ی شرایط و اجبارات مختلف، هر کار هم که می‌کردیم نتیجه‌ی کیفی متفاوتی عاید نمی‌شد و در مجموع از میدان حرکت و مانور چندان گسترده‌تری برخوردار نمی‌شدیم و یا اگر هم می‌شدیم، می‌باید بهای راهگشائی‌های نوین را به اضعاف در زمینه‌های دیگر متقبل شده و ریسک سوختن آن زمینه‌ها را می‌پذیرفتیم.

در اینجا نمی‌خواهم صفحات متعددی درباره‌ی موضعگیری‌های مسئول شورا یا موضعگیری‌های اخص مجاهدین بر سر مسئله‌ی جنگ در طول سه سال گذشته، شاهد و مثال بیاورم و بعنوان نمونه خاطر نشان‌کنم که همان روزی که بنی‌صدر (بعنوان رئیس‌جمهور شورای ملی مقاومت) مردم عراق را به قیام فرامی‌خواند و به نظامیان ایران خط می‌داد که اگر پیشروی برق‌آسا در خاک عراق با قیام عمومی مردم عراق همراه نباشد، موقعیت رژیم عراق تحکیم خواهد شد؛ مسئول شورای ملی مقاومت به تأکید اعلام می‌نمود که: "مجدداً از پرسنل ملی و مردمی ارتش دعوت می‌کنم تا در کنار ملت ایران و دوش بدوش خواهران و برادران خود از این پس تمام سلاح‌ها را بجانب رژیم سرکوبگر خمینی نشان‌روند" (نقل از اطلاعیه‌ی ۶۱/۳/۴ مسئول شورا).

از اینهم صریح‌تر پیام ۶۱/۳/۳۰ مسئول شورا خطاب به "افسران و درجه‌داران و افراد میهن‌پرست ارتش" است: "... مسئولیت شما در قبال مردم ایران ایجاب می‌کند که:

اولا - به‌ترتیب از ادامه‌ی جنگ، خودداری نموده و سلاح‌هایتان را دقیقاً بجانب همان فرماندهان و ایادی خمینی که فرمان آتش می‌دهند نشانه روید.

ثانیا - پاسداران، مزدوران و همدی عوامل سرکوب و اختناق خمینی در داخل ارتش را قاطعانه ریشه‌کن کنید.

ثالثا - در هر کجا که هستید با سلاح‌ها و مهمات و گلیه‌ی امکانات خود به نیروهای رزمندگی مقاومت بپیوندید.

بگذریم که از همان فردای ۳۰ خرداد (سال ۶۰) به بعد، مجاهدین در هر کجا که دستشان می‌رسید، ایادی اختناق‌آفرین خمینی در ارتش و بویژه مسئولین دوایر خبیثه‌ی سیاسی - ایدئولوژیک و نمایندگان پاسداران را جانانه مجازات می‌کردند. قیام پرسنل نظامی مجاهد خلق در پادگان لویزان (۶۱/۱/۷) که طی آن دهها تن از ایادی و فرماندهان سرکوبگر و آتش‌افروز خمینی مجازات شدند از این قبیل است.

در اینجا همچنین نمی‌خواهم شرح مبسوطی از انواع و اقسام پیچ‌وخم‌ها و انبوه مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای که در قبال بکارگیری تام و تمام اسلحه‌ی صلح در ابعاد عملی و تسهیل‌کننده‌ی آن؛ بر سر راهمان وجود داشت ارائه کنم. کما اینکه درصدد نیستم با تشریح پیچیدگی معادلات سیاسی ایران امروز و با تشریح معادله‌ی قوا در صفوف نیروهای مخالف رژیم و با توضیح پیرامون مشکلات مربوط به حفظ تنها آلترناتیو دمکراتیک (شورا) - بخصوص در رابطه با بنی‌صدر و مطامع سیاسی او - و با اشاره به حضور قوای عراقی در خاک میهنمان (در نخستین سال مقاومت)؛ از بار اشتباه محاسبه در ارزیابی "عامل جنگ" و نقش این عامل در به تاخیر انداختن مرحله‌ای سرنگونی رژیم خمینی، کم نموده و همچنین از بار و از ابعاد بهای خونینی که در اثر تاخیر در بکارگیری تمام عیار اسلحه‌ی "صلح" و تنفس‌گاههای سیاسی - اجتماعی و نظامی - استراتژیکی ناشی از آن پرداخته‌ایم، بکاهم.

گویانکه در دومین سال مقاومت، با تمرکز هر چه بیشتر بر روی شعارهای استراتژیکی صلح و آزادی و با صدور بیانیهای مشترک صلح و با طرح صلح

شورای ملی مقاومت، در جبران تاخیرات پیشین، گام راهگشا و قدم کیفی عظیمی به جلو برداشتم و همه‌ی برچسب‌های مغرضانه و فرصت‌طلبانه را نیز به جان خریدیم . . .

راستی بداحال آن جنبش و آن انقلاب و آن مقاومت و آن رهبری که از ترس برچسب‌خوردن به مبرم‌ترین وظایف ملی و میهنی و مردمی خود قیام نکند. بویژه مسئولیت‌ها و وظایف پرمخاطره‌ای از قبیل ملاقات و صدور بیانیهای صلح با یک مقام مسئول عراقی که اساسا در عهده‌ی نماینده‌ی نیروئی بود که بر دریای خون رشیدترین فرزندان میهن و بر جنگل پرخروش مقاومت یک خلق محروم تکیه داشته باشد.

در این میان وضعیت و عکس‌العمل دشمن، جالب‌تر از همه بود. برخلاف همه‌ی جیغ و دادهای وطن‌پرستان پوشالی و بی‌وطن و دور از وطن (که انگار نه انگار مقاومت سرتاپا غرقه به خونی نیز در وطنشان برای دفاع از آزادی و استقلال و تمامیت همان وطن وجود دارد) و برخلاف همه‌ی دعاوی فرصت‌طلبانه و انحرافی که در خارج کشور مطرح گردید؛ خمینی مات و مبهوت برجای ماند. حالا دیگر ما از او جلو زده بودیم و او از این پس مجبور بود بدنبال ما حرکت کند!

فردای آنروز من اعلام کردم که از این ببعد، "زمان" به زیان جنگ‌طلبی خمینی پیش خواهد رفت و او دیگر به هیچ پیروزی استراتژیک دست نخواهد یافت (بدلیل افت توان بسیج عمومی در اثر شکستن طلسم جنگ‌طلبی)؛ و صدور بیانیهای مشترک در تاریخ جنگ ایران و عراق "نقطه‌ی عطف سیاسی" مهمی محسوب می‌شود (نیویورک تایمز و واشنگتن پست ۶۱/۱۰/۲۰).

اما ما می‌باید از روز نخست، افکار عمومی ایرانیان و جهانیان را بسا بیشتر با هیولای جنگ‌طلبی کریه و سفاک خمینی و راهگشائی متناظر و متناسب با آن آشنا می‌نمودیم. باید در میدان میهن‌دوستی، بسا قاطعانه‌تر با وطن‌پرستی و ملی‌گرایی پوشالی و با انحرافات جریانات اپورتونیستی در این رابطه رودررو می‌شدیم تا بر سر این موضوع، هر کس تکلیف خود را زودتر در قبال این خلق و این میهن مشخص نماید. مشخص نماید که تا کجا در هلاک حرث و نسل ایران با خمینی همدم و هم‌نوا و هم‌سو و هم‌جهت است و یا تا کجا معتقد به راهگشائی و بن‌بست‌شکنی برای مقاومت همین ملت و همین میهن در برابر دیکتاتوری سرکوبگر خمینی است.

یعنی از آغاز همچنانکه با "۳۰/خرداد" و با طنین انفجار "مقاومت مسلحانه‌ی سراسری" و شعار "مرگ بر خمینی" حفاصل بسیار روشن و عمیق مابین خلق و ضدخلق، مابین انقلاب و ضدانقلاب و مابین عموم طبقات و اقشار و نیروهای مردم ایران از یکسو و پیرکفتار جماران ازسوی دیگر (در تمامیت نظامش و قانون اساسی و نهادهای حاکمش) ترسیم نمودیم؛ می‌باید در طنین انفجار مقاومت، مرزبندی بسیار روشن و دقیقی نیز بر سر "مسئله‌ی جنگ" برقرار می‌کردیم و آنگاه می‌گذاشتیم تا هر کس و هر نیرو جایگاه و موضع خود را در قبال این مرزبندی معین کند. لذا اینکه جنگ بد است! و صلح خوب است! و سال چهار فصل است و سرکه ترش و شیره شیرین است، دیگر کافی نمی‌بود... و فی‌المثل ۲ سال بعد روزنامه‌ی ناشر اندیشه‌های بنی‌صدر نمی‌توانست در سرمقاله‌اش بگونه‌ای دوآلیستی و ثنوی (یا از دید ما مسلمانان بگونه‌ای شرک‌آلود) بنویسد:

"امروز هر ایرانی مسلمان و میهن‌دوست برای نجات کشور و مردم تحت‌ستم خویش، درگیر دو مبارزه‌ی اصلی در دو صحنه‌ی کاملاً متفاوت یعنی حفاظت مرزها در تجاوز خارجی برای دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران در جهت استقرار صلح [خمینی هم نمی‌گوید که مبارزه‌اش در جبهه‌های جنگ‌بخاطر استقرار صلح!! نیست] و از سوی دیگر مبارزه با استبداد خمینی... می‌باشد".

فصل حاضر به گزارش مسائل ما با آقای بنی‌صدر پیرامون مسائل جنگ و صلح اختصاص دارد. اگر نقل‌قول‌های پیشین را به یاد داشته باشید، او (بنی‌صدر) مدعی بود که ما نه فقط آزادی و عدم هژمونی (به معنی بنی‌صدری آنرا) نقض کرده‌ایم، بلکه با جدائی از او اصل "استقلال" را هم زیرپا گذاشته و "وابسته" شده‌ایم. بگذریم که حتی "آقای خمینی" هنوز جرات چنین غلطهائی را درباره‌ی ما به خود نداده و فقط به متهم کردن ما به بستن "عقد اخوت" با رژیم عراق قناعت فرموده‌اند! البته ما ایشان ("آقای خمینی") را در سیاست جنگ‌طلبانه‌شان بسا بیشتر از این چیزها خواهیم جزاند و تاکنون هم بغایت کوشیده‌ایم که درب تنور جنگ ضدملی و ضدمیهنی ایشان را گُل گرفته و تا هر کجا که می‌توانیم بیشتر و بیشتر برای پیروزی مقاومت ظفرنمون خلق، راه باز کنیم.

اما اجازه بدهید قبل از شروع بحث به یک تذکر واجب (درباره‌ی آقای بنی‌صدر) بپردازیم:

تذکر واجب

شاید برای شما هم این سوال پیش آمده باشد که علت اینهمه شرح و توضیح درباره‌ی جدائی از آقای بنی‌صدر چیست و اصولاً چه لزومی به نوشتن دهها صفحه است و آیا نمی‌شد بدنبال بیانیه‌ی ۶/مهرماه شورای ملی مقاومت، سرrote قضایا را در چند صفحه هم آورد؟ در جواب باید عرض کنم که هدف، نه خود آقای بنی‌صدر است (که محال است بتواند بیشتر از خود خمینی بلا بسر ما بیاورد) و نه خاطرات‌نویسی و واقعه‌نگاری. بلکه منظور فراهم آوردن گزارشی است که طی آن عموم مردم ایران بتوانند به شمه‌ای از رفتار و کردار و طرز تفکر خود ما پی برده و در اینباره قضاوت کنند.

از اینهم بسیار مهمتر و بالاتر؛ توضیح دادن پیرامون یک نمونه از مجموعه‌ی بهانه‌سازی‌ها و توجیه‌تراشی‌های فرصت‌طلبانه‌ای را در نظر داریم که تحت لوای دروغین آزادیخواهی یا درد وطن! و ملی‌گرائی پوشالی، سرنوشت انقلاب نوین مردم ایران را به بازی می‌گیرند و تا آنجا که می‌توانند بر سروروی طلایه‌داران مقاومت و شرف این میهن، چماق دروغ و ناسزا می‌کوبند تا شاید از طریق لجن‌مال کردن آنها، خود به جاه و مقام برسند. هیچ حرمتی برای نیروی رزمنده نگه نمی‌دارند و از پشت بر پیکر غرقه به خون او خنجر می‌کشند تا بتوانند به سهولت بزرگترین گناه دوران — یعنی گناه ترجیح دادن خمینی یا شاه — را مرتکب شوند و هیچکس هم از ایشان مُج نگیرد.

چنین می‌پندارند که انقلاب اینبار نیز یا گورزاد و یا همانند طفلی بتیم یا نوجوانی صغیر است. تصور می‌کنند اینهمه مبارز و پیشمرگ و مجاهد که به تیرک اعدام یا طناب‌دار بوسه زده‌اند، صرفاً گوشت‌های دم‌توپ بوده‌اند و بس!

با بی‌حیائی و وقاحت تمام، عملاً بسود خمینی و همه‌ی شکنجه‌گران و دژخیمان‌ش تضاد و دشمن اصلی خود را مجاهدین گرفته‌اند و مدعی هستند که هر کار می‌کنند و هر چه می‌گویند از عطش آزادی! است و از ترس اینکه مبادا یک دیکتاتوری دیگر بر سرکار بیاید!!

گمان می‌کنند هیچکس نمی‌فهمد که از این طریق چه نکته‌ها به آنها

که باید (چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی) پیغام می‌کنند! متقابلاً ما گفته و می‌گوئیم که: خوب آقایان! اگر خیلی عیش آزادی دارید راهش اینست که بیائید با دیکتاتوری بجنگید. اگر هم دست و پای تشکیلاتی و اجتماعی برای جنگیدن با خمینی دُرْخیم ندارید، لاقلاً مانع جنگ ما با او نشوید. از اینهم پائین‌تر، دست‌کم رزمندگان آزادی را دشمن و تضاد اصلی خودتان قرار ندهید.

وانگهی اگر شورای ملی مقاومت و بویژه مجاهدین را تهدید اصلی دموکراسی و آزادی در آینده می‌دانید؛ ما از هم‌اکنون اعلام می‌کنیم که هر آنگاه وضع ما هم خدای نکرده مثل وضع خمینی شد شما هم غیرت کنید و سلاح بردارید و به جنگ بر علیه ما قیام کنید. اگر کسی فی‌الواقع تشنه‌کام آزادی است، ما از هم‌اکنون حق او برای سلاح داشتن و سلاح کشیدن بر روی هر رژیم ضد آزادی را برسمیت می‌شناسیم. دیگر چه می‌گوئید؟

اغلب وقتی مبارزه با دیکتاتوری امروز را به بهانه‌ی ترس از دیکتاتوری فردا تعطیل می‌کنند و به سر و کول ما می‌برند (و عملاً برای خمینی دست تکان می‌دهند) این چاشنی را هم اضافه می‌کنند که "مار گزیده از ریسمان سفید و سیاه می‌ترسد". اگر چنین ترسی حق است و فی‌الواقع می‌بایست در محاسبات نیروها و جریانات مختلف جائی داشته باشد، فکر می‌کنم نیروهای رزمنده بیش از هر کس دیگر محق باشند که از ریسمان‌های سیاه و سفیدی که آن بار تحت لوای "اسلام" و "مبارزه‌ی ضدامپریالیستی" و اینبار تحت لوای "آزادی و عدم هژمونی" و "درد وطن"، طناب‌دار ما شده یا خواهند شد، بترسند و آنها را پیشاپیش خنثی کنند. . . .

مدلول گزارش حاضر به همین مهم اختصاص دارد. یعنی به حل و فصل یک مسئله‌ی مشخص سیاسی که در ارتباط مستقیم با سرنوشت این میهن و انقلاب نوین آن است.

یکروز خمینی و متحدانش با انبوه تبلیغات در روزنامه‌هایشان فتنه‌ی "لیبرال - ارتجاع" را تحت لوای مبارزه‌ی ضدامپریالیستی و به نفع ارتجاع، دامن می‌زدند و قبل از اینکه دستشان را کاملاً روکنیم، ابهام‌ها برمی‌انگیختند و بسیاری نیروها را شقه با خنثی می‌نمودند.

اکنون دور، دور آنهایی است که حرف‌هایشان را بنی‌صدر با سفسطه و مغلطه (و البته با ناشایسته‌ترین صورت) از سرگرفته است.

در این میان من به دو چیز یقین دارم :
یکی اینکه این فتنه‌ی اجتناب‌ناپذیر سیاسی اگر در زمان خود خمینی و
تا وقتی که او در قدرت است به پایان برسد، بسا بهتر از اینست که به بعد
موکول شود

دیگر اینکه ما در این دعوا - که هیچگاه آغازکننده‌ی آن نبوده‌ایم و
پیوسته با درنگ و تاخیر بسیار ناگزیر از پاسخگویی شده‌ایم - نهایتاً هیچ
زیانی نخواهیم کرد

بگذریم که فرو رفتن در اینگونه دعوای سیاسی (بخصوص در رابطه
با بنی‌صدر) برای افرادی همچون خود من بدلائیل متعدد، بسا دلگیرکننده و
استقبال‌ناکردنی است

بنی‌صدر و دیگر مخالفان و اضداد سیاسی ما جای خود دارند، حتی در
رابطه با دشمن غدار و خونخواران خمینی نیز برای ما (چه شورا و چه
مجاهدین) چنین بود .

آنروز هم که ده روز قبل از ورود خمینی به تهران، پس از سال‌ها به
همت خلق ایران از زندان آزاد شدیم؛ سر جنگ و دعوا با هیچکس نداشتیم .
زندگی مخفی یا نیمه‌مخفی که سراسر رنج و محنت است، برای هیچیک از
مجاهدین چندان مطبوع و آرام‌بخش نبود. اما هر قدر هم در برابر خمینی
صبر و تحمل به خرج دادیم فایده نکرد

آنروز هم که با اشرف و طفل شیرخواران و یارانی چون موسی وداع
می‌کردم؛ چیز استقبال‌کردنی در میان نبود. زنانم می‌لرزید. بخصوص که
می‌دانستم آنها (اشرف و موسی و یاران دیگر) دیر یا زود در خاک
تحت حاکمیت دشمن بسا سعادت‌مندتر از من، به شرف رستگاری نائل خواهند
گردید. اما چه می‌شد کرد؟ راه مقاومت و راه دفاع از حقوق حقه‌ی یک‌خلق
محروم، راهی بود که دهها هزار تن دیگر؛ بسا پاکیزه‌تر و صبورتر و
پاکبخته‌تر و جدی‌تر و فداکارتر از من؛ آنرا طی می‌نمودند و من نیز نمی‌باید
از انجام وظایف که آنروز برعهده‌ام گذاشته شده بود سرباز زیم

پس بدون اینکه قصد مقایسه میان ابتلائات و آزمایشات مختلف داشته
باشم، می‌خواهم بگویم که حتی در چارچوب ابتلائات فردی نیز فرورفتن
در دعوای حاضر - که می‌دانید بهر حال برای شخص من ابعاد دردناک
خانوادگی هم دارد - استقبال‌کردنی نبوده و نیست و عجب نخواهد

بود اگر در تحریر این گزارش قلم بسهولت بر روی کاغذ ندود
اما چاره چیست؟ مگر می‌توان گذاشت حقوق خلقی با تمامی شهیدان
و اسیرانش چنین بسادگی در معرض تهدید فرصت‌طلبی و میوه‌چینی قرار
بگیرد؟ مگر می‌توان ضجه‌های شکنجه را از اعماق اوین شنید و به آرمان‌های
محض دموکراتیک و انقلابی و عقیدتی که این شکنجه‌ها برای آن تحمل
می‌شوند تا مغز استخوان وفادار و پایبند نبود؟

آری سخن از سرنوشت و عالی‌ترین مصالح یک خلق و یک انقلاب
و یک میهن و تهدیدات مختلف ارتجاعی و اپورتونیستی است که تحت
عناوین گوناگون عرضه می‌شوند. سخن بر سر معرفی تنها جان‌نشین دموکراتیک
(شورا) برای ایران پس از خمینی در لابلای یکی از مهمترین تجارب سیاسی
آن می‌باشد جان‌نیشینی که اکنون پس از جدائی از بنی‌صدر مرحله‌ی نوینی از
تکامل و ارتقاء را، در راستای تثبیت هرچه بیشتر عنصر دموکراتیک - انقلابی،
حائز شده است.

زمینه‌های جنگ ایران و عراق

از جنگ‌های ایران و روس در نخستین دهه‌های قرن نوزدهم و از
قرارداد ترکمانچای (۱۸۲۸) به بعد؛ بیش از یکصد و پنجاه سال است که
ایران در یک جنگ خارجی با ابعاد جنگ ایران و عراق فرو نرفته است.
تقریباً پانزده سال پیش، شاه دست‌نشانده که نقش ژاندارم منطقه را
ایفا می‌نمود یکبار برای دست و پنجه نرم کردن با عراق - که فی‌الواقع رژیم
آن دست‌نشانده نبود - خیز برداشت و کار به نقل و انتقال قوای نظامی نیز
کشید.

پس از جنگ شش‌روزه (ژوئن ۱۹۶۷) بین اعراب و اسرائیل که تحولات
زیادی را در منطقه (از قبیل استقلال عدن - یمن جنوبی - و رشد چشمگیر
سازمان آزادیبخش فلسطین و تأسیس امارات متحده‌ی عربی) موجب شده
بود؛ جبهه‌ی شرقی اسرائیل می‌باید حتی‌المقدور خنثی و بی‌اثر می‌گردید.
شاه، حرکت خود را از کان لم یکن شناختن قرارداد مربوط به شط‌العرب آغاز
نمود و بر اصل "تألوگ" (وسط‌المیاه) که یک اصل شناخته شده و موجه
حقوق بین‌الملل (دریائی) است و براساس آن مرزهای رودخانه‌ای از

عمیق‌ترین نقاط بستر رودخانه می‌گذرد، انگشت گذاشت. اما واضح بود که از این‌طریق هدف‌ها و نقشه‌های دیگری تعقیب می‌شد. یکی دو سال بعد نیز شاه برای حل و فصل مسئله‌ی بحرین، اصل مراجعه به آراء عمومی و نظریرسی سازمان ملل متحد را پذیرفت و خود نخستین دولتی بود که بحرین را برسمیت شناخت.

همچنین در سال ۱۳۴۸، شاه کودتائی را در عراق تدارک دید، اما چندی پیش از اجرای نقشه، دستگاه‌های اطلاعاتی عراق آنرا کشف و افشا نمودند که به اخراج سفیر شاه و تیرشدن بیش‌ازپیش مناسبات طرفین انجامید. از این پس تا انعقاد موافقتنامه‌ی الجزایر (۱۹۷۵ - زمستان سال ۵۳) خاک هر طرف تبعیدگاه، مأمن و یا گذرگاه برخی مخالفان طرف دیگر بود. فی‌المثل از خود خمینی گرفته تا تیمور بختیار (که در تابستان ۴۹ در عراق ترور شد) و از گروهی از کادرهای حزب توده گرفته تا فعالین کرد ایرانی و برخی مبارزین جبهه‌ی ملی در عراق بودند یا به آنجا رفت و آمد داشتند. گروه فلسطین (شهید پاک‌نژاد) نیز راه عراق را برای پیوستن به فدائیان فلسطینی انتخاب کرده بود. برخی یاران شهید بیژن جزنی نیز از همین راه رفت و آمد می‌کردند.

اما مجاهدین راه خلیج فارس و عبور از شیخ‌نشین‌ها را برگزیده بودند. در همین راه بود که در تابستان ۴۹، شش تن از برادران ما که شهید موسی خیابانی نیز جزو آنها بود در دبی دستگیر شدند. سپس در آبان سال ۴۹ وقتی که دبی قصد تحویل آنها به ساواک شاه را داشت، هواپیمای مربوطه توسط ۳ تن دیگر از برادران - که شهید رسول مشکین‌فام در راس آنها بود - ربوده شد و جائی جز عراق برای فرود نیافت. برادران ما که اکیدا از معرفی خود به مقامات عراقی پرهیز داشتند، شدیداً مورد سوءظن و تحت فشار قرار گرفتند. همان موقع بود که از خمینی تقاضای دخالت کردیم. اما علیرغم توصیه‌نامه‌ی مکتوب پدر طالقانی (که با خط نامرئی نوشته بود) زیر بار نرفت. سرانجام عرفات و الفتح دخالت نمودند و قضایا پس از چند ماه خاتمه یافت و برادران ما راهی بیروت و اردوگاه‌های فلسطینی شدند. اما ۲ سال بعد؛ وقتی که ما (دفتر سیاسی و کمیته‌ی مرکزی سازمان موجود و بسیاری از کادرهای آن) در زندان بودیم؛ مجدداً راه عراق مورد استفاده‌ی مجاهدین قرار گرفت (فکر می‌کنم از اواخر سال ۵۱ و سال ۵۲ به بعد).

با خمینی نیز در همانجا رابطه داشتیم و رادیوهائی که از عراق پخش می‌شدند اخبار و مطالب مجاهدین را نیز منعکس می‌کردند .

اما بدنیاال انقلاب ضدسلطنتی و سقوط رژیم شاه، نیروهای عظیمی در جامعه‌ی به بند کشیده‌ی ایران آزاد شدند . نیروهائی که اگر انقلابشان از یک رهبری دمکراتیک - انقلابی برخوردار می‌بود و می‌توانست انقلاب ایران را به سوی دمکراسی، پیشرفت اقتصادی و عدالت اجتماعی رهبری کند، قدرت خلاقه و سازنده‌ی شگفت‌انگیز می‌داشتند و می‌توانستند در زمانی نه‌چندان دراز، کشور ما را سال‌ها و سال‌ها به جلو ببرند .

ولی خمینی برای اینکه در قدرت بماند، جز بذر تفرقه و نفاق و جز سرکوب و جنگ و گورستان ارمنی‌اند داشت . یک رژیم قرون وسطائی و یک دیکتاتوری آخوندی بر پایه‌ی "ولایت فقیه" بنا کرد و نیروهای انقلاب عظیم ضدسلطنتی را یا دسته‌دسته به زندان انداخت و در برابر جوخه‌ی اعدام قرار داد و یا فوج فوج در جبهه‌های جنگ خارجی به کشتن داد .

در تجاوز گسترده‌ی عراق به خاک میهنمان در پایان تابستان ۱۳۵۹ جای تردید نیست . اما مسئله اینست که بغرض وجود یک رهبری سالم بجای خمینی که "سرکوب و جنگ و بحران" ضروری ماهیت ارتجاعی و قرون وسطائی‌اش نبود؛ جنگ ایران و عراق قطعاً اجتناب‌پذیر بود .

زمینه‌های تجاوز عراق را خود خمینی با تحریکات مستمر تحت شعار "صدور انقلاب" ایجاد نمود و هم او بود که از جنگ بعنوان "موهبت بزرگ الهی"؛ استقبال کرد . جالب است بدانیم که برخی از حلقات نقشه‌های جنگی خمینی (از قبیل پل زدن بر روی باطلاق‌های حوالی جزایر مجنون) همان طرح‌های ماشین جنگی شاه می‌باشد که در آرشو طرح‌های عملیاتی ستاد ارتش برای خمینی به ارث مانده است .

فی‌الواقع خمینی برای تخلیه‌ی انرژی ذخیره‌شده‌ی ایران (که گفتم ۱/۵ قرن است در این ابعاد از این قبیل جنگ‌ها نداشته) و برای هدر دادن بخش عظیمی از نیروهای آزاد شده در انقلاب ضدسلطنتی؛ نمی‌توانست هیچ میدان جنگ و هیچ همسایه‌ی دیگری بهتر از عراق پیدا کند . بخصوص که عراق خود مسئول تجاوز و تهاجم گسترده‌ی (آخر شهریور ۵۹) بود و خمینی بلحاظ شخصی نیز خرده‌حساب‌ها از زعمای آن کشور در دل داشت . از این مهمتر درصد عظیم شیعیان عراق و همچنین وجود مرقد‌های ائمه‌ی اطهار در

آن کشور - بمثابه زیارتگاههای انگیزندهی شیعیان ایران و جهان - بود .
نه شاه و نه خمینی ، نه میخواستند و نه می توانستند فی‌المثل به ترکیه
چپ ! نگاه کنند . خمینی معنای بین‌المللی چپ ! نگاه کردن به ترکیه یا
پاکستان و یا طمعکاری بیش از حد دربارهی افغانستان را خیلی خوب
می فهمید .

اما در مورد عراق ، وضع فرق می‌کرد . بخصوص که عراق برخلاف
تبلیغات خمینی (که عراق را دست‌نشاندهی آمریکا و اسرائیل می‌خواند)
در مقایسه با سایر دول منطقه ناوابسته‌ترین آنها بود .
به این ترتیب ، عراق بهترین طعمه برای سیاست جنگ‌افروزانه و فوق
ارتجاعی (صدور باصطلاح انقلاب) خمینی بود .

وانگهی ، همچنانکه در فصل دوم این گزارش اشاره شد هر کس که از
درک نظامی - استراتژیکی برخوردار بود ، بوضوح می‌دانست که عراق امکانات
استراتژیکی سلطه بر ایران یا تصرف استان‌های مختلف آنرا ندارد ، ولو اینکه
بفرض محال ، تا دروازه‌های تهران نیز برسد - حتی در یک چنین فرض
موهومی ، قوای متجاوز ناگزیر خواهند بود پس از چندی بجای اول خود
بازگردند . البته مشروط بر اینکه هنوز (در اثر تبعات و عواقب بعدی
یک چنین پیشروی مفروضی) یک چنین جائی برای آنها باقی مانده باشد .

به عبارت دیگر امکانات استراتژیکی عراق در فاز تهاجم ، بیش از
حملات برق‌آسا و برخی پیشروی‌های چشمگیر موضعی نبوده و نیست . مخصوصا
وقتی که طرف حساب ، مردمی باشند که بتازگی برعلیه نظام سلطنتی انقلاب
نموده‌اند . . .

به همین دلیل پس از همان هفته‌ها یا ماههای نخستین عراق بوضوح از
خود علائم صلح‌طلبی بروز می‌داد و در پایان سال ۵۹ کاملا آشکار بود که
یک صلح عادلانه قطعا امکان‌پذیر است . اما در اینصورت خمینی دستاویز جنگ
برای تصفیه حساب با مردم و مقاومت و مخالفت ضد استبدادی برعلیه خود و
رژیمش را از دست می‌داد و در مراحل بعد نیز نمی‌توانست به میزانی که
مطلوب او بود ، شکنجه و تیرباران کند و هر چه بیشتر برای مسدود کردن
کلوگاههای تنفسی مقاومت انقلابی مسلحانه بکوشد .

از جهت سیاسی و تبلیغاتی نیز خمینی همانند شاه که "مارکسیست‌های
اسلامی" را مشخصا "عامل عراق" معرفی می‌نمود ، احتیاج داشت که

خطرناک‌ترین دشمنان خود در ابعاد سراسری یعنی "منافقین" را پیوسته "ستون پنجم عراق" بخواند.

اگر بیاد داشته باشید حتی قبل از ۳۰/خرداد سال ۶۰، خمینی و دستگاه تبلیغاتی او پیوسته بر تمامی تحرکات چشمگیر مجاهدین (از قبیل حماسه‌ی خیابان مبارزان و تظاهرات مادران، اعتراضات مستمر به سرکوب آزادی‌ها در شهرهای مختلف) آنگ بعثی و عراقی می‌زدند و مزدوران او در بسیاری موارد تحت همین عنوان بر روی ما آتش می‌گشودند.



اینکه گفتم پس از همان ماههای اول جنگ، یک صلح عادلانه واقعاً امکان‌پذیر بود به‌هیچوجه مبالغه نیست. دو سال پیش مجاهدین قسمت‌هایی از یک تحلیل سری سردمداران حزب جمهوری اسلامی درباره‌ی صلح را که مشخصاً از خود خمینی الهام گرفته بود، برملا نمودند که اسناد اصلی آن هم اکنون در آرشیو مجاهدین موجود است. گوش کنید:

"نیاز چندانی به ذکر خطرات صلح تحمیلی در شرایط فعلی نیست و همه دورنمای کلی از دلایل نامبارک آنرا در ذهن دارند."

.....

اگر ما در جنگ پیروز شویم شرایط کاملاً فرق خواهد کرد. شور پیروزی پایه‌های انقلاب را محکم‌تر از هر وقت دیگر خواهد نمود و اسطوره‌ی شکست‌ناپذیری اسلام جانی دوباره به روان خسته‌ی جامعه خواهد دمید. این خود بتنهایی مایه‌ی توانائی حکومت در هر تصادم نظامی و سیاسی خواهد شد. با موفقیت در نبرد اعتبار سیاسی ایران ارتقاء خواهد یافت.

بهرحال پس از پیروزی ایران با اثبات شعار "مکتب محمد شکست ندارد" مردم مسلمان منطقه روحیه‌ی تازه می‌یابند و دست‌نشانندگان آمریکا با مشکلات داخلی بیشتری مواجه می‌شوند.

یکی از مسائل مهمی که در بحث پیرامون جنگ نباید آنرا فراموش کرد، روحیه‌ی مسلمانان دیگر کشورهای جهان است. ما اکنون در صحنه‌های خارجی از قدرت تبلیغاتی مناسب با عظمت انقلاب اسلامی برخوردار نیستیم.

در صورت صلح با عراق ما با اژدهای هفت سر امپریالیسم خبری روبرو خواهیم بود. هرگونه مصالحه‌ای با صدام توسط رسانه‌های بین‌المللی شکست ایران جلوه داده خواهد شد. ولو اینکه ما بتوانیم امتیازات بسیاری از رژیم

عراق بگیریم. برای ما چیزی بنام صلح پیروزمند وجود ندارد. تنها پیروزی نظامی بر عراق است که می‌تواند بعنوان اقبال ایران در ذهن مسلمانان دیگر کشورها جا پیدا کند.

.....
و از سوی دیگر پس از مصالحه با صدام، گاهش امید به صدور انقلاب اسلامی را نیز نباید نادیده گرفت، بعنوان آخرین نکته‌ی قابل توجهی که در تحلیل حاضر به آن اشاره خواهد شد بد نیست بدانید که پذیرفتن صلح تنها به معنی تحلیل ناامیدی ملل مسلمان از قدرت اسلام در روبرویی با کفر نیست. یکی از شروط اساسی هرگونه موافقتنامه‌ی صلحی، عدم مداخله‌ی دو کشور در امور داخلی یکدیگر است. البته این اصل در ظاهر چندان شاید مهم بنظر نرسد اما اولاف پالمر در تشریح مفهوم سخی عملی آن می‌گوید "حذف هرگونه مطالبی که بتواند ملت عراق را بر علیه بعضی‌ها تحریک کند، یا آنها را به اسلام اصیل فراخواند، از سخن‌پراکنی‌های رسانه‌های جمعی ایران و نیز از صحبت‌های رهبران جمهوری اسلامی، احتمالاً تعطیل اکثر برنامه‌های رادیو عربی، اخراج یا تحدید فعالیت‌های مخالفین رژیم عراق که در ایران زندگی می‌کنند، و..." و به این ترتیب ابعاد این اصل را بهتر می‌توان دریافت. اگر انقلاب اسلامی می‌خواست هیچگونه حساسیتی نسبت به واقعیات و رای مرزهای خود نداشته باشد و نمی‌خواست ملت‌های دیگر را با حقیقت اسلام آشنا کند، اساساً جنگ عراق با ایران شروع نمی‌شد.

فی‌الواقع هم اگر خمینی مرتجع نبود و برای حفظ رژیمش ناگزیر از صدور تروریسم و ارتجاع نمی‌شد؛ جنگ اجتناب‌پذیر بود و در ابتدا عراق جنگ نمی‌خواست و هیئت‌هایی نیز برای ابراز حسن نیت و عادیسازی روابط با رژیم خمینی می‌فرستاد.

گوش کنید این حرف‌های آقای ابراهیم یزدی وزیر خارجه‌ی دولت بازرگان و یارِ غار خمینی در نوفل‌لوشاتو و رابط او با بسیاری مراکز غیبی است که هدف‌های دولت ایران را در عراق به زبان خود توضیح می‌دهد:
"... محور اول، اعزام یک سفیر وارد به اوضاع عراق و قادر به ارتباطات لازم و منطقی و سری با گروه‌های مسلمان مخالف رژیم صدام در داخل عراق، این امر ضروری بود."

(کیهان ۵/۲/۵۹)

"... محور پنجم سیاست ما علیه عراق و سایر اعراب خصوصا در رابطه با مردم عراق، اجرای برنامه‌های تبلیغاتی به زبان عربی بوده است. در همان زمان جلسات مکرری در وزارت امور خارجه برای هماهنگ کردن این برنامه‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی برگزار شد. در این جلسات، خصوصا در مورد عراق، سفیر جمهوری اسلامی در عراق نیز حضور بهم رسانید. محورهای اصلی و خط مشی اساسی بررسی شد و تنظیم گردید. این برنامه بحق نقش موثری داشت..."

(همان ماخذ)

تقریبا ۵ ماه قبل از تهاجم گسترده‌ی قوای عراق به خاک میهنمان منتظری در ۲۴/فروردین/۵۹ از خمینی درخواست کرد که رهبری انقلاب عراق را نیز بعهدہ بگیرد. وی در ملاقات با خمینی گفت:

"این روزها برادران عراقی ما مرتبا مراجعه می‌کنند و می‌گویند همانطور که حضرت امام خمینی انقلاب ایران را رهبری کردند تا به ثمر رسید، انتظار داریم که انقلاب عراق را هم رهبری کنند!"

(بامداد ۲۵/۱/۵۹)

اگر بیاد داشته باشید در همین ایام آیت‌الله صدر که رژیم خمینی از او بعنوان رهبر انقلاب اسلامی عراق اسم می‌برد، در آن کشور دستگیر و بعدا به قتل رسید که ما قتل او را همان موقع به خمینی تسلیت گفتیم.

خمینی به این مناسبت خیلی روضه خوانی می‌کرد و دور برداشته بود و برای "علمای عراق" اشک تمساح می‌ریخت و چندی بود که تکیه‌کلام او شده بود که فی‌المثل: ما جواب خدا را چه بدهیم؟! جواب سایر علمای نجف و کربلا را چه بدهیم؟! بقول خودش برای "اهالی بین‌النهرین" و "علمای بین‌النهرین" بر سر می‌کوفت و سینه‌چاک می‌داد و مفصلا آخوندبازی درمی‌آورد. در بعضی از صحنه‌های تلویزیونی مربوطه، پسرش احمد نیز در کنار او بود و گاه با کف دست محکم بر پیشانی‌ش می‌کوبید و باصطلاح عزاداری می‌نمود.

وقتی من یکی از این صحنه‌ها را دیدم دو صحنه‌ی دیگر در خاطرم زنده

شد:

یکی روز چهلم پدر طالقانی در بهشت‌زهرا بود. در حوالی مزار پدر طالقانی چادری مشرف بر مزار و بر جمعیت که جایگاه سخنرانی نیز بود برپا

کرده بودند. از مجاهدین موسی و من و برادرانمان مهدی ابریشچی و عباس داوری را دعوت کرده بودند. در این اثنا احمد خمینی با سلام و صلوات رسید. رفت پای مزار. ناگهان شیهای کشید و غش کرد! حضار نگران شدند مبادا سر آقازاده بلائی بیاید. بالاخره آقازاده را روی دست آوردند داخل چادر. بیچاره از فرط سوک و عزاداری نسبت به فقدان پدر طالقانی بیهوش می‌نمود. اما من بخوبی می‌دانستم که هیچکس بیشتر از پدرش و او، از فقدان پدر طالقانی خوشحال نیست. خلاصه آنقدر روی امامزاده! پتو انداختند و آب خنک آوردند و آقازاده را مالش دادند تا بیهوش آمد. یکبار هم وقتی علی‌الظاهر هنوز کاملا بیهوش نیامده بود همینکه دید مجاهدین آنجا هستند - و می‌دانست که به پدر طالقانی ارادت دارند - دو مرتبه بیهوش شد و با هیکل تنومندش سرازیر شد روی این بنده که هرطور بود جثه‌ی افقی آقازاده را عمودی کردیم و تسلی‌اش دادیم و زیر بغلش را گرفتیم و راه بردیم تا مبادا بخاطر فقدان پدر طالقانی خودش قالب تهی کند!!

صحنه‌ی دیگر متعلق به همان اوایل ورود خمینی به تهران بود که ما هم تازه از زندان آمده بودیم و رژیم شاه هم هنوز کاملا سقوط نکرده بود. شی احمد خمینی را در همان عوالم سمپاتی که سال‌ها قبل نسبت به مجاهدین ابراز می‌داشت به محل اقامت خود من آوردیم. در بین راه به برادران گفته بود که چشم‌هایش را ببندند تا مقصد را یاد نگیرد. اما برادران این کار را نکرده بودند. ولی او لدی‌الورود به من گفت که مطمئن باشید اینجا را یاد نگرفتم و خودم پلک چشم‌هایم را بستم! تا صبح با ما بود و حرف می‌زدیم. هر چقدر که توانست از اطرافیان پدرش بد گفت و پرونده رو کرد. از یزدی و قطب‌زاده و بنی‌صدر گرفته تا علمای اعلام و آیات عظام و سرانجام هم سه پیش نهاد پدرش را به من داد که هر سه را فی‌المجلس رد کردم. ولی تازه فهمیدم که بعنوان سفیر پدرش به دیدار ما آمده و خلاصه قصد خرید و فروش و بساز و بفروش دارد...

در میان آخوندها و آیاتی که از قول پدرش بسا بد و بیراه به آنها می‌گفت یکی امام موسی صدر بود و یکی هم همین آقای محمدباقر صدر که اکنون در عراق دستگیر و به قتل رسیده بود و خمینی و پسرش اینطوری برای او عزاداری می‌کردند. احمد خمینی می‌گفت که پدرش از این دو نفر داغ‌ها بر دل دارد. یکبار از او پرسیدم اضافه بر این مسائل شخصی و کوس رقابت‌زدن

با آقا (خمینی) که می‌گویند، مواضع سیاسی آنها (آن دو نفر) را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ احمد خمینی گفت ای آقا، مگر شما که مجاهدید نمی‌دانید که این آقای محمد باقر صدر مستقیماً با سازمان سیا در رابطه است؟ ... برگردیم به بحث خودمان. داشتیم زمینه‌سازی‌های جنگ‌افروزان‌های خمینی را توضیح می‌دادم. روزنامه‌ی حزب حاکم (جمهوری اسلامی) هم پیوسته دم از انقلاب اسلامی عراق و تصرف و تسخیر عراق می‌زد. یکبار هم در ۱۸ شهریور سال ۵۹ نوشت: "به فرمان امام یا فرماندهی کل قوا، نیروهای انقلاب آمادگی خود را برای تصرف عراق با پشتیبانی مسلمین اعلام کردند."



پس آقای بنی‌صدر در میثاقش راست گفته است که "جنگ‌های داخلی و خارجی"، "دلیلی جز استبداد رای ایشان (خمینی) ندارد". بنی‌صدر قبل از اینکه به نزد مجاهدین بیاید نیز در آخرین پیام دوران رسمی ریاست جمهوری‌اش (۲۹/خرداد/۱۳۶۰) کلمه‌ی حق دیگری در رابطه با جنگ بر زبان رانده است. بنی‌صدر در این پیام که در مجاهد ۱۲۸ (۴/۴/۱۳۶۰) منعکس شده در وصف خودش گفته است: "او (بنی‌صدر) در جنگی که خود همین حزب حاکم، همین گردانندگان کودتای خزنده، بانی و موجب آن بودند، در این جنگ، از نقطه‌ی یاس که کسی را توان و یارای آن نبود که مسئولیت آنرا برعهده بگیرد، مسئولیت به‌عهده گرفت..."

از توصیفات معمول آقای بنی‌صدر درباره‌ی خودشان که بگذریم، از فراموشکاری مصلحتی در قبال اسم آوردن از خود خمینی بعنوان رئیس ارتجاع و حزب حاکم نیز که بگذریم؛ بنی‌صدر راست می‌گوید. بانی و موجب جنگ در حقیقت خود رژیم و سردمداران آن (و در راس همه شخص خمینی) بوده‌اند. بگذریم که خود آقای بنی‌صدر نیز قبل از شروع تهاجم گسترده‌ی قوای عراق، بعنوان رئیس‌جمهور و بعنوان فرماندهی کل قوا بسا در قبال عراق بی‌گدار به آب زد و موضعگیری‌های کج‌ومعوج اتخاذ نمود که فعلاً کاری به آن نداریم.

آنچه مسلم است اینکه جنگ محققاً اجتناب‌پذیر بود و خمینی به انحاه طرق، عراق را تحریک می‌کرد و حتی با حمایت او ترورهائی نیز در عراق

انجام گرفت و مشخصا بر روی شورش شیعیان عراق و بدست گرفتن عنان رهبری انقلاب باصطلاح اسلامی عراق سرمایه‌گذاری کرده بود .

اشاره‌ای به مواضع مجاهدین

چون نوک تیز حملات آقای بنی‌صدر (همچون بسیاری دیگر) در رابطه با مسئله‌ی "جنگ و صلح" و سیاست صلح شورای ملی مقاومت نیز، حسب‌المعمول متوجه مجاهدین است؛ به ناچار بایستی به مواضع مجاهدین در قبال جنگ ایران و عراق - که فکر می‌کنم بطور اصولی شبیه به مواضع بسیاری دیگر از اعضای شورای ملی مقاومت می‌باشد - نیز اشاره کنم:

ما از آغاز، سیاست ارتجاعی صدور باصطلاح انقلاب را محکوم کردیم . در بحبوحه‌ی زمینه‌سازی‌های جنگ‌افروزان‌ی خمینی در ۲۵/ فرودین/ ۵۹ (۵ ماه قبل از تهاجم گسترده‌ی قوای عراق) من از سوی مجاهدین همراه با سفیر فلسطین در تهران که آن‌موقع آقای هانی‌الحسن بود روی متنی توافق نمودیم که براساس "اصول احترام متقابل و عدم دخالت در امور داخلی" و "قطع مخاصمات و حل مسالمت‌آمیز" اختلافات؛ میان‌جیگری عرفات را مابین دولتین ایران و عراق تقاضا می‌نمود تا او (عرفات) "مساعی جمیله"ی خود را برای ممانعت از جنگ‌افروزی و بهره‌برداری‌های استعماری ناشی از آن در بین دولتین ایران و عراق می‌ذول دارد .

در ۲۰ شهریور ۵۹ (تقریبا ده روز قبل از شروع جنگ گسترده) نیز، مجاهدین خلق ایران طی اطلاعیه‌ای "برای دفاع از مرزها، شهرها و مردم بیدفاع غرب کشور اعلام آمادگی می‌کنند" . ما همچنین از عراق می‌خواستیم که "حسن‌نیت" خود را به اثبات رسانده و "بطور بین‌المللی [و نه بطور نظامی] خواستار قطع مخاصمات گردد" . در این اطلاعیه "از کلیه‌ی مسئولان رسمی کشور" نیز درخواست شده است "با گسترش شوراهای مردمی، قدم برداشتن به جانب حل ریشه‌ای مشکلات متعدد اقتصادی و اجتماعی، قطع تضییقات مختلف نسبت به آزادی‌ها و حقوق قانونی نیروهای انقلابی از قبیل مجاهدین خلق ایران و اعاده‌ی هرچه سریعتر حقوق عادلانه‌ی ملیت‌ها (بویژه در کردستان) هرچه زودتر وسایل تحکیم وحدت و همکاری ملی علیه طمع‌های امپریالیستی" را فراهم نمایند .

سپس بدنبال اشغال بخش‌هایی از خاک میهنمان توسط قوای عراقی ما در صفوف خاص خود (مجاهدین)، برای دفاع از مردم بی‌پناه میهنمان، اقدام نمودیم و موجی از شهیدان مجاهد نیز تقدیم شدند. در رأس همهی آنها برادر گرامی و فوق‌العاده ارزنده‌ی ما دکتر احمد طباطبائی (نخستین استاندار مازندران پس از انقلاب) قرار داشت.

شگفتی در این بود که اضافه بر قوای عراق که از روبرو به ما شلیک می‌کردند، پاسداران خمینی نیز از پشت ما را هدف قرار می‌دادند. در بسیاری موارد نیز ما را دستگیر می‌کردند و آنگاه در شهرهای مختلف خوزستان نوبت به حکام ضدشرعی و بیدادگاههای ارتجاع می‌رسید تا احکام تعزیر و شکنجه و زندان صادر کنند و به مورد اجرا بگذارند. به نحوی که ما هنوز، هم در خوزستان و هم در عراق زندانیان جنگی داریم.

اما مجاهدین در نخستین بیانیه‌ی سیاسی مفصل خود که پس از شروع جنگ گسترده صادر نمودند (فوق‌العاده‌ی "مجاهد" ۱۰/آبان/۵۹) کماکان می‌پرسیدند: "این سوال به جای خود باقی است که آیا اختلافات ایران و عراق نمی‌توانست در مسیر برخوردهای دیگری از سوی طرفین و با پرهیز از تحریکات متقابل و رعایت اصول مسلم عرف و قوانین بین‌المللی به سرانجامی جز جنگ، منتهی شود و بخصوص باید جدا سوال نمود که آیا ایران نمی‌توانست از همان ابتدا با اتخاذ سیاستی انقلابی و هوشیارانه و با اعلام اینکه تحت هیچ عنوان (منجمله صدور مکانیکی انقلاب) قصد تحریک و دخالت در امور داخلی دیگران را ندارد - ضمن اینکه اجازه‌ی دخالت در امور داخلی خود را به دیگران نخواهد داد - بهانه بدست عراق ندهد؟..."

بیانیه صلح

اجازه بدهید بخاطر یک میلیون کشته و مجروح و ۲ الی ۳ میلیون آواره و صدها میلیارد دلار خسارت در جنگی که می‌توانست در همان ماههای اول متوقف شده و سریعاً به صلحی عادلانه بیانجامد؛ قویا تاکید کنم که دم‌زدن از تجاوزات و تهاجمات عراق اگرچه در بیان تاریخچه‌ی جنگ حقیقتی است اجتناب‌ناپذیر؛ اما تکرار مکرر و مکرر آن - که نه سلطنت‌طلبان و نه خمینی‌گرایان ابائی از آن ندارند - چندان هنر پیچیده‌ای نیست! از قضا هرچند

هم غلیظ تر باشد نه فقط ضرری به حال خمینی ندارد بلکه او (خمینی) در خدمت سیاست جنگ طلبانه اش از آن سود هم می برد. مگر اینکه کسی بخواهد در عالم مجردات و بدور از دنیای واقعی و راه حل های مشخص مسائل واقعی، به عوامفریبی بپردازد و نانی برای خودش بپزد. حرفه ای که خمینی از بام تا شام به آن اشتغال دارد و بخش اعظم تبلیغات او را نیز به خود اختصاص داده است.

آخر کدام نیرو یا شخص حاضر در صحنه ی سیاسی ایران را می توان یافت که "تجاوز عراق" را بارها و بارها محکوم نکرده باشد؟

این هم که کسی فقط به تکرار عبارات صلح طلبانه قناعت کند کافی نیست. کما اینکه اکنون پس از چهل هزار شهید و بیشتر از ۱۲۰ هزار زندانی سیاسی و پس از اینکه جنایات خمینی در بسیاری از کوچه و خیابان های شهرهای مختلف جهان افشا شده است، اینکه خمینی بد است و منفور است و سفاک و خونریز است هیچ کشف جدیدی نیست... بلکه بحث امروز، بحث جانشین و آلترناتیو است.

بنابراین هر آنکس که برآستی از جنگ و سرکوب و کشتار متنفر است، هر آنکس که وطنش را و مردم میهنش را دوست دارد و مدعی خدمت به آنهاست و هر آنکس که در قبال ایران و ایرانیان و در قبال صلح و آزادی و در قبال هزاران هزار اطفال یتیم و زنان بیوه و خانواده های داغدار و آواره، احساس مسئولیت می کند، ابتدا باید از کرسی جنت مکانی بزیر بیاید. باید که خطر کند. باید که چاره ی عملی و واقعی بیاندیشد.

آن رهبری و آن نیروی سیاسی که در مقابل تضادها و مسائل مشخص، از ارائه ی راه حل های مشخص عاجز است؛ به طرز دردناکی محکوم به خفت و شکست است. تاریخ هیچگاه نسبت به آنهائی که در برابر بلا یا و مصیبت های سیاسی و اجتماعی دست روی دست می گذارند یا دست در جیب می کنند و فیلسوفانه نظاره می فرمایند و یا فقط از آنها که در کشش و کوششند بُل می گیرند؛ مهربان نیست. تاریخ جدی است و این پا و آن پا نمی کند. تنها به آه و افسوس از جنایات خمینی یا سرتکان دادن در برابر رقم شگفتی آفرین کشته ها و مجروحان جنگ قانع نیست.

تاریخ یک ملت با حقه بازی و عوامفریبی نوشته نمی شود. تاریخ نه دو پهلو سوال می کند و نه جواب های چند پهلو می پذیرد. در برابر تضادهای

مشخص، راه‌حل‌های مشخص می‌طلبید. کما اینکه مجموعه‌ی مصائب و اوضاع دردناک ایران امروز، جان‌نشین و آلترناتیو شخصی می‌طلبید و *إلا* مشکلات و مصائب مربوطه کماکان بلاجواب خواهد بود. پس باید برای برخورد با مسائل جنگ و اختناق، راه‌حل‌ها و روش‌ها و تاکتیک‌ها و استراتژی مشخص داشت. نمی‌بایست هر روز انبوهی هزلیات بهم بافت و هر چند یکبار خط عوض نمود. آخر تاریخ که با شیدایی و شعبده و شامورتی‌بازی به جلو نمی‌رود. اکنون تقریباً دو سال از صدور بیانیه‌ی صلح و ملاقات نایب نخست‌وزیر عراق با اینجانب می‌گذرد. برای ثبت در سینه‌ی تاریخ، موضعگیری نیروها و جریان‌ات مختلف (در آن زمان را) گردآوری کرده‌ام و به برخی از آنها در مبحث‌های آینده اشاره خواهم کرد. غرض خجالت دادن خیلی‌ها نیست. برای همین بهتر است در خیلی از موارد خود را به فراموشی بزنیم و تنها من‌باب تجربه‌آموزی و عبرت‌آموزی از همه‌ی کسانی که فی‌الواقع به حال مردم ایران و کشته‌ها و مجروحان و آواره‌های جنگ (بخصوص صدها هزار زن و فرزند بی‌سرپرستی که در کوچه و خیابان‌های شهرهای مختلف در جستجوی کار و معیشت روزانه‌اند) دل می‌سوزانند، بخواهیم که این موضعگیری‌ها را یکبار تماماً مرور کنند و ببینند که هر کس در این رابطه تا کجا به سود خمینی و به زیان خلق (و یا بالعکس) قدم برداشته است.

اما تا آنجا که به شورای ملی مقاومت مربوط می‌شود، در پایان سال ۶۰ در ماده‌ی ۲ وظایف دولت موقت، چنین مقرر کرده بود: "*پایان* بخشیدن فوری به جنگ ایران و عراق و برقراری صلح عادلانه براساس تمامیت ارضی و احقاق حقوق مردم ایران، اقدام برای حل مشکلات آوارگان جنگ". بر همین اساس در اواخر تابستان سال ۶۱ از طریق سازمان مجاهدین خلق ایران دست به یک نظرسنجی (محدود) در داخل کشور زدیم. نتایج مربوطه در پائیز همان سال بدستمان رسید و حاکی از آن بود که تقریباً ۸۳٪ مردم ایران از جنگ خسته و بیزار هستند. ۷٪ از ادامه‌ی جنگ طرفداری می‌کردند و مابقی بی‌تفاوت می‌نمودند.

در همین ایام، شورای ملی مقاومت دست‌اندرکار ارائه‌ی یک طرح صلح عادلانه گردید و پس از چندی به این نتیجه رسیدیم که اگر مقامات مسئول عراقی باب مذاکره گشودند (ولو مذاکره‌ی غیرعلنی) رد نکنیم و بپذیریم. بخصوص که اکنون (از اوایل خرداد ۶۱ به بعد) چندین ماه بود که قوای

عراقی بخش اعظم خاک ایران را تخلیه نموده و صراحتاً برای پذیرش راه حل صلح عادلانه، اعلام آمادگی می‌کردند.

اینرا هم در همین جا متذکر شوم: جویا شدن از درجه‌ی صداقت و حسن نیت دولت‌ها - که به وفور در موضعگیری‌های پس از صدور بیانیه‌ی مشترک دیده می‌شد - در دنیای سیاست معاصر، امر مضحکی است. بخواهیم یا نخواهیم دولت‌های دنیای امروز - تقریباً با هر ایدئولوژی که داشته باشند - قبل از هر چیز تابع منافع ملی خود و تعادل قوای خودی و بیگانه هستند. بنابراین، مسئله اصلاً این نیست که دولت "الف" یا دولت "ب" تا کجا در اظهارات خود صدیق است. کاش دنیائی باشد که دولت‌های آن قبل از هر چیز تابع اصول اخلاقی و پایبند به اخلاق حسنه و فضیلت‌های کامل‌العیار انسانی و مملو از حسن نیت باشند. اما یک چنین دنیائی که از چشمداشت‌های منفعت‌طلبانه عاری باشد؛ به دولت‌ها و ملت‌ها و طبقات مختلف و متخاصم و استثمارگر نیز منقسم نیست.

بنابراین، اغلب وقتی از من می‌پرسند که حرف فلان دولت یا فلان حزب یا فلان نیروی سیاسی تا کجا قابل اعتماد است؟ این جواب دائمی را تکرار می‌کنم: به میزانی که خود ما و مقاومت ما و ملت ما قدرتمند و قابل اعتماد و تکیه‌کردن باشیم...

پس در دنیای خشن و سخت و سرد سیاست رایج، آنکس که حقوق مردم و میهنش را می‌طلبد و بدنبال مناسبات عادلانه‌ی نوینی است، اساساً نباید در مقابله با دولت‌ها، اساس محاسبات خود را نظرگاه‌های اخلاقی قرار بدهد.

اینرا هم بگویم که من از بدو ورود به پاریس در رابطه‌ای که در چارچوب سازمان مجاهدین با رهبران فلسطینی داشتیم، از نقطه‌نظرهای دولت عراق مطلع می‌شدم و ضمناً به غایت می‌کوشیدم که دولت عراق را به پذیرش حقوق مردم ایران و تخلیه‌ی خاکمان و دست برداشتن از آن دعاوی که بر ضدایران و تنها به سود خمینی است، ترغیب کنم؛ اگرچه نمی‌دانم چه میزان تاثیر داشته‌است. اما از پذیرفتن هر مقام مسئول عراقی خودداری می‌کردم.

تا اینکه در نیمه‌های دیماه سال ۶۱ آقای طاروق عزیز نایب نخست‌وزیر عراق به ملاقات من (البته بعنوان مسئول مجاهدین) اظهار تمایل نمود.

علی القاعده یک چنین دیدارهایی در قدم اول، رسمی و علنی نیست زیرا هیچکس از طرفین به نتیجه‌ی آن اعتمادی ندارد، چه رسد به اینکه از توی آن بیانه‌ی رسمی هم بیرون بیاید.

حتی به رهبری فلسطین اطلاع دادم که مایلیم یکی از آنها نیز در این ملاقات که بایستی رسمی و علنی و در محل اقامت خودم و در برابر خبرنگاران انجام می‌گرفت حضور یابند. آقای طارق عزیز همی این شرایط را پذیرفته بود. اما در آخرین مرحله، از آنجائی که ساعت و روز ملاقات دقیقا از پیش معین نبود، مقام فلسطینی نتوانست یا نخواست در ملاقات ما حضور یابد. بخصوص که در آن ایام، مشکلاتی برای خود آنان نیز ایجاد شده بود. من همچنین تاکید کرده بودم که نه تنها بعنوان مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران بلکه بعنوان مسئول آلترناتیو دمکراتیک شورای ملی مقاومت و دولت موقت (آینده) آن، در ملاقات حضور بهم خواهم رساند. از طرف دیگر تمامی این قضایا را با جزئیات آن پیوسته به آقای بنی‌صدر که در دسترس بود اطلاع می‌دادم.

او صددرصد با این دیدار موافق بود. چند روز قبل از ملاقات، از او (بنی‌صدر) خواستم که اگر چنین دیداری محقق شود خود او هم شرکت‌گند ولی او به تاکید گفت که شما بروید از طرف من هم صحبت کنید... بگذریم که من هیچگاه و در هیچ موردی از طرف آقای بنی‌صدر با هیچکس صحبت نکرده و اصولا بدلائل متعدد لزومی به اینکار نمی‌دیدم. دو شب قبل از ملاقات، بنی‌صدر به من اطلاع داد که از او نیز تقاضای ملاقات شده اما او باز هم به من اجازه داده است. اما هیچ توضیح بیشتری نداد.

ضمنا از آنجا که هنوز صددرصد یقین نداشتیم که آیا تمامی شرایطی که من گذاشته بودم عملا پذیرفته و اجرا خواهد شد یا خیر؛ به هنگام مشورت در این مورد، بنی‌صدر در گفتگوی فیما بین مشخصا به من اظهار کرد که اگر اصل بر مذاکره کردن است اصرار بیش از حد بر علنی بودن ملاقات و اینکه حتما در محل اقامت ما باشد، چندان ضروری نیست. عین عبارات او را بخاطر ندارم اما مضمون دقیقا همین بود.

همان شب (جمعه ۱۷/دیماه/۶۱ - ۷/ژانویه/۸۳) وقتی از نزد بنی‌صدر برگشتم، گفتند یک فرانسوی با اصرار خواستار صحبت تلفنی با خود

من راجع به امر مهمی است. وقتی ارتباط وصل شد، معلوم شد همان واسطه‌ایست که بنی‌صدر (از طریق یک واسطه‌ی دیگر) او را به من احاله داده است. فرد فرانسوی که مایل بود چنین ملاقاتی در خانه‌ی او صورت بگیرد و می‌گفت که خود او مبتکر این پیشنهاد است، به من توضیح داد که آقای بنی‌صدر با ملاقات بین خودش و آقای طاروق عزیز مخالفت نکرده ولی گفته است نمی‌داند تا چه حد می‌تواند به طرف عراقی اعتماد کند تا از این ملاقات علیه او (بنی‌صدر) استفاده نشود. سپس فرد فرانسوی گفت که تلاش کرده است تا بنی‌صدر را مطمئن کند که در این رابطه اختفای کامل مراعات خواهد شد. اما آقای بنی‌صدر با ذکر این نکته که امکان دارد من (م. رجوی) نیز با طاروق عزیز ملاقات کنم، فرد فرانسوی را به‌من احاله داده و خود او (فرد فرانسوی) نیز فکر می‌کند که من (م. رجوی) در موقعیت بهتری برای انجام این ملاقات هستم.

فرد فرانسوی همچنین به من توضیح داد که قرار ملاقاتی که برای آقای بنی‌صدر در نظر داشته ساعت ۱۱ همان شب (که تلفنی با من صحبت می‌کرد) و در مکان ثالث بوده است. با توضیحات بعدی فرد فرانسوی، بخوبی برابیم روشن شد که آقای بنی‌صدر چه روغن ریخته‌ای را نذر من کرده بود! به‌رحال به فرد فرانسوی گفتم که اولاً متأسفانه او را نمی‌شناسم و ثانیاً چنانچه آقای طاروق عزیز را می‌شناسد و می‌داند که خواستار این ملاقات است، بهتر است خود او (طاروق عزیز) مستقیماً با من تماس بگیرد و علناً به دیدار من در خانه‌ی خودمان بیاید. مخاطب فرانسوی گفت که این برای شما خیلی بد است و متعاقباً مسائل زیادی برایتان ایجاد خواهد کرد. به او پاسخ دادم که برای من نگران نباشد و تشکر کردم...

بعد مجدداً به نزد آقای بنی‌صدر برگشتم و آنچه را در مکالمه‌ی تلفنی گذشته بود، برایش گفتم فکر می‌کنم ناراحتی مرا از توضیح ندادن قبلی خودش و از قرار احتمالی ملاقات غیرعلنی آن شب با مقام مسئول عراقی، آنهم در مکان ثالث؛ بخوبی دریافت.



شانزده ماه بعد آقای بنی‌صدر در روزنامه‌ی فرانسوی کوتیدین دوپاری (۱۳/اردیبهشت/۶۳) اظهار کرد که عراقی‌ها چندبار با او تماس گرفته و به او پیشنهاد حمایت مادی کرده‌اند. اما سفارت عراق در پاریس اظهارات آقای

بنی‌صدر را تکذیب نمود (کوتیدین‌دوباری ۲۷/اردیبهشت/۶۳) و افزود که این خود آقای بنی‌صدر بوده است که شخصا در گذشته سعی کرده با عراق تماس حاصل کند بدون اینکه نتیجه‌ای حاصل او گردد. سفارت عراق همچنین از آقای بنی‌صدر خواهش کرده بود که ایشان روشن کند که کی و کجا و چه کسی از جانب عراق با او تماس گرفته است؟

متقابلا روزنامه‌ی انقلاب اسلامی (۹/خرداد/۶۳) طی اطلاعیه‌ی "مسئول دفتر آقای بنی‌صدر"، با اشاره "به کسانی که واسطه شده‌اند تا ایشان (بنی‌صدر) یک مقام عالی دولت عراق را بپذیرد (تقاضای که همواره رد شده است)..." به این نمونه استناد نمود: "...که آقای طارق عزیز که به پاریس آمده بود در تاریخ ۱۸/ژانویه/۱۹۸۳ از طریق محقق فرانسوی آقای پل‌ویچی از آقای بنی‌صدر تقاضای ملاقات کرد، وی نپذیرفت."

اینکه رئیس‌جمهور سابق ایران با سفارت عراق وارد چنین بحث و جدلی بشود چیز خوشایندی نیست. بخصوص که هیچیک از طرفین از ادعا فراتر نرفته‌اند و معلوم نیست که درباره‌ی پیشنهادات مربوطه که ابتدا آقای بنی‌صدر عنوان کرده (اما در جوابیه‌اش به سفارت عراق، مشخص نمودن موارد مربوطه را - برغم سوال و تقاضای صریح سفارت مزبور - مسکوت گذاشته) بود؛ خواننده بایستی حرف کدامیک از آنان را بپذیرد. البته من شخصا دوست دارم به حرف رئیس‌جمهور سابق ایران بیشتر تکیه کنم تا حرف یک سفارت خارجی.

اما تا آنجا که خودم می‌دانم و در جریان بوده‌ام این مطلب که آقای بنی‌صدر، تقاضای مشخص از سوی طارق‌عزیز را نپذیرفته باشد درست نیست، و واقع مطلب همان بود که از قول فرد فرانسوی (بعنوان واسطه نه بعنوان نماینده‌ی طارق‌عزیز) به عرض رساندم. ضمنا برخلاف اطلاعیه‌ی آقای بنی‌صدر، تاریخ قضیه ۷/ژانویه (و نه ۱۸/ژانویه که نایب نخست‌وزیر عراق در پاریس نبود) می‌باشد.

این مطلب نیز که آقای بنی‌صدر همواره تقاضای پذیرفتن یک مقام عالی دولت عراق را رد کرده است، صحت ندارد و در همان نخستین روزهای ورود ما به پاریس، مراجعهای وجود داشت که طی آن خواستار ملاقات با آقای بنی‌صدر و من شده بودند. آقای بنی‌صدر مخالفتی نداشت اما من مخالفت کردم.

آقای بنی‌صدر همچنین در روزنامه‌ی فرانسوی کوتیدین دویپاری (۱۳/اردیبهشت/۶۳) گفته بود که: "من طی ۲۰ سال در پاریس با دیکتاتوری شاه مخالفت می‌کردم. رئیس‌جمهور مصر ناصر نیز به من پیشنهاد کرد که یک ایستگاه رادیویی مخفی در ایران مستقر کند. من قبول نکردم. امروز نیز من می‌توانم با کمک قدرت‌های خارجی رادیو، انتشارات و دفتر داشته باشم. اما همچنان به استقلال سیاسی وفادار می‌مانم. (کنایه به مجاهدین خلق عضو شورای ملی مقاومت که آقای رجوی رئیس آن است که از عراق برنامه‌های رادیویی پخش می‌کنند، دیگر روشن‌تر از این نمی‌تواند باشد.)"

بنظر من این اظهارات آقای بنی‌صدر نیز عاری از صحت است. درست است که جمال عبدالناصر فقید شخص بسیار سخاوتمندی بود، اما من بعید می‌دانم که در آن سال‌های ۱۳۴۱ به بعد که با شاه درگیر بود - و آنموقع آقای بنی‌صدر در پاریس به تحصیل اشتغال داشته - عبدالناصر به هر دانشجوی ایرانی در پاریس پیشنهاد یک ایستگاه رادیویی کرده باشد! آنچه من شنیده‌ام که دقیق هم نیست، اینست که در آن سال‌ها مصر امکاناتی را - منجمله امکانات رادیویی - در اختیار گروهی از اعضای نهضت آزادی (از قبیل چمران و سایرین) گذاشته بود که چون حدود توانائی‌هایشان خیلی پائین‌تر از این چیزها بود نتوانستند از آن امکانات هیچ‌استفاده‌ی موثری بکنند. این افراد توسط مهندس بازرگان و پدر طالقانی (که فکر می‌کنم با انورسادات معاون عبدالناصر رابطه داشت) معرفی شده بودند. اینهم که آقای بنی‌صدر می‌گوید می‌تواند با کمک قدرت‌های خارجی رادیو، دفتر و انتشارات داشته باشد، بیشتر دِق‌دل خالی کردن علیه مجاهدین است.

اینجاست که من به آقای بنی‌صدر و همه‌ی کسانی که مثل او می‌اندیشند، می‌گویم زحمت بکشند و ابتدا با کمک قدرت‌های خارجی!! یک مقاومت و مبارزه‌ی سراسری با یکدهم کارآئی مجاهدین و با یکدهم شهدا و اسرای مجاهد خلق، سازمان بدهند و بعد بیایند و هر چه سنگ دارند با ما حق! کنند.

بگذریم که در عالم واقع، آقای بنی‌صدر اینقدرها هم که "بغضالمجاهدین" تظاهر می‌کند، تنزه‌طلب! نیست و از قضا اگر آب باشد شنا کردن هم بلد است.

بعنوان مثال، در اوایل ورودمان به پاریس یکی از اطرافیانم را که گویا قبلا در معاملات و خریدهای رژیم در خارج کشور دست داشته به من (بعنوان مسئول شورا) معرفی نمود و گفت آقای ... را بپذیرید. می‌تواند از شیخ‌نشین‌ها ده‌میلیون دلار بگیرد که در اینصورت کارمان راه خواهد افتاد.

آقای ... را دیدم که البته هیچ قابل اعتماد نبود. معرفی‌نامه‌ی کتبی هم از آقای بنی‌صدر - اگر اشتباه نکنم با امضای رئیس‌جمهور منتخب مردم ایران - در دست داشت که بدانوسیله نمایندگی می‌یافت از سوی آقای بنی‌صدر به جمع‌آوری پول بپردازد. هم به آقای ... و هم بعداً به خود آقای بنی‌صدر گفتم که اگر احترام خط و امضای آقای بنی‌صدر نبود آن کاغذ را که معلوم بود - هیچ دست‌آورد مفیدی نیز نخواهد داشت و اگر هم نسخه‌ای از آن بدست رژیم خمینی بیفتد امکان دارد از آن سوءاستفاده کند - از آقای ... می‌گرفتم و جلوی چشم خودش پاره‌پاره می‌کردم. بگذریم که معلوم شد داعیه‌ی ده میلیون دلار کذائی از اساس عاری از صحت و اعتبار بوده است ...

یکسال بعد، نمونه‌ی دیگر (اینبار در رابطه با یک فرد دیگر در قبال یکی دیگر از کشورهای عربی) وجود داشت که طرف مربوطه، هم با آقای بنی‌صدر و هم با من دیدار نمود و مطلب را در میان گذاشت. اینجا هم عدد خنده‌دار، ۱۰ میلیون دلار بود که اینهم از اساس صحت و اعتباری نداشت. اما آقای بنی‌صدر که اصرار داشت اینگونه قضایای بی‌اساس را جدی بگیرد؛ یک‌بار در جلسه‌ی شورا پول نبوده و ناگرفته را در معرض پُزدادن گذاشت که: می‌خواستند ده میلیون دلار بدهند ما نگرفتیم!

ناگزیر برای اینکه سوءتفاهمی ایجاد نشود، به عرض آقای بنی‌صدر رساندم که آخر آن قضیه که اصلاً جدی نبود! ولی آقای بنی‌صدر کسی نبود که کوتاه بیاید، لذا پاسخ داد که: خیر، شاید شما خبر ندارید ...

اما از حق نگذریم این پزدادن‌های بی‌محتوا، دست‌کم این فایده را داشت که آقای بنی‌صدر می‌توانست از آن طریق، تئوری "استقلال" خود را به اثبات رسانده و بعد عنداللزوم آنرا بقدر "۱۰ میلیون دلار" بر سر ما چماق کند!

شاید در همین دنیای هزل و عدم جدیت باشد که آقای بنی‌صدر هرگز

نمی‌تواند بفهمد که چگونه مردم ایران در منتهای عسرت و تنگدستی و فشار اقتصادی، ضمن سومین سال مقاومت (بشرح گزارش بخش مالی سازمان مجاهدین در "مجاهد" نیمه‌ی شهریور ۶۳) ۷۵۰ میلیون تومان - که تازه بخش قابل بودجه‌بندی در قسمت بالائی هرم سازمان ماست - به مجاهدین کمک (و مقداری وام) داده‌اند و تازه ما برای سرنگون کردن قطعی دشمن ضدبشری اکیدا و عمیقا به دهها برابر بیشتر از این نیازمندیم و حساب تومان به تومان آنها نیز حاضریم پس بدهیم و مشروح مدارک و رسیدهای این ۷۵۰ میلیون تومان نیز پیوسته با اسامی کامل قابل انتشار است. اگر ملاحظات امنیتی نبود تاکنون لااقل برای یکبار هم که شده همهی دفاتر مربوطه را منتشر می‌کردیم. البته مدارک بسیار گویاتر، روشن‌تر و قانع‌کننده‌تر از دفاتر مربوطه نیز وجود دارد که همهی مردم ایران آنها را به چشم دیده و هر روز نیز می‌بینند. منظورم دسته‌دسته شهدا و اسرای مجاهد است که هزار، هزار به محبس یا به پای جوخی اعدام شتافته‌اند. همان مردم و همان مردان و زنانی که با این اعتقاد و اشتیاق، جگرگوشه‌ها و زن و فرزند و خواهر و برادر و همسران خود را نثار می‌کنند، صدبار ساده‌تر، آنچه را در جیب دارند به پای رزمندگان ما می‌ریزند. هر کس که خود ۵ ضربه شلاق خورده باشد - فقط ۵ ضربه - خوب می‌فهمد که چه می‌گویم. چه رسد به آنها که خواهر و برادر یا همسر و چند فرزند از دست داده‌اند...



۱۹/دیماه/۶۱ در چارچوب همان شرایطی که قبلا اشاره کردم، ملاقات با نایب نخست وزیر عراق صورت گرفت و به صدور بیانیه‌ی مشترک صلح منجر گردید. چنانکه گفتم ابتدا قراری برای صدور بیانیه‌ی مشترک وجود نداشت. اما من حین ملاقات، تلاش کردم برای شکستن هر چه بیشتر طلسم جنگ‌طلبی خمینی، ضمن تدوین بیانیه‌ای حداکثر نکات ممکن را در آن بگنجانم. از مسئله‌ی تحریم نفتی و تسلیحاتی خمینی گرفته تا ضرورت مصونیت شهرها و دهکده‌ها و مردم بیدفاع ایران. از ضرورت توجه خاص به اسرای جنگی ایران در عراق و بویژه پرسنل ارتش تا اعزام نماینده‌ای برای دیدار از زندانیان جنگی ایران. از اینکه "آینده‌ی صلح با خمینی جز در شرایط درماندگی و ضعف مطلق او واقع بینانه نیست" تا اعلام نقطه‌نظرهای مقاومت عادلانه‌ی مردم ایران "درباره‌ی حل و فصل صلح‌آمیز اختلافات بین دو کشور را که

می‌تواند از طریق مذاکرات مستقیم بین طرفین در چارچوب حاکمیت و تمامیت ارضی هر دو کشور با توجه به مراعات متقابل سیاست عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و روابط حسن همجواری " که حل و فصل آن "ننها درعهدهی آلترناتیو دمکراتیک شورای ملی مقاومت و دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی است که پس از سرنگونی رژیم خمینی در ایران مستقر خواهد گردید " .

به این ترتیب همچنانکه در بیانیه تصریح شده است روابط بین دو طرف بر مبنای تفاهم سیاسی برای آرمان‌های مشروع صلح و حسن همجواری استوار گردید و اصول "استقلال کامل و تمامیت ارضی ، احترام به ارادهی آزاد مردم عراق و مردم ایران و عدم دخالت در امور داخلی و ایجاد روابط مشترک بین مردم عراق و ایران بر اساس احترام متقابل و همکاری دوجانبه بنحوی که در خدمت منافع متقابل و آرزوهای آنها برای آزادی ، ترقی و صلح و در خدمت صلح و ثبات در منطقه باشد " ، اصول پایه‌ای شناخته شدند .

نایب نخست‌وزیر عراق همچنین "خواست خود در جهت جلب اطمینان مردم ایران و نیروهای مبارز آنها که به صلح میان دو خلق معتقدند" تشریح نمود .

معنی دیپلماتیک و بین‌المللی این دیدار یعنی آمدن نایب نخست‌وزیر عراق به نزد مسئول شورای ملی مقاومت ایران نیز بسیار روشن است و احتیاج به تعبیر و تفسیر ندارد . زیرا که در عرف دیپلماتیک قبل از هر چیز ادای احترام نسبت به ملت ایران بوده و بطور ضمنی بیانگر نوعی عدول و اعتذار عراق از هرگونه قصد تهاجم و تجاوز و چشم داشتن به آب و خاک ما می‌باشد . بهرحال پس از آماده شدن دستنویس بیانیه ، خبرنگاران سوالات خود را مطرح نمودند که تماما بر روی نوار ضبط شده است .

در همین جا بود که یکی از خبرنگاران با اشاره به اینکه در بیانیه از دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران و همچنین از شورا بعنوان آلترناتیو نام برده شده ، از نایب نخست‌وزیر عراق پرسید که این امر را چگونه توضیح می‌دهد؟ آقای طارق عزیز گفت که دولت عراق بدنبال صلح است و برای اثبات صلح خواهی خود که خمینی دائما آنرا رد نموده بسراغ "رهبری مقاومت عادلانهی مردم ایران" آمده است تا مستقیما با "مردم ایران" سخن بگوید و صلح‌خواهی دولت متبوع خود را از این طریق با "خلق ایران" در میان بگذارد . وی همچنین افزود اما بعنوان یک عراقی و

نه یک مقام دولتی، اگر روزی مخاطب خود (یعنی من) را در ریاست جمهوری یا نخست‌وزیری ایران ببیند، طبعاً خوشحال خواهد شد. . . .
 همین نکته را بعداً برخی جریانات، عامداً علیه ما (شورا و مجاهدین - بخصوص خود من) دستاویز و چماق نمودند. از جمله خبرنگار روزنامه فرانسوی لوموند این مطلب را تیتراژش مربوطه کرد و نوشت: "آقای طارق عزیز معاون رئیس‌جمهور عراق ضمن دیدار با رهبر مجاهدین خلق در فرانسه آرزو کرد که دوست عزیزش رجوی به یک مقام عالی در ایران برسد."
 (لوموند ۱۱/ژانویه/۸۳)

بشرحی که خواهیم دید حتی خود آقای بنی‌صدر نیز متعاقباً طی اطلاعیه‌ی رسمی این "کار دور از اخلاق روزنامه‌نگار فرانسوی" را محکوم کرد.

عکس‌العمل بنی‌صدر و سایرین

بلافاصله پس از دیدار با نایب‌نخست‌وزیر عراق، آقای بنی‌صدر را کاملاً در جریان قرار دادم. ابتدا در برابر بیانیه‌ی مشترک هیچ نکته‌ی مخالفی عنوان نکرد. اما چند ساعت بعد، بهانه‌گیری کرد که چرا در بیانیه‌ی مشترک، "تجاوز عراق" آشکارا محکوم نشده است؟

به آقای بنی‌صدر گفتم: همچنانکه بر روی نوار ضبط شده، من چه در برابر خبرنگاران و چه در قبال خود آقای طارق عزیز، "تجاوز عراق" را محکوم نموده و حتی شرکت مجاهدین در جنگ با قوای عراقی را خاطر نشان نمودم. اما اگر می‌خواستم در نخستین ملاقات وارد در ریشه‌ها و ماهیت جنگ بشوم، آنوقت طرف عراقی هم مسائلی عنوان می‌کرد و می‌خواست در بیانیه آورده شود. لکن چون محال بود که در اینباره به توافق برسیم و همچنین چون محال بود طرف عراقی فقط "تجاوزکاری" خودش را بپذیرد و به همین قناعت کند! از آنجا که بیانیه، یک بیانیه‌ی مشترک بود (و هر یک از طرفین قبلاً ارزیابی و موضع اخص خود را بکرات اعلام کرده‌اند و بر هیچکس نیز پوشیده نیست) در عین اینکه طرف عراقی مواضع خودش را راجع به گذشته در این بیانیه عنوان ننمود، ولی من (مسئول شورا) در بیانیه گنجانده‌ام که از تابستان گذشته (یعنی بعد از تخلیه‌ی خرمشهر) "تنها خمینی خواستار ادامه‌ی جنگ با عراق است. جنگی که بدنبال تخلیه‌ی اراضی ایران از قوای

عراقی و اعلام آمادگی این دولت برای عقب‌نشینی کامل نیروهایش فاقد هر خصیصه‌ی ملی " است. بعبارت دیگر من تلویحا اعلام کرده‌ام که تا آنجا که به عراق مربوط می‌شود، پس از تخلیه‌ی اراضی ایران و اعلام آمادگی برای عقب‌نشینی کامل؛ تنها خمینی خواستار ادامه‌ی جنگ بوده والا عراق قبل از تخلیه‌ی اراضی ما و اعلام آمادگی برای عقب‌نشینی کامل، حق هیچ داعیه‌ای ندارد...

همچنین به آقای بنی‌صدر گفتم که هدف از این ملاقات و این بیانیه، قبل از هر چیز شکستن طلسم جنگ‌طلبی خمینی بود و به همین دلیل بیشتر رو به آینده داشت. نه اینکه هدف شماره‌ی یک بیانیه این باشد که به دولت عراق بقبولاند که سند کتبی بدهد که تجاوزکار بوده است. بخصوص که من بعنوان مسئول شورای ملی مقاومت ایران وارد گفتگو با طرف عراقی شده‌ام و در واقع امر که مسئول یک دولت حاکم نیستم. دولتی که فی‌المثل بخواهد برای دریافت غرامت هر چه بیشتر (و یا برای نیل به هدف‌هایی از قبیل آنچه دولت خمینی تعقیب می‌کند) قبل از هر چیز بر تجاوزکاری طرف مقابل تاکید ورزد. و تازه این آغاز مذاکرات ما با عراق است و چه کسی می‌تواند در قدم اول صددرصد راندمان داشته باشد؟ وانگهی مگر دولت عراق نماینده‌اش را فرستاده بود اینجا که حکم تعزیر کتبی بگیرد؟!

بگذریم که خود آقای بنی‌صدر دو سه روز بعد در مصاحبه با خبرنگاران عرب اعلام کرد که: "... خسارات جنگ ۱۵۰ میلیارد دلار است، چرا باید جنگ را ادامه داد؟ چرا بر خسارات باید افزود؟ برای اینکه غرامت بیشتری بگیریم؟ کی، چه کسی، چنین غرامتی را خواهد پرداخت؟ بالفرض که عراق پرداخت چنین پولی را قبول کند، در واقع این مردم عراق هستند که آنرا می‌پردازند پس چرا جنگ را ادامه دهیم... طرز تفکر من مخالف اینست..." (نقل از نوار مربوطه)

————— * —————

دو روز بعد از صدور بیانیه‌ی مشترک، چشم ما به جمال روزنامه‌ی آقای بنی‌صدر (انقلاب اسلامی سه‌شنبه ۲۱/دیماه/۱۳۶۱) روشن شد. از یکسو آقای بنی‌صدر خودش در گذشته رژیم خمینی را "بانی و موجب" جنگ می‌شناخت و علت‌العلل جنگ‌های داخلی و خارجی را "استبداد رای ایشان" (خمینی) می‌دانست و اکنون نیز بدون اینکه من تقاضائی کرده

باشم، مرا وکیل خود در مذاکرات کرده و حتی گفته بود که مذاکره‌ی مخفی (بدون بیانیه) را رد نکنم. از سوی دیگر حالا که وارد سیاست "صلح" شده و بیانیه هم داده بودیم، به اتخاذ موضعی مبادرت می‌نمود که در آن شرایط واقعا برای من گنج‌کننده و شوک‌آور بود. موضعگیری روزنامه‌ی بنی‌صدر شامل ۲ ماده و بشرح زیر بود: "عجالتا موضعی را که نسبت به رژیم عراق بطور مستمر اتخاذ کرده‌ایم ذیلا به اختصار می‌آوریم:

۱ - رژیم عراق بدون اطلاع و میل ملت عراق، با شروع جنگ جنایتی بزرگ برضد دو ملت و همه‌ی ملت‌های منطقه انجام داده است. بنابراین مسئول شروع جنگ بوده و باید از عهده‌ی عواقب مادی و معنوی ناشی از آن به‌تمامه برآید.

۲ - اشخاص و گروههای "ایرانی" که در توطئه‌ی شروع و ادامه‌ی جنگ همدست دولت عراق بوده و یا باشند خائن به کشور و در زمره‌ی جنایتکاران جنگ می‌باشند و گناه یاری‌دهنده و یاری‌گیرنده از متجاوز، غیرقابل بخشش و خیانت به مصالح ملی ایرانست.

معلوم بود که منظور بنی‌صدر از این "اشخاص و گروههای ایرانی" فقط بختیار نبود. زیرا اگر اینطور بود بسادگی و بروشنی از او اسم می‌برد. حال اینکه من و همچنین اعضای شورای ملی مقاومت می‌دانستیم که بر اساس تحلیلی که بنی‌صدر از قضایای کردستان در زمان ریاست جمهوری خودش ارائه می‌داد، در اینباره ضمنا می‌خواست با بلندکردن و دورسرچرخاندن "چماق خیانت" تنه‌ی محکمی به حزب دمکرات بزند و یک "گژک" هم از مجاهدین در دست داشته باشد. گژکی که بزعم خودش چه بسا در مناسبات کنونی و آینده‌اش با مجاهدین بدرد بخور می‌بود...

در ماده‌ی ۳، بر اساس مندرجات مصاحبه‌ی چند شب پیش لوموند با طاروق عزیز (در چارچوب همان کارهایی که گفتم سرانجام خود بنی‌صدر آنها را "کار دور از اخلاق" شناخت)، از گروههای مختلف که تحت حمایت عراق هستند خواسته بود بیایند و هر چه زودتر وضعیت خود را روشن بگردانند. حال اینکه دست‌کم در مورد مجاهدین، هم تکذیبیه‌ی ما را در لوموند دیده بود و هم حرف‌های نایب‌نخست‌وزیر عراق را در بیانیه‌ی مشترک خوانده بود که از گزارشات مطبوعاتی کذائی رفع شبهه می‌نمود.

ضمنا من هنوز نمی‌دانم که از کی رسم شده است که نیروهای رزمنده‌ای

از قبیل مجاهدین که هر روز در میدان عمل رودرروی رژیم ضدبشری خمینی و درمقابل دیدگان مردم ایران آزمایش مواضع دمکراتیک و استقلال طلبانه‌شان را پس می‌دهند، باید بیابند برای اشخاص و محافل عاطل و علاف، هزارها فرسنگ دور از وطن؛ حساب پس بدهند! کما اینکه هنوز هم نمی‌دانم چرا هیچیک از این مدعیان جرأت نمی‌کنند و نمی‌آید در داخل خاک میهن از ما حسابرسی پیرامون آزادیخواهی و استقلال طلبی مان بکنند؟ واقعا که حکایت غریبی است.

از این جالب‌تر، درحالیکه مسئول شورا در بیانیه‌ی مشترک تصریح کرده بود که حل و فصل صلح‌آمیز اختلافات دو کشور با توجه به مراعات عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر و روابط حسن همجواری تنها درعهده‌ی آلترناتیو دمکراتیک شورای ملی مقاومت و دولت موقت است؛ روزنامه‌ی آقای بنی‌صدر در ماده‌ی ۴ موضعگیری‌اش زیر پای ما را درست و حسابی خالی نمود و تصریح می‌کرد که صلح بین دو ملت را "بدون توجه به مشروعیت رژیم‌هایی که در هر دو کشور بر سر کارند عملی مثبت و لازم تلقی می‌نماید".

البته من خود نیز در آغاز مذاکره با نایب‌نخست‌وزیر عراق گفته و از آن پس نیز پیوسته تأکید کرده‌ام که ما از صلح عراق با همین رژیم خمینی نیز پیوسته استقبال کرده و می‌کنیم و خواهیم کرد؛ مشروط بر اینکه صلحی عادلانه باشد.

اما دو روز پس از انتشار بیانیه‌ی مشترک (که ضمناً نشانه‌ی مشروعیت عظیم داخلی و بین‌المللی شورای ملی مقاومت بود)، تصریحی که فوقاً (در ماده‌ی ۴ موضعگیری روزنامه‌ی بنی‌صدر) دیدیم جز به معنی نادیده‌گرفتن و تضعیف موضع شورای ملی مقاومت نبود. از سوی دیگر چنین تصریحی در آن موقعیت عملاً به معنی "پیغام کردن" این نکته برای خمینی بود که: عدم مشروعیت تو، مسئله‌ای نیست و ما (بنی‌صدر و اطرافیان) درقبال امر صلح، خود شما (خمینی) را طرف حساب رسمی می‌دانیم. بدیهی است که مفهوم این پیغام در این شرایط مشخص و در کادر این موضعگیری مشخص جز این نبود که بنی‌صدر می‌خواست به زبان اشهدش! اعلام کند که برای اینسور (شورا) حساب زیادی در مسیر صلح باز نکرده است. حال اینکه انتظار معقول از رئیس‌جمهور شورا این بود که قاطعانه بر جنگ طلبی خمینی انگشت بگذارد و مواضع شورا و آلترناتیوی را که خود او رئیس‌جمهور آنست، تقویت کند.

آنچه را بنی‌صدر در ماده‌ی ۴ موضعگیری روزنامه‌اش در پرده علیه ما به زبان آورده بود، چند روز بعد بختیار آشکارا اعلام کرد:

"امضای بیانیه، آقای مسعود رجوی، فاقد هر گونه صلاحیت، مشروعیت و رسمیت قانونی و حقوقی است..." (نقل از اطلاعاتی بختیاری‌ها ۲۹/دیماه/۶۱)

بهرحال، شاید هم آقای بنی‌صدر از اینکه آقای طارق عزیز نزد ایشان نیامده بود بسیار گزیده بود، اما بدینوسیله با شورا و بالاخص مجاهدین تصفیه حساب می‌نمود.

روزنامه‌ی بنی‌صدر در ماده‌ی ۵ موضعگیری‌اش می‌گفت که: "همانطور که ملت ایران و فقط ملت ایران حق دارد تا رژیم استبدادی خمینی را سرنگون و رژیم مطلوب خویش را جانشین آن سازد، تنها حق خود ملت عراق است که رژیم دلخواه خود را بر سرگاز آورد."

ملاحظه می‌کنید که از یکسو شورای ملی مقاومت و مسئول آن در تلاشند تا تنها آلترناتیو دمکراتیک را برسمیت بشناسانند و با تأیید خود بنی‌صدر وارد در سیاست و طرح صلح شده و بیانیه‌ی مشترک با نایب‌نخست وزیر عراق صادر کرده‌اند و از سوی دیگر رئیس‌جمهور شورا نه فقط در روزنامه‌اش هیچ عنایتی به رژیم و آلترناتیو "مطلوب" (که خود رئیس‌جمهور آن است) ندارد، بلکه حتی تلویحاً از سرنگونی رژیم عراق (که نماینده‌ی آن با ما در حال مذاکره است) سخن می‌گوید. به این ترتیب آقای بنی‌صدر بنحوی به هر یک از طرفین مذاکرات و بیانیه‌ی مشترک "لگد" می‌زد (چه مستقیم و چه غیرمستقیم) و در ماده‌ی قبلی نیز عدم مشروعیت رژیم خمینی را در راستای صلح حائز چندان اهمیتی نمی‌دانست. آیا سود چنین موضعی بیش از هر کس به جیب خمینی نمی‌رود؟ وانگهی این چه شورائی است که رئیس‌جمهورش بیش از هر کس دیگر زیر پای مسئول آنرا خالی می‌کند. آیا این خنجر زدن از پشت نیست؟ آیا روشن است که چرا آقای بنی‌صدر مفاد مصوبه‌ی ۱۶/۱/۶۱ شورا مبنی بر اعلام شورا بعنوان "تنها آلترناتیو دمکراتیک" را به سخره می‌گرفت؟ سه هفته بعد از انتشار موضعگیری روزنامه‌ی بنی‌صدر، باز هم روزنامه‌ی بختیار آنچه را روزنامه‌ی بنی‌صدر (در ماده‌ی ۵ موضعگیری‌اش) در پرده گفته بود آشکارا به زبان آورد و نوشت:

"نکته‌ی دیگر در شرح مواضع عراق به نمایندگی آقای طارق عزیز "احترام

به اراده‌ی آزاد مردم ایران" است. تشخیص اراده‌ی آزاد مردم ایران بر چه اساسی؟ آیا اراده‌ی آزاد مردم ایران آقای رجوی را بعنوان نماینده‌ی خود برگزیده تا با نمایندگان دیگر کشورها درباره‌ی آینده و سرنوشت ایرانیان مذاکره نماید؟... در همین زمینه آقای طاروق عزیز در شرح موضع شخصی خود - و ظاهراً نه به نمایندگی از طرف عراق - "خواست خود" را در "جهت جلب اطمینان مردم ایران و نیروهای مبارز آن که به صلح میان دو خلق معتقد هستند" ذکر کرده‌اند. آقای طاروق عزیز بخوبی می‌دانند که نیروهای مبارز در ایران نه کم است و نه منحصر و اگر هم نمی‌دانسته‌اند آقای رجوی در بند ۲ از شرح موضع خود ایشان را مطلع ساخته‌اند که از ژوئن گذشته - با قریب به یک استثناء - همه‌ی ایرانیان به صلح میان دو کشور معتقدند. (نقل از قیام ایران ۶۱/۱۱/۱۵)

از همه‌ی اینها شگفت‌انگیزتر ماده‌ی ۶ موضعگیری روزنامه‌ی بنی‌صدر بود: "ملت ما و نیروهای مسلح غیور این ملت به بهای فداکاری‌های وصف‌ناپذیر، متجاوز را از خاک ایران بیرون رانده‌اند، اینان حافظان حقیقی حدود و ثغور ایران و بهترین تضمین‌کنندگان صلح و تمامیت ارضی کشورند، موقعیت ایران اینک موقعیت فاتح جنگ است، ادامه‌ی جنگ سبب می‌شود که بدین موقعیت زیان وارد گردد و مسئولیت هرگونه خللی در موقعیت برتر کنونی ایرانی متوجه رژیم خمینی است." (انقلاب اسلامی ۶۱/۱۰/۲۱)

شگفتنا! در جنگی که "بانی و موجب" آن بقول خود بنی‌صدر رژیم خمینی بود و علت‌العلل آن نیز جز "استبداد رای" خمینی نبود؛ در جنگی که در آن تاریخ (دیماه ۶۱) به گواهی خود بنی‌صدر دو سال بود که امکان خاتمه یافتن و صلح می‌داشته؛ اما خمینی آنرا بر ضد مصالح ایران ادامه می‌داد؛ در جنگی که در آن تاریخ (دیماه ۶۱) بیش از ۶ ماه بود که طرف عراقی‌اش اعلام آمادگی برای عقب‌نشینی کامل نموده و هیچکس جز خمینی و رژیمش خواستار ادامه‌ی آن نبود؛ شورای ملی مقاومت با تائید و توافق خود بنی‌صدر وارد در سیاست و مذاکره برای صلح شده‌است تا خمینی نتواند اینسان بی‌امان خون بریزد و به حکومت ننگینش ادامه بدهد و برگشته‌ها و آوارگان و اسرای جنگ بیفزاید. حال رئیس‌جمهور شورا در روزنامه‌اش تصریح می‌کند که "نیروهای مسلح غیور" (منجمله پاسداران) "حافظان حقیقی حدود

و ثغور ایران و بهترین تضمین‌کنندگان صلح و تمامیت ارضی کشورند .
 به حرمت همهی خون‌هایی که به ناحق در این جنگ ریخته شده و به
 حرمت همهی کسانی که زندگی و جان خود را ضامن صلح و آزادی وطنشان
 ساخته‌اند ؛ اجازه بدهید فریاد بکشم و آنچه را نزدیک به دو سال است در
 دلم مانده و غوغا می‌کند بر روی کاغذ بیاورم و از بنی‌صدر بپرسم که اگر
 "نیروهای مسلح غیور" حافظان حقیقی حدود ایران و بهترین تضمین‌کنندگان
 صلحند ؛ پس دیگر شما و میثاق و شورايتان به چه مسخره‌بازی مشغولید ! ؟ چرا
 مزورانه پیام می‌دهید و اطلاعیه صادر می‌کنید و مصاحبه می‌کنید و برای
 "ایران در حال سقوط" اشک تمساح می‌افشانید ؟ چرا بهترین فرزندان این‌آب
 و خاک را به مقاومت و مبارزه فرا می‌خوانید ؟ پس چرا توصیه نمی‌کنید بروند
 در صفوف پاسداران مسلح غیور ثبت‌نام نموده و به درجه‌ی رفیعه‌ی
 "حافظان حقیقی حدود و ثغور ایران بهترین تضمین‌کنندگان صلح و تمامیت
 ارضی" نائل شوند . پس آن امضاهای پای اسناد شورا چیست ؟

ضمناً توجه می‌دهم که ماده‌ی ۶ فوق‌الذکر در موضعگیری روزنامه‌ی
 بنی‌صدر عیناً همان کلمات و عبارات مشکوکی است که یکبار دیگر در مقاله‌ای
 که طی آن تلویحاً سیاست صلح شورای ملی مقاومت "مترادف خیانت به وطن
 و مردم" و بر "ضدتمامیت ارضی و استقلال‌کشور" ارزیابی شده بود ، در
 "انقلاب اسلامی" ۱۷/اسفند/۶۲ (ستون دوم پاراگراف دوم - صفحه‌ی ۴)
 ظاهر گردید . و همانجا بود که مجاهدین قاطعانه تصمیم گرفتند از بنی‌صدر
 جدا شده و مسئله را در شورای ملی مقاومت مطرح سازند و بهای آنرا هم هر
 چقدر سنگین باشد بپردازند . بگذریم که اگر بنی‌صدر با خود ما (شورا و
 مجاهدین) نبود موضعگیری‌های خودش و نشریه‌اش اساساً واجد بها و توجهی
 نبود .

در همینجا از خوانندگان این سطور تقاضا می‌کنم به این سوال نیز پاسخ
 دهند که اگر ما در همان زمان (دیماه ۶۱) در رابطه با همین موضعگیری و طرز رفتار
 مزورانه‌ی بنی‌صدر (در جریان ملاقات و صدور بیانیه‌ی مشترک) با او
 خداحافظی می‌نمودیم آیا جای نکوهش بود ؟

روزنامه‌ی بنی‌صدر در ماده‌ی ۷ موضعگیری خود بایکوت تسلیحاتی هردو
 رژیم عراق و ایران "خصوصاً" عراق را تقاضا کرده بود . از آنجا که هر کودکی
 می‌داند که در دنیای امروز هیچکس گوشش به این حرف‌ها (بایکوت

تسلیحاتی هر دو طرف جنگ) بدهکار نیست؛ ملاحظه می‌کنید که به مجرد صدور بیانیه‌ی مشترک، آقای بنی‌صدر در موضعی که در این رابطه اتخاذ نموده دقیقاً در شرایطی "خصوصاً" تحریم تسلیحاتی عراق را تقاضا می‌کند (یا تکرار می‌کند) که خصوصاً همان "عراق متجاوز" خواستار صلح است و اضافه بر این ۶ ماه است که خمینی نقش متجاوز به خود گرفته و خصوصاً تهاجمات موسوم به والفجر را (که طی آن چند صد هزار ایرانی دیگر باید به گوشت دم توپ خمینی تبدیل شده و کشته و مجروح شوند) تدارک می‌بیند؟! معنی "درد وطن" را می‌بینید!؟



با اینهمه ما تحمل کردیم و دم برنیاوردیم. با خود می‌گفتم بگذار این آقای رئیس‌جمهور شورا هر چقدر می‌خواهد لنگ و لگد بیاندازد تا ببینیم که کجا می‌رسد. می‌دانستم که اگر قرار بر بحث جدی و حل و فصل قطعی این مسئله (آنچه در روزنامه‌اش آمده بود) با او باشد — همچنانکه برخی اعضای شورا نیز در مقاطع مختلف خاطر نشان می‌کردند — برای گفتن به او یک کلمه بیشتر در اختیار نداریم: خداحافظ!

اما کماکان در منتهای حسن‌نیت بر آن بودیم که هر طور شده از جدائی با او اجتناب کنیم و تا پایان عمر شش ماهه‌ی دولت موقت نیز هر طور شده با او سرکنیم.

جالب است بدانید که در همان شماره‌ی روزنامه‌اش ("انقلاب اسلامی" ۲۱ دیماه ۶۱) مشخصات رژیم و آلترناتیو "مطلوب" را در مقاله‌ای تحت عنوان "توانائی یا ناتوانی" یکبار دیگر ارائه داده بود: "آلترناتیو رژیم خمینی شورائی است که تمامی نیروها را بر اساس سه اصل آزادی، استقلال و عدم هژمونی هیچ شخصیت و نهاد و سازمان و حزبی در خود گرد آورد." عجله نکنید! اصل عدم هژمونی دامنگیر خود آقای بنی‌صدر نیست! چون که ایشان اصولاً فوق هر اصل و اصولی است! بنی‌صدر در همین مقاله نوشته بود:

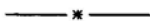
"نیویورک‌تایمز نوشته بود: آمریکا به چپ (منتهای بنی‌صدر) و راست پول می‌دهد این پول‌ها و کمک‌ها و گوشش‌ها برای بی‌اعتبار کردن بنی‌صدر، به جایی نمی‌رسد.

شخصیت فردی بنی‌صدر چه مطلوب عده‌ای و خواه نامطلوب عده‌ای

باشد، معرف حاکمیت مردم است. نشانه‌ی حاکمیت مردم ایران بعد از سه انقلاب، رائی است که برای اولین بار در تاریخ خود داده‌اند و هیچکس نمی‌تواند انکار کند که او در مقام دفاع از حاکمیت مردم، در برابر خمینی و ملاتاریا ایستاد. بنابراین مردم ایران بلحاظ طلب حاکمیت خویش و دفاع از شخصیت خود، بناگزی بر سر رائی که داده‌اند، می‌ایستند. " ("انقلاب اسلامی" ۶۱/۱۰/۲۱ - تاکیدات در اینجا افزوده شده‌اند.)

عرض نکردم "هژمونی" بد است، البته تا وقتی که "معرف حاکمیت" آقای بنی‌صدر نباشد!؟

ضمنا معنی آن آلترناتیو مطلوب و آن شورائی را که از دید بنی‌صدر به اصول آزادی و استقلال پایبند باشد، فهمیدید!؟



پس از انتشار "بیانیه‌ی صلح" همه‌ی آنهایی که با مجاهدین خرده‌حساب داشتند، از سلطنت‌طلبان گرفته تا سایر محافل و جریانات، بر سرمجاهدین و بخصوص خود من ریختند.

خمینی که فهمیده بود چه ضربه‌ای خورده سکوت کرده بود. اکثریت قاطع مردم ایران (بر اساس گزارشاتی که از داخل کشور می‌رسید) ابراز همدردی و شادمانی می‌کردند.

اما در خارج کشور به وکالت از سوی خمینی خیلی‌ها می‌خواستند بدینوسیله از ما نسق! بگیرند. منظورم جریان‌ها و هموطنانی که از چند و چون قضایا آگاه نبودند، نیست. بلکه مشخصا آن اشخاص و جریاناتی را در نظر دارم که فرصت را برای ضربه کردن! ما مغتنم شمرده بودند.

برخی از رادیوهای خارجی نیز در وطن پرستی! به نیابت از مخالفان مجاهدین و شورا، کاسه‌ی از آش داغتر شدند و در حدی که می‌توانستند در آتش مخالفت بر ضد ما دمیدند. گاه حتی به وکالت از جانب مردم ایران از تاثیرات سوءملاقات با نایب‌نخست‌وزیر عراق روی مردم ایران سخن‌پراکنی کردند.

مجاهدزدایان و شورا شکنان حرفه‌ای نیز جنجال بپا کرده و از متلاشی شدن شورای ملی مقاومت که از نظر آنان قریب‌الوقوع می‌نمود در پوست خود نمی‌کنجیدند. بعنوان مثال روزنامه‌ی "جبهه" ارگان باصطلاح ملیون ایران نوشت:

"تضاد درون شورا بر سر این موضوع (و بخصوص بین بنیانگذاران شورا یعنی آقای رجوی و آقای بنی‌صدر) آن قدر عیان است که حاجت به بیان ندارد و ساخته و پرداخته‌ی ما هم نیست و کسی هم (حداقل در این نشریه) نخواسته از آن برای تضعیف شورا استفاده کند. نشریه‌ی انقلاب اسلامی در هجرت شماره‌ی ۴۴ به بارزترین وجهی این تضاد و عقاید را نمایان می‌سازد. در یک مقاله ضمن تاکید بر تجاوز عراق و لزوم احقاق حق ملت ایران از آن گروه‌هایی که به ادعای طارق عزیز از عراق کمک می‌گیرند خواسته است که موضع خود را روشن کنند و از طرف دیگر در مقاله‌ی دیگری گزارش ملاقات طارق عزیز - مسعود رجوی را بدون یک کلمه اظهار نظر و تفسیر درج نموده است." ("جبهه". چهارشنبه ۲۰/بهمن/۶۱)

همین روزنامه سه روز پس از ملاقات با نایب‌نخست‌وزیر عراق به وکالت از جانب ملیون!! ایران، نوشته بود: "ملیون ایران ارتباط با دشمن ایران از ناحیه هر گروه و هر کسی را شدیداً محکوم می‌کنند و از نظر ملت ایران این تفاهات را فاقد پشتوانه‌ی ملی اعلام می‌دارند." ("جبهه". چهارشنبه ۲۲/دی‌ماه ۶۱)

یک سپهبد شاهنشاهی بنام مصطفی امجدی نیز در روزنامه‌ی امینی "در ارتباط با تماس‌هایی که نامبرده (طارق عزیز) با برخی از رهبران خودخوانده‌ی مخالف رژیم... برقرار نموده است" اعلام نمود که "گروهک‌ها را که حمله‌ی عراق به ایران توجیه مستعدی در جهت سرکوبی حکومت خمینی و اینگونه تماس‌ها و ارتباطات را با مقامات عراقی بشردوستانه، شجاعانه و شایسته‌ی تحسین می‌دانند بشدت محکوم نموده و نسبت به آنان ابراز انزجار می‌نماید و بر میثاق سوگندی که یاد کرده‌ایم بزودی در پیشگاه دادگاه‌های ملی و مردمی سزای این خائنین را بدست آنان خواهیم سپرد." ("نجات ایران" وابسته به علی امینی - ششم بهمن ۱۳۶۱)

همچنین نشریه‌ی "سام" تحت عنوان "خیانت، جنایت، مزدوری تاگی؟" نوشت:

"... مجاهدین و پسرک جعلقی که ادعای رهبریشان را دارد باید بدانند که یکبار آزمایش انجام یافته و تکرار آن برای ملت ایران غیرممکن است..."

گور جوانان و سربازان و جانباختگان به خاک خفته را به قاتلین شان

می‌فروشید؟ ...

بدانید که مالک حقیقی خانه از راه می‌رسد و او کسی جز شهریار

جوانبخت ایران زمین نیست که چشم و چراغ ملت است ...

هر یک از شما نیز در مقابل ملت ایران فردای مصیبت‌باری بدنبال

دارید، ملت قطعه، قطعه‌تان خواهد گرد و سینه‌تان را خواهد شکافت و

زنده‌بگورتان خواهد گرد و سزای خیانت‌هایتان را که هنوز هم ادامه می‌دهید

در دستتان خواهد گذاشت ... " (نشریه‌ی سام ۶۱/۱۱/۲۱)

اما چنانکه فوقاً گفتیم این مخالفت‌ها منحصر به سلطنت‌طلب‌ها نبود. به

نمونه‌های زیر توجه کنید:

نشریه‌ای بنام "نشریه‌ی جامعه‌ی فارغ‌التحصیلان آزادیخواه ایرانی مقیم

آلمان فدرال و برلین غربی" در شماره‌ی بهمن ۱۳۶۱ خود نوشت:

"آنچه باید مورد توجه مسئول شورای ملی مقاومت قرار می‌گرفت آنست

که دولت عراق قبلاً هم آلترناتیوهای دیگری را برسمیت شناخته است.

شاهپور بختیار، سلطنت‌طلبان مطرود و جمعی از ارتشیان فراری از آن

جمله‌اند. ولی هیچیک از آنها نیز چنین سخاوتمندانه بر اینهمه جنایات

۲ ساله‌ی عراق چنین ساده قلم عفو نگشیده‌اند ...

آنچه ملت ایران انجام داده و می‌دهد مقاومت‌دلیرانه و سرسختانه

بوده و هست که توانست خاک وطن را از لوٹ وجود سربازان متجاوز پاک

سازد ..."

نشریه‌ی مزبور در پایان مقاله‌ی خود می‌افزود که "مخالفت شدید خود را

با مفاد این بیانیه اعلام می‌دارد."

جریانی به نام سیس (CIS) نیز با امضای هیئت دبیران کنفدراسیون

جهانی (دانش‌آموزان و دانشجویان ایرانی) در اطلاعیه‌ی خود بتاريخ

۶۱/۱۱/۱۲ ضمن محکوم کردن بیانیه‌ی مشترک نوشت: "امضای این بیانیه‌ی

مشترک توسط رجسوی بعنوان اولین اقدام دیپلماتیک با اهمیت، عملاً

یک پیروزی رژیم عراق بشمار می‌آید و نه یک دستاورد شورای ملی

مقاومت."

در جزوه‌ای با امضای "مسئولین سازمان محصلین و دانشجویان ایرانی

در خارج از کشور هوادار سازمان مبارزه برای ایجاد جنبش مستقل کارگری"

به تاریخ ۱۱ فوریه ۱۹۸۳ (بهمن ۶۱۰) در حالیکه در ذیل آن بخط درشت بر

شعار "مرگ بر امپریالیسم جهانی - به سرگردگی امپریالیسم آمریکا" تاکید می‌شد؛ چنین آمده بود:

"بنظر ما آنچه که توسط مسئول شورای ملی انجام گرفته است، خطائی است نابخشودنی و نیروهای مترقی و آنهاییکه از منافع بلاواسطه‌ی زحمتگشان ایران حرکت می‌کنند، باید با همهی نیرو در افشای سیاست خطرناک و خانمان‌بربادده‌ای که سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت در مقابل رژیم صدام حسین اتخاذ کرده‌اند از خود عکس‌العمل مسئولانه انجام دهند." نویسنده‌ی مقاله همچنین افزوده بود: "سیاست مماشات شورای ملی مقاومت در برابر رژیم ارتجاعی و جنگ‌افروز عراق از نظر ما محکوم است و ما به همهی نیروهای مترقی و هوادار زحمتگشان ایران هشدار می‌دهیم که با چنین سیاست مرگباری از هم‌اکنون مبارزه‌ی جدی و مستمر نمایند."

در تاریخ ۲۱/۱۲/۶۱ رادیو بی.بی.سی ضمن اعلام این مطلب که "شایع شد که بعضی از اعضای شورای ملی مقاومت از این تصمیم راضی نیستند" موضعگیری یک خانم "سوسیالیست و مورخ سرشناس" را پخش نمود که می‌گفت: "من صددرصد مخالف هستم. هیچگونه همدردی نه با این نماینده‌ی صدام حسین دارم و نه با نماینده‌ی مجاهدین دارم. که اینهمه مردم ایران گشته می‌شوند و بعد اینها می‌روند با همدیگر بخاطر زدوبندهای سیاسی اعلامیه‌ی مشترک می‌دهند..."

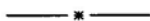
در همین حوالی "مجمع دانشجویان ایرانی در ایتالیا عضو سازمان سراسری هواداران چریک‌های فدائی خلق ایران (ارتش رهاییبخش خلق‌های ایران)" نیز اعلام نمود: "ملاقات اخیر رجوی با سران عراق و امضای اطلاعیه‌ی مشترک آنهم با آن مضمون ارتجاعی، خیانت آشکار رهبری مجاهدین به خلق‌های ایران و منطقه می‌باشد."

چندی بعد سازمان دانشجویی ۱۹ بهمن در آمریکا (هوادار چریک‌های فدائی) نیز اعلام کرد که "این نوع حرکات بخصوص در حال حاضر که امپریالیست‌ها بدنبال پروراندن آلترناتیوهای نظیر رژیم خمینی و استفاده از آنها در مواقع لازم هستند برای جنبش بیش از هر چیز دیگری خطرناک است." این سازمان در انتهای اطلاعیه‌ی خود برقراری "جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه‌ی کارگر را در ایرانی آباد و آزاد" آرزو نموده بود.

ضمنا پس از انتشار بیانیه‌ی مشترک مقامات رژیم خمینی نیز به دست و پا افتاده و در عین اینکه سعی می‌کردند زیاد آنرا مطرح نکنند ولی در مناسبت‌های مختلف آنرا تحت عنوان "خیانت" محکوم می‌کردند.

چندی بعد خود خمینی نیز در پیام ۱۲/ فروردین/ ۶۲ خود بمناسبت سالروز "جمهوری اسلامی" مرا که بقول او در فرانسه "به عیش و عشرت" و "عقد ازدواج" و همچنین "عقد اخوت با حزب کافر بعثی" مشغول بودم قویا محکوم نمود و از "انحطاط انسانی و اسلامی و ملی گسانی که برای رسیدن به مقامی موهوم آنهمه ادعاهای خود را در طرفداری از خلق و... استقلال طلبی و آزادیخواهی و امثال آن، یکباره زیرپا نهاده" و دچار این توهم هستند که "حزب بعث، ایران را مغلوب و تحت سلطه‌ی خود درمی‌آورد" ابراز "حیرت" نمود و از مردم ایران بویژه جوانان پرسید که:

"آیا از کسانی که دست صدامی را که ایران را به آتش و خون گشیده است، می‌فشرند، می‌شود پشتیبانی کرد؟"



از خمینی البته عجب نیست و باید هم همینطور بگوید. اما می‌بینید خمینی چه مخالفان هوشیاری دارد؟! خمینی کسی است که دام‌هائی می‌گسترده که حتی کسانی که داعیه‌ی مخالفت با او و سرنگون کردنش را دارند حاضر نیستند از این دام‌ها بیرون ببرند! راستی که ملت ایران چه بهای سنگینی برای رهائی از دام‌های مختلف خمینی تحت لوای "اسلام" یا "مستضعف‌گرایی و مبارزه‌ی ضدامپریالیستی" و یا دام عظیم "جنگ" پرداخته است.....

چه می‌شد کرد؟ هر کس که می‌خواست طلسم جنگ‌افروزی خمینی را با یک ابتکار مشخص ملی و بین‌المللی درهم بشکند، می‌باید پیه این چیزها را هم به تن می‌مالید و می‌گذاشت تا "زمان" قضاوت کند.

البته ما (شورا) قویا می‌دانستیم که در این رابطه زمان دقیقا به سود ماست و هر روز که می‌گذرد مدعیان خودبخود در برابر انزجار فزاینده‌ی مردم ایران از جنگ و همچنین در برابر حمایت رشدیابنده‌ی این خلق قهرمان از سیاست ملی و انقلابی "صلح" بیشتر افشاء خواهند شد. بگذریم که بخصوص ما (مجاهدین) که پیوسته هدف تیزترین حملات بودیم اصولا و اساسا برای

اشخاص و محافلی که در خارجه نشسته و هیچ نمی دانند که در داخل ایران چه می گذرد؛ چندان حساسی باز نمی کردیم .

ضمناً چنانکه چندی بعد برای مجاهدین کاملاً روشن شد (در اطلاعیه و پیام های همان ایام نیز اشارات مختصری کرده ام) یک خط مشخص استعماری که آگاهانه و حساب شده عمل می نمود در پس تمامی این قضایا به انحاء طرق، فتنه ی "خیانت به وطن" - "همکاسگی با دشمن" و "سوختن مجاهدین" را دامن می زد و جداً آزمایش می نمود که آیا می تواند در همین بحبوحه، حساب مجاهدین و شخص خود مرا بلحاظ سیاسی تصفیه کند یا خیر .

انشاء الله زمانی بیاید که در میهن آزاد شده مان با فرصت بیشتری در اینباره گفتگو کنیم .



در برابر آنچه اشخاص و محافل پراکنده در خارج از شورای ملی مقاومت علیه ما می گفتند و می کردند؛ جای گله گزاری نبود . آنان هیچ تعهدی در رابطه با ما نسپرده بودند و اصولاً ما با آنها طرف حساب نمی شدیم . اگر می خواستیم بنحو مطلوب به پاسخگوئی می پرداختیم و یا هم اصلاً آنها را جدی نمی گرفتیم . اما آقای بنی صدر چنین وضعیتی نداشت و صرف نظر از تعهدات امضاء شده ی شورای اش، درباره ی این ملاقات بنحو اخص (در قبال خود من) بشرحی که قبلاً گفتم ، متعهد بود .

اما بناگهان اضافه بر دسته گل! هائی که در نشریه اش به آب داده بود ، ۴ - ۵ روز پس از صدور بیانیه ی صلح ، از طریق روزنامه ها و رادیوهای خارجی مطلع شدیم که بنی صدر اطلاعیه ای هم (دور از چشم ما) منتشر نموده و طی آن بیش از پیش زیر پای ما را خالی کرده است . من در ابتدا ، صدور چنین اطلاعیه ای را از جانب بنی صدر باور نکردم . فکر می کردم یا از جوسازی های معمول است و یا برداشت هائی است که خبرنگاران از مصاحبه ی مطبوعاتی اخیر بنی صدر کرده اند . آخر دو سه روز پس از ملاقات با نایب نخست وزیر عراق ، آقای بنی صدر با تعدادی از خبرنگاران عرب مصاحبه داشت و مطالبی در همین رابطه عنوان نموده و آثار سوئی نیز بر جای گذاشته بود . به اصرار خبرنگاران ، با یکی دو ساعت تاخیر من نیز در جمع آنها پس از مصاحبه شان با بنی صدر حضور یافته و به سوالاتشان پاسخ دادم و تا جایی که توانستم

در عین حفظ تمامی مرزهای وحدت و احترام به آقای بنی‌صدر، آثار سوء و نادرستی را که پیرامون مسئله‌ی آمدن نایب نخست‌وزیر عراق و صدور اعلامیه‌ی مشترک القاء کرده بود، پاک کردم. ولی اکنون چهار پنج روز بعد از ملاقات، می‌شنیدم که بنی‌صدر اطلاعی‌های نیز صادر کرده است. اما علیرغم اینکه هر روز چندبار مرا می‌دید، هیچ چیزی درباره‌ی آن به من نمی‌گفت. دقیقاً یادم هست که اولین بار که از صدور چنین اطلاعی‌های از سوی خبرنگار لوموند مطلع شدم، با ناباوری کامل نسبت به وجود چنین اطلاعی‌های مطلب را بلافاصله به خود بنی‌صدر نیز گفتم و افزودم که به ناقل خبر گفته‌ام که چنین چیزی صحت ندارد، اما بنی‌صدر باز هم دم برنیاورد. تا اینکه مطبوعات و رادیوهای خارجی مکرراً از چنین اطلاعی‌های نام بردند.

فی‌المثل روزنامه‌ی عربی الخلیج بتاريخ ۱۶/ژانویه/۸۳ (۲۶/دیماه/۶۱) تحت عنوان "بنی‌صدر: من با دیدار رجوی - عزیز موافق نیستم" نوشت:

"پاریس - ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور معزول ایران اعلام کرد که وی با دیدار طارق عزیز نایب نخست وزیر عراق و مسعود رجوی رهبر سازمان اپوزیسیون مجاهدین خلق ایران موافقت نمی‌کند، مگر اینکه عزیز اعتراف کند که او تجاوزگر است و در جنگ شکست خواهد خورد. بنی‌صدر در بیانیه‌ی صادره در پاریس دیروز توضیح داد که تجاوز عراق به ایران بمنظور تجاوز به آزادی‌ها محسوب می‌گردد و هدف از آن بازگشت استبداد به ایران بود، استقلال یک کشور یکی از اولویت‌هاست ولی مسئله‌ی رژیم‌ها درجه‌ی دوم می‌باشد.

وی در بیانیه‌ی اظهار نمود که اگر عراقی‌ها بخواهند از دیدار عزیز با رجوی این برداشت را بکنند که عراق اپوزیسیون را در اختیار خود دارد، اشتباه می‌کنند زیرا اپوزیسیون هرگز تحت‌اختیار عراق نیست." (نقل از روزنامه‌ی الخلیج مورخ ۱۶/ژانویه/۸۳)

ملاحظه می‌کنید که آقای بنی‌صدر آشکارا "مسئله‌ی رژیم‌ها" (بخصوص مسئله‌ی رژیم خمینی که مطابق ماده‌ی ۱ اساسنامه‌ی شورای ملی مقاومت، این شورا برای سرنگونی آن تشکیل شد) را به بهانه‌ی "استقلال"!^۱ درجه‌ی دوم تلقی می‌کند. راستی منظور از این نحوه‌ی بیان در شرایطی که چند روز است

بیانیه‌ی مشترک صلح صادر شده چیست؟ چه کسی قصد آن کرده بود که استقلال ایران را (آنهم به عراق) بفروشد؟ مگر "جنگ" سرپوش اختناق و "صلح" گذرگاه آزادی نیست؟ حال چگونه می‌توان مسئله‌ی رژیم خمینی را درجه دوم تلقی نمود؟ مگر این رژیم دشمن آزادی و استقلال و تمامیت و موجودیت ایران نیست؟

البته کاملاً قابل فهم است که وقتی "نیروهای مسلح غیور" حافظان حقیقی حدود و بهترین تضمین‌کنندگان صلح قلمداد شده و مقاومت یک خلق قهرمان و تنها جانشین دمکراتیک برای ایران پس از خمینی (یعنی شورا) نادیده گرفته شود؛ طبعاً مسئله‌ی رژیم خمینی تحت‌الشعاع و در درجه‌ی دوم اهمیت قرار می‌گیرد! در این میان فقط یک مشکل کوچک باقی می‌ماند و آن اینکه آقای بنی‌صدر در حلقه‌ی نیروها و کسانی که بر سر آزادی و استقلال و تمامیت ایران سوگند یاد نموده و در این رابطه مبرم‌ترین اولویت را ساقط کردن دیکتاتوری ضدایرانی و ضدانسانی خمینی می‌شناسد، چه می‌کند؟! اما چنانکه همه می‌دانند ما آنروز این سوال را علناً از بنی‌صدر بعمل نیاورده و سعی نمودیم تا آنجا که در حدود و ثغور طاقت ماست، او را در این سوی خط، بدور از خمینی و قوای مسلح غیورش! نگاه داریم و در برابر نیش "استقلال‌فروشی" که به ما می‌زد تا آنجا که ممکنست دم هم برنیاوریم. بخصوص که می‌دانستیم این بهانه بسا از "اصل عدم هژمونی" او (بنی‌صدر) پوچ‌تر و مضحک‌تر است. یقین داشتیم که او همان حق و حقوقی! را که می‌خواست با بلند کردن چماق "هژمونی" بدست آورد، اکنون از این طریق طلب می‌کند. مگر در همان شماره‌ی روزنامه‌اش ("انقلاب اسلامی" ۲۶/دی/۶۱) تصریح نکرده بود که "بنی‌صدر معرفت حاکمیت مردم است"؟ پس واضح است که تا وقتی حاکمیت بر مردم را در حق! آقای بنی‌صدر برسمیت نمی‌شناختیم در مظان نقض "سه اصل آزادی، استقلال و عدم هژمونی" بودیم. به این قسمت از مصاحبه‌ی بنی‌صدر در جمع همان خبرنگاران عرب (که نوار آن بعداً به توصیه‌ی خود او به ما داده شد) گوش کنید تا صحت عرایض روشن‌تر گردد:

"بنی‌صدر: اخیراً از آمارگیری که توسط رژیم انجام شده است اطلاع پیدا کردم. هدف آن تعیین محبوب‌ترین فرد در ایران بود. من نفر اول هستم با ۹۰٪"

سوال : این آمارگیری در چه زمانی انجام شده ؟
بنی صدر: توسط وزارت کشور، نمی دانم چه موقع ولی چند ماهی می شود . . . "

مندرجات روزنامه‌ی عربی الخلیج در همان روز در نشریات دیگر (بویره در نشریات عربی در کشورهای مختلف) منتشر شد. اگر بنی صدر با شورا و مشخصا با مجاهدین نمی بود، بدیهی است که مخالفت او با ما چنین انعکاسی پیدا نمی کرد و ما نیز آنرا به چیزی نمی گرفتیم. پس در درجه‌ی اول، اهمیت مطلب در این بود که او رئیس جمهور همین شورا شناخته شده و با خود من (مسئول شورا) در همان خانه‌ای اقامت داشت که نایب نخست وزیر عراق به آنجا آمده بود.

روشن تر بگویم او از امتیاز و موقعیت استثنائی و ویژه‌ای که مقاومت برایش قائل شده بود علیه مقاومت و بالمآل بسود خمینی استفاده می کرد و به همگان (از خمینی و عراق گرفته تا اصداد داخلی و بین المللی شورا) نشان می داد که خنجر سیاسی در دست، پشت سر ما حاضر و آماده است. من هم کسی نبودم که متقابلا اطلاعیه بدهم و ماقع را همچنانکه امروز شرح می دهم برملا نموده و فی المثل بگویم که اگر آقای بنی صدر در موقعیت ما می بود با شرایطی به اضعاف سهل تر ملاقات می نمود و تازه این خودش بود که قبل از ملاقات حتی مرا وکیل خود نیز قرار داده بود.

پنجشنبه ۳۰/دیماه/۶۱ بخش فارسی رادیو بی. بی. سی نیز اطلاعیه‌ی آقای بنی صدر را مورد اشاره قرار داده و حول آن برخی نظرات دیگر را نیز بر علیه ما قطار نمود. مفسر ایرانی این رادیو منجمله از قول "یکی از ناظران ایرانی که برای دفاع از آزادی و عدالت با رژیم گذشته و کنونی ایران مبارزه کرده" افزود که مذاکره با عراق "نه تنها خطای سیاسی بزرگی می باشد، بلکه گناهی است نابخودنی . . ." مفسر مزبور درباره‌ی اطلاعیه‌ی بنی صدر گفت "آنچه شاید نشان دهنده‌ی نگرانی از تاثیر سوء ملاقات بر مردم ایران باشد، بیانیه‌ی آقای بنی صدر رئیس شورا می باشد که لزوم صدور بیانیه‌ی را در این مورد حس کرد. " این رادیو همچنین به موضعگیری روزنامه‌ی بنی صدر اشاره نمود و سپس نتیجه گیری کرد که "شاید با توجه به عقب نشینی هائی که در داخل ایران مجاهدین داشته اند رهبری مجاهدین در پاریس احساس می کند که باید وانمود کند که مشغول فعالیت است . . ." دست آخر هم با مقایسه‌ی

سرنوشت مجاهدین و اکراد ایرانی با ملامصطفی بارزانی پرسید: "سوال در اینست که آیا در هرگونه صلحی میان ایران و عراق چه تفاوتی میان سرنوشت مجاهدین و اکراد ایرانی و ملامصطفی بارزانی خواهد بود؟".

به این ترتیب فضحتی که بنی‌صدر کاشته بود اکنون به بهترین صورت به ثمر نشست! از طرف دیگر معلوم بود که حالا دیگر موضعگیری‌های بنی‌صدر و نشریه‌اش ابعادی پیدا کرده بود که محققا مجاهدین از داخل کشور هم که شده عکس‌العمل نشان خواهند داد.

آقای بنی‌صدر کمی پس از وقوف بر آنچه بی.بی.سی بر روی دایره ریخته بود با من تماس گرفت و ضمن ایراز تاسف و ناراحتی، از تفتین مربوطه بشدت انتقاد کرد و بمن اطمینان داد که همین الان به آنها (بی.بی.سی) تلفن خواهد زد و تفرقه‌اندازی و اکاذیب‌شان را بباد انتقاد خواهد گرفت.

فردا صبح با برادران مجاهد مهدی ابریشمی و محمد علی جابرزاده برای یکسره کردن کارمان با بنی‌صدر و اطرافیان‌ش بسراغ او رفتیم. لدی‌الورود نوار صحبت تلفنی خود با بی.بی.سی را برایمان گذاشت. تکذیبیهی کتبی را هم که با امضای دفتر رئیس‌جمهور آماده نموده و ضمن آن بکار دور از اخلاق خبرنگار لوموند انتقاد کرده بود، بما نشان داد (که در حین گفتگو تصحیحات جزئی نیز در آن بعمل آمد). همچنین روشن شد که برخلاف تصور ساده‌اندیشانهی اولیهی من که فکر می‌کردم بنی‌صدر اطلاعیه‌ای نداده و هرچه هست جوسازی‌های مطبوعاتی است، اطلاعیه‌اش را هم دور از چشم ما چندین روز پیش انتشار داده است. منتها تقصیر آن را به گردن اطرافیان می‌انداخت که گوئیا بدون اطلاع خودش خلاصه‌ای از سوال و جواب‌های دو سه روز بعد از بیانیهی مشترک را که در جمع خبرنگاران عرب بعمل آمده بود (راجع به ملاقات و بیانیهی مشترک) بدون اجازهی خود آقای بنی‌صدر تنظیم نموده و بر روی آنتن‌های خبری فرستاده‌اند.

باز هم ما بروی خود نیاوردیم و کوتاه آمدیم و نسخه‌ای از تکذیبیهی او را گرفتیم و صلوات فرستادیم و رفتیم. تا بلکه انشاءالله قضایا به همین جا خاتمه یابد و فتنه‌ی بیشتری برنخیزد. ذیلا تکذیبیهی مزبور را ملاحظه می‌کنید.

انقلاب اسلامی

هفت

شماره ۲۶ شنبه
۱۹ بهمن ۱۳۶۱

اطلاعیه دفتر رئیس جمهوری منتخب
مردم ایران

بخش فارسی بی.بی.سی در برنامه پنجشنبه ۳۰ دیماه، تفسیری درباره آمدن آقای طارق عزیز به دیدار آقای مسعود رجوی، منتشر کرده و در آن مطالبی از قول آقای بنی صدر را عنوان نموده است که نادرست بوده و درست آن به شرح زیر است:

۱- از سوی ایشان بیانیتهای صادر نشده است

۲- مصاحبه‌های طولانی با خبرنگاران عرب بعمل آورده اند و در آن ضمن تشریح خطرات جنگ و ادامه آن از لحاظ سلطه آمریکا و اسرائیل بر منطقه و ضرورت فراهم آوردن شرایط صلح، روشن ساخته اند که چگونگی منعکس کردن این دیدار (اشاره به کساردور از اخلاق روزنامه نگار فرانسوی) درست نبوده است

۳- توضیحات طولانی که در پیاساخ پرسش‌های متعدد داده شده، از بیابست نحوه تلقی مردم آگاه ایران نبوده بلکه بخاطر آشکار کردن نقشش مطبوعات مغرض بوده است

اول بهمن ۱۳۶۱

بگذریم که چند روز بعد در جلسه‌ای که برای تنظیم و تصحیح روابط فیما بین با سه تن از اطرافیان او ترتیب داده بودیم (و پیشنهاد آنرا اول خود بنی‌صدر کرده بود اما خودش حضور نداشت) موقعی که از آنها گله می‌کردم که چرا در آن شرایط بدون اجازه‌ی خود آقای بنی‌صدر دست به صدور اطلاعیه زده‌اند، یکی از آنها در فرصتی به من گفت که شما چرا بیخودی بقیه‌ی ما را می‌گیرید؟ خود "آقا" یک کاری را به ما می‌گویند بکنید و بعد هم شما از ما سوال و جواب می‌کنید...

در همین جلسه بود که به توصیه‌ی خود بنی‌صدر یکی از نوارهای مصاحبه‌اش با خبرنگاران عرب و نیز متنی را که می‌گفتند از روی همان مصاحبه تنظیم و بصورت اطلاعیه صادر کرده‌اند، به ما دادند تا ابعاد کدورت ما افزایش پیدا نکند. مضمون متن مزبور تقریبا همان مطالبی بود که در روزنامه‌های عربی النهار و الخلیج و سایر نشریات و همچنین برخی رادیوها به آن اشاره شده بود. در این متن آقای بنی‌صدر در پاسخ به این سوال که نظرش درباره‌ی ملاقات با آقای طارق عزیز چیست؟ و آیا خود را شخصا در آن قضیه سهیم می‌داند، تصریح می‌نمود که اگر چه نفس ملاقات بلامانع است اما به او مربوط نیست و او تقاضای ملاقات آقای طارق عزیز را نپذیرفته و بنظرش "استقلال اولویت اولویت‌هاست و ماهیت رژیم‌ها مسئله‌ای ثانویست".

بنی‌صدر می‌افزود که با توجه به موضعش به عنوان "اولین منتخب ملت و اولین قربانی جنگ" و با توجه به موضعگیری‌هایش در قبال عراق نمی‌توانسته است نایب نخست‌وزیر عراق را بپذیرد. اما در ورای همه‌ی اینها به صلح علاقمند است و عراق را "متجاوز مغلوب" که نماینده‌اش به اینجا آمده می‌شناسد...

در جلسه‌ی آنروز با اطرافیان بنی‌صدر، که بیش از ۸ ساعت طول کشید به اتفاق ۲ تن دیگر از برادران مجاهد منتهای تلاش خود را بکار بردیم تا فصل جدیدی در روابط با آنان بگشائیم. من به تفصیل وضعیت شورا و وضعیت مجاهدین و مسائل و مشکلات کارشان را برای آنها توضیح دادم و همچنین تذکر سال گذشته (به هنگام گسستن آنها از شورا) را مجدداً خاطر نشان نمودم. زیرا معلوم بود طی این مدت نه تنها به ما نزدیک‌تر نشده بودند بلکه همچنانکه بوضوح قابل پیش‌بینی بود، در خطوط متنافر حرکت کرده بودند. همچنین به تفصیل

چگونگی و دلایل تصویب "شش ماه و یک رای" و تصویب "ماده‌ی ۷ اساسنامه‌ی شورا" را مجدداً یادآور شده و کماکان پیشنهاد نمودم که چون ریشه‌ی فتنه در تشکیل دولت موقت شش ماهه توسط اینجانب است، می‌توان آنرا به خود آقای بنی‌صدر واگذار نمود تا کدورت‌ها و تفرقه‌ها بالمره از میان برود. در این نشست باز هم به آنها پیشنهاد کردم به شورا برگردند. فکر می‌کردم بدین وسیله بنی‌صدر و اطرافیانش شاید موضع مسئولانه‌تری اتخاذ کنند، اما فایده‌ای نکرد که نکرد...

در همین اثناء اجلاس‌هی شورا نیز برگزار شد و مسئول شورا مشروح گزارش خود راجع به ملاقات و صدور بیانیه‌ی مشترک را تقدیم نمود. آقای بنی‌صدر در این اجلاس حضور نیافت و البته دست من هم در غیبت او برای بیان هر آنچه بیان کردنی بود بسته بود. علیهذا از ذکر مطالبی که در اجلاس گذشته درمی‌گذرم.



طرح صلح

بدنبال آخرین اجلاس‌هی شورا، کمیسیون صلح و سایر اعضای شورا بر مطالعات و تلاش‌های چندین ماهه‌ی خود به منظور دست یافتن و توافق بر سر یک طرح صلح عادلانه افزودند. در گزارش حاضر لزومی به ورود در مباحث داخلی شورا و بیان جزئیات نمی‌بینم.

سرانجام در اواخر سال ۶۱، طرح صلح شورا به اتفاق آراء به تصویب و امضا رسید. صرفنظر از بگومگوهای جزئی که در همین رابطه با آقای بنی‌صدر پیش آمد، با چند تصحیح جزئی (به پیشنهاد آقای بنی‌صدر) آنرا امضا و در نشریه‌اش نیز منتشر نمود. بدین وسیله او بر پای ملاقات و بیانیه‌ی مشترک (که در مقدمه‌ی طرح، از آن نام برده شده بود) نیز رسماً صحنه می‌گذاشت و سوء تفاهات فیما بین به خیر و خوشی پایان می‌یافت.

ذیلاً [در صفحه‌ی بعد] متن طرح مزبور را به نقل از روزنامه‌ی بنی‌صدر ملاحظه می‌کنید. کلیشه‌ی امضای آقای بنی‌صدر نیز ضمیمه است:

طرح صلح شورای ملی مقاومت

- ۱- اعلان فوری آتش بس بین کلیه نیروهای دو کشور در زمین، هوا و دریا.
- ۲- تشکیل کمیسیون نظارت بر آتش بس و عقب نشینی تحت نظریک مرجع مرضی الطرفین با دبیرکل ملل متحد.
- ۳- عقب نشینی نیروهای دو کشور با بست مرزهای مشخص شده در پروتکلها و رایج به علامت گذاری محدود مرز زمینی ایران و عراق و پروتکل رایج به تعیین مرز رودخانه ای بین ایران و عراق، و صورت جلسات نقشه ها و عکس برداری های هوایی ضمیمه آن دو که به امضای دو طرف رسیده است زمان لازم برای عقب نشینی به مرزهای بین المللی مذکور به تشخیص کمیسیون نظارت بر آتش بس، قبیل از اعلان آتش بس تعیین میشود.
- ۴- مبادله کلیه اسرای جنگی، حداکثر در ظرف سه ماه پس از اعلان آتش بس با رعایت مقررات بین المللی، تحت نظر پلیس سرخ بین المللی.
- ۵- ارجاع مساله تعیین خسارتهای ناشی از جنگ ونحوه تادیه حقوق ایران رای دیوان در این مورد لازم الاجرا خواهد بود.

بدنبال ملاقات آقای طارقه، عزیزنا بی نخست وزیر عراق با آقای مسعود رحوی مسئول شورای ملی مقاومت و صدور بیانیه مشترک ۱۹ دیماه ۱۳۶۱ مبنی بر استقرار صلح عادلانه و فصل مسالمت آمیز اختلافات دو کشور از طریق مذاکرات مستقیم بر اساس تعامیت ارضی، استقلال کامل، عدم مداخله در امور داخلی کشورها، احترام به اراده آزاد دولت ایران و عراق، روابط حسن همجواری و همکاری و متقابل در خدمت آزادی، صلح و برتری و شاد منطقه شورای ملی مقاومت قرار داد ۱۹۷۵ (الحزب) و مرزها و زمینهای و رودخانه های مندرج در این قرارداد را مبنای صلح عادلانه و بیادار اعلام میکنند. لکن بدیهی است این پذیرش ملازمها عدم هرگونه مداخله در امور داخلی یکدیگر است. بنا بر این شورای ملی مقاومت در عین تاکید بر ضرورت مصونیت مرزها از هرگونه تجاوز، هرگونه مداخله ناخواسته و بیادار در امور داخلی هر دو کشور و نه منضم به قرارداد ۱۹۷۵ را مردود میسازد. اعم از اینکه چنین مداخله ها مبادی پروتکلی سری یا علنی یا شد.

شورای ملی مقاومت که برای استقلال و صلح و آزادی در ایران، مبارزه میکند در پی شش ماه بررسی و پس از انحسار مطالبات و مشورتهای جامع به منظور دستیابی به یک صلح عادلانه که در قدم اول به ملاقات نا بی نخست وزیر عراق، با مسئول شورا و صدور بیانیه مشترک منجر گردید، اکنون پیشنهاد خود در باره "طرح کلی صلح را برای اطلاع دولت عراق، سازمان ملل متحد، جنبش کشورهای غیرمتحد، کنفرانس اسلامی و نیز برای آگاهی دولت ایران و عراق، و همه طرفداران صلح در منطقه و جهان شرح زیرا اعلام میسازد:

- ۶- تعهد طرفین به فرا هم نمودن مواجبات با زنگشت پناهندگان و روانه شدن آنان به کشوره یکدیگر، با اعلام عمومی و تضمین امنیت مالی و حاس آنها.
- ۷- تنظیم قرارداد دقتی صلح بین دو کشور، بر مبنای احترام کامل به حاکمیت و استقلال ملی، تعامیت ارضی، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، حسن همجواری و مصونیت مرزها از تجاوز، و طرح حاضر در یک مقدمه و هفت بندیه اتفاق آرا در شورای ملی مقاومت به تصویب رسیده است.

National Council of Resistance

For

Independence and freedom of the
Democratic Islamic Republic of Iran

شورای ملی مقاومت

برای

استقلال و آزادی جمهوری اسلامی ایران

تاریخ: ۲۲/۱۲/۹۱

شماره:

Date

N°

از رئیس هیئت مدیره

در یک بند و یا بند طرح صلح شورا را که

مابین آراء در شورا تصدیق پس از مصلحت

بروز نظر و تصدیق با جلااح میرسانم

مسئول امور اداری شورا

۲۲/۱۲/۹۱

برائقت عالی و تقرب
فروردین ۱۳۹۱

۲۳/۱۲/۹۱

در اطلاعیه‌ی ضمیمه‌ی مسئول شورا نیز افزوده شده بود :
"همچنانکه در سالی که رو به پایان است ، طینت ضدبشری
رژیم خمینی را بطور جهانی- در رابطه با وحشیانه‌ترین سرکوب‌ها و
نقض دائمی حقوق اولیه‌ی بشری - افشا نموده و او را در مجامع رسمی
ملل متحد ، در معرض قضاوت قاطع و نفرت‌بار اکثر جهانیان قرار
دادیم ؛ خصیصه‌ی جنگ‌طلبانه‌ی این رژیم قرون وسطائی را با طرح
صلح حاضر ، باز هم آشکارتر خواهیم نمود و جهانیان با آگاهی از
اراده‌ی ملت ایران برای "صلح و آزادی" ، بیشتر خواهند فهمید
که رژیم خمینی اساسا جز بر تروریسم ضدبشری و جنگ‌طلبی ضدمیهنی
برچیز دیگری متکی نیست .

به این ترتیب مقاومت مسلحانه‌ی انقلابی ما با درهم شکستن سیاست
جنگ‌طلبانه‌ی خمینی در ابعاد داخلی و بین‌المللی تکمیل می‌گردد و به سقوط
محتوم رژیم لرزان و بی‌ثبات او که جز بر کشتار و ویرانگری متکی نیست راه
می‌برد .

پس بخاطر آزادی و صلح بایستی چه در جهت افزایش مقاومت
عادلانه‌ی داخلی و چه در جهت درهم شکستن جنگ‌افروزی خارجی خمینی ؛
در هر کجا که هستیم منجمله با تشریح و تبلیغ گسترده‌ی طرح حاضر ، بر ابعاد
فعالیت خود بیفزائیم . "

("مجاهد" شماره‌ی ۱۴۴)

روزهای بعد ، طرح را برای نایب‌نخست‌وزیر عراق که اکنون وزارت
خارجی آن کشور را نیز عهده‌دار شده بود ، ارسال کردیم . این
طرح بطور همزمان برای دبیرکل ملل متحد ، وزرای خارجه‌ی بسیاری
از دولت‌های جهان ، روسای دولت‌ها و پارلمان‌ها و سازمان‌های بین‌المللی
و احزاب مختلف ارسال گردید و یک تلاش گسترده‌ی بین‌المللی برای
تبلیغ پیرامون آن را آغاز نمودیم . در صحنه‌ی داخلی نیز سازمان
مجاهدین خلق ایران با تمام قوا طرح را در حد توانائی خود در ابعاد
سراسری به میان توده‌ی مردم برد و هفته‌های مختلفی نیز
حول شعار "صلح" در سراسر کشور برگزار نمود و طی آنها
علیه جنگ‌طلبی خمینی به فعالیت پرداخت و طرح صلح شورا را
مطرح نمود که قطعاً اخبار مربوطه به طرق مختلف به سمع

خوانندگان این گزارش رسیده است .

تلاش‌های بین‌المللی شورای ملی مقاومت پیرامون طرح صلح - همچنانکه فعالیت‌های داخلی‌مان - بسیار مثمرتر بود . نمایندگی‌ها و پشتیبانان شورا و بویژه انجمن‌های دانشجویان مسلمان ، فعالیت‌های بسیار گسترده و مبسوطی به عمل آوردند بنحوی که تا امروز اینجانب نزدیک به ۲۰۰۰ نامی حمایت دربارهی طرح صلح شورا از احزاب و جریان‌ها و سازمان‌ها و شخصیت‌ها و اتحادیه‌ها و مجامع دانشگاهی مختلف دریافت نموده‌ام که بدون مبالغه در مجموع معرف آرای صدها میلیون تن از جهانیان است .

اول فروردین ۱۳۶۲ دولت عراق که طرح صلح شورا را دریافت کرده بود ، رسماً به موضعگیری پرداخت و از طرح صلح شورا به‌عنوان مبنای قابل‌قبولی برای آغاز مذاکرات صلح "استقبال" نمود و طرح شورا را "با مذاکراتی که در فرانسه میان آقای طاروق‌عزیز معاون نخست‌وزیر (عراق) و آقای مسعودرجوی رئیس شورا (ی ملی مقاومت ایران) در روز ۹/ژانویه/۱۹۸۳ صورت پذیرفت در یک خط" اعلام نمود . متعاقباً پاسخ کتبی دولت عراق و انعکاس آن در روزنامه‌ی انگلیسی آن کشور (بغداد ابزرور) را دریافت نمودم .

نایب نخست‌وزیر و وزیر خارجه‌ی عراق دو نکته را هم شفاها متذکر گردیده بود :

یکی اینکه در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر که مرزهای بین‌المللی مندرج در آن مورد استفاده‌ی شورای ملی مقاومت قرار گرفته بود هیچ مقاله‌نامه یا پروتکل "مداخله‌جویانه و سرکوبگرانه" (که در طرح شورا اشاره شده بود) ندارد و دیگر اینکه گله کرده بود که چرا شورای ملی مقاومت ، طرح خود را یکجانبه و بدون هرگونه اطلاع پیشین به طرف عراقی منتشر کرده است .

نفی هرگونه مقاله‌نامه و پروتکل "مداخله‌جویانه و سرکوبگرانه" منضم به قرارداد ۱۹۷۵ را که گنجانیدن آن در طرح صلح شورا به اتفاق آرا مورد قبول قرار گرفت ، نمایندگی حزب دمکرات کردستان ایران پیشنهاد کرده بود تا آثار توافق‌های پیشین شاه با عراق (در رابطه با قرارداد ۱۹۷۵) شامل طرح شورا نشود .

THE BAGHDAD OBSERVER

Traqi official welcomes Iranian resistance peace initiative

Monday,
March 21,
1983

Mr Latif Nsayyif Jassim, the Information and Culture Minister, commenting on the statement by the National Council for Iranian Resistance issued on March 13, 1983, told Iraqi News Agency that the statement was in line with the discussions which took place in France between Mr Tariq Aziz, the Deputy Premier and Mr Masoud Rajavi, head of the Council on February 9, 1983.

The two parties, during the meeting expressed the desire of the Iraqi and Iranian peoples to coexist and establish good neighbourly relations and not to interfere in the internal affairs of one another, and during which they agreed that the present Iranian regime, through escalating the conflict and its persistence in interfering in the internal affairs, were the prime obstacles to realizing peace.

The Minister told Iraqi News Agency: "On these premises we hail the peace initiative expressed in the Council's statement and would like to express Iraq's desire to realize peace and to cooperate with the Council or any Iranian to that end,

and to establish relations on firm grounds."

The Minister also made it clear that it was premature to comment officially on points of legal or procedural nature the statement included on how peace could be realized, as such issues could not be agreed to through public statements, but rather through joint study.

He said: "Iraq is ready to look into these points and had the true and honest desire to reach a just agreement with the National Council or any competent Iranian authority yearning for peace."

The Minister stressed the fact that if peace was to prevail between Iraq and Iran, it should stem from reciprocal respect for both parties' legitimate rights, that power should not entail any privileges to one party than the other that crucial issues be solved in accordance with international law, and that the legitimate interests of both countries with the historical development of events be taken into consideration.

پاسخ رسمی عراق به طرح صلح شورای ملی مقاومت

وأن من السابق لأوانه التعليل بصورة رسمية على النقاط ذات الطبيعة
القانونية أو الاجرائية التي وردت في البيان ، والتي تتعلق بكيفية
تحقيق السلام بين البلدين . هذه الأمور لا يمكن التلصق عليها مسن
خلال أمداد بيانات مغلقة ، وأنا هي بحاجة الى دراسة مشتركة .
وأن العراق مستعد لدراساتها بروح من الإيجابية والرغبة المخلصة في
الوصول الى اتفاق عادل مع المجلس الوطني للشورى في إيران ، ومع أى جهة
إيرانية مسؤولة تربط صداقة في أحلال السلام بين البلدين .
أن العراق يؤكد بأن السلام العادل والثابت ينهه . ومن إيران يجب
أن يستعد على أساس الاحترام المتبادل لتحقيق الطرفين المشروعة وأن القوة
يجب أن لا تدب أية أخطارات لاني طرف وأن القضايا المعلقة بين البلدين
يجب أن تحل على أساس القانون الدولي والمصالح المشروعة للبلد مسن ،
مع الأخذ بالاعتبار التطور التاريخي لهذه القضايا والظروف المبسطة
بها .

الرد الرسمي للجانب العراقي

صرح السيد لطيف نصيف، جاسم وزير الثقافة والأعلام لوكالة الأنباء العراقية، صحفياً " في البيان الصادر عن المجلس الوطني للقاومة في إيران بتاريخ ١٣ آذار ١٩٨٣ بما يلي :-

أن البيان المذكور يتسلم بصورة خاصة مع الروح التي سادت المعاديات التي جسرت في فرنسا بين السيد طاريف عزيز نائب رئيس الوزراء والسيد سمود رجوى مسؤول المجلس الوطني للقاومة في إيران بتاريخ ٨٢ / ١ / ٧٩ والتي أكد فيها الطرزان رغبة الشعبين العراقي والايرواني في المحيى بسلام . وأقامة علاقات حسن الجوار . وعدم التدخل في الشؤون الداخلية كما أكدوا خلالها بأن النظام الحالي في إيران بأمراره على المدوان والقومع والتدخل في الشؤون الداخلية هو السبب والعائق الأساس أمام بلوغ الشعبين العراقي والايرواني هدفها العتود في السلام .

وعلى هذا الأساس ألتنا بحسب المبادرة السلعية التي عبر عنها بيان المجلس الوطني للقاومة في إيران وتؤكد حرص العراق على قضية السلام وأستعداداه التام للتعاون مع المجلس الوطني للقاومة في إيران ومع كل من يرغب من الايروانيين في إقامة السلام مع العراق . وبناء العلاقات بين البلدين الجارين على أسس وطيدة . .

به این ترتیب فصل جدیدی که در تاریخ جنگ ایران و عراق گشوده شده بود، تکمیل گردید و ضربه‌ی استراتژیکی و کیفی عظیمی به جنگ‌طلبی خمینی (بمنابه‌ی سرپوش اختناق و دیکتاتوری) وارد آمد که برای مقاومت، نقش راهگشایانه‌ی فوق‌العاده جدی داشت. بنابراین تا آنجا که به مردم و مقاومت مردمی و عادلانه‌ی ایران و به شورای ملی مقاومت ایران مربوط می‌شد؛ ما دیگر با عراق در حال جنگ نبوده و وارد در قرارداد صلح شده بودیم. ما همچنین جنگ‌طلبی خمینی را نیز تا حدود بسیار زیادی در داخل کشور و در صحنه‌ی بین‌المللی افشاء و منزوی کرده بودیم.

شایان یادآوری می‌دانم که تا آنجا که به مجاهدین خلق ایران مربوط می‌شود ما قبل از این قضایا (قبل از بیانیه و طرح صلح) حتی موقعی که راه ترکیه بسته می‌شد (و در این راه اضافه بر خاک ایران در داخل خاک ترکیه نیز بسیاری دستگیری‌ها و شکنجه و حتی در یک مورد شهادت داشتیم)؛ جز در موارد استثنائی برای نجات جان عده‌ای (در بحبوحه‌ی تهاجمات رژیم به کردستان) که شخصا ناگزیر از دخالت شدم (و فعلا از بیان آنها بویژه در مواردی که مربوط به مجاهدین نبود معذورم) حتی موقعی که می‌خواستیم مادران شهیدایمان را که در داخل کشور شدت تحت تعقیب بودند (و یا در برخی موارد پیک‌های سازمانی را) از راه عراق عبور داده و به اروپا بیاوریم؛ هیچگاه از نام و پوشش و اعتبار و حیثیت سازمانی خود استفاده نمی‌کردیم و حتی المقدور برای عبور، پوشش‌های دیگری برمی‌گزیدیم. دستورالعمل تشکیلاتی داده بودم که قبل از تعیین تکلیف سیاسی (بر سر مسئله‌ی صلح و تخلیه‌ی خاک ایران از قوای عراقی) و قبل از ایجاد رابطه‌ی رسمی و علنی با عراق، مجاهدین نمی‌باید حتی برای عبور و مرور از اعتبار و اسم و عنوان سازمان استفاده کنند. بگذریم که خونبهای این دستورالعمل برای کل سازمان مجاهدین خلق ایران فی‌الواقع سنگین تمام شد.

چه می‌شد کرد؟ در بحبوحه‌ی دجالیت خمینی و عقب‌ماندگی شگفت‌انگیز برخی مخالفانش (با توجه به ضدیت‌های کور مجاهدزداپانه و شوراشکنانه‌ی حرفه‌ای) می‌باید خونبهای مزبور را نیز اضافه بر تمامی لطمات و صدمات جانگداز مقاومت مسلحانه‌ی سراسری، متقبل می‌شدیم.

این را هم بگویم که اگر کسی فقط به فکر خود و خانواده‌اش که در داخل یا خارج ایران در امن و امان بسر می‌برند نیست و اگر آرزوی خفه‌شدن

مقاومت و به حبس و زنجیر کشیده شدن و تیرباران بسیاری از رزمندگان را ندارد؛ منتهای آرزوی ماست که یا بین ایران و عراق صلح برقرار کند - یعنی سرپوش اختناق را کنار بزنند - و یا راه عبور و مرور و جاده‌ی مواصلاتی - استراتژیکی دیگری در اختیار ما بگذارد. بگذریم که اشخاص و محافلی که مطلقاً دستی در آتش مقاومت واقعی در میدان نبرد با "فقیه مستبد" ندارند، اصلاً چنین ضرورت‌هائی را درک نمی‌کنند و صرفاً به پریدن به سر و کول ما در خارج‌کشور قناعت کرده‌اند! گوئیا تنها با حرافی و شعر و شعار می‌توان یکی از مهیب‌ترین نیروهای تاریخ ایران را که کارکرد و پیامی جز "هلاک و انهدام" ایران ندارد، سرنگون نمود.

بنابراین بایستی تاکید نمود که ما از اینکه در عین حفظ تام و تمام اصول دموکراتیک - انقلابی و استقلال‌طلبانه‌ی خود موفق شده‌ایم مسائل مابه‌الابتلاء مقاومت رهائیبخش خلقمان را به سمت "حل" برده و جنگل سرخ‌فام مقاومت ملی و مردمی را در یکی از سخت‌ترین شرایط تاریخ ایران (چه به‌لحاظ داخلی و چه به‌لحاظ بین‌المللی) کماکان روشن و فروزان نگهداریم، فوق‌العاده مباهی و خرسندیم. در همین چارچوب، شورای ملی مقاومت در بیانیه‌ی ۶ مهرماه سال جاری اعلام نمود:

"شورای ملی مقاومت، دستیابی به استقلال و آزادی را علت وجودی و انگیزه‌ی تمام فعالیت‌های خود قرار داده و با مبارزه‌ی عظیم و خونین خود تاکنون وفاداری خویش به این دو هدف مقدس را اثبات کرده است.

پیوندگان راه انقلاب خونین ما می‌دانند - و خوبست مدعیان قدرت و موج‌سواران حرفه‌ای هم بدانند - که شورای ملی مقاومت برای دستیابی به این اهداف، هر سیاست و هر تاکتیکی را که در خور و به سود انقلاب تشخیص دهد، بی‌اعتنا به هوچیگری و عوام‌فریبی نیروهای ضدانقلابی، عملی خواهد کرد. مقاومت و انقلاب خود اوج اخلاق است و نیاز به معلمان اخلاق‌گناره‌نشین ندارد."

در اطلاعیه‌ی ۱۲/فروردین‌ماه سال جاری شورای ملی مقاومت که به اتفاق آراء تصویب شده و ناظر بر دعاوی آقای بنی‌صدر است، شورا گام‌های خود در راستای سیاست صلح را "شایسته‌ی تحسین" شناخت:

"شورای ملی مقاومت کماکان عقیده دارد که رژیم خونخوار خمینی جنگ را بهترین دستاویز برای سرپوش گذاردن بر مسائل و مشکلات بزرگ جامعه‌ی

ایران و پرده‌پوشی جنایات وصف‌ناپذیرش در زمینه‌ی سرکوب نیروهای مترقی و انقلابی می‌داند، و از همین رو پذیرش صلح را، بدرستی، معادل فراهم آوردن شرایط سرنگونی خود تلقی می‌کند. تاکنون نزدیک به یک میلیون نفر از مردم ایران در راه ادامه‌ی این جنگ غیرانسانی و وحشیانه گشته یا زخمی یا معلول شده‌اند و خسارات ناشی از جنگ تا امروز به چند صد میلیارد دلار بالغ می‌گردد. بنابراین نه تنها به خاطر فراهم آوردن شرایط سرنگونی رژیم خمینی بلکه همچنین برای پرهیز از تلفات انسانی و خسارات مادی هول‌انگیزی که سیاست ادامه‌ی جنگ برای دو ملت ایران و عراق در پی دارد، پافشاری و پی‌گیری در زمینه‌ی پیشبرد صلح، امری اساسی در جهت تامین منافع مردم است. شورای ملی مقاومت مایل است باردیگر اعلام کند که گام‌هایی که تاکنون در این راه برداشته شده‌اند (ملاقات مسئول شورای ملی مقاومت با نایب نخست‌وزیر عراق، تهیه‌ی یک طرح صلح و تلاش برای به تصویب رساندن آن در مجامع و سازمان‌های بین‌المللی، آکسیون‌های ویژه‌ی تبلیغ صلح در ایران، فراخواندن سربازان به عدم اطاعت از عمال جنگ‌طلب خمینی و رها کردن جبهه‌های جنگ برای پیوستن به نیروهای مقاومت و درخواست قطع بمباران شهرها و روستاهای کشور) نه تنها کاملاً مورد تأیید، بلکه شایان تحسین‌اند.

شورای ملی مقاومت، به عنوان تنها آلترناتیو دمکراتیک با توجه به برنامه‌ی شورا و دولت موقت، در آینده نیز برای پیشبرد طرح صلح خود براساس حفظ منافع و مصالح ملت ایران از هرگونه گوشش و ابتکاری که به سود مردم ایران تشخیص دهد، دریغ نخواهد کرد. شورای ملی مقاومت سیاست دفاع پیگیر از صلح را عین میهن‌دوستی و دارای محتوای پیشرو و انسانی می‌داند.

زبان دوگانه و مملو از تناقض

اجازه بدهید در قبال اتهامات روزافزون آقای بنی‌صدر علیه ما پیرامون سیاست صلح و بهانه‌ی "استقلال"، نقل قولی از خود او را شاهد بیاورم.

بنی‌صدر در پیام ۵/بهمن‌ماه سال گذشته (۶۲) خود نوشته بود:

"اما کودتا امکان صلح را از میان برد و جنگ دلیرانه و شرافتمندانه‌ی دفاع از میهن را در جنگ شومی تباه ساخت که آشکارا در خدمت منافع "شیطان بزرگ" و شیطان‌های کوچک است. زنه‌ار استبدادیان نیارند که جنگ را تا تباهی ایران پی گیرند!" البته از بنی صدر و امثال او باید پرسید که اگر "شیطان بزرگ" پدیده‌ی موهومی نیست و بیش از همه از هلاکت حرث و نسل ایران زمین و سرکوب مقاومت عادلانه‌اش سود می‌برد؛ در اینصورت چه جای نکوهش شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ایران است؟

علیهذا آقای بنی صدر می‌تواند همچنانکه در پیام اخیرش به مناسبت پنجمین سال آغاز جنگ ("انقلاب اسلامی" ۱۷/شهریور ۶۳) تکرار نمود، الی غیرالنهاییه "دیکتاتور خونریز عراق" را که بقول بنی صدر "به اغوای آمریکا" به ایران حمله برده، به چوب تکفیر ببندد. اما اگر هدف، صلح در "جنگ شومی" باشد که "آشکارا در خدمت منافع شیطان بزرگ و شیطان‌های کوچک" است و اگر فی الواقع باید زنه‌ار داد که استبدادیان جنگ‌طلب، ایران را به "تباهی" نکشانند؛ دیگر هیچکس گول نمی‌خورد و همه می‌فهمند که در شرایط مشخص کنونی، آن تکفیرهای شداد و غلاظ، قبل از آنکه مبین صلح‌خواهی و نشانه‌ی میهن‌پرستی باشد، حاکی از "بغض" نسبت به سیاست صلح شورا و حاکی از یک‌نوع "حب" و دست‌تکان دادن از راه دور برای خمینی است یا دست‌کم در عمل نتیجه‌ای جز این ندارد. زیرا بدیهی است که در شرایط کنونی موج موضعگیری‌های هر شخص یا هر نیروی سیاسی، در عمل قبل از آنکه بتواند دام‌نگیر رژیم‌ها و دولت‌های خارجی بشود، متوجه رابطه‌ی قوا و تعادل قوای داخلی است و مقدماتا به صف‌بندی قوای داخلی برخورد می‌کند و اثر می‌گذارد و اثر می‌پذیرد. بخصوص موقعی که رژیم خمینی نه تنها از تمرکز حملات و کلمات بر روی دولت عراق "ککش" نمی‌گردد بلکه به هزار و یک دلیل خواستار آنست و از آن استقبال می‌کند و آنرا در خدمت سیاست‌های جنگ‌طلبانه و سرکوبگرانه‌اش بکار می‌اندازد مگر خمینی ادامه‌ی جنگ را جز با این استدلال که دشمن متجاوز را باید مجازات نمود، ادامه می‌دهد؟ البته آقای بنی صدر از صلح هم دم می‌زند. منتها در عین حال کماکان بر ضرورت "سرنگون کردن رژیم صدام" (همان پیام پنجمین سال آغاز جنگ - "انقلاب اسلامی" ۱۷/شهریور) نیز - که جرثومه‌ی

جنگ‌افروزی خمینی بود - انگشت می‌گذارد. ولی چون این کار عملاً نیز (برغم آن هجوم‌های برق‌آسا که بنی‌صدر در پیامش به مناسبت فتح خرمشهر بطور تلویحی پیشنهاد کرده بود) میسر نیست؛ اکنون در پیام پنجمین سال آغاز جنگ به "ایرانیان، ارتشیان، نیروهای مسلح" (با ذکر نیروهای مسلح، حق! پاسداران را هم فراموش نکرده) توصیه می‌کند که:

"سرتگون کردن رژیم صدام برعهده‌ی ملت عراق است" و می‌افزاید "تصمیم درباره‌ی سرنوشت رژیم استبدادی و فاسد آن کشور را به ملت عراق بگذاریم." (همانجا)

فرق میان "میان‌بازان" و "آنها" که به جناح "نرم‌تن" رژیم خمینی نظر دوخته‌اند را با "سخت‌سران" که بی‌رودربایستی خواستار ادامه‌ی جنگ تا ساقط کردن رژیم عراق هستند، فهمیدید؟! معنی امضای بی‌ارزش بنی‌صدر در پای طرح صلح شوروی ملی مقاومت (با همین رژیم کنونی عراق) را چطور؟!؟

بگذریم که آقای بنی‌صدر برخلاف پیام‌های فارسی‌اش (که مصرف آنها توسط پاسداران نیز منظور نظر است) در مصاحبات خارجی بویژه با روزنامه‌ها و مجلات عرب‌زبان هیچگاه با همان لحن و کلمات درباره‌ی "دیکتاتور خونریز عراق، صدام حسین" سخن نمی‌گوید. به عنوان مثال در اوایل خرداد گذشته مجله‌ی عربی "کل‌العرب" شماره‌ی ۹۲ (چاپ فرانسه) مصاحبه‌ای طولانی با آقای بنی‌صدر را انتشار داد که ضمن آن بنی‌صدر تا توانسته بود این بنده را نیز چوبکاري فرموده بود!

در همین مصاحبه بود که بنی‌صدر تلویحا با اشاره به ما (شورا و علی‌الخصوص مجاهدین) گفته بود "گروه‌هایی هستند که در راه استمرار جنگ عمل می‌کنند و ادعا می‌کنند که خواهان صلحند."

او (بنی‌صدر) همچنین ما را بطور ضمنی معتقد به دیکتاتوری مطلقه و توتالیتر خوانده و افزوده بود "من رژیم‌های دیکتاتوری مطلقه را می‌شناسم اما رجوی بخوبی آنرا نمی‌شناسد. من زندگی را در بررسی رژیم‌های توتالیتر و اوصاف و احکام و ماهیت آنها گذرانده‌ام، همانگونه که نظام‌های دیگر دمکراتیک را بررسی و مطالعه نمودم...". در این مصاحبه که ذیل عنوان "من برای صلح فوری با عراق مبارزه می‌کنم" منتشر شد، آقای بنی‌صدر (برغم موضعگیری "انقلاب اسلامی" در ۶۱/۱۰/۲۱ که گفته بود رژیم عراق

جنایتی بزرگ مرتکب شده و مسئولیت شروع جنگ را برعهده دارد و باید از عهده‌ی عواقب مادی و معنوی ناشی از آن به تمامه برآید) اعلام کرده بود که: "مسئولیت این جنگ و خسارات وحشتناکی که در زمینه‌ی جانی و از بین رفتن ثروت‌های مادی برجای گذاشته است برعهده‌ی خمینی و دارودسته‌ی آخوندی می‌باشد."

در جای دیگر این مصاحبه آقای بنی‌صدر گفته بود: "یکی از مهمترین دلایل حضور من در اینجا اینست که برای صلح با عراق کار می‌کردم. حتی در حین کودتائی که برعلیه من اجرا شد، رئیس‌جمهور صدام حسین اعلام کرد که خمینی و دارودسته‌اش بنی‌صدر را به این خاطر که خواستار صلح با عراق بوده است عزل کرده است."

بنی‌صدر افزوده بود: "(مردم ایران) می‌دانند که من شعار صلح با عراق، صلح فوری را می‌دهم..."

حال اگر خبرنگار مربوطه عین مطالب و کلمات آقای بنی‌صدر را درست منعکس کرده باشد (اگر چه مضمون برای ما کافیست) ملاحظه می‌شود که نه تنها لحن پیام‌های فارسی آقای بنی‌صدر درباره‌ی مسئله‌ی جنگ و مسئله‌ی عراق با مصاحبات خارجی‌اش بکلی متفاوت است بلکه اصولاً از ضرورت سرنگونی رژیم عراق هیچ سخنی نمی‌گوید. زیرا در اینجا دیگر چماق کردن رژیم عراق بر سر ما (چه شورا و چه مجاهدین) مفید فایده نیست!

در مصاحبه‌ی آقای بنی‌صدر با "کل‌العرب" تناقض بسیار مهم دیگری نیز به چشم می‌خورد. از یکسو خواستار صلح فوری است تا آنجا که، هم نیروهائی مثل مجاهدین - که در انتهای مسیر صلح، سرنگونی رژیم خمینی را خواستارند - محکوم می‌کند و هم استدلال آنهایی که صلح را مشروط به سرنگونی رژیم عراق می‌شناسند کاملاً "سخیف" می‌داند و می‌گوید "هر کس بگوید خواستار صلح از طریق سرنگونی خمینی یا صدام است دروغگو می‌باشد زیرا این حرف یعنی ادامه‌ی جنگ و شخص نمی‌تواند تا وقتی که تحقق صلح را به سرنگونی رژیم خمینی یا صدام موکول نموده در تلاش خود برای برقراری صلح صادق باشد. زیرا این بمنزله‌ی ادامه‌ی جنگ است."

اما از سوی دیگر تصریح می‌کند که: "سرنگونی رژیم خمینی نیز در

سایه صلح انجام پذیر است" و در جای دیگر مصاحبه می افزاید: "... در سایه صلح و امید به آینده‌ی بهتر، مردم جهت سرنگونی دیکتاتوری مطلقه‌ی خمینی به حرکت درخواهند آمد و رژیمی دمکراتیک که در آن سیادت با مردم باشد و آزادی‌ها محترم شمرده شوند برقرار خواهند نمود. در سایه جنگ مردم قادر به حرکت نبوده و راه تغییر بسته می شود."

حال باید از بنی صدر پرسید که اگر حرکت مردم و سرنگونی دیکتاتوری مطلقه‌ی خمینی و آزادی مشروط به "صلح" با عراق است؛ دیگر چرا باید کسانی مانند مجاهدین را که "جنگ" را سربوش اختناق و صلح را مقدمه و پیش درآمد آزادی می دانند لعنت نمود و آنها را قرینه‌ی خمینی چی هائی که استقرار صلح را منوط به سقوط رژیم عراق می کنند دانست؟ آخر مگر نه اینست که رژیم خمینی است که به منظور بقا و حفظ خود به جنگ ادامه می دهد؟ در صفحات آینده درباره‌ی این مطلب که آیا ما (شورا و مجاهدین) چنانکه بنی صدر مدعی شده است تظاهر به صلح خواهی نموده اما فی الواقع خواستار ادامه‌ی جنگ هستیم، صحبت خواهیم کرد تا بطلان این داعیه‌ی پوشالی برملا شود.

اما اجازه بدهید من باب انبساط خاطر هم که شده به آخرین کشف اعلام شده‌ی آقای بنی صدر در همان مصاحبه‌اش با "کل العرب" اشاره کنیم؛ در پاسخ به این سوال که مشخصا چه دلایل داخلی خمینی را به جنگ کشانده بنی صدر گفته است: "او به جنگ احتیاج داشت ابتدائا برای آنکه از بنی صدر و از اپوزیسیونش راحت شود."

صرفنظر از حسابی که آقای بنی صدر در راس همهی عواملی که خمینی را به جنگ کشانده برای خویشتن باز کرده است، مضمون حرف او درست است. و خمینی برای حفظ رژیم خودش و خلاصی از مخالفت و مقاومت مردم ایران بود که جنگ را موهبت آسمانی تلقی کرد. اما بنی صدر بلافاصله آب پاکی روی دست خواننده‌ی مصاحبه‌اش ریخته و می افزاید "و امروز این امر یعنی خلاصی از شر بنی صدر و اپوزیسیون] انجام شده و دیگر احتیاجی به آن [یعنی جنگ] ندارد." آقای بنی صدر همچنین توضیح داده است: "امروز دو عامل توقف جنگ و تحقق صلح وجود دارد. اول اینکه دیگر خمینی احتیاج به جنگ ندارد زیرا عوامل داخلی جدیدی ظهور نموده است. او جنگ را به عنوان پوششی برای سرکوب مخالفینش بکار برد و هر چه فعالیت‌های اپوزیسیون

افزایش می‌یافت او تمسک به جنگ را افزایش می‌داد. امروز با استفاده از حالت جنگی توانسته است بعضی از سمبل‌های این اپوزیسیون و چارچوب‌های آنرا از بین ببرد [لابد منظور سازمان مجاهدین است] از طرف دیگر اپوزیسیون در پراکندگی می‌باشد و به درگیری بین خود پرداخته است و دیگر در برابر خمینی نیروئی که او را می‌ترساند و رژیمش را تهدید می‌کرد وجود ندارد.

حال اگر هنوز اپوزیسیون مقاومی باقی مانده باشد که درب و داغان نشده باشد؛ پس مبالغه نخواهد بود اگر از فرمایشات آقای بنی‌صدر چنین نتیجه بگیریم که این اپوزیسیون و این نیرو (فی‌المثل شورا و منجمله مجاهدین) خود مانع صلح و ذی‌علاقه در جنگ هستند! فکر نکنید این را از خودم درآوردیم، گوش کنید:

بنی‌صدر چنین ادامه می‌دهد "در بین نیروهای اپوزیسیون ایران گروه‌هایی وجود دارند که در جهت ادامه‌ی جنگ، فعالیت نموده و ادعا می‌کنند که خواستار صلحند زیرا ادامه‌ی جنگ برای آنها منافع مادی دارد." این تحلیل پیش‌درآمد خیلی چیزهاست. زیرا آشکارا رژیم خمینی را تثبیت شده یا رو به تثبیت معرفی می‌کند. از همینجاست که تقریباً دو ماه بعد بنی‌صدر در مسابقه با مدنی به خمینی نامه می‌نویسد و تمایل استحاله‌گرایانه‌ی خود را (که شورای ملی مقاومت از این بیشتر آنرا تشخیص داده و اعلام نموده بود) با وضوح هر چه بیشتر به نمایش می‌گذارد.

حال آنکه آقای بنی‌صدر در مصاحبه‌اش با "کل‌العرب" در لابلای یک تناقض‌بافی دیگر در پاسخ به این سوال که "رجوی می‌گویند شما در انتظار رخداد تحولی به نفع خود از درون رژیم خمینی هستید؟" تصریح کرده بودید: "این من نیستم که انتظار تغییر رژیم خمینی را از درون دارم. بلکه کسی که انتظار آنرا دارد همان کسی است که چنین ادعائی را کرده است من دائماً می‌گویم که تغییری که بر رژیم خمینی مترتب است فرورفتن بیشتر در دیکتاتوری مطلق است ..."

من بخوبی ماهیت رژیم‌های دیکتاتوری مطلقه را می‌شناسم ولی رجوی آنرا بخوبی نمی‌شناسم. من زندگی‌م را در بررسی رژیم‌های توتالیتر و اوصاف و ارکان و ماهیت آنها گذرانده‌ام. همچنانکه رژیم‌های دمکراتیک را مطالعه نموده‌ام رژیم دیکتاتوری مطلقه امکان ندارد از داخل خود تغییر کند مگر به

سمت فراگیرتر شدن و دیکتاتورتر شدن " نفوذ بالله من الشيطان الرجيم! آخر ما این حرف‌ها را باور کنیم یا آن نامه به خمینی را؟! "

ضمناً تمایل به تثبیت شدگی رژیم خمینی، آنچنانکه در "انقلاب اسلامی" ۱۸/مرداد/۶۳ در سرمقاله‌ی نوشته شده توسط خود بنی‌صدر دیدیم؛ به پیشنهاد "وجه‌المصالحه" قرار دادن مخالفان رژیم خمینی منجر می‌شود. منظورم آنجاست که بنی‌صدر به رژیم عراق پیشنهاد کرده بود "مخالفان را وجه‌المصالحه‌ی غرامتی بگرداند که رژیم خمینی می‌طلبد."

در همین مصاحبه با "کل‌العرب" نیز ردپای این پیشنهاد کاملاً هویدا است و آقای بنی‌صدر با نام بردن از گروه‌های اپوزیسیون ایران که درعین تظاهر به صلح‌طلبی در ادامه‌ی جنگ ذینفع هستند، متقابلاً از اپوزیسیون عراقی که مورد پشتیبانی رژیم خمینی است نیز نام برده و می‌افزاید: "بدیهی است اگر صلحی وجود داشته باشد، شرط دو جانبه‌ی آن متوقف نمودن کمک به این یا آن طرف خواهد بود."

از اینکه بنی‌صدر مقاومت ایران را هم‌شان کارهای آخوندزاده حکیم که آلت فعل بی‌اراده‌ی خمینی است قرار می‌دهد ابراز تاسف نمی‌کنم و می‌گذارم تا بدین مناسبت بنی‌صدر و امثال او در قبال فهرست شهیدان انقلاب نوین ایران تا ابد بار شرم و ننگ را بر دوش بکشند.

اما چه از سوی شورای ملی مقاومت و چه از جانب مجاهدین خلق ایران اعلام می‌کنم که دقیقاً برخلاف بنی‌صدر و کلیه‌ی جریان‌ات ضدانقلابی و اپورتونیست‌های دست‌راستی: نه رژیم خمینی تثبیت شده و احتیاج خود به جنگ و بحران را از دست داده است و نه اپوزیسیون دمکراتیک ضدشاه و ضدخمینی در ایران پراکنده و متفرق است. از بین رفتن چارچوب‌های تشکیلاتی عمده‌ترین قوای آنرا نیز مگر - چه خمینی و چه امثال بنی‌صدر - به خواب ببینند!

آری حدود ۹۵٪ از کل شهدای خلق متعلق به شورای ملی مقاومت هستند. پس چگونه می‌توان اپوزیسیون دمکراتیک ضدشاه و ضدخمینی را پراکنده و متفرق خواند. اگر چیزی متفرق و پراکنده است اپوزیسیون شورا و مجاهدین است و هر روز نیز پراکنده‌تر خواهد شد.

تباهی جنگ

دیدیم که آقای بنی‌صدر خود از جنگ شوم و تباه در خدمت منافع "شیطان بزرگ" سخن گفته بود. براستی خمینی همه‌چیز کشور را در تنور جنگ می‌سوزاند. از تلفات شگفت‌انگیز و از خسارات و بودجه‌ی نجومی آن که بگذریم (به اعتراف خود رژیم روزانه دست‌کم ۳۵۰ میلیون تومان)، تمامی جریان تولید و خدمات کشور مقدماتا تابع جنگ است. بی‌جهت نیست که خمینی برای حفظ رژیمش پیوسته دم از "اولویت جنگ" زده است.

— در نیمه‌های آبان سال ۶۱ نخست‌وزیر رژیم در توجیه کمبودها تصریح کرد که "امکانات دولت در اختیار جبهه‌هاست" و برای مثال افزود "در یکسال پیش، جبهه‌ها هر وقت ماشین‌آلات سنگین خواستند ما از همه جا جمع کردیم و به جبهه‌ها گسیل داشتیم." وی در نیمه‌ی شهریور سال ۶۲ نیز اعلام کرد "در شرایط حساس جنگی که درآمدهای ارزی ما محدود بود با طرح مناسبی که ریختیم قسمت اعظم ارز در خدمت جنگ که تعیین‌کننده‌ی سرنوشت مردم مسلمان جهان است، قرار گرفت."

— وزیر راه و ترابری رژیم در اوایل مهرماه ۶۲ اعلام کرد "راه‌آهن نیز با توجه به تمامی مشکلات و براساس اولویت جنگ بر همه‌ی امور جاری، اهم فعالیت خود را در اختیار جبهه‌های جنگ قرار داده است که موجب بروز کمبودهایی در زمینه‌های دیگر شده است."

— رفسنجانی نیز در همین ایام گفت "بخش زیادی از گامیون‌های ما الان صرف جبهه می‌شود... ما مثلاً الان ۸۰۰ هزار تن آهن در بندرعباس داریم. اگر این ۸۰۰ هزار تن آهن (بوسیله‌ی گامیون) به داخل کشور بیاید، می‌شود همه‌جا آهن ریخت، دیگر کمبود نخواهد بود... چیزهای دیگر هم همینطور است."

— وزیر بهداری رژیم در اوایل آبان ۶۲ اعلام کرد: "از قبل از انقلاب و بعد از انقلاب حتی یک وسیله هم برای وزارت بهداری خریداری نشده است و تمام خودروهای وزارت بهداری را هم که‌زیر پای افراد بوده است تبدیل به آمبولانس کرده‌ایم و به جبهه فرستاده‌ایم که وزارت بهداری هر چهار روز یک آمبولانس در جبهه از دست داده است."

وی همچنین افزود "برای عمل بچه‌هایی که دچار فلج اطفال هستند در بیمارستان شفا یحیائیان تا ۶ سال بعد وقت می‌دهند، آنوقت بستگان بیمار ناراحتند که چرا بیمارستان برای پذیرش دیر وقت می‌دهد... ما تعداد معین پزشکی، تخت و امکانات داریم و با این امکانات هم باید بار جبهه را بگشیم و هم باید به مناطق محروم برسیم."

در همین رابطه سرپرست هلال احمر رژیم در پایان شهریور ۶۲ گفت: "مسئله اصلی در شرایط فعلی جنگ است و تا جنگ به نفع جمهوری اسلامی حل نشود مسائل دیگر تحت الشعاع خواهد بود و تمامی ملت بخصوص ارگان‌هایی که در رابطه با درمان و امداد هستند باید به جنگ اولویت بدهند."

— وزیر کشور رژیم در اوایل بهمن ۶۱ گفت: "باید برای هزینه‌های جنگی، کاملاً دست‌و‌دل باز بوده و در سایر موارد، دندان روی جگر بگذاریم."
— وزیر صنایع و معادن رژیم در اواخر خرداد ۶۲ اعلام کرد "ظرفیت رسمی کارخانجات سیمان دورود روزانه ۴۵۰۰ تن است که در حال حاضر چهارهزار تن سیمان تولید می‌شود و سیمان تولیدی روزانه دوهزار تن از طریق راه‌آهن و کامیون جهت بازسازی شهرهای جنگ‌زده به این مناطق ارسال می‌شود."

— استاندار رژیم در خراسان در اوایل مرداد ۶۲ اعلام کرد "اگر لازم باشد شهرداری‌های ما مهمترین پروژه‌های خود را بخوابانند تا وسائل مورد نیاز جبهه‌ها را تامین کنند، این کار را خواهیم کرد."

— استاندار رژیم در ایلام در نیمه بهمن سال ۶۱ اعلام کرد "بنیاد مرکزی جنگ‌زدگان... پس از سه سال نتوانست حتی یک نفر را در این مناطق از زیر چادر به داخل یک چهاردیواری قابل سکونت انتقال دهد."

— مسئول نمایندگی رژیم در شیلات جنوب در اوایل شهریور ۶۲ اعلام کرد "هشتاد درصد از تن ماهی بسته‌بندی شده به جبهه‌ها اختصاص دارد."
— دایره‌ی روابط عمومی و ارشاد رژیم در شرکت ملی فولاد در اواخر تیرماه ۶۲ اعلام کرد "واحد ذغال‌سنگ البرز مرکزی وابسته به شرکت ملی فولاد ایران از ابتدای جنگ تحمیلی تا اردیبهشت‌ماه سال جاری مبلغ ۱۲۷/۵۸۸/۵۱۲ ریال وجه‌نقد به جبهه‌های جنگ اختصاص داده است."
— روزنامه‌ی جمهوری رژیم در اوایل تیرماه ۶۲ اعلام کرد "هر ماه

معادل پنج میلیون ریال توسط کارکنان ذوب آهن به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل کمک می‌شود و بطور مستمر حدود ۲۳۰۰ نفر از آنان جهت انجام فعالیت‌های رزمی - تدارکاتی و فنی در جبهه‌های نبرد مشغول یاری رسانیدن به رزمندگان اسلام هستند.

— فرماندهی سپاه پاسداران رژیم در منطقه‌ی ۱۰ در اواخر شهریورماه/۶۲ اعلام کرد: "... تاکنون ۴۵ کارخانه بسیج شده و حدود ۲۰ هزار نفر از کارگران متعهد به جبهه‌های جنگ اعزام شده‌اند."

اما خمینی خائن و جنگ‌طلب در نیمه‌ی مرداد/۶۲ همچنان تکرار نمود که "جوان‌ها ... باید تنور جنگ را گرم نگهدارند."

قتل اسرا و مجروحان

و اعزام اجباری کودکان به جبهه‌های جنگ

در آغاز مقاومت انقلابی سراسری بنا به فتوای خمینی، گیلانی جنایتکار اعلام نمود که تمام کُش کردن نیم‌کشته‌ها و مجروحین مجاهدین مباح و ضروری است. سپس با نمونه‌های بسیار زیادی از این جنایت فجیع منجمله در جریان تظاهرات ۵/مهر/۱۳۶۰ روبرو بودیم. مثله کردن و قطع اعضا و جوارح نیز از کارهای رایج خمینی است. ضمن سه سال گذشته مشخما گزارشات و اخبار موثق دیگری از زندان اوین دائر بر قطع اعضا و اندام‌های اسیران رزمنده و مقاوم بویژه خواهران و برادران مجاهد از قبیل قطع دست و پا و انگشتان و یا بیرون کشیدن چشم و حتی زبان دریافت کرده‌ام.

اما دژخیم بزرگ جماران کشتن اسرا و تمام کُش کردن مجروحان را به اسرای جنگ نیز تعمیم داده است. چنانکه می‌دانید نشریات مجاهدین تاکنون مکررا به انتشار عکس‌های اسیران جنگی که گاه با دست از پشت بسته اعدام شده‌اند مبادرت نموده و گزارشات مستندی در اینباره به چاپ رسانده است.

مستند ایادی خمینی در این قبیل جنایات (که یک نمونه‌ی آن نیز اخیرا در کرگان بوقوع پیوست) فتوای زیرین از جزوه‌ی استفتائات راجع به جنگ می‌باشد که شخصی خمینی به سوالات مندرج در آن پاسخ گفته است. [کلیشه در صفحه‌ی بعد]

(استفتاوات)
از حضرت امام خمینی
دام ظلّه

راجع به

(جنگ و جهاد)



(همراه با آکرمین استفتا امام خمینی)
بسماعیت عمده چنانکه تدوینش

با تمام قدرت . ۲ سال هم این جنگ طول بکشد استفاده ایم .
در صورتی که این نویسنده است .

برای پس گرفتن آن حمله نموده است؟
 ج- بسمه تعالی، تا مرکز و
 پناهگاه دشمن باقی است که ممکن است
 او را دوباره بر علیه اسلام و مسلمین
 بسیج کنند می شود اورا کشت.

س- اگر زخمی های دشمن را
 بنود به پست جبهه رساند و گذاشتن
 آنها را به همانجا ممکن است موجب
 شود دشمن آنان را پس گیرد، می شود
 کشت و همچنین اسیری را که دشمن

اینهم فتوای خمینی راجع به تصرف زمین های شخصی مردم عراق :
 که توقف بر آنها را موجب قرب و رضای خدا شمرده است ↓

از نظر شرعی چه حکمی دارد؟
 ج- هر مقدار که دفاع از اسلام
 و مسلمین توقف بر آن دارد نه تنها جایز
 است بلکه واجب و موجب قرب و
 رضای خداوند است.

س- زمین های شخصی مردم
 عراق که در مسیر پیروزی اسلام و
 نابودی رژیم کافر و متجاوز عراق و
 کوتاه کردن دست آن جنایتکاران از
 سرزمین های اسلامی به طور موقت در
 تصرف رزمندگان اسلام قرار می گیرد

و اینهم فتوای خمینی برای اعزام اجباری کودکان
 به جبهه های جنگ بدون اجازه والدین ↓

ج- تا وقتی که جبهه ها نیاز به
 نیرو دارند رفتن به جبهه واجب است و
 اجازه والدین شرط نیست.

س- در شرایط حاضر رضایت
 والدین برای رفتن به جبهه لازم است
 یا خیر؟

تباهی های جنگ شوم خمینی را می بینید؟

بدیهی است شورای ملی مقاومت و کلیه احزاب و سازمان ها و شخصیت های
 عضو آن (منجمله سازمان مجاهدین خلق ایران) چنین جنایاتی را از هر جانب و
 توسط هر کس و هر رژیمی که انجام شود قاطعانه محکوم کرده و می کنند. کما اینکه
 ما بکرات بمباران غیرنظامیان بیدفاع میهن خودمان را توسط عراق بشدت
 تقبیح و محکوم کرده ایم و بر سر آن ذره های نیز کوتاه نیامده و نخواهیم آمد.
 چنانکه همه ناظران بیطرف می دانند فعالیت های مستمر ما علیه
 بمباران غیرنظامیان سال گذشته به قطع یک هفته ای بمباران انجامید و متعاقبا
 این امر مضافا بر اقدامات و مراجعات گسترده ی بین المللی که انجام شد زمینه
 را برای دخالت بعدی دبیرکل ملل متحد و اخذ التزام از طرفین جنگ، جهت
 پرهیز از بمباران غیرنظامیان در هر دو کشور فراهم نمود.

استعمال گاز شیمیائی به فتوای خمینی

یکی دیگر از فجیع‌ترین تباهی‌های جنگ استعمال جنایتکارانه‌ی گازهای شیمیائی است. شورای ملی مقاومت در گذشته این جنایت هولناک را از هر جانب که صورت پذیرد (چه از جانب عراق و چه از جانب رژیم خمینی) محکوم کرده است. بگذریم که در زمستان گذشته وقتی خمینی بر روی استعمال این گازها توسط عراق انگشت گذاشت و حول آن تبلیغات نمود؛ بنی‌صدر قبل و بعد از جدائی از ما، بغایت کوشید تا من غیرمستقیم جنایتی را که دیگران انجام داده بودند به چماقی برعلیه ما تبدیل نموده و از آن تا می‌تواند بر ضد سیاست صلح شورا - مشخصاً رودرروی مجاهدین - سود بجوید.

اما در واقع رژیم خمینی نیز از گازهای شیمیائی برای مسموم نمودن سربازان عراقی استفاده می‌کند و از مدت‌ها پیش ما شواهدی مبنی بر این امر دریافت می‌کردیم. اخیراً شنود بی‌سیم مجاهدین در حوالی جبهه‌ی پنجون در منطقه‌ی کردستان ایران پیام زیر را که از فرماندهی گردان به کلیه‌ی گروهان‌های تابعه ابلاغ شده بود دریافت نمود و چون کلید رمز آنرا در اختیار داشت بشرحی که ذیلاً [در صفحه‌ی بعد] خواهید دید موفق به قرائت گردید. کلیشه‌ای که ذیلاً [کلیشه در صفحه‌ی بعد] می‌بینید برای نخستین بار منتشر می‌شود و من آن‌ها را به همین شکلی که می‌بینید چند هفته پیش دریافت نمودم. یکی از کلیشه‌ها مربوط به بکار بردن گاز شیمیائی توسط گردان باصطلاح انقلاب است و در کلیشه‌ی دوم دستور اشغال یک روستا صادر گردیده است و آنرا همراه با کلیشه‌های متعدد دیگر بعنوان تأیید بر صحت رمزهای کشف شده برایم فرستاده‌اند. توجه می‌دهم که به رسم متداول در اینگونه سیستم‌های رمزی هر "حرف" معادل‌های متعدد عددی دارد. اینرا هم اضافه کنم که شورای ملی مقاومت ایران بار دیگر استعمال گاز شیمیائی، شکنجه و اعدام اسیران و مجروحان، اعزام کودکان به جبهه‌های جنگ و بمباران و گلوله‌باران غیرنظامیان را که توسط هر رژیمی و از جانب هر یک از طرفین جنگ ایران و عراق صورت بگیرد قویاً و قاطعانه محکوم می‌کند. ما همچنین چماق کردن کارهای دیگران بر سر مقاومت بیگناه ایران را نیز محکوم می‌کنیم. این مقاومت برای رهائی خلق و میهن خودش می‌جنگد و راه باز می‌کند و امر خطیر صلح را پیگیری می‌نماید و علیهذا نمی‌تواند پاسخگوی جرائم سائرین باشد.

از فرماندهی گروان (سنتور در برده بوبک)

ب. یکم کمره جانهای تاجه

۱. خسته ناشیه .

۲. بتازگی گروان فتلاب از کارهای شیبیائی برای رسوم نمودن سرازان مران استاده

جانایه . لذا سرازان توسط ناشیه در ضمن مرادی از مالکهای ضرشترائی استاده

اشاء و سران ضمنی زاده

ناشیه .

از طرف: قرچی

در متن اصلی پیام *

از: ۱۳۲ از: (فرماندهی گروان سنتور در برده بوبک)

ب: یکم جانهای تاجه

۱. خسته ناشیه .

۲ - (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶) (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶)

۳ - (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶) (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶)

۴ - (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶) (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶)

۵ - (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶) (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶)

۶ - (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶) (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶)

۷ - (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶) (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶)

۸ - (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶) (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶)

۹ - (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶) (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶)

۱۰ - (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶) (۱۷ ۸۲ ۶۷ ۵۶ ۵۲) (۲۱ ۶۸) (۱۸ ۸۲ ۱۲ ۶۶)

شماره: ۱۷ ۲۵ ۲۳
(برده بوبک) فرستنده: حمید
گیرنده: (نام)، (نام)
گیرنده: (نام)، (نام)

۳۷/۲۵
۷/۳۳

از ۱. ضلعی شیب یکس ۳

۲. فرماندهی گمران ۱۳۷ (مسترد دروداو)

شوا بصورت تعجبی جهت شرح عملیات رزاک بنامه روستای "داینه" را اشنالانانید

ادعای حشینی

فرض اصلی بنا ۵

از ۱. ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

۲. ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ (مسترد دروداو)

ر ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
ر ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
روستای (کندالون فرجام ۱۱۳) (۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰)

نفسید .

گیرنده : آزاده

فرستنده : طیبی

شماره بگفت (دوره خرام گفت)

اسماء (۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰)

ساعت ۱۷،۲۵

راجع به مصاحبه آقای بنی صدر با "کل العرب"

پس از افشای نامه‌ی غیرعلنی اول مرداد بنی صدر به خمینی، چنانکه می‌دانیم آقای بنی صدر در انقلاب اسلامی ۲ شهریور تحت عنوان "نمی‌توانید فریب بدهید" با تیتراژ درشت "اتخاذ سازشکارانه‌ترین مواضع و فریاد آ‌ی دزد" به چوبکاری "رهبری مجاهدین" پرداخت و ما (مجاهدین) را با تیتراژ درشت دیگری در صفحه‌ی اول روزنامه‌اش "وسيله‌ی دست جناحی از رژیم" خطاب کرد. منظورش این بود که حالا که ما راه او و جناح "نرم‌تن" رژیم را بسته‌ایم پس قطعاً خودمان "وسيله‌ی دست" جناح سخت‌سر هستیم. بزعم آقای بنی صدر لابد مجاهدین خودشان با لاجوردی و گیلانی و سپاه پاسداران علیه او و "میان‌بازان" فوق دست‌راستی و جنایتکار همین رژیم، "هم‌خط" شده‌اند.

جالب این بود که حسب‌المعمول در عالم طلبکاری، آقای بنی صدر مدعی شد که مجاهدین قصد تطهیر چهره‌ی خود خمینی را داشته‌اند و "بهررو، در این میان سازشکارانه‌ترین مواضع را رجوی اتخاذ کرده است."

در همین شماره‌ی "انقلاب اسلامی"، آقای بنی صدر خوش‌سلیفگی دیگری نیز بخرج داده و در پاسخ به مقاله‌ی پیشین برادر مجاهد ما مهدی ابریشچی عضو دفتر سیاسی سازمان به مندرجات "مطبوعات دنیا" استناد نمود که گوئیا از بداقبالی "رهبری مجاهدین" همانند "لوموند مورخ ۱۱/اوت" حرف‌های خمینی را "به‌عنوان پاسخ به بنی صدر" منتشر کردند.

بنی صدر افزوده بود: "جالب اینجاست که خمینی و مطبوعات، نامه [ی بنی صدر به خمینی] را درست می‌خوانند، رژیم شما بطور قطع سقوط می‌کند... کنار بروید. اما "عضو دفتر سیاسی" می‌خواند درخواست می‌کنم مرا به خدمت بپذیرید."

اگر در خواندن یک نامه‌ی فارسی، استناد به آنچه روزنامه‌ی فرانسوی از قول خمینی به بنی صدر (در عالم تمسخر) پرانده؛ روا باشد و ضمن آن بتوان غرض و مرض "عضو دفتر سیاسی" سازمان مجاهدین خلق ایران را بر ملا

نمود، در اینصورت من نیز اجازه می‌خواهم تفسیر کوتاهی را که مجلسی فرانسوی زبان آفریقا - آسیا بدنیال انتشار مصاحبه‌ی آقای بنی‌صدر با "کل‌العرب" چاپ کرد به استحضار خود ایشان برسانم. البته آقای بنی‌صدر می‌دانند که مجله‌ی آفریقا - آسیا را اعراب الجزایری یا نزدیک به الجزایر می‌چرخانند. این را هم پیشاپیش خودم اضافه کنم که اگر ذیلا اسمی از این حقیر (یعنی خود من) برده شده یا تعریفی بعمل آمده به هیچوجه قابل استناد نیست و این بنده همانند آقای بنی‌صدر، در دفاع از خود جرات و حق استناد به مندرجات زیرین ندارم و فقط می‌خواهم آن قسمت از "مطبوعات دنیا" را که آقای بنی‌صدر از یاد برده‌اند خدمتشان یادآوری کنم. و اما تفسیر کوتاه "آفریقا - آسیا": "از وقتی که رجوی به بنی‌صدر رئیس جمهور زودگذرای ایران "خداحافظ" گفته است، وی (بنی‌صدر) زور می‌زند تا در صفحات اول روزنامه‌ها ظاهر شود. حق‌شناسی، او را خفه نمی‌کند. اگر هنوز به آنجا نرسیده که بگویند باید مجاهدین را از دار آویختن بدتر کرد، مجاهدینی که او را از مخمصه رهانده، اول به او خانه و پناه دادند و بعد یک مسافرت مجانی با هواپیمائی که ربوده بودند در اختیارش گذاشتند ولی سعی می‌کند پوشش خود را مطلا کرده و به عنوان ناجی ایران، ایرانی که بگفته‌ی او منتظر این ناجیست، قیافه بگیرد.

بنی‌صدر این روزها که اشتغال خاطر ایرانیان و افکار عمومی جهان اساسا مسئله‌ی صلح در خلیج است تردیدی برای به حساب خود نوشتن چیزی که تاکنون با آن مبارزه و مخالفت کرد، راه نمی‌دهد.

به این ترتیب خود را به عنوان مردی که همواره مایل به برقراری روابط با عراق بوده معرفی می‌کند. چیزی که لازم به اثبات است.

وقتی از ثبات در خلیج صحبت می‌کند آیا فراموش کرده است که یکی از تئوریسین‌های صدور انقلاب که منظورش همان سعی در بی‌ثبات کردن کشورهای خلیج می‌باشد، بود؟

امروز او برای دمکراسی روضه می‌خواند و با قدری تواضع که به آن آشنائی کامل داریم می‌گوید که او می‌داند توتالیتاریسم چیست: "من زندگی را صرف مطالعه‌ی اشکال مختلف آن کرده‌ام و حال آنکه رجوی اطلاع زیادی از آن ندارد" عجب واقعا! البته بنی‌صدر می‌تواند دگتر علوم توتالیتاریسم که اشکال مختلف آن را در کتابخانه‌های پاریس مطالعه کرده است باشد، و حال

آنکه رجوی که تنها تیرش عبارتست از توقیف، شکنجه و محکومیت به مرگ بوسیلهی رژیم شاه، مطلع حقیری بیش نیست.

البته می‌دانستیم که در مقابل تئوری و حرف که تنها و همواره بدون نقص است، عمل همیشه ناقابل و ناکاملست شایسته است که به بنی‌صدر یک کدوی افتخار تقدیم شود (آفریقا - آسیا شماره‌ی نیمه‌ی دوم ژوئن ۸۴)

استفاده از "خارج"

- آقای بنی‌صدر در نشریه‌اش (انقلاب اسلامی ۳۱/شهریورماه/۶۳) "متن نامه‌ی جدائی مجاهدین از بنی‌صدر" و همچنین "پاسخ بنی‌صدر به مجاهدین" را که هر دو ی آنها مورخ ۲۰/اسفند/۱۳۶۲ هستند را منتشر کرده است.

ما (مجاهدین) در نامه‌ی جدائی خود به مندرجات سرمقاله‌ی انقلاب اسلامی (۱۲/اسفند/۱۳۶۲) استناد کرده بودیم. در آن سرمقاله "دستور فرار" سربازان از جبهه‌ها (که مکرراً توسط مسئول شورا و مجاهدین اعلام شده بود) "ضداخلاقی و ضدصالح ملی" و "مترادف خیانت به وطن و مردم" و "ضدتمامیت ارضی و استقلال کشور" برچسب خورده بود. علیهذا ما (مجاهدین) دیگر نمی‌توانستیم با کسانی که ما را دارای این اوصاف تلقی می‌کنند در چارچوب شورای ملی مقاومت باقی بمانیم و از اینرو به همکاری خود با آقای بنی‌صدر خاتمه داده و مطلب را همانروز با شورای ملی مقاومت در میان گذاشتیم.

در همانروز (۲۰/۱۲/۶۲) آقای بنی‌صدر به نامه‌ی خداحافظی مجاهدین پاسخ داد.

او (بنی‌صدر) ابتدا نوشته بود: "دو هفته پیش، از ایران نوشته بودند که فدائیان خلق اقلیت می‌گویند بزودی شورای ملی مقاومت بنی‌صدر را کنار می‌گذارد و گرایش به چپ پیدا می‌کند. حالا معلوم می‌شود اطلاعات آنها بیشتر از خود اینجانب بوده که در اینجا با شما زندگی می‌کنم." (انقلاب اسلامی شماره‌ی ۸۲ - صفحه‌ی ۱۰)

بنی‌صدر آنگاه افزوده بود که "هیچگونه مسئولیتی درباره‌ی مواضع روزنامه‌ی انقلاب اسلامی و هیچ روزنامه‌ی دیگری" ندارد، و خطاب به من

گفته بود "جملاتی از سرمقاله‌ی روزنامه جدا کرده و به زور سریشم به خود چسبانده‌اید که منظور نویسنده شما بوده‌اید."

بنی‌صدر سپس چنین ادامه می‌داد:

"۳- البته همانطور که نوشته‌اید دو نظر وجود دارد. یک نظر سرنگونی رژیم خمینی به بهای جلب همکاری و استفاده از "خارج" را جایز می‌شمارد و یک نظر جایز نمی‌شمارد. اینجانب جانبدار نظر دوم هستم. بر آن‌ها که بشما گفته‌ام این سخن آخر را می‌افزایم که از نظر اول پیروی نکنید. هرچه می‌خواهید بنویسید اما چه کسی گول می‌خورد که مسئله‌ی اصلی که شما را بنویستن این نامه برانگیخته است، مسئله‌ی همکاری با عراق برای سرنگون کردن رژیم خمینی است." (انقلاب اسلامی شماره‌ی ۸۲ - صفحه‌ی ۱۵)

اکنون ۷/۵ ماه از جدائی با بنی‌صدر می‌گذرد. و جریان وقایع ثابت کرده است که:

اولا جریان "اقلیت" طی این مدت مکررا در مقاطع سیاسی مختلف با خود بنی‌صدر برعلیه شورا و مجاهدین اتحاد عمل عینی داشته و سیاست عمیقا ضدانقلابی "متلاشی کردن شورای ملی مقاومت" را تعقیب کرده است. این جریان که ابتدا مهمترین ایرادش به شورا، وجود بنی‌صدر بود، به محض قطع همکاری شورا با بنی‌صدر با همان شادمانی مرتجعین و ایادی استعمار "طی اطلاعیه‌ی رسمی" شکست برنامه و سیاست‌های این ارگان و "فروپاشی قطعی" شورای ملی مقاومت را اعلام کرد.

بنابراین استناد بنی‌صدر به اینکه دو هفته قبل از جدائی، از ایران به او نوشته‌اند که اقلیت می‌گوید شورا بزودی بنی‌صدر را کنار گذاشته و گرایش به چپ پیدا می‌کند؛ منبعی جز خبرگزاری‌های نوع "آقامرتضی" نمی‌تواند داشته باشد. و اطلاعات جریان اقلیت نیز بیشتر از همین نوع خبرگزاری‌ها نبوده است!

فرض صحیح‌تر اینستکه آقای بنی‌صدر برای تعقیب هدف‌های بین‌المللی خاصی بر "گرایش به چپ" شورا انگشت گذاشته باشد تا بدینوسیله تقاص‌های خاصی را متوجه شورا سازد و با استناد به "گرایش به چپ" ما را از "راست"، (بین‌المللی و داخلی) بیش از پیش تحت فشار بگذارد. حال آنکه آقای بنی‌صدر به خوبی می‌دانست که نه برنامه و نه سیاست‌های شورا هیچ تغییری نکرده است.

ثانیا - همین آقای بنی صدر که مدعی بود در روزنامه‌اش هیچ مسئولیتی ندارد و ما سرمقاله‌ی آنرا بزور سریشم به خودمان چسبانده‌ایم خود در پیامش به مناسبت پنجمین سال جنگ (که در انقلاب اسلامی ۱۲/شهریور/۱۳۶۳ منتشر شد) حرف‌های سرمقاله‌ی مورد بحث را به زبان اشهد خود تکرار نمود و مسلم ساخت که آنروز نیز - همچنانکه ما می‌گفتیم - خط را خودش داده است.

بنی‌صدر در پیام (فوق‌الذکر) خود خطاب به "ملت رشید ایران" و "نیروهای مسلح جمهوری" و "ایرانیان، ارتشیان، نیروهای مسلح" از اینکه رژیم خمینی، با ادامه‌ی جنگ؛ اسباب بقا و حتی "تثبیت رژیم صدام" شد، دلخوری عمیق نشان داد و نوشت "راستی آنست که رژیم خمینی با ادامه‌ی جنگ از اسباب بقا و حتی تثبیت رژیم صدام شده است. نه سخن آنها را بپذیرید که به بهانه‌ی ضرورت سرنگونی رژیم خمینی، با رژیم عراق همدست شده‌اند. زیرا با این خیانت، خود را قیم ملت فرض کرده، به ملت توهین روا داشته‌اند. با این عمل، ناباوری خود را به توانائی این ملت در رها کردن کشور از استبداد خمینی اظهار کرده‌اند. و نه سخن خمینی و دستیاران او را قبول کنید که با جنگ می‌توان رژیم صدام را سرنگون ساخت." (انقلاب اسلامی ۱۷/شهریور/۶۳ - تاکیدات در اینجا افزوده شده است)

ملاحظه می‌شود اضافه بر گرایش به چپ (مأخوذ از جریان اقلیت!) بنی‌صدر چه به هنگام جدائی و چه در پیام اخیرش "همکاری" و "همدستی" ما را با عراق نیز علم نموده و بعدا نیز به استناد همین "استفاده از خارج" با تنزه‌طلبی باصطلاح استقلال‌طلبانه، ما را ناقص "اصل استقلال" شمرد.

البته در مباحث پیشین اشاره کردیم که اصل "استقلال" آقای بنی‌صدر در نوک تیزترین و بُرنده‌ترین قسمت آن (که می‌خواهد آنرا در چشم مجاهدین فرو کند) دست کمی از "اصل آزادی و عدم هژمونی" اش ندارد و جدائی از خودش را به حساب جدائی از "آزادی و استقلال" می‌داند (بمنابه نام مستعار منتخب خود ایشان که در توهماتشان خود را شخصی می‌دانند که جهان بدون استثناء به ایشان لقب مرد آزادی و استقلال داده است!)

* ————— *

با توجه به توضیحات مباحث پیشین اکنون کاملا روشن است که آقای بنی‌صدر چرا در رابطه با سیاست ما (شورا و بخصوص مجاهدین) را "همدست

عراق" می‌داند و تصریح می‌کند که "با این خیانت، خود را قیم ملت" فرض کرده‌ایم. بنابراین در مبحث حاضر من فقط به چند تذکر درباره‌ی "استقلال" و "استفاده از خارج" بسنده می‌کنم.

خوشبختانه خود آقای بنی‌صدر در پیامش بمناسبت پنجمین سال آغاز جنگ (همان انقلاب اسلامی ۱۷ شهریور) کلمه‌ی استقلال را معنی کرده است و می‌گوید: "معنی استقلال آنست که ما بجای ملت عراق عمل نکنیم و از دیگران بخواهیم که بجای ما درباره‌ی ما تصمیم نگیرند." آقای بنی‌صدر راست گفته است. من او را بخاطر چنین تعریف ساده و روشنی در مورد کلمه‌ی استقلال حقا تحسین می‌کنم.

بنی‌صدر با این تعریف هم اینجانب و هم خوانندگان این گزارش را از مراجعه‌ی مبسوط به فرهنگ لغات بی‌نیاز کرده است. بگذریم که اصولا درس استقلال را از فرهنگ لغات و یا از دیکشنری فرا نمی‌گیرند و فی‌المثل شاید درباره‌ی مجاهدین (بمنابه یک جنبش اجتماعی و یک سازمان استوار سیاسی) فرهنگ عمل بیست ساله‌شان با آسمانی از ستارگان خونین، و کلمات پردرد و شکنج، آموزنده‌تر از کتاب فرهنگ لغات باشد.

با اینهمه من یکبار دیگر نیز به فرهنگ‌های مختلف مراجعه کردم تا مطمئن شوم که خدای ناکرده چنانکه آقای بنی‌صدر گفته است کلمه‌ی "استقلال" را زیرپا نگذاشته باشیم!

برخی از تعاریفی را که اندر باب این لغت پیدا کردم بشرح زیر است:

— آزادی از کنترل خارجی

— وابسته نبودن به آتوریت‌های دیگری

— نبودن در موضع تبعیت یا اطاعت

— تحت حاکمیت و کنترل خارجی نبودن

— حاکم بر خود بودن

— وابسته نبودن به شیء دیگر برای ادامه‌ی حیات

— تاثیرناپذیری (مفرط) از غیر خود

— وابسته نبودن به دیگران برای شکل دادن به عقیده و رفتار خود

— وابسته نبودن به دیگری برای ارزش خود

البته در اینجا قصد آن نداریم که بحث مبسوطی پیرامون مفهوم فلسفی یا

مفاهیم و زیرساختی اقتصادی — اجتماعی و پهنه‌های سیاسی استقلال بکشاییم.

کما اینکه نمی‌خواهیم راجع به مفهوم نیروی - اجتماعی استقلال و همچنین راجع به محدوده‌های مختلف آن در رابطه با آن "شرایط خارجی" که هر پدیده را احاطه کرده‌اند سخن بگوئیم .

افزافه بر این درصدد نیستیم در بحث "منطق" و "علیت" وارد شده و رابطه‌ی میان مبنا یا "قوه‌ی داخلی" را با عامل یا "شرط خارجی" بشکافیم و فی‌المثل خاطر نشان کنیم که علاوه بر قوا و استعدادات عینی انقلابی که در درون جامعه‌ی ایران وجود داشت و در حال غلیان بود چه عوامل و "شرایط خارجی" مناسبی، برای سرقت رهبری انقلاب با خمینی "همدست و همکار" شده و بقدرت رسیدن او را تسهیل نمودند. همان خمینی که اگر چتر حمایت پدران‌اش نبود آقای بنی‌صدر به ریاست‌جمهوری نمی‌رسید، "منتخب" امضا نمی‌کرد و امروز نیز بدون اینکه هیچ مسئولیتی در انقلاب نوین مردم ایران حائز باشد تک و تنها و خوش‌خیال در جاده‌ی توهمت خویش گام برنمی‌داشت، و برای ما سوت "استقلال" نمی‌زد و زنجیر "آزادی و عدم هژمونی" دور انگشت نمی‌چرخاند! همان خمینی که بر مبنای استعدادات و قوای انقلابی مردم ایران با استفاده از شرایط مساعد "خارجی" بین‌المللی به ایران آمد و امثال آقای بنی‌صدر را برای ما به ارمغان آورد. همان کسی که از روز اول تا آخر سرسوزنی هیچیک از اعضای کنونی شورای ملی مقاومت را تشویق نکرد. حال آنکه با بسیاری اشخاص و جریان‌ات وابسته یا وابسته‌گرا در یک جوال بود .

کما اینکه امروز نیز آقای بنی‌صدر که به ما در نقض استقلال مدال "خیانت" می‌دهد هیچگاه این مدال را به "میانه‌بازان" وابسته یا وابسته‌گرا (چه در داخل یا خارج رژیم) اعطا ننموده و بشرحی که در فصول پیشین گفتم پیوسته درصدد بود که اگر می‌تواند برخی از آنها را نیز به ما قالب کند و یکشبه آنها را بقول خودش "خر" بنماید. اما متأسفانه کور خوانده بود و این بنده (مسئول شورا) که البته هرگز درس‌ها و مطالعات بیست‌ساله‌ی آقای بنی‌صدر را (بیرامون نظامات دیکتاتوری مطلقه و توتالیتر یا نظامات دیکراتیک یا باصلاح دیکراتیک) نخوانده‌ام و جرات نیز ندارم که در عین بی‌اطلاعی و کم‌سوادی؛ آن درجه از فهم و سوادی را که آقای بنی‌صدر خودش را به آن متهم می‌سازد، به خود نسبت بدهم، حواسم راجع به این نکته‌ی ناقابل! یعنی استقلال و آدم‌ها و نیروهای وابسته‌گرا، قدری بیشتر

جمع بود. لااقل بیشتر از آنکه آقای بنی‌صدر بتواند مجدداً امثال یزدی و بازرگان را گردنبد ما بسازد.

البته از حق نگذریم آقای بنی‌صدر هم در برابر مطامع! ما که بکرات کوشیدیم او را به اتخاذ موضع و صدور اطلاعاتی درباری شماری از وابسته‌گرایان وادار کنیم خوب مقاومت! کرد و واقعا حواسش جمع بود که اینجانب (نه بعنوان فرد عامی خودم، بلکه بعنوان مسئول شورا و سازمان مجاهدین که می‌باید سیاست‌های این شورا و این سازمان را تبعیت و پیاده می‌کردم) از او چه می‌خواهم!

وانگهی آقای بنی‌صدر محققاً از من خیلی بیشتر و بهتر می‌داند که بقول خودش "شیطان بزرگ" و زعمای آن (چنانکه به تفصیل در کتاب‌های آنها نیز آمده) تا از خمینی نسبت به حضور یکسری رجال در کنار او و پست‌هایی که قرار بود اشغال کنند اطمینان خاطر پیدا نکرد رضا به قضای خمینی نداده و نگذاشت خمینی چنانکه باید از شرایط "خارجی" استفاده کند.

در همین رابطه دقیقاً بخاطر دارم که چند بار آقای بنی‌صدر به هنگام قرائت کتاب‌های فوق‌الذکر (مربوط به زعمای مربوطه) و مرور خاطرات پیشین خودش در نوفل‌لوشاتو خطاب به اینجانب تصریح می‌نمود که: وضع همه‌ی این آقایان خراب بوده و تنها از من (بنی‌صدر) در این کتاب‌ها اسمی نیست...

خلاصه می‌خواهم بگویم از آنجا که معیار شناخت‌ها و دعاوی سیاسی همانا عملکرد و پراتیک اجتماعی و سیاسی است پس بطور استراتژیک کنش و واکنش‌های هر کس و هر نیرو با نیروهای سیاسی اجتماع خودش بیانگر درجات استقلال‌طلبی او نیز هست و اینجاست که آدمی بوضوح می‌تواند مابین بنی‌صدر و مجاهدین ترازوی "استقلال" را بکار اندازد و عیار هر یک را بدقت اندازه بگیرد.

البته جای شکرش باقیست که آقای بنی‌صدر استقلال ما را در رابطه با عراق که هیچگاه قادر به استعمار ایران نبوده و نیست و هیچگاه نیز نمی‌تواند آلترناتیوی از خودش در ایران بر سر کار بیاورد، نقض‌شده قلمداد کرده و هنوز به یکی از قدرتهای بزرگ جهان نسبتمان نداده است.

ای کاش آقای بنی‌صدر نسبت به وابسته‌گرایی در قبال برخی از آن مراکز بزرگ قدرت جهانی نیز حساسیت بیشتر به خرج می‌داد و اینقدر ما مستضعفین! را در رابطه با عراق (آنهم پس از بیانیه و قرارداد صلح) چوب نمی‌زد.

آخر ما چه بکنیم؟ اگر یک رئیس‌جمهور منتخب و فرماندهی کل قوایی می‌داشتیم که قدری بیشتر حالی او می‌بود و فرضاً در آستانه‌ی ۳۰/خرداد به نیروهای مسلح جمهوری فرمان می‌داد تا جماران را جارو نموده و "حاکمیت و رای مردم" را جانشین سازند؛ که اصلاً اینطور مستضعف! و نگون‌بخت نمی‌شدیم که حالا از آقای بنی‌صدر سیلی "استقلال و آزادی"! بخوریم و خائن و بدتر از فقیه مستبد، نام بگیریم!

با اینهمه فعلاً بحث‌های زائد را با آقای بنی‌صدر به کنار می‌گذاریم و به همان تعریفی که خودش از استقلال داده ایمان می‌آوریم:

چنانکه دیدیم بنی‌صدر گفته بود که معنی استقلال اینست که دیگران بجای ما درباره‌ی ما تصمیم نگیرند. احسنت!

حال هر آنگاه که معلوم شود چه عراق و چه هر قدرت و نیرو و حزب خارجی دیگر سیاست‌های ما را دیکته نموده و درباره‌ی ما، بجای ما و برای ما تصمیم می‌گیرد، دیگر محققاً ما - چه مجاهدین و چه شورای ملی مقاومت - مستقل نیستیم و می‌توانم عرض کنم که یک چنان شورا و سازمانی را که خارجی به او تصمیم دیکته می‌کند قطعاً بایستی غیرایرانی، دست‌نشانده، بی‌آینده و پیشاپیش منحل‌شده اعلام نمود و اسمش را هم در دایره‌ی متوفیات سیاسی ایران ثبت کرد. آخر یک چنین جنازه‌ای را اگر خود ما هر چه زودتر چال نکنیم، تعفن آن دیر یا زود عالمگیر شده و کارش را به جاهای باریک‌تر خواهد گشاند.

ضمناً از نظر تشکیلاتی و اجتماعی نیز با فسادها و عوارضی مواجه خواهد شد که نه می‌تواند با فقیه مستبد - آنهم با عملیات مقدس انتحاری - بجنگد و دهها هزار شهید و اسیر بدهد و نه مردم ایران خانمان و عزیزان خود را نثار او خواهند نمود.

اما فوراً باید اضافه کنم که چه برای جانشینی در کم‌وکیف شورای ملی مقاومت (که برنامه و مسئول دولت موقت خود را نیز معرفی نموده و در سطح جهانی نیز در همین ابعاد کار می‌کند) و چه برای سازمانی همچون سازمان

مجاهدین خلق ایران (اگر بپذیریم یک سازمان مردمی و توده‌ای با سابقه بیست‌ساله و مقاومتی درخشان حائز درصد عظیمی از آرای سراسری است) بی‌توجهی و استفاده نکردن از تضادها و شرایط و امکانات بین‌المللی و عدم استفاده از "شرایط خارجی" (البته در منتهای ایستادگی بر اصول دمکراتیک - انقلابی و استقلال‌طلبانه بنحوی که خارجی برای او تصمیم نگیرد) و فرورفتن در دام‌های دجالانه‌ی خمینی، یا کوتاه آمدن در برابر عوام‌فریبی و شانناژ و هوچیگری اضداد مجاهدین و شورا، که عملاً بمثابة تن دادن به فضای دیکتاتوری خمینی و "مسدود" شدن در چارچوب شرایط تصمیمات و فزائی است که دیکتاتوری ارتجاعی تحمیل نموده است نیز؛ کار نادرست و غیراصولی است و بی‌انصافی در حق مقاومت خلق و شکنجه و خون‌اسیران و شهیدان اوست. در جهان هیچ انقلابی بدون استفاده از شرایط مساعد خارجی و بین‌المللی به نتیجه نرسیده است و ما نیز قصد آن نداریم که به نتیجه نرسیم و مورد ملامت خلقمان قرار بگیریم و به همین دلیل قضاوت را به خلق ایران محول می‌کنیم. همان مردمی که در برابر آنها مسئول و پاسخگوی تک‌تک اقدامات و حرکات و تصمیم‌گیری‌هایمان بوده و خواهیم بود.

در همین راستا بود که در پیام نوروزی امسال خود به عرض عموم مردم ایران رساندم:

"آری ما که خود در بدو ورود قوای عراقی و تجاوز آنها به خاک میهنمان، با آنها می‌جنگیدیم، ولی در همان حال از پشت نیز مورد حمله و هدف آتش مزدوران خمینی - یعنی همان‌هایی که خود از آغاز با شعار صدور انقلاب و بسیاری تحریکات دیگر این جنگ را زمینه‌سازی کرده بودند - بودیم؛ از آن هنگام که ثابت گردید دولت عراق نیازمند و خواهان صلح است، بر مبنای تمامیت ارضی و استقلال کامل هر دو کشور و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر، با او بیانیه‌ی صلح امضاء کردیم و همچنین در طرح صلح شورای ملی مقاومت، همه‌ی مواضع و مسائل و حقوق حقه‌ی میهن خود را گنجانده و حتی برای مسئله‌ی غرامات ایران، مراجعه به دادگاه بین‌المللی را ضروری شمردیم.

از طرف دیگر از آنجا که از آغاز به صدور ارتجاع و دخالت در امور داخلی همسایگانمان اعتقادی نداشته و نداریم و بخصوص اکنون برای

بازسازی خرابکاری‌ها و پاکسازی افتضاحات خمینی، چندین دهه کار و تلاش مداوم در برابر خود می‌بینیم، بار دیگر تصریح می‌کنیم که:

برغم اینکه برای ارزیابی هر شخص یا جریان یا نظام مشخص سیاسی-اجتماعی، معیارهای ماهوی دمکراتیک و استقلال‌طلبانه‌ی خاص خود را داریم؛ اما در گرماگرم نبرد تمام‌عیار و سراپا خونین خود با دشمن غدار خلقمان، بسا جدی‌تر و مسئول‌تر از آنیم که قضاوت درباره‌ی چند و چون رژیم‌های کشورهای همسایه را، مبرم‌ترین وظیفه‌ی روز تلقی نموده و یا پرداختن تبلیغاتی به آنرا، سرپوش‌پشت‌پا زدن به اساسی‌ترین و ضروری‌ترین وظایف ملی و انقلابی خود در قبال سرنوشت مردم و میهنمان، قرار دهیم.

امروز نخستین وظیفه‌ی ملی و استراتژیکی ما و همه‌ی نیروهای رزمنده‌ی مردمی و انقلابی، تسریع در سرنگونی خمینی است. تا بیش از این موجودیت و تمامیت سرنوشت خلق و وطن ما را به مخاطره نیفکند. از این بیشتر، ما به مثابه‌ی تنها آلترناتیو مستقل و دمکراتیکی که از پایگاه گسترده‌ی اجتماعی و قدرت آتش نظامی نیز برخوردار است؛ باید در چارچوب اصول ملی مردمی و استقلال‌طلبانه‌ی خود و با استفاده از گلیه‌ی وسایل مشروع، خمینی را در سطح جهانی نیز منفرد ساخته و همه‌ی تضادهای منطقه‌ای و جهانی موجود را برعلیه او فعال و بهره‌ور سازیم و راه قیام را هر چه بیشتر و سریع‌تر هموار نماییم. در حقیقت همه‌ی این رهنمودها از آنجا بیرون می‌آید که ما (شورا) فی‌الواقع در صدد سرنگونی خمینی و استقرار آزادی و حاکمیت مردمی هستیم و تابحال نیز سنگین‌ترین بهای پر رنج و خون برای احراز آن را پرداخته‌ایم.

در ۱۲ اردیبهشت ماه گذشته در یک سخنرانی در جمع مجاهدین در مبحث "انقلابیون واقعی عمیقاً میهن‌پرستند" مطالبی گفتم که باز هم چون نوکتیز اتهامات آقای بنی‌صدر متوجه مجاهدین است اجازه می‌خواهم قطعاتی از آنرا نقل کنم.

"ضمن صحبت گفتم که نمی‌خواهم به شرح و تفصیل در مورد تجاوز و یا تقصیر عراق بپردازم. چرا؟ برای اینکه ما در این شرایط عمیقاً بدنبال منافع میهنی و ملی خلق خودمان هستیم. برای اینکه نمی‌خواهیم با عمده‌کردن و طول و تفصیل تقصیرات طرف عراقی که اکنون برای صلح آماده است و با او بیانیهی صلح امضاء نموده و قرار صلح گذاشته‌ایم منافع میهنی و مردمی وطن خود را تحت الشعاع قرار داده و شانه به شانه‌ی خمینی و همه‌ی کسانی بسائیم

که در شرایط مشخص حاضر، قلم‌فرسایی و سخن‌پراگنی در مورد مسئولیت طرف عراقی را بهترین وسیله برای در بن‌بست نگهداشتن اوضاع یافته‌اند. امری که منافعی مشخصا و مستقیما بر ضد خلق و مقاومت و انقلاب خواهان‌خواه به جیب خمینی می‌رود. ما (شورای ملی مقاومت) و ما (مجاهدین) که خود دگم جنگ‌طلبی ضد ملی و ضد مردمی خمینی را شکسته و با افتخار هر چه تمامتر صلابت در اقطار عالم داده‌ایم، آنقدر شجاعت و صداقت و اصالت داریم که با صدای بلند این نکته‌ی نازک‌تر از مو را نیز در برابر دیدگان خلقمان بگشائیم: نکته این است که در عالم واقع بخصوص در رابطه با مواضع مان نسبت به امر صلح هیچکس از ما میهن‌پرست‌تر و به مفهوم ترقیخواهان‌هی آن ملی و ملت‌گراتر نبوده است. البته "ملی" و "ملی‌گرا" نه به مفهوم ارتجاعی و شوونیستی و "هزل" و مبتذل. از آنگونه که در خارج کشور فتنه‌گران موسوم به قشر باصلاح میانه و تیپ‌های معلوم‌الحال وابسته یا وابسته‌گرا ساز آن را کوک کرده‌اند. بلکه به معنای واقعی کلمه. به معنای انقلابی و مجاهدی کلمه. ملی به معنای مدافع استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی کشور. از لحاظ واژه‌شناسی دقیق‌تر بگویم: به معنی میهن‌دوستی که حداقل مشخصی با ملی‌گرایی عظمت‌طلبانه‌ی گاذب (شوونیستی)، مثلا از نوع پان‌ایرانیستی، دارد.

"اما مسئله این است که در دوران تاریخی حاضر یعنی در دنیائی که به مفهوم جغرافیائی دقیقا مرزبندی شده است، هر عنصر انقلابی و هر عنصر موحد مجاهد خلق عمیقا میهن‌دوست و تا هر گجا که ملت‌گرایی و ملی‌گرایی محتوای انسانی و ترقیخواهانه دارد؛ ناسیونالیست است. به عبارت دیگر مصالح و منافع انقلابی و مردمی و عقیدتی ما مقدماتا در دوران تاریخی کنونی از گانال مصالح میهنی و ملی‌مان عبور می‌کند. چنین است که ما بنام "ایران" و به "خلق ایران" و به "پرچم ایران" و به "نقشه‌ی ایران" و "مصالح و منافع ملی ایران" (به همان معنائی که گفتیم) افتخار می‌کنیم. در غیراینصورت لزومی نداشت که نقشه‌ی میهن را در دل آرام سازمان حک کنیم. همین آرمی که "مدارهایی که بر آن نقش خورده سمت‌گیری تاریخی - جهانی و غایت بین‌المللی (انترناسیونالیستی) پیام رحمت و رهائی را که پیام همه‌ی انبیاء است تداعی می‌کند...

راستی "وابستگی" چیست؟ وابستگی وقتی است که منافع میهنی فرع بر منافع اجنبی قرار بگیرد و می‌دانیم که وابستگی سیاسی، شاه‌بیت همه‌ی انواع وابستگی است...

خوب، خمینی که خودش را از میهن‌پرستی و ملی‌گرایی ترقیخواهانه راحت کرده و پشت یک جهان‌وطنی مبتذل و بی‌محتوا آنهم از موضع ارتجاعی و ماقبل سرمایه‌داری موضع گرفته است. هنر دجالانه‌ی او پیوسته در این بوده است که شعارهای مابعد سرمایه‌داری را از موضع عقب‌ماندگی و فوق‌ارتجاعی لوٹ کند. مثل شعار انقلاب فرهنگی. لذاست که از اساس منکر میهن‌پرستی و ملت‌گرایی ترقیخواهانه می‌شود...

ما چه می‌گوئیم؟ ما می‌گوئیم که در ورای هر داعیه و شعاری، در سیاست و خط‌مشی روزمره منافع میهنی و ملی‌مان مقدم بر هر چیز دیگری است."

"حال اگر روشن باشد که این جنگ بر ضد مصالح و منافع میهنی و ملی ایران و مردم ایران است؛ دیگر چه باک که اگر شما مسیر صلح عادلانه را درمی‌نوردید؛ اهل کید و مکر به شما حتی برچسب وطن‌فروشی بزنند و شما را مقدمین علیه مصالح باصلاح ملی و در این رابطه طاغی و باغی نیز بخوانند. آنچه مهم است خلق ایران اصلاً این اباطیل را درباره‌ی شما جدی نمی‌گیرد. چرا که هر روز همه‌ی مردم با گوشت و پوست خود حس می‌کنند که مبرم‌ترین نیاز ملی و میهنی همانا ساقط کردن خمینی و استقرار یک جانشین دمکراتیک است و لا غیر.

یادتان هست پس از ملاقات با نایب نخست‌وزیر عراق وامضای بیانیهای صلح عده‌ای چه مسائلی را دامن می‌زدند... این بار هم چنانکه در یکی از پیام‌های سال گذشته گفتم سرمنشأ را که جستجو کردیم، به جاهائی رسیدیم که مشخصاً رهنمود داده بودند از این فرصت برای سوزاندن مجاهدین باید حداکثر استفاده را برد. گاه می‌دیدید عمداً به این مطلب دامن می‌زدند که فلان کس برای فلان کس آرزوی رئیس‌جمهوری و نخست‌وزیر شدن کرده است. و آنرا چنانکه می‌خواستند تعبیر می‌کردند و بعدش هم فغان و فریاد و واویلائی مدعیان دست دوم و سوم و چهارم... از من هم هرگاه سوالی در این باره می‌شد اغلب شایسته‌ی پاسخگوئی نمی‌دیدم. تا اینکه سرانجام در این اواخر

یک بار پرسیدم: صرفنظر از اینکه عراق فی الواقع نیازمند و خواهان صلح است، اگر چنانکه برخی می‌گویند آنقدر توانمندی دارد که می‌تواند یک رژیم در ایران سرگازر بیاورد و از خودش رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر بگذارد... خوب دیگر چرا به سمت ما و به اینجا (این خانه) در پاریس می‌آید و چرا به سمت جماران نمی‌رود؟ اما اگر عراق این نکته را دریافته که راه جماران از مقاومت عادلانه‌ی مردم ایران، از شورای ملی مقاومت ایران و از سازمان مجاهدین خلق ایران می‌گذرد این عین واقعیت و ضامن منافع میهنی و ملی ماست و ما نه فقط از عراق بلکه از تمامی دولت‌ها و قدرت‌های جهان انتظار داریم که یک روز خواه و ناخواه ضدانقلاب غالب و مغلوب را رها نموده و آزادی و استقلال و تمامیت و مقاومت و تنها آلترناتیو دمکراتیک برای ایران بعد از خمینی را بپذیرند و به رسمیت بشناسند. بخصوص که معلوم است که از نظر ژئوپلیتیک و از نظر تعادل قوای بین‌المللی و از نظر سوق‌الجیشی و از نظر عوامل دیگری همچون جمعیت، سابقه‌ی تاریخی، عراق نمی‌تواند یک ایران دست‌نشانده در کنار خودش داشته باشد. پس این حرف‌ها شوخی است. "هزل" است تا روی "قول فصل" و منافع ملی و میهنی ما را بیوشاند و مرزبندی‌های واقعی میان ملی و ضدملی را مخدوش سازد. تا اینکه روی خیلی از حرف‌های جدی دیگر سرپوش بگذارد. از جمله اینکه هستند قدرت‌هایی در جهان که می‌توانند و در گذشته هم توانسته‌اند رژیم دست‌نشانده‌ای در ایران بر سرگازر بیاورند. و دیگر اینکه این هزلیات و این برجسب‌ها درباره‌ی مجاهدین البته برای راه‌بازکردن برای شبه‌آلترناتیوهای آنچینی بسا مفید است...

"باید دید که در عین استواری بر آزادی و استقلال و تمامیت ایران، در منتهای ایستادگی بر روی مصالح ملی عملاً از چه راه‌هایی می‌توان دشمن شماره‌ی یک، ضدملی و ضدمردمی یعنی خمینی را هرچه سریعتر سرنگون نمود. همچنین باید دید که چگونه می‌توان سلاح مشروع و عادلانه‌ی "صلح" را در قلب این دشمن نشانه رفت و طلسم جنگ‌طلبی را که سرپوش خفقان است درهم شکست و در همین مسیر به‌عنوان یک آلترناتیو (و نه در کسوت یک گروهک) عراق را نیز فعال نمود و به موازات منافع ملی ایران قرار داد و در همین راستا از او و وزن منطقه‌ای و بین‌المللی‌اش در خدمت "صلح و آزادی"

برای مردم ایران سود برد . "

"بدیهی است که بطور ایدئولوژیک ما به عنوان مجاهدین خلق ایران معیارهای خاص دمکراتیک و استقلال طلبانه و عدالت جویانه مان را برای ارزیابی ماهوی هر نیرو و حزب و دولت و نظامی در سراسر جهان داریم و از نظر عقیدتی ، آنها را با موازین ضد استبدادی ، ضد استعماری و ضد استثماری خویش می سنجیم . "

"اما مسئله این است که در برخورد با مسائل و تضادهای مشخص سیاسی چه باید کرد ؟

ما می توانیم از حالا تا ابد در داخل یا خارج ایران بنشینیم و فقط حرف بزنیم . . . همچنین می توانیم ولو بطور واقع گرایانه به تشریح و تفسیر جهان و پدیده های مختلف آن بسنده کنیم و این برای یک محقق صرف یا روشنفکر محض یا واقعه نگار صدیق چیز پسندیده ای است . . .

اما اگر تشریح و توضیح جهان کافی نیست و اگر باید آن را "تغییر" نیز داد ؛ دیگر باید عمل و حرکت کرد . همه می دانند که بی عملی و بی حرکتی ، هر انقلابی و هر فرد و جریان مسئول را به حد یک واقعه نگار تنزل می دهد چیزی که نیازمند به تشکیل سازمان و اعلام آلترناتیو و براه انداختن جنبشی با اینهمه شهید و اسیر نبوده و نیست . بخصوص می دانیم که انقلابی گری ، درست از زمانی آغاز می شود که شناخت های واقعی و انقلابی ، جامه ی عمل و حرکت برتن می کنند .

اما حرکت کردن و عمل نمودن به معنی برخورد کردن با تضادها و تلاش برای حل آنهاست . همین که وارد مجموعه ی اضداد شدید و در برابر مشکلات ، مسائل و تضادهای متعدد قرار گرفتید ناگزیر از " اصلی و فرعی کردن " و تعیین سلسله مراتب و اولویت تضادها و مسائلتان هستید . آنگاه اگر قانع شده باشید که مصالح میهنی و ملیتان به معنی سرنگون کردن دشمن ضد بشری و استقرار صلح و استقلال و آزادی از اولویت برخوردار است ؛ دیگر مقدم بر هر چیز ، مسئول تغییر ، مسئول بهروزی و مسئول تحقق دمکراسی و استقلال وطن و پیشرفت جامعهتان هستید .

بنابراین اگر اصلی و فرعی سرمان بشود و اگر در برج عاج ننشسته

باشیم؛ واقعیات دنیای پیرامون؛ واقعیات عددی و کمی و کیفی و نیروئی؛
اقتضای خاص خویش را دارد؛

اقتضایش چیست؟ اول خانه‌ی خودتان را باید درست بکنید. آخر شما
که نمی‌توانید در چند جبهه بجنگید! کسی که می‌خواهد در ۱۰ جبهه بجنگد
فی‌الواقع فقط شعار می‌دهد و حرف می‌زند. فی‌الواقع حتی برای جنگیدن در
یک جبهه هم پای او سفت نیست...



صحبت که به اینجا رسید بی‌مناسبت نمی‌دانم که متذکر گردم حتی
خود آقای بنی‌صدر که اینچنین در قبال "استفاده از خارج" منزهنائی
می‌کند و "عامل درونی" و "درون‌جوش" را مطلق نموده (البته در استدلال
علیه ما) و تماماً جدای از شرایط و عوامل خارجی جلوه می‌دهد، در عمل
خودش به حرف خودش پایبند و وفادار نبوده و نیست. نمونه‌هایی را در
مباحث پیشین مورد اشاره قرار دادم و اکنون به یک نمونه‌ی کاملاً رسای دیگر
در دوران ریاست‌جمهوری بنی‌صدر اشاره می‌کنم.

اگر کتاب رئیس‌جمهور سابق آمریکا جیمی کارتر بنام حفظ ایمان (یا
وفای به‌عهد) را دیده باشید فصلی دارد مربوط به ایران و قضایای
گروگانگیری. قطعاتی از این فصل را نقل می‌کنم. و نتیجه‌گیری درباره‌ی منع
"استفاده از خارج" را که آقای بنی‌صدر علیه ما عَلَم نموده به خوانندگان
این گزارش وامی‌گذارم. جیمی کارتر می‌نویسد که دو نفر واسطه (یک وکیل
فرانسوی و یک سرمایه‌دار آرژانتینی) در بحبوحه‌ی قضایای گروگانگیری
"توانستند ملاقات‌های منظم و ظاهراً بلااشکالی با قطب‌زاده وزیر امور
خارجه، پریزیدنت بنی‌صدر و سایر اعضای شورای انقلاب داشته باشند. با
استفاده از گدهای لغوی ساده‌ای که ابداع کرده بودند از تهران مستقیماً با
هامیلتون (جردن) تماس می‌گرفتند و گزارش پیشرفت کارشان را می‌دادند و
یا درباره‌ی سیاست ما سوال می‌کردند" کارتر سپس توضیح می‌دهد که ابتدا
دودل بوده تا آنکه نامه‌ای با امضای بنی‌صدر و قطب‌زاده به آن دو نفر داده
شده و "به‌عنوان نمایندگان ایران در تلاش برای یافتن راهی برای آزادی
گروگان‌ها" معرفی شده‌اند. کارتر آنگاه می‌گوید: "ظاهراً بنی‌صدر دارد
مستقیماً ما را پیغام می‌کند که قصد دارد برای حل مسئله‌ی گروگان‌ها به پیش
آید..."

— "تایل وی برایست که تا بعد از ۲۶ فوریه صبر کنند ، یعنی بعد از تشکیل دولتش. [و همچنین گفت که می‌خواهد از شرق قطب‌زاده خلاص شود] او [بنی‌صدر] نمی‌خواهد که ما وی را به‌عنوان یک دوست آمریکا یا یک میان‌رو بشناسیم . او می‌خواهد به‌عنوان یک انقلابی و حافظ منافع ایران علیه تهدیدهای هر دو ابرقدرت شناخته شود . تصمیم گرفتیم که برخوردهای چند جانبه‌مان نسبت به ایران را ادامه دهیم ."

— "این دلگرم‌کننده‌ترین تحول در اوضاع از زمان اشغال سفارت‌مان بود . خمینی هم‌هی مقامات ایرانی را از حتی صحبت با یک آمریکائی منع کرده بود ولی حالا رئیس‌جمهور ایران داشت با من برنامه می‌ریخت که چطور گروهان‌هایمان را به کشور بازگردانیم . اگر چه بنی‌صدر علی‌الظاهر نقشه‌هایش را از برخی دیگر از اعضای شورای انقلاب مخفی نگه می‌داشت ، اما قطب‌زاده هم عمیقاً دست‌اندرکار بود . این دو نفر اگر چه به لحاظ شخصی با یکدیگر اختلاف داشتند ، اما بهترین امید ما بشمار می‌آمدند و ما خواهان این بودیم که قدرت سیاسی‌شان را مستحکم کنند . " (نقل از خاطرات کارتر — مورخ ۵/فوریه/۱۹۸۴)

"افراد هام (هامیلتون جوردن) در ایران امروز به او زنگ زدند . از زمانی که وارد ایران شده‌اند تا بحال ملاقات‌های منظمی با قطب‌زاده داشته‌اند — فکر می‌کنم چهاربار ملاقات کرده‌اند . دو بار هم با بنی‌صدر ملاقات کرده‌اند و می‌گویند به نظر می‌رسد تقریباً همه‌چیز روی خط درست حرکت می‌کند . اختلافات کوچکی وجود دارد که ممکن است وقتی بر ما روشن می‌شوند بی‌س بزرگتر باشند . آنها می‌گویند که ۳ — ۴ روز است که نخوابیده‌اند و اکنون که شورای انقلاب جلسه دارد ، آنها هم دارند استراحت می‌کنند . در پایان جلسه‌ی شورای انقلاب اعلام شد که بنی‌صدر رئیس‌جدید آن شورا شده است ."

"من به راهی نیاز داشتم که بتوانم برنامه‌هایی را که با پرزیدنت بنی‌صدر ریخته بودیم به شکل رسمی درآورم و تصمیم گرفتم که ونس را برای ملاقات با گورت‌والدهایم به نیویورک بفرستم تا برای سفر هیئت دیگری از سازمان ملل متحد به ایران برنامه‌ریزی کنند . قرار بود دو فرستاده‌ی فرانسوی ما مقدمات این سفر در تهران را فراهم آورند . من یک سند تفاهم دقیق و مکتوب میان ایرانی‌ها و خودم می‌خواستم تا مبادا بخاطر یک سوء تفاهم در

آخرین دقایق یک تلاش بالقوه موفقیت‌آمیز فرو بریزد. مطابق طرح مشترکی که از طریق سازمان ملل متحد توسط مقامات ایرانی و ما در دست تهیه بود، قرار بود یک کمیسیون پنج‌نفری از ایران بازدید کند. من و پرزیدنت بنی‌صدر می‌بایست تعدادی از رهبران سرشناس جهان سوم را که قرار بود در هیئت عضویت داشته باشند مورد تأیید قرار می‌دادیم. طبق تفاهم حاصله، نمایندگان سازمان ملل نمی‌بایست هیچیک از گروهان‌ها را آزرده‌خاطر ساخته یا از آنان در رابطه با اعمال گذشته‌شان بازجویی به عمل آورند. همهی گروهان‌ها هم می‌بایست بطور دائمی به یک بیمارستان انتقال می‌یافتند تا ما از مراقبت خوب از آنها اطمینان حاصل کنیم. کمیسیون به سازمان ملل متحد گزارشی می‌داد، گروهان‌ها آزاد می‌شدند، گزارش منتشر می‌شد و سرانجام بنی‌صدر و من اطلاعیه‌هایی که بر سر محتوایش از پیش به توافق رسیده بودیم، صادر می‌کردیم. من از اینکه ایرانی‌ها آماده بودند در مواضع اولیه‌ی خود تغییرات زیادی دهند بسیار خوشحال بودم. آنها اول خواستار بازگرداندن شاه، توقیف دارائی او، محاکمه‌ی تک‌تک گروهان‌ها به عنوان جاسوس و محکوم کردن ایالات متحده در یک کنفرانس بین‌المللی بودند. هیچیک از این خواست‌ها در آن مرحله از بحث‌ها به میان نمی‌آمد. من تغییر موضع خودمان را بی‌اهمیت می‌دیدم: ما اکنون آماده بودیم که تحقیقات، قبل از آزادی گروهان‌ها بعمل آید، اگر چه نتایج نمی‌بایست تا مدت‌ها بعد منتشر شود.

هم ایرانی‌ها و هم ما آماده‌ی حرکت به جلو بودیم. آنها موافقت کرده بودند که اعضای کمیسیون بین‌المللی بتوانند با همهی گروهان‌ها ملاقات کنند و بنی‌صدر گفته بود که اگر او و من بتوانیم به توافق برسیم، گروهان‌ها ظرف ۴۸ ساعت آزاد خواهند شد. مهمتر از آن، وی گفت که خمینی هم مفاد عام برنامه را تأیید کرده بود...

(سپس کارتر به شرح ملاقات "یک مقام مهم ایرانی" با جوردن در پاریس می‌پردازد که ظاهراً کسی جز قطب‌زاده نباید باشد)

صفحه‌ی ۴۹۶

— "... از طریق دو واسطه‌مان ...، ما با پرزیدنت بنی‌صدر سناریوی تنظیم کردیم تا ما را از آن مخمصه در بیاورد. این سناریو که براساس اصولی که ایالات متحده از پیش اعلام کرده بود تنظیم شده بود، برنامه‌ی نسبتاً

پیچیده‌ای بود و مشخص می‌نمود که هر یک از ما - یعنی کمیسیون سازمان ملل متحد، ایرانی‌ها و ما - باید در هر مرحله از این نقشه‌ی دقیقاً طرح‌ریزی شده چه می‌کردیم و چه می‌گفتیم. بطور خلاصه این نقشه شامل مراحل ذیل بود:

۱ - بدنبال درخواست علنی شورای انقلاب ایران، یک کمیسیون پنج‌نفره از سازمان ملل تشکیل می‌شد و من و بنی‌صدر اعضایش را تأیید می‌کردیم.

۲ - این کمیسیون نقش یک هیئت تحقیق را داشت و قرار نبود هیچ محاکمه‌ای انجام دهد. اعضای آن در نشست‌های خصوصی شکایات هر دو طرف را استماع نموده و برای یافتن مدارک به ایران می‌رفتند.

۳ - اعضای هیئت از گروگان‌ها بازدید بعمل می‌آوردند، اما صرفاً برای کسب اطلاع از وضع آنها. قرار نبود بهیچوجه از آنها بازجوئی به‌عمل آید.

۴ - گروگان‌ها سپس به یک بیمارستان منتقل می‌شدند و بدینوسیله از کنترل افراطیون خارج شده و تحت‌کنترل دولت ایران قرار می‌گرفتند.

۵ - کمیسیون گزارش خود را به دبیرکل والدهایم تسلیم می‌نمود و به گروگان‌ها اجازه داده می‌شد که همزمان ایران را ترک کنند.

۶ - در پی آن، سایر مشاجرات میان ایالات متحده و ایران در یک کمیسیون مشترک که توسط دو دولت تشکیل می‌شد، مطرح و مورد مذاکره قرار می‌گرفت.

این برنامه‌ی عمل، قدم عظیمی به جلو بود، چرا که نه تنها درخواست بازگرداندن شاه از لیست تقاضاهای ایران خط‌خورده بود، بلکه اکنون دو رهبر ایرانی مشخص وجود داشتند که می‌توانستیم با ایشان کار کنیم. هم پریزیدنت بنی‌صدر و هم وزیر خارجه قطب‌زاده به حل سریع اختلافات ما پایبند بودند. اما علیرغم اینکه دو دوست ما [دو واسطه‌ای که قبلاً به آنها اشاره شد] در تهران هرگاری که از دستشان برمی‌آمد می‌کردند تا نقشه‌ها روی خط درست حرکت کنند، معضلات زیادی پیش رو داشتند؛ ضعف بنی‌صدر، ناسازگاری شخصی بنی‌صدر و قطب‌زاده که با یکدیگر حرف نمی‌زدند، مخالفت شدید رهبران مذهبی بنیادگرا با هرگونه عمل و غیرقابل پیش‌بینی بودن (اعمال) آیت‌الله خمینی که گوشه‌گیر و انزواطلب بود.

تصور بر این بود که شورای انقلاب که در آن بنیادگرایان در اقلیت بودند اجرای کامل نقشه را تضمین کند . "

— "خمینی به شورای انقلاب دستور داد که به کمیسیون ملل متحد اجازه‌ی بازدید از گروگان‌ها داده نشود ، مگر آنکه کمیسیون ابتدا ایالات متحده و شاه را بخاطر اعمال غیرقانونی محکوم کند . او به آنها اجازه می‌دهد که زودتر با "جاسوسان آمریکائی" ، یعنی معدودی از گروگان‌ها ، دیدار کنند و این آشکارا غیرقابل قبول است . این نشان می‌دهد که کمیسیون ملل متحد باید بازگردد و همچنین نشان می‌دهد که در ایران دولت دیگری سواى قشریون وجود ندارد . . . ما قطع رابطه‌ی دیپلماتیک را بتعویق می‌اندازیم و به محض خروج کمیسیون از ایران تحریم اقتصادی را شروع خواهیم کرد . ما امکان توقیف و ضبط دارائی‌های ایران را بررسی خواهیم کرد . نمی‌بایست به بنی‌صدر و قطب‌زاده حمله کنیم چون آنها فی‌الواقع بیشترین تلاش را برای خارج کردن گروگان‌ها بعمل آورده‌اند . . . ونس حین ناهار تماس گرفت و گفت که بنی‌صدر از کمیسیون خواسته است تا فردا شب بمانند و با شورای انقلاب دیدار کنند . در آنجا به آنها پیشنهاد خواهد شد که بطور همزمان اطلاعاتی درباره‌ی تجاوزات آمریکا و شاه و اعلامیه‌ای مبنی بر اجازه‌ی بازدید کمیسیون از کلیه‌ی گروگان‌ها صادر شود . به سای (سایروس ونس) گفتم : "مطلقا خیر ! " برایم غیرقابل قبول بود . به هیچوجه نمی‌شود به مقامات دولت ایران اعتماد کرد ، چرا که آنها نمی‌توانند با قدرت و اعتبار حرف بزنند . "

— "سای ونس سپس به نیویورک رفت تا با اعضای هیئت دیدار کند . این گروه متشکل از شهروندان سرشناس بین‌المللی دیدگاههای متضادی از وضعیت در ایران با خود آورده بودند . همه مایل بودند که پس از انتقال کنترل گروگان‌ها از افراطیون بدست دولت به ایران بازگردند ، اما برخی بر این تصور بودند که بنی‌صدر برای خمینی کار می‌کرد و مرد قدرتمندی بود و برخی دیگر می‌گفتند که ظرف دو هفته‌ی اخیر او خود را پنهان کرده بود تا از پذیرش مسئولیت سر باز زند و فرد بسیار ضعیفی است . همه (اعضای هیئت) می‌گفتند که در سراسر ایران ناراضیاتی روزافزونی نسبت به افراطیون وجود دارد . عقیده‌ی خود من این بود که بنی‌صدر ضعیف بوده و در یک زور آزمائی نهائی نقش محوری در تلاش برای آزاد ساختن گروگان‌ها را به قطب‌زاده تفویض کرده بود . خمینی نیز بنحوی از انحاء سعی داشت از پذیرش

مسئولیت طفره رود، اما افراطیون وی را وادار (به پذیرش مسئولیت) کردند. او با جانبداری از تروریست‌ها بر علیه تصمیم رسمی نمایندگان منتخب دولت به انقلاب اسلامی خود خیانت کرد - گاری که موجب تداوم اغتشاش و هرج و مرج در ایران طی ماههای بعد شد.

- "حدود ۱/۴۵ سای (ونس) گفت که قطب‌زاده به ما پیام داده که بنی‌صدر فردا ظهر به وقت تهران اطلاعیهای صادر خواهد کرد و می‌گوید که با تأیید خمینی، شورای انقلاب تصمیم به انتقال گروگان‌ها از دست دانشجویان به دست دولت در روز سه‌شنبه گرفته است. خبر قبلا از شورای انقلاب درز کرده بود... (خاطرات - ۳۰/مارس/۱۹۸۰)

(بنی‌صدر در زمان مربوطه این اطلاعیه را صادر نکرد و قبل از ظهر سه‌شنبه (آوریل این سخنان را ایراد کرد):

"درست سروقت ما ترجمه‌ی سریع سخنرانی او (بنی‌صدر) را دریافت کردیم و با خوشحالی دیدیم که حرف کلیدی را در آن گنجانده بود. ایرانی‌ها گروگان‌ها را منتقل می‌کردند به این شرط که ما روشن کنیم که پیام بنی‌صدر را درک کرده و لذا تحریمات بیشتری اعمال نمی‌کنیم. من پاسخ از پیش تعیین شده را دادم. فی‌الواقع اطلاعیه را سه بار در برابر خبرنگاران در کاخ سفید ایراد کردم. از طریق وزارت خارجه هم گفتیم که ایرانی‌ها می‌خواهند مجلس به محض تشکیل خود مسئله‌ی گروگان‌ها را حل کند." (خاطرات ۱/آوریل/۱۹۸۰)

"حدود ساعت ۷/۱۵ مطبوعات را فراخواندم و کلا ماقع را شرح دادم و گفتم که اگر بنی‌صدر تعهدش را عملی سازد، ما نیازی به اعمال تحریم‌های بیشتر سواى آنچه قبلا اعلام شده و ادامه خواهد یافت، نمی‌بینیم... همانروز بنی‌صدر اعلام کرد که ما به شرایطی که او برای انتقال گروگان‌ها وضع کرده بود تن در نداده‌ایم. تصمیم به عمل گرفتیم و نشست شورای امنیت ملی را تشکیل دادم... تا هرگونه تحریم اعمال شود، همه‌ی دیپلمات‌هایشان اخراج شوند، کلیه‌ی دعاوی علیه ایران جمع شود و احتمالا از ورود افراد از ایران به آمریکا جلوگیری شود - و بدون کوچکترین فوت وقت عمل شود."

"چند ساعت بعد پیام متفاوتی از ایران دریافت کردیم که احتمالا از قطب‌زاده بود و می‌گفت که آمریکا با درخواست‌های ایران موافقت کرده چون

تصمیم گرفته‌ایم که تحریم بیشتری اعمال نکنیم. ما تصمیم گرفتیم نگذاریم اوضاع یکی دو روز در همان حال بماند تا گزارش مستقیمی از سویسی‌ها یا از ... که در تهران بود بگیریم. بعد بنی‌صدر گفت که پاسخ ما کافی بود. بنی‌صدر بعنوان یک رئیس‌جمهور بسیار نامطمئن بنظر می‌رسید و در زور آزمائی‌ها ضعیف می‌نمود. " (خاطرات ۴/ آوریل ۱۹۸۰)

— " ... گاپوچی سعی کرد تروریست‌ها را متقاعد کند که نگهداشتن گروگان‌ها به ساختار دولت انقلابی در ایران آسیب می‌رساند. ظاهراً بنی‌صدر و قطب‌زاده از آغاز متقاعد بودند. شورای انقلاب میان رای به اتفاق آراء برای تصویب انتقال (گروگان‌ها) یا گاه ۲ رای مخالف و ۳ ممتنع [از مجموع ۲۵ رای] در نوسان بود. یک گم‌دی اشتباهات در جریان بود و سرانجام از آنجا که شورا متفق‌القول نبود، بنی‌صدر نزد خمینی رفت و خمینی علیه انتقال تصمیم گرفت. ... تنها مبارزه‌ای که در جریان بود درون شورای انقلاب بود. جایی که بنی‌صدر بار دیگر نتوانست هیچ توان رهبری از خود نشان دهد و اجازه داد که یکی دو نفر میان او و حل مسئله قرار گیرند. "



صحبت که به اینجا رسید وظیفه‌ی خود می‌دانم بدون اینکه بخواهم وارد در ماهیت قضایای گروگان‌گیری و ماهیت سیاست‌های آنروز بنی‌صدر بشوم مشخصاً بر چند نکته تأکید کنم:

۱ — از نظر من حرف‌های رئیس‌جمهور سابق آمریکا (بعنوان یک خارجی) در رابطه‌اش با رئیس‌جمهور سابق ایران ملاک نیست و ترجیح می‌دهم برای آنها سندیت قائل نشده و به هر آنچه که رئیس‌جمهور سابق ایران در این رابطه بیان می‌دارد باور کنم. بنابراین چه بسا در حرف‌های کارتر نکات نادرست و غلط نیز یافت شود. آقای بنی‌صدر نیز در روزنامه‌اش قسمت‌هایی از کتاب کارتر را منعکس نموده و بر آنها توضیح نوشته است؛ اما متأسفانه من فرصت خواندن آنها را هنوز پیدا نکرده‌ام. اما از قرائن و پاسخ‌هایی که یکبار خود آقای بنی‌صدر در جواب سوال من در همین رابطه داد چنین برمی‌آید که آقای بنی‌صدر خیلی از نکاتی را که کارتر راجع به او نوشته قبول نداشت و چه بسا مجعول نیز می‌دانست. بهرحال برای من توضیحات رئیس‌جمهور سابق ایران بیشتر سندیت خواهد داشت. والله اعلم

۲ — بفرض اینکه تمامی آنچه کارتر نوشته درست نیز باشد، بهیچوجه و

با هیچ منطق و استدلالی دلیل عدم استقلال و وابستگی یا وابسته‌گرایی بنی‌صدر در آن شرایط مشخص نیست و چه بسا آقای بنی‌صدر بتواند با استدلالات قانع‌کننده بما اثبات کند که برای دفع شر ارتجاع خمینی به تاکتیک (فقط تاکتیک و نه استراتژی) درست و کاملاً ضروری نیز دست یازیده (در همان تاکتیک مشخص) و قصد خیر نیز داشته و خدمت‌هم کرده است. اینها را از این نظر می‌گویم که ما (شورا و مجاهدین) مبارزه با عوام‌فریبی و دجالگری را نیز از مهمترین واجبات این عصر می‌دانیم. از این حیث، بمنظور افزایش آگاهی سیاسی عموم مردم ایران؛ من پیوسته تأکید دارم که تا آنجا که اجبارات مختلف امنیتی و سیاسی مانع نشود، کنش و واکنش‌های سیاسی گوناگون - حتی باریزه‌کاری و تکنیک‌های مختلف آن - به عرض ملت ایران برسد تا از یکسوی پیچیدگی قضایا آشنا شوند و از سوی دیگر کسی نتواند همانند خمینی همه‌چیز را از چشم توده‌ی مردم پنهان نموده و ریاکارانه خود را با جنگ‌زدن به اسلام، جانشین امام زمان جا بزند. یا کسی نتواند تحت عنوان "مبارزه‌ی ضدامپریالیستی" خود را در ردیف حواریون پرولتری قلمداد کند. بگذریم که انبیاء و ائمه و بزرگترین مصلحین تاریخ نیز وقتی که به حل و فصل مشخص مسائل مشخص مبادرت می‌ورزیدند در همان مسیر پاک‌باخته‌شان ناگزیر از بکار بستن تاکتیک‌ها و پلی‌تیک‌های مشروع در خدمت همان اصول و آرمان‌های عادلانه‌شان بوده‌اند. خلاصه می‌خواهم بگویم که از این پس در چارچوب ایران آزاد شده و دمکراتیک نباید با شیبی چنین وانمود کرد که مسائل سیاسی خودبخود و یا با معجزه و "باد هوا" حل می‌شوند و رهبران و تصمیم‌گیرندگان فقط در کنجی معتکف شده و بدون اینکه دست به سیاه و سفید بزنند با انفاس قدسیه و تنزه‌طلبی (ریاکارانه) به مسائل نظر می‌کنند و آن مسائل خودبخود حل می‌شود.

اگر یادتان باشد در حالیکه مسلم و مسجل بود که مهندس بازرگان بدرد تنها کاری که نمی‌خورد، مسئولیت دولت موقت انقلاب است و به قول خودش تا فرماندم و تشکیل مجلس موسسان رژیمی جز همان رژیم شاه منهای سلطنت نمی‌خواست؛ در حالیکه محقق بود که سمت و سوئی جز وابسته‌گرایی ندارد و همین آقای بنی‌صدر (البته بعنوان یک فرد) از او بسیار مستقل‌تر بود؛ خمینی بازرگان را منجمله بدلیل همان اعتباری که "نزد شیطان بزرگ" و ارتباطات زیر جُلکی که از مدت‌ها پیش داشت،

نخست‌وزیر نمود اما تقریباً ۹ ماه بعد از او بل گرفت که چرا رفته‌ای و با برژینسکی دست داده‌ای و حرف زده‌ای؟!

حال گیریم بازرگان یک رئیس دولت دمکراتیک و یا انقلابی می‌بود. چه باید می‌کرد؟ آیا در اداره‌ی امور دولتش اگر نیاز به صحبت و گفتگو با برژینسکی می‌بود چه باید می‌کرد؟

آیا باید از طریق اجنه و ارواح تماس برقرار می‌نمود؟!
آیا خود خمینی که آنروز آنجا نبود و با برژینسکی دست نداد و صحبت نکرد، دست و دل خیلی پاک و پاکیزه‌ای دارد و بهیچ جنایتی آلوده نیست؟
آیا خمینی بزرگترین وطن‌فروش زمان و جانی دوران نیست؟
البته واضح است که منظور از این مطالب این نیست که هر کس با هر ماهیت و هر تمایل و ابعاد کوچک فردی یا گروهی، بی‌حساب و کتاب و بدور از کنترل دستجمعی، همه‌ی مرزها و مرزبندی‌های بین‌المللی را درهم بشکند و تحت بهانه‌ها و عناوین مختلف اسب خود یا گروه یا دسته‌ی خود را براند و حرمت‌ها و اصول ناشکستنی را بشکند، خیر؛ ما باید بتوانیم در قبال هر حرکت و هر اقدام کوچک و بزرگ خود در برابر مردم پاسخگو بوده و علیهذا به هیچ حرمت‌شکنی و هیچ قدم نامشروعی مجاز نیستیم و بطور انفرادی نیز نباید تصمیم بگیریم و حرکت کنیم.

در باره صلح احتمالی بین عراق و رژیم خمینی

دیدیم که آقای بنی‌صدر گفته بود که برخی گروههای اپوزیسیون اگرچه تظاهر به صلح می‌کنند اما فی‌الواقع خواهان جنگند زیرا ادامه‌ی جنگ برای آنها منافع مادی و حیاتی دارد. بنی‌صدر همچنین افزوده بود که عراق باید مخالفان رژیم را وجه‌المصالحه‌ی غرامتی که رژیم خمینی طلب می‌کند بگرداند. بخصوص که رژیم خمینی اکنون پس از قلع و قمع مخالفین و پراکندگی که در میان آنها وجود دارد دیگر نبازی به ادامه‌ی جنگ ندارد. بنابراین بود که آقای بنی‌صدر در مصاحبه‌اش با "کل‌العرب" اکنون "صلح" را کاملاً امکان‌پذیر می‌دید و فکر می‌کرد با ارائه‌ی پیشنهاداتی (از قبیل پیشنهاد "وجه‌المصالحه" که بعداً عنوان نمود) در خدمت "صلح" فوری مبارزه و اقدام می‌کند!

متاسفم که آقای بنی‌صدر صرفنظر از غرور و جاه‌طلبی در جهل کامل نسبت به اصول پایه‌ای مقاومت و انقلاب به چنین نقطه‌ای رسیده است. بنی‌صدر برغم دعاوی مطنطن، مانند بسیاری از حجره‌نشینان از درک عملی کارکردها و مکانیسم جنگ در کل نظام خمینی عاجز است. همچنان که نمی‌تواند بفهمد که مجموعه‌ای همچون شورای ملی مقاومت یا سازمان مجاهدین خلق ایران گیاهان کم‌عمر خودرو نیستند که در تندباد حوادث سهولت سرخ‌کنند و یا با دریافت ضربات موضعی خشک و نزار به گوشه‌ای بیفتند. آقای بنی‌صدر از معنای شعار استراتژیک (در اینجا صلح) و تفاوت آن با شعارهای تاکتیکی و خواست‌های موضعی غافل است. محفوظاتی را در رابطه‌ی میان صلح و آزادی تکرار می‌کند، اما از نتایج عمیقاً استراتژیکی آنها آگاه نیست. نسبت به سلسله مسائل تنگاتنگ و پیوسته‌ای که "جنگ" برای رژیم خمینی حل کرد، اشراف ندارد و همچنین نمی‌داند که پذیرش "صلح" بطور تصاعدی چه مسائل لاینحلی را روی دست خمینی خواهد گذاشت. والا آقای بنی‌صدر به این سهولت فکر نمی‌کرد که با "وجه‌المصالحه" قرار دادن ما کار تمام است.

متاسفم که باید اذعان کنم که در دنیای سیاست (البته سیاست ضد مردمی) خمینی شخصاً یک‌صدبار از آقای بنی‌صدر و نظایر او هوشیارتر و عینی‌تر است. و اگرچه از جماران خارج نمی‌شود اما از درک ضدانقلابی کاملاً محسوس و ملموسی نسبت به مسائل جامعه و رژیمش برخوردار است. یک‌صدوپنجاه سال پیش نویسنده‌ی آمریکائی الکسی توکویل نوشته بود که فرم آغاز انقلاب است. این مطلب برآستی درباره‌ی دیکتاتورهای مطلقه نظیر شاه و خمینی حقیقتی است اجتناب‌ناپذیر.

آقای بنی‌صدر و برخی جریان‌های اپورتونیستی دست‌راستی با منطق "این همانی" شرایط قبل و بعد از یک صلح مفروض را برای مقاومت یکسان می‌پندارند. اگرچه ما پنهان نمی‌کنیم که بفرض وجه‌المصالحه شدن در یک مقطع (فقط یک مقطع) چه بسا مقاومت صدمات و لطمات (حتی جدی) نیز دریافت کند. اما همه‌ی این صدمات و ضربات بشرط اینکه آلترناتیو دمکراتیک و نیروی محوری‌اش متلاشی نشده باشند در مقاطع بعدی بسرعت و به اضعاف جبران خواهد شد.

آنها که رژیم خمینی را تثبیت شده می‌انگارند و یا به فرضیه‌ی تثبیت

متمايلند (مانند جريان اقليت و بنی صدر) يا از صلح خميني با عراق نگران می شوند و يا فکر می کنند ما (شورا) در گرمای آن صلح چون برف ذوب می شويم و يا چون برگ می سوزيم .

خير آقایان! کاش از جريان سرنگونی شاه درس های پايه ای می گرفتيد و می دانستيد که وقتی بحران های اقتصادی و اجتماعی به سياست راه می برند ، آنگاه عامل مستقلي وارد محاسبات می شود .

آنچنانکه اگر امروز خميني تمامی بودجهی جنگ را صرف سروسامان دادن به اقتصادش بکند ؛ ديگر اثر ندارد . اگرچه اکنون ذخاير استراتژیکی او (چه از نظر اقتصادی و اجتماعی و چه به لحاظ نظامی و سياسی) اساسا مصرف شده و بهدر رفته است .

برهمن اساس بود که دو سال پيش وقتی خميني داعيهی رفرم کرد و فرمان ۸ ماده ای صادر نمود ما (شورا) آنرا " شوخی ملی " خوانديم . و برهمن اساس بود که باز هم دو سال پيش در بيانیهی صلح با نایب نخست وزير عراق تصريح کرديم " که اين جنگ با سرنوشت رژیم خميني پیوند خورده " و " صلح با خميني - جز در شرايط درماندگی و ضعف مطلق او - واقع بیبنا نهیست . " و برهمن اساس بود که از روز نخست اعلام کرديم که رژیم خميني هيچ آلترناتیوی در درون خود ندارد و در تماميتش محکوم به سقوط است . اينرا هم که تاکنون نگفته بودم بگذاريد به مختصرترین صورت اشاره کنم که بنظر من رهبران عراق نیز در دنياي خود به اندازهی کافی هوشيار هستند که بدانند وجه المصلحه قرار دادن مقاومت ايران اگر چه ممکن است آسیب های جدی نیز به اين مقاومت بزند ؛ اما در مرحلهی بعد دقیقا بخاطر وضعيت رژیم خميني معادلهی قوای منطقه را بترتیبی تغيير خواهد داد که حتی جغرافیای عراق ممکنست زیرعلامت سوال برود .

همچنين فکر می کنم که عراقیان نسبت به مشروعيت و اقتدار و پايهی مردمی مقاومت ايران در مقایسه با برخی جريانات و محافل باصطلاح اپوزيسيون ايران ، واقع بین ترند ، ضمنا ما (شورا) از آغاز خود گفته و نوشته و در دیدار با نایب نخست وزير عراق نیز اعلام نموديم که می دانيم که در حالیکه آنها در قبال ايران و رژیم خميني حالیه فقط صلح می خواهند ؛ ما صلح را برای آزادی و اين هر دو را برای ايران - ايران مستقل و یکپارچه - می خواهيم . بنابراین ما خود از آغاز به عراق گفته ايم که در صورت صلح با رژیم

خمینی، پیشاپیش می‌تواند بیانیه و قرار صلحش با ما را کان‌لم‌یکن بداند. می‌خواهم نتیجه بگیرم که ولو ما در تاکتیک زبان‌های زیادی بدهیم، در استراتژی چه صلح سفید (کامل و عادلانه) و چه "نیمه صلح" خاکستری (نه جنگ، نه صلح)؛ از هیولای سیاه و تیره و تار جنگ‌طلبی خمینی بالمآل برای مقاومت و برای سرنوشت مردم ایران سودمندتر است.

این حقیقت را تجارب تاکتیکی سه سال گذشته‌ی مقاومت سراسری نیز بر ما ثابت کرده است. برخلاف آنچه شاید در ظاهر غیرمنتظره بنماید، هر آنگاه که بسیج و تحرکات جنگ‌افروزان‌ی رژیم بالا گرفته است غلظت سرکوب نیز افزایش یافته و ورشته‌های سربین تور اختناق منقبض‌تر می‌شده‌اند. اما بعکس هر آنگاه که همچون نیمسال اخیر بسیج جنگی دشمن فروکش می‌نموده ما با ضربان انبساطی تور که در مجموع امکانات تحرک بیشتر بما می‌داده است، مواجه بوده‌ایم.

اکنون اجازه بدهید آنچه را در نیمه‌ی شهریور ماه گذشته در قبال پیشنهاد وجه‌المصالحه قرار دادنمان به عرض رساندم بیکبار دیگر تکرار کنم:

"ملاحظه می‌شود که دعوای اصلی و اساسی بر سر مخالفان رژیم خمینی و اساسا بر سر همان مجاهدین توتالیتراریست است و نه بر سر رژیم خمینی و یا رژیم عراق. اما ما باز هم به این پیشنهادات پوزخند می‌زنیم بخصوص که می‌دانیم اکنون ۲ سال و اندی پس از خروج قوای عراقی از خرمشهر کار رژیم خمینی بسا از این چیزها گذشته و برای وجه‌المصالحه قرار دادن شورای ملی مقاومت ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران قبل از هر چیز بایستی خود را در داخل ایران و در برابر طوفان مقاومت و قیام خلق وجه‌المصالحه قرار بدهد. رود خروشان شهیدان و مقاومت اسیران و رزمندگان و تمامی پیشمرگان مردم ایران گواه این حقیقت است. لذا از آنجا که یقین داریم اگر "وجه‌المصالحه" قرار دادن مجاهدین سودمند باشد کسی از آن صرفنظر نخواهد نمود، هم به پیشنهاددهندگان و هم به دریافت‌کنندگان پیشنهاد (اساسا رژیم خمینی) خاطر نشان می‌کنیم که حتی از یک چنین صلحی نیز دریغ نکنند! اگر این مجاهدین و اگر این مقاومت و اگر این آ!ترناتیو دمکراتیک - انقلابی در داخل مردم ایران پایگاه و ریشه دارند و اگر رزمندگان ما گماکان جان برگف و آماده‌اند و اگر مجاهدین همان‌ها هستند

که سوگند خورده‌اند حتی به بهای عملیات مقدس انتحاریِ جمیع اعضای خود (از زن و مرد) رژیم ضدبشری خمینی را ساقط نموده و دمکراسی پایدار و حاکمیت مردمی و ملی را مستقر سازند؛ ما هرگز بطور استراتژیک از "صلح" متضرر نخواهیم شد. اگر رژیم خمینی فی‌الواقع صدبار جنایتکارتر و منفورتر از رژیم دست‌نشانده‌ی شاه است و اگر مقاومت ملت ایران در برابر چنین رژیمی واقعیت دارد و اگر مجاهدین از اعماق تاریخ و فرهنگ ایران در پرتو ایدئولوژی انقلابی اسلام جوانه زده‌اند؛ بگذارید خمینی و یا جناح باصطلاح نرم آن سرپوش اختناق (جنگ) را بدست خود کنار بزند و صلح کند تا آثار آنرا در تسریع قیام خلق به عیان ببیند.

وانگهی تجربه ثابت کرده است که خمینی به نسبت کلیدی سیاست‌پیشگانی که تمامی آنها را با یک "پشت‌پا" نقش زمین نموده و یا فقط با یک "تنه‌زدن" آنها را از صحنه‌ی سیاسی خارج کرده است؛ از هوشیاری ضدانقلابی بسا بیشتر و وافرتری برخوردار است. پس باید به اینگونه سیاست‌پیشگان نصیحت نمود که خود را برای رهنمود دادن به خمینی بیش از این خسته و ملول نکنید. اگر خطی "خواندنی" و بر علیه‌مجاهدین "اجراکردنی" می‌بود؛ آنچه را که امروز شما در آئینه می‌بینید او از مدت‌ها پیش در خشت خام خوانده بود. فقط باید افزود که: هر که باشید از هر گجا که اینسان بر ضدمجاهدین و مقاومت انقلابی سراسری سرمست شده باشید، قدری "دیر" آمده‌اید: دیر آمده‌ای رفیق سرمست! چرا که امروز دیگر پس از سه سال کشتار لاینقطع و سرکوب مداوم و در شرایطی که جنبش مقاومت خلق و ستون فقرات آن، مقاومت مسلحانه‌ی سازمان مجاهدین خلق ایران و... مقاومت هسته‌های مجاهد خلق مجدداً رو به اعتلاست - تکرار می‌کنم: در شرایطی که در مسیر تدارک قیام گام‌های بنیادین و اساسی برداشته شده و شعله‌های فروزان مقاومت انقلابی روبه اعتلاست - و در شرایطی که ضمن سه سال گذشته زنجیری از توطئه‌های مستمر (ارتجاعی و امپریالیستی) برای متلاشی‌نمودن تنها آلترناتیو دمکراتیک - انقلابی درهم شکسته و خوشبختانه تا این تاریخ شورای ملی مقاومت ایران را با سرفرازی تمام‌با همکاری کلیدی اعضای آن بر سر پا نگاهداشته‌ایم؛ خمینی دیگر هیچ برگ کیفی جدیدی علیه "مقاومت" و بویژه علیه مجاهدین در جیب قبایش ندارد و علیرغم همه‌ی آسیب‌های محتمل موضعی و ضربات تاکتیکی، نمی‌تواند ما را بطور استراتژیک زیانکار

نماید. مگر آنکه به ترور یا حذف فیزیکی تمام ما نائل آید که البته این روزها شدت دست‌اندرکار طراحی آن (بطور مستقیم و غیرمستقیم) می‌باشد.



بخاطر اهمیت فوق‌العاده‌ی بحث حاضر، آنچه را فوقاً بیان گردید

بترتیب زیر فرموله می‌کنم:

۱ - شعار "صلح" یک شعار استراتژیکی است. شعار استراتژیکی خواسته‌ای است که اگر دشمن به برآورد کردن آن مبادرت ورزد لااقل بخشی از تمامیت خود را، که به نفی کل وجودش راه می‌برد؛ نفی کرده است. زیرا برآورد کردن شعار استراتژیک دشمن را ماهیتاً و بطور بنیادین درهم می‌شکند. فی‌المثل در حالیکه هنوز هم بسیاری بودند که در آخرین سال‌های رژیم شاه، رژیمش را تثبیت شده می‌انگاشتند؛ همینکه ناگزیر اسلحه‌ی استراتژیکی سرکوب خود یعنی شلاق و تیرباران را بر زمین گذاشت و به آزاد کردن زندانیان اقدام نمود، به نفی کل نظامش راه برد. شاه بعداً بزرگترین خطای این ایام را در "آزاد کردن تروریست‌ها" فرموله کرد.

به نحو معکوس؛ کافی بود که خمینی از خواسته‌ی استراتژیکی خود (ولایت فقیه) در ساختار سیاسی نظامش دست برمی‌داشت و بجای خبرگان تن به موسسان آزاد می‌داد که در اینصورت محال بود بتواند سیستم آخوندی را سازماندهی کند

۲ - اگر جنگ برای خمینی فی‌الواقع موهبتی بزرگ بود پس "صلح" لاجرم در چارچوب اقتصادی - اجتماعی و تاریخی حاضر بلیه‌ای بزرگ است.

زیرا دیگر اختناق سرپوش موجه داخلی و بین‌المللی نخواهد داشت. بحران‌های اقتصادی - اجتماعی که اکنون پشت جنگ درجا می‌زنند؛ دست‌کم برخی پوئن‌دادن‌ها و اصلاحات را ایجاب می‌کند؛ که لاجرم تغییر ترکیب سیاسی کنونی را بدنبال خواهد داشت و مسلماً به سود خمینی و در جهت ابقاء کنترل مطلقه‌ی او نیست. حال آنکه اکنون اقتصاد کشور اساساً یدک جنگ شده است.

در صورت "صلح"، همچنین تضاد بین پائینی‌ها و بالائی‌ها، تضادهای دائماً افزایش‌یابنده‌ی بالا (حکومت‌کنندگان) را نیز بطور تصاعدی تشدید خواهد کرد. از نظر بین‌المللی نیز معادله‌ی کنونی کنش و واکنش با رژیم

خمینی قطعا تغییر خواهد کرد و برخی فاکتورهای جدید وارد آن خواهد شد.

همچنین باید توجه کرد که منهای بهشتی هیچ شانسی برای بازسازی و استحاله‌ی رژیم وجود ندارد.

۳ - اگرچه خمینی جز در شرایط استیصال به "صلح" تن درنخواهد داد. اما براساس آنچه فوقا گفتیم یک صلح مفروض انرژی متکاثف عظیمی را - پس از افت و خیزهای مقطعی - علیه او سمت خواهد داد که در چنان شرایطی امکانات و فضا و قدرت مانور مقاومت در قدم‌های بعدی جهشوار و بطور تصاعدی - توده‌ای، فزونی خواهد گرفت و کلیه‌ی لطمات و ضربات احتمالی پیشین را به اضعاف جبران خواهد نمود. زیرا موتور بزرگ جامعه با سرعتی متزاید بکار خواهد افتاد.

علیهذا چه آنها که همچون بنی‌صدر فکر می‌کنند با وجه‌المصالحه قرار دادن مقاومت توسط عراق کار تمام است و چه آنها که مانند جریان اقلیت شعار جنگ داخلی را جانشین صلح می‌سازند، در گام نخست برای آینده‌ی موهوم تکیه دارند که کوئیا رژیم به‌هدف‌های استراتژیکی خود از جنگ دست یافته و در قلع و قمع مقاومت پیروز و بنابراین بنوعی تثبیت شده است.

۴ - باید تاکید نمود که در محاسبات استراتژیکی ما - براساس توضیحات بالا - خواهندگان "صلح فوری" فقط آنهایی می‌توانند باشند که عمیقا و بلادرنگ خواستار سقوط قطعی رژیم خمینی در تمامیت آن باشند.

فصل

نهم

درباره

طرح خودمختاری کردستان

آقای بنی صدر نوشته است: "هیچ انسان با شرفی دروغ رجوی را باور نمی‌کند و هیچکس نگران سازش بنی صدر با امثال هاشمی رفسنجانی نیست. همه می‌دانند که اینهمه بخاطر پوشاندن ننگ بزرگ سازش با دشمن متجاوز با ایران است." ("انقلاب اسلامی" ۲۸/مهر/۱۳۶۳).

آقای بنی صدر می‌افزاید: "اینکه افق روشن است. ما [بنی صدر] در کنار ملت خویش ایستاده‌ایم و عملی استبداد و وابسته‌های رنگارنگ را از سر راه آزادی و استقلال ایران بر خواهیم داشت."

یک چنین شلیک پر دود و دمی از سوی توپخانه‌ی آقای بنی صدر به جانب ما (مجاهدین و طبعاً شورا) البته بلامقدمه صورت نگرفته است. چند پاراگراف قبل از آن آقای بنی صدر به بهانه‌ی تکذیب مطالبی که من در فصل دوم گزارش حاضر (ضمن اشاره به فرصت‌طلبی چندش‌آور بنی صدر پیرامون مسئله‌ی عبور از عراق) نوشته بودم؛ تا توانسته مجیز آیت‌الله خوئی را گفته است تا بلکه ضمن یارگیری، او را نیز (که البته خود مقیم عراق است) بر سر ما چماق سازد. بنی صدر می‌نویسد: "بنی صدر پاسخ داد در نجف دو کس را سراغ دارد. یکی آیت‌الله خوئی که ممکن نیست او [رجوی] را بپذیرد بدلیل آنکه رژیم عراق هر اندازه کوشید نتوانست از او (آیت‌الله خوئی) تأثیری بگیرد." و چند سطر بعد اضافه می‌کند که "او [خوئی] سال‌هاست تبعیدی [؟] رژیم صدام و از دشمنان این رژیم است. رژیم عراق سعی بسیار در موافق گرداندن او کرده و بجائی نرسیده است."

با یک چنین کاسه‌لیسی است که آقای بنی صدر فرصت می‌یابد از جانب

انسان‌های باشرف! مدعی شود که کسی دروغ‌های من (م. رجوی) را باور نمی‌کند و هیچکس نگران سازش بنی‌صدر با امثال هاشمی رفسنجانی نیست. آنگاه توپخانه‌ی کاغذین فرماندهی پیشین کل قوای رژیم خمینی به آتشباری سنگین علیه ما پرداخته و مرتکب یک فقره "قمیز" (از همان سریال قمیزهای قرن!) می‌گردد و تلویحا تهدید می‌کند که ما (مجاهدین) را نیز در ردیف "عملی استبداد و وابسته‌های رنگارنگ را از سر راه آزادی و استقلال ایران" برخورد داشت!

البته ما از قضاوت انسان‌های باشرف، استقبال می‌کنیم و از اینکه آقای بنی‌صدر اگر بتواند عملی استبداد و وابسته‌های رنگارنگ را از سر راه ایران بردارد نیز بغایت خوشحال خواهیم شد. مشروط بر اینکه خود مجدداً به عملی ولایت‌فقیه خمینی تبدیل نشود. اما در عین حال ما حق داریم نگران آن واژه‌شناسی‌ها و "بیان‌های ریاکارانه‌ای باشیم که نیت فاسد و جاه‌طلبانه‌ی خود راتحت عناوین مختلف از "اسلام" و "مبارزه‌ی ضدامپریالیستی" گرفته تا "آزادی و عدم هژمونی" و "استقلال" پرده‌پوشی می‌کنند. لذا با یادآوری مصاحبه‌ی جمعه ۱۳/مرداد/۶۳ آقای بنی‌صدر با کانال ۳ تلویزیون فرانسه که طی آن رفسنجانی جنایتکار را در راس گرایش "میان‌روی" معرفی نمود که جناح "سرخ" در برابر ایشان به خرابکاری پرداخته است و "بنابراین باید کمک کرد تا کسانی که خواست صلح دارند پیروز شوند"، ترجمه‌ی واژه‌ی "باشرف" در فرهنگ لغات آقای بنی‌صدر را به خوانندگان این گزارش احاله می‌دهیم. در همین رابطه خبر مجعول مندرج در روزنامه‌ی بنی‌صدر (انقلاب اسلامی ۱۲/آبان/۶۳) نیز بسیار پرمعنا و جالب توجه است. روزنامه‌ی ناشر افکار آقای بنی‌صدر درباره‌ی درگیری‌های داخلی رژیم خمینی خبر می‌دهد: "ناطق نوری، رفیق دوست و بخش عمده‌ای از سپاه پاسداران فعلاً در جناح هاشمی رفسنجانی هستند و در نزاع داخلی جناح‌های مختلف رژیم از وی پشتیبانی می‌کنند. همچنین در ادامه‌ی خبر آمده است: "این جناح چندی است تاکتیک‌های خود را تغییر داده و دم از مخالفت با خشونت می‌زنند و خواهان اداره‌ی کشور از طریق مدیریت متخصصین شده‌اند."

لذا ناگزیر از سوی مجاهدین خلق ایران که امروز بالاخص هدف توپخانه‌ی کاغذین آقای بنی‌صدر قرار گرفته‌اند تاکید می‌کنم که اگر آقای

بنی صدر جداً برآنست که عملی استبداد و وابسته‌های رنگارنگ را از سر راه آزادی و استقلال ایران بردارد؛ ما (مجاهدین) به او می‌گوئیم: این گوی و این میدان!

اضافه بر این ما سوگند می‌خوریم که تا هفتاد نسل هم که شده - تکرار می‌کنم تا هفتاد نسل - بدون ذره‌ای تامل و تردید و دقیقاً "در راس موعد" نقاب از چهره‌ی کلیه‌ی کسانی که با هتک حرمت "کلمات"، سرنوشت یک خلق و یک انقلاب را بازیچه‌ی هوس‌های جاه‌طلبانه‌ی خود می‌سازند برداریم و دیگر نگذاریم کسی مطامع خود را تحت عناوینی که فوقاً یاد شد پیش ببرد. همچنانکه با افشای نامه‌های خائنانه‌ی بنی‌صدر و مدنی به خمینی، و موضعگیری انقلابی شورای ملی مقاومت "در راس موعد"، بسیاری حساب‌های امپریالیستی و ارتجاعی را درهم ریختیم. نتیجتاً حضرات پس از آشکار شدن چهره‌ی واقعی‌شان، در انتظار مردم شریف ایران به کارت‌های سوخته و بی‌آبرویی تبدیل شدند که تا سالیان سال بایستی پاسخگوی "ننگ بزرگ سازش با دشمن" ایران و ایرانی (یعنی خمینی) باشند. حال بگذار آقایان مدنی و بنی‌صدر هر چه می‌خواهند برای ما "نُغز" وطن‌پرستی بخوانند تا ببینیم در جاده‌ی خیانت به کدام ناکجاآبادی خواهند رسید! بویژه به بنی‌صدر هشدار می‌دهم که انسان‌های با شرف ایرانی را بیش از این کر و کور و "زبان‌بسته" نپندارد. می‌خواهم عرض کنم انقلاب نوین ایران دیگر جایی برای شارلاتانیسم و اخلاقیات ارتجاعی "میان‌بازانه" ندارد و لذا امیدوارم دیگر بنی‌صدر و امثال او جرات نامه‌نگاری سری (یا به قول خودشان غیرعلنی) با خمینی خون‌آشام و معامله‌بر سرخون شهدا را پیدا نکنند و بدانند که اگر بدست ما برسد کماکان به استحضار ملت ایران خواهیم رساند.

* ————— *

در همان شماره‌ی "انقلاب اسلامی" (۲۸/مهر/۶۳) آقای بنی‌صدر مقدمات در اثبات "دروغ‌های" اینجانب اتخاذ سند بسیار جالبی انجام داده و می‌نویسد: "بنی‌صدر در نوشته‌ی ۱۱ آبان‌ماه ۱۳۶۲ به مناسبت "طرح خودمختاری کردستان" با صراحت تمام نوشته است که هرگاه تصمیمی اتخاذ شود که با استقلال و آزادی و جمهوری دمکراتیک اسلامی مغایر باشد؛ تبری خواهد جست." آنگاه چند سطر از نامه‌ی فوق‌الذکر خودش را (که بزودی متن کامل آن را خواهیم دید) ذکر نموده و نتیجه می‌گیرد که "این سند [یعنی

نامه‌ی خودش] علاوه بر اینکه . . . روشن می‌کند حتی اگر تصمیم در جزء خود با اصول بالا مغایر باشد، تصویب و اعلام آن را پایان بخشیدن به همکاری سیاسی تلقی می‌کنم؛ . . . دروغ‌های بسیار دیگر رجوی را نیز افشاء می‌کند. " به این ترتیب آقای بنی‌صدر مدعی است که چون در یک زمانی، در یک نامه‌ای به مسئول شورا نوشته است که اگر شورا تصمیمی بگیرد که کلا یا جزئا مغایر اصول استقلال و آزادی باشد از شورا جدا شده و تبری خواهد جست؛ اکنون به این حرف استناد جسته و آن را افشاکننده‌ی "دروغ‌های بسیار" مسئول شورا می‌داند!!

نمی‌دانم خوانندگان این گزارش، برنامه‌ی تلویزیونی کاندیداهای ریاست‌جمهوری را در شب‌های قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری (اواخر دیماه و اوایل بهمن ۵۸) دیده‌اند یا خیر؟ حسن آیت که یکی از کاندیداهای حزب جمهوری اسلامی بود، در اثبات سوابق مبارزاتی و اسلام‌پناهی دیرین خود، شگرد جالبی بکار گرفت و سند خیلی قانع‌کننده‌ای! ارائه داد. نامبرده مدعی شد که در روزگاری که در شهرستان‌هایی از قبیل سمنان به معلمی اشتغال داشته هر آنگاهی که برای دانش‌آموزان صحبت از شمر و یزید می‌کرده، منظورش "شاه و رژیم او" بوده است. منتها چون ساواک در کلاس‌های درس مامور داشته، وی نمی‌توانسته منظور خود را صریح‌تر بیان کند! از این هم جالب‌تر موقعی بود که حسن آیت در معرفی خودش گفت که جزء نخستین کسانی بوده است که در ایران خواستار "حکومت اسلامی" بوده‌اند. سپس دست در جیب کرد و تقویم کهنه‌ای را بیرون آورد و افزود که در پاورقی یکی از صفحات همین تقویم نیز در فلان سال نوشته بودم که حکومت اسلامی باید روی کار بیاید منتها چون خطر دستگیری وجود داشت و ساواک در همه‌جا مامور داشت نمی‌توانستم صریح بنویسم و لذا در لابلای عبارات رمزگونه‌ای نوشتم . . .

بدینوسیله آقای آیت نه فقط سوابق مبارزاتی خود را اثبات نمود، بلکه فی‌الواقع نشان داد که متخصص رعایت نکات امنیتی نیز بوده است!! حال این آقای ابوالحسن بنی‌صدر نیز می‌گوید که چون در فلان تاریخ نوشته بوده است که اگر در شورای ملی مقاومت تصمیمی اتخاذ شود که کلا و جزئا مخالف اصول آزادی و استقلال باشد، شورا را ترک خواهد نمود؛ و همین افشاگر "دروغ‌های بسیار دیگر رجوی" (منجمله در قبال مستلذی

پلزدن به تهران از طریق عراق که در فصل دوم گزارش حاضر به آن اشاره کردیم) است! بگذریم که براساس اقرار صریح خود آقای بنی‌صدر؛ معلوم می‌شود که تا لحظه‌ای که ما به همکاری خود با آقای بنی‌صدر خاتمه نداده و عذر ایشان را نخواستیم بودیم؛ از نظر او هیچ تصمیمی که حتی بطور جزئی با آزادی و استقلال ایران متباین باشد اتخاذ نشده است و به عبارت دیگر از فردای روز خداحافظی با آقای بنی‌صدر، ما مشمول جمیع برچسب‌های ایشان شده‌ایم!! و الا اگر بنی‌صدر به آنچه خودش می‌گوید نوشته است پایبند می‌بود، به مجرد اینکه ولو بطور جزئی به ساحت استقلال و آزادی و عدم هژمونی تخطی می‌نمودیم؛ می‌باید خود پیشقدم خداحافظی با ما می‌شد. اما راستی کدام را باور کنیم؟ آقای بنی‌صدر از یکسو مدعی شده بود ("انقلاب اسلامی" ۳۱/شهریور/۶۳) که در شب ۶۱/۱/۱ تصریح کرده است که ماده‌ی ۷ اساسنامه‌ی شورای ملی مقاومت "نمودار توتالیتاریسم تمام‌عیار" و بازگوکننده‌ی "اصل تضاد استالینی"، "مصادق کامل اصل هژمونی‌طلبی" و "بیمارتب بیش از استبداد فقیه، چه رسد به ولایت فقیه" می‌باشد. از سوی دیگر همین آقای بنی‌صدر اینهمه جرم! و جنایت! را به عیان دیده و تا دو سال بعد - یعنی تا هنگامی که عذرش را نخواستند - همین شورا را تحمل کرده است و اکنون هم می‌گوید که در آبان ۶۲ به من نامه نوشته و گفته است که ولو تصمیمی بطور جزئی، برخلاف آزادی و استقلال باشد از ما (شورا) جدا خواهد شد!

بیخود به دنبال رفع این تناقض نگردید! این تناقض، قبل از آنکه در چارچوب توضیحات بنی‌صدر قابل رفع و رجوع باشد؛ در صفحه مختصات کلی انقلاب نوین ایران توضیح داده می‌شود.

بر روی این صفحه، آقای بنی‌صدر را تنها نخواهید یافت. فی‌المثل بختیار هم هست و پیوسته تکرار کرده و می‌کند و با تیتیر درشت در نشریاتش می‌نویسد: "مجاهدین همان حرف استالین را می‌زنند" ("ایران امروز" شماره‌ی ۸۸).

بختیار می‌افزاید: "بنده معتقدم که هر کدام از این جوان‌ها چه آنها که بوسیله‌ی مجاهدین با تلقیناتی که می‌کنند و با آن تبرک اسلامی که برای خودشان درست کرده‌اند و به مارکسیست‌ها یک نوعی خود را پیوند می‌زنند، الان متوجه این شده‌اند که آقایان همه‌چیز هستند جز دمکرات" (همانجا)

بختیار همچنین گفته است: "... صحبت‌های اباطیلی مثل ضدخلقی و خلقی و ما ضدخلق را تحمل نمی‌کنیم؛ این یک مقدمه‌ی یک نوع دیکتاتوری است که من تحمل نمی‌کنم" و "این تز و این سنخ فکر، یک نوع طرز تفکر فاشیستی است که با رنگ چپگرایی و ترقیخواهی گاهی توأم می‌شود" (همانجا) دارودسته‌ی علی امینی، مهره‌ی سرشناس استعمار نیز، دقیقاً همین حرف‌ها را می‌گویند. چندی پیش در روزنامه‌ی امینی یکی از عوامل سازمان‌های جاسوسی استعماری (بنام شاهین فاطمی) از سوی دارودسته‌ی امینی اعلام نمود:

"احتمال اینکه کاریکاتورهای هیتلر و استالین و نطفه‌های باصطلاح جان‌یفتاده‌ی دیکتاتورهای آینده، اصل انتخابات را بپذیرند خیلی کم است... و "اینان دوست جوانان نیستند، دشمن آنها هستند، این کاریست که آقای خمینی کرده و در سطح دیگر کاریست که آقای رجوی کرد. او هزارها جوان را به گام مرگ فرستاد و سپس خود به پاریس فرار کرد." وی افزود: "تبلیغ، اسلحه‌ایست که رژیم‌های توتالیتر - اعم از اینکه مذهبی باشند یا کمونیستی و فاشیستی - از آن برای مغزشویی جوانان استفاده می‌کنند. هیتلر هم جوانان را برای مردن آماده می‌ساخت" ("ایران و جهان" ۹/مهر/۶۳)

جاسوس و مزدور مزبور (شاهین فاطمی) همان کسی است که از مدت‌ها پیش ماموریت داشت در هر کجا که می‌تواند مجاهدین را "توتالیتراریست" عنوان بدهد. وی چندی پیش در یکی از روزنامه‌های فرانسوی مدعی گردید که مجاهدین به دستور مسکو بنی‌صدر را کنار گذاشته‌اند... عرض نکردم (در فصل گذشته) که آقای بنی‌صدر با عنوان کردن توتالیتراریسم مجاهدین و "گرایش به چپ" به زبان گویا و فصیح بین‌المللی چه نکته‌ها پیغام می‌کند!؟

نشریه‌ی اجنبی‌پرست علی‌امینی که عایدات سیاسی و غیرسیاسی ناشی از قرارداد پیچ - امینی هنوز در زیر دندانش مژه می‌کند، اخیراً نیز نوشته بود: "پیش‌بینی‌هایی که ناظران آگاه از چندی پیش پیرامون گردش سازمان مجاهدین خلق... به سوی چپ می‌گردند، دقیق‌تر از آنچه تصورش ممکن بود به حقیقت پیوست. نخستین نشانه‌ی این گرایش به سمت مارکسیسم‌لنینیسم اخراج ابوالحسن بنی‌صدر بود". نشریه‌ی مزبور آنگاه پس از اشاره به تبدیل

عضویت آقای مهدی سامع در شورای ملی مقاومت از "فرد" به نمایندگی "سازمان چریک‌های فدائی خلق - پیرو برنامه‌ی هویت" بازهم برای اثبات نتیجه‌گیری مورد نظر خود به ذکر یک خبر معمول از خبرگزاری کویت دایر بر مصاحبه‌ی یکی از رهبران مجاهدین در مسکو مبادرت ورزیده بود که لابد از محافلی نظیر همین آقایان سرچشمه می‌گیرد، زیرا تکذیبیه‌ی مجاهدین را که بلافاصله بدنبال انتشار خبر معمول فوق‌الذکر صادر شد، منعکس نمودند. به‌رحال روزنامه‌ی امینی پس از ذکر این موارد نتیجه می‌گیرد: "کنار رفتن پرده‌های ریای مذهبی از ماهیت اصلی و استالینی سازمان مجاهدین خلق همچنان ادامه دارد." ("ایران و جهان" ۳۰/مهر/۱۳۶۳)

اخیرا نیز دیدم نشریه‌ی بختیار به ابزار احساسات برای بنی‌صدر پرداخته و نوشته است "آنچه را که بنی‌صدر مختصر و مفید پیرامون داماد خود عنوان می‌کند اینست که رهبر مجاهدین خلق بخاطر امضاء گذاشتن بر پای پیمان‌نامه‌ی با عراق، سازمان مجاهدین خلق را ستون پنجم عراق کرده است و برای آن کشور جاسوسی می‌کنند." نشریه‌ی بختیار می‌افزاید "اما نکته‌ی مهمتری که بنی‌صدر بدان اشاره کرد این بود که آقای رجوی در عالم رویا یک حکومت دیکتاتوری برای خود ساخته است..." (ایران امروز - ۶۳/۸/۵)

—————*—————

طرح مصوب

اگر آقای بنی‌صدر به نامه‌ای که در آبان‌ماه ۶۲ پیرامون طرح خودمختاری کردستان به مسئول شورا نوشته است استناد نمی‌کرد، شاید برای جلوگیری از اطلاعاتی کلام هم که شده لزومی نداشت که در گزارش حاضر به امری که پس از تصویب طرح خودمختاری در شورا، دیگر موضوعیتی نداشت بپردازیم. یعنی شاید بهتر می‌بود که در این مورد دیگر به خجالت دادن بنی‌صدر نمی‌پرداختیم.

اگر چه به نظر می‌رسد که بنی‌صدر با این مقوله از اساس آشنائی نداشته باشد.

آخر این همان نامه‌ای است که من تا این تاریخ، آن را فقط نزد خودم

نگه داشته و حتی به دبیرخانه‌ی شورا نیز نداده بودم. علیرغم اینکه بخصوص حزب دمکرات کردستان ایران و خود آقای قاسملو، به اصرار از مسئول شورا می‌خواستند که نسخه‌ای از آن نامه به حزب داده بشود.

حتی در یک مقطع وقتی که در جریان تصویب طرح خودمختاری کردستان کاملا به بن‌بست رسیده بودیم و بیم متلاشی شدن شورا می‌رفت و آقای قاسملو از فرط ناراحتی، اجلاس شورا را ترک کرده بود؛ وقتی چند روز بعد همراه با برادر مجاهد مهدی ابریشمی به دفتر حزب دمکرات در پاریس رفتیم؛ آقای قاسملو ابتدا همانند آخرین باری که بعد از ترک اجلاس به اعضای کمیسیون خودمختاری به دیدار من آمده بود گفت: ما (حزب دمکرات) از شورا دیگر چیزی نمی‌خواهیم؛ تنها یک نسخه از نامه‌ی آقای بنی‌صدر که در اجلاس‌های شورا قرائت کردید به ما بدهید، ما دیگر کاری نداریم خداحفظی می‌کنیم و می‌رویم...

راستی این بود که نامه‌ی آقای بنی‌صدر نه فقط برای حزب دمکرات بلکه برای عموم اعضای شورا نیز گزنده و توهین‌آمیز بود.

از ابتدا تا انتهای جریان تصویب طرح خودمختاری نیز آقای بنی‌صدر جز یکبار که به نشست کمیسیون خودمختاری آمد، از شرکت در نشست‌های شورا درباره‌ی طرح خودمختاری اکیدا خودداری ورزید و آنگاه درست در روزهایی که راجع به طرح در بن‌بست بودیم، محل تشکیل جلسات را هم ترک نمود و به منزل خانوادگی خودش در پاریس رفت. رفت و آمدهای اعضای کمیسیون و مخبر آن آقای هدایت‌الله متین‌دفتری به نزد آقای بنی‌صدر نیز فایده نمی‌کرد.

کمیسیون خودمختاری ۶ - ۷ ماه بود که تشکیل شده بود و اعضای آن جلسات مکرر و متمادی داشتند و بحث‌ها کرده و زحمت‌ها کشیده بودند. در بحبوحه‌ی برخوردها و نامه‌ی گزنده‌ی آقای بنی‌صدر، یکبار مخبر کمیسیون، آقای متین‌دفتری، آنقدر آزرده و ناراحت شد که مانند برخی دیگر از اعضای شورا اظهار کرد که زمان جدائی با آقای بنی‌صدر بنحو اجتناب‌ناپذیری فرا رسیده است و شورا هیچ چاره‌ی دیگری ندارد...

می‌خواهم بگویم که بر سر این جریان، چند ماه قبل از اینکه مجاهدین نامه‌ی خداحافظی با آقای بنی‌صدر بنویسند، برخی دیگر از اعضای شورا عزمشان به خداحافظی با آقای بنی‌صدر جزم شده بود و خلاصه‌ی کلام "وتو"ی امثال مجاهدین مانع جدائی بود. بگذریم که رفقای حزب دمکرات و آقای قاسملو از خود من هم آزرده شدند که چرا نسخهای از نامه‌ی آقای بنی‌صدر راجع به طرح اولیه‌ی خودمختاری را به حزب دمکرات نداده‌ام... چه می‌توان کرد؟ حال آقای بنی‌صدر مابهازاء این مصلحت‌اندیشی مسئول شورا را، با چماق کردن همان نامه‌اش به سر خود من، تادیبه می‌کند. به گواهی کلیه‌ی اعضای شورا، من در منتهای حسن‌نیت می‌کوشیدم که هر عیب و انتقادی هم که متوجه مجاهدین و شخص خود من بشود، متحده‌مان (بنی‌صدر) از پیچ و خم طرح خودمختاری و مسئله‌ی کردستان - که بهیچوجه در آن خوش‌سابقه نبود - درست بیرون بیاید و شورا نیز در ترکیب آن روزش پابرجا بماند و مستحکم‌تر شود.



طرح شورای ملی مقاومت برای خودمختاری کردستان ایران، تقریباً نتیجه‌ی ۷ ماه بحث و بررسی است. به گواهی برادران مجاهد و رفقا و برادران شورائی با وجود اینکه عمده‌ی زحمات این طرح بر دوش کمیسیون بود، تا مرحله‌ی تصویب تقریباً سه‌ماه کامل از وقت مرا نیز به خود اختصاص داد و کار اصلی‌ام بود.

برای تمامی شورا مسئله این بود که چگونه می‌توان یک راه‌حل عادلانه، دمکراتیک و صلح‌آمیز برای یکی از بفرنج‌ترین مسائل سیاسی و تاریخی کشور یعنی مسئله‌ی ملیت ستمزده‌ی کرد در چارچوب آزادی و استقلال و تمامیت ارضی میهن پیدا نمود. آنهم در داخل شورائی که هم حزب دمکرات کردستان و هم آقای بنی‌صدر را - با سوابق تقابل مسلحانه - دربر می‌گیرد. سرانجام در ۱۷/آبان/۶۲، طرح نهائی تواما با ماده‌ی واحده‌ای به‌راگیری گذاشته شد و به اتفاق آراء تصویب گردید. اگرچه ماده‌ی مزبور توضیح و اوضاحت است و تمامی مصوبات شورای ملی مقاومت را شامل می‌شود.

[کلیشه "طرح شورای ملی مقاومت برای خودمختاری کردستان ایران" و "اطلاعیه" مسئول شورای ملی مقاومت درباره‌ی ماده‌ی واحده‌ی مصوب شورا" از کتاب "برنامه" شورای ملی مقاومت و دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران" آورده شده است]

حاضر را برای تامین خودمختاری کردستان ایران اعلام می‌دارد. این طرح در چارچوب برنامه‌ی شورای ملی مقاومت و دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران و توافق برآمده دولت موقت قابل اجراء است و مشخصاً بر اساس ماده‌ی ۳ وظایف برآمده دولت موقت مبتنی بر "پایان دادن به جنگ ضدحلقه‌ی علمیه‌ی مردم کردستان با اعلان خودمختاری در چارچوب نصابت ارضی ایران"، کوشش برای محور آثار این جنگ "تنظیم و تصویب شده و رهنمون عمل آریبندی دولت موقت درباره‌ی خودمختاری کردستان خواهد بود. ترتیبات و نحوه‌ی اجرای طرح حاضر را دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران مشخص خواهد نمود. دولت موقت موظف است برای تحقق این طرح تلاشهای لازم را مبذول دارد.

۱ - منطقی خودمختار، تمامی کردستان ایران را شامل می‌گردد. قلمرو جغرافیائی این منطقه از طریق مراجعه به آراء عمومی مردم منطقی گردنشین کشور تعیین می‌شود.

۲ - ارگان قانونگذاری در امور داخلی منطقی خودمختار، شورایی است که نمایندگان آن از طریق انتخابات آزاد با رای عمومی، مستقیم، مساوی و منصفی انتخاب می‌شوند. توانس عمومی جمهوری در

طرح شورای ملی مقاومت برای خودمختاری کردستان ایران

نظر به اینکه مردم ایران با انقلاب خود "آزادی و استقلال" را به عنوان دواصل عمومی و تفکک‌ناپذیر مطرح کرده‌اند.

نظر به اینکه شورای ملی مقاومت براندازی رژیم خمینی و برقراری نظام سیاسی مبتنی بر اراده و حاکمیت مردم را وجهی همت خود قرار داده است.

نظر به اینکه لازمی استوار یک حکومت مبتنی بر اراده و حاکمیت مردم در ایران، تامین و تضمین هر چه بیشتر وسائل، امکانات و طرق دخالت و مشارکت همی مردم در اخذ و اجرای تصمیمات است.

نظر به اینکه دخالت و مشارکت مردم در اخذ و اجرای تصمیمات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی شرط لازم تحقق دموکراسی در یک کشور است؛

شورای ملی مقاومت به منظور تامین و تقویت هر چه بیشتر حاکمیت مردمی و نصابت ارضی و یکپارچگی و وحدت ملی کشور و نظر به مبارزات عادلانه‌ی مردم کردستان برای تامین دموکراسی در ایران و خودمختاری در کردستان و به منظور رفع رنج ستم مضاعف از ملت ستمدیده‌ی کرد، طرح

اهمیت سراسری دارند و با مسئزم سرمایه‌گذاری‌های کلان

هستند در صلاحیت دولت مرکزی است.

اداره‌ی سایر امور اقتصادی منطقی خودمختار در

صلاحیت ارگان‌های خودمختاری است. بهره‌برداری از

منابع طبیعی و ثروت‌های عمومی کشور که اهمیت سراسری

دارند در صلاحیت دولت مرکزی است که به نفع همی

مردم ایران صورت می‌گیرد. در منطقی خودمختار

کردستان ارگان‌های خودمختاری دولت مرکزی را در

بهره‌برداری از این منابع و ثروت‌ها یاری خواهند نمود.

۷ - زبان کردی، زبان رسمی تدریس و نگاشته‌ی

داخلی در منطقی خودمختار است و در همی مراحل

تحصیلی حق آموزش به زبان کردی برای ساکنان منطقه

برسیت شناخته می‌شود.

زبان فارسی، در منطقی خودمختار نیز مانند دیگر

مناطق ایران، زبان رسمی است و در مدارس همراه با زبان

کردی آموزش داده می‌شود. مکاتبات ادارات منطقی

خودمختار کردستان با مرکز و سایر مناطق ایران و نیز با

ادارات وابسته به دولت مرکزی در منطقی خودمختار

به زبان فارسی صورت می‌گیرد. گشمنی ساکنان غیرکرد در

کردستان خودمختار در اشاعی فرهنگ خود آرا دهند و حق آموزش به زبان خود را دارند.

منطقی خودمختار لازم‌الاجراست. مهمات شورایی

کردستان نباید ناشی قوانین عمومی جمهوری باشد.

۳ - اداره‌ی گشمنی امور منطقی خودمختار کردستان

بجز اموری که ذیل در صلاحیت دولت مرکزی شناخته

می‌شود در صلاحیت ارگان‌های خودمختاری است.

تعمین عالی‌ترین ارگان‌ها برای اداره‌ی این امور و

نظارت بر فعالیت آنها به عهده‌ی شورایی کردستان

است.

۴ - حفظ انتظامات داخلی منطقی خودمختار

به عهده‌ی ارگان‌های خودمختاری است که نیروی متناسب

برای این امر را با مراعات ماده‌ی ۲ طرح حاضر سازمان

خواهند داد.

۵ - امور مربوط به سیاست خارجی و روابط خارجی.

اهمیت سراسری جمهوری و دفاع ملی (تامل حرارت از

مرزها، حفظ تمامیت ارضی و وحدت جمهوری) در

صلاحیت دولت مرکزی است. ارزش در منطقی خودمختار

کردستان نیز مانند دیگر نقاط ایران حق دخالت در امور

انتظامی داخلی را ندارد.

۶ - امور مربوط به تجارت خارجی و گمرکات، تعیین نظام پولی و مالی کشور، انجام وظایف مربوط به بانک مرکزی، تنظیم بودجه‌ی عمومی و برنامه‌های اقتصادی که

است خودداری ننوده و دولت مرکزی را در اجرای وظایف خویش در منطقه یاری کنند. به همین نحو دولت مرکزی و ارگان‌های اجرایی آن از مداخله در اموری که در صلاحیت ویژه‌ی ارگان‌های خودمختاری شناخته شده‌اند ممنوعند و باید ارگان‌های خودمختاری را در انجام وظایف خود یاری رسانند.

۱۱ - دولت مرکزی در اجرای وظایفی خود یعنی بر تاسیس سریع پیشرفت و توسعه‌ی کلیه‌ی مناطق عقب‌افتاده‌ی کشور، موظف است که از درآمدهای عمومی سهم بیشتری را به رفع عقب‌ماندگی منطقه‌ی خودمختار کردستان نیز تخصیص دهد.

۱۲ - مردم منطقه‌ی خودمختار کردستان مانند سایر هموطنان خود در سراسر ایران از طرق قانونی و بدون هیچگونه تبعیض در اداری امور کشور سزاوارک خواهند بود.

طرح حاضر در یک مقدمه و ۱۲ ماده در تاریخ ۱۳۶۲/۴/۱۷ با اتفاق آراء در شورای ملی مقاومت به تصویب رسید.

مسئول شورای ملی مقاومت

سمو درجری

۸ - کلیه حقوق و آزادی‌های مطرح در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی مربوط به آن، آزادی نظیر آزادی عقیده و بیان، آزادی مطبوعات، آزادی شکل و فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی، اتحادیه‌ها، شرکات کارگری، دهقانی و صنعتی، انجمن‌های دموکراتیک، و شرکات انتخاب شغل و محل اقامت و آزادی مذهب در آزادی انتخاب شغل و محل اقامت دیگر نقاط ایران تضمین کردستان خودمختار همانند دیگر نقاط ایران خواهند می‌شود. کلیه ساکنان کردستان اعم از زن و مرد همانند ساکنان سایر مناطق ایران بدون هر نوع تبعیض جنسی، قومی، نژادی و مذهبی از تساوی حقوق اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برخوردار خواهند بود.

۹ - نظام قضائی جمهوری واحد است و در منطقه‌ی خودمختار مادداها طبق قوانین جمهوری و همچنین قوانین عموم شورای عالی کردستان، به دعوی رسیدگی خواهند نمود.

نیروهای انتظامی کردستان خودمختار، همانند نیروهای انتظامی دیگر نقاط کشور، ضابط دادگستری بوده و ملزم به اجرای احکام و دستورها و قرارهای محاکم و مقامات قضائی می‌باشند.

۱۰ - ارگان‌های خودمختاری موظفند از مداخله در اموری که در صلاحیت ویژه‌ی دولت مرکزی شناخته شده

بیرایون مصوبات شورای ملی مقاومت در همین جا مآدای و آمدهی مصوب تورا راجع به اعتبار کلیهی مصوباتش در گذشته و حال و آینده را که با اتفاق آراء به تصویب رسیده است به شرح زیر به استحضار می‌رسانم :

"هیچیک از مصوبات شورای ملی مقاومت یعنی از قانون اساسی نظام جمهوری آینده کشور که توسط مجلس موسسان و قانونگزاری ملی تدوین خواهد شد، تلقی نمی‌شود."

مسئول شورای ملی مقاومت

سمودرجوی

۱۳۴۲/۱۷/۱۷

مصوبات و طرحها
اطلاعیه مسئول شورای ملی مقاومت درباره
ماده واحده مصوب شورا

هموطنان عزیز

در مورد مصوبات شورای ملی مقاومت و نحوهی تلقی قانونی آن اعماء شورای ملی مقاومت اینجانب را موظف به یادآوری و تاکید بر نکات زیر نمودند :

- ۱- برحسب ماده ۲ اساسنامه شورای ملی مقاومت "این تورا تا تشکیل و اعلام آمادگی مجلس موسسان و قانونگزاری ملی، موقتا وظائف قانونگزاری و نظارت بر ادارهی امور کشور را برعهده دارد" و برحسب مادهی الحاقی "ب" (ذیل مادهی ۱ فصل اول برنامه) : "مجلس موسسان و قانونگزاری ملی حداکثر تا ۶ ماه پس از سرنگونی رژیم خمینی و استقرار دولت موقت از طریق انتخابات آزاد، با رای عمومی، مستقیم، مساوی و مخفی تشکیل خواهد شد."

خواهد شد."

۲ - همچنین شورای ملی مقاومت حق وضع قانون

اساسی نظام جمهوری آینده کشور را برحسب بند اول

مادهی ۲ برنامه خود درجعهدهی مجلس موسسان و

قانونگزاری ملی شناخته است.

۳ - با اینهمه به منظور زدودن هرگونه شبههای

همانروز به هنگام انتشار طرح مصوب و ماده‌ی واحده طی پیام مسئول
شورا به عرض عموم هموطنان رساندم :

“شورای ملی مقاومت بمثابة تنها جانشین دمکراتیک و قدرتمند برای
رژیم سرکوبگر و خون‌آشام خمینی بار دیگر در مسیر آزادی و استقلال میهن و
دفاع از تمامیت ارضی ایران و حاکمیت و وحدت ملی تمامی این مرز و بوم ،
راه‌حلی عادلانه ، صلح‌آمیز و دمکراتیک برای یکی از مسائل بغرنج سیاسی و
تاریخی کشورمان جستجو کرده است . منظور مسئله‌ی کردستان ایران و ملیت
ستمزده‌ی کرد در میهن ماست که طی سالیان متمادی تحت ستم مضاعف
رژیم‌های مختلف بسر برده و ناگزیر از مقاومت و مبارزه بوده است . مسئله‌ای
که رژیم‌های سرکوبگر سلطنتی و خمینی علیرغم اعمال قهر وحشیانه نه تنها
هرگز قادر به حل آن نبودند بلکه آنرا بطور دائم بغرنج‌تر و پیچیده‌تر نیز کردند .
گماینکه قدرت‌ها و ایادی استعماری نیز ضمن یکصد و پنجاه سال گذشته پیوسته بر آن
بوده‌اند تا با سوءاستفاده از تنوعات قومی و ملی ایران و مسائل مربوط به حقوق
ملیت‌ها ، از یکسو تمامیت ارضی و وحدت ملی کل کشور را به زیر علامت سوال بکشند
و از سوی دیگر با برجسب ناروای “تجزیه‌طلبی” زمینه‌ها و وسائل سرکوب هرچه
بیشتر را تدارک دیده و مانع به ثمر رسیدن مبارزات و درخواست‌های عادلانه‌ی
مردمی همچون مردم کردستان شوند . بخصوص که لاینحل ماندن اینگونه مسائل و
تداوم بحران‌ها ، درگیری‌ها و خونریزی‌های ناشی از آنها ، چه در گذشته و چه در
آینده ، جز در خدمت استمرار و تحکیم سلطه‌ی استبداد و وابستگی و جز برضد
آرمان‌های آزادیخواهان و استقلال‌طلبانه‌ی تمامی خلق ایران نبوده و نخواهد بود.”

.....
“مقاومت مشروع و عادلانه‌ی مردم ایران چه در تهران و چه در جنگل و
کردستان به آنچنان بلوغ مبارزاتی و سیاسی نائل شده که می‌تواند در چارچوب
شورای ملی مقاومت بنحوی کاملاً دمکراتیک و مسئول از عهده‌ی مسائل غامضی
همچون مسئله‌ی خودمختاری کردستان برآید و اضافه‌براین ، آنرا مستقیماً با
آزادی و استقلال و تمامیت ارضی خدشه‌ناپذیر کشور نیز پیوند بزند . یعنی از
نظر ما (شورا) بین دمکراسی پایدار و رفع استثمار و ستم مضاعف از مردمی
همچون مردم کردستان رابطه‌ای مستقیم و اجتناب‌ناپذیر وجود دارد که البته
تنها در چارچوب شورای ملی مقاومت یعنی در چارچوب تنها آلترناتیو دمکراتیک
و انقلابی ، پاسخ می‌یابد . چارچوبی که در ابعاد نظامی نیز خون‌پیشمرگان دلیر

حزب دمکرات کردستان ایران را با خون پیشمرگان مجاهد خلق در راستای یک مقاومت شکوهمند در منطقه‌ی کردستان پیوند زده و درهم آمیخته است. علاوه بر اینها اتفاق نظر همه‌ی شخصیت‌ها و اعضای شورا در طرح حاضر، بروشنی مبین تمرین دمکراسی و اتفاق و همکاری در عین اختلاف عقیدتی و مسلکی است. به عبارت دیگر اگر انعطاف و بردباری دمکراتیک جمیع شخصیت‌ها و اعضای شورای ملی مقاومت نمی‌بود؛ ما هرگز از پس تدوین و تصویب چنین طرحی بر نمی‌آمدیم.

دقیق‌تر بگوئیم: طرح حاضر نتیجه‌ی دمکراتیک، بردبارانه و همراه با انعطاف برخورد عقاید و آراء در داخل شورا است. علیهذا این طرح نقطه‌نظر خاص شخصی یا گروهی و سازمانی هیچیک از ما نیست. فی‌المثل چنانکه می‌دانید، چه آقای بنی‌صدر یا سازمان مجاهدین خلق ایران و چه حزب دمکرات کردستان ایران یا سایر شخصیت‌ها و سازمان‌ها و گروهها و احزاب عضو شورا هر یک نقطه‌نظرها یا برنامه‌ها و طرح‌های خاص خود پیرامون مسئله‌ی خودمختاری کردستان را پیش از این ارائه کرده‌اند و لذا حق دارند که طرح حاضر را چه گلا و چه جزئا گمال مطلوب فرد یا گروه خود تلقی نمایند. اما مسئله این است که ما توانستیم دقیقا در نقطه‌ی مقابل سیاست‌های انحصارگرانه و ضددمکراتیک شاهی و خمینی، دست‌درست یکدیگر به طرح واحدی هرچند هم با نقطه‌نظرهای اخص شخصی و گروهی‌مان انطباق کامل نداشته باشد؛ دست‌بیا بیم و از این پس در گادر شورای ملی مقاومت همگی به دفاع از آن ملتزم هستیم."

اظهار نظر بنی‌صدر

اما طرح‌نهایی مصوب شورا درباره‌ی خودمختاری، نخستین طرح‌شورا نبود. از آنجا که طرح نخستین پس از شور اول با مخالفت آقای بنی‌صدر (به شرح مندرج در نامه‌اش) مواجه شدو شور دوم نیز با رای مخالف حزب دمکرات مواجه شده بود، سرانجام پس از همه‌ی بحث و گفتگوها، طرح جدیدی "بمتابه پیشنهاد مسئول شورا" به رای‌گیری گذاشته شد و همین طرح بود که سرانجام به اتفاق آراء تصویب و بعدا منتشر گردید.

چنانکه ذیلا [در صفحه‌ی بعد] ملاحظه می‌کنید آقای بنی‌صدر ذیل نامه‌ی من اظهارنظر نموده و طرح مصوب را خدمتی به استقلال ایران و قدمی در استقرار دمکراسی... ارزیابی کرده است.



موضع گیری دیپلک حزب دمکرات کردستان ایران در رابطه با طرح خودمختاری شورای ملی مقاومت

مجاهد: در تاریخ ۲۴/آذر ماه سال جاری، رادیو "صدای کردستان" مصاحبه‌ای با دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران انجام داد. در این مصاحبه درباره‌ی مسائل مختلف، منجمله طرح خودمختاری شورای ملی مقاومت گفتگو شده است. آن قسمت از مصاحبه که مربوط به طرح خودمختاری شورای ملی مقاومت می‌باشد، عیناً برای خوانندگان عزیز "مجاهد" نقل می‌شود. توجه می‌دهیم که قسمت‌های زیرین از روی نوار پیاده شده و در یکی دو مورد جزئی کلماتی از آن نامعلوم بوده که در داخل متن پیاده شده متذکر گردیده‌ایم.

همچنین نمایان یادآوری است چنانچه از مطالب آقای قاسم پیرامون حدود جغرافیائی

منطقه‌ی کردستان ایران تلویحا چنین مستفاد شود که این منطقه را شامل ۴ استان (گتونی) کشور می‌دانند، نفر خود ایشان است و تا آنجا که به طرح شورای ملی مقاومت درباره‌ی خودمختاری کردستان ایران مربوط می‌شود، همچنانکه خود ایشان نیز اشاره کرده است، بر طبق ماده‌ی ۱ طرح شورای ملی مقاومت: "منطقه‌ی خودمختار، تمامی کردستان ایران را شامل می‌گردد. قلمرو جغرافیایی این منطقه از طریق مراجعه به آراء عمومی مردم منطقه‌ی کردنشین کشور تعیین می‌شود." البته همچنانکه در مقدمه‌ی طرح شورای ملی مقاومت نیز آمده، "ترتیبات و نحوه‌ی اجرای طرح حاضر را دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران شخص خواهد نمود."

خلق کرد در کردستان ایران که همچنانکه قبلا کتیم پرچمدار مبارزه برای آزادی سراسر ایران است، پشتیبانی نماید پس از چند ماه مذاکره و بحث و جلسات بی‌دری، طرح خودمختاری که از سوی حزب ما پیشنهاد شده بود و مطالبه‌ی طرح‌های بسیار دیگری که از سوی شخصیت‌ها و سازمان‌های دیگر عضو شورا پیشنهاد گردیده بود، خوشبختانه شورای ملی مقاومت طرح را تصویب نمود که می‌توانم بگویم در اساس چندان تفاوتی با طرح پیشنهادی حزب دمکرات کردستان ایران ندارد. من تصویب این طرح را موفقیت بزرگ و موفقیت تاریخی می‌دانم، چراکه برای نخستین بار سازمان‌های خلق ایران و شخصیت‌های سرشناس زیادی به این نتیجه‌امید دارند که تصویب طرح خودمختاری کردستان برخلاف نظر دشمنان آزادی ایران نه تنها باعث تجزیه‌ی ایران نخواهد شد، بلکه کمک خواهد کرد وحدت ایران مستحکم‌تر گردد. کمک خواهد کرد خلق‌های ایران از صمیم قلب از آزادی و استقلال ایران

بی‌شک دستگیر و تسلط مسلمانان می‌دانند در طول اقامت شما در پاریس طرح خودمختاری کردستان در شورای ملی مقاومت به تصویب رسیده. ممکن است نظرات خودتان را در مورد این طرح برای شنوندگان عزیز رادیو "صدای کردستان" ایران بیان فرمایید؟

ج) همچنانکه شنوندگان عزیز می‌دانند شورای ملی مقاومت از آغاز تشکیل، خودمختاری را بمناسبت یک اصل مقدس پذیرفته بود. طی دو سال گذشته حزب دمکرات کردستان به این واقعت پی برده که در مورد محتوای خودمختاری در میان اعضای شورا اختلاف نظر وجود دارد و اعضا و شخصیت‌ها و سازمان‌های داخل کشور، هر یک نظر و وزنی در مورد خودمختاری دارند و آن را به نحوی تفسیر می‌کنند. از سوی دیگر بدنیال پورش گسترده‌ی رژیم به کردستان، حزب دمکرات متذکر بود که شورای ملی مقاومت باید به نحوی به جنبش ملی دمکراتیک خلق کرد در کردستان ایران باری برساند و اگر از نظر نظامی قادر نیست که آنچنان که لازم است جنبش را باری دهد حداقل از نظر سیاسی از مبارزه‌ی

دفاع نمانند. آنچه مسلم است در طرح این مساله بحث در مورد آن و حتی بعضی اوقات مشاجره در مورد طرح خودمختاری، مسئولیت اساسی منجا ما بود و به همین جهت با افتخار می‌توانم بگویم که تصویب طرح خودمختاری به‌رزوی بزرگی برای حزب دمکرات کردستان محسوب می‌گردد و اینکه باید روی این مساله تاکید کنیم که: سازمان مجاهدین خلق در جریان بحث و مذاکره در مورد این طرح به حق نقش چشمگیری داشت و زحمت زیادی متحمل شد تا این طرح که به این ترتیب به تصویب رسیده است، پذیرفته شود. موارد مهم این طرح اینجا روشن است. شنوندگان عزیز طرح‌های حزب دمکرات کردستان ایران را بپوا دارند و بویژه طرح شش ماده‌ای حزب را فراموش نگردانند. اینکه من با مسئولیت تمام می‌توانم بگویم که طرحی که اکنون به حق از طرح شش ماده‌ای حزب ما بهتر است، زیرا رسانی که ما این طرح شش ماده‌ای را مطرح کردیم، مردم ما چنین جنگ

موضعگیری دبیرکل حزب دمکرات

دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران آقای قاسملو، پس از بازگشت به کردستان در اواخر آذرماه سال ۶۲ طی یک مصاحبه‌ی رادیویی با "صدای کردستان" راجع به طرح خودمختاری شورای ملی مقاومت به موضعگیری پرداخت. آقای قاسملو تصویب این طرح را "موفقیت بزرگ و موفقیت تاریخی" شناخت که در عین حال "پیروزی بزرگی برای حزب دمکرات کردستان محسوب می‌گردد" و افزود "من با مسئولیت تمام می‌توانم بگویم که طرحی که اکنون به تصویب رسیده است به حق از طرح شش ماده‌ای حزب ما بیشتر است" و "تمامی خواست‌های اساسی حزب دمکرات کردستان ایران در این طرح گنجانده شده است."

آقای قاسملو همچنین توضیح داد که "من این طرح را بطور کلی طرح بسیار موفق می‌دانم و می‌توانم با مسئولیت این مسئله را خاطر نشان کنم که طرح خودمختاری کشورهای بسیاری را مطالعه کرده‌ام - از هندوستان گرفته تا اسپانیا - و می‌توانم اینرا در میان کلیه‌ی طرح‌های خودمختاری کشورهای دیگر به عنوان یکی از بهترین طرح‌ها معرفی کنم. این مسئله را نیز نباید از نظر دور داشت که این طرح، طرح خودمختاری حزب دمکرات کردستان ایران نیست و حزب دمکرات این را حق مسلم خود می‌داند که جهت تصویب و به گرسی نشانیدن طرح خودمختاری حزب مبارزه کند و در آینده این مبارزه را نیز ادامه خواهد داد. لکن نباید این مسئله را از نظر دور داشت که تحقق طرح شورای ملی مقاومت در واقع تحقق خواست‌های اساسی مردم کردستان است."

آقای قاسملو خطاب به کسانی که "در سطح دوستان جنبش خلق کرد در کردستان ایران هستند" اظهار داشت: "طرحی که اکثریت نمایندگان خلق‌های ایران آنرا مورد تصویب قرار می‌دهند، طرحی که واقعا در چارچوب یک کشور خواست‌های خود را فرموله کرده باشد نمی‌تواند بیش از این باشد. اگر بیش از این از یک طرح خودمختاری انتظار داشته باشیم مسئله دیگر از چارچوب خودمختاری خارج خواهد شد و ما به عنوان حزب دمکرات کردستان ایران که از ابتدا اعلام کردیم که خواست‌های ما در چارچوب ایران دمکراتیک تا مین می‌گردد معتقدیم که با تحقق این طرح مسئله حل خواهد شد و مردم کردستان احساس خواهند کرد سرنوشت خود را خود تعیین می‌کنند."

مشروح موضعگیری دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران در رابطه با طرح خودمختاری شورای ملی مقاومت در "مجاهد" شماره‌ی ۱۸۶ نیز منعکس گردیده است.

Date

تاریخ: ۱۷ آبان ۲۲

No

شماره:

آقای رئیس جمهوری صدر

به ضمیمه طرح (عبدیم) خودتاری کردستان ایران جناب شهیار مندل شورا
که به اتفاق آراء در جلسه ۱۷ آبان ۲۲ احزاب فوق العاده شورا ملی مقاومت
تجدید اعضا رسید جهت ابراز نظر تقدیم شد.

مندل شورا ملی مقاومت

آقای سعید جوی مددک شورا ملی مقاومت

طرح خودتاری کردستان و القوم و لغات

۱۷ آبان ۲۲

زیرا بود آموذ می شوم:

- ۱- این طرح ضرورت است به استقلال ایلی و قدمی است در استوار دگرایی به شرط آنکه
- ۲- همه مردم و امعنای خود بایسند یا بنده بکنجام آهرا این طرح تصویب شود
- دگر شود. مردم ایران باید این طرح را همی شنیدند که با تغییر ادعای تغییر دای
نمیرد و از تقویدی خودشان خارج نمی کنند.
- ۳- حقوق و آزادی مردم که در طرح با فعل «لغویین می شود» منظور
که در لغت معلوم است، باید از سوی این شورا تصفی شود. دگر که وعده می بین
تواید بود.
- ۴- فصل ضاومی که منظور است و اعضا می شوم شوری و فقط خدمت به ایلی و دگر
رسم آن لغات باید.

۵۲۵۶۱۲۵

طولانی را با رژیم مکرده بودند. این همه شهید نداده بودند این همه خرابکاری بر سران سنده بود و به همین دلیل اکنون که این طرح ۱۲ ماده‌ای به صوب رسیده است، آن را طرح خودمختاری بسیار باارزشی تلقی می‌کنیم. هر چند طرح، طرح شورای ملی مقاومت است و طرح حزب ما نیست، ولی به حزب می‌توان گفت که مابقی خواست‌های اساسی حزب دموکرات کردستان ایران در این طرح گنجانده شده است و به همین جهت اسناد و همه اعضای شورا با ملی معاشرت می‌کنند تا این طرح به بهرین وجه پیاده شود. کسب که در این طرح چند مسأله اساسی وجود دارد که باید در مورد آن صحبت کنیم. اول تعیین مرز جغرافیائی منطقه خودمختار کردستان است. همانکه می‌دانید رژیم ارتجاعی شاهنشاهی کردستان را به چهار استان تقسیم کرده است. در همین طرح آمده است که منطقه خودمختار شامل تمامی کردستان ایران است و تنها شامل استان کردستان که یکی از استان‌های منطقه کردستان ایران است نخواهد شد. بدیهی است که مرزهای دقیق منطقه خودمختار با رایگیری از مردم منطقه تعیین خواهد شد. دوم تعیین صلاحیت ارگان‌های خودمختار و دولت مرکزی است در این طرح این مسأله به نحو بسیار درسی مطرح شده است. گفته شده که صلاحیت دولت مرکزی عبارت است از روابط خارجی، دفاع ملی، سیستم بانکی و عمده و غیره پس تاکنون شده که عمیر از صلاحیت‌هایی که به دولت مرکزی محول شده، نام صلاحیت‌های دیگر به عهده ارگان‌های خودمختار است و شورای عالی کردستان که از سوی تمام مردم کردستان انتخاب خواهد شد، خود، ارگان‌های خودمختار را تعیین خواهد نمود. سومین مسأله مهم، انتظامات داخلی با اسبیت داخلی کردستان است. سوندگان عمیر حوب

می‌داند که خلق کرد در کردستان ایران از دست اسم و راندارم و اکنون اردست باستان به جان آمده است و به همین دلیل همیشه خواستار این بوده است که اسبیت داخلی کردستان را خود مردم کردستان بعهده بگیرند و است و حتی بیشتر از این گفته شده است که به صوب خودی خود در حالت در امور داخلی کردستان را ندارد و این امر به خود ارگان‌های خودمختار محول شده است و این یکی از ناهنجاری خودمختاری است که به صوب رسیده است. مسأله زبان کردی است. زبان کردی ... (جا افتاده) منطقه خودمختار به صوب رسیده است. خلق کرد ندرت‌هاست که می‌تواند که زبان‌های خود رسب شناخته شود و این خود موقعیت بزرگی است. در این طرح همچنین آمده است که زبان فارسی زبان رسمی مشترک تمامی خلق‌های ایران است و این امری است که در برنامه‌های حزب ما نیز روی آن تاکنون شده است و در جهت اتحاد خلق‌های ایران و تعامل مسائل آن‌ها ضروری است. همچنین مسأله مهم در این طرح به صوب رسیده، مسأله مربوط به اقتصاد کردستان می‌باشد و در این مورد تاکنون شده که باید بودجهی بیشتری به منطقه کردستان اختصاص داده شود، زیرا عصب اقتصاد هر از بیشتر مناطق ایران است. همچنین در این طرح ماده‌ای گنجانده شده است که دولت خودی در حالت در اموری را ندارد که در صلاحیت ارگان‌های منطقه خودمختار باشد. این طرح را بطور کلی طرح بسیار موفقی می‌دانیم و می‌توانیم با استواری این مسأله را خاطر نشان کنیم که طرح خودمختاری کشورهای بسیاری را مطالعه کردیم. سازمان هندوسان کره با اسپانیا - و می‌توانیم بگوییم این را در میان گفته‌ی طرح‌های خودمختاری کشورهای دیگر بعنوان یکی از بهترین

طرح‌ها معرفی کنیم. این مسأله را نیز نباید از نظر دور داشت که این طرح، طرح خودمختاری حزب دموکرات کردستان ایران است و حزب دموکرات آن را حق مسلم خود می‌داند که جنبه صوبت و به گریسی ساندن طرح خودمختاری حزب مبارزه کند و در آینده سراسر مبارزه را ادامه خواهد داد؛ لیکن نباید این مسأله را از نظر دور داشت که بحق طرح شورای ملی مقاومت در واقع بحق خواست‌های اساسی مردم کردستان است. اگر عدالت با این طرح مخالفت می‌کنند، البته روی سخن من با افرادی است که در صف دشمن مردم کردستان، بلکه محاطین من آن‌هاست. حسد که در صف دوسان جنس خلق کرد در کردستان ایران حسد و حتی در صف جنبش دموکراتیک خلق کرد قرار دارند. من معتقدم اگر ایسان طرح را واقعیت به شرح بررسی کنند، مصعب به شرح بدهند، صادقانه و خلاصانه و دور از عصب و زوری مسأله را بررسی کنند، مصعب به شرح بدهند، به این واقعیت می‌خواهند برسد که طرح خودمختاری چیزی غیر از این نیست. طرحی که اکثریت نمایندگان خلق‌های ایران، آن را مورد صوب قرار می‌دهند، طرحی که واقعا در چارچوب یک کشور خودمختاری خود را فرموله کرده باشد. می‌تواند پس از این باشد. اگر پیش از این از یک طرح خودمختاری انتظار داشته باشیم؛ مسأله دیگر از چارچوب خودمختاری خارج خواهد شد و ما به عنوان حزب دموکرات کردستان ایران که از ابتدا اعلام کردیم که خواست‌های ما در چارچوب ایرانی دموکراتیک ما من می‌گردد. مقدمیم که با تحقق این طرح مسأله حل خواهد شد و مردم کردستان احساس خواهند کرد سربست خود را و تعیین می‌کنند و به همین دلیل من فکر می‌کنم که این‌هاست که سبهد علیه این طرح صلح می‌کنند. ... (جا افتاده) •

سوابق امر

کاملاً طبیعی و قابل فهم است که توافقی‌های فوق‌الذکر به سادگی و بدون فراز و نشیب حاصل نشده و داستان پرطول و تفصیل و شرحی طولانی دارد که بیان تمامی آن در گزارش حاضر نمی‌گنجد و خود مستلزم گزارش جداگانه‌است.

بنابراین از آنجا که این خود آقای بنی‌صدر است که ماجرا را بازگشوده و به نامه‌ای که پس از شور اول نوشته بود استناد کرده است؛ ما نیز از بیان بسیاری مطالب و بخصوص از جزئیات بحث‌های طرفینی درمی‌گذریم و صرفاً به آنچه به آقای بنی‌صدر مربوط می‌شود اشاره می‌کنیم:

حزب دمکرات در اواخر سال ۶۱ طرح پیشنهادی خود برای خودمختاری را به شورا ارائه داد.

شورا در اجلاس روزهای ۲۴ و ۲۵ فروردین ۱۳۶۲ تصمیم گرفت یک کمیسیون تحقیقاتی در مورد مسئله "خودمختاری کردستان ایران" تشکیل دهد و اعضاء و مخبر کمیسیون (آقای متین‌دفتری) را برگزید. برحسب مصوبه‌ی شورا کمیسیون وظیفه داشت به "ارائه‌ی رهنمود و تشریح و توضیح سیاست‌های شورا" بپردازد. این امر شامل خنثی کردن تبلیغات دشمن مبنی بر معادل‌شناختن خودمختاری و تجزیه‌طلبی بود؛ رابطه‌ی مستقیم میان خودمختاری و دمکراسی در ایران را مدنظر قرار می‌داد ولی باید رئوس مطالب درباره‌ی محتوای سیاسی - فرهنگی و اقتصادی مفهوم خودمختاری را استخراج می‌نمود.

در همین اجلاس، شورا به اکثریت آراء تصریح نمود که "تعیین قلمرو جغرافیائی کردستان ایران و تعیین حدود صلاحیت دولت مرکزی ایران و ارگان‌های خودمختاری در صلاحیت شورا نیست"، "بلکه در عهده‌ی مجلس موسسان و آرای عمومی مردم ایران خواهد بود."

البته چه قبل و چه بعد از این تاریخ، بسیاری از اعضای شورا طرح‌ها و یا نقطه‌نظرهای خاص خود راجع به خودمختاری کردستان ایران را اعلام کرده‌اند.

منجمله سازمان مجاهدین خلق ایران طی پیام اینجانب (بعنوان

مسئول اول سازمان) بمناسبت آغاز نوزدهمین سال تاسیس سازمان، نقطه‌نظرهای خود در اینباره را اعلام نمود ("مجاهد" ۱۶۸)

لازم به یادآوری است که ما (مجاهدین) بخصوص در اثر سفارشات و توصیه‌های حزب هم‌پیمانان (حزب دمکرات) و پیامی که خود آقای قاسملو برای من فرستاد، مواضعمان را تصریح نمودیم. آقای قاسملو بر آن بود که این امر برای پشتگرمی و ارتقاء مقاومت منطقه‌ی کردستان بسیار سودمند و ضروری است. بنابراین برای مجاهدین بدنبال دریافت پیام آقای قاسملو، دیگر در قبال ضرورت‌های مقاومت، درنگ و تامل و مصلحت‌اندیشی‌های بسیار قابل توجه دیگر (که مستلزم بحث جداگانه است) جایز نبود.

قبل از انتشار این نقطه‌نظرها (در "مجاهد" ۱۶۸) من آقای مصطفی شلماشی نماینده‌ی آنسوق حزب دمکرات در شورا را از مفاد مربوطه مطلع ساختم. شب همانروز نیز آقای بنی‌صدر را در جریان قرار دادم. نخستین واکنش آقای بنی‌صدر این بود که: من که بیشتر از اینها را (یعنی بیشتر از حقوق پیش‌بینی شده در نقطه‌نظرهای مجاهدین را) می‌گفتم...

فی‌الواقع برای من خوشحال‌کننده بود اگر آقای بنی‌صدر بیشتر از مجاهدین حق و حقوق خودمختاری قائل می‌بود. اما نمی‌توانستم کاملاً اعتماد کنم. کما اینکه طی هفته‌ها و یکی دو ماه بعد هر موقع که کار بحث و مناقشه با آقای بنی‌صدر درباره‌ی طرح خودمختاری شورا بالا می‌گرفت و من می‌پرسیدم بالاخره اگر کار به خود شما واگذار شود "خودمختاری" را مشخصاً اعاده‌ی چه حقوقی تعریف می‌کنید؛ آقای بنی‌صدر عمدتاً جواب می‌داد (در مذاکرات فیما بین خودش و من): خوب، در فرهنگشان و زبانشان و امور بهداشتی آزاد باشند و...

یکی دوبار کار بحث بین ما دو نفر در اینباره آنقدر بالا گرفت که من به آقای بنی‌صدر گفتم: هم‌ماش اینقدر از زبان و فرهنگ و هنر صحبت نکنید، ماده‌ی دیگر چه می‌دهید؟ اینکه نشد به یک مردمی بگوئیم شما در زبان و رقص و آوازتان مختارید ولی... بقیه‌ی چیزهایتان در عهده‌ی دولت مرکزی است!

ماه بعد (مهر ماه ۶۲) آقای قاسملو نیز به پاریس آمد و بالاتفاق (همراه

با آقای بنی‌صدر و آقای قاسملو) در نشست کمیسیون شرکت نمودیم. اما آقای بنی‌صدر جز همان یکبار که عمدتاً حرف‌های خود را زد و رفت، دیگر شرکت نکرد.

تا اینکه در ۲/آبان/۶۲ پس از بحث‌ها و نشست‌های مکرر و طولانی شورا به اتفاق‌آراء طرحی را (که آنرا شور اول می‌نامیم) تصویب نمود.

از آنجا که کلیه‌ی احزاب و سازمان‌های سیاسی عضو شورا متساویاً از حق "وتو" برخوردارند، بدیهی است که این طرح با تک‌تک کلماتش مورد توافق همه نبود. لذا برای اینکه در پس‌آئینه مباحثات و مذاکراتی که کرده بودیم حصول توافق میسر گردد و امری که برای حزب دمکرات چنانکه خود می‌گفتند امری حیاتی بود، بتعویق نیفتد و حزب هم‌پیمانان از شورا خارج نشود (که کاملاً محتمل بود) لذا در مواردی که اختلاف‌نظر اصولی و اساسی در میان نبود، سایر اعضای شورا به نفع نقطه‌نظر حزب دمکرات کوتاه می‌آمدند و "وتو" نمی‌کردند. تا اینکه به نتیجه رسیدیم.

فکر می‌کنم به اعتقاد عموم اعضای کنونی شورا که امضاءشان پای طرح شور اول هست، در مجموع که بنگریم طرح شور اول، با طرح نهائی مصوب هیچ تفاوت اساسی و چشمگیر ندارد و تفاوت‌های مزبور عبارتند از:
اولاً - در مقدمه‌ی طرح شور اول، پس از تأکید مضاعف بر "حاکمیت مردم" (در پاراگراف نخست) در پاراگراف بعدی گفته شده بود که "شورای ملی مقاومت بمنظور تأمین و تقویت هرچه بیشتر وحدت سیاسی، تمامیت‌ارضی و یکپارچگی کشور . . ."

حال آنکه در طرح مصوب نهائی، حزب هم‌پیمان ما (حزب دمکرات) اینبار موافقت نمود که به جای "وحدت سیاسی" بنویسیم: "وحدت ملی".
ثانیاً - مطابق ماده‌ی ۱ طرح شور اول، برای تعیین قلمرو جغرافیائی منطقه‌ی خودمختار کردستان "مراجعه‌ی عمومی به آراء مردم نواحی کردنشین غرب کشور" ملاک شمرده شده است حال آنکه در طرح مصوب سخن از "مراجعه به آراء عموم مردم منطقه‌ی کردنشین" کشور می‌باشد.

ثالثاً - در ماده‌ی ۲ طرح شور اول، صحبت از "ارگان قانونگزاری امور منطقه‌ی خودمختار" است اما در طرح مصوب کلمه‌ی داخلی نیز افزوده شده و

گفته می‌شود " ارگان قانونگزاری امور داخلی منطقه‌ی خودمختار ". لیکن در هر دو طرح تصریح گردیده است که ارگان قانونگزاری مزبور نمی‌تواند قوانینی که ناقض قوانین عمومی جمهوری باشد وضع کند و لذا تصریح بر امور " داخلی " ، همانا تاکید موکد است .

رابعا - در ماده‌ی ۴ طرح مصوب ، تصریح شده است که نیروی متناسب برای حفظ انتظامات داخلی منطقه‌ی خودمختار " با مراعات ماده‌ی ۲ طرح حاضر (یعنی طرح مصوب) " سازمان داده خواهد شد - یعنی بنحوی که ناقض قوانین عمومی جمهوری نباشد - که البته توضیح واضحات است .

اما در طرح شور اول چنین توضیحی (با مراعات ماده‌ی ۲ طرح حاضر) وجود نداشت .

خامسا - در ماده‌ی ۵ طرح مصوب ، صحبت از " امنیت سراسری جمهوری " است اما در طرح شور اول ، کلمه‌ی سراسری وجود نداشت و تنها به ذکر " امنیت جمهوری " که همانند سیاست خارجی و روابط خارجی و دفاع ملی در صلاحیت دولت مرکزی شناخته شده بود ، اکتفا نموده بودیم .

سادسا - ذیل ماده‌ی ۶ طرح مصوب راجع به بهره‌برداری از منابع طبیعی و ثروت‌های عمومی کشور در منطقه‌ی خودمختار گردستان گفته می‌شود که " در منطقه‌ی خودمختار گردستان ارگان‌های خودمختار ، دولت مرکزی را در بهره‌برداری از این ثروت‌ها و منابع یاری خواهند نمود . "

اما در طرح شور اول گفته شده بود که " در منطقه‌ی خودمختار گردستان بهره‌برداری از این منابع و ثروت‌ها با همکاری ارگان‌های خودمختار انجام خواهد شد . "

با توجه به اینکه در هر دو طرح ، تصریح شده که بهره‌برداری‌هایی که دارای اهمیت سراسری است ، در صلاحیت دولت مرکزی می‌باشد ؛ بوضوح نتیجه می‌شود که چندان تفاوتی در این مورد نیز میان دو طرح وجود ندارد .

سابعا - ذیل طرح شور اول که به اتفاق آراء تصویب شده بود ، دو ملاحظه وجود داشت : یکی اینکه حدود قطعی صلاحیت دولت مرکزی و ارگان‌های خودمختاری از طریق مجلس موسسان و قانونگزاری ملی در قانون اساسی نظام جمهوری آینده‌ی کشور تعیین خواهد شد . اما در طرح مصوب

نهایی بنا به درخواست حزب دمکرات، این ملاحظه از ذیل طرح خارج و مفاد آن در ماده‌ی واحده‌ای که قبلاً دیدیم (البته توأم با طرح نهائی) به رای‌گیری گذاشته شد و تصویب گردید.

ملاحظه‌ی دوم (در ذیل طرح اول) این بود که ترتیبات و نحوه‌ی اجرای طرح را دولت موقت مشخص خواهد نمود و تلاش‌های لازم را در جهت تحقق آن مبذول خواهد داشت. اما این ملاحظه در طرح مصوب، ذیل مقدمه قرار گرفت.

نتیجه - چنانکه به عرض رساندم بنظر اغلب امضاکنندگان طرح شوراول، میان طرح شور اول و طرح نهائی مصوب، هیچ تفاوت جدی در کلیت این دو طرح وجود نداشت؛ چه رسد به تفاوت اساسی و اصولی.

عکس العمل توهین آمیز و شگفت‌انگیز

مطابق قراری که در رابطه با آقای بنی‌صدر داشتیم (و در فصل ششم شرح دادم) طرح (شور اول) که به اتفاق آراء در ۲/آبان/۶۲ تصویب شده بود، بایستی جهت ابراز نظر به آقای بنی‌صدر ارائه می‌گردید. سپس می‌باید نظر او به اطلاع اعضای شورا می‌رسید که البته در رد یا قبول نقطه‌نظرهای آقای بنی‌صدر مختار بودند.

در ۴/۸/۶۲ طی یادداشتی که همراه با نسخه‌ای از طرح (شور اول) ضمیمه بود، به آقای بنی‌صدر نوشتم: "آقای رئیس‌جمهور بنی‌صدر، محترماً - به ضمیمه طرح خودمختاری کردستان ایران که به اتفاق آراء در شورا بتصویب رسید، جهت ابراز نظر به اطلاع می‌رسد - مسئول شورای ملی مقاومت ۴/۸/۶۲"

قصد ندارم وارد مذاکرات و مباحث و مناقشات (فیما بین آقای بنی‌صدر و خودم) ضمن هفته‌ی بعدی شوم. آخر فراوان از این شاخ به آن شاخ می‌پرید و مغلطه می‌کرد و این بنده را منگ و گیج و مات و مبهوت و مارک‌خورده و پرپر زده بر جای می‌گذاشت...

گاه در دل از خود می‌پرسیدم که خدایا مرا به کدام گناه دچار یک چنین بلیه‌ای گردانیده‌ای...

آقای بنی‌صدر حتی حاضر نبود خودش به جلسه بیاید و رودر رو با

دیگران گفتگو کند. برادران و خواهران مجاهد خودم نیز یک پای دیگر قضیه بودند که پیوسته از داخل و خارج کشور انتقاد می‌کردند و فشار می‌آوردند که: "چه خبر است اینهمه شورا، شورا، شورا؟! مگر تو کار و وظیفه دیگری در این سازمان (مجاهدین) نداری؛ خوب یکباره راحت‌مان کن و بنویس که دیگر سازمان مجاهدینی در کار نیست..." (نقل از یک پیام داخل کشور که نظایر آن در خارج کشور نیز فراوان بود.)

اینرا هم بگویم که به چشم می‌دیدم که آقای بنی‌صدر نیز تحت فشارهای طاقت‌فرسائی است.

آخر قبلاً گفتم که آنشب که در قبال نقطه‌نظرهای مجاهدین پیرامون خودمختاری (مندرج در پیام نوزدهمین سال تاسیس سازمان ما) می‌گفت بیشتر از اینها را قبول دارد، نمی‌توانستم باور کنم. و اکنون لحظه‌ی امتحان فرا رسیده بود و آقای بنی‌صدر علیرغم ادعاهای پیشین، می‌بایست پای طرح خودمختاری کردستان (که ای بسا بطور ماهوی در ظرفیت طبقاتی او نبود) امضاء می‌گذاشت و یا از دعاوی پیشین دست برمی‌داشت.

البته در انتهای کار، من فوق‌العاده خوشحال بودم که متحدان (بنی‌صدر) برغم جنگ اعصاب فرساینده‌ای که طی دو سه ماه برای ما ایجاد کرد؛ سرانجام قدمی را برداشت که تاکنون در عمر خود برنداشته بود.

در صفحات پیش دیدید که آقای بنی‌صدر از طرح نهائی مصوب (که به اعتقاد ما هیچ تفاوت اصولی با طرح شور اول نداشت) به خط و امضای خود چه تعریفی کرده بود. اما ما بسادگی به این نقطه دست نیافتیم:

آقای بنی‌صدر روز ۱۰/۱۰/۱۰۰ ابراز نظر کتبی خود راجع به طرح شور اول را (که با طرح مصوب نهائی که خود بنی‌صدر نیز امضاء کرده بود هیچ فرق جدی و اساسی نداشت) در ۱۱ صفحه به من داد.

در این ۱۱ صفحه، طرح (شور اول) را "زمینه‌ساز قطعی تجزیه‌ی کشور"، "متناقض با استقلال"، "متناقض با اصل آزادی و حاکمیت ملی"، طرحی که در صورت اجرا "ایران را به روزگاری بدتر از روزگار لبنان مبتلا می‌گرداند" و انتشار آن "اعلام مرگ شورا است" نامیده و تصریح کرده بود که "چگونه

می‌خواهید سند مرگ شما و خود را امضاء کنم" و شگفت‌انگیزتر اینکه امضاءکنندگان طرح (شور اول) را تلویحا "بالفورهای ایرانی" نامیده بود (بالفور سیاستمدار انگلیسی است که طرح تاسیس اسرائیل و تقسیم فلسطین را ارائه داد).

روشن است که نامه‌ی آقای بنی‌صدر بسیار گزنده و توهین‌آمیز بود، گوئیا او متولی آزادی و استقلال و تمامیت ایران است! گوئیا جز جناب ایشان هیچکس دیگر در این شورا وطن نداشت و برای حاکمیت ملی و آزادی و استقلال، دلش نسوخته بود. آنهم کسی که بتازگی از زیر ببرق ولایت‌فقیه با مدد خود ما بیرون آمده بود و معلوم نبود که با کدام فهم و سابقه‌ی مبارزاتی برای نیروهای عضو شورا، شکلک آزادیخواهی و وطن‌پرستی درمی‌آورد!

با اینهمه من تمام ناراحتی و تلخکامی شدید خود را فرو خوردم و با او به بحث نشستیم. در منتهای حسن نیت، ابتدا به او حالی کردم که این نامه را جز من به کس دیگری ندهد و به او گفتم که من (مسئول شورا) نیز آنرا فقط نزد خود نگاه خواهم داشت. زیرا در صورت انتشار، دیگر کسی از اهل این شورا نمی‌توانست در قبال چنان عمل انجام شده‌ای با او (بنی‌صدر) ادامه‌ی همکاری بدهد.

ضمناً عجیب است که آقای بنی‌صدر همانند خیلی از مدعیان نمایندگی اقشار میانی، از فرط بی‌ریزگی و بی‌هویتی اجتماعی، انتظار دارد که خود نازک‌تر از گل نشود، اما در عین حال خود را مجاز می‌داند که سرتاپای دیگران را به لجن بکشد و اگر هم به پاس‌خکوئی بپردازد فریاد برمی‌دارد که: ای دریغ که آزادی نیست و تونالیتاریست‌ها نمی‌گذارند آدم حرفش را بزند!

و تازه خوبست که هیچکس مانع افاضات و آزادی حضرات نیست...
بهرحال، اگرچه یقین ندارم؛ اما شاید بعد از توضیحات من بود که روز بعد آقای بنی‌صدر ۲ برگه نامه‌ی دیگر به تاریخ ۱۱/آبان‌ماه/۶۲ به نامه‌ی یازده صفحه‌ای پیشین افزوده تا بلکه از تیزی آن بکاهد.

ذیلاً [در صفحه‌ی بعد] اظهارنظر آقای بنی‌صدر درباره‌ی طرح (شور اول) به تاریخ ۱۰/آبان‌ماه/۶۲ و سپس نامه‌اش خطاب به مسئول شورا به تاریخ ۱۱/آبان‌ماه را ملاحظه می‌کنید:

بسم الله الرحمن الرحيم
 درباره طرح تقویم انجمن به شرح زیرین:

این طرح خودمختاری، در کلیات و جزئیات خود، با دو اصل استقلال و آزادی
 است. و با اصول مردم ایران در گرویدگی، مناسبت و نامی موجودیت شرعی است

است. و در حقیقت:
 اصول طرح، در تازان اساسی جا بر می ایستد. و تقاضای قوانین اساسی معجزه گویانه
 مواد اصول تازان اساسی می شود. و نیز گویان هر گونه شرعی است که در این اساس
 مرسای می شود؟ شرایی که بر اساس نفی ولایت شاه و فتنه و استقرار ولایت صریح مردم
 وجود آمده است. هر گونه تیرانه خود را میباید افتاد مردم ایران بگرد و برادری را تقریب
 کند که اساس رتبه دائمی گفتمی کردند؟ اینها اعتراضات بنیادین است. و دولت فتنه
 و فتنه میباید که این طرح را با اجرا در آورده و خود بخود بیان سعادت که مواد این طرح میباید
 از تقریب در مجلس مرسای، اصول تازان اساسی صریح شده و با اجرا داشته میباید. و نیز
 بران مجلس مرسای هم کاری باقی میماند؟ بر بنیاد این طرح، با اصل آزادی و حاکمیت
 ملی است. و در حقیقت است. و عهده بر این:

- ۱- روز اول گفته شد. و اصل و در تازان را به زیر سر و دیگر تازان را به بنیاد دولت است
- ۲- دولت معین تقریب شده که گفته شد. و در تازان طرح شود. و نیز روز اول که تازان دولت است
- ۳- معین گفته شد. و در تازان را به زیر سر و دیگر تازان را به بنیاد دولت است
- ۴- گویان هم پیش خواهد آمد. و اگر مجلس مرسای طرح را پذیرفت. و اگر این طرح را در تازان میباید
- ۵- ایران بر آورده و تمام مزارع است؟

"صفحه‌ی اول نامه‌ی ۱۱ صفحه‌ای بنی صدر درباره‌ی طرح شور اول خود مختاری
 صفحه‌ی آخر این نامه هم در صفحه‌ی بعد کلیشه شده است."

بسم الله الرحمن الرحيم

درباره‌ی طرح نظرهای اینجانب بشرح زیرند :

این "طرح خودمختاری"، در کلیات و جزئیات خود، با دو اصل استقلال و آزادی متناقض و با مصلحت مردم ایران از کرد و غیرکرد، مغایر و نافی موجودیت شورای ملی مقاومت است. درحقیقت :

۱- مواد طرح، در قانون اساسی جا و محل می‌یابند. در تمامی قوانین اساسی موجود اینگونه مواد، اصول قانون اساسی شمرده می‌شوند. اینک بگوئید چگونه شورای ملی مقاومت جانشین مجلس موسسان می‌شود؟ شورائی که بر اساس نفی ولایت شاه و فقیه و استقرار ولایت جمهور مردم بوجود آمده است، چگونه می‌تواند خود را صاحب اختیار مردم ایران بشمارد و موادی را تصویب کند که اساس رژیم دائمی کشور می‌گردند؟ این امر که مطابق بند ب ملاحظات، دولت موقت وظیفه پیدا می‌کند این طرح را به اجرا درآورد، خودبخود بدان معناست که مواد این طرح پیش از تصویب در مجلس موسسان، اصول قانون اساسی جدید شمرده شده و به اجرا گذاشته می‌شوند. دیگر برای مجلس موسسان چه کاری باقی می‌ماند؟ بدینقرار این طرح با اصل آزادی و حاکمیت ملی متناقض است. علاوه بر این :

۲- روز اول گفته شد شما اصل خودمختاری را بپذیرید، دیگر توقعی نداریم. برنامه‌ی دولت موقت و وظایف مبرم تصویب شدند، کمتر صحبتی از محتوای طرح نبود. اخیراً اصرار شد که محتوای خودمختاری را معین کنید "تا در آینده اختلافی پیش نیاید". اینک دولت موقت مامور اجرای طرح می‌شود. حال بگوئید چه پیش خواهد آمد، اگر مجلس موسسان طرح را نپذیرفت؟ آیا با این طرح، زمینه‌ی یک جنگ خانگی ایران برپا داده فراهم نشده است؟

اما کار به آنجا نمی‌گردد، این طرح در صورت اجرا، ایران را به روزگاری بدتر از روزگار لبنان مبتلی می‌گرداند. به سخن دیگر حذف کردن بند ب ملاحظات رفع مشکل نمی‌کند، چرا که :

۳- اگر این طرح خوب است، باید همه‌ی مردم کشور از مزایای آن برخوردار شوند و اگر بد است، چرا مردم کردستان قربانی آن بشنوند؟ اما اگر باین امر - که مورد غفلت قرار گرفته است - توجه کنید، که در سراسر ایران، ایل‌ها پراکنده‌اند. اقوام ایرانی وجود دارند و زندگی می‌کنند، و

جریان سرنگونی رژیم خمینی، با برداشتن اشخاصی و نشانیدن اشخاصی دیگر، بجای آنها انجام نمی‌گیرد، بلکه در جریان انحلال آن، نیروهای مسلح جدید سربرمی‌آورند، این نیروها بنا بر این طرح بخود عنوان "نیروی انتظامی مناسب منطقه‌ی خود مختار" می‌دهند و کشور ما باز چیهی قدرتمداران داخلی و "همسنگران" خارجی آنها می‌گردد. تجربه کرده را تجربه کردن خطاست. ایران بعد از انقلاب مشروطه به این سرنوشت دردناک گرفتار آمد و ایرانیان سرانجام ناگزیر شدند، تن به استبداد سیاه رضاخانی بدهند، تا کشور از بلای تجزیه و ناامنی همه‌جانبه بیاساید. بعد از انقلاب بزرگ ما نیز، این گمته‌های "مردمی" در همه جا سربرآوردند و بلای جان جامعه شدند حالا به مردم وعده می‌دهیم، این بساط تحت عنوان تازه ادامه پیدا می‌کند و آنهم در سراسر کشور؟ فکر نمی‌کنید، در این صورت مردم کشور دندان به جگر بگذارند و نه تنها رژیم خمینی را تحمل کنند بلکه با تمام قوا حمایت کنند تا کشورشان در معرض خطر متلاشی شدن و تجزیه‌ی قطعی قرار نگیرد؟ طرح شما حال منتشر می‌شود و اثرات فوری بجا می‌گذارد، حال آنکه دولت موقت بعد از سقوط رژیم خمینی باید امور کشور را تصدی کند. طرحی که نیروهای نظامی و انتظامی کشور را یا مسلوب‌الاختیار و یا "در مناطق خود مختار" منحل می‌کند، چه اثری بر آنها و بر مردمی که از ناامنی بجان آمده‌اند و امروز امنیت یکی از مسائل اصلی آنها شده است، بجا می‌گذارد؟ بدینسان، طرح تیر خلاصی نیست که رُمق شورای ملی مقاومت را بیان [به پایان] می‌برد؟ هر چند که بدرست نوشته‌اید استقلال از آزادی تفکیک ناپذیر است و بنا بر این طرحی که با حاکمیت ملی سازگار نباشد، با استقلال نیز متناقض می‌شود، با این حال تناقض‌های قطعی این طرح با استقلال ایران درخور بیان هستند.

۴ - این طرح به قرارداد همکاری میان دو ملت می‌ماند. در مجلس بحث عنوان شد که "گردها یک ملت هستند". اینک بگوئید دو ملت در یک سرزمین و تحت یک دولت چگونه می‌توانند بزیند؟ بناگزیر این طرح زمینه‌ساز تجزیه‌ی قطعی کشور است. با تجزیه‌ی ایران، مردم کردستان خوشبخت نمی‌شوند، مردم ایران از کرد و غیرکرد نگویند بخت‌تر از آنچه هستند می‌گردند. با این طرح دیگر لازم نیست، "استقلال به عهده‌ی نسل آینده‌ی کرد" قرار گیرد، همهی مقدمات آن فراهم شده است و در موقع مناسب اعلام

که امریک و اسرائیل در سیه بزرگ داده اند و نظریه ستر از آن استغاده می کنند، غریب است
 هذایان کرده مرکز بر فردی نظای کرده ای سفته می کرد و قربانی ادله هم سفته اند که
 و غیره که ^{مشهود}

باقیه با برهان، راه عملی که در نظریه رسد ۱۲ است که در حد کسین عمل کرد
 و آن است که در طرح سازمان می بینیم، تعریات لازم در باره ^{اختیار} اختیار بیشتر کردی به ترتیب
 که در این طرح آمده و با افزودن سه لغتی که در این نوشته شرح شده، توضیح می دهد و با اسناد
 پر سه که کاملاً موجود در ستر سر ایران بیان به هم ~~و اینها را در این ستر~~

~~کتابخانه ستر که در این ستر~~

~~کتابخانه ستر که در این ستر~~

و مشرقی که دادیم برای آن که در باورم یعنی بود که امروزه هر وقت قرار گرفته اند
 بنا بر این که نسیم تا سالی اساسی را یک یک به تفصیل شرح کنیم، یعنی است که در این شرح
 و تعینی اجابت از زمان گفت با این شرح است به آن با زنی دارد و با کثیری گردان که تفسیر
 و اعلام آنرا با این کسین که برای سالی تکی کنیم، یاد می آوریم که هدف اصلی در تنظیم این
 طرح حفیقه این با این است که در ایران راه صلح گسای حفیقه بر بنا بر این و کثیری می است
 گفت در صورتی که در این معنای است که در کتاب در شان این است که در این ستر
 مایه که در این ستر است، و کثیری است که در این ستر است، و کثیری است که در این ستر
 و تقریباً سالی در این ستر است، و کثیری است که در این ستر است، و کثیری است که در این ستر
 و تقریباً سالی در این ستر است، و کثیری است که در این ستر است، و کثیری است که در این ستر

این کتاب در این ستر است
 و اینها را در این ستر
 و اینها را در این ستر

خواهد شد. نگوئید امضا محترم شمرده خواهد شد. اولاً تا این زمان محترم شمرده نشده است و ثانياً تا آنجا که تاریخ گواه است، مردم گرد از بنیادگذاران ایران هستند و تاریخی جدا از تاریخ ایران ندارند، وقتی دست‌کم سه هزار سال تاریخ کفایت نمی‌کند که کرد و غیرکرد یک ملت بشمار بروند و لااقل "وحدت ملی" داشته باشند، چه قیمتی برای طرح باقی می‌ماند؟

وقتی منطقی خودمختار، "نیروی انتظامی متناسب" دارد، مجلس قانونگزاری دارد، قلمروش "نواحی غرب کشور" است و در این قلمرو غیرکرد نیز بزبان کردی باید نامه بنویسد و در آن قوای نظامی و انتظامی دولت ممنوع از دخالت هستند، و وظیفه‌ی دولت مرکزی فراهم آوردن وجه برای دولت خودمختار است. وقتی مردم سراسر کشور در برابر حقوق و وظایف دارند اما دربارهی مردم این منطقه حقوق ذکر می‌شوند و وظایف ذکر نمی‌شوند، اعلام استقلال به فراهم آمدن چه شرط دیگری احتیاج دارد؟

۵ - آنها که در مقام "وجه شرعی" درست گردن بخاطر بلعیدن مستعمرات روسیه‌ی تزاری، خودمختاری را پیش کشیدند، برای ملت‌های زیرسلطه، ملت‌هایی که بنیادگذار ملت روسیه نبودند، تاریخ جداگانه داشتند و در دوران اخیر، با جنگ و زور مستعمره‌ی رژیم تزاری شده بودند، قانون خودمختاری معین کردند. اینک چه شده است، که شما دولت مرکزی را آنهم در کشوری ضعیف و مورد طمع ابرقدرت‌ها، با دو قرن تجربه‌ی روزمره‌ی فشار، بقصد تجزیه، از همان اختیاراتی که در قانون اساسی روسیه منظور شده‌اند، محروم کرده‌اید؟ آیا حمله‌ی عراق بایران، حمله‌ی روسیه به افغانستان، تجربه‌ی روز خود ما نیست؟ آیا فکر می‌کنید، یک دولت مرکزی ضعیف و مسلوب‌الاختیار، قادر به نگاهداری تمامیت‌ارضی و انسجام داخلی می‌شود؟ آیا نمی‌بینید که ضعف قوه‌ی اجرائی، سبب استبداد خمینی شده است؟ آیا محل تردید است که در نظام دمکراتیک دولت مجری قانون اساسی و حافظ حقوق تمام افراد است؟ در کشور ایران، حتی یگبار شده است دولت مرکزی روی به ضعف آورد و دشمنان از داخل و خارج سربلند نگنند؟ دولت موقت بمعنای تحکیم وحدت ملی است یعنی می‌خواهد مشکل تمامیت ارضی را نه براساس "وحدت سیاسی" یعنی از راه ائتلاف ایل‌ها و یا احزاب و تحمیل استبداد بلکه از راه بازپس دادن حاکمیت بمردم کشور و دولتی قوی معرف این حاکمیت حل کند. بدین‌قرار این بند از مقدمه که

می‌گوید "شورای ملی مقاومت بمنظور تامین و تقویت هرچه بیشتر وحدت سیاسی، تمامیت ارضی، یکپارچگی کشور... " وجدان تاریخی مردم ایران را سخت مضطرب می‌گرداند. از قرار آنها که "وحدت ملی" را نمی‌پذیرند، در این نظر، با سلطنت‌طلبان موافق شده‌اند که در ایران وحدت ملی ممکن نیست، بنابراین باید در پی "وحدت سیاسی" یا ائتلاف "قدرت‌های" سیاسی رفت. و هر عاقلی می‌داند که وقتی وحدتی سیاسی بر جامعه‌ای حاکمیت پیدا کرد که وحدت ملی ندارد، ناگزیر از شیوه کردن استبداد می‌شود و استبداد با سلطه‌گر خارجی همدم می‌گردد.

دمکراسی بمعنای سلب اختیار از دولت تنها در جامعه‌ی جهانی بی‌طبقه متصور است. دولت مرکزی باید در حاکمیت بیان حاکمیت تمامی ملت باشد. باید اختیارات کافی برای حفظ این حاکمیت داشته باشد. شگفتا شما از تمامیت ارضی و یکپارچگی سرزمین کشور سخن می‌گوئید. اما یگانگی ملت بکنار، حتی وحدت ملی که بمعنای تجزیه‌ناپذیری حاکمیت او است را نمی‌پذیرید؟ چگونه می‌توان به آزادی و دمکراسی باور داشت و حاکمیت ملت را تجزیه‌پذیر شمرد؟ مگر فراموش کرده‌ایم ولایت شاه و ولایت فقیه، اول از انگار حاکمیت مردم و سپس از تجزیه‌ی آن مایه‌گرفت؟ اینک بگوئید وقتی در وظایف دولت مرکزی:

— امنیت داخلی

— اجرای قانون اساسی و قوانین کشوری

— برقراری وحدت سازمان اداری که بدون آن اجرای تمامی وظایف غیرممکن می‌شود، قید نمی‌شوند، دولت مرکزی بی‌یال و دم و اشکم بمتابه‌ی ارگان اجرائی حاکمیت ملی بی‌محتوا نمی‌شود؟ و وقتی دولت ملی بی‌محتوا شد از حاکمیت ملت چه می‌ماند؟ و ملتی که حاکمیت ندارد چه استقلالی دارد؟

۶ - در ماده‌ی ۸، آزادی‌ها و حقوقی شمرده شده‌اند و دست آخر آمده است که "همانند دیگر نقاط ایران تضمین می‌شود" چه کسی تضمین می‌کند؟ وقتی تضمین‌کننده معلوم نیست، بدان معناست که حداقل در منطقی خودمختار، حاکمیت ملی و حقوق و آزادی مردم بلا تصدی است؟ اما این حقوق و آزادی‌ها، اموری نیستند که بتوان قوای مقننه و قضائیه و اجرائیه که در مجموع دولت شمرده می‌شوند را از تصدی آنها محروم کرد و باز از حاکمیت مردم و اصل آزادی و استقلال دم زد. این حقوق و آزادی‌ها،

بعلاوه‌ی حقوق اجتماعی و کار (که هیچ ذکر نشده‌اند) موضوع اصلی وظایف دولت است. تصدی امور دیگر جملگی فرع و تابع این وظیفه‌ی اصلی است. از اینرو هیچ‌نظام دمکراتیکی واقعیت پیدانمی‌کند مگر اینکه تعریف دولت تغییر کند و وظیفه‌ی اصلی حفظ آزادی و حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی فرد فرد مردم کشور بگردد. چنانکه می‌دانید قانون اساسی روسیه، ارگان‌های خودمختار را به اجرای برنامه "سوسیالیسم" مجبور کرده است. باین عنوان که سوسیالیسم بنا بر انقلاب، حق مردم روسیه و از جمله مردم مناطق خودمختار گشته است. از آنجا که این امر ملازمه با تحمیل ایدئولوژی معین پیدا می‌کند، با اصل آزادی (تنها از این نظر) مغایر خوانده شده‌است. اما مردم ایران در انقلاب خود اسلام را نیز با دو اصل آزادی و استقلال مطرح کرده‌اند. حال اگر وظیفه‌ی دولت اجرای توأم این سه اصل باشد، دولت مرکزی حق تحمیل دین را به هیچ منطقه و فردی پیدا نمی‌کند و متقابلاً وظیفه دارد مانع از آن شود، که گروهی از داخل و یا خارج بزور و نه با تبلیغ و جلب موافقت مردم، عقیده‌ی دیگری را به مردم تحمیل کنند. این امور بدیهی‌که در قوانین اساسی تمامی کشورها آمده‌اند، چگونه مورد غفلت قرار گرفته‌اند؟ آیا با این غفلت‌ها، این طرح، طرحی نیست که به دولت بمثابه حاکمیت ملت، ملتی شکست‌خورده و محکوم به تلاشی، تحمیل شده است؟ هنوز در اینبار که این طرح نفی کامل حاکمیت ملت و زمینه‌ساز تجزیه‌ی قطعی کشور است، تردید باقی می‌ماند؟ این طرح تا مردم ایران زنده‌اند به اجرا درنخواهد آمد، اما انتشار آن اعلان مرگ شورای مقاومت و ادامه‌ی استبداد سیاه کنونی و دوام سیاست سرکوب در غرب کشور است. از اینجانب که تا توانسته‌ام در تقویت شما گوشیده‌ام و از بسیاری مصالح شخصی چشم پوشیده‌ام، هر بار آنچه را مصلحت یافته‌ام گفتم، اما اینبار پای مرگ و زندگی به میان است چگونه می‌خواهید سند مرگ شما و خود را امضاء کنم؟ اگر مرگ ما قابل تحمل باشد، چگونه بتوانم سندی را امضاء کنم که بزعم خودم با استقلال کشور و آزادی مردم آن تناقض‌های حل‌نکردنی دارد؟

۶ - با آنکه درباره‌ی تعیین حدود جغرافیایی، گفتگوها و مباحثات بسیار انجام گرفتند و قبول شد که از طرح مستلذی حدود صرف‌نظر شود، در این طرح به بدترین بیان از نو آمده است. در مقایسه با طرح ۶ ماده،

"غرب کشور" افزوده شده است. شگفتا که در یکسو، غبار کمترین سوءظن را باید زدود و در طرف دیگر، واقعیت‌های تاریخی را هم ندید! آیا وجدان ایرانی فراموش کرده است که از دوره‌ی قاجار بدینسو، از چهار سو با استفاده از اصطلاح "ملیت" به مرزهایش تجاوز کردند و بردند و خوردند؟ داستان سال‌های بعد از جنگ دوم را که روسیه با همین عناوین می‌خواست "نواحی شمال و غرب کشور" را از ایران جدا کند و به دریا راه بیابد، فراموش کرده‌اند. فراموش کرده‌اند که همین واقعه یکی از اسباب رجعت استبداد زیرسلطه‌ی پهلوی بود؟ اگر اینها را فراموش کرده‌اند و داستان "کمیسون قیمومت" را که مصدق مانع اجرایش شد نیز از یاد برده‌اند، جنگ را که اینک وارد چهارمین سالش شده است را چه بگوئیم؟ اینرا هم از یاد برده‌اند؟ آیا نمی‌دانند که تجاوز عراق با عنوان قادسیه‌ی صدام در پی این پندار واقع شد که غرب کشور عبارتست از کردستان و عربستان و مردم این دو منطقه برق‌آسا به ارتش اشغالگر می‌پیوندند؟ صدام بابت این پندار غلط، می‌کشد آنچه می‌کشد. مردم غرب کشور از آزمایش وفاداری به میهن سربلند بدر آمدند و آنچه را پیش از آن با رای خود به نظام جمهوری اظهار کرده بودند، با خون خود امضاء کردند. با اینحال مردم ایران همه روزه از رادیو بغداد، کردستان و عربستان را می‌شنوند و بقول آقای قاسملو خبرنگار خارجی "بدون اطلاع ایشان نقشه‌ی کردستان بزرگ که از مرز روسیه تا بوشهر را دربرمی‌گیرد را پشت سرایشان می‌گذارد و فیلمبرداری می‌کند." با آن گذشته و این حال، جا ندارد که مردم ایران نگران اینگونه تعیین حدود باشند؟ این خطر خارجی که هم‌اکنون بصورت جنگ برای ملت ما ملموس است، متوجه استقلال و تمامیت ارضی ایران نیست؟ در غرب ایران مردم منطقه نیستند که با اسلحه‌ئی که از دولت گرفتند، از مرزهای میهن خود دفاع کردند؟ همین‌ها نیستند که در پیام‌های پی‌درپی به ما هشدار می‌دهند که اگر احساس خطر نسبت به موجودیت و تمامیت ارضی کشور را (همین خطری که واقعیت آنرا می‌خواهیم امضاء کنیم) را رفع کنید، تا ما تفنگ‌ها را بسوی استبداد ملاتاریا برگردانیم؟ به هر رو در جهان بحرانی امروز، ما نمی‌توانیم بلفورهای ایرانی بشویم و به زیر تمایلی امضاء بگذاریم که طی یک دوران تاریخی دو قرن، تمایل جدائی از ایران زیر فشار خارجی بوده است. اما این تنها از لحاظ خارجی نیست که تالی فاسدهای بالا را دارد. از لحاظ

داخلی نیز، این ماده بمنزله‌ی امضای گسترش جنگ داخلی به تمامی غرب کشور است. باید بسیار ساده باشیم که گمان کنیم گروه‌های مسلح از هم‌اکنون نخواهند گوشید دایره‌ی نفوذ خود را در "نواحی غرب کشور" توسعه دهند. بدینسان طرحی که می‌باید نوید صلح و بهروزی برای مردم باشد، آوای جنگ می‌گردد.

۷ - آنچه نگرانی بالا را مضاعف می‌گرداند، ماده‌ی ۴ و "نیروی متناسب" است. اساس این ماده بر این فرض گذاشته شده است که مردم کردستان "ستم مضاعف" را در وجود ژاندارم و پاسبان لمس کرده‌اند. بگذریم از اینکه امروز آنها به لحاظ رفتار بعدی‌ها در همه جای ایران محبوبیت پیدا کرده‌اند. فرض کنیم این نگرانی بحق باشد. اگر این نگرانی بحق، به شما حق می‌دهد که تشکیل "نیروی متناسب"، انتظامی را از قلمرو قانون کشوری بیرون ببرید، با این نگرانی بزرگ که عبارت باشد از تبدیل این نیرو به ارتش تمام‌عیار و تشکیل چندین ارتش از این نوع در نقاط مختلف کشور چه می‌کنید؟ نگوئید "حسن‌ظن" هست و اینطور نخواهد شد. هم‌اکنون در کشور ما سپاه و کمیته‌ها که قرار بود موقت باشند و بعد بنا بر قانون اساسی سپاه ماندنی شد و قرار شد ارتش بر جا بماند و سپاه به ارتش دوم بدل نشود، اینک نیروهای هوایی و دریائی و قوای زرهی و ... پیدا کرده و تمامی عناصر یک ارتش، بعلاوه‌ی پلیس سیاسی را داراست. حال شما وعده می‌دهید از این نوع ارتش، چندین و چند ارتش در سرزمین بلاکشیده‌ی ایران تشکیل خواهند شد. هیچ فکر کرده‌اید چه چشم‌انداز تاریکی به مردم، وعده می‌دهید؟

اگر محلی بودن نیروی انتظامی در قوانین اساسی یا عادی کشورهائی که هیچ‌کدام از مسائل کشور ما را ندارند، قید شده باشد، قطعاً تعیین کیفیت و کمیت این نیروها به‌عهده‌ی قانون کشوری و دولت مرکزی است. تعیین حدود و وظایف با دولت مرکزی است. این ماده کمتر ربطی با خودمختاری ندارد. این ماده این ظن را قوی می‌گرداند که منظور درخواست‌کنندگان تشکیل ارتشی است که بتواند منطقه را از ایران جدا سازد. بالاتر گفتم خطر روسیه، کشوری که طی یک قرن بیش از نیمی از کشور ما را برد و بعد با همین عناوین از هضم رابع گذرانده خطری مستمر است و این اینجانب باور کنید که مردم ایران هر جنگی را و به هر مدت طول بکشند، بر قبول این خطر توجه

می‌دهند. یقین دارم که در این بیان، ترجمان صمیمی‌ترین باورهای شما درباره‌ی تمامیت ارضی کشور هستم. پوست گاو حسن صباح دور قلعه‌ی الموت را فراگرفت، اما این پوست گاو نیمی از سر وبدنه‌ی ایران را می‌گیرد؟ چه کسی زیر بار بی‌سر شدن ایران می‌رود؟

بر مشکل بالا: این مشکل نیز افزوده می‌شود که بنا بر تجربه‌ی مردم ایران، استبداد دولت مرکزی، در مقایسه با استبدادهای منطقه‌ای بمراتب قابل تحمل‌تر است. امروز که مردم کشور با مشکل مراکز متعدد قدرت و اثرات آن بر تشدید جو خفقان و خونریزی مواجهند، از این "نیروهای متناسب" بمراتب بیشتر از پاسبان و ژاندارم می‌ترسند. در شرایطی که با اجرای طرح بوجود می‌آیند و دولت مرکزی بنا بر ماده‌ی ۴ و ۵، چه می‌گوییم، بنا بر تمامی مواد از عمل انتظامی در منطقه‌ی خودمختار ممنوع می‌شود، چه نیروئی مانع از استقرار استبداد حزبی و ایلی و... خواهد شد؟

۸ - از نگرانی‌های اصلی بالا که بگذریم، یک رشته ابهام‌ها در طرح وجود دارند که بنوبه‌ی خود مهم هستند: ماده‌ی ۶ یکسره مبهم است. "سرمایه‌گذاری گلان" اصطلاح روشنی نیست چرا که روزگاری مجموع بودجه‌ی دولت ۱ میلیارد تومان بود (دوره‌ی مصدق) و امروز ۴۵۰ میلیارد تومان و بیشتر است. آنروز گلان ۱ میلیارد تومان بود و امروز ۴۵۰ میلیارد تومان! "سایر امور اقتصادی" هم مثل "دایره‌ی شرع اقدس" دامنه‌ی وسیع دارد و نامعلوم است. در ذیل این ماده آمده است که دولت در منطقه‌ی خودمختار گردستان، با همکاری ارگان‌های خودمختار، بهره‌برداری را انجام می‌دهد، گذشته از اینکه در همه جا این دولت مرکزی است که باید با دولت خودمختار همکاری کند و نه بعکس، معلوم نیست حدود این همکاری چیست؟ و اگر ارگان‌های خودمختار همکاری را نپذیرفتند، تکلیف بهره‌برداری چه می‌شود؟

در ماده‌ی ۷ آمده است که مکاتبات بین ادارات خودمختار و بین مراجعان و این ادارات به زبان کردی است؟ این را خودمختاری می‌گویند یا کشور جداگانه؟ اگر کسی کردی ندانست باید به مترجم رسمی مراجعه کند و حق ندارد به زبان فارسی نامه بنویسد؟ اول طرح و قسمت آخر آن از این نظر با یکدیگر متناقض هستند. در قسمت آخر ماده‌ی ۸ از حقوق مردم گرد صحبت می‌شود که می‌توانند از آن در تمامی نقاط کشور برخوردار شوند، اما

قید نشده است که مردم سایر نقاط نیز از همین امکانات در آن منطقه برخوردار می‌شوند.

در ماده‌ی ۹، همان اشکال عمومی نسبت به حقوق و امنیت‌های فردی و اجتماعی و منطقه‌ای و کشوری وجود دارد و معلوم نیست که اگر "نیروی انتظامی" منطقه‌ی خودمختار، دستور مقام قضائی را اجرا نکند، کدامیک از دولت مرکزی و دولت خودمختار، خاطی را تعقیب قضائی می‌کند؟ اگر قوه‌ی قضائی سراسری است و با "نیروی انتظامی" محلی جورش، جور می‌شود، دست‌کم دولت مرکزی باید بتواند خاطی را تعقیب قضائی کند.

مبهمات دیگر هنوز وجود دارند از قبیل "امنیت جمهوری"، مالیات (که ذکر نشده) نهادهای دموکراتیک، و "وحدت سیاسی" (که به تفصیل به آن پرداختم) و... هنوز وجود دارند...

بدینسان این طرح آنقدر پراشکال است که اصلاح آن به کنار گذاشتن آنست. قرار بود گاری کنیم که ابهامی بزرگ در ذهن جامعه برطرف شود. بنا بود مشکل را بر این اصل حل کنیم که گردستان خودمختار، جز در ایران قوی، واقعیت پیدا نمی‌کند. قرار بود مسئله را اینطور حل کنیم که نفع گردد و غیرگرد یکی است و مشکل را براساس تضاد گرد و غیرگرد نمی‌توان حل کرد. ایرانیت اگر برای گرد، بیشتر از دیگران حق نباشد به همان اندازه حق است. حق گرد و حق غیرگرد، دو حق متناقض نیست. بنابراین با ضعیف کردن دولت منطقه‌ی خودمختار قوی نمی‌شود. بلکه عمل ترکیه در عراق، عمومیت پیدا می‌کند و بنام "حق تعقیب" که آمریکا و اسرائیل و روسیه به خود داده‌اند و بطور مستمر از آن استفاده می‌کنند، غرب کشور ما خدای ناکرده مرکز برخوردهای نظامی کشورهای منطقه می‌گردد و قربانی اول، مردم منطقه از گرد و غیرگرد می‌شوند.

با توجه به امور بالا، راه‌حل ممکن‌تری که به نظر می‌رسد همان است که در جلسه‌ی کمیسیون عرض کردم و آن اینکه در طرح سازمان مجاهدین خلق، تصریحات لازم درباره‌ی اختیارات دولت مرکزی به ترتیبی که در این طرح آمده و با افزودن سه اختیاری که در این نوشته شرح شدند، بعمل آید بخصوص مسئله‌ی امنیت داخلی کشور حل بگردد و با تصحیح پاره‌ئی اصطلاحات بر ضرورت وحدت ملی تاکید شود و طرحی به امضا برسد که به ابهام موجود در سرتاسر ایران پایان بدهد.

شرحی که دادم برای آن بود که باورم این بود که امور بالا مورد غفلت قرار گرفته‌اند. بنابراین گوشیدم تا مسائل اساسی را یک به یک به تفصیل شرح کنم. بدیهی است که این شرح و تفصیل اینجانب را از موافقت با این طرح یا مشابه آن باز می‌دارد و ناگزیر می‌گرداند که تصویب و اعلام آنرا، پایان بخشیدن به همکاری سیاسی تلقی کنم. به یاد می‌آورم که هدف اصلی در تنظیم این طرح این باید باشد که در ایران راه‌حل سیاسی و بنابراین دموکراسی ممکن است. شگفت در رسیدن به توافق به معنای آنست که حق به جانب دشمنان ایران است که می‌گویند، در ایران چاره از استبداد نیست. صمیمانه آرزومندم که این تلاش با موفقیت قرین گردد و با تهیه و تصویب طرح روشنی که رفع ابهام و نگرانی کند، فضای سیاسی کشور روشن گردد و با قدم‌های استوار، راه را تا به آخر و با هم طی کنیم.

ابوالحسن بنی‌صدر

۱۰ آبان ۱۳۶۲

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت

درباره‌ی "طرح خودمختاری کردستان ایران" جداگانه شرحی نوشته‌ام که ضمیمه است.

در اینجا نکات زیر را به حکم ضرورت یادآور می‌شوم:

۱- اظهارنظر درباره‌ی مصوبات شورا سه نوع است:

الف: وقتی متن مصوب در کل یا جزء خود با اصول استقلال و آزادی و جمهوری دمکراتیک اسلامی مغایر است. در این صورت اینجانب ناگزیر از پیروی از اصل تبری هستم.

ب- وقتی متن مصوب در کل یا جزء خود با اصول بالا که در میثاق و برنامه اساسی قرار گرفته‌اند، مغایر نیست، اما اینجانب با آن نظر مخالفت دارم. نظر مخالف خود را اظهار می‌کنم اما تبری نمی‌جویم.

ج- وقتی نه متن مصوب در کل یا جزء خود با اصول بالا مغایر است و نه اینجانب نظر مخالفی نسبت به آن دارم. در این صورت امضاء می‌کنم. علاوه بر امور بدیهی بالا، این نکته‌ی بس مهم را نیز یادآور می‌شوم که در مسئله‌ی مورد بحث، باید حرکتی بکنیم که سه تمایل بیرون از جریان این مقاومت بی‌اعتبار شوند:

- رژیم استبدادی خمینی که همین مسئله یکی از توجیه‌های یومیه‌ی استبداد آنرا تشکیل می‌دهد.

- سلطنت‌طلبان دست‌نشانده‌ی آمریکا که ناگهان به یاد این امر افتاده‌اند که جامعه‌ی ایران از اقوام تشکیل شده و باید از راه رژیم سلطنتی که معرف وحدت سیاسی این اقوام است، اداره شود.

- "میانده‌روها" که این مسئله یکی از دست‌آویزهایشان در جدائی و مخالفت با این جریان است.

با توجه به اینکه لحظات، لحظات تعیین‌کننده‌ئی هستند، تصمیم درباره‌ی این طرح می‌تواند سرنوشت‌ساز باشد. اگر طرح چنان از آب درآید که رفع هرگونه نگرانی از مردم ایران بکند و این سه تمایل را بی‌اعتبار بگرداند، ایران نجات یافته است. در این زمان آقای قاسملو با تقدم دادن به ضرورت طرد قطعی تمایل‌های ضدآزادی و ضداستقلال و ضدجمهوری دمکراتیک اسلامی، در شمار خدمتگزاران بزرگ میهن درمی‌آیند. زمان،

نامه بنی صدر به مسئول شورا (در رابطه با طرح خود مختاری)

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای سعید رجوی مسؤول شورای ملی ستاد است

درباره طرح خود مختاری که در استان ایلام در جریان است و خواهشمند است در مورد آن اقدامات لازم را مبذول فرمایید.

در این باره نکات زیر را بجز موارد ضروری در نظر بگیرید:

۱- در این باره در صورت لزوم با مسئولان استان و وزارت کشور در تماس باشید.

۲- در مورد زمین معصب در کلیه جزو خود با اصول استعمار و آبادانی و همچنین

در زمینه معصب در کلیه جزو خود با اصول آبادانی و آبادانی و آبادانی و آبادانی

۳- در مورد زمین معصب در کلیه جزو خود با اصول آبادانی و آبادانی و آبادانی و آبادانی

۴- در مورد زمین معصب در کلیه جزو خود با اصول آبادانی و آبادانی و آبادانی و آبادانی

۵- در مورد زمین معصب در کلیه جزو خود با اصول آبادانی و آبادانی و آبادانی و آبادانی

۶- در مورد زمین معصب در کلیه جزو خود با اصول آبادانی و آبادانی و آبادانی و آبادانی

۷- در مورد زمین معصب در کلیه جزو خود با اصول آبادانی و آبادانی و آبادانی و آبادانی

۸- در مورد زمین معصب در کلیه جزو خود با اصول آبادانی و آبادانی و آبادانی و آبادانی

۹- در مورد زمین معصب در کلیه جزو خود با اصول آبادانی و آبادانی و آبادانی و آبادانی

زمان بحث بر سر گرفتن و دادن امتیازها نیست، زمان بر سر تعیین قطعی آینده‌ی ایران است. یقین است که در رفع ابهام از افکار عمومی یا خدای ناکرده در تشدید ابهام، هیچ کاری به اندازه‌ی این کار مهم نیست. موفقیت در حل سیاسی و عادی این مهم به معنای آنست که:

۱ - راه رهائی ایران از دو جریان افراطی راست (وابسته به آمریکا و استبدادطلب) و چپ (وابسته به قدرت‌های روسیه و چین) راهی است که جمع ما می‌پیماید. در بیرون از وابستگی، صراط مستقیم همین است. و همه می‌دانند که اکثریت قاطع ملت ایران از جریان‌های افراطی به تنگ آمده‌اند و خواهان جریانی هستند که میهن آنها را بازیچه‌ی تمایلات قدرت‌های خارجی و تمایلات داخلی استبدادی نگرداند.

۲ - راه حل سیاسی وجود دارد و تنها براساس وحدت ملی یعنی تجزیه‌ناپذیر شمردن حاکمیت جامعه‌ی ملی، این راه حل وجود دارد. در حقیقت جریان سلطنت طلب که براساس حاکمیت شاه حکومت می‌کرد، شکست خورد. جریان جانبدار استبدادی دینی که برپایه‌ی حاکمیت فقیه عمل می‌کند، شکست خورده است. اینک نوبت ما است. اگر شکست بخوریم، مردم میان آن دو جریان سرگردان می‌شوند. نجات جریانی که همه‌ی ما در آن هستیم، شرط اول پیروزی‌های بعدی است. این پیروزی به معنای آنست که مردم ایران، مردمی بالغ و رشید هستند و قادر به اعمال حق حاکمیت هستند و تنها با زمامداری آن جریان سیاسی، صلح ملی و امنیت واقعی و رشد شتاب‌گیر ممکن می‌گردد، که بیانگر حق حاکمیت ملی است. بخصوص که:

۳ - هر دو قدرت آمریکا و روسیه، از دست‌نشانندگان خود مایوس می‌شوند و ناگزیر می‌گردند به آلترناتیو مستقل گردن بگذارند. مسئله‌ای که از لحاظ حال و آینده‌ی ایران اهمیتی حیاتی دارد و راه را برای فضای سیاسی باز و صلح‌آمیز و دستیابی به رشدی سریع باز می‌کند.

تردید نداشتم این نکات مورد توجه همه‌ی اعضای محترم هست. اما از آنجا که تذکر همواره مفید است، از باب فایده‌ی ذکر باز نوشتم.

موفقیت شما را آرزو می‌کنم

ابوالحسن بنی‌صدر

۱۱ آبان‌ماه ۱۳۶۲

شور دوم

شب همانروز (۱۱/آبان/۶۲) مجدداً بسراغ آقای بنی‌صدر رفتم . درحالیکه در ملاحظه‌ی ذیل طرح (شور اول) تصریح شده بود که تعیین حدود قطعی صلاحیت دولت مرکزی و ارگان‌های خودمختاری برعهده‌ی موسسان و قانون اساسی نظام جمهوری آینده‌ی کشور خواهد بود، این بار او تأکید حرف‌هایش را بیشتر روی این می‌گذاشت که مبدا طرح شورا بخشی از قانون اساسی نظام جمهوری آینده‌ی کشور تلقی شود . برای کوتاه کردن بحث، نظریه‌ی آقای بنی‌صدر را کتبا نوشتم و در حاشیه‌اش نیز تصریحات خود را افزودم و بشرحی که ذیلاً می‌بینید هر دو نفر امضا کردیم .

نظریه آسان نبوده

طرح حاضر (در باره نقد قرارداد) بجهت

از قانون اساسی نظام جمهوریت که در حقیقت در حقیقت
 طواقی است که در این صورت تعمیم گیر در باره آن ملاذ فیه
 در عهد جدید ایران است که مانند سایر قوانین یا قوانین
 مصدب بود از این است که این عمل فواید
 در تمام قوانین صادر

تعمیر می شود: شریک می شاد است مطابق مصوبات و سایر اسناد و ضوابط نه در حال و نه در آینده
 پس بدین وجه حق ندارد هیچ طرح یا قانون یا بندی را تغییر یا اصلاح نماید
 اینده که شریک می کند. الا اصل جمهوریت برودن تکلیف آید. را

در باره حقوق از قانون اساسی
 به نظر اینست که در این صورت
 حق وضع اسناد قانون اساسی از کلی
 در عهد حاضر
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۱

بیان است که در شریک می شاد است مطابق
 مسکوت و عدم اثر خواهد بود بعد از این امر است تا در صورت
 و نظارت بر اداره امور کشور مقتضی است و دولت وقت بر این
 اجرا اجماع می کند و نظیر طرح حاضر در باره خود قرارداد ایران
 تا بعد از تغییر ایران علیه مصوبات شریک می شاد است
 در این اعتبار ایران است و حق دارد هرگاه که خواهد
 تغییر داد مصوبات شریک می شاد است که بر عهد
 و بهر وجه مستند نیست که مصوبات شریک را همین متمم
 بشمارد. یعنی مصوبات شریک را نافذ است که در این
 آنرا شریک ساخته و ایران تغییر بر عهد

با اینهمه، کار تمام نبود و آقای بنی‌صدر بر همان ابراز نظری که در نامه‌های ۱۰ و ۱۱ آبان کرده بود، پای می‌فشرد و من می‌بایست قضایا را به شورا اطلاع می‌دادم.

قبل از قرائت نامه‌های آقای بنی‌صدر در اجلاس هیئت شورا، آنها را در نشست کمیسیون (۱۲/آبان) - که آقای قاسملو نیز حضور داشت - قرائت کردم. همه شوکه شده بودند. آقای قاسملو پس از کمی بحث، شروع به جمع کردن کاغذهایش نمود و بلند شد خداحافظی کند و برود. با اصرار، او را نگاه داشتیم و پس از قدری بحث به اتفاق اعضای کمیسیون، وارد نشست شورا شدیم.

نامه‌های آقای بنی‌صدر قرائت شد و انزجار بسیاری را برانگیخت. اکنون شورا دو راه بیشتر نداشت. یعنی حال که نقطه نظرهای آقای بنی‌صدر قرائت شده بود یا شورا بر رای پیشین خود باقی می‌بود که معنی آن خداحافظی با آقای بنی‌صدر بود و یا می‌باید تلاش می‌کردیم با ادامه‌ی مذاکره به توافق جدیدی دست یابیم.

در همین اثناء، من جلسه را ترک نموده و به سراغ آقای بنی‌صدر رفتم و به اختصار وضعیت را برای او تشریح کردم. اما وقتی با نقطه نظرهای او که چندان تغییری نکرده بود به جلسه بازگشتم، اینبار دیگر آقای قاسملو تاب نیاورد و جلسه و خانه را ترک نمود.

با اینهمه، ما جلسه را ادامه دادیم و بعد هم همراه با گروهی از رفقا به نزد آقای بنی‌صدر رفتیم و دست آخر پس از مذاکراتی که انجام شد به توافقی با آقای بنی‌صدر (بدون حضور آقای قاسملو یا هر نماینده‌ی دیگری از حزب دمکرات کردستان) دست یافتیم (شور دوم).

همی رفقا و برادران فکر می‌کردند که شاید از این طریق قدمی بسوی حل قضایا برداشته شود. به اعتقاد خیلی از ما (منجمله خود من) - البته با استثنای حزب دمکرات - طرح شور دوم نیز در کلیت خود دربرگیرنده‌ی تفاوت اساسی با طرح شور اول نبود. و موارد اختلاف عبارت بودند از:

اولا - در مقدمه بجای "وحدت سیاسی، تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور" بر "حاکمیت مردمی، وحدت ملی و تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور"

تاکید شده بود. البته در سطور بالاتر مقدمه، در هر دو طرح بر حاکمیت مردم تصریح شده بود.

ثانیا - در ملاحظه‌ی ذیل طرح شور اول در مقدمه‌ی طرح شور دوم گنجانده شده بود و فی‌المثل تأکید می‌شد مصوبات شورا کلا و جزئا بخشی از قانون اساسی نظام جمهوری آینده‌ی کشور نیستند.

ثالثا - به پیشنهاد آقای بنی‌صدر در ماده‌ی ۱ طرح شور دوم که مربوط به تعیین قلمرو اجتماعی بود بجای "آراء عمومی مردم کردنشین غرب کشور" (طرح شور اول)، آمده بود: "آراء عمومی در منطقه‌ی کردنشین کشور".

رابعا - در ماده‌ی ۲ طرح شور دوم بجای ارگان قانونگزاری امور منطقه‌ی خودمختار (در طرح شور اول)، آمده بود: "ارگان قانونگزاری امور داخلی منطقه‌ی خودمختار".

خامسا - در ماده‌ی ۴ طرح (شور اول) پیرامون حفظ انتظامات داخلی منطقه‌ی خودمختار افزوده شده بود (در طرح شور دوم) که "بر طبق قوانین عمومی کشور" نیروی متناسب، این امر را سازمان خواهند داد.

سادسا - بجای "امنیت جمهوری" در طرح شور اول، اکنون در طرح شور دوم آمده بود "امنیت سراسری کشور".

سابعا - ذیل ماده‌ی ۶ طرح شور اول این جمله وجود داشت: "در منطقه‌ی خودمختار گردستان بهره‌برداری از این منابع و ثروت‌ها با همکاری ارگان‌های خودمختار انجام خواهد شد". اما اکنون در طرح شور دوم، بجای آن، این جمله جایگزین می‌شد: "در منطقه‌ی خودمختار گردستان، ارگان‌های خودمختاری دولت مرکزی را در بهره‌برداری از منابع و ثروت‌ها یاری خواهند نمود".

ثامنا - در ماده‌ی ۸ طرح شور دوم پیرامون تضمین آزادی‌های مصرح در ماده‌ی مربوطه در طرح شور اول افزوده می‌شد که این آزادی‌ها در منطقه‌ی خودمختار "چه توسط ارگان‌های خودمختاری و چه توسط دولت مرکزی در حدود صلاحیت هر یک" تضمین می‌شود.

حال این طرح شور دوم را آقای بنی‌صدر مشروط به اینکه آقای قاسملو نیز امضا کند، حاضر بود امضا نماید:

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اینجانب باستی مدعوب برافتم . در روز دهمی آقای قاسملو به ترتیبی که در مکتوب
اکت نظر شورای ملی مستدرا با ما باطلوع اینجانب می رسانید رسماً دماغ می کنم

ایضا
فصل
۱۳۵۲ ۰۲ ۰۴ ۱۳

اما اینبار رفقای حزب دمکرات و خود آقای قاسملو که کاملاً بدبین و
آزرده شده بودند ، حاضر به امضا نبودند . علیهذا دو سه شب بعد (چنانکه
قبلاً نیز اشاره کردم) آقای قاسملو با سایر اعضای کمیسیون به نزد مسئول
شورا آمده و از سوی حزب دمکرات با طرح شور دوم ، اعلام مخالفت نمود .
ضمناً در همین جا بود که برخی رفقا (منجمله خود آقای قاسملو و
آقای متین دفتری و نماینده‌ی شورای متحد چپ) به من (بعنوان مسئول شورا)
اعتراض و انتقاد نمودند که جریان رای گیری و "پرویدور" و گردش کار قانونی
آنها درست اجرا ننموده و به تفسیر خود عمل نموده‌ام .

برداشتی که من از قرار فیما بین با آقای بنی صدر (بنحوی که در فصل
شم عرض شد) داشتم این بود که می‌بایست پس از ارائه‌ی نظریات آقای
بنی صدر به شورا مجدداً در شور دوم ، اخذ رای کنم (که کردم و اعضای شورا
باستثنای حزب دمکرات ، طرح شور دوم را امضاء نمودند) .

اما اگر رای دهندگان بر رای پیشین خود باقی می‌بودند ، همان طرح
مصوب شور اول ، مصوبه‌ی قطعی و نهائی شورا محسوب می‌شد . در غیراینصورت
یا پرونده‌ی مربوطه بسته می‌شد و از دستور خارج می‌گردید و یا باید بسرآغ
طرح جدیدی می‌رفتیم . کما اینکه در عمل نیز پس از اعلام مخالفت حزب
دمکرات چنین کردیم و طرح جدید که بعداً در ۱۷/آبان به تصویب رسید ، به
عنوان پیشنهاد مسئول شورا به جریان افتاد .

اما بترتیبی که گفتم نظر رفقای که به من انتقاد و اعتراض داشتند ،

بعضا این بود که در صورت نپذیرفتن مطالب ارائه شده توسط بنی صدر (بعنوان رئیس جمهور) توسط شورا، رای پیشین اعضای شورا بقوت خود باقیست و مجاز به تغییر رای خود نیستند و علیهذا رای پیشین، حالت قطعی به خود می گیرد. بر این اساس می باید طرح شور اول را که به اتفاق آراء اعضای شورا تصویب شده بود، برغم مخالفت آقای بنی صدر بعنوان مصوبه‌ی نهائی اعلام می نمودیم.

از طرف دیگر ما یک طرح شور دوم که به استثنای حزب دمکرات، سایرین آنرا امضاء نموده بودند نیز در دست داشتیم که حزب دمکرات آنرا "وتو" نمود. این اختلاف نظر بر سر جریان گردش کار و نحوه‌ی رای گیری باعث گردید که فی المثل برخی رفقا مانند نماینده‌ی شورای متحد چپ تصریح کند که توافق آنها در مورد طرح شور دوم؛ موافق مشروط (بشرط موافقت حزب دمکرات) بوده است.

بگذریم که همه‌ی این اختلاف نظرهای حقوقی و مربوط به نحوه‌ی رای گیری، کاملا جزئی و فرع بر یک مسئله‌ی سیاسی بود و آن اینکه آیا می خواستیم در همان نقطه، بر سر مسئله‌ی خودمختاری کردستان و سابقه‌ای که آقای بنی صدر در این باره داشت، او را رها نموده و با او خداحافظی کنیم یا خیر؟ اگر هدف، خلاصی از دست آقای بنی صدر بود، برآستی هیچ سیاست بازی آن فرصت را از دست نمی داد.

بخصوص در رابطه با مجاهدین بایستی تاکید کنم که چنین نقطه‌ای برای ما نقطه‌ی بسیار بی دردسری بود و عواقب آن نیز دامنگیر ما نمی شد و خلاصه‌ی کلام اینکه مسئله، مسئله‌ای می نمود بین آقای بنی صدر از یکطرف و حزب دمکرات و خودمختاری مردم کردستان ایران از طرف دیگر. آنهم مسئله‌ای با سوابقی که همه‌ی ما داشتیم و با همه‌ی انتقادات و حملاتی که از این بابت متوجه بنی صدر بود. اما عزم من - چه بعنوان مسئول شورا و چه بعنوان مسئول اول سازمان مجاهدین - جزم بود تا ناراحتی‌های موضعی رفقا و برادران شورائی را نیز به جان بخرم و بغایت بکوشم تا متحدان (بنی صدر) علیرغم همه‌ی اذیت‌هایش در نقطه‌ای که مجاهدین هیچ مسئولیتی نیز نمی داشتند بر زمین نخورد.

وانگهی این دیگر چه شورائی بود اگر فرضا مسئول آن می خواست بجای امانت داری، فرصت را مغتنم شمرده و زیر پای یکی از عناصر متشکله‌ی همین شورا را - هر چند هم با او و سازمان متبوعش اختلاف نظر می داشت و هر

چند هم فراوان به ما "نارو" زده بود - خالی کند؟

بعکس، فکر می‌کردم آنچه شایسته‌ی مسئول شورا است، اینست که نه فقط برای اجزاء و اعضای شورا بلکه برای آنها که خارج از شورا هستند نیز راه باز کند تا بقدر توان و ظرفیتشان هر قدر از بار انقلاب نوین ایران را که می‌توانند بر دوش بکشند، الا اینکه همچون مقطع خداحافظی ما با آقای بنی‌صدر (پایان سال ۶۲) دیگر مطلقاً هیچ راه چاره‌ای نباشد و همه‌ی اتمام حجت‌های ممکن نیز انجام شده باشد، که در اینصورت دیگر هر روز که در جدائی تاخیر می‌کردیم، می‌بایست عواقب وخیم‌تری را (برای هر دو طرف) بجان می‌خریدیم.

بهرحال پس از وتوی حزب دمکرات و بروز اختلاف نظر در مورد نحوه‌ی رای‌گیری و جریان تصویب طرح، ما دیگر در این نقطه در بن‌بست کامل بودیم. نه تنها همه‌ی زحمات چندین ماهه به هدر رفته بود؛ بلکه دست کم یا به خروج حزب دمکرات از شورا و یا به تبری جستن بنی‌صدر منجر می‌گردید. در همین اثناء در هر فرصتی که دست می‌داد با آقای بنی‌صدر گفتگو می‌کردم اما چندان مفید فایده نبود و در اینجا اضافه بر نکاتی که (چه در این فصل یا فصول قبلی) اشاره کرده‌ام لزومی به درد دل کردن بیشتر نمی‌بینم.

متعاقباً در ۱۵/آبانماه، جلسهی فوق‌العاده‌ی شورا را با حضور اعضای حاضر در پاریس برای تقدیم گزارش و چاره‌جویی دعوت نمودم. قبل از جلسه به منزل آقای بنی‌صدر رفته و مفصلاً با او گفتگو نمودم. خیلی حرف‌ها رد و بدل شد و آقای بنی‌صدر نیز مفصلاً راه‌حل‌ها و پیشنهادات خود را ارائه داد. گاه بسیار منعطف می‌نمود ولی گاه می‌گفت "امضای این طرح (شور اول) از خیانت‌های خمینی صد بار بدتر است". خلاصه‌ی کلام اینکه بن‌بست اصلی، بازگشوده نمی‌شد. ضمن گفتگو با آقای بنی‌صدر توضیح دادم که شورا در موقعیت حساسی است و به احتمال قوی حزب دمکرات بر سر مسئله‌ی خودمختاری در صورتی که طرح شور اول پذیرفته نشود، شورا را ترک خواهد نمود. آقای بنی‌صدر گفت مطمئن باشید چنین چیزی نخواهد شد، گفتم انشاءالله که نشود، اما اگر شد شما مسئولیت عواقب آنرا می‌پذیرید؟ آقای بنی‌صدر گفت بله می‌پذیریم. گفتم بنویسید و به من بدهید. آقای بنی‌صدر رگ و روشن حرف خود را نوشت و امضاء کرد و به من داد.

آقای مسعود رحیمی

هر یک از اعضای شورا ملی مقاومت که بر سر طرح اول

خود مختاری از عقولیت انصاف گفته، این باب مسودا علی اعتبار آن

را می پذیریم. همچنین بر سر نکاتی که در طرح اول تصحیح اینجانب می لغت

گردد هم تصحیح کرده است
کله در

این یادداشت را در بنی صدر در بعد از ظهر شنبه ۵/۱۱/۵۲ در منزل خودت می

نوشته ام
۵/۱۱/۵۲

اقدامات و طرح مصوب نهائی

پس از بازگشت از نزد آقای بنی صدر، مشروح قضایا را به جلسهای فوق العاده‌ی شورا گزارش نمودم. بحث تا ساعات بامدادی روز بعد (۱۶ آبان) ادامه یافت. سرانجام به این نتیجه رسیدیم که: اعضای شورا طی نامه‌ای خطاب به آقایان بنی صدر و قاسملو ضمن ابراز تأسف از وضعیت و اختلافات موجود در شورا بر سر طرح خود مختاری، از آنها "صمیمانه درخواست و استدعا" نمایند بخاطر حفظ وحدت شورا و... یکی از پیشنهادات زیرین را پذیرا شوند:

"۱- توافق درباره‌ی طرح نهائی باتفاق مسئول شورا. ما امضاء کنندگان زیرین با احساس مسئولیت نسبت به اساس وحدت شورا از نقطه نظرهای خاص فردی و گروهی خود صرف نظر نموده و هر آنچه را آقای بنی صدر و آقای قاسملو در مورد اختلاف نظرشان در مواد طرح خود مختاری پذیرا شوند می پذیریم.

۲- حضور در جلسهای شورا برای روشن کردن اذهان اعضای شورا جهت

اتخاذ تصمیم نهائی در مسائل مابہ الاختلاف

۳ - پذیرش بتعویق انداختن بحث و گفتگو و رای گیری دریلرہی طرح خودمختاری تا زمانی کہ فضای بہتری جہت طرح مجدد آن فراہم شود .

۴ - ارجاع مجدد مسئلہ بہ کمیسیون خودمختاری شورای ملی مقاومت ، مسئول شورا را برای پیگیری مفاد نامہی حاضر و ارائہی گزارش بہ شورا موظف می سازد .

ذیل این پیشنهاد ، امضای دہ عضو شورا بہ چشم می خورد .
ترجیح می دہم نظر مکتوب آقای متین دفتری را کہ اضافہ بر نمایندگی جیبہی دمکراتیک ملی ایران ، مخبری کمیسیون خودمختاری را نیز بعہدہ داشت عینا نقل کنم تا روشن شود کہ کمیسیون واقعا آنچه را کہ در توانش بود انجام دادہ بود و لذا شورا می بایستی در ورای ہر گیر و پیچ آئین نامہای ، بہ یک تصمیم گیری سیاسی مبادرت می نمود . چنانکہ ذیلا ملاحظہ می کنید آقای متین دفتری اصولا بند ۳ و ۴ پیشنهاد حاضر را فاقد موضوعیت می دانست و فی الواقع ہم همینطور بود و بتعویق انداختن بحث یا ارجاع مجدد آن بہ کمیسیون مسائل را بسیار پیچیدہ می کرد .

ترجمہ - ابتدا ، خبر در اظہار تصمیم نامی توسط شورای را ما ترجمہ نمودیم ،
دکار کمیسیون خودمختاری را در ترجمہ طرح خامہ با ترجمہ می دانیم و اظہار تصمیم
تسطبی را در تمام سبب سردت و مطرودہ در شورای بطور نا طبع ضروری
سیدیم ، بند ۳ و ۴ در نامہ خطاب بر آن ، این بنی صبر ، د و تہ تا سہد بر این
سیم ، بہر حال از انجا کہ طرح مطرودہ سید ، تحسین حاصل سرتہ اند
آر ملاقات سرد نظر در بند کہ مشکل اصل کند و چون محفرتہ آمیز نمی
در شورای مکن است رنج سہ ، تمام نامہ با بندہ در در واقع

۶۲، ۸، ۱۹

عصر روز بعد به منظور پیگیری مفاد پیشنهاد و ماموریت اخیر شورائی با توافق برادر مجاهد مهدی ابریشمچی (بعنوان مسئول کمیسیون اجرائی شورا) ابتدا به منزل آقای بنی‌صدر و سپس به دفتر حزب دمکرات در پاریس رفتیم. اضافه بر نکاتی که از این پیشتر راجع به این دو دیدار گفته‌ام ورود در جزئیات بیشتر را ضروری نمی‌دانم.

فقط همچنانکه در فصل دوم (در مبحث اشاره به مسئله‌ی عراق) گفتم یادآوری می‌کنم که در حین بحث با آقای بنی‌صدر - همین آقای بنی‌صدر که امروز هیچ حدومرزی در رابطه با مجاهدین در روزنامه‌اش نگه نمی‌دارد - سه بار بر ایقان خود نسبت به استقلال طلبی مجاهدین سوگند خورد که روز بعد در جلسه‌ی شورا حین گزارش خود به اطلاع کلیه‌ی رفقا و برادران رساندم.

از آنجا که یادداشت آقای بنی‌صدر درباره‌ی پذیرش مسئولیت عواقب ترک شورا از جانب هر یک از اعضای آن (بر سر مخالفت آقای بنی‌صدر با طرح شور اول) را فوفا به اطلاع رساندم ضروری می‌دانم که موضع متقابل آقای قاسملو را نیز بیان کنم. بخصوص که نشان می‌دهد مسئله‌ی طرح خودمختاری تا چه اندازه برای حزب دمکرات جدی بوده است. کما اینکه ابعاد بحرانی را که شورا در آن ایام بر سر طرح خودمختاری با آن مواجه بود (و خوشبختانه با موفقیت پشت‌سر گذاشت) نیز نشان می‌دهد.

آقای قاسملو در پاسخ به سوال من نوشت:

"اگر آقای بنی‌صدر طرح خودمختاری را امضا می‌کرد موجب خوشحالی حزب دمکرات و مردم کردستان ایران می‌شد. در صورتی که آقای بنی‌صدر در اثر مخالفت با طرح خودمختاری که به اتفاق آراء به تصویب شورای ملی مقاومت رسیده، از شورا جدا شود بنظر ما شورا نه تنها متلاشی نخواهد شد بلکه تقویت نیز خواهد گردید. دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران - عبدالرحمن قاسملو - ۱۳۶۲/۸/۱۷"

منظور از این توضیحات اثبات این حقیقت است که از یکسو حزب دمکرات و کمیسیون خودمختاری و اغلب اعضای شورا واقعا حوصله‌شان در قبال آقای بنی‌صدر سرآمده بود. علیهذا فکر می‌کنم به اندازه‌ی کافی روشن و قانع‌کننده باشد که مسئول شورا و مجاهدینی که امروز نوک‌تیز حملات آقای

بنی صدر (به منظور فروپاشی شورا) متوجه آنهاست، واقعا مسئولانه برخورد کردند بنحوی که گاه آزردهی برخی دوستان را نیز موجب گردید.



به هر حال صبح روز بعد جلسهی فوق‌العاده‌ی شورا برگزار گردید. مسئول شورا گزارش دیدارها و توافقی‌های دیروز را تقدیم نمود و طرح جدید همراه با ماده‌ی واحده به ترتیبی که در ابتدای این فصل دیدید، باتفاق آراء با خیر و خوشی به تصویب رسید و متعاقبا منتشر گردید.

بلافاصله پس از تصویب طرح، به آقای بنی‌صدر تلفن کردم و از حسن‌نیت و حسن‌تفاهمی که شب گذشته نشان داده بود، فوق‌العاده تشکر کردم و همچنین در برابر ناراحتی احتمالی که از گفتگوهای پیشین می‌توانست از من به دل داشته باشد، پوزش طلبیدم. شب گذشته آقای بنی‌صدر در پایان مذاکراتمان ذیل نظرخواهی من نسبت به طرح جدید (بمثابه پیشنهاد مسئول شورا) چنین نوشته بود:

National Council of Resistance

For

Independence and freedom of the
Democratic Islamic Republic of Iran

شورای ملی مقاومت

برای

استقلال و آزادی جمهوری اسلامی ایران

Date

تاریخ :

No

شماره :

آقای رئیس جمهور بنی صدر
خواهشمند است راجع به طرح فقه فتنه گران ایران در ضمن
ابراز نظر نماید. در فیانجی مورد ترائن اعفای و شکر باشد. در اقعده باخیرم
سند شماره ۱۱۱۱۱۱

سرور ولایت

سمن

۱۵ اردیبهشت ۵۲

هر اثر موافقی است

که خوانم بکنم
بشود اندک اصلاحی که
مکمل است. تقویت طرح
و ارسال آن ضرورت
رکمی تلقی نشود

الجز

عبدالله

۹۲۱۸۱۵

پس از تصویب ...

چنانکه گفتم در جریان تصویب طرح خودمختاری، اختلاف نظرهایی بر سر نحوه‌ی ابراز نظر آقای بنی صدر بروز کرده بود. آقای قاسملو همانند برخی دیگر از اعضای شورا، از این نحوه‌ی کار با آقای بنی صدر گله‌مند بود. علی‌هذا به‌هنگام ترک پاریس در نامه‌ی خداحافظی خود خطاب به مسئول و اعضای شورا خواستار به‌بحث گذاشتن موضوع بود که به‌ترتیبی که (در فصل ششم) دیدیم بحث شد. واقعیت این بود که اگر چه آقای بنی صدر مانند مسئول شورا از حق رای و از حق و تو برخوردار نبود؛ اما عملاً در جریان مهمترین تصمیم‌گیری‌های شورائی، یک تنه بیش از همه‌ی سازمان‌ها و احزابی که حق و تو داشتند وقت و انرژی می‌گرفت. به‌نظر من از لحاظ آئین‌نامه و قول و قرارهای فیما بین؛ بنی صدر هیچ تقصیری در این رابطه نداشت. زیرا ما می‌توانستیم هر زمان که بخواهیم (مطابق همان قراری که کلیشه‌ی آنرا در فصل ششم گزارش حاضر با امضای خود آقای بنی صدر دیدیم) پس از استماع نقطه‌نظرهای او، تصمیم لازم را بگیریم و حرکت کنیم. پس در واقع جان کلام در این بود که آیا می‌خواستیم در موارد مزبور بنی صدر را به حال خود رها نموده و از او خداحافظی کنیم یا خیر؟ به‌عبارت دیگر گیروپیچ، اصلاً گیروپیچ حقوقی و قانونی نبود؛ بلکه ما مشخصاً با یک مسئله‌ی سیاسی مواجه بودیم و بهای آن را هم – چنانکه در سراسر این گزارش دیدید – در مهم‌ترین نقطه‌عطف‌ها با صرف انبوهی وقت و انرژی و با تعویق و تاخیر در حرکت‌مان و مهم‌تر از همه با نشان دادن یک شکاف عظیم در اس شورا به دوست و دشمن (چنانکه در موضعگیری روزنامه‌ی بنی صدر بدنبال صدور بیانیه‌ی صلح و در قبال جناح‌های درون رژیم دیدیم) پرداخت می‌نمودیم.

در هر حال بدنبال تصویب طرح خودمختاری با آنهمه فراز و نشیب‌هایش، شخسا به خطا گمان می‌کردم دیگر تا استقرار در خاک میهن، این پرونده به خیر و خوشی پایان پذیرفته و همگی نیز مطابق ابراز نظرها و موضعگیری‌هایی که کرده بودند، لااقل در این مورد رضایت دارند. مخصوصاً که سه روز پس از تصویب طرح خودمختاری، جمعه شب ۲۰/آبان/۶۲ که نزد آقای بنی صدر بودم، مواضع او بکلی با هفته‌ی پیش متفاوت بود. در

عین شادمانی چشمگیر از تصویب طرح (همان طرحی که چند شب پیش موقعی که با برادر مجاهد مهدی ابریشمچی به سراغش رفته بودیم آنرا با اکراه کامل پذیرفته و در پاسخ به نظرخواهی مقدماتی من درباره‌ی آن نیز نوشته بود "حد اکثر موافقتی است که می‌توانم بکنم") ؛ اکیدا و قویا بر آن بود که مفاد نقطه‌نظرهایی که راجع به خودمختاری در سرمقاله‌ی اواخر تیرماه سال ۵۸ روزنامه‌ی انقلاب اسلامی به قلم خود او آمده بود، بسا بالاتر و بیشتر از حقوق برسمیت شناخته شده در طرح شورای ملی مقاومت است! در این رابطه منظرها و سفسطه‌های بسیار بهم بافت که واقعا برای من قابل هضم و قابل فهم نبود...

از یک سو خوشحال بودم که پس آقای بنی‌صدر از آنچه امضاء کرده — برخلاف آنچه ابتدا وانمود می‌کرد — ناراضی و ناراحت نیست و از سوی دیگر نتوانستم از این سوال صرفنظر کنم که: پس چرا تا دیروز همین حرف‌ها را نمی‌زدید و همان حق و حقوقی را که چهارسال پیش، بیشتر از شورا؛ در حق مردم کردستان برسمیت شناخته بودید؛ برسمیت نمی‌شناختید؟! ... جواب آقای بنی‌صدر نیز که قصد بیان آنرا در اینجا ندارم بهیچوجه برایم قانع‌کننده نبود و راستش سرم داشت می‌کشید! در اواسط بحث او، یکبار بذهنم زد که نکند این خود من هستم که هیچ حالیم نیست و شاید عقب‌ماندگی ذهنی دارم. ولی باور کنید که هر چه زمان می‌گذشت آقای بنی‌صدر حرف‌های عوضی‌تر می‌زد.

در هر حال از آنجا که بر این گمان باطل بودم که این داستان الحمدالله بخیر گذشته و دیگر تمام شده است، ادامه‌ی بحث را زائد تشخیص دادم و به امان خدا سپردم ...

ولی پنج روز بعد ناگهان باز هم چشمان به جمال نشریه‌ی آقای بنی‌صدر ("انقلاب اسلامی" ۲۵/آبان/۱۳۶۲) با سرمقاله‌ای بنام "پیش و پس از تجربه — درباره‌ی طرح خودمختاری" روشن شد. ابتدا نمی‌دانستم که خودش نوشته است؛ تا اینکه چند روز بعد ضمن بحثی در همان باره، خودش به من گفت که خود او، آنرا نوشته است.

حتی وقتی برادرمان مهدی (ابریشمچی) چند روز به گوشه‌ای رفته و ناگزیر از جوابگویی به آن سرمقاله شده بود نمی‌دانست قلم، قلم خود آقای بنی‌صدر است. از این رو به استناد اینکه چند بار شخصا از آقای بنی‌صدر

شنیده بود (و من هم شنیده بودم) که آقای بنی‌صدر در قبال مندرجات نشریه‌ی انقلاب اسلامی مسئولیتی ندارد (مگر اینکه چیزی به اسم خودش درج شده باشد) در جوابیه‌اش این مطلب را تصریح نمود و خلاصه از آقای بنی‌صدر سلب مسئولیت کرد. اطرافیان بنی‌صدر هم که از اساس به تعهدات و التزامات شورائی ملتزم نبودند... شاید کسانی که آن سرمقاله (به قلم بنی‌صدر) را خوانده باشند باور نکنند که آقای بنی‌صدر، پاک‌طلبکار هم درآمده بود (آنهم در قضیه‌ای مانند خودمختاری کردستان با سوابق مربوطه!).

بنی‌صدر منجمله نوشته بود: "بعد از ۴ سال و ۴ ماه (که از سرمقاله‌ی سال ۵۸ می‌گذرد) پس از تجربه‌ی بسیار تلخی که ملت ایران بهای سنگین آن را از راه جنگ داخلی و خارجی و تباهی اقتصاد و بدترین استبدادها می‌پردازد، شورای ملی مقاومت طرح مشابهی بر همان اصول و به اتفاق آراء تصویب می‌کند."

پیام حرف آقای بنی‌صدر بطور خلاصه این بود که: دیدید بالاخره همه به بنی‌صدر (دقیق‌تر بگوئیم به قسمتی از حرف‌های بنی‌صدر!) رسیدند! در این سرمقاله همچنین آقای بنی‌صدر برای سَمَل کردن مواضع ارتجاعی پیشین، با رندی سرنخ قضایای دانشگاه و کردستان در دوران ریاست جمهوری خود را به آمریکا متصل می‌نمود و در پایان نیز تلویحا توبه‌ی امضاءکنندگان طرح شورا (بالاخص حزب دمکرات که مخاطب اصلی و تلویحی او بود) را حسن قبول! می‌نمود: "باب توبه و ترک روش نادرست و قبول راه و رسم درست باز است و ما حق نداریم به این عنوان که فلان شخصیت و فلان گروه و فلان سازمان در گذشته با ما مخالف بوده‌اند، اینک که می‌خواهند برای استقرار دمکراسی همکاری کنند، از قبول همکاریشان سرباز بزنیم..."

طلبکاری مضاعف را ملاحظه می‌کنید؟! شورای ملی مقاومت البته به روی خود نیارود؛ اما الحق والانصاف اگر کسی قرار بود "باب توبه و ترک روش نادرست" در این باره را بگشاید فی الواقع چه کسی بود؟

آیا در این تردیدی هست که لااقل در مورد کردستان و امر خودمختاری هر که باشد؛ او (یعنی گشاینده‌ی باب توبه) بنی‌صدر نیست؟
آیا در این حقیقت تردیدی هست که اگر کسی با طرح شورا برای

خودمختاری کردستان از پیشینه‌اش تعمیم داده شده باشد در درجه‌ی اول همانا بنی‌صدر است؟

و آیا لااقل در این مورد آقای بنی‌صدر نمی‌باید سکوت می‌کرد و شکر خدا و تشکر از شورا می‌نمود؟

حال بنگرید که طلبکار هم درآمده است!

جالب این بود که وقتی بعد از انتشار آن شماره‌ی "انقلاب اسلامی"، در این باره با بنی‌صدر به بحث نشستیم و از او پرسیدم آخر این چه کاری بود که هنوز مرکب طرح شورا خشک نشده و یک هفته از دعوای چندماهه‌ی فیما بین نگذشته، شما کردید؟ گفت: من که آنشب به شما گفتم که نظرم راجع به طرح و مقایسه‌ی آن با آنچه ۴ سال پیش در سرمقاله‌ی "انقلاب اسلامی" نوشته بودم چیست

و تازه من (م. رجوی) فهمیدم که چند شب پیش، آقای بنی‌صدر محضالله در حال گیج‌کردن و بیهوش نمودن من (با انبوه سفسطه و مغلظه) نبوده است و مشخصا سرمقاله‌ای را که در ذهن داشته؛ اول روی خود من (مسئول شورا) تست می‌نموده است! و نگو که هرقدر در عالم بی‌خبری (از نیات او) سکوت می‌کرده‌ام، یک قدم هم رئیس‌جمهور ما را در بازگشودن راه توبه! شیرتر می‌نموده است . . .

بهرحال در این گفتگوی اخیر وقتی که کار بحثمان کمی بالا گرفت، از آقای بنی‌صدر پرسیدم آخر خوشتان می‌آید یکی هم بردارد با همین لحن و بیان جواب خودتان را بدهد؟ آقای بنی‌صدر که عنداللزوم در کولی‌بازی هم از نوادر است، اصل موضوع را تا دقایقی چند رها نمود و خود مرا مورد عتاب و خطاب قرار داد که: از اول آمده‌اید نشسته‌اید و مرا تهدید می‌کنید! بعد هم که جوابیه‌ی فوق‌العاده ملایم و محترمانه‌ی مهدی (ابریشمچی) در "مجاهد" ۱۷۹ منتشر شد و بوضوح ثابت نمود که نه در سرمقاله‌ی "انقلاب اسلامی" ۴ سال و ۴ ماه پیش و نه در کنف زعامت و رهبری خمینی از خودمختاری و احقاق حقوق ملیت ستم‌زده‌ی کرد؛ خبری نبوده و نیست و نخواهد بود؛ متعاقبا آقای بنی‌صدر بسا از "از انحطاط و سقوط اخلاقی" مهدی با من سخن گفت و عتاب‌ها نمود که همه را فرو خوردم. اگر می‌خواستیم جوابی به بنی‌صدر بدهم کمترین جواب، این بود: خداحافظ!

کاش آقای بنی‌صدر بهمین جا توقف می‌کرد. اما دو شماره بعد (در

"انقلاب اسلامی" ۲۳/آذر/۶۲) گام بلند دیگری برداشت و نوشت:
"دور از انصاف است که کسی یا گروهی نظری درست بدهد و بزور از
عملی کردن آن جلوگیری بشود و بعد هم که معلوم شد نظر درست همان نظر
بوده است، از نو مورد تاخت و تاز قرار بگیرد. در کشور بلاکشیده‌ی ما تا
بوده این رویه‌ی استبدادی و توتالیتراریست سبب عقب‌ماندگی و پژمردن
استعدادها شده است.

این رویه قطعاً غیردمکراتیک است و باید همه با هم با آن مبارزه کنیم
تا از بین برود..."

ملاحظه می‌کنید که چماق "استبداد و توتالیتراریسم" با چه سرعتی و در
چه مواقعی از جانب بنی‌صدر برسر و روی مجاهدین کوفته می‌شده است.
آنروی سکه‌ی "توتالیتراریسم" مجاهدین، خمینی‌گرائی کریه‌پی بود که
آشکارا بنمایش گذاشته می‌شد. در همانجا ("انقلاب اسلامی" ۲۳/آذر/۶۲)
قانون اساسی خمینی از دو لحاظ بر طرح شورای ملی مقاومت مرجح شمرده
می‌شد.

"... با همه‌ی اکراه از مقایسه، ناگزیریم بگوئیم طرح‌های پیشین و
قانون اساسی موجود، از این لحاظ دوامتیاژ بر طرح کنونی دارد:

- شورای عالی برنامه‌گذاری مرکب از نمایندگان شوراهای منطقه‌ای
پیش‌بینی شده است که طرح برنامه‌ی رشد سراسر کشور را پیش از تقدیم
به مجلس باید تصویب کند.

- شوراهای عالی منطقه‌ای می‌توانند از طریق دولت یا بطور مستقیم
لایحه‌ی قانونی تقدیم مجلس شورای ملی بکنند..."

نشریه‌ی مجاهد در برابر این دهن‌کجی خمینی‌گرایانه‌ی بنی‌صدر به
مجاهدین، جواب جانانه‌ای تهیه دیده بود. اما بار دیگر حسب‌المعمول
بعنوان مسئول شورا دخالت نموده و مانع عکس‌العمل مقتضی و متناسب شدم.
حتی به برادرانمان توصیه کردم از ادامه‌ی این بحث بپرهیزند که این توصیه
را عیناً در توضیح مختصری که درباره‌ی مقاله‌ی نشریه‌ی انقلاب اسلامی در
"مجاهد" ۱۸۳ نوشتند، منعکس نمودند. اگر می‌گذاشتم جواب مقتضی
بدهند، در جوابگوئی بعدی مسلماً باز هم کمترین جواب، "خداحافظی"
از بنی‌صدر می‌بود.

علیهذا "مجاهد" به تذکار این نکته قناعت کرد که از ماهیت رژیم

که از قانون اساسی رژیم استبدادی و ارتجاعی موسوم به ولایت فقیه بیرون می‌آید نه فقط خودمختاری بلکه هیچ نوع شورا و دمکراسی نیز تراوش نمی‌کند. "مجاهد" همچنین با ملایمت خاطر نشان نمود:

"ما نیز "دور از انصاف" می‌دانیم که مصوبات شورای ملی مقاومت در رابطه با مواضع شخصی و گروهی مورد استفاده قرار گرفته و حتی متعاقباً در برابر ابراز نظر دمکراتیک سائرین، از برجسب‌های آشکار یا تلویحی نظیر "توتالیتاریسم" و "غیردمکراتیک" نیز استفاده گردد. " (به نقل از "مجاهد" ۱۸۳)

اعتراض به موضعگیری دبیرکل حزب دمکرات

روزی که موضعگیری آقای قاسملو در "مجاهد" ۱۸۶ (راجع به طرح خودمختاری شورا) منتشر شد، آقای بنی‌صدر باز بر مسئول شورا غضب کرد که چرا اعضای این شورا قول و امضای خود را محترم نمی‌شمردند!! در دل با خود گفتم لابد از رئیس‌جمهورشان یاد می‌گیرند که به مدت چند ماه، پدر ما را درمی‌آورد و با دروغ و آه و افسوس و برجسب "خیانت" و "بالفور" و تعارض با "استقلال و آزادی"؛ زمین و زمان را بهم می‌ریزد و بعد هم که دیگران جان‌کنند و مسئله‌ای را حل کردند، تازه می‌گوید خیلی از آنچیزی که من در نظر داشتم کمتر بوده است! سپس هنوز مرکب طرح نیز خشک نشده کاشی؛ دیدید پس از تجربه به بنی‌صدر رسیدید! را در سرمقاله‌ی روزنامه‌اش نصب می‌کند و بعد هم رگبار عتاب و خطاب "سقوط اخلاقی و توتالیتاریسم ... را جاری می‌سازد ..."

بگذریم که در این اثناء گاه مطالبی از سوی حزب هم‌پیمان ما (حزب دمکرات) فی‌المثل درباره‌ی فرقه‌ی دمکرات آذربایجان پخش می‌شد که مجاهدین هم موافق نبودند و بقول برادرمان مهدی (در همان مقاله‌اش) در خیلی از موارد "اختلاف نظر اصولی" با یکدیگر داشتند. در این گونه موارد، آقای بنی‌صدر به اضعاف بهانه‌جوئی می‌کرد. حقیقت این بود که از برخی مصاحبه‌های مطبوعاتی آقای قاسملو نیز که نوک تیزی راجع به خودش (بنی‌صدر) داشت، بسیار آزرده بود ...

الغرض، موقعی که موضعگیری دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران

منتشر شد و آقای بنی‌صدر درباره‌ی مفاد آن قویا اعتراض نمود؛ در پاسخ، دو نکته را خاطر نشان نمودم:

یکی اینکه در همان صفحه‌ی "مجاهد" مقدماتی برای اینکه اظهارات آقای قاسملو برای هیچکس سوء تفاهم ایجاد نکند، مواد مربوط به قلمرو جغرافیائی منطقه‌ی خودمختار و ترتیب و نحوه‌ی اجرای طرح شورا (توسط دولت موقت)، یادآوری شده بود.

دیگر اینکه به آقای بنی‌صدر گفتم که شما هم اگر حرفی دارید بنویسید. آخر آقای بنی‌صدر به هنگام تنقید از مقاله‌ی برادرمان مهدی (ابریشمچی) مدعی بود که وقتی سائیرین حرمت آقای بنی‌صدر را نگه نمی‌دارند؛ مجاهدین ساکتند. اما موقعی که نیش قلم روزنامه‌ی بنی‌صدر متوجه یکی از اعضای شورا (بخصوص حزب دمکرات) می‌شود، مجاهدین تعصب به خرج می‌دهند و به مدافعه برمی‌خیزند... (نقل به مضمون).

متعاقبا آقای بنی‌صدر نامه‌ی زیرین را به اینجانب داد. این نامه را برای حزب دمکرات ارسال نکردم و منتظر شدم جلسه‌ی بعدی شورا تشکیل شود و شخصا با توضیحاتی به نماینده‌ی حزب بدهم.

در روز تشکیل جلسه‌ی شورا، ابتدا سری به آقای بنی‌صدر زدم و از او خواهش کردم اگر نامه‌اش صرفنظر کردنی است، پس بگیرد تا بر کدورت‌ها افزوده نشود. اما آقای بنی‌صدر در موضع خود یکدندگی می‌کرد.

علیهذا نامه‌ی زیرین در اجلاس شورا، قرائت شد و رونوشت آن را به نماینده‌ی حزب دمکرات که در آن اجلاس، کاک آزاد بود، تسلیم نمودم.

نماینده‌ی حزب، فی‌المجلس بسیار ناراحت شد و مطالبی نیز بیان نمود. اما هم در جلسه و هم بطور خصوصی از او خواستم که از رهبری حزب دمکرات (و مشخصا از قول خودم از آقای قاسملو) خواهش کند که در برابر نامه‌ی آقای بنی‌صدر نه جوابیه بنویسند و نه موضع بگیرند.

عملا نیز رفقای حزب دمکرات به خواهش مسئول شورا جواب مثبت دادند و موضعی نگرفتند که فی‌الواقع اسباب تشکر اینجانب بود.

سبب اولیٰ

این سبب در سوره شریف است

صالح آی تا سوره که در حدیث آمده شماره ۱۸۳ صحیح ۲۲ دی ۱۳۱۰

در سوره است ، در صحت زیر سبب اولیٰ خرافی است :

۱- لذت مندی گفته اند طریح مغرب تر از طریح است . به طریح طریح است و در حدود و اولیٰ مندی
بیشتر لذت آن می توان فرات . و از آن چیزی بیشتر بیرون رفتن لذت در حدود و اولیٰ است و لذت در سبب اولیٰ

لیح طریح طریح حزب دکورات کردن نیست و لیح حزب برای مقرب رساندن طریح خود ساخته شده که
ذات مندی در سبب اولیٰ . لذت اینک می توان لذت کند :

بند - اگر لیح طریح از طریح عماد است طریح بیشتر از حزب دکورات است . بهر آنکه در اکثر چیزی
است که در حدود و اولیٰ می توان فرات کرد ، دیگر لذت ساخته برای مقرب رساندن طریح در سبب اولیٰ
گفتن به صحت دارد ؟ اگر آن طریح فرات می بینی و در بر دارد گفته آی تا سوره دیگر در حدود و اولیٰ
مندی می تواند ساخته بخاطر کجی فرات از آن ساخته بخاطر تجزیه ایوانی طریح شود .

ب- اندک لیح طریح در لیح است ، نویم دوره صالح و آشتی می راسید . اگر هدای نکرده
معلوم شد که آغاز ساخته تازه می برای عملی سخن طریح در سبب اولیٰ است ، عاید ایران در تعریف

گفته آن می شباهت ظاهر کفر است که راه را برای تجزیه ایوانی باز کرده اند . گفته از آنکه
سخن آن تا سبب اولیٰ معنی است هر با لیح طریح تا وقت تا سبب اولیٰ است ، و داد در نزد

تجزیه ایوانی ، لذت می - اسناد و قوه خود می گزارند ، سخن لیح منی است خطرناک است که بخاطر
عدم اعتماد - تمهید می سبب اولیٰ ، راه عملی سبب اولیٰ نیز وجود ندارد . در تمام قرارت در آینه نیز سبب اولیٰ

در سبب اولیٰ که در سبب اولیٰ ، آیا این به خطر نبرد است ؟ و فرات از سبب اولیٰ ؟

که چیزند این طرح ، فارغ از خدمت است

چنین است آن مسکونان که چیزند این طرح را به خدمت که تجزیه طلب نموده اند
بآدم و آن مانع تشریف شده ، در این تفسیر نظر فرمائید . اگر این طرح که سببش از خدمت
واقع در روز خدمت بی تجربه است ، مراققت کرده اند ، بدان امید که مثل چند سندی می گردد . آیا بدین
آن اهمیت که از این است ، کرده اند و این منزله از تسلی مسکون است ؟ آیا ای مسکون به مراقبت
تم برین روز بقای در دلهای مراقبت طرح اندیشیده اند ؟

و این برین وقت تمام و کمال میسر می و این :

گفتند ۱- سادو طرح مصر ، صدهت ۵ ، دولت مرکزی سینی گشته و بقیه در بطور درگاه خود است
تکلیف است در این ، این نظر منصفانه و امروزی است صدهت ۶ ، درگاه خودت در سینی گردون
کلیه کتب بر سر این صدهت ۶ بود ، با آنکه قرارت صدهت ۶ ، درگاه خودت در سینی خودت
صدهت ۶ ، درگاه خودت ، سینی شده ، صدهت ۵ ، دولت مرکزی نیز سینی گشته ، سایر این تفسیری
این خانه که در صدهت ۶ ، درگاه خودت ، قرار گیرد و آن روزی که سینی شود ، دولت مرکزی
است چرا که طرح بواسطه وحدت هاکمیت می و تجزیه نامی بود آن تسلیم و تقرب شد . اگر اینها مسکو
میل است

۳- ۶۰۰ کتب بر سر خطای تیس من و حدود هفتادانی ، با این تفسیر که روزی سینی نشود .
تاریخ مزار آزاد مردم در یک مذهب آزاد و در سینی کاغذ آزاد سینی سازد ، قبول شد که در
صدهت ۶ ، درگاه خودت در مذهب خودت قرار گیرد . معانی که این بیامداد
کی طرح داده اند ، در این است که با دای بران از سر آن گذشت و گفت این تفسیر و برداشت آن
کامل طرح است . این سخن توین به جهت تشریح کنندگان و ستمن این نظر بود است در طرح مصر
و این امداد با لغو تفسیری گردانده . بجز که
۴- به جهت تفسیرات طرح ، این گفته اند است واهی بر عمده درگاه ابرائی سفینه خودت است

پس آنکه مجباً و بوسه بودند؟ مگر گفته شد بیجان است داخلی احوال تکلیف دهن
 وجود دارد و این بزرگت بعد از طرف الطرافین و وجود آمدن خطر سلامتی شدن مرده است؟
 مگر قبیح نشد که امنیت سراسر جمهوری همبره دولت مرکزی است؟ مگر اسد استقامی کرده
 تمدن هدایت در مانی خود را قرار گرفت تا قبیح قوانین عمومی کشور نبردند؟

چگونه ممکن است با وجود متن صحیح و زنده بودن تهیه کنندگان و تقریب کنندگان آن،
 این چنین عملی کند؟ با اینکه شگرف که آی تا ماکر کرده اند، چه عملی برای اعتماد استقامی میماند؟
 قرار بود با بسته بودن سبکی پادشاه به هم و در دنیا را بیجا فانی که مد آن عهد و قول و قرار و اعتماد
 محترم شده شود و عاید نه تنها مطمئن بلکه معتقد گردد، که با بر سر کار آمدن سبکی سبکی همبره
 عهد تری و بی اعتمادی و تیز و خفیب بر روی رسم آن طرح با توجه با این واقعیت تاریخی و قابل

مگر در پی گرفته معنای جز قرارداد ایران در سرانسیب تدریس و معروط بیایند کند.
 با توجه به قضایات بالا، لذا آی تا ماکر فرامیسه وضع فوکر و در مقابل طرح روشن سازنده همبره
 مطبوعه دهن کنند که آی طرح در دست خود بدون تغییر؟ منضماتاً و دردی و بدون عملی است یا بیشتر
 مستند غیره؟ آی طرح و معنای پادشاه دوره و جنب و ایمانه صلح ملی در مرده ایران یکبارگی
 و مستقیم میباید بیاید؟

دبیر همبره منتخب مردم ایران
 ۱۳۵۲
 ۱۰ آبان ۵۶
 کلان

فصل دہم

جریان جدائی باہنی صدر

در انتهای فصل هفتم گزارش حاضر، نامه‌ی اینجانب (با امضای مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران) خطاب به آقای بنی‌صدر را به تاریخ ۱۳/آذر/۶۲ ملاحظه نمودید. در این نامه با اشاره به گام کیفی جدیدی که روزنامه‌ی ناشر افکار آقای بنی‌صدر علیه مجاهدین برداشته و "بعضا گویای یک انتخاب ضمنی سیاسی" (در رابطه با برخی جناح‌های داخلی رژیم) بود و "بالمآل بوئی جز یک گام بسوی خداحافظی با ما و با شورای ملی مقاومت" نمی‌داد؛ از این پس از خود در حیطه‌ی اینگونه مسائل سلب مسئولیت کرده بودم.

چنانکه در فصل دوم گزارش حاضر نیز دیدید، آقای بنی‌صدر در بهمن ماه سال گذشته در مصاحبه‌اش با ارگان حزب سوسیالیست فرانسه ضمن مخالفت با "قیام عمومی" که بزعم بنی‌صدر "حیات مملکت را به خطر می‌افکند" در قبال "رژیم مستبد" خمینی از "راه‌حل هضم کردن" سخن گفته بود.

در همین حوالی به مناسبت سالگرد انقلاب ضدسلطنتی در مصاحبه با روزنامه‌ی کوتیدین دوپاری عنوان نموده بود که "چریک‌ها در ایران انقلاب نخواهند کرد... " که معلوم بود منظورش عمدتاً مجاهدین هستند.

با اینهمه ما هیچکدام از اینها را بروی خود نیاورده بودیم و چنانکه در فصول پیشین گفتم، در نیمه‌ی بهمن ماه (۶۲) بار دیگر بر ریاست‌جمهوری آقای بنی‌صدر در چارچوب شورای ملی مقاومت نیز صحه گذاشتیم.

اما تقریباً یکماه بعد؛ چند هفته پس از قطع موقت (یک هفته‌ای)

بمباران شهرها و ساکنان غیرنظامی ایران توسط دولت عراق که به درخواست مسئول شورا صورت گرفته بود؛ روزنامه‌ی ناشر افکار بنی‌صدر به بهانه‌ی "دروغ‌های طارق عزیز"، به ناگهان قدم جدیدی برداشت و بدانوسیله آقای بنی‌صدر، با شورا و بالاخص با مجاهدین، فصل نوینی بازگشود.

پاسخ نایب‌نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه‌ی عراق به نامه‌ی اینجانب که طی آن قطع بمباران غیرنظامیان را درخواست کرده بودم در "مجاهد" (۲۸/بهمن‌ماه/۱۳۶۲) چاپ شده بود. در بالای نشریه توضیح داده بودیم که اگرچه متن نامه‌های طرفین بطور کامل جهت اطلاع عموم مردم ایران انتشار می‌یابد، اما بدیهی است که در این نامه‌ها هر یک از طرفین "نظرات و برداشت‌های خود را بیان داشته‌اند". لذا بدیهی بود که هدف بنی‌صدر و روزنامه‌ی ناشر افکارش قبل از هر چیز، مشخصا خالی کردن زیرپای مجاهدین و شخص مسئول شورا بود و باصطلاح به در می‌گفت که دیوار بشنود! ظاهرا سواری بر دوش مجاهدین و شورای ملی مقاومت به دهان آقای ابوالحسن بنی‌صدر خیلی خوب مزه کرده بود. بخصوص که سرمقاله‌ی آنروز "انقلاب اسلامی"، اساسا خطوط همین آقای بنی‌صدر بود و در قبال سیاست صلح شورای ملی مقاومت بطور اخص و درباره‌ی کل مقاومت و مبارزه (که آنرا به ۲ مبارزه‌ی اصلی تقسیم می‌کرد) بطور اعم، موضعی عمیقا ضدانقلابی اتخاذ کرده بود.

این مطلب که گفتم سرمقاله‌ی اسفند ماه گذشته‌ی روزنامه‌ی بنی‌صدر به بهانه‌ی "دروغ‌های طارق عزیز" اساسا مجاهدین را هدف قرار داده بود، فقط حرف من و رفقا و برادران شورائی نیست. حتی همان دوست بنی‌صدر که بگفتم در مقطع جدائی ما با بنی‌صدر، او نیز از شورا رفت؛ اگرچه اکیدا مخالف جدا شدن ما از بنی‌صدر بود و آنرا به مصلحت نمی‌دانست، اما در جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی ۶۲/۱۲/۲۵ شورا، به هنگام اعلام موضع خود منجمله چنین گفت:

"... با توجه به اینکه آخرین باری است که خدمتتان هستم مطالبی می‌گویم. اگر نقاش بودم نقاشی می‌کردم و با این نقاشی مضمون مقاله‌ی روزنامه‌ی انقلاب اسلامی را ترسیم می‌کردم. به این صورت که یک دختر بچه‌ی ۱۵ - ۱۶ ساله را ترسیم می‌کردم که در تهران روی دیوار نوشته است "سربازان از جبهه‌ها بگریزید" و "تفنگ‌هایتان را بسوی جماران بگیرید" و

در طرح بعد نشان می‌دادم که او را به‌اوین می‌برند شکنجه می‌کنند و در نهایت اعدام و در نقاشی دیگر پاسداری را نشان می‌دادم که به جبهه رفته است و در آن جنگیده و عراقی‌ها را کشته و بعد در یک تغییر ماموریت به اوین آمده و همان دختر شاعرنویس را اعدام می‌کند. بعد زیر عکس این دختر می‌نوشتم "جفاکارتر" و زیر عکس پاسدار "جفاکار". این مضمون مقاله است. مطلبی شیخ‌تر و زشت‌تر از این نمی‌شود. مقاله‌ی "انقلاب اسلامی" مسئله‌اش شورا یا سیاست صلح شورا نیست، بلکه مسئله‌اش بطور مشخص مجاهدین خلق است و به همین دلیل تزویرش افزون‌تر می‌شود. وی در بخش دیگری از سخنانش افزود: "این مقاله مسئله‌اش شورا یا صلح یا هژمونی مجاهدین نیست بلکه هژمونی خودش را در نظر دارد بخصوص که فرق دارد بین "آنکه اسباب بزرگی‌اش دربر" با آنکه ندارد اسباب بزرگی را و طالب آن هم هست. این کیست که چنین می‌گوید و می‌نویسد و جرات ندارد امضایش را پای آن بگذارد. خوب این کیست؟ این راجع به این مقاله. و این مقاله هم که شروع می‌کرد با ریش سفیدی نمی‌شد پایش ایستاد و باید برخورد جدی می‌شد. نویسندگان مقاله، از این مقاله هدف داشتند و آن هم مجاهدین بوده‌اند. و آنچه در گلوی آنها گیر کرده است، همان اتحاد مجاهدین و بنی‌صدر است و من نگران این هستم که خیلی ماهرانه منتظر عکس‌العمل شما (خطاب به مجاهدین) بوده است. البته تصور این را نمی‌کرده‌اند که شما برای زدن گنجشک از توپخانه‌ی سنگین استفاده کنید. پشه‌ای است، وژی کرده و رفته و آقای بنی‌صدر هم که موضع خودش را داشته و دارد. در سالگرد جنگ ایران و عراق در تلویزیون مصاحبه کرد و گفت که شروع این جنگ را خمینی آغاز کرد و بعد صدام استفاده کرد و الان هم خمینی ادامه می‌دهد. من آنچه این چند روز از آقای بنی‌صدر شنیده‌ام عکس است و آقای بنی‌صدر گفت که: "در مورد این مقاله صددرصد حق را به آقای رجوی می‌دهم." دوستان مجاهد می‌گویند همه‌ی حساب‌هایشان را کرده‌اند و به‌همین دلیل من هم اطمینان دارم و نشان می‌دهد که شوخی نیست. موضعی است که بدلائل گوناگون به این موضع رسیده‌اند، دوستان مجاهد هنر بزرگی دارند که امور را تبدیل به تراژدی‌های گوناگون بکنند. یعنی تراژدی‌هایی که یک آدم عادی نمی‌تواند رد کند یا بپذیرد. من تصور این را می‌کنم که باید پاسخ کسانی را داد که بها داده‌اند

برای این جریان، خوب این (مجاهدین) خودش بیشترین بها را داده. ولی بنظر من بفرض اینکه نفس این مسئله اجتناب ناپذیر باشد، زمان و شکل اش بدترین زمان و شکل انتخاب شده: برای ذهن مغرض، تشابه بین روزنامه‌ی انقلاب اسلامی و تعطیل شدن آن (در پایان دوران ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر) مشابه است. انواع و اقسام تالی فاسدهائی که دارد: ۲۰ روز دیگر انتخابات خمینی است. وارد این بحث‌ها نشوم که با این مسئله یک تعبیری از "تحمل نیروهای گوناگون" لطمه می‌خورد. و این ضعیف شدن و لطمه خوردن شورای ملی مقاومت، نه سلطنت طلب را تقویت می‌کند و نه آلترناتیوهای دیگر را بلکه فقط رژیم خمینی را خوشحال می‌کند و بهترین عیدی برای اوست.

مسئله‌ی اساسی بد شدن و تیره‌تر شدن و به اینجا انجامیدن رابطه‌ی مجاهدین و آقای بنی‌صدر را بعهده‌ی آقای بنی‌صدر می‌دانم ولی اگر در شرایط فعلی ایران می‌خواهیم وضعیتی باشد که به مردم روحیه‌ی مبارزه بدهد این کار سیاست و گیاست می‌خواهد... " (نقل از صورتجلسه‌ی تندنویسی شده‌ی جلسه‌ی ۶۲/۱۲/۲۵ شورا)

اما از یکسو برای ما روشن بود که راس فتنه، خود بنی‌صدر است و از سوی دیگر بنی‌صدر "عیدی خمینی" و "نیروهای مسلح غیور" او را پیشاپیش داده بود و ما فقط نمی‌خواستیم بگذاریم در قدم‌های بعد خود ما را نیز به "عیدی" و وجه‌المصالحه‌ی دیگری تبدیل سازد.

کما اینکه ۴ ماه بعد، کتبا از خمینی تقاضای تشکیل یک "دولت لایق" و "نجات اسلام"! و "ایران"! را نمود. پس به عکس، ما می‌باید خودمان را از آلوده شدن به ناجی‌گری! خمینی و پاسداران مسلح غیور! نجات می‌دادیم و دیگر در آن نقطه عذر آقای بنی‌صدر را هرچه زودتر می‌خواستیم. وانگهی، اگر هم مجاهدین و دیگر اعضای شورا به فرض محال می‌توانستند در برابر مواضع روزنامه‌ی بنی‌صدر سکوت کنند و باز هم به روی خود نیاورند، همچنانکه در گذشته نیز دیدیم (بعد از موضعگیری روزنامه‌ی بنی‌صدر درباره‌ی بیانیه‌ی صلح) سایرین - بویژه ضدانقلابیون غالب و مغلوب - سکوت نمی‌کردند و لاجرم پس از چندی ناگزیر از موضعگیری و پاسخگوئی می‌شدیم که نتیجه‌ی آن در هرحال "خداحافظی با بنی‌صدر" بصورت بدتر و با ضرر و زیان بیشتر می‌بود.

خداحافظی اجتناب ناپذیر

اگر مندرجات سرمقاله‌ی (۱۷/اسفند/۶۲) بنی‌صدر را بی‌جواب می‌گذاشتیم، حقا نیروئی بودیم بی‌هویت و بی‌اصل و نسب که در میدان مبارزه و سیاست واجد هیچ استراتژی و اصول و هویت انقلابی مشخص نیست و تنها در "لحظه‌های تاکتیکی" غوطه می‌خورد و اتحادش با این و یا آن فرد یا جریان بر هیچ اَس و اساسی استوار نیست. اتحادی پوچ و بی‌محتوا و عاری از اصول که ضمنا از ضعف کامل تاکتیکی و استراتژیکی و ایدئولوژیکی سرچشمه می‌گیرد. . . . اتحادی که درد و رنج اسیران و خون شهیدان و این حقیقت را که آنها با چه آرمانی قدم به میدان گذاشته‌اند، نادیده می‌گرفت.

روزی که مجاهدین (و همچنین عموم نیروهای دمکراتیک و ملی و انقلابی و مردمی) در جبهه‌ی مخالف (اپوزیسیون) رژیم ارتجاعی خمینی قرار گرفتند؛ اتخاذ این موضع برای ما (مجاهدین) نیازی به بحث و فحص زیاد نداشت. زیرا موضعگیری بر سر اصول در برابر دیکتاتوری ارتجاعی - ولو بهای سنگینی داشته باشد - کاری است که از جهت نظری و تئوریک بسیار ساده و روشن می‌باشد.

آنروز هم که تصمیم به تحریم رفراندوم قانون اساسی ولایت فقیه گرفتیم؛ باز هم برغم بهای خونین آن؛ تصمیم پیچیده و بغرنجی نبود. کمااینکه در فردای ۳۰ خرداد نیز برای ما مثل روز روشن بود که اصول دمکراتیک - انقلابی‌مان، دست یازیدن به مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه را ایجاب می‌کند. والا نه فقط رژیم سرکوبگر و جنگ‌افروز خمینی تثبیت می‌شد و سیاست‌های ضد‌مردمی‌اش بی‌ار می‌نشست، بلکه ما خود نیز از نظر ایدئولوژیک و اجتماعی و سیاسی و تشکیلاتی دچار تفرقه و تباهی و انحطاط و انقراض می‌شدیم و ستارگان خونین کهکشان مقاومت امروز ایران را نیز در قعر منجلاب خمینی پرپر و به نسلی سراپا "نادم" و سلسله‌ای پریشان و پشیمان تبدیل می‌نمودیم.

بر همین روال وقتی که روزنامه‌ی ناشر افکار بنی‌صدر با آن سرمقاله‌ی کذائی بدست هر مجاهدی - در هر کجا که بود - رسید، فی‌المجلس تکلیف او با بنی‌صدر روشن بود. همچنانکه هم‌پیمانان شورائی‌مان نیز، در رای

اعلام شده‌ی خود (به‌هنگام جدائی از بنی‌صدر) دقیقا همین نظر را داشتند . من شخصا پس از مدت‌ها در جلسه‌ای همراه با دو سه نفر از برادران مسئول سازمان و پیکی که به تازگی از داخل کشور آمده بود ، مشغول رسیدگی به امور مجاهدین بودم که یکی از برادران ، نشریه‌ی (۱۷/اسفند/۶۴) بنی‌صدر را برایم آورد . از قطع شدن بی‌وقت و ساعت رسته‌ی کار - آنهم برای آوردن یک نشریه - ناراحت شدم و پرسیدم این چه موقع روزنامه آوردن است؟ برادری که روزنامه‌ی بنی‌صدر را آورده بود گفت: کمی فوری بود ولی زیاد طول نمی‌کشد!

پرسیدم یعنی چه؟

رو به همه‌ی حاضرین کرد و گفت: یعنی باید این جلسه را مدتی قطع کنید و اعلامیه‌ی خداحافظی با بنی‌صدر را بنویسید و بعد دوباره به کارتان مشغول شوید!

هنوز حرف او تمام نشده بود که نفر بعدی سر رسید و نسخه‌ی دیگری از روزنامه‌ی بنی‌صدر در دست داشت . از او پرسیدم چی شده؟ روزنامه را در دستش تکان داد و گفت: آخر خطاست دیگر ...!

سپس موضوع بحث نشست ما عوض شد .

پس از قرائت سرمقاله‌ی روزنامه‌ی ناشر افکار آقای بنی‌صدر ، بحث عمدتا حول این موضوع دور می‌زد که ملایم‌ترین راه پاسخگوئی چیست؟ در این باره طی ۴۸ ساعت بعدی به نتیجه‌ای جز این نرسیدیم: خداحافظی محترمانه و بلادرنگ! بخصوص که هر پاسخ دیگری ، لاجرم چندی بعد همین خداحافظی را نیز دربرمی‌گرفت . وانگهی خیلی از هم‌پیمانانمان در شورا نیز از ماهها پیش در رابطه با آقای بنی‌صدر به انتهای خط رسیده بودند . قبل از نوشتن نامه‌ی خداحافظی با آقای بنی‌صدر از برادرمان مهدی (ابریشمچی) خواستم تا "اولا" - تا هرکجا که می‌تواند سریعا از کلیه‌ی خواهران و برادران مجاهدی که امکان دارد ، نظرخواهی کند و ثانيا جلسه‌ای ترتیب دهد تا من نیز شرکت و مشورت و نظرخواهی کنم ...

کلیه‌ی جواب‌ها کوتاه و روشن و عاری از هرگونه ابهام بود:

جملگی بر آن بودند که چه شورا و چه سازمان طی این مدت حجت را بر آقای بنی‌صدر تمام نموده و سنگ تمام نیز برای او گذاشته‌اند . اما اکنون جز خداحافظی هیچ چاره‌ی دیگری وجود ندارد .

از خواهران و برادرانی که خودم آنها را دیدم پرسیدم آیا می دانید که ممکنست شورا، خود شما (مجاهدین) را اخراج کند و با آقای بنی صدر به کارش ادامه دهد؟ گفتند ما هرگز فکر نمی کنیم که سرمقاله‌ی روزنامه‌ی بنی صدر فقط برای مجاهدین گزنده و برضاد اصول انقلاب نوین خلق محسوب شود. متحدینمان نیز علی القاعده باید همین وضعیت ما را داشته باشند. با اینهمه اگر شورا ما (سازمان مجاهدین) را اخراج نمود، باز هم چاره‌ی دیگری نداریم و خودمان به تنهائی دنبال کارمان را می گیریم ...

پرسیدم آیا می دانید بنی صدر چه برجسب‌هائی عَلم خواهد نمود و با چه ریسک‌های بین‌المللی نیز مواجه می شویم؟ در این مورد به تفصیل بحث کردیم و نتیجه این شد که مضرات و خطرهای که انقلاب نوین میهنمان را در صورت ادامه‌ی همکاری با یک چنین بنی صدری تهدید می کند، بمراتب بیشتر است.

پرسیدم چرا حسب‌المعمول نادیده نگیریم و لااقل سرباز کردن اینگونه تضادها را به فضای دمکراتیک پس از قیام و سرنگونی رژیم خمینی موکول نکنیم؟

با استدلالات قانع‌کننده و مشخص، روشن نمودند که ایکاش می شد با چنین رئیس‌جمهوری در راس شورا، جریان پرنشیب‌وفراز ساقط نمودن رژیم خمینی را با موفقیت از سرگذرانده و آنگاه مابقی قضایا را به قضاوت مردم گذاشت؛ اما مطلقاً چنین چیزی متصور نیست. اما با مواضعی که آقای بنی صدر و روزنامه‌ی ناشر افکارش اتخاذ می کنند، مطلقاً چنین چیزی متصور نیست، مگر اینکه آقای بنی صدر لااقل در راس آلترناتیو شورای ملی مقاومت نمی بود و از چنین نقطه‌ای، دلسردی دوست و طمع دشمن را موجب نمی شد. وانگهی معلوم بود که بنی صدر به این وسیله (با مواضعی که اتخاذ کرده بود) بین شورا و رژیم؛ رژیم را انتخاب نموده و خلاصه کسی که بتواند در بالاترین نقطه‌ی سلسله‌مراتب یک انقلاب نوین قرار بگیرد نیست و جریان عمل نیز ثابت نموده که ولو اینبار نیز قضیه را به ترتیبی رفع و رجوع نماید و اطلاعاتی هم بدهد، باز هم نمی توان برای قول و قرار و امضاء و التزام او در آینده بهائی قایل شد ...

به عبارت دیگر خواهران و برادران ما می خواستند بگویند که اگر فی الواقع سخنی از یک انقلاب نوین و یک جانشین دمکراتیک - انقلابی در

میان است، آقای بنی‌صدر که رئیس‌جمهور این شورا است ولی در عین حال چنین موضعی اتخاذ می‌کند، دیگر به هیچ‌وجه شایسته‌ی این جایگاه نیست و بعکس، بیشتر سنگ‌اندازی و خرابکاری می‌کند. علی‌هذا با او نمی‌توان به نتیجه‌ی ملی و مردمی مطلوب دست یافت.

زیرا اگر بخواهیم همپای بنی‌صدر حرکت بکنیم، ما نیز فی‌المثل باید سیاست صلح شورا را مترادف با خیانت بدانیم و به آن پاسداران غیوری! که بهترین تضمین‌کنندگان صلح و استقلال و تمامیت ارضی کشور هستند بپیوندیم و خلاصه خط عوض کنیم و به بیراهه برویم و سرانجام نیز در رژیم خمینی مستحیل گردیم و هیچگاه نیز به مقصد رها نبخش و انقلابی خود نرسیم. اما اگر قرار است به مقصد دمکراتیک - انقلابی خود که همانا سرنگونی تام و تمام رژیم ضدبشری و استقرار استقلال و آزادی و حاکمیت مردمی است، برسیم؛ باید آقای بنی‌صدر را که به هیچ تعهدی در قبال ما پایبند نیست به حال خود بگذاریم و خود بدنبال کارمان برویم.

بنابراین با بنی‌صدری که این مواضع و این جهت‌گیری را اتخاذ نموده، دیگر نمی‌توان به مقصدی که در پیش‌رو و در برنامه داریم دست یافت و مشخصاً توده‌های مردم را به "قیام" برانگیخت.

بگذریم که اگر بخواهیم همپای بنی‌صدر برویم، اول باید از خود برای آغاز مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه انتقاد کنیم و بعد هم تازه بیائیم پاسخ خون‌هایی را که بیهوده! در این مسیر بخاطر "قیام" خلق ریخته شده‌است بدهیم.

روشن‌تر بگویم: اگر یک ارابه‌ی معمولی را از ۲ یا چند جهت بکشند، پیش نمی‌رود، چه رسد به اینکه در راس موعد مقرر به مقصد برسد. به همین نحو، ارابه‌ی یک تشکیلات واحد نیز نمی‌تواند در جهات مختلف بچرخد و چندسویه حرکت نماید والا محققاً تجزیه و منسحب خواهد شد.

بطریق اولی ارابه‌ی "قیام" نیز محال است تحت سیاست‌های مختلف‌الجهت (به بهانه‌ی آزادی!) به مقصد برسد، مگر اینکه بنی‌صدر به قول و قرارها و تعهدات شورائی خود پایبند می‌بود.

برای فهم این موضوع کافست در نظر بگیرید کسانی که (بخصوص در داخل کشور) هم موضعگیری‌های رسمی شورا و مسئول آنرا می‌بینند و می‌شنوند

و هم در معرض مواضع رئیس‌جمهور همین شورا (که توسط خودمان از مشروعیت انقلابی ما برخوردار شده بود) قرار می‌گیرند، چه وضعیتی دارند و تکلیفشان چیست؟

فی‌المثل سربازان از سخنگوی رسمی شورا می‌شنوند که باید از جبهه‌ها بگریزند و انقیاد به جنگ‌طلبی ضدملی و ضدمردمی خمینی را نپذیرند و تمامی سلاح‌ها را به جانب خمینی بگیرند. اما از سوی دیگر از ناحیهی رئیس‌جمهور همین شورا می‌شنوند که:

اولا - در قبال صلح، مشروعیت رژیم خمینی از درجهی اول اهمیت برخوردار نیست و امر ثانوی و فرعی است؛

ثانیا - رژیم فلان و بهمان عراق نیز، ساقط باید گردد؛

ثالثا - بهترین حافظان حدود و ثغور ایران و تضمین‌کنندگان صلح،

قوای مسلح غیورند.

حال ترا بخدا در نظر بگیرید که پشتیبانان و نیروهای این شورا

(مخصوصا در صحنهی نبرد) دچار چه گیجی و ابهامی می‌شوند (امری که بکرات با من در میان گذاشته شده است). و آیا چنین شورش می‌تواند

سیاست‌های مشخصی را پیش ببرد و به نتیجه برساند؟

البته این مسائل برای کسی که خود هیچ نیروی مشخص و رزمنده‌ای

در داخل کشور ندارد و اساسا می‌خواهد با شاخ و شانه کشیدن علیه مجاهدین و کاسه‌لیسی‌های مختلف (حتی از جناح‌های داخل رژیم و پاسداران غیور!)

یازگیری نموده و مواضع خود را تقویت کند، مسئله‌ای نیست و هیچ غم و غصه‌ای هم ندارد. الا اینکه هر روز به "بیانی" خود را بیش از پیش "معرف

حاکمیت ملی" و در عین حال پایبند به "اصل عدم هژمونی" بنمایند!

اگر هم رژیم خمینی سقوط نکرد، کسی یقه‌ی او را نمی‌گیرد. بسادگی هم بلد است پیش‌بینی سقوط دوماهه‌ی خمینی را سَمَبَل نموده و بجای انتقاد از خود

بنویسد که گویا مخبرین مطبوعات چنین قولی را به "ایشان" منتسب کرده‌اند!

پس غم و غصه و مسئولیت و درد و دروغ و انتقاد و انتقاد از خود

متوجه آن نیروئی است که تا کمر در خون نشسته و پر و بالش نیز تمام عیار زیر تیغ جلادان جماران است (آنقدر که هیچ فرصتی ندارد به ساقط کردن

رژیم‌های کشورهای همسایه بیندیشد) هر روز هم از چپ‌نمایان گرفته تا

منتهی‌الیه راست بر او می‌تازند. هزار و یک مسئله‌ی نظامی و تشکیلاتی و سیاسی و تدارکاتی و ارتباطی و داخلی و بین‌المللی نیز دارد. آنقدر که حتی فرصت بیان آنها را هم نمی‌کند. عمده‌توقعات و انتظارات سیاسی نیز چه از سوی مردم و چه از جانب نیروهای مختلف متوجه اوست...

حالا انصاف بدهید که این نیرو؛ اولاً چه میزان مایه و انرژی بایستی برای آقای بنی‌صدر بگذارد؟ ثانیاً - به نیروهای رزمنده در میدان عمل چه توضیحی راجع به شورا و مواضع رئیس‌جمهور آن بایستی بدهد؟

آخر اگر این شورا جدی نیست و خلاصه بازیچه و "کشک" است و هرکس ساز خود را می‌زند و هر جزء آن به پروپای جزء دیگر می‌پیچد و حرکت او را کند می‌کند، چرا نباید آنرا منحل کرد و چرا باید لقب جانشین و آلترناتیو به آن اطلاق نمود؟ اما اگر این جانشین جدی است و حساب و کتاب دارد و مسئول و برنامه و آئین‌نامه و مقررات و التزاماتی مطرح است؛ دیگر "شلنگ‌تخته"‌های رئیس‌جمهور آن (و نه حتی یک عضو شورا) به چه معناست؟

نکند این شورا و رئیس‌جمهورش به یک پیک‌نیک دمکراتیک! آمده‌اند و فکر می‌کنند رژیم خمینی را فقط با "بیان" می‌توانند بیندازند؟ اگر اینطور است آخر آنها را چه کار به اینکه با یکی از مهیب‌ترین نیروهای غدار تاریخ ایران یعنی رژیم خون‌آشام خمینی چنگ‌درچنگ بشوند؟ آنها را چه کار به اینکه رشیدترین فرزندان مردم را به مقاومت - مقاومتی با گزاف‌ترین خوبه‌های ممکن - فرا بخوانند؟

آیا یک چنین شورائی با آن رئیس‌جمهورش بهتر نیست تا ابد در حواشی پاریس به "بیان" کردن بی‌سروته و بهم بافتن‌های غیرمسئول مشغول باشند و منتظر باشند مثل دفعه‌ی پیش دری به تخته‌ای بخورد و شیخی از گوشه‌ای پیدا بشود تا به زیر عبای سیاسی او بروند و به نان و نوای سیاسی برسند!؟

مجاهدین با گوشت و پوست خود ضرورت‌ها و الزامات قیام را درک می‌کنند. بخصوص درک می‌کنند که "قیام" یک امر صرفاً نظامی نیست و اگر وجه سیاسی - اجتماعی "قیام" آماده و تامین نباشد هیچگاه به جایی نمی‌رسد. مردمی که در نهایت آنها بایستی قیام انقلابی و مسلحانه‌ی قوای سازمان‌یافته را به ثمر بنشانند، بایستی مقدمتاً از جدیت و قاطعیت و

یکپارچگی و خلوص و صداقت آن جانشین سیاسی که تحت نام او قیام صورت می‌گیرد، احراز اطمینان نمایند و یقین کنند که بر سر تعهدات خود استوار خواهد ماند.

حال اگر هر یک از اجزاء و اعضای شورا، بر سر مهمترین مسائل سیاسی روز (و نه بر سر نقطه نظرهای اخص عقیدتی و اجتماعی و تشکیلاتی‌اش) مواضع متفاوت اتخاذ کند، دیگر این چه شورا و چه آلترناتیوی است؟

یعنی اگر قرار است بر سر جنگ یا صلح و یا بر سر مشی محوری ساقط کردن رژیم خمینی، یا بر سر خودمختاری و یا بر سر اضعاف شورا، رئیس‌جمهور شورا یک حرف بگوید، مسئول شورا یک حرف، حزب دمکرات و آقای قاسملو یک حرف، جبهه‌ی دمکراتیک ملی و حزب کار و سازمان چریک‌های فدائی (برنامه هویت) و جمعیت اقامه و استنادان متعهد و آقای پاکدامن و آقای هزارخانی و آقای باقرزاده و شورای متحد چپ و کانون توحیدی اصناف و سروان زیرکباش و سازمان مجاهدین و سایر اعضای شورا هر کدام حرف خودشان را بزنند و اضافه بر این، عملاً خط خودشان را هم بروند؛ دیگر چه باقی می‌ماند؟ چه رسد به اینکه رئیس‌جمهور شورا که خود باید استوارترین لنگر و حافظ منافع کل شورا باشد و حتی کمبودها و نوسانات مسئول اجرائی شورا را نیز جبران نموده و موضع او را بیش از پیش تقویت کند، عاری از هر تعهدی به ابراز نظرهای آزاد! و غیرمسئول خود بسنده نموده و خودش (خود رئیس‌جمهور شورا) خنجر سیاسی در دست، قدم بقدم دنبال مسئول شورا و سازمان مجاهدین باشد که از کجا و از کدام زاویه‌ای بهتر می‌توان آنها را هدف قرار داد و زیرپایشان را خالی نمود. و اوایل بر چنین شورائی!

اینجا بود که مجاهدین بالاتفاق از چنین شورائی که رئیس‌جمهور آن آقای بنی‌صدر (با مواضع و جهت‌گیری‌های اخیرالذکر) باشد بکلی قطع امید نمودند و به این نتیجه رسیدند که دیگر نمی‌توانند بیش از این تمامی حیثیت تشکیلاتی و اعتبار سیاسی و اجتماعی و دستاوردهای کار نظامی خود را همراه با هزینه و انرژی کلانی که مستقیماً صرف شورا می‌کنند کماکان در گرو شورای ملی مقاومت بگذارند. شورائی که در راس خود از شکاف دائم‌التزایدی در رابطه با رئیس‌جمهور تعهدناپذیرش برخوردار بود.

الغرض، آخرین سوالی که قبل از نوشتن نامه‌ی خداحافظی مجاهدین به بنی‌صدر از خواهران و برادران مجاهد مبعمل آوردم این بود که: فرض کنیم

در اثر این جدائی بطور مقطعی هم که شده هزار بلا به سر سازمان بیاید ، از شورا اخراجمان کنند ، معاندین شورا و سازمان به هوچیگری فراوان بپردازند و همچنین از نظر بین‌المللی نیز بسا بر ما سخت‌تر بگیرند و . . . در اینصورت چه خواهید کرد ؟

در پاسخ همه خندیدند . یکی از خواهران گفت : عمدا قضیه را بزرگ می‌کنی که ما را آزمایش کنی ؟ مگر مجاهدین باندازه‌ی کافی آزمایش عبور از چنین شرایطی را نداده‌اند ؟ نترس ، ما گلیم خودمان را هرطور شده از آب بیرون می‌کشیم . برای مجاهدین سیاه‌ترین شق اینستکه نتواند با چنین رئیس جمهوری استراتژی قیام مسلحانه‌ی انقلابی را به نتیجه برسانند . بقیه‌ی مشکلات چندان اهمیتی ندارد و تو نباید به کم و کیف سازمان و نیروهایش کم بها بدهی . . .

و یکی از برادران افزود : اولاً - بالمآل ، بازای هر مشکل مفروضی که گفته شد ؛ نیروهای داخل کشور در راستای قیامی که باید شورای ملی مقاومت را جانشین رژیم خمینی کند تیز و یک جهته و بسیار کارآتر می‌شوند
ثانیاً - اگر آنچه گفتی یک درصد هم احتمال تحقق داشته باشد و قطع همکاری با بنی‌صدر در شرایط حاضر چنین عواقب مفروضی که گفته شد داشته باشد ؛ پس به آن روی سکه هم باید توجه کنیم . معنی‌اش اینستکه بفرض ادامه‌ی همکاری با بنی‌صدر ولو الآن چنان بلاهائی بسر مجاهدین و شورا (آلترناتیو) نیاید ، پس استعداد پتانسیل ایجاد آن ، همچنان در بنی‌صدر موجود است . منتها برای آینده ذخیره شده و ناگزیر یک روز سر باز خواهد کرد و بمراتب بیشتر و در ابعادی بمراتب سهمگین‌تر و فاجعه‌انگیزتر به سرنوشت قیام و انقلاب نوین و حاکمیت دمکراتیک - انقلابی (پس از قیام) ضربه خواهد زد .

نامه‌ی خدا حافظی

بدنبال این گفتگوها سازمان مجاهدین خلق ایران تصمیم گرفت بهمکاری خود با آقای بنی‌صدر خاتمه داده و آنگاه با اعلام عدم التزام نسبت به‌ماده‌ی مربوط به ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر در فصل اول برنامه‌ی شورا و دولت موقت ، تعیین تکلیف خود را به شورای ملی مقاومت محول سازد .

متعاقبا نامه‌ی زیر - با امضای مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران - برای آقای بنی‌صدر نوشته و باو داده شد .

این نامه را بیستم اسفندماه سال گذشته، ۲-۳ ساعت بعد از نیمه شب تمام کردم و یادداشتی هم روی آن برای آقای بنی‌صدر گذاشتم تا صبح به او برسانند . در این یادداشت به آقای بنی‌صدر گفته بودم که چون عصر فردا متحدینمان در شورا را از سوی سازمان مجاهدین دعوت نموده‌ایم تا تصمیم خود را به آنها اطلاع بدهیم ؛ پس مقتضی بود که مقدم بر همه ، شما اصل نامه را دریافت کنید . از طرف دیگر چون همانروز خانواده‌ی آقای بنی‌صدر بدیدن او می‌آمدند ، در این یادداشت از او خواهش می‌کردم که اگر صلاح بداند ، نامه‌ی خداحافظی را فعلا فقط خودش مطالعه کند و فی‌المثل روز بعد خانواده را مطلع کند ، تا همانروز تکدر خانوادگی ایجاد نشود . حالا آقای بنی‌صدر یادداشت مزبور را نیز در نشریه‌اش ("انقلاب اسلامی " ۲۲/مهر/۶۳) کلیشه نموده و نوشته است " از قرار این بار رجوی به شورا نگفته که چنین یادداشتی همراه نامه به بنی‌صدر نوشته است . "

ظاهرا آقای بنی‌صدر به این وسیله خواسته است اعضای شورای ملی مقاومت را مجاب سازد که برغم بیانیه‌ی ۶/مهرماه/۶۳ شورا ، چیزهایی هم بین مسئول شورا و رئیس جمهور شورا گذشته است که من (مسئول شورا) آنرا با اطلاع شورا نرسانده‌ام .

آخر در بیانیه‌ی ۶/مهرماه/ شورا تصریح شده بود که "مسئول شورا هیچ مذاکره‌ی سیاسی با آقای بنی‌صدر نکرد که آنرا با اطلاع شورا نرساند . "

از آنجا که کلیشه کردن چند سطر یادداشت ؛ ناظر بر یک ملاحظه‌ی صرفا خانوادگی و انسانی نیز ، چیزی نبوده و نیست که آقای بنی‌صدر بتواند از آن صرفنظر کند ، پس بازهم من بایستی از خود انتقاد کنم که چرا آنروز درخواست انجام ناشدنی که در توان اخلاقی آقای بنی‌صدر نبود از او بعمل آورده و خواسته‌ام محفل خانوادگی خودش را با خواندن نامه‌ی خداحافظی ، لااقل در آنروز مکدر ننموده و به فردا موکول کند .

همچنین باید متذکر شوم که در خاتمه‌ی نامه‌ی خداحافظی با آقای بنی‌صدر ، ناگزیر در پاراگراف آخر به یک امر خانوادگی و شخصی نیز اشاره کرده‌ام که می‌خواستم از رابطه‌ی سیاسی فیما بین آقای بنی‌صدر و مجاهدین تاثیر نپذیرند .

"انقلاب اسلامی" (۳۱/شهریور/۶۳)؛ هم متن کامل نامه‌ی من و هم جوابیه‌ی آقای بنی‌صدر (منجمله پاسخ او به پاراگراف مزبور) را منتشر نموده است . . .

بنابراین با پوزش از همه‌ی خوانندگان این گزارش که در تعقیب مسایل سیاسی مربوط به شورای ملی مقاومت، ناخواسته در جریان یک نکته‌ی خانوادگی (مربوط به من و همسر) قرار می‌گیرند؛ توجه شما را به متن کامل هر دو نامه جلب می‌کنم.

"بنام خدا

و

بنام خلق قهرمان ایران

بنام صلح و آزادی

بنام انقلاب نوین و رهاییبخش مردم ایران

با یاد سردار شهید آزادی موسی خیابانی

و سمنبل زن انقلابی مجاهد خلق اشرف ربیعی

و همه‌ی شهدای بخون خفته‌ی خلق

۶۲/۱۲/۲۰

آقای ابوالحسن بنی‌صدر؛

محترما - چنانکه می‌دانید طی دو سال و هشت ماه گذشته سازمان مجاهدین خلق ایران تا آنجا که در حیطة اصول و توانائی‌هایش امکانپذیر بود از جهات مختلف (اعم از حفاظتی و سیاسی و غیره) از هیچ چیز در حق شما فروگذار ننمود.

بیاد دارید که پس از دعوت شما به پایگاههای مجاهدین و پذیرش مسئولیت حفاظتی‌تان توسط ما (در نهم تیرماه ۱۳۶۰ در تهران) در شرایطی که عملاً عزل خود از مقام رئیس جمهوری اسلامی (رژیم خمینی) را پذیرا شده و دیگر "رئیس جمهور" امضاء نمی‌کردید، اینجانب بعنوان نماینده‌ی مجاهدین و مقاومت مشروع انقلابی و سراسری که از ۳۰ خرداد ببعد آغاز شده بود همراه با برادر مجاهد عباس داوری عضو دفتر سیاسی سازمان مجاهدین خلق ایران با شما وارد یکسری گفتگوهای مبسوط سیاسی شدیم که چکیده‌ی پیشنهاداتمان به شما: تشکیل شورای ملی مقاومت، انتقال بخارج از کشور، همکاری سیاسی در راستای سرنگونی رژیم خمینی و استقرار دولت موقت تحت

مسئولیت اینجانب و نیز بکار بردن مجدد عنوان "رئیس جمهور" توسط خود شما بود...

از آن هنگام تا امروز، در چارچوب شورای ملی مقاومت بسا حوادث بر ما گذشته که خود مطلعید و نیازی به یادآوری ندارد...

اما تا آنجا که به سهم مجاهدین مربوط می‌شود، گمان می‌کنم تاریخ باید قضاوت کند که آیا نرمش و انعطاف و ملاحظات و مراعات‌های (اغلب یکجانبه) بیش از آنچه مجاهدین در رابطه با شما - در چارچوب اصول عقیدتی و سیاسی‌شان در راستای سرنگون کردن هرچه سریعتر رژیم ضدبشری خمینی - بخرج دادند، متصور بود یا خیر.

اگرچه برخورد صادقانه‌ی انقلابی ایجاب می‌نمود که ما (مجاهدین) نفس وجود اختلافات ایدئولوژیکی و سیاسی و استراتژیکی خود با شما را پرده‌پوشی ننمائیم و بهمین دلیل اینجانب گاه در حدیکه به مبانی اتحادمان بپیچوجه آسیب نمی‌رساند در قالب کلمات و عبارات گلی بطور علنی نیز به برخی اختلافات اشاره می‌کردم و در می‌گذشتم.

در این یادداشت بر آن نیستم به شرح نمونه‌ها و پایه‌های عقیدتی، اجتماعی و سیاسی - استراتژیکی اختلاف نظرهای فیما بین یا تحلیل و نقادی مواضع و برخوردهای شما بپردازم. ولی مسلم است که از قبیل همان اختلافاتی بود که پیش از اتحاد سیاسی‌مان - یعنی در یکی دو سال اول حکومت خمینی - ما را در جبهه‌های سیاسی بسیار متفاوتی قرار داده بود.

با اینهمه شاید خود شما نیز گواهی بدهید که طی دو سال و هشت ماه گذشته، چه بعنوان یک مجاهد خلق و چه بعنوان مسئول شورای ملی مقاومت از منتهای جد و جهد برای مهار کردن اختلافات و تلطیف روابط و تنظیم ضوابط و دست‌یازیدن به ابتکاراتی که تفاهم مجاهدین و نیز سایر اعضاء شورا را با شما تسهیل کند، دریغ نکرده و در بسیاری موارد نیز علیرغم آنچه خود شایسته و درست می‌دانستم - و صراحتا نیز با اطلاعان می‌رساندم - حداکثر انعطاف ممکن را برای مراعات جانب شما (حتی مراعات حساسیت‌های شخصی‌تان) بخرج می‌دادم و بر بسیاری نکات نیز چشم می‌پوشیدم، تا خللی به مبانی اتحادمان وارد نشده و بالمآل وسیله‌ای برای شوق و ذوق دشمن پلید ضدبشری فراهم نگردد. مسئولیت عمیق، سراسری، انقلابی و سراپا خونین مجاهدین در قبال سرنگونی دژخیم جماران و استقرار صلح، آزادی

و حاکمیت ملی و استقلال تمام عیار کشورمان - که در شرایط و مقطع تاریخی کنونی هیچ ضامن جدی و استوار دیگری جز این سازمان ندارد - البته یک چنین بردباری و انعطافی را که حتی می‌توانست مشتبه‌کننده‌ی امور باشد، ایجاب می‌نمود...

هر از گاهی هم که در این رابطه خسته و طاقت فرسوده می‌شدم با یاد شهیدا و اسیرانی که در همان لحظات در زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌های دژخیم بهمان بر لب شده ولی هنوز مقاومت می‌کردند اراده‌ی خود را از نو صیقل می‌دادم و از خدا می‌خواستم تا در خدمت به خلق و رشیدترین فرزندانش بر توانم بیفزاید...

فقط یادآور می‌شوم که طی این مدت بدون مبالغه دهها و صدها بار اتفاق افتاد که حتی اعضای شورای ملی مقاومت نیز - چه در جلسات شورا و چه در سایر گفتگوها - بطرق و به بیانات مختلف نقص و تناقض‌گار شورا را در رابطه با شخص شما و مواضعتان یادآور شده و گاه به جد و تاکید تصحیح آنرا خواستار می‌شدند.

اما بهمان روالی که فوقا گفتم، پیوسته منتهای تلاش خود را بکار می‌بردم که ولو با بگردن گرفتن نقایص و تناقضات امور و با مایه‌گذاشتن تام و تمام از جانب مجاهدین و یا با وساطت و میانجیگری و نیز با پذیرش اشکالات متعدد در جریان گردش امور و مسائلی که در این رابطه از سوی اعضای مختلف شورا مطرح می‌گردید، حتی‌المقدور مانع ناراحتی یا رنجش شخص شما بشوم...

هدف این بود که با حداکثر انعطاف، فضای هرچه کم اصطکاک‌تر و رضایت‌بخش‌تری برای شما فراهم شود. بعبارت بهتر در حالیکه از فردای انقلاب ضدسلطنتی که به ایران آمدید در کمتر فرصتی نسل انقلابی ما را از حملات عقیدتی و سیاسی مصون می‌داشتید؛ با اینهمه بخاطر مقاومت ارزشمندی که در آخرین مقطع ریاست جمهوریتان در برابر خمینی از خود بروز دادید و حاضر نشدید در "خون" این نسل با خمینی سهیم و شریک شوید؛ نسل ما با بلند همتی بر آن بود باثبات برساند که قدر هیچ خدمت و قدم مثبتی را هرگز فراموش نمی‌کند...

اما در باره‌ی اختلافاتمان پس از تشکیل شورای ملی مقاومت؛ فکر می‌کنم بیاددارید که هرگاه اختلافات بمناسبتی اوج می‌گرفت در قبال سیل اتهاماتی

که نثار مجاهدین می‌گردید (و قصد ورود به جزئیات آنها را ندارم) گاه ناگزیر می‌شدم روی دو نکته انگشت بگذارم :

یکی "توهّمات" نادرستی که نسبت به شخص خود دارید و دیگری رها نشدن کامل از اثرات "خمینی"...

بهر حال بر سر اختلافات اگر نمی‌خواستیم از اصول خود صرف‌نظر کرده و هم‌فکر و هم‌رای شما شویم، در عمل یا باید از شما جدا می‌شدیم و یا تنها راه همانا پیشه کردن سیاست "منت‌های انعطاف و حداکثر بردباری و چشم‌پوشی" در چارچوب اصول بود. و ما همین راه را برگزیدیم...

فی‌المثل اگرچه برحسب برنامه‌ی شورا که خود نیز امضاء کرده‌اید قرار نبود که بعنوان رئیس جمهوری که مشروعیت خود را از مقاومت و خون‌بهای رشیدترین فرزندان مردم ایران می‌گیرد، به هیچ حزب و گروه و جمعیت سیاسی بستگی داشته باشید و علی‌القاعده نمی‌بایست با وابستگی به یک محفل یا گروه خاص به طرفیت و موضعگیری در قبال شورا یا هر یک از اعضای آن گشیده می‌شدید، اما در عملکرد روزمره‌ی سیاسی خود نه فقط از روز نخست هیچ مایه‌ای برای این شورا نمی‌گذاشتید و بیشتر در فکر خود بودید (و این مطلبی است که حتی قبل از تصویب اسناد سه‌گانه‌ی شورا در نخستین اجلاس آن مورد اشاره‌ی برخی اعضاء قرار می‌گرفت) بلکه بعداً نیز پشت سر گروهی که نشریه‌ی انقلاب اسلامی در هجرت مبتن تمایلات و افکار آن است قرار گرفته و بالفعل مهمترین نقش هدایت‌کننده‌ی آنرا بعهده داشته و دارید. حال آنکه جریانی که نشریه‌ی مزبور منعکس‌کننده‌ی تمایلات آن است به صور مختلف هیچگاه دست از سر مجاهدین بر نمی‌داشت و چنانکه به مناسبت‌های مختلف تکرار نموده‌ام دائماً بر آن بود تا توان تقصیرات گذشته‌ی خود را در برابر ولایت سفیانی و استبدادی خمینی را از گرده‌ی مجاهدین و شورای ملی مقاومت وصول کند که ماجرای آن مستلزم تشریح جداگانه‌ایست.

اما نمی‌توان ناگفته گذاشت که این جریان پیوسته و به نحوی آشکار چشم به جناح‌هایی در درون رژیم تماماً ضد خلقی خمینی دوخته است دربار‌های موضعگیری‌ها و تبلیغات این جریان بر علیه مجاهدین که برخلاف برنامه‌ی امضاء شده‌ی شورا بهر حال در عمل "تحت نام" شما و نیز در نشریه‌ای که همگان آنرا سخنگوی شما می‌شناخته و می‌شناسند، نیازی به توضیح بیشتر نمی‌بینم. الا اینکه می‌دانید در آخرین نامه‌ی خود در این

رابطه (مورخ آذرماه سال جاری) نسبت به "گام کیفی جدیدی" که در یکی از سرمقاله‌های نشریه‌ی مزبور علیه مجاهدین برداشته شده و از سوی ما (مجاهدین) "بعضا گویای یک انتخاب ضمنی سیاسی از جانب شما" تلقی شده بود، هشدار داده و افزودم که "بالمآل بوئی جز یک گام بسوی خداحافظی با ما و شورای ملی مقاومت نمی‌دهد". با اینهمه باز هم مجاهدین چشم‌پوشی نموده و سکوت پیشه کردند و برطبق دستورالعملی که به نشریه‌ی مجاهد ابلاغ نمودم جوابیه‌ای که برای انتشار آماده شده بود بایگانی گردید. در مقابل، شما ضمن گفتگوئی که با من داشتید نویسنده‌ی سرمقاله‌ی مزبور (در انقلاب اسلامی) را قویا و بنام محکوم و حسب‌المعمول از خود سلب مسئولیت نمودید. اگرچه این محکومیت و سلب مسئولیت، خارج از چهار دیواری اطاقی که در آن بیان شده بود، در هیچ‌کجای دیگر منعکس نگردید. ولی با تمامی این احوال، هرآنگاه که ما (مجاهدین) در این قبیل موارد مورد سوال قرار گرفتیم حتی‌المقدور سعی نمودیم در راستای همان سیاست حداکثر انعطاف و چشم‌پوشی پاسخهایی بدهیم که پای شخص شما را بمیان نکشد. حال اینکه در واقع برخلاف امضاءتان در پای برنامه‌ی شورا، شما خود در راس جریان مزبور و خط دهنده و هدایت‌کننده‌ی اصلی آن بودید.

در همین رابطه چندین بار نیز ضمن مذاکرات فیما بین، مسئولیت نگارش برخی مقالات و خط‌دادن برای انعکاس یا نگارش مطالب دیگر را شخصا بعهده گرفتید. بنابراین دیگر مجددا لازم به یادآوری نیست که: همچنانکه پیوسته در حضور خودتان تاکید می‌گردید، مسئله‌ی ما به هیچ‌وجه گردانندگان نشریه‌ی انقلاب اسلامی که هیچ تعهدی در قبال مجاهدین و شورای ملی مقاومت ندارند، نبوده و نیست. بلکه مسئله‌ی ما شخص خود شما و سیاست‌هایتان است که بالاخره با مجاهدین و شورای ملی مقاومت چه می‌خواهید بکنید و علی‌الخصوص در مقابل مجاهدین چه سیاست و چشم‌اندازی اتخاذ نموده‌اید؟ گما اینکه تاکنون صدها بار تصریح کرده‌ام که "مسئله"، بهیچوجه حق مسلم انتقاد شما و ما به یکدیگر نیست، بلکه سیاست کلی و اکیدا متناقض شما در رابطه با مجاهدین و شورا است در برابر خارج از شورا. علی‌الخصوص در برابر جریان مورد بحث که گوئیا یک پا (آنهم یک پای کاملا پاسیو) در اینسو و یکپای فعال در آن سو دارید و اصلا

هم توجه ندارید که این وضعیت چه مشکلات عدیده‌ای برای دیگران ایجاد می‌کند. سوءتفاهم نشود، کسی مانع رابطه و فعالیت سیاسی حداکثر شما در رابطه با هر جریانی که می‌خواهید نیست. بلکه موضوع اینست که وقتی تحت نام شما برای ما مسئله‌سازی می‌شود تصدیق می‌کنید که در وضعیت بغرنجی قرار می‌گیریم که البته تاکنون تحمل کرده‌ایم. در رابطه با حق مسلم انتقاد هر کس به هر کس نیز فکر می‌کنم نه جای بحث وجود دارد و نه ما قصد گله‌مندی داریم. گما اینکه دیده‌اید که اعضای مختلف شورا بارها و بارها بطور علنی درگیرودار انتقادات فراوان بیگدیگر بوده‌اند.

با تمامی این احوال و برغم تمامی مشکلات و مسائل فوق که اکیدا ناشی از سیاست متناقض شخص شما در قبال ماست؛ تا آنجا که در توان مجاهدین و شورای ملی مقاومت بود ما همین وضعیت بغرنج و متناقض و مسئله‌زا را نیز تحمل می‌کردیم و اضافه بر این سعی می‌شد گله‌گزاری نیز هر چه کمتر باشد تا رنجش ایجاد نشود. گاه نیز وقتی مسائلمان شدت می‌یافت به یک انتقاد یا گفتگوی حضوری یا نامه و تذکاریه بسنده می‌کردیم. خلاصه کنم؛ حتی به این حد پائین آمده بودیم که تا وقتی که سیاست و مواضع کلی شما مشخصا رو در روی سیاست انقلابی "صلح و آزادی" قرار نگرفته، حتی فکر جدائی از شما را نیز به مخیله خطور ندهیم. پس سیاست ما در قبال شما فی‌الواقع سیاست "حداکثر انعطاف" بود.

یکی از تازه‌ترین نمونه‌ها در این باره، اطلاعی‌های ماه گذشته‌ی مسئول شورا است که بدنبال صدور بیانیه‌ی شما همزمان با چهارمین سالگرد نخستین انتخابات ریاست جمهوری شما منتشر نمودم. پیاد دارید که پس از مطالعه‌ی بیانیه‌ی شما به استحضارتان رساندم که این بیانیه نه فقط تعهدات و امضای شما در پای برنامه‌ی شورای ملی مقاومت را نادیده گرفته و حتی در جائی که حقا ضرورت اکید دارد از کنار آن گذشته و هیچ اشاره‌ای نیز به آن ندارد؛ بلکه عملا برای شورا - منجمله مجاهدین - و نیز پشتیبانان شورا سوال‌انگیز است و آنها را در رابطه با موقعیت شما دچار تناقض و ابهام بیشتر می‌کند. علیهذا خواهش کردم چند سطر بر انتهای بیانیه‌تان بیفزائید. اما علیرغم اینکه این پیشنهاد را نپذیرفتید، بدون اینکه راسا متقاضی باشید شخصا به انتشار اطلاعیه مبادرت نموده و ضمن یادآوری مواد برنامه‌ی شورا موکدا بر التزام شورا و کلیه‌ی اعضای آن در قبال شما در مقام ریاست جمهوری

دمکراتیک اسلامی تصریح نمودم و قول خودتان را هم در خاتمه‌ی آن نقل نمودم .

*

اکنون پس از همه‌ی این مقدمات می‌خواهم وارد اصل مطلب شوم . اصل مطلب که از این پس همکاری سیاسی ما (مجاهدین) را با شما غیر ممکن می‌کند سیاست اخیر شما در قبال مسئله‌ی حیاتی و سرنوشت‌ساز "جنگ و صلح" می‌باشد که ضمناً مهمترین محور فعالیت سیاسی شورای ملی مقاومت بویژه در ابعاد بین‌المللی است و در داخل کشور نیز بنظر ما "جنگ" سرپوش "اختناق" است . امروز دیگر هر کس می‌داند که مسئله‌ی "جنگ" (جنگ رژیم خمینی با عراق) به مسئله‌ی سرنوشت رژیم خمینی منتهی می‌شود . اگر اثبات این حقیقت در یکی دو سال گذشته کار مشکلی بود امروز حتی خمینی بزبان خودش نیز بآن اقرار کرده است . و این همان مسئله‌ایست که - با ارتباطی که به امر سرنگونی رژیم خمینی و استقرار آزادی و حاکمیت و استقلال ملی دارد - ما مجاهدین بهیچوجه نمی‌توانیم در مورد آن کمترین انعطافی بخرج بدهیم . چرا که نمی‌توانیم در سرنگونی رژیم خمینی کمترین تخفیف یا انعطافی بخرج دهیم و شما بروشنی می‌دانید که اصولاً صرفنظر از وظیفه‌ی انقلابی - انسانی که در قبال حفاظت از شما (بهنگام تحت پیگرد بودن در تهران) بر عهده داشتیم ، اساساً باین دلیل با شما وارد همکاری سیاسی شدیم که سرنگونی رژیم زودتر محقق شود . و الاً قضیه‌ی همکاری با شما چه در گذشته و چه در حال حاضر از اساس موضوعیتی نداشته و ندارد . و شما بخوبی می‌دانید که سرنگونی رژیم خمینی برای هر کس "حرف" و شعار باشد ، لااقل برای مجاهدین و شورای ملی مقاومت "عمل" سراسر جانفشان و خونینی است که بهای آنرا هر شب و هر روز با استخر خون می‌پردازیم . . .

اما از برخورد پارسال شما و ارگانتان بر سر ملاقات و بیانیه‌ی مشترک با نایب نخست‌وزیر عراق (که سرانجام به صدور تکذیب نامه‌ای از جانب شما نیز منجر شد) و از برخی برخوردهای ریز و درشت دیگر در همین رابطه که بگذریم ؛ اخیراً بدنبال قطع موقت (یک هفته‌ای) بمباران شهرها و غیرنظامیان و ملتمان از جانب عراق که بدرخواست اینجانب (از موضع مسئول شورای ملی مقاومت و در چارچوب اصول و سیاست‌های مصوب شورا) صورت گرفت ؛ نشریه‌ی منعکس‌کننده‌ی نظریات شما سیاستی در پیش گرفت که از هر جهت

در رابطه با مجاهدین و شورای ملی مقاومت ابعاد کیفی جدیدی بخود گرفته است.

از این پیش‌تر بر سر مسائل و بزنگاههای حساس سیاسی نمونه‌های بسیار نگران‌کننده‌ای از رفتارهای دوگانه و آنچه اصطلاحاً به آن "خنجر زدن از پشت" می‌گویند، ملاحظه شده بود، اما برای حفظ اتحادمان با شما چشم‌پوشی کرده بودیم. نمونه‌هایی که در اینجا قصد تشریح و ورود به آنها را ندارم...

اما در رابطه با قطع یک هفته‌ای بمباران، نشریه‌ی انقلاب اسلامی شماره‌ی ۶۷ با دروغ و تحریف به مسئله نظر کرد. حال آنکه شما خود در گفتگو با من آنرا مثبت و انسان‌دوستانه ارزیابی کرده بودید. اقدامی که در سراسر کشور و همچنین در سطح بین‌المللی انعکاسات گسترده داشت و با استقبال کامل مواجه شد. اعضای شورا نیز در نشست روزهای ۸ و ۹ اسفند ماه جاری از آن استقبال و تأیید نموده و در کادر سیاست‌ها و اصول و برنامه‌ی مصوب شورا پیرامون مسئله‌ی صلح، هیچکس هیچ ایرادی وارد نکرد و حتی بعضاً آنرا مهمترین حرکت سیاسی - بین‌المللی شورا از بدو تأسیس شمردند. همچنین خود شما در پاسخ به سوال یکی از اعضای شورا که از خود شما پرسید آیا ایرادی به اینکار دارید گفتید: خیر اثرات داخلی و بین‌المللی این اقدام را از نخستین عقب‌نشینی مذبحخانه‌ی رژیم جنگ‌طلب خمینی در تمامی دوران جنگ‌افروزی و جنگ‌طلبی‌اش نیز که در همین رابطه محقق شد؛ بوضوح می‌شد فهمید.

ضمناً برای اینکه جوابیه‌ی نایب‌نخست وزیر و وزیر امور خارجه‌ی عراق به اینجانب تماماً با اطلاع هموطنانمان برسد و همگان از متن کامل آن مطلع شوند و برای اینکه نشریه‌ی انقلاب اسلامی و یا سایرین نتوانند در اثر انتشار متن کوتاه شده "بل" باصطلاح وطن‌خواهانه‌ای از مجاهدین و شورای ملی مقاومت بگیرند و یک‌چند نیز از این‌طریق موج‌سواری کنند که آی متن کامل نامه چه بود... "مجاهد" متن کامل جوابیه را منتشر ساخت. اما در پیشانی "مجاهد" تصریح شده بود که "بدیهی است... پیرامون مسئله‌ی بمباران و کلوله‌باران غیرنظامیان هریک از طرفین [مسئول شورا و نایب‌نخست‌وزیر عراق] نظرات و برداشت‌های خود را بیان داشته‌اند" که مفهوم آن کاملاً روشن است. از طرف دیگر می‌دانید که ما مجاهدین از آغاز با سیاست ضد ملی و

ضد انقلابی صدور باصطلاح انقلاب خمینی مخالفت ورزیده و در دیدگاههای مندرج در برنامه‌ی شورای ملی مقاومت نیز باتفاق امضاء نمودیم که به "جهان وطنی" قرون وسطائی و ارتجاعی خمینی اعتقادی نداریم. خمینی با ریاکاری در تحت لوای اسلام به "یکنوع جهان وطنی و نفی مرزها و حدود سرمایه‌داری تظاهر نموده و حسب‌المعمول فرصت طلبان دست راستی (امثال حزب توده) را به طمع می‌انداخت". و از همین فتنه‌ی صدور باصطلاح انقلاب بود که جنگ ایران و عراق قویا زمینه‌سازی شد. به عبارت بهتر این رژیم خمینی است که جنگ را زمینه‌سازی نمود و الا جنگ گاملا اجتناب پذیر بود. البته ما تجاوز قوای عراق به خاک میهنمان را (در همان سال ۵۹) آشکارا محکوم نمودیم و شما خوب می‌دانید که ما (مجاهدین) در صفوف مستقل خود برای دفاع از مردم و میهن با قوای عراق جنگیدیم حال آنکه مزدوران خمینی از پشت نیز بر ما آتش می‌گشودند و در بسیاری موارد دستگیر و شکنجه‌مان می‌کردند... پس از آن هنگام که خواست و نیاز عراق به صلح مسجل شد (تابستان ۶۱) بدیهی بود که جز خمینی کسی خواستار ادامه‌ی جنگ نبود. از آنچه گفته شد بروشنی نتیجه می‌شود که ما مجاهدین در عین اینکه برای ارزیابی هر نظام حکومتی معیارهای مشخص دمکراتیک - استقلال طلبانه و ضد بهره‌گشانه‌ی خود را داریم مسئول‌تر از آنیم (در رابطه با سرنوشت میهن و مردم خودمان) که بجای مردم عراق در مورد رژیم آن کشور و امور داخلی آن سخنرانی کنیم و نشریه بدهیم. ما مقدم بر هر چیز دیگر مسئول احیاء آزادی و استقلال ملی وطن خود هستیم والا اگر ابعاد مسئولیت‌های خود را در ورای مرزهای وطن خود گسترش بدهیم محققا حتی در داخل کشور خودمان نیز به جایی نخواهیم رسید. حال اگر نشریه‌ی (ارگان) شما انتظار دارد که مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران در فرنگستان بنشیند و فارغ‌البال و غیرمسئول به اظهار لحنیه‌های وطن پرستانه! از راه دور بسنده نموده و از پاریس، پترزبورگ یا بغداد را (عاری از اینکه مبرم‌ترین شعارها و ضرورت‌های انقلاب نوین ایران چه چیزهائی هستند و حالا فی‌الواقع چه کسی صلح می‌خواهد و چه کسی جنگ) روی گاغذ به توپ و تشرهای میان‌تهی ببندد و همسو با خمینی راه جنگ را هموار و راه صلح را بسته و ناهموار کند، آنوقت باید عرض نمود که مجاهدین از اساس مرا با شما به اینجا نمی‌فرستادند، پیشنهاد تشکیل شورا نیز نمی‌دادند که در اینصورت دیگر نه طرح صلح لازم

داشتیم و نه برای قطع بمباران غیر نظامیان تلاش می‌کردیم .

خیر! ما (مجاهدین) برای پیشبرد انقلاب نوین ایران و استقرار آزادی و حاکمیت مردمی، برای سرنگونی رژیم دجال ضد بشری و برای تدارک قیام عمومی، شعارها و وظایف بلا درنگی در پیش داریم که بایستی هرچه سریع‌تر امکان درهم شکستن طلسم اختناق را فراهم کند. شعار استراتژیکی صلح نیز در همین جهت است...

وانگهی ما مسئول‌تر از آن هستیم که نسبت به سرنوشت خلق و میهن خود، نسبت به بیش از یک میلیون گشته و مجروح جنگی و نسبت به مصونیت میلیون‌ها هموطنانمان در نواحی جنگ‌زده و نسبت به استفاده‌ی مشروع از هر تضادی در جهت تسریع سرنگونی خمینی لا قید و بی تفاوت بمانیم. نه دجالگری دشمن و نه حتی بی‌مسئولیتی یا خدای‌ناکرده بی‌انصافی دوست نیز نمی‌تواند ما را از پیگیری وظایفمان باز بدارد.

بهرحال بسیار طبیعی بود که از مجاهدین و همدردان و هواداران آنها، هر کس که حتی دهان به دهان از برخورد نشریه‌ی شما با مسئله‌ی قطع بمباران مطلع شده بود، برآشفته شده و بطرق مختلف ناراضیتی عمیق خود از اشخاصی را که در عمل تحت نام شما حرکت می‌کنند و موضع می‌گیرند؛ به من برسانند. با اینهمه باز هم نه فقط هیچکس هیچ چیز به روی شما نیاورد، بلکه برحسب توصیه‌های اکید خود من و در اثر بیش از یک هفته بحث و اقناع مستمر، مجاهدین مجدداً با "حداکثر انعطاف" از حق مسلم خود در پاسخگوئی - که پای شما را نیز بنوعی به میان می‌کشید - چشم‌پوشی نمودند. شخصاً امیدوار بودم به خود‌آئید و با کسانی که جان درگرو حفاظت از شما گذاشته‌اند، این میزان غدر و جفا در نشریه‌ی خود را مجاز شمارید و لااقل در شماره‌ی بعد بنحوی در تصحیح آن بکوشید. ولی هیئات!

وقتی شماره‌ی بعدی (انقلاب اسلامی شماره‌ی ۶۸) را دیدم بی‌اختیار آخرین جمله‌ای که سردار شهیدمان موسی به هنگام وداع به من گفته بود در گوشم طنین انداخت: "... به آقای بنی‌صدر بگو که ما حق جوانمردی را تمام و کمال بجا آوردیم... تا ببینیم ایشان در آینده در حق خلق و مجاهدین خلق چه می‌کند..."

شگفتا که نشریه‌ی شماره‌ی ۶۸ شما در سرمقاله‌ی خود تحت عنوان "دروغ‌های طارق عزیز" جوابیه‌ی نایب‌نخست‌وزیر عراق به من را وسیله‌ی

تصفیه حساب و خالی کردن زیرپای مجاهدین و شورای ملی مقاومت آنهم بر سر مسئله‌ی حیاتی "صلح" قرار داده است. این نحوه‌ی برخورد در عین حال تتمه‌ی خمینی‌گرایی بر سر مسئله‌ی "جنگ" را که هنوز در نویسنده‌ی مقاله و خط‌دهندگان او مستتر است تمام عیار به نمایش گذاشته و نکته‌ی اساسی که تحریر نامه‌ی حاضر را ضروری کرد نیز در همینجاست.

طبعا اگر هدف صرفا رژیم عراق و مقامات حاکم بر آن کشور می‌بود نیازی به شلاق‌کش کردن ایدئولوژی و استراتژی و سیاست مجاهدین و نیز سیاست "صلح" شورای ملی مقاومت نمی‌بود. با اینهمه جالب است که نویسنده خود مقدماتا بکار گرفتن هر وسیله‌ای برای برآورد کردن هدف را با عبارات غرّاً محکوم نیز ساخته است! ولی اگر قضا یا به همینجا ختم می‌شد باز هم مسئله‌ای نبود و با همان سیاست حداکثر انعطاف درمی‌گذشتیم. نکته‌ی اساسی در جای دیگر است:

نشریه‌ی منعکس‌کننده‌ی افکار شما در سرمقاله‌ی شماره‌ی ۶۸ خود در شرایط "امروز" ایران ابتدا "دو مبارزه‌ی اصلی" برای همه‌ی ایرانیان مسلمان و میهن‌دوست البته "در دو صحنه‌ی کاملاً متفاوت" تعیین می‌کند. البته ما تاکنون فکر می‌کردیم در اصلی و فرعی کردن تضادها و مبارزات و وظایف مختلف بیش از یک "اصلی" نمی‌تواند وجود داشته باشد. پس شاید فتوای دیالکتیکی اصلی و فرعی کردن اکنون بنا به مصالح روز عوض شده باشد!

بهرحال آن دو مبارزه‌ی اصلی که امروز از واجبات همه‌ی مسلمانان میهن‌دوست شناخته شده عبارتند از:

— "حفاظت مرزها در تجاوز خارجی . . ."

— و دیگری "مبارزه با استبداد خمینی"، که بایستی "این‌دو را همگام

و همسو سازماندهی کرده و پیش برند".

آنگاه هر گس که به "بیهانه‌ی اینکه ایران درگیر جنگ با متجاوز خارجی است، مبارزه با استبداد خمینی را موکول به قطع این مخاصمه کند آگاهانه یا ناآگاهانه هیزم بیار جنگی خانمانسوز . . . تلقی شده که حقا حرف درستی است. منتها مصداق این دسته افراد یا جریان‌ات اصلا معرفی نشده تا خواننده بفهمد که فی‌المثل کدام گروه‌ها یا جریان‌ات امروزه در داخل یا خارج کشور چنین می‌اندیشند.

اینطور که پیداست علی‌القاعده در این دسته جز فرقه‌ای از آخوندها یا

مشتی از پاسداران یا جناحی از جناح‌های درون رژیم خمینی نمی‌گنجند. زیرا مسلم است که استدلال مذکور بهانه‌جوئی کسانی است که ولو به درجه‌ای از درجات از دیکتاتوری ناراضی باشند ولی عملاً اکنون با آن مخالفتی نمی‌ورزند و بهانه‌ی "جنگ" را نیز مشروع می‌شناسند. حال اگر استنهای نادرا لوجود فردی را منها نموده و اجتماعاً به مصادیق این دسته (که آنها را دسته‌ی اول می‌نامیم) بپردازیم به همان تمایلات یا جناح‌های داخل رژیم می‌رسیم که بهر حال در وضع موجود منافعی داشته و به درجات مختلف در چپا و لها و جزیات رژیم دست دارند و وَاللّٰه تحت فشار چنین اختناقی به اینگونه بهانه‌های سخیف - که عیناً در همه‌ی سخنرانی‌های خمینی نیز تکرار شده و هر بهبودی در زندگی اقتصادی و سیاسی مردم به جنگ مصادره می‌شود - توسل نمی‌جستند. اما حیرت‌آور است که نویسنده‌ی سرمقاله‌ی انقلاب اسلامی که حفاظت از مرزها از تجاوز خارجی یکی از دو مبارزه‌ی اصلی اوست در اینبار که امروز دیگر کدام طرف جنگ دست‌اندرکار تجاوز به مرزهای طرف دیگر است و کدام طرف از صلح عادلانه روی برمی‌تابد سکوت اتخاذ می‌کند. وَاللّٰه معادله‌ی "دو مبارزه‌ی اصلی" که بر مبنای آن ذیلاً مجاهدین و شورای ملی مقاومت برچسب "مترادف خیانت" دریافت می‌کنند از پایه فرو می‌ریزد (برچسب "مترادف خیانت" آنهم از جانب اشخاصی که بکار بردن عناوین بحق حتی در مورد "آقای خمینی" را غیر اخلاقی و فحاشانه تلقی می‌نمودند!).

گوش کنید: "از سوی دیگر باید گفت همه‌ی آن کسانی که می‌خواهند از جنگ بعنوان یک وسیله‌ی مثبت برای پیشبرد اهداف سیاسی خود در مبارزه با رژیم خمینی بهره‌جویند بیش از گروه نخست به خود و ملت خود جفا می‌کنند. در حقیقت این کسان با خمینی در استفاده از جنگ بعنوان یک تاکتیک برای رسیدن به اهداف خویش هم هویت شده‌اند و ناچار به بن‌بستی خواهند رسید که راه خروجی بر آن متصور نیست.

در حقیقت این باور لنینیستی که در مرحله‌ای از انقلاب روسیه به سربازانی که در جبهه‌ی جنگ با آلمان می‌جنگند دستور فرار می‌دهد تا بدینوسیله دولت تزاری را تضعیف کند.

اولاً - مصادق بارز "هدف وسیله را توجیه می‌کند" می‌باشد
ثانیاً - کاملاً ضد اخلاقی و ضد مصالح ملی است و کاربرد روش‌هایی

این چنین در هر شرایطی و با هر عنوانی را باید مترادف "خیانت" به وطن و مردم دانسته و آنرا ضد تمامیت ارضی و استقلال کشور ارزیابی نمود"

ملاحظه می کنید! هم برجسب‌هایی که زیر آنها خط کشیده‌ام روشن است و هم مخاطب یا مخاطبین و هم مواضع شما و اطرافیانتان.

بخصوص که تصریح می‌شود این مخاطبین دسته‌ی دوم از آن (آخوند و پاسدار و جناح داخل رژیم خمینی) جفاکارتر نیز هستند. به عبارت روشن‌تر مجاهدین و شورای ملی مقاومت بسا جفاکارتر از هیزم بیاران جنگ هستند و دیدیم که اتهامات دسته‌ی دوم نیز بسا سنگین‌تر از اتهامات دسته‌ی اول عنوان شده‌اند.

البته این نکته بنحو معکوس نیز صادق است یعنی: نویسنده‌ی سرمقاله و همفکران و خط‌دهندگان او محققا با آخوند و پاسدار و برخی جناح‌های داخل رژیم خمینی بطور ماهوی نزدیک‌ترند تا مجاهدین و شورای ملی مقاومت. وإلا نیازی به ابداع تئوری ۲ مبارزه‌ی اصلی نمی‌بود. ضمنا همه می‌دانند که شعار "تحریم" جنگ‌افروزی ضد ملی رژیم خمینی را مجاهدین داده‌اند و شورای ملی مقاومت. منجمله مراجعه کنید به آخرین سطور پیام مسئول شورا به مناسبت پنجمین سالگرد انقلاب ضد سلطنتی که به تاریخ ۱۸/بهمن گذشته نوشته‌ام: "جنگ‌افروزی ضد ملی خمینی را تحریم کنید." راستی مگر این عین سیاست صلح شورا و مجاهدین نیست؟

من اخیرا این رهنمود را بدنبال قطع موقت بمباران نیز یکبار دیگر به تاریخ ۲۵/بهمن تکرار کرده‌ام و در نهایت سربلندی و افتخار صدها و هزاران بار دیگر نیز تا جنگ‌طلبی ضد ملی خمینی ادامه دارد با همه‌ی مجاهدین تکرار خواهم نمود و شخصا بعنوان یک مجاهد خلق معتقدم که آنکس که از تکرار و یا قبول آن ابا می‌کند در شورای ملی مقاومت جایی ندارد و بهتر است هر چه زودتر راهی "جبهه‌های جنگ حق علیه باطل!!" شود . . .

اگر به صفحه‌ی ۲۷ "مجاهد" ۱۹۲ بنگرید، در آنجا نیز نمونه‌ی یکی از هزاران تراکتی را خواهید دید که میلیشیای مجاهد خلق و هسته‌های قهرمان مقاومت در سراسر کشور برای مقابله با جنگ‌افروزی خمینی پخش می‌کنند. مفاد تراکت مزبور اینست: "سربازان، سربازان، از جبهه‌ها بگریزید . . .". بله، این را هم در نهایت افتخار مجاهدین گفته و می‌گویند و خواهند گفت. هر کس هم مخالف است می‌تواند پیشاپیش هزاران جنازه‌ای که هر روز از

جبهه‌ها به شهرهای مختلف کشور حمل می‌شود نعره‌ی "جنگ، جنگ تا پیروزی" سر بدهد...

اضافه بر همی اینها این بند از سرمقاله‌ی اخیر ارگان شما برای ما بسیار پرمعنی است:

"ملت ما و نیروهای مسلح غیور این ملت به بهای فداکاری‌های وصف‌ناپذیر، متجاوز را از خاک ایران بیرون رانده‌اند و بنابراین موقعیت ایران اینک موقعیت فاتح جنگ است؛ اینان حافظان حقیقی حدود و ثغور ایران و بهترین تضمین‌کنندگان صلح و تمامیت ارضی کشورند"

- راستی منظور از "نیروهای مسلح غیور" که "بهترین تضمین‌کنندگان صلح و تمامیت ارضی کشورند" چیست؟

- چرا لااقل پاسداران ارتجاع از این نیروهای مسلح غیور استثناء نشده‌اند؟
- "موقعیت فاتح" اشاره به کدام فتوحات و پیروزی‌ها دارد و پشت آن چه تفکری قرار گرفته؟ آیا اشغال قسمتی از خاک عراق نیز در ردیف همین فتح و پیروزی‌هاست؟ آیا همه‌ی گشته‌ها و مجروحین و آواره‌ها و خرابی‌ها نیز در بیلان همین فتوحات در جنگی که حتی قطع نظر از تقصیرات مسلم طرف عراقی از ابتدا کاملاً اجتناب‌پذیر بوده، قرار می‌گیرند؟!

براستی که وقتی "جنگ و اختناق" از هم جدا می‌شوند و ۲ مبارزه‌ی اصلی در دستور کار قرار می‌گیرد نتیجه بهتر از این نیست. وانگهی اگر اضافه بر ارتش (تازه آنهم بدون تأکید روی پرسنل میهن‌پرست) حتی پاسداران سرکوبگر ارتجاع نیز لاجرم "حافظان حقیقی حدود و ثغور و بهترین تضمین‌کنندگان صلح و تمامیت ارضی کشورند" دیگر "مقاومت" و "شورا" و "مجاهدین" و... چه ضرورت و موضوعیتی دارند و چرا نباید ما همین الان همه‌ی آنها را منحل نموده و با معرفی خود به گشت باصطلاح "جندالله" بلادرنگ همراه با "گفرتیزان لشکر اسلام" عازم جبهه‌های جنگ شویم؟!

همچنین در رابطه با این موقعیت کنونی باصطلاح فاتح ایران پرسیدنی است که درحالیکه در ابتدای سرمقاله از فرماندهی کل قوای مسلح در ابتدای جنگ تجلیل شده (که ما به این قسمت اعتراضی نداریم) پس چرا بطور شرمگینانه‌ای از تجلیل فرماندهی کل قوا در موقعیت فاتح کنونی (یعنی خمینی) خودداری می‌شود؟! اگر نخواهیم غدرآمیز برخورد کنیم آخر مگر نه این است که بالاترین حلقه‌ی "موقعیت فاتح" کنونی شخص خمینی است؟

و مگر عمده‌ی فتوحات پس از عزل آقای بنی‌صدر صورت نگرفته و بلندگوهای ارتجاع پیوسته آنرا خاطر نشان نمی‌کنند؟ تناقض باقی تا چه حد؟! فقط امیدوارم کسانی که خود سیاست دمکراتیک - انقلابی صلح شورا و مجاهدین را بمثابة بهره‌برداری ممنوعه و نامشروع مترادف خیانت می‌دانند، خود از لگد زدن به ما قصد بهره‌برداری سیاسی و نیز چراغ سبز نشان دادن به "نیروهای غیور مسلح" (علی‌الخصوص پاسداران ارتجاع) نداشته باشند. و اینجاست که دیگر ما مجاهدین باید اعلام موضع کنیم:

۱ - ما هیچ جایی برای پرده‌پوشی ریاکارانه‌ی هدف‌ها و بهره‌برداری‌های شورا و مجاهدین از سیاست و شعارهای انقلابی "صلح و آزادی" نمی‌بینیم و در نهایت سربلندی و افتخار و با پذیرش کلیه‌ی مسئولیت‌های سیاست انقلابی، عادلانه و بن‌بست‌شکنانه‌ی شورا و مجاهدین در رابطه با "صلح" بارها اعلام کرده و می‌کنیم که صد البته ما به پشتوانه‌ی دریای خون شهیدان و گوه مقاومت رزمندگانمان در پی سیاست مردمی صلح عادلانه، بدنبال بهره‌برداری‌های مشخص سیاسی در جهت درهم شکستن اجتماعی و سیاسی جنگ طلبی خمینی که سرپوش جنگ و خفقان اوست می‌باشیم.

ما همچنین بدنبال معرفی و تشبیت هرچه بیشتر آلترناتیو دمکراتیک - انقلابی هستیم تا بار دیگر کسی مانند خمینی به ربودن و چپاول انقلابمان مبادرت ننموده و نسل بعدی ما را مجدداً راهی شکنجه‌گاهها و جوخه‌های اعدام و استخرهای خون نسازد و بیش از یک میلیون هموطنانمان را نیز در یک جنگ اجتناب‌پذیر خارجی دیگر به قتل و جرح ندهد...

در شرایطی که دشمن غدار حرث و نسل و تمامیت و استقلال و آزادی خلقمان - خمینی دجال و ضد بشر - از هر وسیله‌ی نامشروعی برای استمرار جنگ و خفقان استفاده می‌کند و همزمان از اردوگاههای مختلف جهانی بسا کمک‌ها و حمایت‌های خارجی دریافت نموده و در جهت بقا رژیم پلیدش مصرف کرده است، صد البته ما با حفظ استقلال و اصول ملی و مردمی خود که تاکنون نیز سرموئی از آنها عدول نکرده‌ایم - کما اینکه هیچ جریان یا نیرو و حزب ضد دمکراتیک یا وابسته و وابسته‌گرایی را در شورای ملی مقاومت نپذیرفته و نخواهیم پذیرفت - با همه‌ی وسایل مشروعی که بالمال آزادی و استقلال میهنمان را تحکیم کند می‌کوشیم تا:

- خمینی را چه در سطح منطقه و چه در سطح جهان هر چه منزوی‌تر

نموده و تعادل بین‌المللی را تا هر کجا که می‌توانیم علیه او تغییر بدهیم.
- موقعیت دمکراتیک - استقلال طلبانه‌ی سازمان و آلترناتیو و انقلاب بمان

را در داخل و خارج کشور بیش از پیش تثبیت و تحکیم کنیم .

- از هر تضاد و شکافی که بتوان در گادر اصول و با حفظ هویت عقیدتی

و سیاسی و استراتژیکی مان بطور مشروع بر علیه خمینی و برای هر چه سریع تر

سرنگونی رژیمش و برای استقرار هر چه سریع تر صلح و آزادی و استقلال

میهنمان استفاده نمود ، "بهره‌برداری" کنیم .

خلاصه کنم : شعارهای استراتژیکی صلح و آزادی رهنمون عمل ما

مجاهدین در مسیر سرنگون کردن رژیم خمینی است و فکر می‌کنم تاکنون بقدر

کافی اثبات کرده‌ایم که تنها به حرف و بیان قناعت نمی‌کنیم و با سنگین‌ترین

بهای خونین به پای شعارها و تعهدات مردمی و انقلابی خود می‌ایستیم و در

همین رابطه بارها و بارها دگم و بن‌بست شکسته و راه گشوده‌ایم :

چه آنروز که به ولایت فقیه "نه" گفتیم و از شرکت در انتخابات ریاست

جمهوری و بهره‌برداری‌های! منضم به آن آگاهانه محروم شدیم . چه آنروز که

بن‌بست شکستیم و در شرایطی که کمتر کسی جرات تخطی به ساحت "آقای

خمینی!" داشت در سراسر میهن خروش "مرگ بر خمینی" و "نابود باد

پیرگفتار خون‌آشام" سردادیم و چه آن زمان که با صدور بیانیه‌ی مشترک با

نایب نخست‌وزیر عراق در عین پیش‌بینی همه‌ی طعن و لعن‌هایی که

وطن پرستان "دور" از وطن نثار مجاهدین خواهند کرد پرده‌ی دجالیت

خمینی بر جنگ طلبی خفقان‌زای او را از هم دریدیم .

از نظر ما مجاهدین و بینش انقلابی و "توحیدی" مان "دو مبارزه‌ی

اصلی" نمی‌تواند وجود داشته باشد . مبارزه‌ی اصلی تمامی خلق ، انقلاب بیون

و میهن پرستان ایران و همه‌ی پرسنل ملی و مردمی ارتش نیز یکی بیش نیست

و همانا با دیکتاتوری جنگ طلب "خمینی" است که تمامی موجودیت میهن ما

را در خطر افکنده است . بنحوی که اگر یک چنین مبارزه و مقاومتی در کار

نبود ، اگر محور و آلترناتیو دمکراتیک و مستقلی بوجود نمی‌آوردیم که بتواند

جایگزینی دشمن ضدایرانی - ضداسلامی و ضد بشری (یعنی رژیم خمینی)

را عهده‌دار شود و بتواند مانع بهره‌برداری‌های استعماری و ارتجاعی و

فرصت طلبانه گردد و بتواند بهره‌های انقلابی و مشروع مقاومت و مبارزات

خلق را به خود او برگرداند ، آنوقت به یقین می‌دید که حتی بفرض سقوط

خمینی، در اثر بلا جواب ماندن مسائلی مانند جنگ خارجی (با عراق) و جنگ ناحیه‌ای (در کردستان) و در اثر فقدان یک محور معتبر و قابل تکیه‌ای که بتواند راه حل اینگونه مسائل و بسیاری مسائل دیگر جامعه‌ی ما را تضمین کند، پس از آنهمه خرابکاری‌های شاه و خمینی، سرنوشت میهن تا گجا تیره و تار بود و جنگ و گشتار داخلی و خارجی حتی چشم‌انداز پایان نیز نمی‌داشت...

۲ - مواضع درج شده در نشریه‌ی بیانگر افکار شما حول مسئله‌ی جنگ، خط شما را بطور عینی (ابژکتیو) با خط جنگ‌طلبانه‌ی خمینی همسو می‌کند. گواه ما (مجاهدین) در این باره همان برجسب‌های عنوان شده علیه ما و شورای ملی مقاومت است که از این پس نه فقط ادامه‌ی ائتلاف سیاسی مجاهدین با شما را در عمل غیرممکن می‌سازد، بلکه در صورت استمرار رابطه‌ی موجود، پیوسته بر سر تضادهائی که ارگان شما عنوان نموده می‌افزاید و خدای ناگرده بدبینی و برخوردهای نادرست‌تر را ایجاد می‌کند. ۵ سال پیش شما با کلمه‌ی "التقاطی" شروع کردید، خمینی جمله‌ی "التقاطی فکر کردن خیانت است به اسلام" را ساخت. باید دید این بار چه "خبر" خواهد شد وقتی که "مبتدا" از آغاز "خیانت" است. قابل پیش‌بینی است که ارگان منعکس‌کننده‌ی افکار شما فردا در دفاع از آنچه این بار بر علیه ما سرهم‌بندی کرده است، عبارات و جمله‌پردازی‌های "صلح آمیزی را که در سرمقاله‌ی حاضر رقم زده برخ بگشد و بگوید که خیر ما نیز تاکید کرده‌ایم که خمینی را جنگ‌طلب و جنایتکار دانسته و از صلح عادلانه حتی صرف‌نظر از ماهیت رژیم‌های هر دو کشور بغایت استقبال می‌کنیم.

اما من مطمئن هستم که چاشنی‌هائی از این قبیل (آنهم در کنار غذای اصلی که خیانت مجاهدین و شورا به آب و خاک و آزادی و تمامیت ارضی و مواضع ضدملی و ضداخلاقی ما می‌باشد) معمولاً برای اینکه غذای اصلی بیش از حد "سنگینی" نکند بر سر سفره گذاشته می‌شوند... بدون اینکه قصد مقایسه داشته باشم تنها و تنها برای رساندن حرف مجاهدین بر اساس "در مثل مناقشه نیست" بیاد می‌آورم که هرآنگاه که ما در گذشته امت‌نویسان و گروه پیمان یا حزب توده را در معرض این سوال قرار می‌دادیم که چرا برغم اینهمه شعر و شعار ضدامپریالیستی از مبارزه و تضاد اصلی روز یعنی مسئله‌ی آزادی‌های دمکراتیک که نوک تیز آن بایستی متوجه ارتجاع حاکم باشد طفره می‌روند، از فردا شروع می‌گردند قدری هم چاشنی باصطلاح دمکراتیک بر سر سفره‌ی

"امت" و "مردم" آوردن و پاره‌ای تمایلات ضددموکراتیک پاره‌ای جناح‌های حاکم را که از خط امام خارج شده‌اند نقادی کردن... اما اصل مطلب این بود که مجاهدین نتوانند "گاف" بگیرند و دم خروس پیدا کنند و آنها را متحدین عینی جبهه‌ی ارتجاع بخوانند.

۳- بنابراین از آنجا که این بار بر سر مسئله‌ی استراتژیک و سرنوشت‌ساز "جنگ" نمی‌توان ذره‌ای انعطاف نشان داد و کوتاه آمد، از آنجا که نمی‌توانیم تا جنگ‌طلبی ضدملی و ضدمیهنی خمینی بمثابه سرپوش اختناق و دیکتاتوری او ادامه دارد سر سوزنی از "تحریم جنگ" و از رهنمود "گریز سربازان از جبهه‌ها" عدول کنیم، بهیچوجه در مقدمات و حیطة اصولمان نیست که با تمایلات و خطوطی که رزمندگان و هسته‌های مقاومت انقلابی را جفاکارتر از پاسداران خمینی و هم هویت با خود او می‌شناسند در یک جبهه بمانیم یا با آنها گجدار و مریز رفتار کنیم. زیرا اگر چنین کنیم نه در کار تدارک قیام موفق می‌شویم و نه به آزادی میهنمان دست می‌یابیم و لذا دیر یا زود بازهم باید در رابطله‌ی خود با شما تجدید نظر کنیم.

تصدیق می‌کنید که برسر چنین مسائلی نمی‌توان به توجیه‌کاری‌ها و عذر و بهانه‌های بعدی نیز ذره‌ای بها داد زیرا هیچ تضمینی ندارد که چند روز یا چند ماه بعد ریشه‌ی برجای مانده‌ی اینگونه تفکرات و طرز برخوردها از جای دیگر ساقه و شاخ و برگ بیرون ندهد.

۴- پس از آنجا که اتحاد ما داوطلبانه بوده و هیچ جنبه‌ی تحمیلی و اجباری نیز از آغاز نداشت، بدینوسیله تصمیم سازمان مجاهدین خلق ایران مبنی بر خداحافظی سیاسی آن با شما (آقای بنی‌صدر) را با اطلاع می‌رسانم. امیدواریم برای یکبار هم که شده در تاریخ ائتلاف‌های سیاسی این کشور سنتی بگذاریم و با صدق و صفا خداحافظی کنیم و به مردم نیز بگوئیم که: ما اختلاف داشتیم و لذا در عین احترام متقابل به یکدیگر مرجح شمردیم که هر کس مستقلاً بدنبال سیاست‌ها و خطوط خود برود. چه فایده‌ای می‌داشت اگر می‌گذاشتیم کار خدای ناگرده به تحاشی و تقابل برسد؟

ضمناً از سوی مجاهدین خلق ایران وظیفه دارم باطلاع‌تان برسانم که برغم تودیع سیاسی حاضر مجاهدین گماکان آمادگی دارند چه از جهت حفاظتی یا در هر رابطله‌ی دیگری که بتوانند مفید واقع شوند، از آنچه در توان دارند کوتاه‌هی نکنند. ما این را وظیفه‌ی خود در برابر نخستین رئیس

جمهور تاریخ کشورمان که سرانجام به قیمت از دست دادن مقاماتش در برابر خمینی ایستادگی نمود می‌دانیم و از انجام هر مسئولیتی در این رابطه خرسندیم .
همچنین از جانب سازمان مجاهدین خلق ایران وظیفه مندم از هرگونه رنجش و ناراحتی و زحمتی که طی این مدت از جانب ما متحمل گردیده‌اید حلا لیت بطلبم .

*

در خاتمه فرصت را مغتنم شمرده و ضمن تجدید احترامات خانوادگی خودم با شما تاکید می‌کنم که اختلاف نظرهای سیاسی ما بین شما و سازمان مجاهدین خلق ایران بهیچوجه ربطی و تاثیری بر مناسبات خانوادگی من و شما ندارد . فقط خواهش می‌کنم مراقبت فرمائید درباره‌ی همسر گرامی‌ام (فیروزه) که از لحاظ عقیدتی و سیاسی مشتاقانه پیرو و مرید خود شماست از هرگونه اخلاقی در رابطه‌ی من و او ممانعت شود . چرا که من با طیب خاطر با او ازدواج کرده و تا هر زمان که خود او نیز متقابلاً مایل به زندگی مشترک با من باشد خواستار ادامه و تحکیم پیوند همسری‌مان هستم و گماکان به تمامی حقوق دمکراتیک همسر من نیز متعهد خواهم بود . اینها را اگرچه زائد بود از این جهت نوشتم که امیدوارم شما نیز بعنوان رهبر فکری و عقیدتی دختر خودتان و همسر من طبیعی بودن اختلاف نظرهای سیاسی را یادآور شده و بر ضرورت هرچه پایدارتر شدن و تعمیق پیوند زناشویی که الزاماً هیچ ربطی به مسائل و نقطه نظرهای سیاسی ندارد تاکید نمائید .

با بهترین آرزوها

و با امید سرنگونی هرچه سریعتر دیکتاتوری ارتجاعی خمینی

و اهتزاز پرچم صلح و آزادی و استقلال و حاکمیت ملی

مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران

مسعود رجوی

" ۱۳۶۲ / اسفند / ۲۵ "

جواب بنی صدر

آقای بنی صدر یکی دو ساعت پس از دریافت نامه (مجاهدین) نامه‌ی

زیر را برای اینجانب فرستاد که عیناً از نشریه‌ی خود او کلیشه می‌کنیم :

پاسخ بنی صدر به مجاهدین

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای مسعود رجوی

نامه سراپا دروغ و با برای شما را خواندم. دو هفته پیش اراک را نوشته بودند که فدائیان خلق اقلیت می گویند سرودی برای ملی معاومت بنی صدر را گماری گذارند و گماری به جنب بنی صدر می کنند. حال معلوم میشود اطلاعاً آنها بیشتر از خود اینجانب بوده که در اینجانب یا شما زندگی می کنم.

با وجود این برای آنکه آنها می هیچ در کار شما ندو مسئولیت هاروشن باشند:

۱- اینجانب هیچگونه مسئولیتی در باره مواضع روزنامه انقلاب اسلامی و هیچ روزنامه دیگری ندارم و اگر آنطور که شما نوشته اید "خط می دم" این خط با تا کنید در اصل اساسی است که:

- بر خورد نکنید و بیش و کنساید سرسید.

۲- روزنامه آرا داد است که هر مومنی را میخواهد بگرد. شما وقتی با کسی مواجه می گردید که گرفته است با بنی صدر قطع همکاری می کنید، سهم می گوئید چه میران برای آزادی - ادعای شما فاشل هستند. بنی صدر نام دعوت به سرک جنگ و تحریم آرا شما رود ترشروع کردند با اینجانب.

۳- اینها میدانم که این موضوع که جنگ سبب بقا رژیم خمینی میشود را - اینجانب عنوان کردم. بنی بر اینها - شما نه حوسی برای قطع همکاری - بنی صدر کرده اید. خصوصاً که جملاتی را از سر مقاله روزنامه جدا کرده و سرور سریشم بخود چسبانده اید که منظور نویسنده شما بوده اید... بنی صدر را دراز نکنید. اینجانب معلوم هستم اما نه آنقدر که شما خیال می کنید.

خمینی با بنی صدر به دلیل نوشته های روزنامه انقلاب اسلامی گرد آنچسب کرد و شما نیز با هم چند فرق دارید؟

۴- البته همانطور که نوشته اید

دو نظر وجود دارد. یک نظر سرنگوسی رژیم خمینی به بهای جلب همکاری و استفاده از خارج را با بر می شمارد و یک نظر جا بر می شمارد. اینها - جا بنیاد نظر دوم هستم. بر آنها که شما گفته ام این سخن آخر را می - امزایم که از نظر اول پیروی نکنید. هر چه میخواهد بنویسد اما چه کسی گول می خورد که مساله اصلی که شما را بنوشتن این نامه برانگیزد است. مساله همکاری با عراق برای سرنگون کردن رژیم خمینی است. از این راه - رژیم خمینی سرنگون نمیشود.

با کمال تأسفک تشبیهت میشود. بخود و مردم خود و شهدا ظلمت میکند.

۴- اینجانب امروز این سرور را ترک می کنم. وسیله شما از همه خدا حافظی می کنم. بختا رید خدا شرا که جسته بدر طور مصلحت میدانید اعلام کنید یا نکنید. اگر بار را سر بکوت گذارید بدانید که اینجانب این سکوت را تا وقتی رعایت می کنم که همکاری با رژیم عراق وارد مرحله عمل نشده باشد.

نمیخواهم درباره روابط شما و زنا توشی شما یا دخترم در این باد - داشت مجلسی نویسم. اما تجربه می که از اخلاق شما دارم بر آسم میدارد که بنویسم: ازدواج از ابتدا بمنظر اینجانب ربطی به سیاست ندارد. با کمال تأسفک شما به آن جنبه سیاسی دادید از این پس نیز مساله شما سیاست میان دوستان و این شما هستید که مسئولید. ازدواج را به اخلاق سیاسی منحط نباید لایند. از شما که با اینها استرا می گفتید و هفتتان با بنی صدر استرا - نزدیک بود و اینک نتیجه های دروغ و عذر می آورید که غیرت کتیکسی بوده است. چه عجب که عندا للسرورم یا مسر خود نیز چنین گفتید؟

سبحوا هم شوالی را که نوشتن بنویس - نوشتن بلکه از فساد بزرگتری در آینده جلوگیری کند.

توفیق همگی را از خداوند خواها هم.

ابوالحسن بنی صدر
۱۳/۲۰/۱۳۶۷

کسب تکلیف از هم پیمانان

بعد از ظهر همانروز در جلسهای به دعوت سازمان مجاهدین، هم پیمانان شورائی خود را از آنچه گذشته بود و مفاد نامهها مطلع نمودیم. همچنانکه در بیانیهی ۶/مهر/۶۳ شورا که باتفاق آراء تصویب و امضاء شده است دیده می شود، سازمان مجاهدین "با تاکید بر اینکه تعیین تکلیف و وضعیت خود در شورا را کاملا بعهدهی اعضای شورا می گذارد؛ در مورد انتشار نامهی مزبور و نیز دربارهی ادامهی صلاحیت کار مسئول اول این سازمان بعنوان مسئول شورای ملی مقاومت نظرخواهی نمود.

نظر قاطبهی حضار این بود که سازمان مجاهدین نامهی خود به آقای بنی صدر را منتشر ننماید و مسئول شورا جلسهای فوق العادهی شورا را فرا بخواند تا موضوع در آنجا مورد رسیدگی قرار گیرد.

من عمیقاً در اینکه بتوانم حتی بعنوان مسئول شورا جلسهای شورا نیز تشکیل داده و اداره کنم، تردید داشتم. اما اغلب رفقا و برادران هم پیمان تاکید نمودند که ولو قرار باشد شورا مسئول جدید انتخاب کند، موظف هستی جلسه را تشکیل بدهی تا موضوع رسماً مورد رسیدگی قرار گیرد. حتی آقای متین دفتری که دید من قانع نمی شوم شروع به نوشتن یادداشتی نمود که طی آن وظیفهی اینجانب دایر بر فراخواندن جلسهای فوق العاده خاطر نشان می گردید. سایر هم پیمانان نیز آقای متین دفتری را تأیید نمودند و لذا دیگر لزومی به نوشتن یادداشت نبود.

از بازگو کردن مواضع و مطالب رفقا و برادران هم پیمان - که البته در رای نهائی آنان مستتر است - در آن جلسه معذورم.

اخراج هیئت نمایندگی مجاهدین

از اجلاس فوق العاده شورا

آنچنانکه در بیانیهی ۶/مهرماه شورای ملی مقاومت آمده است:
"جلسهای فوق العادهی شورا در تاریخ ۶۲/۱۲/۲۵ برای رسیدگی به این امر تشکیل شد. باید خاطر نشان نمود که مسئلهی رابطهی میان شورا و آقای

بنی‌صدر از مدت‌ها پیش مورد سوال بسیاری از اعضای شورا بود و آنها خواستار طرح موضوع در دستور کار شورا بودند .

متذکر می‌گردم که روز قبل توسط دبیرخانه‌ی شورا از آقای بنی‌صدر دعوت بعمل آمده بود تا (کماکان بعنوان رئیس جمهور شورا) در اجلاس فوق‌العاده حضور یابد و خود نیز در تعیین تکلیف شرکت کند . لذا در ابتدای جلسه دکتر سنابرق زاهدی بعنوان دبیر شورا گزارش نمود که تلفنی با منزل آقای بنی‌صدر تماس گرفته و موضوع را با یکی از اطرافیان ایشان در میان گذاشته است . آقای بنی‌صدر خود با دکتر زاهدی صحبت نکرد ، اما از طریق همان واسطه گفته بود که نخواهد آمد .

بهرحال پس از رسمیت جلسه ، هیئت نمایندگی سازمان مجاهدین خلق ایران نامه‌ی زیر را به شورا تقدیم و رسماً نسبت به ماده‌ی ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر در برنامه‌ی شورا و دولت صوقت ، اعلام عدم التزام نمود .

[کلیشه در صفحه‌ی بعد]



مسئول و اعضای محترم شورای ملی مقاومت .

بدلائل یاد شده در نامه ۶۲/۱۲/۲۰ مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران سه آقای ابوالحسن بنی صدر که همراه ما جواسه ایشان با اطلاع اعضای شورای ملی مقاومت نیز رسانده شد. سازمان مجاهدین خلق ایران که آقای سبی صدر را در عمل نسبت به شورای ملی مقاومت و مهمترین سیاستهای شورا متعهد و ملتزم سبی یافت و هیچ راه قابل تضمینی برای حل این مشکل در آینده سبز سواع نداشت تا کتر و با ناسف بسیار به اتحاد داوطلبانه ساسی خود با ایشان خاشمه داد تا بدین وسله از هرگونه آگراه و احمار با افزایش اختلافات و بروز هرگونه سرخوردهای کاشده در رابطه آقای بنی صدر با مجاهدین اجتناب ورزد. علیهذا سازمان مجاهدین خلق ایران از تاریخ فوق الذکر به ماده ۷ فصل اول برنامه شورا ملی مقاومت و دولت موقت ملتزم نبوده و مراتب را جهت اطلاع دیگر اعضای شورا سه استحضار می رساند.

هیئات نمایندگی مجاهدین خلق ایران در ش ۴۰۰۰

مهدی آبرو جمعی



از آنجا که پایبندی به تعهدات و التزامات شورائی، ضروری عضویت در شورا بود و می‌باشد، بلافاصله پس از اعلام صریح و مکتوب عدم التزام سازمان مجاهدین نسبت به یکی از مواد برنامه‌ی شورا؛ اینجانب بعنوان مسئول شورا و دولت موقت، هیئت نمایندگی این سازمان را از اجلاس اخراج نمودم. در حین اخراج، یعنی موقعی که هیئت نمایندگی سازمان مزبور در صدد ترک جلسه بود؛ برخی از اعضای شورا به اینجانب اعتراض نمودند. این اعتراض را وارد ندانسته و از آنها خواش کردم که بگذارند مطابق نظامات و مقررات شورائی تا لحظه‌ای که مسئول این شورا تلقی می‌شوم، وظایف خود را بدقت و بدون تبعیض انجام دهم.

استعفای مسئول شورا و دولت موقت

مطابق برنامه‌ی شورا و دولت موقت و برحسب اساسنامه‌ی شورا، اینجانب بعنوان یک شخص (م. رجوی) مسئول شورا و بعنوان نماینده‌ی مجاهدین مسئول تشکیل دولت موقت آتی شناخته شده‌ام. با اینهمه پس از اعلام عدم التزام مجاهدین به یکی از مواد برنامه، استعفانامه‌ی زیرین را از مسئولیت‌های خود (چه بعنوان شخص و چه بعنوان نماینده‌ی مجاهدین) به شورا تقدیم و رونوشت آنرا جهت اطلاع آقای بنی‌صدر نیز ارسال نمودم: [کلیشه در صفحه‌ی بعد]

تاریخ : ۲۵ آذرماه ۱۳۶۲
شماره :

Date

No

برادران روشنی و رضا فرزین

شخصیت؟ و نیز برادران سید علی محمد شادمان

نامه سازمان مجاهدین خلق ایران سببی بر عدم انضمام این سازمان به مبارزه با فصل اول برنامه
شماره ۱ که هم اکنون در عهده فوق العاده شورای ملی مقاومت قرار گرفته است شنیدیم و اینها نیز همان
مسئولان شورای هیأت فاعلیه این سازمان خواستیم تا جلسه شورای مرکزی که در این روزها در قمین
تکلیف از جانب شما خارج شده است... اگر چه میانه آن چه باشد... و تصور اولی آنجا نیست گفتند که شما وقت تمام
تا اینجا نشسته اند بیست و نه گذشته نیز پس از مطلع کردن شما از سازمان مجاهدین برای حضور در جلسه این
(در مجلس که به محضت مجاهدین برگزار شده) از آنجا که حفظ منافع سازمان مجاهدین هستیم در اینک می توانیم
از موضع مسئولان شما در مورد فوق العاده شورای ملی مقاومت اینها تردید داشته باشیم تا ما با آنها به سرایت
شود و نگاهبانان از منظر اعلی و شرفات آن که بر مطالب برنامه و مصوبات و تکلیف بر عهده آنهاست که آنست که این
بسیار چه حد شده و در نشود... با اینصورت که در خواست نمودید که گمان می نمودیم که شما در این
برادر عزیزان... نامه ای که در رابطه با وضعیت مجاهدین در شمال ایران و در خصوص سبب انضمام شما به سازمان
که اکنون با شما در اینها و شرایط همکاری و تقیصی که تمامی برادران در شما در سازمان غیر عضو در اعلی این
سبب فعلی دور و اندر و بیرون از مرزهای ایران و حضور که در انجام مسئولیتها نموده و داشته ام با چه
نظارت و نگاه
و تقیصی که در انجام مسئولیتها که در حرم برنامه و کار شما در مورد او در این مصوبات و استناد
بر عهده اینهاست که داشته شده و چون تقدیم می نمودم

با احترام و ارادت گلستان

مسعود روحانی

۲۵ آذر ۱۳۶۲

پس از قرائت استعفانامه، صندلی نظامت جلسه را نیز ترک و کسب تکلیف نمودم که آیا در جلسه بمانم یا بروم. همچنین پیشنهاد کردم شورا، مسئول موقتی برای اداره‌ی اجلاسیه‌ی فوق‌العاده تا تعیین تکلیف نهائی انتخاب کند. پس از مقداری بحث، اعضای شورا تکلیف نمودند که تا به نتیجه رسیدن بحث‌ها موقتاً مسئول شورا باش و جلسه را اداره کن و هیئت نمایندگی مجاهدین را نیز مجدداً احضار کن تا بحث‌ها آغاز شود. برخی نیز می‌گفتند که استعفانامه‌ی مسئول شورا اصولاً مطرح و در دستور جلسه نیست. پس از بازگشت هیئت نمایندگی مجاهدین به اجلاس، بحث‌های شورا که سه روز ادامه داشت آغاز شد.

گزارش هیئت مأمور گفتگو با آقای بنی‌صدر

بحث‌های سه روزه‌ی شورا طول و تفصیل بسیار داشت. خیلی مطالب بحث شد و بسیاری راه‌حل‌ها و پیشنهادات مورد مذاکره قرار گرفت. در خاتمه‌ی روز اول، شورا هیئتی را تحت مسئولیت آقای متین‌دفتری مأمور مذاکره با آقای بنی‌صدر نمود. در این هیئت عمداً هیچیک از مجاهدین حضور نداشت تا آقای بنی‌صدر در گفتگو با هیئت شورا هیچ محظوری حس نکند. هیئت شورا، چه دستجمعی و چه بطور انفرادی یا ۲ نفره، مکرراً دیدار آقای بنی‌صدر رفتند و با او گفتگو کردند.

آقای بنی‌صدر نقطه‌نظرهای خود را به تفصیل با هیئت و اعضای مختلف آن در میان می‌نهاد و ضمن آنها مجاهدین را به‌منتها درجه، قدرت‌طلب و هم‌زبونی طلب می‌نامید و محکوم می‌نمود و تصریح می‌کرد که شورا، شورا نیست. خط‌مشی آن غلط است. حداکثر در حال سکون می‌باشد و مقصر آن نیز مجاهدین هستند.

کاش آقای بنی‌صدر لااقل خود عضو شورای باصطلاح انقلاب خمینی نمی‌بود و این حرف را که "شورا، شورا نیست" می‌زد. حرفی را که هیچگاه دربارهی شورای ارتجاع خمینی نزده بود.

البته آقای بنی‌صدر همچنانکه در مندرجات اخیر روزنامه‌اش نیز آمده است، بغایت خواستار آن بود که در عین تعهدناپذیری خودش و برخوردارگی از آزادی کامل (برای اتخاذ مواضع خمینی‌گرایانه) همچنان رئیس‌جمهور همین شورای ناشورا! و همین مجاهدین کذا و کذا باشد.

بهترین شق ممکن البته برای بنی صدر این بود که شورا، مجاهدین را بخاطر "هژمونی طلبی و نقض اصل عدم هژمونی" به محاکمه نیز بکشد!

لیکن چنانکه از قول او (بنی صدر) می‌گفتند جدائی و حذف ماده‌ی مربوط به ریاست جمهوری خودش را "از همه‌ی جهات بدترین راه برای همه" محسوب می‌نمود و "عاقلان‌ترین" راه جدائی را نیز - اگر ادامه‌ی وضع موجود ممکن نبود - "آزاد کردن نیروها" می‌دانست که معنی آن اعلام انحلال شورا به بهانه‌ی "ضرورت برخی تجدید نظرها" بود. تا بعداً "هرکس هر راهی را خواست انتخاب کند".

استنباط خود من از گزارشاتی که هیئت مامور گفتگو با آقای بنی صدر به اجلاس‌ی شورا می‌داد، این بود که بنی صدر با تمام توان خود در حال آزمایش متلاشی نمودن شورا و یا جهت دادن همه‌ی مسائل و همه‌ی اعضای آن علیه مجاهدین بود و از بکار بردن هیچ فوت و فنی در این رابطه دریغ نمی‌نمود. اما نمی‌دانست که اینبار مجاهدین نه تنها هیچ نگرانی ندارند، نه تنها از استعفای من دلخور و ناراحت نیستند، بلکه از قضا در عین بازگذاشتن دست آقای بنی صدر برای هرگونه سپاشی و اخلال ممکن، آنها (مجاهدین) نیز نظاره‌گر استحکام پیوندهای شورائی خود با هم‌پیمانان‌شان هستند.

عبارت دیگر ما (مجاهدین) عزم جزم داشتیم که: مرگ یکبار و شیون هم یکبار! یعنی می‌خواستیم آقای بنی صدر هر قدر هم که می‌تواند بار دعایش علیه ما را بر زمین بگذارد تا ببینیم دست‌آخر چه شورائی و با چه ترکیبی باقی خواهد ماند.

از اینرو از همانروز اول (۲۱/اسفند/۶۲) تا ماه بعد که بیانی‌ی (۲۱/فروردین) شورا صادر گردید من پیوسته - چه در جلسات عمومی و چه در نشست کمیسیون‌ها و یا در دیدارهای خصوصی - به کلی‌ی رفقا و برادران عضو شورا تاکید می‌کردم که خوبست همگی همه‌ی فکرایمان را بکنیم و هر چه گفتنی داریم و نداریم بر روی دایره بریزیم و در همین نقطه عطف، وضعیتمان را تا آخر راه در قبال یکدیگر و در قبال التزامات شورائی به تمام و کمال روشن کنیم و اگر هم یکدیگر را نمی‌پسندیم در همینجا راهمان را از هم جدا نمائیم . . .

در خاتمه‌ی اجلاس‌ی شورا آقای جلیل گادانی نماینده‌ی جدید حزب دمکرات در شورای ملی مقاومت، در شب سال نو به پاریس رسید و بعداً من همه‌ی این مضامین را برای او نیز بازگو نمودم.

متعاقباً عین همین مضمون را در نامه‌ی مبسوطی کتبا نیز به اطلاع آقای قاسملو و ارگان‌های رهبری‌کننده‌ی حزب دمکرات هم رساندم تا اگر شورا

می‌خواهد به کار خودش (بدون آقای بنی‌صدر) ادامه دهد، همگی یکبار دیگر با اشراف کامل دست در دست هم بگذارند و برای آینده جای هیچ گله و ناراحتی باقی نمانده باشد و خلاصه در این سرفصل، همه‌ی اعضای شورا سنگ‌های خود را با هم حق نموده و یکبار دیگر آگاهانه و مختارانه راه خود را انتخاب نمایند و شورا را - با همه‌ی کاستی‌های مفروضش - یا واقعا و بگونه‌ای تمام عیار بپذیرند و یا هرچه دارند در همین نقطه بگویند و حل‌کنند و اگر هم سایر هم‌پیمانان خود را نمی‌پسندند در همین نقطه عطف از یکدیگر جدا شوند.

ضمناً بی‌مناسبت نیست در همین جا یادآور شوم که اگرچه در اجلاس‌های فوق‌العاده‌ی شورا رفقای حزب دمکرات نیز فعالانه شرکت داشتند؛ اما نماینده‌ی جدید حزب در شورا (آقای گادانی) که در راه بود در دومین روز نشست تلفنی پیامی از طریق دفتر حزب دمکرات در پاریس فرستاد که همانروز توسط رفقای حزب دمکرات متن دستنویس آن به من تحویل گردید.

آقای گادانی در ابتدای پیام خود که حاکی از ناراضی عمیق و پیشینه‌دار حزب دمکرات از ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر در چارچوب شورا بود چنین می‌گفت:

"با دروهای انقلابی و آرزوی پیروزی نهائی شورا،

متأسفانه من بدلائیل خاصی نتوانستم به موقع و برای شرکت در اجلاس‌های فوق‌العاده‌ی شورا حاضر شوم. در مورد مسئله‌ی مورد بحث مطالب زیر را تقدیم می‌دارد:

اکنون که جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی شورا به منظور اخراج آقای بنی‌صدر از شورا به پیشنهاد سازمان مجاهدین خلق ایران تشکیل گردید، لازم می‌داند از طرف حزب دمکرات کردستان ایران ضمن ارائه‌ی دلایل زیر از پیشنهاد سازمان مجاهدین خلق ایران پشتیبانی نموده و قویا خواستار هر چه زودتر تصویب خروج نامبرده از شورا و ابلاغ و انعکاس رسمی آن می‌باشم...

پیام نماینده‌ی حزب دمکرات کردستان و عضو دفتر سیاسی این حزب به تاریخ ۶۲/۱۲/۲۶ تقریباً در سه صفحه و خیلی شدیدالحن بود.

از رفقای حزب دمکرات خواهش کردم اجازه بدهند این پیام در اجلاس قرائت نشود تا خدای ناکرده به یک نوع تصفیه حساب کردن، تعبیر نگردد. آنها موافقت نمودند مشروط بر اینکه پیام مزبور جزء اسناد مربوط به این اجلاس در دبیرخانه‌ی شورا باقی بماند و نگاهداری شود.

رای شورا

سرانجام در سومین روز نشست، پس از همدی بحث و گفتگوها و بررسی پیشنهادات مختلف و بدنبال استماع آخرین گزارش هیئت مامور گفتگو با آقای بنی صدر، کفایت مذاکرات اعلام گردید و براساس جمعبندی بحث‌هایی که صورت گرفته بود، پیشنهاد زیرکه توسط یکی از اعضای هیئت مامور گفتگو با آقای بنی صدر تنظیم شده بود به‌رای گذاشته شد:

"پیشنهاد آقای هزارخانی: شورای ملی مقاومت در جلسه فوق‌العاده‌ی روز ۲۷/ اسفند/ ۶۳ پس از استماع گزارش هیئت مامور گفتگو با آقای بنی صدر به نتایج کلی زیر رسید:

- ۱- در شرایط کنونی امکان ادامه‌ی همکاری با آقای بنی صدر در رابطه با ماده‌ی ۷ فصل اول برنامه منتفی است و الغای ماده‌ی مربوطه را ایجاب می‌کند.
- ۲- شورای ملی مقاومت مصرّ است جریان قطع این همکاری با آقای بنی صدر به اصولی‌ترین و محترمانه‌ترین و دوستانه‌ترین صورت انجام گیرد.
- ۳- عطف به مواد بالا، شورای ملی مقاومت به هیئتی تحت نظر مسئول شورا اختیارات تام می‌دهد که با توافق آقای بنی صدر متن اطلاعیه قطع همکاری را تهیه و پس از مطلع نمودن اعضای شورا منتشر کند."

این پیشنهاد به اتفاق آرا (با پانزده رای موافق) بتصویب رسید.

اعلامیه خاتمه همکاری با آقای بنی صدر

از آنجا که شورا مصرّ بود قطع همکاری با آقای بنی صدر به محترمانه‌ترین و دوستانه‌ترین صورت انجام گیرد؛ هیئتی که می‌بایست تحت نظر مسئول شورا با توافق خود آقای بنی صدر متن اطلاعیه قطع همکاری را تهیه می‌نمود، جلسات متعددی تشکیل داد و با معتمدین آقای بنی صدر نیز مشورت نمود. پیشنهادات و راه‌حل‌های متعددی مورد بررسی قرار گرفت که اغلب آنها را آقای بنی صدر رد می‌کرد تا اینکه سرانجام همچنانکه در بیانیه (۶/ مهرماه/ ۶۳) با توافق آراء تصریح شده است "پس از توافق بر سر متن اطلاعیه، در آخرین لحظه آقای بنی صدر از امضای آن سرباز زد. این اطلاعیه در تاریخ ۴/ فروردین/ ۶۳ با امضای شورای ملی مقاومت منتشر گردید."

با اینهمه، آقای بنی صدر این اطلاعیه را که آشکارا بسود او تنظیم شده بود، متعاقباً در روزنامه‌اش منتشر کرد.

انقلاب اسلامی

شماره ۷۰ -
چهارم رننه ۱۵ تا ۲۹ فروردیس ۱۳۶۲

از آنجا که در شرایط کنونی عملاً همکاری میان آقای ابوالحسن بنی-سدر و شورای ملی مقاومت در چارچوب این شورای میسر نمی‌نماید مصلحت بر این قرار گرفت که به ائتلاف سیاسی فیما بین در شکل کنونی خاتمه داده شود.

آقای ابوالحسن بنی‌سدر و شورای ملی مقاومت امیدوارند همچنان که همکاری و اتحاد آنها طی دو سال و هشت ماه گذشته سنت نیکویی در مبارزات مردم ایران بوده است، با یکدیگر محترمانه و دوستانه آن نیز سنت حسنه دیگری در تاریخ ائتلافهای سیاسی میهن ما باشد.

بدیهی است آقای بنی‌سدر و شورای ملی مقاومت ضمن قدرشناسی متقابل از اقدامات و مبارزات گذشته یکدیگر در دفاع از آزادیها، دستاوردهای مشترک فعالیت ائتلافی گذشته خود در مسیر آزادی و استقلال و تمامیت ارضی کشور را مورد تأیید قرار داده و آنها را بسیار شمر بخش می‌دانند.

شورای ملی مقاومت
۴ فروردین ۱۳۶۲

اگر چه از متن اطلاعیه پیداست که بصورت طرفینی تنظیم اما فقط از سوی یک طرف (شورا) امضاء شده است، با اینهمه، آقای بنی صدر (در "انقلاب اسلامی" ۲۸/مهر/۶۳) نوشته است: "قرار بر صدور اعلامیه نبود" و او (بنی صدر) "با صمیمیتی تمام و با قانع کننده ترین زبانها از رجوی و آن جمع خواست، سقوط نکنند."

آقای بنی صدر می افزاید: "آرروز وقتی آمدند و گفتند مرکزیت مجاهدین بهیچرو از جدائی انصراف نمی جوید و ما مناسب ترین شکل جدائی را در صدور این اعلامیه بامضای مشترک یافتیم. بنی صدر گفت من با این شخص دیگر هم امضاء نمی شوم. اینها توتالیتر هستند. بهمین تعهد نیز عمل نخواهند کرد. من به تعهد عمل می کنم. با این متن موافقم. باز بکشید مانع از سقوط رجوی بشوید. جدائی از استقلال و آزادی او را بروزگاری بدتر از روزگار گیانوری می اندازد." (همانجا)
توضیحات:

اولا - زبان قانع کننده! و صمیمی آقای بنی صدر را ملاحظه می کنید!؟
ثانیا - آقای بنی صدر نوشته است که از من (م. رجوی) خواسته است سقوط نکنم! با تشکر از الطاف ایشان بایستی به عرض برسانم که از روز خداحافظی به بعد، دیگر آقای بنی صدر مطلقاً هیچ بحثی و حرفی در این رابطه با من نداشته است. بگذریم که فراموش کرده اند که تا وقتی که رئیس جمهور شورای ملی مقاومت بودند، ما در مقابل ایشان منتهای مراعات و احترام را قائل می شدیم و الا اگر پس از خداحافظی بخود جرات می دادند که در حضور خود اینجانب زیاده زبانی کنند؛ آن وقت ترجمه ی بهتری از کلمه ی "سقوط" با بیلانی از مشمئزکننده ترین کاسه لیبسی های سیاسی (از درون رژیم گرفته تا بیرون آن) در برابرشان باز می گشودیم.

ثالثا - آقای بنی صدر کماکان جدائی از خودش را رک و پوست کنده "جدائی از استقلال و آزادی"!! می داند.
شکسته نفسی را می بینید!؟

رابعا - در حالیکه شورا به انفاق آراء رای به جدائی از بنی صدر داده می گوید که آمده و به او گفته اند "مرکزیت مجاهدین به هیچرو از جدائی انصراف نمی جوید"!! صداقت و انصاف را می بینید!؟

خامسا - جالبتر از همه بنی صدر می گوید که اینها (مجاهدین)

توتالیتر هستند. "بهمن تعهد نیز عمل نخواهند کرد. من به تعهد عمل می‌کنم." ذیلا خواهیم دید که بازهم به رغم منتهای انعطاف و احترامی که شورا در حق بنی‌صدر قائل شد، چگونه "به‌تعهد" عمل کرد.

مفهوم "تعهد"!

طبیعی است که بلافاصله پس از انتشار اطلاعیه‌ی خاتمی همکاری شورا با آقای بنی‌صدر، ما (شورا) و بخصوص مسئول شورا از سوی رسانه‌ها و جریان‌ها مختلف درباره‌ی علت آن جدائی مورد سوال قرار بگیرند. بخصوص که اطلاعیه‌ی مربوطه بهیچوجه گویا نبود و حتی یک کلام علیه‌ی آقای بنی‌صدر نداشت. بشرحی که به اجلاس بعدی شورا نیز گزارش گردید؛ من در آن ایام از سوی رسانه‌های مختلف در کشورهای گوناگون مورد مراجعات بسیاری قرار گرفتم. اما نه مسئول و نه اعضای شورا به هیچیک از مراجعات و سوالات تحریک‌آمیز پاسخ نمی‌گفتند و تنها به اطلاعیه‌ی چند سطره‌ی شورا احواله می‌دادیم. در مقابل، از خوانندگان این گزارش خواهش می‌کنم به چند نمونه‌ی زیر توجه نموده، و خود قضاوت کنند:

* تایمز لندن (۱۳/فروردین/۶۳): "آقای بنی‌صدر دیروز ترجیح می‌داد که در این باره با جراید صحبتی ننماید، اما دوستان وی متذکر شدند که تماس‌های مجاهدین با دولت عراق دلیل عمده‌ای برای ناراضی‌اش نسبت به موضع خود به عنوان پریزیدنت شورا بود."

* روزنامه‌ی فرانسوی لیبراسیون (۱۴/فروردین/۶۳): "او (بنی‌صدر) بر این نظر است که استقلال ایجاب می‌کند که از "خارج" (عراق) برای حل مسائل "داخل" (ایران) استفاده نکند. بنی‌صدر که عدم موافقتش را با ملاقات بین رجوی و "فرد شماره‌ی ۲" عراق، طارق عزیز پنهان نکرد، ۱۵/اکتبر گذشته در لیبراسیون اعلام کرد: جنگ ایران و عراق تنها با محاصره‌ی تسلیحاتی دو طرف متخاصم و یا قیام دو خلق ایران و عراق که اولین قربانیان آن نیز هستند خاتمه می‌یابد."

* روزنامه‌ی ایتالیائی پائیزه سرا (۱۸/فروردین/۶۳): "از او (بنی‌صدر) پرسیدیم آیا دلایل مشخصی وجود دارند؟ پاسخ داد که "دلایل زیادی" وجود دارند. هرچند بنی‌صدر نخواست تا به جزئیات آنها وارد

شود ولی روشن است که در میان دلایل این جدائی عقاید مختلفی هم در مورد جنگ ایران و عراق وجود دارند، مضافاً بر این، موضوعات ریشه‌ای‌تری در مورد مسئله‌ی دموکراسی و نوع آلفرناتیوی که در مقابل خمینی مطرح می‌گردد، ظاهر می‌شوند. بنی‌صدر ضمن اعتراض به نارسائی‌های دموکراسی غربی معتقد است که بسادگی نمی‌توان برکلیت آن (دموکراسی غربی) خط بطلان کشید. این نظریه‌ی جدید، رئیس‌جمهور اسبق را از موضع "نثومتعصب" (مذهبی بودن) دور کرده است. بنابراین دلیل عدم توافق، مسئله‌ی تمایل "مجاهدین" بجانب صدام حسین نیست، بلکه علل متعددی وجود دارد. بنی‌صدر می‌گوید که این جدائی می‌تواند باعث ایجاد همسوئی گسترده‌تر و مناسب‌تری برای نیروهای اپوزیسیون گشته و بعنوان محور یک نظام مدرن به‌لائیزم روی آورده شود، اما برای متحدین اسبق وی، این مسئله‌ی اصلی نمی‌باشد.

خود آقای بنی‌صدر نیز (در "انقلاب اسلامی" ۶۳/۱/۱۵) منجمله نوشت: "همچنانکه بر سر استقلال و آزادی و رشد و اسلام ایستادیم و آنها که بر این اصول استوار نماندند جدا شدند، پی‌کار خود رفتند و ما برجای ماندیم و براه خود ادامه دادیم، بر سر اعتماد به مردم نیز می‌ایستیم".

از همه جالبتر ارسال نشریه‌ی ریزنویس "انقلاب اسلامی در هجرت - نوروز ۶۳" بداخل کشور بود که البته تا آنجا که ما می‌دانیم اولین باری بود که چنین کاری توسط آقای بنی‌صدر و اطرافیان او صورت می‌گرفت. آخر چندی بعد، ما یک نسخه از این نشریه‌ی ریزنویس را که برای داخل کشور فرستاده شده بود دریافت نمودیم که کلیشه‌ی صفحه‌ی اول آنرا ذیلاً ملاحظه می‌کنید.

معلوم می‌شود که آقای بنی‌صدر در همانحال که به قول خودش داشته می‌گفته که این توتالیترها به تعهد خود عمل نمی‌کنند اما "من به تعهد عمل می‌کنم" از ارسال نشریه‌ی ریزنویسش برای داخل کشور خاطر جمع بوده است.

در این نشریه که در ۸ صفحه‌ی ریزنویس تهیه شده بود، برخی مقالات پیشین روزنامه‌ی ناشر افکار آقای بنی‌صدر که عمدتاً قلم خود اوست گردآوری شده بود. اما هدف اصلی همانا رساندن آن سرمقاله‌ی کذائی (دروغهای طاروق عزیز) به جناح‌های داخل رژیم و سردمداران پاسداران مسلح غیور! بود تا هرچه زودتر بدانند و ببینند که بنی‌صدر با چه وضوحی آنان را بهترین تضمین‌کنندگان صلح! استقلال! و تمامیت ارضی کشور! می‌شناسد و با چه صراحتی سیاست صلح شورا را "ضد ملی" و "مترادف خیانت" می‌خواند.

ماہنامہ "تعاونیہ" لاہور
 بائوول ایڈیٹوریل ایسوسی ایشن
 جواں نواز علی شاہ

سال نو مبارک

پیام آقای ابوالحسن بنی صدر
 بمناسبت سال نو

شعبہ ادبیات و تحقیقات اسلامی
 نوروز ۶۳
 ۱ صفحہ
 و ہجرت

انتخاب اسلامی

ویزہ داخل کشور

**پیام آقای ابوالحسن بنی صدر
 در تحریم انتخابات فرامینی**

سوال اول: فرامینی انتخابات کی کیا تعریف ہے؟

جواب: فرامینی انتخابات وہ انتخابات ہیں جن میں کسی خاص طبقہ یا گروہ کو حصہ دیا جائے اور دیگر طبقوں کو حصہ نہ دیا جائے۔

سوال دوم: فرامینی انتخابات کی کیا مثالیں ہیں؟

جواب: فرامینی انتخابات کی مثالیں یہ ہیں کہ کسی خاص علاقہ یا گروہ کو انتخابات میں حصہ دیا جائے اور دیگر علاقوں یا گروہوں کو حصہ نہ دیا جائے۔

سوال سوم: فرامینی انتخابات کی کیا ضروریات ہیں؟

جواب: فرامینی انتخابات کی ضروریات یہ ہیں کہ انتخابات میں حصہ لینے والوں کو ان کے حقوق کا احساس ہو اور ان کو اپنے حقوق کی لڑائی کرنی پڑے۔

سودجہ: آئینہ سہ دورہ

آئینہ سہ دورہ کی تعریف یہ ہے کہ یہ ایک ایسا آئینہ ہے جس میں آپ اپنے آپ کو دیکھ سکتے ہیں اور آپ کو اپنے آپ کی اصلاح کی ضرورت بھی پتہ چل سکتی ہے۔

آئینہ سہ دورہ کی دیگر خصوصیات یہ ہیں کہ یہ ایک ایسا آئینہ ہے جس میں آپ اپنے آپ کو دیکھ سکتے ہیں اور آپ کو اپنے آپ کی اصلاح کی ضرورت بھی پتہ چل سکتی ہے۔

مورد خطاب محمد بنی صدر

مورد خطاب محمد بنی صدر کی تعریف یہ ہے کہ یہ ایک ایسا خطاب ہے جس میں آپ کو اپنے آپ کی اصلاح کی ضرورت بھی پتہ چل سکتی ہے۔

مورد خطاب محمد بنی صدر کی دیگر خصوصیات یہ ہیں کہ یہ ایک ایسا خطاب ہے جس میں آپ کو اپنے آپ کی اصلاح کی ضرورت بھی پتہ چل سکتی ہے۔

کلمہ مذکورہ

کلمہ مذکورہ کی تعریف یہ ہے کہ یہ ایک ایسا کلمہ ہے جس میں آپ کو اپنے آپ کی اصلاح کی ضرورت بھی پتہ چل سکتی ہے۔

دروس ہفت روزہ

دروس ہفت روزہ کی تعریف یہ ہے کہ یہ ایک ایسا درس ہے جس میں آپ کو اپنے آپ کی اصلاح کی ضرورت بھی پتہ چل سکتی ہے۔

بیانیه ۲۱ فروردین شورا

شورای ملی مقاومت در نشست ۲۱/فروردین ماه سال جاری، موارد متعدد تعهدشکنی بنی صدر را مورد بررسی قرار داد. طی این مدت درحالیکه اعضاء و مسئول شورا در قبال کلیه‌ی رسانه‌ها سکوت اتخاذ نمودند و بخاطر رعایت آقای بنی صدر حرفی نمی‌زدند، بنی صدر مستقیم و غیرمستقیم کارش را کرده بود و بسیاری روزنامه‌ها نیز مطالبی از قبیل آنچه فوقا دیدید منتشر می‌کردند. علیهذا اجلاسیه‌ی شورا بیانیه‌ی زیر را به اتفاق آراء تصویب نمود.

همانطور که در ماده‌ی ۴ این بیانیه دیده می‌شود کلیه‌ی اعضای شورای ملی مقاومت "کماکان بر التزام خود در قبال برنامه‌ی شورا و دولت موقت و سایر مصوبات و طرح‌های شورا تاکید می‌ورزند" و تصریح می‌کنند که "آینده نیز با گام‌های استوارتر در چارچوب همین مواضع که در واقع مواضع انقلاب ایران است به پیش خواهد رفت". به این ترتیب ملاحظه می‌شود که شورا نه فقط پس از جدائی با بنی صدر هیچ تغییر سیاسی نداده، بلکه کلیه‌ی اعضای آن یکبار دیگر آگاهانه و داوطلبانه و مختارانه بر تعهدات و التزامات پیشین خود تاکید ورزیدند:

"بیانیه‌ی شورای ملی مقاومت

۲۱/فروردین/۱۳۶۳

از آنجا که پس از اطلاعیه‌ی مورخ ۴ فروردین شورای ملی مقاومت دربارہ‌ی خاتمه دادن به همکاری این شورا با آقای بنی صدر، پاره‌ای روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها به پخش تفسیرها و اظهارنظرهایی دست زده‌اند که ممکن است در مورد سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های شورا القاء شبهه کند، شورای ملی مقاومت لازم می‌داند مراتب زیر را به آگاهی عموم برساند:

۱ - شورای ملی مقاومت، کماکان رژیم خونخوار و ضدانسانی خمینی را در تمامیت خود نفی می‌کند و امکان استحاله‌ی رژیم در جهت بسط نسبی آزادی‌ها را تصور باطلی می‌داند که برای شکستن روحیه‌ی مقاومت و دلسرد کردن نیروهای مقاوم و رزمنده‌ی مردمی اختراع شده است و تبلیغ می‌شود. شورای ملی مقاومت همچون گذشته بر آنست که سرنگونی رژیم حاکم اساسا از طریق مبارزه‌ی قهرآمیز میسر است و در جوّ اختناق بی‌سابقه‌ی کنونی، تخطئه‌ی این مقاومت عادلانه به هر عنوان و بهانه‌ای که باشد، در نهایت

حاصلی جز ادامه‌ی حیات رژیم ارتجاعی خمینی نخواهد داشت.

۲ - شورای ملی مقاومت کماکان عقیده دارد که رژیم خونخوار خمینی جنگ را بهترین دستاویز برای سرپوش گذاردن بر مسائل و مشکلات بزرگ جامعه‌ی ایران و پرده‌پوشی جنایات وصف‌ناپذیرش در زمینه‌ی سرکوب نیروهای مترقی و انقلابی می‌داند؛ و از همین‌رو پذیرش صلح را بدرستی معادل فراهم آوردن شرایط سرنگونی خود تلقی می‌کند.

تاکنون نزدیک به یک میلیون نفر از مردم ایران در راه ادامه‌ی این جنگ غیرانسانی و وحشیانه گشته یا زخمی یا معلول شده‌اند و خسارت ناشی از جنگ تا امروز به چندصد میلیارد دلار بالغ می‌گردد. بنابراین نه تنها بخاطر فراهم آوردن شرایط سرنگونی رژیم خمینی، بلکه همچنین برای پرهیز از تلفات انسانی و خسارات مادی هول‌انگیزی که سیاست ادامه‌ی جنگ برای دو ملت ایران و عراق در پی دارد، پافشاری و پیگیری در زمینه‌ی پیشبرد سیاست صلح، امری اساسی در جهت تامین منافع مردم است. شورای ملی مقاومت مایل است بار دیگر اعلام کند که گام‌هایی که تاکنون در این راه برداشته شده‌اند (ملاقات مسئول شورای ملی مقاومت با نایب‌نخست‌وزیر عراق، تهیه‌ی یک طرح صلح و تلاش برای بتصویب رساندن آن در مجامع و سازمان‌های بین‌المللی، آکسیون‌های ویژه‌ی تبلیغ صلح در ایران، فراخواندن سربازان به عدم اطاعت از عمال جنگ‌طلب خمینی و رها کردن جبهه‌های جنگ برای پیوستن به نیروهای مقاومت و درخواست قطع بمباران شهرها و روستاهای کشور) نه تنها کاملاً مورد تأیید، بلکه شایان تحسین‌اند. شورای ملی مقاومت، بعنوان تنها آلترناتیو دمکراتیک با توجه به برنامه‌ی شورا و دولت موقت، در آینده نیز برای پیشبرد طرح صلح خود بر اساس حفظ منافع و مصالح ملت ایران، از هرگونه گوشش و ابتکاری که بسود مردم ایران تشخیص دهد، دریغ نخواهد کرد. شورای ملی مقاومت سیاست دفاع‌پیگیر از صلح را عین میهن‌دوستی و دارای محتوای پیشروانسانی می‌داند.

۳ - شورای ملی مقاومت تذکر این نکته را لازم می‌داند که آقای مسعود رجوی مسئول و سخنگوی این شورا است و بنابراین اظهارنظرها و موضع‌گیری‌های او را باید حاصل مباحثات و تصمیم‌گیری‌های شورائی تلقی کرد.

۴ - بنابراین شورای ملی مقاومت تغییر سیاستی نداده و همچنان بر سر مواضع اصولی خود استوار ایستاده است و اعضای آن کماکان بر التزام خود در قبال برنامه‌ی شورا و دولت موقت و سایر مصوبات و طرح‌های شورا تأکید

می‌ورزند و در آینده نیز با گام‌های استوارتر در چارچوب همین مواضع - که در واقع مواضع انقلاب ایران است - به پیش خواهند رفت. همگان می‌دانند که اکثریت عظیم شهدا و زندانیان جنبش رها نیبخش مردم ایران به این شورا تعلق دارند و شورای ملی مقاومت تاکنون گزاف‌ترین خونبهای ممکن را در میدان عمل برای آزادی، استقلال، حاکمیت مردمی و عدالت اجتماعی در ایران پرداخته است.

محل امضاء

احزاب و سازمان‌های عضو شورا:

- استادان متعهد دانشگاهها و مدارس عالی کشور

- جبهه‌ی دمکراتیک ملی ایران (هدایت‌الله متین دفتری)

- جمعیت اقامه (جلال گنجه‌ای)

- حزب دمکرات کردستان ایران (جلیل گادانی)

- حزب کار ایران - توفان (حمید بهمنی)

- سازمان مجاهدین خلق ایران (مهدی ابریشمچی)

- گانوی توحیدی اصناف

- شورای متحد چپ (مهدی خانباها تهرانی)

و شخصیت‌های عضو شورا:

- کاظم باقرزاده

- ناصر پاکدامن

- سروان حمید زیرکباش

- مهدی سامع

- منوچهر هزارخانی

- و دو امضای دیگر

————— * —————

واضح است که در این اطلاعیه نیز جانب آقای بنی‌صدر بغایت رعایت شده و به همین دلیل، آن اشخاص و جریانات و رسانه‌هایی که در جریان جزئیات امور بین ما و بنی‌صدر نبودند، از ماده‌ی ۱ آن فی‌الواقع چنانکه باید سردر نمی‌آورند. لذا تا بیانیه‌ی بعدی شورا (۲۳/مرداد/۶۳) که به پیوست، نامه‌ی بنی‌صدر به خمینی را بر ملا نمود، ۴ ماه زمان لازم بود تا بعبان روشن شود که منظور از ماده‌ی ۱ بیانیه‌ی ۲۱/فروردین شورا در رابطه با تصورات باطل مربوط به "امکان استحالی رژیم" خمینی، چیست:

وضع شیراز آنچه باید وضع شده است. ویرانی و کتار و بی اعتباری دور گذشته است و مردم اینها و مردم چینی از نوازه نمی شناسند. و شش همچنان اظهار دارند و تا بچه برودند؟
 خرابی و فساد تا بیانی است هرگز کسی باور نمی کند تا با این همه شاه رضا باشد چگونه معاصرت
 می رسند. پس دیگر شما هم در خانی هر زمانه شش شاه را از نوازه می شناسید. عجب انتقامی شاه از شما گرفت.
 شما با بی ادبی و بی وفای خود در آمده!

شیراز یعنی خانه بی بی را فرستادم. که آیا واقعه است از ما چون شما با همه در راه بودید؟
 آنچه می بینم آنست که با کمالی که بعد اول به نیست. به می شود. شکر که کرده باشد که آنست موافقت
 و کار که بعد از مرگ و میر شده قدم صبری و قدم ۶ صبری را بردارد و صبر می کند که رسیدن ما
 نگری کنید راه پس رویش بخارید.
 آیا این همه در راه نترسید که بجهت گذشتن از خود آدم و این را بمانت به چه؟
 گویا امام دادید تا اینجا که انبیا هم خطر بزرگ بر جبهت امیر می رود. باز بخواهید امام به چه تا کی؟

آقای خویی
 نیتویم انعطاف میرتیب امیر اسعد را بجا ناسرک کنیم. تا آنقدری میترسید که خانیه ایران
 در حال سقوط است. با این حرف هم که ما نزل هستیم موافق نیستیم و علم خرابی و خرابی چنان غایب است که کفن
 نیست جز آنکه رسد. حیرانم شود به آنکه بفرانجام. بیایید ترسید و بترسید از این با نمانت به چه. در عهد
 آنچه شده خیف آدم بود. جز این امیر و مقترب بر سر این سلی بود. محمد خورشید آزاد نه راه رسد
 زنی ما سینه کند.
 بدانم که در این روزها هشتم می سرکفت شد. چون سر راه می آید نشان بیرون خانه زود
 در آغاز شما قرآنی نیستیم و فراموش شد. شاید خانزاده که هر سوخته فریادی خشم سر خوانه داد...

و زان خواه گشت. ایضا در آزادی گدایش که سرفاه گرفت و تا پنج دهه آنجا ماند
 و فاده بزمی روح و کوناقه دین فاده شود و روح دین که بشما اسکان دادند که ایجا تزلزل
 بنظر آید و خبری که سرفاه:

خدا سیاه که در سرفاه قطعی دریم که گسترش کردید ندرم. انکار شای با هر یک که تا نزد دل
 بران معترفید. شما باین حرف این باب در حکمت شما به حد بعضی جز این نیست که میفرماید
 که آدم در این سرفاه گشته. هر آنچه که میفرماید که تا نزد حد فزونی و درین راه آید و در این
 معضی عمر انقضا را که سرفاهید. هر چه فریاد کردم آید و سرفاهید. بن مقام وحده دادید و سرفاهید
 لذت گزینم. هر چه که در این سرفاهید که ما را در خدمت انقضا که استیم
 و غیر اینست و نیز میفرماید که انقضا سرفاهید. هر چه که در این سرفاهید که ما را در خدمت
 در میان حال گزینم شما را از رفتن براهی که انقضا سرفاهید. هر چه که در این سرفاهید که ما را در خدمت
 انقضا سرفاهید و سرفاهید.

انگلیس با این امید که نامه بشما برسد و دزدان حشره از لذت بشما سرفاهید. از سرفاه
 میگویند:

- ۱- این در سرفاه ظلمت سرفاهید (دادگاه) انقضا سرفاهید - را معنی کنید.
 - ۲- حناب را معنی کنید.
 - ۳- هر چه که در سرفاه است که در سرفاه سرفاهید و او را سرفاهید عادی با سرفاهید.
 - ۴- هر چه که در سرفاه است که در سرفاه سرفاهید و او را سرفاهید عادی با سرفاهید.
 - ۵- از سرفاه سرفاهید.
 - ۶- اگر سرفاه سرفاهید که در سرفاه سرفاهید و او را سرفاهید عادی با سرفاهید.
 - ۷- از آزادی سرفاهید. هر چه که در سرفاه سرفاهید و او را سرفاهید عادی با سرفاهید.
- و همه ما می شناسیم و در سرفاه سرفاهید و او را سرفاهید عادی با سرفاهید. از سرفاه سرفاهید
 اولی در سرفاه سرفاهید و او را سرفاهید عادی با سرفاهید.

همچنانکه می‌دانید بدنبال انتشار نامی فوق‌الذکر، بنی‌صدر حسب‌المعمول به مغلطه و سفسطه پرداخت. راستی که در این حرفه بسیار تخصص دارد. اما چه کسی پیام مستتر در این نامه را، آشکارا نمی‌گیرد؟ ولواینکه بنی‌صدر که به هنگام نوشتن این نامه می‌دانسته چه بسا رژیم خمینی آنرا منتشر سازد؛ در بکار گرفتن کلمات، رندی نموده و حتی از سقوط رژیم نیز سخن گفته باشد.

اما واقعیت این بود که پیام مندرج در نامه بنی‌صدر قبل از هر کجا در نهادهای حاکم رژیم خمینی فهم و درک شد. کما اینکه روزنامه‌های رژیم (فی‌المثل اطلاعات و کیهان ۲۵/مهر) نیز خبر دادند که یکی از سخنرانان مجلس ضد‌مردمی خمینی به مضمون نامه‌های مدنی و بنی‌صدر به خمینی و نامه‌ی مدنی به رفسنجانی اشاره نموده و از موضع خط‌امام سفاکان، "هوس مراجعت" اینان به کشور را مورد حمله قرار داده است.

پس تک‌تک کلمات و واژه‌ها مهم نیستند، مهم، آن پیام و رشته‌ایست که کلمات، حول آن به یکدیگر قلاب می‌شوند. آن پیام؛ مرجح داشتن خمینی بر شورا (و بالاخص بر مجاهدین) است. به همین دلیل، آن روی صفحه‌ی حملات و افتراات هیستریک اخیر بنی‌صدر بر علیه ماست. تعجبی هم ندارد. وقتی که یک روی سکه حاکی از انتخاب شاه یا خمینی باشد، آن روی دیگر بطور اجتناب‌ناپذیری ذبح تنها جانشین دمکراتیک و رزمنده و بخصوص ذبح و وجه‌المصالحه قرار دادن مجاهدین را مد نظر دارد.



حال بگذار آقای بنی‌صدر با سفسطه و شبیه‌سازی عامیانه، گولی‌بازی در بیاورد که همچنانکه یکبار خمینی بیرونش نموده، یکبار هم شورای ملی مقاومت اخراجش کرده است! اگر این شبیه‌سازی عامیانه، استدلال صحیحی باشد خود خمینی نیز می‌تواند بگوید که همچنانکه سلطنت‌طلبان با رژیم او مخالفند، همی شهیدان و اسیران انقلاب نوین خلق نیز با او مخالفت ورزیده‌اند. اما خوشبختانه همین شهیدان و اسیران و همین رزمندگان، فصل نوینی در تاریخ ایران گشودند؛ فصل کبیر آگاهی و خاتمه‌ی عوامفریبی و دجالگری.

از اینرو دیگر نمی‌توان در مورد قضایا و مسائل مختلف بگونه‌ای ایستا و خشک‌مغزانه به سوال و جواب نشست و مرزبندی واقعی و مضمون عملی

موضعگیری‌های سیاسی و همچنین سمت‌گیری نهائی آنها را مکتوم نگاهداشت. به عبارت دیگر اگر کسی نخواهد در "گمرکش" بحث، آنرا سربربرد، بایستی تا "قله" نیز پیش برود تا بر تمامی مسیر و دشت و دمن و تپه و ماهورهای مابین راه اشراف بیابد.

اما در اینجا "قله‌ی روشنگر" بحث — که همانا سمت و سو و غایت مخالفت‌ها است — همانا امر خطیر "جانشینی" است. و اینکه هدف از مخالفت چیست؟ به کجا می‌خواهیم برسیم؟ چه چیز را با چه ضوابط و معیارهائی بجای چه چیز می‌خواهیم بنشانیم؟ کافی نیست که بدانیم هر کس و هر جریان با چه چیز مخالف است بلکه باید دید چرا و برای چه مخالف است.

سوال اول البته لازم است، اما در سوال دوم به کفایت می‌رسیم. و این همان نقطه و قله‌ی روشنگری است که موضع هر فرد یا جریان سیاسی را مشخص نموده و "انتخاب سیاسی" او را به نمایش می‌گذارد. حد فاصل کیفی شورای ملی مقاومت و جریانات ضدانقلابی مغلوب نیز از همین نقطه سرچشمه می‌گیرد؛

فی‌المثل بقایای شاه البته با رژیم خمینی مخالفند اما برای اینکه گذشته و دیکتاتوری دست‌نشانده‌ی سلطنتی را احیاء کنند.

شورای ملی مقاومت نیز مهمترین، جدی‌ترین، سازمانیافته‌ترین مخالف و خصم رزمنده‌ی رژیم خمینی و تنها جانشین مشروع و دمکراتیک است. نه برای اینکه گذشتهی ننگین را احیاء نموده و یا حال جهنمی را تثبیت یا اصلاح و استحاله کند. بلکه برای اینکه دمکراسی پایدار و استقلال و آزادی و حاکمیت مردمی را در آینده مستقر و تضمین کند.

دقیقا به همین دلیل همچنانکه بارها و بارها در سر بزنگاهها به اثبات رسیده و اخیرا نیز بقایای رژیم شاه بوضوح و با صدای بلند اعلام می‌کنند، هر آنگاه که سخن از "انتخاب" بین شورا (و بالاخص مجاهدین) و رژیم خمینی باشد؛ بقایای شاه، خمینی خون‌آشام و سرکوبگر و جنگ‌افروز را بر مراتب بر ما ترجیح می‌دهند و با او علیه ما همسو و متحدند زیرا که در آینده خبری از شکنجه و سرکوب و چپاول دیکتاتوری‌های شاه و خمینی در میان نخواهد بود و این به طبایع ضدانقلاب غالب و مغلوب نمی‌سازد و با ماهیت ایشان بالمره متعارض است. زیرا هیچکدام از آنها طالب حاکمیت مردمی

نیست. اختلاف آنها در نوع اعمال دیکتاتوری و بهره‌کشی و چپاول است. لذاست که در ترجیح دادن رژیم خمینی بر ما (شورا) هیچ درنگی به خرج نمی‌دهند.

حال خمینی چگونه می‌تواند ادعا کند که شهدا و اسرای انقلاب نوین مردم ایران و تنها جانشین دمکراتیک برای رژیم ضدبشیریش با بقایای شاه هم جبهه‌اند؟

پس در بحث از مسئله‌ی آینده و امر "جانشینی" و "درانتخاب جانشین"، حد فاصل کیفی اشخاص و نیروهای مختلف با یکدیگر روشن می‌گردد. از سوی دیگر می‌دانیم که بالمآل در صحنه‌ی سیاسی ایران امروز سه شق بیشتر متصور نیست: یکی "گذشته‌ی شاهی"، یکی "حال خمینی" و دیگری "آینده‌ی شورائی".

اکنون به صحنه‌ی سیاسی بنگرید و موضعگیری‌ها و حرکات و مسیر هر شخص یا حزب و سازمان و جریان سیاسی را بدقت مدنظر قرار دهید. به داعیه‌ها و شعر و شعارها کمتر توجه کنید و خلاصه‌ی کلام ببینید که هر کس در مجموع در کدامیک از این مسیرها روان است و عملا به کدام قطب سود می‌رساند و به کدامین اقطاب زیان.

آخر ما در دنیای واقعی زندگی می‌کنیم. علیهذا نمی‌توان متصور دانست که کسی یا جریانی عمده‌ی هم و غم و تلاش خود را علیه ما (شورا و بخصوص مجاهدین) کوک کند و تلاش او فی‌الواقع در خدمت ضدانقلاب غالب و مغلوب و به سود آنها و مورد استقبال آنها نباشد.

آری، در این نقطه دیگر هیچ سفسطه‌ای کارگر نیست و مردم ایران بخوبی می‌توانند هر کس را مورد قضاوت قرار دهند. و بوضوح ببینند که صرفنظر از کم‌وزیادیه‌های دعاوی و مواضع؛ در مجموع و عملا در کدام مسیر و در کدام جبهه است.

و اینجاست که وقتی خس و خاشاک را کنار بزنیم و از سطح به عمق برویم بوضوح روشن می‌شود که این خود بنی‌صدر است که از انقلاب و از صلح و آزادی و استقلال (که نام مستعار هیچکس نیست و قبل از هر چیز جنگل سرخ‌فام مقاومت برای آزادی و استقلال و نیز کپکشان شهیدان و اسیران آنرا نداعی می‌کند) جدا شده است.

حال ببینید که یورش‌آوردن به این جنگل — با این توجیه ریاکارانه که

حساب هواداران صادق و ناآگاه از رهبران ناصدق و آگاه جداست!! - تا کجا قبیح و ناشی از بی وجدانی است. چه کسی این توجیحات را باور می کند؟ بحث، بحث خطوط و معیارها و جانشین هاست، نه بر سر "زلف رجوی" و امثال او.

مفهوم جدائی از بنی صدر

در فصل دوم گزارش حاضر، تصریح نمودم که ما به هیچوجه از ائتلاف با بنی صدر پشیمان نیستیم. یعنی اگر بتوان نوار زمان را تکرار نمود، ما باز هم با همان "بنی صدر فردای ۳۰ خرداد" موترف و متحد می شویم. منتها با هوشیاری و محکم کاری بیشتر.

می خواهم بگویم که صرفنظر از کم و زیادیها و تفاوت های کمی که ممکن بود در مسیری که آمده ایم مراعات کنیم؛ مسیرمان کیفی تفاوتی نمی کرد. زیرا که ما تجربه ای را که به نقطه ای امروزی رسیده است، بطور اجتماعی و سیاسی شکست خورده نمی دانیم.

اگرچه باید تأکید نمود که ما از اینکه خود آقای بنی صدر نتوانست تا آخر راه با مقاومت انقلابی مسلحانه و با انقلاب نوین مردم ایران همراهی کند و دیگر بار به رژیم خمینی چشم دوخت، برای خود او فوق العاده متأسفیم.

البته برعهده ی مردم ایران است که قضاوت کنند آیا ما می توانستیم در حق بنی صدر مراعات و احترام و انعطافی بیشتر از آنچه انجام دادیم، انجام بدهیم یا خیر؟ متأسفانه مطامع بنی صدر تا آنجا اوج می گرفت که یک تنه بیش از تمام شورا و مقاومت و رزمندگان و شهدا و اسرایش حق! می خواست. وانگهی اگر به آنچه او می خواست گردن می گذاشتیم فی الواقع می باید هم "تدارک قیام" و هم "مبارزه ی مسلحانه" را می بوسیدیم و به کناری می گذاشتیم و در یک کلام هویت تشکیلاتی و سیاسی و عقیدتی خود را به پای او ذوب می نمودیم. ولی در این صورت هیچکس حاضر نبود سلاح به کف بگیرد و فی المثل برای "بیان پاریس" و یا از سرگرفتن "همان قیافه ی معنوی عصر انقلاب" توسط خمینی، شکنجه و اعدام بشود. کما اینکه بنی صدر با این افکار و مواضع عقیدتی و طبقاتی اش هیچگاه نتوانسته و نخواهد

توانست رزمندگان انقلابی جان بر کف و پاکباخته بپرورد .

اما صرفنظر از تأسف عمیق برای بریدگی و رجعت شخص بنی‌صدر از میانه‌ی راه ، تجربه‌ی ائتلاف با او برای ما هیچ جای اسف و اندوه ندارد . مدعیان شورا و غرض‌ورزان سیاسی البته از ما ایراد خواهند گرفت که چرا با بنی‌صدر آمدید؟ و ما برای کوتاه کردن کلام جواب می‌دهیم که: به همان دلیلی که همه‌ی انبیاء و مصلحین و انقلابیون با بسا افراد و جریان‌ها در مراحل همراه بوده‌اند و در نقطه‌ای نیز ناگزیر از ایشان جدا شده‌اند . . . پس مهم اینست که هم آن اتحاد و ائتلاف ، مشروع و ضروری باشد و هم در جدائی اجتناب‌ناپذیر ستمی روا نداشته و برخلاف اصول ، قدم برنداشته باشیم .

برهمن روال فرض کنیم که یک روز سازمان مجاهدین (یا هر عضو دیگر شورا) خراب بشود و در نیمه‌ی راه به آرمان‌ها و اصول پشت کند و خصایص انحرافی یا ارتجاعی در او بارز شود . آیا می‌توان سایر اعضای شورا را بخاطر ائتلاف و اتحاد با مجاهدین (یا هر عضو دیگر شورا) سرزنش نمود؟ در اینگونه موارد از نظر اخلاقی و عقیدتی کسی باید پشیمان و قابل سرزنش باشد که در قدم‌هایی که برمی‌داشته خود را در خدمت اهداف و اصول عقیدتیش نمی‌دانسته است .

از نظر اجتماعی و سیاسی نیز کسی باید پشیمان باشد که فکر کند حرکتی که کرده جامعه و انقلاب را به پس (و نه به پیش) برده است . مراحل و دوران‌های تکاملی مختلف ، خودبخود و بسادگی و در خط مستقیم طی نمی‌شوند . از طرفی این مراحل را نه می‌توان سوزاند و نه می‌توان نادیده گرفت . بلکه باید آنها را بدون چپ و راست‌زدن ؛ لحظه‌به‌لحظه طی نمود . همچنانکه هیچکس از شکم مادر ، بالغ و رشید و آگاه دنیا نمی‌آید ، انقلاب ایران نیز در اوج کمال دنیا نیامد و دیدیم که خمینی مرتجع چگونه مهار آنرا (از نظر تاریخی و اجتماعی) غصب نمود . همین خمینی که البته امروز مدت‌هاست در اثر جنایات خودش و در اثر سلسله‌ای عظیم و شگفت‌انگیز از کنش‌وواکنش‌های سیاسی و نظامی قوای مقاومت مردم ایران ، بروز سیاه نشسته و مطلقاً نامشروع شده است و این مرحله‌ی تکاملی است که می‌باید طی می‌شد و از آن هیچ گریزی نبود .

یک گروه پرت‌افتاده‌ی کوچک و جدا از مردم البته می‌توانست و می‌تواند

همانند برکه‌ای را که از جریان انقلاب فاصله بگیرد و تا به ابد به این دل خوش کند که فی‌المثل از روز نخست معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه با رژیم خمینی بوده است. یک چنین گروهی - بمنابه یک "سکت" در بسته - می‌تواند پیوسته آنهایی را که در وسط رودخانه با دیکتاتوری ارتجاعی گلاویز بوده‌اند نفرین کند و حتی یکصد بار بر جریان آب و خروش رودخانه‌ی انقلاب نیز لعنت بفرستد. اما بدیهی است که برکه‌های دورافتاده هیچگاه نمی‌توانند جریان رودخانه را به سمت مطلوب تغییر دهند و در این رابطه مسئولیتی بپذیرند.

اما اگر بر آن باشیم که حتی اگر دنیا را دقیق و درست بشناسیم، این شناخت کافی نیست و باید دنیا را بقدر توان خود "تغییر" بدهیم؛ دیگر وضع فرق می‌کند.

در اینصورت دیگر نمی‌توان همه چیز را جامد و ایستا و تاثیرناپذیر و بلا تضاد تلقی نمود. پس باید برای نیل به هدف‌ها و آرمان‌های مطلق، از مراحل نسبی عبور نمود و تنها در همین گذرگاه می‌توان خود و مقاومت خلق خود و سرنوشت میهن خود را ارتقاء داد.

قبلا نیز بعرض رساندم که آنچه مجاهدین در قبال آقای بنی‌صدر انجام دادند در معادلات رایج سیاسی نمی‌گنجد. ایده‌ی راهنمای خود من در این ماجرا این بود که خوشبختانه شعبه‌ای از رژیم خمینی سرانجام از این دیکتاتوری ارتجاعی جدا شده و در راستای انقلاب رهاشبخش و نوین مردم ایران به ما پیوسته است.

حال ما می‌باید مقدم او را صمیمانه و با خلوص گرمی می‌داشتیم و در تکمیل آن رزم سراسری و تمام عیاری که با خود خمینی و رژیمش درگیرودار آن بودیم، از جهت اخلاقی و انسانی و سیاسی نیز در قبال این شعبه در چارچوب بنا کردن یک جانشین دمکراتیک و مردمی برای رژیم خمینی، آزمایش پس می‌دادیم. آزمایشی ملو از انعطاف و بردباری و احساس مسئولیت که به پایان برنده‌ی آن حقانیت سیاسی و اجتماعی و تاریخی و اخلاقی خود را در قبال تمامیت رژیم خمینی و امر جانشینی او، به اعلادرجه به اثبات می‌رساند.

ای گاش آقای بنی‌صدر می‌توانست تا آخر با نسل مقاومت و انقلاب همراهی کند.

اما درباره‌ی آن بنی‌صدری که هنوز در "عصر خمینی" درجا می‌زند، حالا دیگر مشخص می‌توانم بگویم که: جدائی اجتناب‌ناپذیر از بنی‌صدر برای ما، شاخص مدار نوینی در ارتقاء و تعمیق انقلاب نوین و دمکراتیک مردم ایران است. به این معنی که جدی‌ترین آلترناتیو دیکتاتوری ارتجاعی خمینی را در راس خود از صبغهی لیبرال - ارتجاعی و خمینی‌گرا تصفیه نموده و عنصر دمکراتیک - انقلابی را در ساخت این جانشین بیش از پیش تثبیت می‌کند. حال آنکه وقتی بنی‌صدر از خمینی جدا شد، عنصر مطلقاً ارتجاعی در ساخت و بافت رژیم، حاکمیت یافت.

پس در مجموع بنی‌صدر از نظر تاریخی و سیاسی شاخص و کاتالیزور گذار از یک دوران به دوران دیگر و عبور از "ارتجاع" و "دیکتاتوری ارتجاعی" بسوی انقلاب و دمکراسی پایدار است.

به همین دلیل اگر خوب دقت کنید جریان پیوستن و گسستن بنی‌صدر و اطرافیانش با خمینی از آغاز تا پایان چه در شکل و چه در محتوا بکلی با جریان پیوستن و گسستن آنها با مجاهدین و شورای ملی مقاومت متفاوت است. با دو اسلوب و با دو سمت‌گیری مطلقاً متفاوت که حاکی از تفاوت‌های عظیم ماهوی بین ما (شورا) و خمینی است. زیرا:

۱ - خمینی در پاریس و قبل از اینکه به حاکمیت برسد به بنی‌صدر و بسیاری دیگر لبخند می‌زد، آنگاه پس از احراز حاکمیت بود که یک‌به‌یک متحدین خود را یا منکوب و تصفیه کرد و یا سر بُرید.

حال آنکه ما هنوز به قدرت نرسیده‌ایم و اگر مصلحت‌گرا بودیم و به‌هیچ اصل و اصولی اعتقاد نمی‌داشتیم؛ منافع روزمره‌مان ایجاب می‌نمود که دست‌کم تا قبل از رسیدن به حاکمیت و وصول به قدرت، از خمینی تقلید نموده و با ریاکاری و پشت پا زدن به اصول به زد و بند و سازش بپردازیم. اما در اینصورت تردیدی نبود که اینبار نیز دستاوردهای رهائیبخش انقلاب از دست‌اندازی و چپاول مصون نمی‌ماند و بالمآل انقلاب ربوده شده و نسل دیگری نیز به قربانگاه می‌رفت.

۲ - خمینی در شرایطی بنی‌صدر را عزل نمود که رژیمش دسته‌دسته تیرباران و شکنجه می‌کرد.

حال آنکه ما در شرایطی از بنی‌صدر جدا شدیم و در شرایطی با او که دیگر بجای آنکه یار شاطر باشد بار خاطر شده بود؛ خداحافظی کردیم که هر

روز دسته‌دسته خواهران و برادران و رفیقانمان را حلق‌آویز و اعدام می‌کنند و هزارهزار شکنجه‌شان می‌دهند. و در همین شرایط است که بنی‌صدر، ما را بدتر از خمینی می‌خواند...

۳ - بر رابطه‌ی میان خمینی و بنی‌صدر بایستی قانون اساسی همان رژیم حاکم می‌بود. اما این خمینی بود که حتی همان قانون خودساخته را مکرراً نقض می‌کرد.

حال آنکه بین ما و بنی‌صدر، این بنی‌صدر بود که پیوسته از زیر بار تعهداتش شانه خالی می‌نمود و آنها را به هیچ می‌گرفت. تازه ما پیوسته تحمل می‌نمودیم و دم نمی‌زدیم و فقط از او می‌خواستیم که اگر نمی‌تواند بر دردها و زخم‌هایمان مرهمی بگذارد، دست کم خنجر سیاسی نکشد و زخمی جدید نیفزاید.

۴ - خمینی بنی‌صدر را از فرانسه با خود برد، اما سرانجام قصد جانش را نمود و دربدر بدنبال او بود تا دستگیر و تعزیرش کند.

اما ما خرسندیم که همین آقای بنی‌صدری را که امروز پیشنهاد می‌کند رژیم‌های ایران و عراق، امثال ما را وجه‌المصالحه قرار دهند، حفاظت نمودیم.

۵ - روزی که بنی‌صدر از رژیم ارتجاعی خمینی بریده شد به جانب مجاهدین سمت و سو (سیاسی) گرفت و بر بی‌اطلاعی پیشین خود از آثار و اندیشه‌های مجاهدین و برچسب‌هایی که به ما زده بود، افسوس خورد و همصدا و همنوا با ما رودرروی رژیم خمینی قرار گرفت و این رژیم را بدترین نوع رژیم‌های استبدادی دانست.

امروز خمینی هنوز بر سر کار است و بسا بر جنایت‌هایش طی سه سال گذشته افزوده است. لکن شگفتا که بنی‌صدر دیگر بار کشف می‌کند که مجاهدین از خمینی بدترند و دیگر بار همصدا و همنوا با خمینی و بقایای شاه، ما را "ستون پنجم عراق" و توتالیتاریست می‌خواند.

از این سیاق نمونه‌ها زیاد می‌توانم بنویسم اما قضاوت را به مردم ایران محول می‌کنم و درمی‌گذرم.



چند نکته‌ی بیادماندنی را هم برای قضاوت تاریخ، اضافه می‌کنم و به گزارش حاضر خاتمه می‌دهم:

یکی اینکه وقتی بنی‌صدر از رژیم خمینی کنده شد، افتخار و نام نیک بدست‌آورد و کردارها و سوابق سوء او (تحت همین رژیم خمینی) تحت‌الشعاع قرار گرفت و رشیدترین فرزندان انقلابی مردم ایران از گذشته‌ها چشم پوشیدند و مقدمش را گرامی داشتند. باشد تا ببینیم پس از جدائی از ما افتخار و اعتبار کسب می‌کند یا خیر؟

نکنه‌ی دیگر مربوط به سردار شهید مقاومت ملت ایران موسی خیابانی است. بنی‌صدر (در "انقلاب اسلامی" ۳۱/شهریور) با نقل قطعه‌ای از مصاحبه‌ی موسی (در اسفند ۱۳۵۹) درباره‌ی برخورد آراء و عقاید مختلف، تلاش کرده است برادر شهیدم را بدینوسیله در برابر مجاهدین و در برابر من قرار دهد. آخر من در پیام بیستمین سال تاسیس سازمان مجاهدین خلق ایران پیشنهاد بنی‌صدر مبنی بر "بحث آزاد" را رد کرده و دیگر او را پس از نامه‌نگاری به خمینی شایسته‌ی بحث با مجاهدین ندانسته و نمی‌دانم.

خود او (بنی‌صدر) نیز در گذشته به من نوشته بود که بسا پیشنهادهای "بحث آزاد" که رژیم خمینی عنوان می‌نمود "حربه‌سازی" بود.

حال بنی‌صدر تلاش کرده است جانشین شهید خود من (موسی) را به حربه‌ای در برابر مجاهدین و خود من تبدیل سازد.

ظاهراً جداسازی هواداران "ناآگاه" از رهبران "ناصادق" کفایت ننموده و بنی‌صدر به خود جرات داده است بنام والای سردار مقاومت انقلابی سراسری نیز دست‌درازی کند. در چارچوبه‌ی رژیم و اخلاقیات خمینی این قبیل روش‌ها نمونه‌های فراوان داشت. کما اینکه در سالروز شهادت برادر شهید ما مجید شریف‌واقفی، رژیم خمینی و بویژه اوپاش موسوم به گروه باصطلاح مجاهدین انقلاب اسلامی بغایت می‌کوشیدند شهید مجاهدین را (منجمله یکبار با استعانت از همین آقای بنی‌صدر) رودرروی ما قرار بدهند.

از اینرو ترجیح می‌دهم رشته‌ی کلام را با نقل آخرین سطر یکی از نامه‌های موسی (خطاب به خودم) به آخر برسانم:

"... به آقای بنی‌صدر نیز سلام برسان. ما مراتب مردانگی را در حق او بجای آوردیم. انشاءالله که او نیز چنین باشد. به امید دیدار. قربانت
[موسی] ۶۰/۸/۱۷"

(پایان)

پیام مسئول شورا به عموم جریانات

و شخصیت‌های آزادیخواه و استقلال طلب ایران

در پایان گزارشی که درباره‌ی جریان همکاری و جدائی اجتناب ناپذیر با آقای ابوالحسن بنی‌صدر به مردم ایران تقدیم شد ضروری می‌بینم یکبار دیگر توجه عموم نیروها، جریانات و شخصیت‌های آزادیخواه و استقلال طلب ایران نکات زیرین جلب کنم:

۱ - شورای ملی مقاومت برای سرنگون کردن رژیم خمینی و برای استقلال و آزادی و استقرار حاکمیت ملی و مردمی، مبارزه می‌کند. این شورا بدون آنکه بخواهد تاکتیک مسلحانه را مطلق کند؛ سرنگونی دیکتاتوری ارتجاعی و خون‌آشام خمینی را که رژیم بحران زده و بی‌ثبات و بی‌آینده است، اساسا از طریق اعمال قهر عادلانه و مشروع، میسر می‌داند و به همین دلیل مبارزه‌ی مسلحانه را مشی محوری سرنگونی شناخته است که بایستی با سایر اشکال مبارزه و مقاومت سیاسی و اجتماعی تکمیل گردد و به نتیجه برسد.

۲ - شورای ملی مقاومت امروز حقا قدرتمندترین و فراگیرترین نیروی مقاومت عادلانه‌ی مردم ایران است و در میدان عمل چه از نظر نظامی و چه از لحاظ سیاسی و اجتماعی و تشکیلاتی همانندی ندارد. بخصوص که از اعلاترین درجات مشروعیت مردمی برخوردار می‌باشد.

این اوصاف، شورای ملی مقاومت را در صحنه‌ی داخلی و در عرصه‌ی بین‌المللی بصورت جدی‌ترین جانشین مشروع و ملی و مردمی رژیم خمینی درآورده که در عین حال اصیل‌ترین ضامن صلح و آزادی و استقلال و تمامیت ارضی و یکپارچگی ملی است.

۳ - شورای ملی مقاومت دربرگیرنده‌ی ایدئولوژی‌ها، طرز تفکرها و تمایلات گوناگون اقشار مختلف مردم ایران است. این شورا قصد تحمیل هیچ ایدئولوژی معینی را به هیچ فرد و گروهی ندارد و خواهان الغاء کلیه‌ی تبعیضات جنسی و قومی و نژادی و عقیدتی در فضای سیاسی ایران دمکراتیک می‌باشد.

بنابراین دلایل، آلترناتیو قدرتمند شورا را، تنها جانشین دمکراتیک

برای دیکتاتوری ارتجاعی خمینی نامیده‌ایم .
بی‌هیچ مبالغه در شرایط تاریخی کنونی ، استقلال ایران هیچ ضامنی
بالا تر و جدی‌تر از این شورا ندارد .

با قاطعیت و ایمان تجربی تاکید می‌کنم که در عرصه‌ی بین‌المللی ،
تجربه‌ی "شورا" در یک گلام تجربه‌ی "استقلال ایران" است . در دنیایی
که هیچ چیز را برای کشورهای تحت سلطه ، بیشتر از استقلال محدود نمی‌کنند ،
شورای ملی مقاومت ایران در قلب خاورمیانه و در یکی از حساس‌ترین مناطق
استراتژیکی جهان در قیاس با هر جانشین و آلترناتیو دیگری تحقیقا
برجسته‌ترین شاخص استقلال است . به اشاره می‌گویم و تفصیل بیشتر را به
زمان استقرار در خاک میهن محول می‌کنم که اگر چنین نبود ما (شورا)
امروز می‌توانستیم بسا به قدرت نزدیک‌تر باشیم و دست‌کم کسی برچسب
توتالیتاریست و ستون پنجم عراق نیز به ما نمی‌زد . اما امروز اگرچه با بسا
توطئه‌ها نیز باید مقابله کنیم اما از تجربه‌ی سرفراز "استقلال" ، بسا
مباهی و خرسندیم .

۵ - این شورا تصمیم‌گیری شورائی و رهبری دمکراتیک - انقلابی را به
مبارزات تاریخی ملت ایران عرضه می‌کند که از یکسو فقدان آن یکی از
مهمترین نقیصه‌های مبارزات مشروطه به اینسو و عامل بسیاری شکست‌ها بوده
و از سوی دیگر در تاریخ سیاسی معاصر میهن ما فصلی از هر جهت نوین
می‌گشاید .

تکرار می‌کنم : در زمینه‌ی اتحاد عمل سیاسی ، شورای ملی مقاومت
متکامل‌ترین ارمغان ملی و دمکراتیک و مردمی مبارزات ملت ایران می‌باشد که
البته از متن شکوه‌مندترین و خونین‌ترین مقاومت سازمان‌یافته‌ی میهن ما
جوشیده است .

۶ - برخلاف شبهاتی که بعضا در خارج کشور القاء می‌کنند ، ما (شورا)
نه تنها هر که را با ما نیست بر ضد خود نمی‌شماریم ، بلکه قویا برآنیم که
تنها کسانی که با رژیم خمینی و بقایای شاه هستند و یا به آنسو چشم
دوخته‌اند ، علیه ما و ملت ما هستند .

شورای ملی مقاومت که برای صلح و آزادی و استقلال و حاکمیت ملی و
مردمی مبارزه می‌کند ، مقاومت را نه تنها حق ، بلکه وظیفه‌ی میرم عموم افراد
و نیروهای مردم ایران می‌داند . هر چند با این شورا و برنامه و اعضا و

مسئول آن عدم توافق داشته و یا با ما اختلاف داشته باشند و مخالفت‌هایی
بورزند .

از اینرو ما همه‌ی اشخاص و جریان‌ات آزادیخواه و مستقل ایرانی را که به
سرنگونی رژیم خمینی و استقرار حاکمیت ملی و مردمی نظر دوخته‌اند و با این
شورا دشمنی نورزیده و خواستار متلاشی‌کردن آن بسود ضدانقلاب غالب و
مغلوب نیستند ، قویا " از خود " و " با خود " و " همدیف خود " می‌شناسیم .
۷ - به اعتقاد ما مقاومت در برابر رژیم ضدملی و ضدایرانی خمینی به
منظور سرنگون کردن این رژیم سرکوبگر و جنگ‌طلب ، استوارترین ریسمان
وحدت کلیه‌ی نیروهای آزادیخواه و مستقل ایران در شرایط تاریخی کنونی
است و سرنوشت همه‌ی آنها را به یکدیگر پیوند می‌زند .
به همین دلیل از آنجا که شورای ملی مقاومت خواستار ممانعت از
انفعال و به‌دررفتن استعدادات و نیروهای مختلف ملت ایران و خواستار
فعال شدن و مشارکت نمودن عموم اشخاص و نیروهای آزادیخواه و مستقل
است ، یکبار دیگر یادآوری می‌کنم که همه‌ی آزادیخواهان و استقلال‌طلبان
ایران می‌توانند به هر درجه و میزانی که مایل باشند با این شورا همکاری
نموده و یا لااقل با آن در مسیر سرنگونی رژیم خمینی که دشمن آزادی و
استقلال ایران است هم‌قدم و هم‌جهت شوند .

مسئول شورای ملی مقاومت

ضمائم

* مصاحبهٔ بنی صدر با کانال ۳ تلویزیون فرانسه

* بیانیهٔ شورای ملی مقاومت

* نامهٔ بنی صدر به خمینی ۱/ مرداد ۶۳

* نامهٔ مدنی به خمینی ۱۹/ آذر ۶۲

* نامهٔ مدنی به رفسنجانی ۱۹/ آذر ۶۲

* نامهٔ مدنی به رفسنجانی ۱/ خرداد ۶۳

* نامه‌ی مدنی به یکی از افراد عشایری در بلوچستان

* مسابقهٔ خیانت با سازش با ارتجاع خون آشام

علیه تنه‌آلترنا تیود مکرانیک

از: برادر مجاهد منصور زاهدی

* نگاهی به نامه‌های مدنی و بنی صدر

خطاب به دژ خیم خون آشام دوران

از: برادر مجاهد مهدی ابریشمی

عضو دفتر سیاسی سازمان مجاهدین خلق ایران

* کلیشهٔ مصاحبهٔ بنی صدر با روزنامهٔ اتریشی "آر بایتز سائیتونک"

مصاحبهٔ بنی صدر
با کانال ۳ تلویزیون فرانسه

مصاحبه بنی صدر

با کانال ۳ تلویزیون فرانسه

جمعه ۳/اوت/۸۴

۱۲/مرداد/۶۳

* کانال ۳ تلویزیون فرانسه ساعت ۲۲/۳۰

امروز بعدازظهر رئیس‌جمهور ایران، علی خامنه‌ای فرانسه را بخاطر پذیرفتن مخالفین رژیم مورد نکوهش قرار داد. او غرب را نسبت به موج تروریسم شدیدتر از پیش تهدید کرد.

در این رابطه رئیس‌جمهور سابق ایران بنی‌صدر، اولین رئیس‌جمهور منتخب ایران در اینجا حضور دارد. بنی‌صدر بعنوان پسرخوانده‌ی امام خمینی محسوب می‌شد. او بعد از عزل خود در فرانسه زندگی می‌کند.

* آقای بنی‌صدر، اولین سوال این است که عکس‌العمل شما در مقابل این وقایع چیست؟

بنی‌صدر: البته من عمل هواپیماربائی را محکوم می‌کنم من سعی می‌کنم برایتان توضیح بدهم این به چه معنی است. این واقعه بعد از سفر وزیر امور خارجه‌ی آلمان به ایران صورت گرفت این واقعه به دنبال یک عمل نافرجام دیگر در مادرید که بوقوع پیوست و قرار بود برعلیه ولیعهد عربستان سعودی صورت گیرد، انجام شد، این به چه معنی است؟ این به آن معنی است یک خواست گشایش به سوی خارج در کل آن وجود دارد و یک خرابکاری نیز علیه آن خواست وجود دارد. چرا آنها هواپیمای امیر عبدالله را هدف قرار دادند؟ چون یک اقدام صلح‌جویانه از طرف عربستان سعودی وجود دارد و یک پیشنهاد صلح وجود دارد که رژیم خمینی به عراق کرده است. بنابراین آنچه آنها می‌خواستند خراب کنند؛ سعی کردند بکنند، اما موفق نشدند؛ چرا آنها این عمل هواپیماربائی را کردند؟ چون می‌خواستند یک گشایش بطرف غرب را که برای رژیم خمینی ضروری است خراب کنند.

می‌گوئید "آنها" منظورتان از "آنها" کیست؟

بنی‌صدر: سه گرایش در بطن رژیم خمینی وجود دارد. گرایش هاشمی رفسنجانی، گرایش خامنه‌ای و یک گرایش دیگر که باز هم میانه‌روتر

(از اینها) است؛ البته میانه‌رو در بین گیومه؛ گرایش مهدوی کنی، که قبلا نخست‌وزیر بود می‌باشد. بنظر می‌رسد این سه گرایش با گرایش نسبت به غرب موافق هستند. چگونگی آنچه توسط خامنه‌ای گفته شد، بنظر می‌رسد سخنان ظاهری برای آرام کردن این جناح سخت باشد. یک گرایش دیگر نیز هست و آن گرایش سخت می‌باشد این گرایش سازمان‌های پاسداران، دادگاههای انقلاب و کمیته‌هایی را تشکیل می‌دهد که می‌بینید در شرایط کنونی بازنده هستند، بنابراین آنها... آنها...

خبرنگار: آنها دست به عملیات چشمگیر می‌زنند.

بنی‌صدر: دست به خرابکاری می‌زنند تا از پیشروی جناح میانه‌رو

جلوگیری کنند.

* اما کسی که اینبار صحبتی نکرد، امام خمینی است. او بطور معمول همیشه قضا یا را حل و فصل می‌کند.

بنی‌صدر: این مهمترین خبری است که غرب نداشت. بین ۱۲ و ۲۰ ژوئیه، او در حال مرگ بود. مجلس خبرگان هر روز گردهم‌آئی داشت. تا وقتی مهلت تمام می‌شود جانشین او را انتخاب کرده باشند. از یکماه پیش او بیمار است و تحت مراقبت پزشکی است و بخاطر همین صحبت نمی‌کند. لذا این اختلاف‌های داخل ایران را توجیه می‌کند.

بنی‌صدر: این توضیح می‌دهد که البته بین گیومه میانه‌روهای رژیم (میانه‌رو بین گیومه)؛ دست بالا را دارند و خمینی اینبار نتوانسته از آن یکی حمایت کند چرا که امکانش را ندارد. جنگ درجا می‌زند. تجارت خارجی، یک میلیارد کسر بودجه وجود دارد، ۶۰ میلیارد دلار بدهی در برابر بانک مرکزی، یک اقتصاد فاجعه‌بار وجود دارد و جنگی که به هیچ پیروزی منجر نمی‌شود. بنابراین جناح سرسخت راهی جز خرابکاری ندارد.
و بنابراین باید کمک کرد کسانی که خواست صلح دارند پیروز شوند.
خبرنگار: آقای بنی‌صدر از اینکه به سوالات ما پاسخ دادید متشکریم.

تذکر: گلیمه‌ی خط‌گشی‌ها و تاکیدات زیر جملات و عبارات آینده از ماست. مصاحبه‌های آقای بنی‌صدر در کانال ۳ تلویزیون ترجمه‌ی صحبت‌های خود اوست.

بیانیه شورای ملی مقاومت

شورای ملی مقاومت در جلسه فوق العاده‌ی ۲۳/مرداد/۱۳۶۳ فعالیت‌های خمینی‌گرایانه در خارج کشور منجمله صاحب‌های اخیر آقایان بنی‌صدر و مدنی و نیز نامه‌های آنها به خمینی و رفسنجانی را که از سوی سازمان مجاهدین خلق ایران به آگاهی شورا رسید، بررسی و ارزیابی نمود. شورا وظیفه‌ی خود دانست که برای روشن شدن اذهان عمومی نکات زیر را به اطلاع برساند:

۱ - چنانکه در بیانیه‌ی ۶۳/۱/۲۱ شورای ملی مقاومت نیز آمده است، این شورا رژیم خمینی و تمام دسته‌بندی‌های درونی آن را یکسره ضدانقلابی می‌شناسد و طبعاً هرگونه موضعگیری یا فعالیتی را که در خدمت حفظ و تحکیم این رژیم ارتجاعی باشد و شبهه تحول‌پذیری و قابلیت اصلاح آنرا القاء کند همدستی با ضدانقلاب حاکم و تلاش مذبوحانه برای تضعیف روحیه‌ی مقاومت و در نتیجه خیانت به عالی‌ترین مصالح مردم ایران و آرمان‌های آزادیخواهانه و استقلال‌طلبانه‌ی آنها ارزیابی می‌کند. شورای ملی مقاومت صاحب‌ها و نامه‌های فوق‌الذکر را مصداق چنین تلاشی می‌شناسد که ضمناً تطهیر مسئولان جنایت‌پیشه و خونخوار رژیم خمینی را مد نظر دارد. هرچند نخستین هدف این قبیل موضعگیری‌ها متلاشی کردن شورای ملی مقاومت می‌باشد؛ اما پیداست که کوشش این قدرت‌طلبان موفق‌تر از کوشش آخرین نخست‌وزیر شاه برای پیشگیری از امواج پیروزمند انقلاب مردم و حفظ رژیم نخواهد بود.

شورای ملی مقاومت یکبار دیگر خاطرنشان می‌کند که مبارزه با رژیم خمینی را براساس مقاومت مسلحانه و با استفاده از تمامی طرق و وسایل مکمل آن تا پیروزی نهائی براین رژیم و استقرار حاکمیت ملی و مردمی ادامه خواهد داد.

۲ - شدت یافتن اخیر فعالیت‌های ضدانقلاب حاکم و مدعیان کاذب مخالفت با رژیم خمینی در خارج از کشور، نه علامت ثبات

رژیم خمینی بلکه نشانه‌ی بی‌ثباتی این رژیم و ترس از عواقب مرگ خمینی است. ترسی که البته با توجه به اوج‌گیری و اعتلای جنبش مقاومت عادلانه و فزاینده‌ی مردم ایران قابل درک است؛ اما هرگز نمی‌تواند هیچ روزنه‌ی امیدی بر روی کسانی که به استحاله‌ی رژیم متزلزل خمینی دل بسته‌اند بگشاید.

۳ - شورای ملی مقاومت بار دیگر تاکید می‌کند که بااستثنای ضدانقلاب غالب و مغلوب خواهان اتحاد همه‌ی جریان‌ات ترقیخواه مردم ایران برای سرنگونی رژیم خمینی و بازسازی ایرانی آزاد و دموکراتیک و مستقل می‌باشد.

شورای ملی مقاومت

نامهٔ بنی صدر به خمینی

۱/ مرداد/ ۶۳

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد . . .

وضع بیش از آنچه باید وخیم شده است. ویرانی و گشتار و بی اعتباری دور از حد اسلام و روحانیت در افکار مردم ایران و مردم جهان اندازه نمی شناسد. و شما همچنان اصرار دارید "تا به آخر بروید"؟! خرابی و فساد تا بجائی است که دیگر کسی باور نمی کند شما باین همه تباهی رضا باشید. می گویند "مطالب به شما نمی رسند". به سخن دیگر شما هم در زندانی که از ایران ساخته اید، زندانی شده اید. عجب انتقامی شاه از شما گرفت. شما را بحال و روز خود درآورد!

پیش از این نواری برای شما فرستادم. آیا توانسته است از ماموران زندان شما بگذرد و به شما برسد؟ نمی دانم آنچه می دانم اینست که هیچکس از روز اول بد نیست. بد می شود. شما گمان گردید با فلان اقدام موافقت می کنید و گارها بر وفق مراد می شوند و مجبور شدید قدم بعدی و قدم های بعدی را بردارید و رسیدید بجائی که رسیدید. حالا فکر می کنید راه پسروپیش ندارید.

آیا این مقدار هم نمی توانید که به قیمت گذشتن از خود اسلام و ایران را نجات بدهید؟ جنگ را همچون گروگان گیری ادامه دادید تا اینجا که اینک بیم خطر برای موجودیت ایران می رود. باز می خواهید ادامه بدهید تا کجا؟ آقای خمینی

نمی خواهم انحطاط پرستاب ایران امروز را برای شما شرح کنم، شما آنقدر بی هوش نیستید که ندانید ایران در حال سقوط است. با این حرف هم که شما زندانی هستید موافق نیستم، علائم خرابی و ویرانی چنان نمایان هستند که ممکن نیست به شما نرسند. می خواهم شما را به انقلاب بخوانم. بیائید نترسید و اسلام و ایران را نجات بدهید. دو جمله بگوئید آنچه شد خلاف اسلام بود. به زیان ایران و انقلاب بزرگ این نسل بود. به مردم بگوئید آزادند راه و رسم زندگی را معین کنند.

می دانم که در این آزادی، خشم های سرکوفت شده، چون شراره های آتش نشان بیرون خواهند زد. در آغاز شما قربانی این خشم ها خواهید شد. هزاران خانواده های جگرسوخته فریادهای خشم سرخواهند داد و . . .

وضع قبر آنجا باید و فهم شده است. و در این وقت در وقت بی دور کند آسمان و در وقت
 صدانگار مردم این دو هم چون که از آنجا می شناسند. و شا همین امر دارد و تا چه بگوید
 خواب و رفتن آبیانی است هر دو کسی باور می کند تا با این همه تا بهی رضا باشد و بگویند و مطالب
 می رسند. به سخن دیگر شما هم در آنجا در آنجا می شناسید و زلزله شده است. چه استقامت شده است و در وقت
 شود با این همه خود در آنجا

بیشتر از این فدا می برای شما فرستادم. که آیا واقعه است از ما در این دنیا و در آنجا می شناسید؟
 آنچه میدانم امنیت که چگونه در اول بر نیست. بهی می شود. شوا که می گوید با خبری احترام موافقت
 و کار را بردن می شود و بعد از آن قدم بعدی و قدم بعدی را بردارید و رسیدن به آن که رسید به حال
 نگری کنید راه هر دو می خازید.
 آیا این همه را هم نمی دانید که به جهت که در این دنیا خود آسمان را با نجات بهیید؟ خوب و اگر این
 گویا امام فاضل است که آنکه بهی هم خطر برای سرچشمه این می رسد. باز می خوانید امام بهیید تا کی؟

آقای خنجر
 نیز تمام اخطاط سرچشمه این است و امر را بکار ناسمج گنم. تا آنقدری که سرچشمه که خانی ایران
 در حال است و در وقت. با این همه هم که در زمان حیات بران نیست. علاج خرابی بود که چنان فایده است که بکن
 نیست بهیید رسد. سیزدهم شود بهیید بران. بیایید ترسید و آسمان را نجات بهیید. در همه بهیید
 آنچه است خلیف آسمان بود. موزان این و فقر بهیید این سلسله بود. بهیید بهیید آرزای راه در رسم
 زندگی را معنی کند.
 میدانم که در این آرزای هشتم می سرگرفت شد. و چون سراره ای آنست که بیرون خوانند زود
 در آنجا زودتر از این هشتم در آنجا شد. در آن خانواده که هر سوخته خیار کسی چشم سر خوانند داد...

اما زمان خواهد گذشت . ایران در آزادی آرامش از سر خواهد گرفت و تاریخ ، دوران انحطاط شما را گواه بزرگی روح و توانائی دینی خواهد شمرد . روحی و دینی که به شما امکان دادند از اعماق سقوط بفرز آئید و بزرگی از سرگیرید . خدا می داند که در سقوط قطعی رژیم شما کمترین تردید ندارم . انکار شما بی فایده است شما نیز در دل بدان معترفید . بنا براین محرک اینجانب در دعوت شما به جهاد بانفس جز این نیست که می خواهم با سقوط شما اسلام و ایران سقوط نکنند . چرا نگویم هنوز مایلم که شما نیز از جلد خونریز و ویرانگر برد آئید و همان قیافه‌ی معنوی عصر انقلاب را از سرگیرید . هرچه فریاد کردم ، باور نکردید . بمن مقام وعده دادید و تهدید کردید . از مقام گذشتم ، خطرها همه را پذیرفتم بلکه بخود آئید و باور کنید که ما عمری را در خدمت انقلاب گذاشتیم و نمی خواستیم و نمی خواهیم این انقلاب تباه شود . هرچه توانستم کردم بلکه جلو قدرت مداری ویرانگر شما را بگیرم و در همان حال گوشیدم شما را از رفتن براهی که اینک می بینید به بیابان سراسر فساد و تباهی و قتل و غارت انجامید ، باز دارم .

اینک باین امید که نامه به شما برسد و از راه هشدار از نو به شما نامه می نویسم . از شما دعوت می کنم :

۱ - این دستگاه ظلمیه ضد اسلامی ("دادگاه‌های انقلاب" و . . .) را منحل کنید .

۲ - جنگ را موقوف کنید .

۳ - بگذارید یک دولت لایق از مردم دلسوز بر سر کار آید و امور را به جریان عادی بازگرداند . یعنی مجلس جدیدی با انتخابات برآستی آزاد تشکیل دهد تا وضعیت سیاسی کشور عادی بگردد .

۴ - آزادی‌ها را برقرار سازید .

۵ - از امور یکسره کنار بگیرید .

۶ - اگر گمان می کنید اینهمه بخاطر آنست که بقدرت بازگردم . تعهد می کنم که هرگز بگرد سیاست نگردم ، به شرط آنکه کارهای بالا انجام بگیرند .

۷ - از آزادی نترسید . به مردم ایران و مردم مسلمان کشورهای مسلمان اعتماد کنید . امروز مردم همه را آزموده اند و همه را می شناسند و رژیمی که در آزادی متصدی امور می شود ، رژیمی ضد اسلام نخواهد شد . از خدا و ارواح پاک اولیاء دین مدد بخواهید و شانه‌ها را از زیر بار اینهمه فساد و قتل و . . . آزاد کنید نترسید پشیمان نخواهید شد .

ابوالحسن بنی صدر

و از زمان خواجه گشت. این ده آزادی که در آن روزها گرفت و بیع نمودند آنجا و آنجا
گواه بزرگ روح و توانایی دینی خواجه شدند و روحی درین که به پیش امکان دادند که این کار را
بنفوذ آئین و زیرکانه سرگردید.

مذاسیانه که در مشروطه قطعی در هیچ جا کمتر نیامده بود. انکار شایع با هر یک از اینها بود
چنانچه محترفیه. سایرین هم که اینها در دولت شاه عباس جز این نیست که میفرمایند
شاه محمد و اینها مشروط گشته. چرا که میگویند خفته ایم که شایسته مذمه و فرزند و پدر جدا شود از آن قبیله
مغزیه عساکر انقباض را سرگردید. هر چه فریاد کردیم نبود شود. بن مقام و همه عادی و سرگردید
لنت م گذشت. هنوز در این انقباض سبب بود آئین و باور گنبد که ما را در خدمت انقباض گنبد
و غیره ایستیم و نیز میماند انقباض سبب شود. هر چه در آنست که در حکم جل قدرت مدعی گنبد گنبد و
در میان عالی کوشیم تا از رفتن بر ما که اینها بیست و سه بیایند و صرف درستی و عقل و وفای
انجا بیاید و باز دام.

انگلیس با این امید که نامه به شاه برسد و از راه هند در لندن به شاه نامه می نویسد. که از قدرت
می گنبد:

- ۱- این دستگاه ظلمی صفای من (دادگاه) در انقباض است. را معنی کند.
- ۲- غیب را موقوف کند.
- ۳- که او را یک دولت لایق ندانم و لزوم بر سر کار آید و او را به هر چه عادی با گردانند اینها
جسده و آفات است تا در این صورت خود را در صورتی که می گذرد عادی می گردود.
- ۴- که از او را با برادر سازید.
- ۵- که از او را گنبد که کنار گنبد.
- ۶- اگر در این گنبد و زمین در آن است که بقدرت باز گردم. که در این گنبد هر چه گنبد است
گنبد و مشروط آنکه کارهای با اینها می شود.
- ۷- که از آزادی ترسید. بر مردم ایضا و مردم سلطان که در این سلطان انقباض گنبد. از این مردم همه را که در این
و همه ما می شناسند و در میماند ده آزادی مقدور امر می شود و در هیچ هند آید خواهش. که خدا و در دعای که
اول و در این مرد بخاید و در اینها را از لذت بر او زمین و در عقل است. آنرا گنبد. ترسید شیطان ترسید.

نامهٔ مدنی به خمینی

۱۹/آذر/۶۲

حضور مبارک آیت‌الله‌العظمی امام خمینی دامت برکاته
ضمن تقدیم سلام و آرزومندی تندرستی و سعادت‌مندی جنابعالی و
خاندان محترم و موفقیت همهی کسانی که در راه حق گام برمی‌دارند. و در
راه حق گام می‌گذارند، گفته‌ایست منسوب به معصوم علیه‌السلام که می‌فرماید.
"خداوند! به ما تحمل شنیدن سخن مخالف را عنایت فرما"

نکاتی را که در زیر بعرض می‌رسانم هرچند بظاهر ناخوشایند می‌نماید،
اما حقایقی است که وظیفه دارم به استحضارتان برسانم و چنانچه گذشته‌ام در
دوران پیش از پیروزی انقلاب بدانگونه که بوده‌است و سپس در یک سال اول
پس از پیروزی انقلاب، خواه در وزارت دفاع ملی خواه در خوزستان، خواه
در نیروی دریائی، خواه در گیلان، خواه در بلوچستان و سیستان و یا
سازمان گشتی‌رانی‌کشوری، فراموش نشده باشد، چنان گذشته‌ای بیانگر
ایمانم به انقلاب و اسلام بوده و می‌باشد و در این راه انشاء‌الله همچنان
معتقد و پایرجا خواهم بود.

و اما مطلب:

در این سه سالی که اجباراً و موقتا وطن را ترک گفتم، گهگاه نامه‌هایی
حضورتان تقدیم داشتم و نکاتی را که می‌بایست بعرض برسانم، بعرض
رسانیده‌ام و تا آنجا که اطلاع پیدا کرده‌ام، از میان نامه‌های مزبور، اولین و
دومین نامه‌ام بنظر جنابعالی رسیده‌است ولی احتمالاً نامه‌ایرا که حدود ده‌ماه
پیش تقدیم نمودم و در آن اشارتی به برخی موارد گجروی از اصول انقلاب و
اسلام شده بود به نظر جنابعالی نرسیده باشد. لذا اجازه می‌خواهم دگرباره
خلاصه‌ای از آنرا به استحضارتان برسانم که به شرح زیر می‌باشد:

"... و چون سخن از انقلاب و اسلام رفت ناگزیر می‌باید حقایق زیر

بعرض برسد:

الف: موارد روی‌گردانی از اصول انقلاب:

هدف نهائی ملت ایران از قیام علیه نظام پیشین، سرنگونی آن و
پدیدآوری نظامی ملی و مردمی و در عین حال هماهنگ با فرهنگ انسان‌پرور
اسلام و منطبق با اصول انقلاب و مبتنی برخواست‌های مشروع ملت ایران بود.
در همه جای جهان، هر انقلابی، بویژه که هر گاه مردمی
باشد و بر بنیاد معنویت و اصول اخلاقی پی‌ریزی شده باشد همواره

بسم الله الرحمن الرحيم

مهرنگر تیره به فضل نام خدیجه است برادر

خدیجه نام من است که در این دنیا و آخرت هر دو عالم در راه حق قدم نهاده
است و به سبب این نام که در دنیا و آخرت هر دو عالم در راه حق قدم نهاده

می‌باشد که در دنیا و آخرت هر دو عالم در راه حق قدم نهاده
است و به سبب این نام که در دنیا و آخرت هر دو عالم در راه حق قدم نهاده

در این دنیا که ایضا در آخرت هر دو عالم در راه حق قدم نهاده
است و به سبب این نام که در دنیا و آخرت هر دو عالم در راه حق قدم نهاده

و چون من از این نام به سبب این نام که در دنیا و آخرت هر دو عالم در راه حق قدم نهاده

است و در هر کجا که از این نام به سبب این نام که در دنیا و آخرت هر دو عالم در راه حق قدم نهاده

چنانچه من به سبب این نام که در دنیا و آخرت هر دو عالم در راه حق قدم نهاده
است و به سبب این نام که در دنیا و آخرت هر دو عالم در راه حق قدم نهاده

فضیلت آفرین است و در نهایت، امنیت و آزادی و سازندگی و رفاه جامعه را به ارمغان می‌آورد.

لذا از انقلاب خویش که چنان خمیرمایه‌ای داشت و از سرچشمه‌ی انسان‌ساز اسلام و فرهنگ انسان‌پرور ایران مایه‌گرفته بود انتظار بسیار می‌داشتیم ولی متأسفانه در میان جمع مخلصان و مومنان و وفاداران به انقلاب و اسلام، معدودی گجرو نیز وارد شدند و با گجروی‌های خویش، چنان کردند که بجای آنکه انقلاب ملت فضیلت‌آفرین گردد، درپاره‌ای موارد، جهت عکس را پیمود.

ب: موارد روی‌گردانی از اسلام:

جناب‌عالی بهتر از هرکس می‌دانید که در گذشت روزگار، عوام‌فریبان بظاهر دین‌دار و دروغین مسلمان‌ها و قشری مسلک‌ها بودند که با خاندان عصمت و طهارت چنین‌وچنان کردند. فی‌المثل، ابن‌ملجم قرآن خوان بظاهر پارسا، قاتل مولا یمان علی می‌شود و شمر سه مرتبه به حج رفته نماز خوان روزه‌گیر، جگرگوشه‌ی پیامبر گرامیمان، حسین را می‌کشد و لشکرش نیز فریاد می‌زنند که زودتر حسین را بکشید تا وقت فضیلت نماز نگذرد.

این است که پیشوای بزرگوارمان علی در جامعه‌ی مذهب‌زده‌ی آن‌زمان و در میان دروغین مسلمان‌ها، فریاد برمی‌آورد که این‌ها بظاهر حق را می‌گویند ولی نیت و قرارشان بر باطل است.

امروز نیز گهگاه با چنان وضعی روبرو هستیم و لذا در میان جمع مومنان و مخلصان حقیقی به انقلاب و اسلام، گروهی را نیز می‌بینیم که فاقد ایمان و اخلاص می‌باشند و در نتیجه متجاوز به حقوق ملت گردیده‌اند و در سنگردین خدا و بنام دین خدا، به بندگان خدا آزار می‌رسانند و به عدم اعتدال و باطل می‌روند.

جناب‌عالی خوب می‌دانید که در اسلام، حکومت برپایه و بنیاد عدالت اجتماعی، مساوات در برابر قانون، مسئولیت مشترک و حفظ حقوق فرد فرد مردم خواه زن یا مرد، مسلمان یا غیرمسلمان و امنیت و آزادی مشروط برای همگان، نهاده شده و کتاب آسمانی ما قرآن، تأکید بسیار بر رعایت چنان ضوابط و اصولی دارد، حال مخلصانه تمنا دارم بذل عنایت فرموده و داوری فرمائید که:

اسلامی که بنیان‌گزارش می‌فرماید که من براین هدف و آرمان برانگیخته شدم که مکارم اخلاق را به‌کمال برسانم، آن‌آنکه خود را مسلمان می‌دانند ولی در عمل جز این می‌کنند، در گجای این اسلام قرار دارند.

فیتة آفرین است و در نهایت بنیت و اندک و نامرنگ و نوا چه از ایشان نماند
 خدا از تقیب جنس که جان فریاد آفرین است و از مشیت بنان ما هم در کتب بنان چه در بیان میزنند بدین
 و مانند در بیان حج فساد در زمان و در زمان بنیت هم سده بود نیز و مانند و دیگری از آفرین
 بنان کرده که با آنکه تقیب مع فیتة آفرین که در چه از زمانه است که در چه

ب. و در هر چه از هم

بنا به برادر بزرگوار بنیت که در کتب در زمانه هم فیتان بنظر بیان در در بیان معانی قرآنی سکات و در کتب
 مباح است و در کتب بنیت بیان کرده که در کتب بنان هم در بیان بنیت بنظر بیان فنی و در بیان هم بنظر بیان
 در کتب بنان در کتب بنان بنظر بیان بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان
 بنیت فیتة آفرین است

بنیت که بنظر بنان هم در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان
 در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان

بنیت که بنظر بنان هم در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان
 در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان

بنیت که بنظر بنان هم در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان
 در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان

بنیت که بنظر بنان هم در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان
 در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان در کتب بنان

اسلامی که شارع مقدس می‌فرماید که من بر آنم تا نظافت و پاکیزگی درون و برون آحاد جامعه را بنیاد بگذارم، آن‌انکه خود را مسلمان می‌دانند ولی آلوده به رذالت و ادبارند، در گجای این اسلام قرار دارند.

اسلامی که پیامبر بزرگوارش می‌فرماید که مسلمان هیچگاه از اصول اعتدال و منطق خارج نمی‌شود و امت مسلمان همیشه امت وسط است، آن‌انکه خود را مسلمان می‌دانند ولی جز افراط و تفریط راهی و بی‌منطقی، منطقی ندارند، در گجای این اسلام قرار دارند.

اسلامی که نبی اگر مش می‌فرماید میان مردم بر بنیاد حق که مرتبت والای عدل است داوری کنید و از پیروی هوای نفس و بکاربری نظرهای شخصی بویژه در قضاوت پرهیز نمائید و همواره تاکید بر آن دارد که هرگاه از شخص ناآگاه و یا نا مطمئنی خبری یا اطلاعاتی دریافت نمائید هرگز بررسی ننموده آنرا درست ندانید و به داوری و اقدام نپردازید و تا کاملاً مطمئن نشوید حکمی را درباره‌ی کسی صادر نکنید، آن‌انکه خود را مسلمان می‌دانند ولی در قضاوت خویش حتی کوچک‌ترین گمان را هم یقین دانسته و بر بنیاد آن داوری می‌کنند در گجای این اسلام قرار دارند.

اسلامی که جامعه را از افتری و تهمت و غیبت بر حذر داشته و از مسلمان خواسته است که حتی از اندیشه‌ی بد پرهیز نماید و تهمت زدن و پشت سرگویی را همچون خوردن گوشت برادر مرده دانسته است، آن‌انکه خود را مسلمان می‌دانند ولی تهمت زدن به این و آن را خیلی آسان انجام می‌دهند، در گجای این اسلام قرار دارند.

اسلامی که مالا مال از خلایقیت و تلاش است و پیشوای عالی‌قدرمان، از هر مسلمانی خواسته است که همواره سازنده گردد تا هر روزش بهتر و برتر از روز پیش باشد و در سوی تکامل بی‌امان پیش رود، آن‌انکه خود را مسلمان می‌دانند، ولی جز درجا زدن و یا تخریب و ویرانگری نگاری ندارند، در گجای این اسلام قرار دارند.

اسلامی که جامعه را به صلح کلی و نرمش و بخشش دعوت می‌کند و از مردم می‌خواهد که مالا مال از مهربانی و ملایمت و گذشت نسبت به یکدیگر باشند و حتی در مورد حیوانات نیز تکلیف مهربانی و احساس مسئولیت می‌نماید و آرامش و امنیت و آزادی مشروط را برای هر ابناء بشر فارغ از هر رنگ و هر نژاد و هر مذهب خواستار است و فرصت بخشش و برگشت و توبه مخلصانه را به همه داده است، آن‌انکه خود را مسلمان می‌دانند ولی درهای محبت و بخشش و برگشت را بسته‌اند و احساس مسئولیتی نمی‌نمایند، در گجای این اسلام قرار دارند.

بهر کس شیخ شمس از آن کس که در تمام اختلافات دیگر که در میان مردم است که در میان
مدینه و کوفه است و در این باره دیگران هم در آنند

بهر کس که میگوید که شیخ شمس از آن کس است که در تمام اختلافات دیگر که در میان مردم است که در میان
مدینه و کوفه است و در این باره دیگران هم در آنند

بهر کس که میگوید که شیخ شمس از آن کس است که در تمام اختلافات دیگر که در میان مردم است که در میان
مدینه و کوفه است و در این باره دیگران هم در آنند

بهر کس که میگوید که شیخ شمس از آن کس است که در تمام اختلافات دیگر که در میان مردم است که در میان
مدینه و کوفه است و در این باره دیگران هم در آنند

بهر کس که میگوید که شیخ شمس از آن کس است که در تمام اختلافات دیگر که در میان مردم است که در میان
مدینه و کوفه است و در این باره دیگران هم در آنند

بهر کس که میگوید که شیخ شمس از آن کس است که در تمام اختلافات دیگر که در میان مردم است که در میان
مدینه و کوفه است و در این باره دیگران هم در آنند

اسلامی که فرد فرد مردم را نگهبان و پاسدار حقوق مشروع یکدیگر دانسته و می‌خواهد که حتی کوچک‌ترین تجاوز ناروایی به حقوق هم نداشته باشند و تاختن به حقوق حقه‌ی مردم را نگویند، تر از تخطی به حقوق پروردگار توانا می‌داند، آنان که خود را مسلمان می‌دانند ولی به حقوق مردم تاخته و امنیت را از جامعه‌ی ایرانی گرفته‌اند، در گجای این اسلام قرار دارند. اسلامی که بر بنیاد آزادی اندیشه، تعقل و تفکر سازنده و عرفان و شناخت بخردانه حریت و اختیار در گزینش راه و طریق نهاده شده و پیامبر بزرگوارمان می‌فرماید که یک ساعت اندیشگری درست خلاقه، بهتر از هفتاد سال عبادت سطحی بی‌حاصل می‌باشد و خاطر نشان نموده که راه راست نمایانیده شده و هر کس می‌تواند با نگرش به سنجش‌های معقول و سازنده در انتخاب راه خویش آزادانه و مخلصانه گام بردارد، آنانکه خود را مسلمان می‌دانند ولی در طریق خفقان و انحصارگری و خودمحوری گام برمی‌دارند، در گجای این اسلام قرار دارند.

اسلامی که به جامعه‌ی مسلمان امید و نوید می‌دهد و از آنها می‌خواهد که با پیشرفت معقول روز پیش‌روند و با منش مقبول روز همگام شوند و نیز از مزایای مشروع حیات و امتیازات روای زندگی بهره‌مند شوند و در پیشرفت انسانی و اصولی خویش بکوشند، آنانکه خود را مسلمان می‌دانند ولی امید و زندگی را از مردم گرفته‌اند و فرزند زمان نمی‌باشند در گجای این اسلام قرار دارند. . . ."

آنچه را که در بالا بعرض رسانیدم، خلاصه‌ای بود از نامه‌ای که چندی پیش حضورتان تقدیم نمودم، ولی اینک نیز بعرض رسانیدن چنان نکاتی را مناسب احوال می‌بینم. بی‌گمان، اوضاع و احوال ملت و کشور را به استحضار جنابعالی می‌رسانند و جنابعالی می‌دانید که به ملت چه می‌گذرد و کشور به چه وضعی رسیده است و لابد بعرض می‌رسانند که در بسیاری از زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سازندگی به رکود و بن‌بست رسیده‌ایم و در برخی موارد عدم اعتدال بر جامعه، حکومت می‌کند و امنیت و حکومت قانون نیز گستردگی ندارد.

از این روی، مصرانه و مخلصانه تمنا دارم حالا که مرحله‌ی اول انقلاب را پشت سر نهاده‌ایم و به دوران سازندگی و شکوفائی انقلاب روی آورده‌ایم، اجازه فرمائید که اداره‌ی امور مملکت را مدیرانی درستکار و کاردان و فعال و قاطع و ملی و معتدل و سازنده که براستی فرزند انقلاب باشند و بدرستی به اسلام انسان پرور محمدی ایمان داشته باشند برعهده بگیرند و آنانکه کشور مدارند، مملکت را اداره کنند تا در نتیجه، گشورمان سامان پذیرد و ملت‌مان

همه که فرود هم باشند پاره صفت شمع بگوید زنده و نطفه که کوه کبک تریک کند دنیا برفند
نیزه پنه و بافتن صفت قد هم از کبک تریک از نطفه صفت پاره صفت لاله که فرود صفت کند
و در صفت هم نماند نیست با صفت از کوه کبک تریک و دیگر این هم فرود است

بهر که بریند از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک
و با کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک
نصف کند که در صفت پاره صفت از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک
هم پاره صفت از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک

همه که به صفت پاره صفت از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک
صفت پاره صفت از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک
که فرود صفت پاره صفت از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک

بهر که به صفت پاره صفت از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک
صفت پاره صفت از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک

به کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک
صفت پاره صفت از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک

از این صفت پاره صفت از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک
صفت پاره صفت از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک
صفت پاره صفت از کوه کبک تریک صفت پاره صفت از کوه کبک تریک

به امنیت و سازندگی برسد.

و هرگاه حالا و تحت رهبری‌های جناب‌عالی، چنان گامی برداشته نشود بعد از جناب‌عالی فرصت‌های مناسب سازندگی از دست خواهد رفت و احتمالاً آنچنان افراط‌کاری عرصه‌ی ایران را فرا خواهد گرفت و پس از آن، چنان واکنشی از تسویه حساب‌های شخصی و انتقام و خونریزی و سپس هرج و مرج و جنگی داخلی، آنهم خانمان‌برانداز و دشمن‌شادکن، بر محیط ایران سایه خواهد افکند، که اینک به نوشته هم در نمی‌آید.

در نتیجه، همه‌ی شیرازه‌ها از هم خواهد پاشید و به احتمال بسیار، فاتحه‌ی ملت و مملکت خوانده خواهد شد و ایران، این قلب شیعه‌ی جهان، تجزیه و نابود خواهد گردید و لذا تا فرصت باقی می‌باشد ملت‌مانه تمنا دارم بآنچه که بعرض رسانیده‌ام عطف توجه فرمائید، باشد که چنان حالتی انشاء‌الله پیش نیاید. جنگ ایران و عراق:

در نامه‌های قبلی خودم، بعرض رسانیده‌ام که جنگ ویرانگر میان ایران و عراق، بنیاد هستی ملت ما را واژگون نموده است و اینک در حالی که مردم وطن ما سومین سال چنان نبرد بلاخیز بلاباری را پشت سر گزارده و به چهارمین سالش وارد شده‌اند که دیگر دارند همه چیز خود را از دست می‌دهند. قطعاً به استحضار جناب‌عالی رسانیده‌اند که این جنگ خانمانسوز بنیان‌کن، تاکنون نزدیک به صد و پنجاه هزار نفر از بهترین و شایسته‌ترین فرزندان فداکار وطن ما را به خاک و خون کشانیده و در حدود سه میلیون نفر از مردم وطن ما را آواره و دریدر و پریشان احوال نموده و صدها میلیارد دلار زیان مالی به ملت و کشورمان وارد آورده و سرتاسر جنوب کشورمان را ویرانه و همچون گورستانی گردانیده است.

بی‌گمان، چنین حالتی تنها و تنها به سود سوداگران و منفعت‌پرستان و استعمارگران شرق و غرب جهان بویژه اسرائیل

بیت رساله گویس

درگاه ما دست پرده ای چایا جان کمال برشته شد
چایا دست از سبب ما درگاه ما
غله نیست بقایه بجان فرود کما مر عس ایمل ما فرود غله کلفت
و سران آن ' جان در گش از
تیه جان آغوش در دستم ز درون و سر سراج صبح
بسته دهن ' شمع غصه جانان در کمال
ایمغ سایه غله کجاست کجاست برونش در آن آید

بیت بر سر کوه ای غله پیشه و بر جمال
بدر آن کجاست کجاست غوغا غله پیشه و این
این قبضه جان آغوش و ما بر غله کجاست
و ما در آن کجاست کجاست غوغا غله پیشه و این
باید ام غله تر از این است که جانان
باید پیشه و این

کتاب رساله بوق

در آن وقت غم سفر باستانم هر کجاست
بگذرد میان این بوق غوغا غله پیشه و این
کتاب رساله غم سفر باستانم هر کجاست
بگذرد میان این بوق غوغا غله پیشه و این
شده که کوه داره در چرخ فرود از کوه پیشه

تلفه پخته شده با پایشه و کوهین کجاست
خانان سزایان کن ' تکلیف غوغا غله پیشه و این
نزد آن کجاست کجاست غوغا غله پیشه و این
از هم کجاست کجاست غوغا غله پیشه و این
در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه

کتاب رساله بوق کوهین کجاست

باید ام غله تر از این است که جانان
باید پیشه و این

خواهد بود.

ضمناً بعرض می‌رسانم که محال است که کشورهای عربی، عراق را در برابر ایران تنها بگذارند و شکست عراق را از ایران تحمل کنند و لذا مستقیم و غیرمستقیم تا هر زمان که جنگ به طول انجامد عراق را پشتیبانی خواهند نمود همانگونه که تاکنون چنان حمایت‌هایی را کرده‌اند.

محال است که جنگ، افروزان جهان بگذارند که ایران یک‌جانبه، در عراق پیش رود و پیروز شود بلکه ایران و عراق را در حالت "نه شکست و نه پیروزی" نگاه خواهند داشت، همانگونه که تاکنون نگاه داشته‌اند.

اما سرانجام چنان حالتی، برای هر دو ملت ایران و عراق، شکست خواهد بود و در نتیجه، تیره‌روزی و بدبختی و بیچارگی و ورشکستگی هر دو ملت بویژه ملت ایران را دربر خواهد داشت و تنها سودجویان عرصه‌ی جهانند که تاکنون بهره‌مند شده‌اند و از این پس نیز برخوردار خواهند گردید. از این روی، مصرانه و مخلصانه، تمنا دارم گوتش‌های اثربخش خود را در راه پایان دادن به چنان نبرد مخربی می‌ذول دارید و باشد که در سایه و پرتو چنان اقدامات انسانی، صلح و سازندگی، جایگزین جنگ و ویرانگری شود.

در پایان سخن، از یزدان توانا مسئلت دارم که هرچه زودتر این جنگ شرربار اهریمنی با توجه به منافع و مصالح مشروع مردم ایران و رعایت کمال حقوق حقه‌ی ملت و کشورمان پایان پذیرد و دشمنانمان در هر کجا که هستند یا براه آیند و یا نیست و نابود شوند.

و آخری تحبونها نصر من الله و ففتح قریب و بشر المومنین

بپوزش خواهی از تصدیع و با آرزومندی پیروزی و سعادت تمدنی ملت ایران: در یادار دکتر مدنی

خطه به

منه بفرمایند که دل است که گویا در وقت زاده بر اینصورت تا بماند بگفت و وقت زاده این سخن
و دانشش در وضع و میزان که گفت بدل ایند وقت و این تا خوانند نموده و گفت و آنک جان
میتواند و با کردله .

دل است که گفت اندکان جان بماند که گویا یک جان و در وقت شرمه و بماند که بماند در وقت
بماند که گفت و در بزمه به گمانه فرزند است . گمانه که بگفت گمانه بماند .
و در تمام جان جان بماند بماند است این وقت بگفت و در وقت بماند بماند بماند
بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند
بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند

از این بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند
بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند
بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند

در این سخن از اینکه تا که بماند که بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند
بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند
بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند

و در آن سخن از آنکه بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند

بیشتر بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند
بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند
بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند

نامه مدنی به رفسنجان

۱۹ / آذر / ۶۲

خدمت دوست گرامی حجة الاسلام جناب آقای هاشمی رفسنجانی

ضمن تقدیم سلام تندرستی و شادمانی جنابعالی و خاندان محترم و موفقیت همهی کسانی را که در راه حق گام برمی دارند و در راه حق گام می زنند، از خداوند خواستارم. چندروز پیش نامه‌ای حضورتان تقدیم داشتم و اینک نیز ضمن اینکه بوسیله‌ی جنابعالی و به پیوست نامه‌ای حضور حضرت امام تقدیم داشتم، مناسب می‌دانم نکات دیگر را که شاید در نامه‌ی پیش مبروض نشد به استحضار آن دوست گرامی برسانم. نخست آنکه آن دوست ارجمند معتدل و انسانی می‌اندیشید و لذا افکار و اندیشه‌های سازنده و معتدل را هم دوست دارید و هم آنکه پشتیبانی می‌فرمائید، دوم آنکه جنابعالی قویا معتقد هستید که مرحله‌ی تخریب و ویرانگری پایان پذیرفته و اینک به مرحله‌ی اعتدال و سازندگی انقلاب وارد شده‌ایم و لذا باید ابزار کار برای سازندگی فراهم گردد و خود پشتیبان آن هستید، سوم آنکه جنابعالی برآنید که باید هرچه زودتر نظم و آرامش و امنیت و حکومت قانون بر سرتاسر کشور پرتو افکند تا نیروهای خلاقه‌ی خارج از کشور نیز احساس امنیت کنند و مشتاقانه به درون کشور برگردند و دست در دست نیروهای معتدل و سازنده‌ی درون کشور آنهم در مسیر هدف‌های انقلاب به آبادانی کشور و خودکفائی آنهم به مفهوم واقعی و حقیقی نه به عنوان "شعار" بپردازند. و ایران، این قلب شیعه‌ی جهان را آبادان و مردمش را سرفراز و بی‌نیاز گردانند، چهارم آنکه جنابعالی مشتاقانه خواهانید و تلاش می‌کنید که هرچه زودتر کینه‌ها بغض‌ها تهمت‌زدن‌ها پرونده‌سازی‌ها و غیره و غیره بطور کامل کنار برود و صلح و صفا و امنیت و آشتی همگانی بر محیط ایران و برجامعه‌ی ایرانی حکمفرما شود تا هرچه زودتر محیط مساعد و مہیای سازندگی و برگشت به اعتدال گردد.

چنین صفات ارزنده و بسیاری صفات ارزنده‌ی دیگر در وجود آن دوست گرامی است که مرا گذشته از سابقه‌ی دوستی و همشهری‌گری مشتاق نموده و واداشته است که این نامه و نامه‌ی قبلی را حضورتان تقدیم کنم

و یا پیش از آن نیز بوسیله‌ی دوستان مشترک پیام‌هایی را به عرض برسانم و جویای احوال باشم .

و اما گذشته‌ی مخلص، چه پیش از دوران پیروزی انقلاب و چه در دوران انقلاب و بویژه در یک سال اول که فرصت‌گار و سازندگی داشتیم و چه از زمانی که به خارج آمده‌ام و تا بحال، بقدر کفایت روشن است و خارج از مرحله‌ی پرونده‌سازی‌ها که آن دوست ارجمند در جریان می‌باشید و وقوف دارید، شاید گذشته و حالم بیانگر احوالم درایمان به انقلاب و اسلام و ایران باشد و نه تنها ایمان و اخلاص داشته‌ام بلکه در حد مقدوراتم از خدمات کوچکی که از عهده‌ام ساخته بوده است نیز مضایقه نمودهام .

حالا نیز برهمان عهدهم و برهمان عقیدت، نه سرخوردگی دارم و نه برگشتی از طریق . ضمنا همواره گوشیده‌ام در مراتب دوستی خودم نیز وفادار بمانم و نسبت به دوستان، همیشه احساس مسئولیت بکنم و دست از دوستی نکشم و لذا اینکه در نامه‌ی قبلی خودم خدمتان معروض داشتم که به مراتب دوستی و سابقه‌ی دوستی با جنابعالی احترام می‌گذارم و همچنان با تمام وجودم گرمی خواهم داشت، صرفا تعارفی نبوده است و از حقیقتی سرچشمه گرفته است .

و اما آن دوست ارجمند خوب می‌دانید و بهتر از مخلص واقف هستید که اگر فرصت‌های باارزش امروز بیهوده به هدر برود دیگر برگشت چنان فرصت‌هایی غیرممکن است و خوب می‌دانید که حالا دیگر دوران اعتدال و سازندگی و صمیمیت و گذشت و بخشش است و بنابراین باید فعلا نه و بی‌امان در سوی مراحل سازندگی و پدیدآوری محیط اعتدال و حکومت قانون و ایجاد امنیت به مفهوم حقیقی گام برداشت و ابزار گار را فراهم کرد و آن چنان مدیران و مسئولانی را بدین مهم برگمارد که از عهده‌ی انجام چنان مسئولیت‌های سنگینی برآیند و شایستگی و کاردانی و کارپختگی و صداقت لازم را داشته باشند، زیرا کار خیلی مشکل است و با شعار تنها نمی‌شود پیش رفت و این راه دور و دراز را طی کرد همانگونه که تا بحال پیموده نشده است زیرا ابزار لازم فراهم نشده است . مخلص حتی در ایران به استحضار آن دوست ارجمند رسانیدم که اگر اشکالاتی برسر راهم پدید نیاورند و مغرضان به کارشکنی نپردازند و درهای تلاش و فعالیت بسته نشود مهیا هستم و آمادگی دارم که آنچه در قوه و

و بشری که از بزرگترین شرک پنداشته اند شرک است و در هر حال هم

در وقت نصر و مجتهدان در هر جنبه و هر قسمی که بود در هر حال اول و اول است
و هر چه در هر جنبه است اول است و هر چه در هر جنبه است اول است
و هر چه در هر جنبه است اول است و هر چه در هر جنبه است اول است

تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است
تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است
تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است
تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است

تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است
تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است
تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است
تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است

تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است
تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است
تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است
تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است

تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است
تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است
تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است
تا بین هر دو باشد که هر دو است و هر دو است و هر دو است

اندیشه دارم و آنچه را که از دانش و تجربه آموختمام در راه خدمت به ملت و انقلاب ملت و باروری هدف‌های انقلابی ملت بگذارم زیرا همیشه هم نسبت به انقلاب و هم اسلام معتدل و انسان‌پرور محمدی و هم نسبت به ملت ایران در خودم احساس مسئولیت و دین و تعهد نموده‌ام. و تا زنده هستم خودم را از چنان مسئولیت‌هائی و تعهداتی جدا نمی‌دانم - حالا هم برسر قول و تعهد خودم هستم اما بشرط آنکه امکانات هم باشد و گرنه با دست بسته نمی‌شود کاری نمود و گامی برداشت.

دوست ارجمندم اگر در مرحله‌ی سازندگی برنامه‌ریزی‌ها و برنامه‌گزاری‌ها، درست و سنجیده و حسابگرانه و بخردانه و آینده‌نگرانه و نتیجه‌بخش طرح‌ریزی نشود و برای از قوه به فعل درآوردنشان ابزار لازم فراهم نگردد و مدیران کاردان پاک و مخلص بکار گرفته نشوند محال است که دردهای کشور درمان پذیرد. و ناگفته پیداست که برای آنکه بیماری‌ها به شایستگی به تدای درآیند، می‌باید مدیرانی پاک و درست و کاردان و قاطع و ملت‌خواه که برآستی فرزند انقلاب باشند و بدرستی به اسلام معتدل و انسان‌پرور محمدی ایمان داشته باشند و هم آنکه خدمتگزار ملت و کشور باشند آنهم برگنار از هرگونه پیش‌داوری، بغض، کینه، تسویه‌حساب‌های شخصی، بدخواهی و پرونده‌سازی و تهمت‌زنی، مسئولیت‌ها را برعهده بگیرند و به خدمت مردم و انقلاب و نهادهای انقلابی درآیند تا بتوانیم سرانجام بر نابسامانی‌ها و بن‌بست‌ها چیره شویم، نابسامانی‌ها و بن‌بست‌هائی که اینک تمام وجود کشورمان را فرا گرفته است و دارد تار و پود آنرا می‌خورد.

آن دوست ارجمند واقفید که امروز مسائل بسیاری را درپیش روی خویش داریم مسائلی که همچنان لاینحل مانده است ولی می‌توانست لاینحل نماند و می‌توانست نباشد مسائلی همچون جنگ خانمانسوز میان ایران و عراق - سه میلیون آواره‌ی جنگی - معلولین جنگی کمبودها در هر زمینه بویژه اقتصادی - تعطیل مراکز علمی بویژه در سطح بالا، عدم اعتدال عدم امنیت و غیره و غیره که نمی‌خواهم در همین مختصر نامه یک‌یک آنها را به‌عرض جنابعالی برسانم و بلکه به هنگام خود باید برای رفع آنها آنهم درست و سنجیده برنامه‌ریزی و برنامه‌گزاری نمود و یا از جمله گرفتاری‌های دیگر وجود

تقریباً یک میلیون نفر آواره و در بدر در خارج از مرزهای کشور است که دردی بر دردها افزوده است، و اکثر این مردم فقیر و نادارند و کمترین درآمدی برای معاش روزگذر خودشان ندارند و بسیاری از آنها به مخلص مراجعه می‌کنند و شرح‌پیشانی و فقر مفرط آنها جگرخراش است و گاهی آنقدر غرق در اندوه می‌شوم که بی‌اختیار اشکم سرازیر می‌گردد زیرا من هم وضعی ندارم که بتوانم کمک احوالشان باشم و طبیعی است مختصر کمک‌هایی که می‌توانم به هر طریق و به هر راه به آنها بکنم می‌کنم اما این چاره‌ی درد نیست و چون فوق‌العاده درمانده و پریشان احوال و فقیر هستند در نتیجه به هر کاری برای گذران معاش خودشان دست می‌زنند و چاره‌ای هم ندارند و این هم باعث گرفتاری مضاعف و سرشکستگی ما در برخی موارد شده است و باید هرچه زودتر حل مشکل شود که بتوانند با احساس امنیت و حکومت قانون به ایران برگردند ولی تا امنیت و حکومت قانون نباشد از برگشتن واهمه دارند و بیشتر اینها نیز بعرض برسانم که مردم عادی هستند نه صاحب مقام‌های نظام پیشین. تازه باید ترتیبی داده شود که صاحب‌مقام‌ها نیز در پناه قانون برگردند و در خدمت مردم بهر تقدیر، برای فائق‌آمدن بر چنان نابسامانی‌هایی و برطرف کردن کمبودها و گشودن بن‌بست‌ها و خلاصه‌ی کلام در مسیر سازندگی و خلاقیت گام نهادن و به ملت امید و نوید دادن و مرحله‌ی سازندگی انقلاب را متبلور کردن و همه‌ی مغزهای خلاقه درون کشور و بسرون مملکت را در خدمت انقلاب و ملت بکار کشیدن، برنامه می‌خواهد و باید عرض کنم که با شعار تنها مقدور نخواهد بود و به جایی نخواهیم رسید.

آن دوست ارجمند خوب می‌دانید که در امر کشورداری هنر آن نیست که مسئله‌آفرینی کنیم و برای ملت مسئله بترائسیم تا آنها را سرگرم نگاه داریم تا بدین دستاویز حکومت‌کرده باشیم. این شیوه‌ی کسانی است که از ملت بیگانه‌اند و راه‌ی به سوی حکومت بر دل‌ها ندارند و حال آنکه کارگزاران حکومت انقلاب که نباید چنین باشند زیرا از ملت هستند.

تشریح یک بیغیر کند ... از صبح از شمار کرده است و سر بر او انداخت
 دیگر این سم غیر از آنکه در آن دانه مار در شتر میزنند خوشه نخند ... پس آنگاه در نفس در
 مرتکب دفع بریدند و فرمودند که ... که در شتر است ... هر آنگاه که نخند ... و آنچه که
 میزند تیره ... بر او من حشر تمام است و در شتر است ... کشته گمانه ... در تمام بدن
 و در بهار ... که اگر ... از این عیار است ... وضع نموده ... دانه در میان او را ... غیر است
 دیگر ... در دانه ... شتر ... است ... در شتر ... این است ... است
 در شتر ... است ... در دانه ... است ... است ... است ... است
 بیغیر کرده ... است ... است ... است ... است ... است
 سر است ... است ... است ... است ... است
 برقیه ... است ... است ... است ... است ... است
 در سر ... است ... است ... است ... است ... است
 بر شتر ... است ... است ... است ... است ... است
 و در شتر ... است ... است ... است ... است ... است
 کتف لب خند ... است ... است ... است ... است ... است
 است ... است ... است ... است ... است
 این نیز ... است ... است ... است ... است ... است
 است ... است ... است ... است ... است

و بهر حال هنر کشورداری و حکومت بردل‌ها، در حل مسائل است و در حل مسائل هم اگر شناخت کافی از مسائل و چگونگی راه‌حل آنها نداشته باشیم، به جایی نخواهیم رسید و در نیمه‌ی راه سرگردان باقی خواهیم ماند.

دوست ارجمندم نمی‌خواهم جناب‌عالی را رنجیده‌خاطر کنم که چه کارهایی می‌شد ظرف این چهار سال انجام داد که به انجام نرسید و اگر همانگونه که در آغاز انقلاب، عشق و شور و شوقی بود وصف‌ناپذیر و همه‌ی مغزها و نیروها و دست‌ها در خدمت انقلاب و تحقق بخشیدن به آرمان‌های انقلاب بودند، همچنان ادامه می‌دادند و بدخواهان و مغرضان تفرقه‌ها نمی‌انداختند و عناصر گردان مومن و مخلص را کنار نمی‌زدند امروز بسیاری از مسائل را حل کرده بودیم و بسیاری بن‌بست‌ها را گشوده بودیم و کمبودها را بر طرف کرده بودیم و در جهان جلوه‌ی دیگری داشتیم و دریغاً که چنان نشد، از این مسائل فعلاً در می‌گذرم زیرا بیان‌شان غم‌فزا و تأثیربار است. شرح این هجران و این خون‌جگر این زمان بگذار تا وقت دیگر.

هرچه هست هرزمان می‌توان از راه خطا برگشت و از اشتباه پیشگیری نمود و هیچ زمان فرصت نگذشته است و باز عرض می‌کنم همانگونه که خود جناب‌عالی نیز با تمام وجود خواستار می‌باشید، انشاء‌الله حالا دیگر دورانی فرا رسیده است که سازندگان و نیروهای خلاقه و فعال و معتدل کشور چه در برون و چه در درون دست در دست یکدیگر بگذارند و محیطی مساعد نیز برای چنان همکاری و همگامی هرچه زودتر فراهم گردد تا در نتیجه محیطی داشته باشیم مالا مال از اعتدال و محبت و سازندگی و امید و امنیت و همه به هم لبخند محبت بزنیم و به اعتدال برسیم و از خداوند مسئلت داریم که چنان زمانی زودتر فرا برسد.

با آرزوی موفقیت و شادمانی جناب‌عالی و همه‌ی کسانی که در راه نجات ملت ایران تلاش می‌کنند و با آرزوی پیروزی ملت ایران

دوستدار احمد مدنی

امضاء:

نامه‌مدنی به رفسنجان

۱/ خرداد/ ۶۳

خدمت دوست گرامی حجت‌الاسلام جناب آقای هاشمی رفسنجانی
 ضمن تقدیم سلام، در نامه‌های پیشین مطالبی را که می‌بایست
 استحضارتان برسانم یادآور شدم و چنانچه نکاتی را معروض داشتم که خوشایند
 نبوده است انشاءالله رنجیده‌خاطر نخواهید گردید زیرا باید بدون آنکه
 غرض و مرضی در گار باشد دردها را عنوان نمود و وضع را بدانگونه که هست
 بازگو کرد و به اندیشه‌ی درمان بود، پرده‌پوشی بی‌مورد زیانبار است و دودش
 توی چشم همه‌ی ما خواهد رفت. بهر حال از خداوند خواستارم که آنچه را که
 خیر و صلاح می‌باشد و مصلحت ملت ایران در آنست، پیش آورد. و اما
 مطلب: دوست حامل نامه‌ی پیام جنابعالی را آوردند تا نظرم را نسبت به
 هشت مورد زیر روشن گردانم و خلاصه‌ای بشرح زیر معروض می‌دارم:

۱ - سوگند برای حفظ امنیت کشور:

در این مورد شاید کارنامه‌ی عملم بهترین گواه باشد بویژه پس از
 پیروزی انقلاب، چه در وزارت دفاع ملی، چه در نیروی دریائی، چه در
 کشتیرانی کشوری و چه در مسئولیت استانداری خوزستان که در شمار
 مسئولیت‌های مستقیم بود و چه در مسئولیت‌های جانبی و جنبی واگذار
 (واگذار) شده همانند آرام‌بخشی در منطقه‌ی بلوچستان، آرام‌بخشی در
 گیلان، آرام‌بخشی در خلیج فارس و جوانب آن و غیره.

همانگونه که در تمام موارد مزبور با همه‌ی توانم در راه پاسداری و
 نگهداری امنیت کشور و یکپارچگی آن کوشیدم و از هیچ تلاش و فداکاری دریغ
 نداشتم، همچنان در این راهم و بر این عهد و وظیفه پای‌بند و معتقد زیرا یکی از
 هدف‌های بنیادی انقلاب ملت ایران، انقلابی که بدان ایمان داشته و دارم و
 خواهم داشت، ایجاد امنیت، دادگستری، برابری و حکومت قانون بوده است تا از
 تجاوز و تخطی به حقوق برحق ملت ایران و فرد فرد مردم کشورمان پیشگیری بعمل آید.

۲ - عدم پیگرد ماورین:

من خودم که پی‌درپی به تیر تهمت و افترا گرفتار شده‌ام و در مدت
 شش سال اخیر و در برابر خدمات مخلصانه‌ام ناسپاسی‌ها دیده‌ام، خوب
 می‌دانم که بیگناهان را آزردن و به مواخذه گشاندن و به تیر تهمت و افترا درگیر
 کردن چقدر جگرخراش است، بنابراین روا نمی‌دارم رنجی را که خود کشیده‌ام

صفت کفر و ایمان

ای ایمان در هر چیزی که بگوید استخوانی و پاره نشود و در هر کجای که باشد از دستش ریزد و کلمه استغفر اللهم که در زبان است آن را بر زبان نهد
 نگوید که یه و یه و یه که نفس در آن است و در آن طایفه خود را بگذرد که است از کلمه و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 این است و در آن است بر هر چه است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است

صفت عارف است که

صفت است که در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد
 کفر و ایمان است که در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد
 بر حق است که در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد
 یکدیگر که در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد
 در این است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 به این است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 هر کجاست

صفت کفر و ایمان

صفت کفر و ایمان در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد
 که در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد
 که در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد
 که در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد در هر کجای که باشد

در مورد دیگران بکار برم که در آن صورت عقده و کینه‌توزی و تسویه حساب‌های شخصی خواهد بود و این با بی‌غرضی جور در نمی‌آید، وانگهی خوب می‌دانم که در اسلام اصل بر بی‌گناهی است مگر خلاف آن ثابت شود.

بنابراین کمر قتل و تعقیب ماموران را نیسته‌ام و بسیاری از آنان را صدیق و گاردان و خدمتگزار می‌دانم، چیزی که هست معدودی نیز هستند که خطا کرده‌اند و در مظان چنان تهمت‌هایی قرار دارند و در نتیجه بدنام شده‌اند و بدنامی‌شان به شیاع رسیده است و بدیهی است که روا نیست که چنین مردمی، همچنان بر سرکار بمانند. و بهتر است کنار بروند و بیگمان در پناه قانون و برگنار از هرگونه پیش‌داوری می‌توانند از حقوق خودشان دفاع کنند، اما هرگز روی هوی و هوس و نظرات شخصی به محاکمه کشانیده نخواهند شد، شخصا هم کوچکترین سادسیم مردم آزاری را ندارم و از آزار و تعقیب و تنبیه و کوچک‌کردن دیگران و نابودکردن نشان لذت نمی‌برم و شاد نمی‌شوم و معتقدم که همیشه و در پناه قانون حقوق ملت ایران و فرد فرد مردم گشورمان باید محفوظ بماند تا احساس امنیت بکنند و دل به کار ببندند و طبیعی است که در همه احوال قاطعیت مردمی حکومت، باید محفوظ بماند تا بتواند کار را پیش ببرد و بدنبال آن انضباط در جامعه برقرار باشد و در همه احوال پاکی و پارسائی بر جامعه حکومت بکند و ناپاکی راه پیدا ننماید.

۳ - دادگاههای انقلاب :

در نامه‌ی پیش به استحضارتان رسانیدم که نظم و ترتیب درون کشور تکلیف هر کس را مشخص خواهد نمود و هر چه و هر جی بر ارکان کشور در روابطشان با ملت پدید نخواهد آمد.

بنا بر این برای آنکه نظم و ترتیب برقرار گردد، نمایدارگان تصمیم‌گیری و قضائی پراکنده و جوراجور باشد و اگر دادگاههای انقلاب جدای از نظام قضائی کشور تصمیم‌گیری کنند و یا در درون دادگاههای انقلاب تصمیم‌گیری‌ها جوراجور باشد، برای نمونه قاضی دادگاه یک‌جور رای بدهد و مجری حکم جور دیگری به انجام برساند و یا ضابط دادگاه خود هم قاضی گردد و هم ضابط و هم مجری حکم و از این قبیل امور، به نظام قضائی کشور آسیب بسیار وارد خواهد شد و امنیت و اطمینان مورد انتظار جامعه پا نخواهد گرفت، بنا بر این هرگاه دادگاههای انقلاب بصورت منظم و یکپارچه و مثلا در قالب دادگاههای اختصاصی عمل کنند و دادگاههای دیگر در حکم دادگاههای عمومی و هریک نظم و یکپارچگی خود را داشته باشند خوب است و گرنه تشتت و عدم اطمینان

سبب خواهد شد .

۳- در مورد سپاه و کمیته :

به هنگامی که وزیر دفاع ملی بودم برای دفاع و امنیت کشور ، طرحی ارائه کردم که عبارت بود از :

الف : وزارت دفاع ملی که وظیفه اش صرفا تدافعی بود و تنها به کار دفاع می پرداخت و هیچگونه کاری به امور درون کشور از نظر انتظامی و غیره نداشت و از نظر قدرت نیز کیفی نیرومند بود نه آنکه کمی شمار فراوانی داشته باشد و نظرم این بود که به حدود صد و هشتاد هزار نفر کاهش پذیرد و در این شمار کادر وظیفه را دربر نداشته باشد و کادرش از افراد استخدای و خرید خدمتی تشکیل شده باشد تا با توجه به دانش و کاردانی که لازم است فنون تخصصی مربوطه را دارا باشند و فراگیرند .

ب : وزارت انتظامات ، که از چهار رکن ، سپاه پاسداران ، امنیت ملی ، شهربانی گل کشور و ژاندارمری گل کشور سازمان می یافت و پیشنهاد داده بودم که کمیته ها نیز به شهربانی و ژاندارمری بپیوندند که در آن صورت ایمان و صداقت کادر کمیته ها و گارپختگی و کاردانی کادر شهربانی و ژاندارمری دست بدست هم می دادند و نیروی بسیار معتقدی برای حفظ امنیت و انتظامات درون کشورمان می گردید و ارتش هم صرفا به کار دفاع می پرداخت و به امور انتظامی درون کشورمان کاری نمی داشت .

به هر تقدیر ، آن طرح به انجام نرسید و بعدا نیز از وزارت دفاع ملی کناره گرفتم و برنامه های دیگری پیش آمد . هرگاه طرح مزبور بموقع خود پذیرفته شده بود و اجرا می گردید ، جامعیت داشت و نتیجه بخش بود ولی حالا وضع عوض شده و پاسداران وزارتخانه ای دارند و ترتیب دیگری است و طرح مزبور چندان کارآئی ندارد ؛ ولی کمیته ها می توانند به شهربانی و ژاندارمری بپیوندند و در راه تکامل خود ، مکمل یکدیگر شوند تا هم خود نظم و ترتیب بایسته و وحدت کار داشته باشند و هم آنکه بتوانند به شایستگی نظم و ترتیب را در سرتاسر کشور پدید آورند و دوگانگی به چشم نخورد ، زیرا همانگونه که عرض کردم هرگاه مراکز تصمیم گیری و تنظیم امور جورا جور باشد مردم سردرگمی خواهند داشت و در نتیجه امنیت و اعتماد خود را از دست خواهند داد . افزون بر آن ، به جز اشخاص فرصت طلب و سوء استفاده گن از چنان درهم و برهمی

سبب غلبه

۱- در سبب غلبه

بسیاری که بعد از علاج هم در نفع نیستند و این را می دانند که در بیت ۱۰۰

است و نفع نفع می رسد بیشتر در نفع در نفع است و نفع می باشد بگوید اگر در درون کند از نظر نفعی و
نیز نفع باز نفع است بر کس نیست و آنکه که در درون نیست نفع می باشد در نفع است و نفع در نفع است
و نفع است که نفع در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است
نفع نفعی در نفع است و نفع در نفع است

ب- نفع نفع است که در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است
و نفع در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است
نفع نفعی در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است
نفع نفعی در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است

بر نتیجه آن نفع نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است
نفع نفعی در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است
نفع نفعی در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است
نفع نفعی در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است
نفع نفعی در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است و نفع در نفع است

سوءاستفاده خواهند نمود بنا بر این، شخصا عقیده مندم که با برنامه‌ای حساب شده و پیش‌بینانه و سنجیده و حسابگرانه، بهتر است که کمیته‌ها به ژاندارمری و شهربانی بپیوندند.

۴ - خودمختاری و تجزیه‌طلبی :

همیشه با خودمختاری که با وضع خاص کشورمان، نتیجه‌اش تجزیه‌طلبی خواهد بود مخالفت کرده‌ام و در خوزستان با تمام توانم در برابر چنان سروصدائی که در آن دوران، بیش از هر جای کشور در خوزستان آغاز شده بود ایستادم و هیچ‌گونه تردید و تاملی به خود راه ندادم و سپس نیز در بلوچستان به همین راه رفتم و در خارج از کشور هم در هر نوشته‌ام یا سخنرانی و مصاحبه‌ام زیان خودمختاری را برای ایران و آسیبی که در قبال آن به یکپارچگی کشور وارد خواهد گردید یادآور شده‌ام و استدلال کرده‌ام و همچنان در این راهم و پای‌بند و معتقد بدین راه و باور دارم که خودمختاری به تجزیه و اضمحلال کشورمان خواهد پایانید. و در این راه، بسیاری را هماهنگ و همگام خود گردانیده‌ام.

۵ - رجال بازار از آزادی و امنیت در تجارت برخوردار خواهند بود.

همواره معتقد بوده‌ام که در امور بازرگانی و کسب و کار و تلاش‌های اقتصادی، اصولا آن اصطلاح مشهور که دولت بازرگان خوبی نیست، بیش و کم درست می‌باشد و بهتر است که دولت مشاور و راهنما و مراقب احوال باشد تا عامل کار و تلاش. البته یک رشته صنایع مادر همچون صنعت نفت، ذوب آهن، صنعت شیلات، صنعت مس و غیره هست که دولتی خواهد بود، ولی در بسیاری موارد بهتر است که غیر دولتی باشد و آنرا مطلقا در برنامه‌های اقتصادی خودم که سال‌ها در دانشگاه تدریس می‌نمودم تشریح کرده‌ام.

در مورد بازرگانی خارجی نیز مخالف دولتی بودن آن هستم و بهتر می‌دانم که دولت نظارت و رهبری داشته باشد تا عاملیت. البته در این آزادی بازرگانی باید انحصارگری نباشد و ضابطه حکومت‌گند تا رابطه و رجال پاکدامن بازار، در امر بازرگانی درون و برون کشور، دست‌اندرکار باشند و رقابت سازنده هم وجود داشته باشد و کوتاه سخن، کار در انحصار معدودی نباشد که نوعی حق‌گشی است و بگونه‌ای گام برداری شود که هم ابتکار عمل و رقابت مشروع و فعالیت بازرگانی آزاد مشهود باشد و هم آنکه حقوق ملت محفوظ بماند و انحصارگری و احتکار و این جور

که باشد و به نمی نماند که سید مسلم که در این کتاب در شرحه بجهت جادو و جادوگری است
که در این کتاب در شرحه بجهت جادو و جادوگری است

۱ - در کتب و مجامع

بیشتر در کتب و مجامع که در این کتاب در شرحه بجهت جادو و جادوگری است
که در این کتاب در شرحه بجهت جادو و جادوگری است
که در این کتاب در شرحه بجهت جادو و جادوگری است
که در این کتاب در شرحه بجهت جادو و جادوگری است

۲ - در کتب و مجامع

بیشتر در کتب و مجامع که در این کتاب در شرحه بجهت جادو و جادوگری است
که در این کتاب در شرحه بجهت جادو و جادوگری است
که در این کتاب در شرحه بجهت جادو و جادوگری است
که در این کتاب در شرحه بجهت جادو و جادوگری است

بیشتر در کتب و مجامع که در این کتاب در شرحه بجهت جادو و جادوگری است
که در این کتاب در شرحه بجهت جادو و جادوگری است
که در این کتاب در شرحه بجهت جادو و جادوگری است
که در این کتاب در شرحه بجهت جادو و جادوگری است

موارد رخ ندهد و ضمناً بیت‌المال ملت حفظ شود، حالا گهگاه وضع طوری است که هم کالا به بهای چندین برابر قیمت اصلی خریداری می‌شود و هم آنکه سهم عمده‌ای از پول، بی‌جهت گیر واسطه‌های خارج کشور می‌آید و حال آنکه می‌شد اصولی تر کار کرد تا چنان درآمدی نصیب ملت ایران شود تا بیگانه‌ها و واسطه‌ی بیگانه‌ها، ۶ - در خدمت وطن و انقلاب و اسلام بودن و تا استیفای حقوق تاریخی ملت ایران تلاش گردن:

نیاز به گفتن ندارم که تا کجا چه پیش از پیروزی انقلاب و چه پس از آن در این امر گام برداشته‌ام و چه کرده‌ام و آنچه را که انجام داده‌ام برای خشنودی خدا و آرامش وجدانم بوده است و بر تاسیاسی‌ها و واقعی ننهاده‌ام و افسرده خاطر نشده‌ام زیرا آنجا که دادگاه، دادگاه الهی باشد خوب می‌دانم که پادشاهها درست داده خواهد شد و تهمت و افترا و پرونده‌سازی اثر نخواهد داشت.

به اسلام آنهم اسلام معتدل و انسان‌ساز محمدی و علوی ایمان خلل ناپذیر داشته‌ام و دارم به انقلاب حقیقی ملت یعنی انقلاب سازنده، پدید آور، هستی‌بخش و امیدآفرین ملت ایران ایمان داشته‌ام و دارم به ایران و حفظ حقوق برحق این ملت همیشه پای‌بند بوده و خواهم بود و در همه احوال خود را پاسدار ملت دانسته و می‌دانم و بر عهد و پیمانم در برابر اسلام معتدل، انقلاب سازنده و ایران و ملت ایران همچنان پای‌بند خواهم ماند و این را صرفاً ادعا نمی‌کنم و شعار نمی‌دهم، زندگینامه‌ام دلیل این مدعاست. هیچگاه بیرون‌گود نایستادم و همیشه به استقبال خطر رفتم اما حساب شده و نتیجه‌بخش نه بی‌حساب و بی‌نتیجه.

در این جا سخنی دارم و آن مسئله‌ی جنگ ایران و عراق است. این جنگ را قطعاً بنیان‌کن و خانمان‌سوز و خانمان‌برافکن می‌دانم و لذا از آغاز درگیری چنان نبرد بلا خیز بلا باری پیوسته و لا ینقطع علیه آن تلاش کرده‌ام و نامه نوشته‌ام، خواه به امام و دیگر رجال درون کشور خواه به رجال بین‌المللی و روسای دول. از هر گجا و هر کس درخواست کمک و میانجیگری نمودم که با حفظ حقوق برحق ملت ایران به جنگ پایان بدهند و باز هم از گوشش نخواهم ایستاد زیرا ایمان قاطع دارم که جنگ مزبور تنها و تنها به سود جهان‌خواران شرق و غرب و پادوهای آنان بویژه اسرائیل بوده و خواهد بود.

شماره ۱۰۰
 شماره ۱۰۱
 شماره ۱۰۲
 شماره ۱۰۳
 شماره ۱۰۴
 شماره ۱۰۵
 شماره ۱۰۶
 شماره ۱۰۷
 شماره ۱۰۸
 شماره ۱۰۹
 شماره ۱۱۰

در وقت این پنج روز در این وقت در این وقت در این وقت
 در وقت این پنج روز در این وقت در این وقت در این وقت
 در وقت این پنج روز در این وقت در این وقت در این وقت
 در وقت این پنج روز در این وقت در این وقت در این وقت
 در وقت این پنج روز در این وقت در این وقت در این وقت

در وقت این پنج روز در این وقت در این وقت در این وقت
 در وقت این پنج روز در این وقت در این وقت در این وقت
 در وقت این پنج روز در این وقت در این وقت در این وقت
 در وقت این پنج روز در این وقت در این وقت در این وقت
 در وقت این پنج روز در این وقت در این وقت در این وقت

در وقت این پنج روز در این وقت در این وقت در این وقت
 در وقت این پنج روز در این وقت در این وقت در این وقت
 در وقت این پنج روز در این وقت در این وقت در این وقت
 در وقت این پنج روز در این وقت در این وقت در این وقت
 در وقت این پنج روز در این وقت در این وقت در این وقت

دوست ارجمندم باید واقع بین بود، محال است جنگ افروزان جهان بگذارند ایران در عراق پیش برود و پیروزمند شود، محال است صدوبیست میلیون عرب، با آن تعصبات خاص نژادی و غیره که دارند بگذارند عجم بر عرب چیره گردد و شیعه بر سنی فائق آید. این نوشته انشاء نیست بلکه حقیقتی است. آنروز که گروگانگیری شد، اولین کسی بودم که بصراحت علیه چنان کاری نوشتم و مصاحبه کردم و اعلامیه دادم و گفتم که این کار در نهایت به زیان ملت ایران خواهد پایانیید و سبب خواهد شد که هم چهره‌ی زیبای انقلاب، چرکین گردد و هم ملت نجیب و مظلوم ایران را در جهان ظالم بشناسند و در برابر چهره‌ی ظالم آمریکا را مظلوم جلوه دهد و به سود آمریکا خاتمه یابد. و سرانجام همان شد که پیش‌بینی می‌نمودم. ما جز خسران بهره‌ای نگرفتیم و میلیاردها دلار بیت‌المال ملت به فنا رفت و من هم که در برابر چنان خطائی بصراحت ایستاده بودم پیوسته به تیر تهمت و افترا مبتلا گردیدم و چه چیزهایی که شنیدم و علیه من منتشر گردید ولی همواره به خودم می‌گفتم، نیک باشی و بدت گوید خلق، به‌که بد باشی و نیکت بینند. حالا هم بصراحت می‌گویم که ادامه‌ی این جنگ اهریمنی جز زیان جبران‌ناپذیر برای ایران و ملت ایران بهره‌ای دیگر نخواهد داشت و عاقبت آن برای دو ملت ایران و عراق، جنگ هر دو سو شکست است و برای امپریالیسم شرق و غرب و پادوهای چنان جهان‌خوارانی بویژه اسرائیل، جنگ همه‌سو پیروزی.

آنروز که ایران عراق را از خوزستان بیرون کرد و فاتح نبرد گردید بهترین فرصت برای پایان دادن به جنگ بود و دریافت خسارات ناشی از جنگ، زیرا ایران از موضع قدرت گفتگو می‌داشت و افکار جهان را با خود داشت، لذا التماس‌ها کردم که از فرصت بهره‌گیری کنید تا با توجه به منافع و حقوق برحق ملت ایران جنگ فیصله یابد و غرامت دریافت شود، درخواستم مورد پذیرش قرار نگرفت.

امروز وضع عوض شده است و افکار جهان علیه ایران بسیج شده است. یا در جریان افکار جهان می‌باشید و یا نمی‌باشید، اگر می‌باشید و به افکار جهان واقعی نمی‌گذارید باید متاسفانه عرض کنم که خودتان را گول می‌زنید و اگر ارجی قائلید زیرا فردا همین مجامع بین‌المللی هستند که می‌باید تکلیف پایان جنگ و پرداخت خسارات ناشی از آنرا روشن نمایند که آنها کم علیه ایران شده‌اند.

آنروز داستان گروگانگیری پیش آمد و پی‌آمدش چنان شد که بیت‌المال ملت به عبت به‌هدر رفت و امروز هم دارد مسئله‌ی غرامت جنگ از میان می‌رود و از همه‌سو و همه‌جهت زیان برده‌ایم ولی حاضر به پذیرش خطای خویش و ندانم‌کاری خویش نمی‌باشیم .

بهرحال خدا کند هرچه زودتر و در حیات امام مسئله‌ی جنگ حل شود و با توجه به منافع و حقوق برحق ملت ایران جنگ مزبور پایان پذیرد وگرنه بعدا کار خیلی مشکل خواهد بود و مسائل بسیاری را که احیانا لاینحل باشد همراه خواهد داشت .

۷- روحانیت :

شاید جناب‌عالی در جریان باشید که هم از سوی پدر و هم از سوی مادر نسل اندر نسل وابسته به خانواده‌ی روحانیت بوده‌ام و برای حفظ سوابق خانوادگی خودم هم که شده باشد خود را همیشه وابسته به روحانیت می‌دانم . جناب‌عالی خوب می‌دانید که گام‌های افراطی برداشتن پیوسته عکس‌العمل‌ها و بازتاب‌های تفریطی خواهد داشت و اگر امروز روحانیت نخواهد بجای آنکه مشیر و مشار و رهبر و پناهگاه ملت باشد ، در همه‌ی رده‌های اجرائی حتی رده‌های پائین اجرائی کارکنند دیگر آن ارزش حقیقی خود را از دست خواهد داد و پناهگاه ملت نخواهد بود و فردائی هم این افراط عکس‌العمل خواهد داشت . به‌همین مناسبت همواره اگره داشتم که روحانیت در رده‌های اجرائی کشور که‌دون‌شانس می‌باشد بگاز بپردازد گهگاه حتی تا رده‌ی یک کارگزار رده‌ی پائین خود را فرود آورد . بدیهی است همیشه و بویژه پس از اسلام ، روحانیت در ایران در رده‌ی رهبری و مشیر و مشاری قرار داشته و پناهگاه و ملجاء ملت بوده است و همچنان ملجاء ملت خواهد بود و در رده‌ی مشیر و مشاری و رهبری قرار خواهد داشت و در رده‌های دیگری هم که بایسته باشد برسرکار خواهد ماند اما در حد اعتدالش و گمان کنم این رویه در درازمدت به سود و صلاح روحانیت است .

۸- امام :

این حقیقتی است که انقلاب ملت ایران با وجود امام و رهبری امام ، یک کانون شد و جان‌گرفت و نیرویافت و سرانجام از قوه‌به‌فعل آمد . ایشان رهبر انقلاب و پیشوای ملت هستند و همواره گرامی می‌باشند و مقام رهبری ایشان محفوظ است .

آید بیانش در این کتب نیز آمده است و در این کتاب
 در بیان کتب و از جمله کتب است که در این کتاب
 در بیان کتب و از جمله کتب است که در این کتاب
 در بیان کتب و از جمله کتب است که در این کتاب

۲ - روایت

این کتاب در این کتب نیز آمده است و در این کتاب
 در بیان کتب و از جمله کتب است که در این کتاب
 در بیان کتب و از جمله کتب است که در این کتاب
 در بیان کتب و از جمله کتب است که در این کتاب
 در بیان کتب و از جمله کتب است که در این کتاب
 در بیان کتب و از جمله کتب است که در این کتاب
 در بیان کتب و از جمله کتب است که در این کتاب
 در بیان کتب و از جمله کتب است که در این کتاب

۳ -

این کتاب در این کتب نیز آمده است و در این کتاب
 در بیان کتب و از جمله کتب است که در این کتاب
 در بیان کتب و از جمله کتب است که در این کتاب
 در بیان کتب و از جمله کتب است که در این کتاب

و در امور اجرائی کشور نیز بهتر است ضابطه حکومت کند یعنی پاکی و پارسائی و گاردانی و تخصص تا بتوانیم به حقیقت نه با شعار، مسائل کشورمان را حل کنیم و بنیست‌ها را بگشاییم و از وابستگی بدرائیم و به خودکفائی نسبی برسیم و در گشاکش آن، مردم از حالات افراط و تفریط و تخریب به اعتدال و نرمش و سازندگی روی آورند و طبیعت معتدل و منطقی خود را باز یابند. با حل مسائل است که می‌توان به مشکلات کشور چیره گردید و ملت را با خود داشت نه با مسئله‌آفرینی و سردرگمی.

طبیعی است که کشور برای سازندگی نظم و ترتیب و یکپارچگی می‌خواهد و معدودی نمی‌توانند با ترور بازی و غیره هم امور سازندگی کشور را مختل گردانند و هم امنیت مردم را و مجریان امور را نیز به مخاطره اندازند.

و هرگاه کسانی باشند که به نظم و قانون کشور سرفرود نیاورند و یاغی‌گری کنند و خللی در نظم کشور پدید آورند دیگر مامشات با آنها روا نخواهد بود و باید پاسخگوی کجروی‌های خود باشند و به تعقیب و کبفر گشائیده شوند. اما این دلیلی نمی‌شود که بی‌گناهان مورد پیگرد و بازداشت قرار گیرند و از هر توهمی به بند آیند و بدون آنکه تکلیف آنان مشخص و روشن گردد در بند بمانند و در نتیجه به امنیت و اطمینان جامعه لطمه وارد آید که زیانش بسیار است. ضمناً جا دارد حسابگرانه و مخلصانه و معتقدانه در وقت خودش عفو عمومی اثربخشی که در مسیر عمل، خنثی نشود، صادر گردد تا همه‌ی سازندگان و کاردانان و متخصصان و کارپختگانی که اینک در خارج از کشورند و یا در درون و برگران، احساس امنیت و اطمینان و آزادی مشروط کنند و ایمان آورند و به سازندگی برگردند تا چرخ‌های خلافت کشور بحرکت درآید.

در پایان سخن، آرزو مندم که نایب‌سامانی‌ها بسرآید و کشور در مسیر سازندگی و امنیت و امید و زندگی و حکومت قانون و اعتدال و نرمش، آنهم در همه‌ی احوال حسابگرانه و در ضابطه گام‌های پراجی بردارد تا هدف‌های مقدس انقلاب سازنده را به‌ثمر برساند و نیز از خداوند خواستارم که این جنگ خانمانسوز خانمان برانداز خانمان برافکن هرچه زودتر با توجه به صرفه و صلاح ملت ایران و رعایت حقوق برحق این ملت پایان پذیرد.

با آرزوی موفقیت و سعادت‌مندی: ارادتمند - احمد مدنی.

امضاء:

درد و در آن روز برت است فلان که می فریاد بپندارند آنگاه تمام بخت و بدست
 سازند و در آن روز است تمام روز بخت و بدست و در آن روز است تمام
 بخت و بدست و در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام
 بخت و بدست و در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام

بجز بخت که در میان فلان است بخت دیگر بخت و بدست و در آن روز است تمام
 بخت و بدست و در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام

در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام
 بخت و بدست و در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام
 بخت و بدست و در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام

در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام
 بخت و بدست و در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام
 بخت و بدست و در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام

در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام
 بخت و بدست و در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام
 بخت و بدست و در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام

در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام بخت و بدست و در آن روز است تمام

نامه مدنی

به یکی از افراد عشایری در بلوچستان

تذکر: چنانکه ملاحظه می‌کنید در متن نامه سال نگارش آن معلوم نیست. نام مخاطب را نیز عمداً به لحاظ امنیتی قلم گرفته‌ایم. اما توضیحا می‌افزائیم که مخاطب فردی است که براساس برخی گزارشات موجود در مرکز اطلاعات سپاه پاسداران در تهران (که از مرکز زاهدان گزارش شده) گویا با ایادی سپاه در یکی از شهرهای جنوب شرقی کشور مرتبط بوده و از وعده و وعیدهای کلاهبردارانه‌ی مدنی نیز شکوه و شکایت داشته است.

۱۱۷ اسفند

خدمت دوست گرامی آقای ...

ضمن تقدیم سلام تندرستی و موفقیت شما و خاندان محترم و جمع دوستان بویژه دوستانی را که در راه رسیدن به هدف یعنی پیروزی بر اهریمنان ایران ویران‌کن فعلاً حاکم، عاشقانه، بخردانه و خستگی‌ناپذیر تلاش می‌کنند و تا به پیروزی نرسند دست از مبارزه برنخواهند داشت، از خداوند خواستارم.


مشاق بودم و هستم که خیلی قبل از این آن دوست محترم و دیگر دوستان را زیارت می‌کردم و برنامه نیز همین بود که در آن حدود به دیدار شما و دیگر دوستان نائل گردم و انشاءالله در فرصت مناسب انجام خواهم داد. و برای مقابله با اهریمنان فعلاً حاکم انشاءالله همگی دست به دست یکدیگر خواهیم داد تا با توکل به خداوند متعال و برخورداری از نیروی شکست‌ناپذیر ملت بر دشمنان ملت پیروز شویم و انشاءالله امتیازات فداکاران و خادمان به ملت و کشور پس از پیروزی خواهد بود.

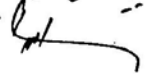
آقای مهندس... و خانواده‌ی ایشان و خانواده‌ی اینجانب خدمت خانواده‌ی محترم سلام می‌رسانند دیگر دوستان نیز احوالپرس می‌باشند و سلام می‌رسانند. موفقیت آن دوست محترم و جمع دوستان مبارز را در راه نجات ایران از خداوند خواستارم. با آرزوی موفقیت و پیروزی دوستدار — سید احمد مدنی

فردت یک گلهی آینه

تم بنام سه شنبه زویش زانم تم و جم شون برش پستان ما در راه بیدون
بر پستان میز بر این این ایام و جم که فضا که نیاید . بخواند . و گفته اند بر شون
و تا که سوز زنده است از سینه بر زنده است از خانه و تمام

تساق به نام جم که می خور این آنست تم و دیگر شون از زینت یکم در این روز
بین بد که میزند بیدار و دیگر شون هر کس در پی و در وقت شب بنام غول دارد .
در وقت بد با بر این فضا که بنام در کس است است یکم جم و در آن به کل
بخواند تسال و در وقت از خیر کشت با بر است بر همان که میزند شوم و در پی
استبانت در کالان و خازان است در کس هر از بر این خواهد بود .

آفرینش  و خازان بنان و خازان و این است خازان تم سه شنبه
بهر شون نیز او هر شنبه سه شنبه . زویش آنست تم و جم شون سینه را
در راه نیت این از خانه و تمام .
با کسسه زویش بیزه . و تا که سوز زنده است



مسابقه خیانت بار سازش با ارتجاع خون آشام علیه تنها آلترناتیو دمکراتیک

از: برادر مجاهد منصور زاهدی

مهمترین دلایل جدائی از بنی صدر

وقتی در پایان سال گذشته شورای ملی مقاومت به همکاری خود با بنی صدر خاتمه داد؛ شایعات زیادی علیه شورا و بویژه مجاهدین براه افتاد. بخصوص که علیرغم آنچه در اینجا و آنجا از سوی بنی صدر یا اطرافیانش پراکنده می‌شد؛ شورا در چارچوب یک سیاست پیرانعطاف و بردبارانه، سکوت را ترجیح داده بود.

اما ناگزیر در تاریخ ۲۱/فروردین/۱۳۶۳ شورا به‌صدور بیانیه‌ی بسیار کوتاهی مبادرت نمود که مواضع خود را بطور اثباتی بیان می‌داشت. در ماده‌ی اول این بیانیه چنین می‌خوانیم:

“شورای ملی مقاومت، گماگان رژیم خونخوار و ضدانسانی خمینی را در تمامیت خود نفی می‌کند و امکان استحاله‌ی رژیم در جهت بسط نسبی آزادی‌ها را تصور باطلی می‌داند که برای شکستن روحیه‌ی مقاومت و دلسردکردن نیروهای مقاوم و رزمنده‌ی مردمی اختراع شده است و تبلیغ می‌شود. شورای ملی مقاومت همچون گذشته برآنست که سرنگونی رژیم حاکم اساساً از طریق مبارزه‌ی قهرآمیز میسر است و در جو اختناق بی‌سابقه‌ی کنونی، تخطئه‌ی مقاومت عادلانه بهر عنوان و بهانه‌ای که باشد در نهایت حاصلی جز ادامه‌ی حیات رژیم ارتجاعی خمینی نخواهد داشت.”

شگفت‌انگیز بود که علیرغم همه‌ی اتهاماتی که در روزنامه‌های خارجی (پس از قطع همکاری شورا با بنی صدر) به شورا و علی‌الخصوص به مجاهدین وارد شده بود؛ کمتر کسی به اهمیت مهم‌ترین و اولین ماده‌ی اطلاعیه‌ی شورا پی برد و لذا بسیاری آنرا منتشر ننمودند. شاید هم انتظار داشتند که شورا

ملی مقاومت با صراحت بیشتری سخن بگوید. بگذریم که صرفنظر از رسانه‌ها و مطبوعات خارجی، عموم هموطنانمان نیز حقا انتظار داشتند توضیحات بیشتری بشنوند. توضیحاتی که اکنون در این شماره با خط و امضاء خود بنی‌صدر از نظران خواهد گذشت تا مفهوم ماده‌ی ۱ بیانیه‌ی شورا بیش از پیش روشن شود.

البته لازم به یادآوری است که مسئول اول سازمان ما در پیام ۳۰/خرداد خود به مناسبت سومین سالگرد مقاومت سراسری به‌هنگام بحث درباره‌ی تعمیق انقلاب و روشن شدن مرزبندی‌ها میان نیروها و جریان‌ها مختلف نوشت: "تا آنجا که به ما مربوط می‌شد، به‌هیچوجه در بارز شدن زودرس این مرزبندی‌ها، شتاب و چپ‌روی نکرده‌ایم. بعکس، همیشه با تاخیر فاز کاملا چشمگیر به استفاده از حق پاسخگوئی متقابل خود در قبال مدعیان راستگرا و چپ‌نا دست‌یازیده‌ایم. الا اینکه کسی اضافه بر وجه‌المصالحه قراردادن مجاهدین، از درون جبهه‌ی خلق پافراثر گذاشته و با دشمنان سوگند خورده و تجربه‌شده‌ی آزادی و استقلال ایران در رابطه‌ی بده‌وبستان و چشمک و چراغ سیاسی وارد شده باشد که در اینصورت همچنانکه از روز نخست گفته‌ایم: در برابر هر آنکس که مستقیم یا غیر مستقیم و آشکار یا در خفا بجانب شاه و خمینی کج و راست شده و خلاصه بنحوی از انحاء در مسیر ضدانقلاب غالب و مغلوب، پشتک‌ووارو بزند، مطلقا نمی‌توانیم سکوت کنیم. این نخستین پیام شهیدان و اسیران انقلاب ضدسلطنتی و انقلاب رهائیبخش نوین ماست که هر آنکس را که از آنگونه چشمک و چراغ‌ها با شاهی و خمینی مبادله کند، اساسا در بازی‌اش "سوخته" می‌دانیم ولو اینکه مردمک چشم خودمان باشد. و در استقلال و آزادی ایران - با هیچکس و هیچ‌چیز - انعطاف نداریم. بیاد دارید که قبل از شروع مقاومت انقلابی مسلحانه نیز از آنجا که خمینی رسماً تصریح کرده بود که مجاهدین را دشمنان اصلی خود و "بدتر از کفار" تلقی می‌کند؛ هرآنگاه که کسی یا گروهی می‌خواست به خدمت آقای بهشتی یا خود امام! عرض ادب و اعلام پیوستگی و وفاداری و خدمتگاری بکند، محض رضای امام فرومایگان ابتدا مجاهدین را سب و لعن می‌کرد و برعلیه ما و خودخواهی شخصی و گروهی و انحراف سیاسی و عقیدتی‌مان خطبه می‌خواند و رقعہ می‌نوشت و آنگاه به عقد (سیاسی) رژیم در می‌آمد."

پایان "میان بازی"

و کنار زدن پرده توسط شخص مدنی:

یکی از کسانی که طی دو سال گذشته دائما هم به بقایای شاه و هم به رژیم خمینی چراغ سبز می داد و چشمک می زد، احمد مدنی بود. جالب این بود که در بحبوحه "میان بازی" ضد ملی و ضد مردمی که در اصل از بقایای رژیم شاه و مشخصا از علی امینی سرچشمه گرفته بود؛ مجاهدزادگان و شورا شکنان حرفه ای، احمد مدنی را با سلام و صلوات وارد صحنه نمودند تا در قبال "دیکتاتوری و توتالیتاریسم مجاهدین" در آن واحد، هم به دمکراسی شان!! برسند و هم مشروطه خواهان بی نصیب نمانند. چنین بود که اکیدا تلاش کردند آب توبه بر سر تیمسار دکتر سید احمد مدنی بریزند و او را که هم از شاه و هم از شیخ "نشان" وابسته گرائی و سرکوبگری داشت از هرگونه اتهامات شاهی و خمینی تطهیر نموده و بعنوان ملی گرا! بر سر مجاهدین و شورای ملی مقاومت بکوبند. از اینهم جالب تر موقعی بود که تیمسار در نشریه اییرانشهر راجع به مبارزه با استبداد و استعمار و استثمار داد سخن می داد، و "موافقت" با "خود مختاری" را به اینکه "علیه امپریالیسم" باشد مشروط می نمود! و همچنین می گفت: "نظام اهریمنی فعلا حاکم را که بر بنیاد فاشیسم مذهبی، عوام فریبی دینی و گشتار و ارتکاب هرگونه جنایت استوار شده است و بیشترین سوء استفاده را از عقیده و اخلاص صادقانه و در عین حال - بینش محدود هموطنان ما می نماید، نمی شود با "هووجنجال" از پای در آورد و سرنگون نمود، بلکه هم سرسختی بسیار می خواهد و هم برنامه ریزی هائی بخردانه، آینده نگرانه، پیگیرانه و نتیجه بخش و مزید بر آن، مردمی مبارز و مخلص و پرحوصله و آشنا به آهنگ ملت و در طریق ملت..."

(نقل از ایرانشهر ۲۰/اسفند/۱۳۶۱ صفحه ۷)

در همین رابطه بود که مسئول اول سازمان ما در پیام خود بمناسبت دومین سالگرد ۳۰/خرداد ضمن تشریح تلاش های دست راستی ضد مجاهدی و ضد شورائی و فشارهائی که از این بابت به مجاهدین وارد می شود، نوشت که: "حرف اصلی با مجاهدین و طرف اصلی: "راست" پنهان شده در زیر ظواهر

والفاظ مختلف است . . . "مجاهدین تحت فشار قرار می گیرند تا من جمله: "هر آنکس را که در لفظ، جمهوریخواه باشد نادیده و ناشناخته بپذیرند. منتها مجازند که (همچون بسیاری) برای سرپوش گذاشتن بر این سوال اساسی که جمهوریخواه مزبور فی الواقع وابسته هست یا نیست . . . او را عجالاً با عناوین دمکرات و تراقیخواه . . . غسل تعیید دهند! حتی اگر آنقدر دامنه‌ی جمهوریخواهی اش وسیع باشد که حق دمکراتیک! فاشیسم سلطنت طلبانه را پیشاپیش تضمین کرده باشد."

تعجب آور بود که همهی مدعیانی که در قبال "دیکتاتوری و توتالیتاریسم مجاهدین" یا "هژمونی طلبی"! آنها سراپا غرق در حساسیت و تنزه طلبی ریاکارانه بودند، در برابر به صحنه آمدن مهره‌هایی همچون مدنی سکوت محض پیشه کرده بودند و لب‌از لب نمی‌جنباندند. این بود که در نیمه‌ی مهر ۶۲ مجاهد ۱۷۲ دست بکار شد و در صفحات متعدد، تیمسار ضدامپریالیست! را "بخردانه و آینده‌نگرانه و پیگیرانه" برجای خود نشاند . . .

در رابطه با سکوت پرمعنای مدعیان دمکراسی در قبال به صحنه آمدن ایادی مشکوک، برادر مجاهد مسعود رجوی در سخنرانی ۱۲/اردیبهشت امسال خود (مجاهد ۲۰۵) همچنین گفت:

"در یکسال ونیم گذشته دیدید که با این قضیه‌ی موسوم به طبقه‌ی میانه، چه بلاها می‌خواستند به‌سرما بیاورند؟ همین‌ها که به مجاهد می‌گفتند بیا شکایات و سهویات را هم پیش‌ما آزمایش‌بده، دیدید که در برابر اساسی‌ترین مسائل خلق و انقلاب سکوت می‌کردند. علی‌الظاهر سنگ دمکراسی! که گوئیا از جانب مجاهدین در تهدید بود، به سینه می‌زدند و برای آن یقه می‌درانیدند و بی‌انیه صادر می‌کردند؛ اما در برابر بالا بردن و بالا کشیدن مهره‌های دست‌نشانده‌ی فاشیستی، بر روی مبارک هم نمی‌آوردند و انگار نه‌انگار که آب از آب تکان خورده باشد، سردر گریبان فیلسوف‌نمائی و روشنفکرنمائی فرو می‌بردند. "مسعود در همین سخنرانی افزوده بود: "جوهر مطلب همانا ذبح شرعی، یا ذبح شاهنشاهی یا ذبح سوپر دمکراتیک! تنها آلترناتیو دمکراتیک و دینامیزم و نیروی محوری انقلاب رها نخبخش نوین است."

آنگاه در اواخر تیرماه سال جاری مطبوعات انگلستان از هوو و جنجالی خبر دادند که همان تیمسار مخالف "هوو و جنجال" بپا کرده بود. بشرحی که در همین شماره ضمن مصاحبه‌های مدنی با روزنامه‌ی ابزرور و بخش فارسی رادیو B.B.C خواهید دید مدنی اعتراف کرده بود که با رژیم در همهی

رده‌های آن مرتبط بوده و یک جناح "میان‌رو با نفوذ" در داخل رژیم از او تقاضا کرده است تا به کشور بازگردد و مصدر امور شده و کارها را سر و سامان بدهد. مدنی خود آشکارا گرفته بود که با ارکان مختلف حکومت چه در رده‌ی "روحانیت" و یا "پاسدار" و... در تماس است. منتها شرایط او برای بازگشت به ایران یکی اینست که خمینی برای خاتمه‌ی جنگ به او اختیارات کامل بدهد (مثلا نخست‌وزیری و فرماندهی کل قوا) دیگر اینکه اکثریت نمایندگان مجلس تصمیمات او را تأیید نمایند (در اختیار گرفتن فوهی مقننه). مدنی در مصاحبه‌اش با ابزرور افزوده بود که نامه‌ای به خمینی نوشته و "به او گفتم که اگر خودش نتوانست یا نخواست جنگ را خاتمه دهد باید اجازه دهد تا کس دیگری برای اینکار تلاش نماید حتی اگر او (خمینی) در مقام خود باقی بماند." در پایان این مصاحبه نیز بطرزی کاملاً "بخردانه و آینده‌نگرانه" افزوده بود: "خمینی مرد بزرگی است... (بگذریم که مدنی این یکی را فراموش کرده بود که از خمینی بخواهد که علاوه بر نخست‌وزیر و فرماندهی قوا او را فقیه! نیز اعلام کند)!

ظاهراً تیمسار "شهنواز و خمینی‌پناه" فراموش کرده است که قبل از آنکه مجاهد ۱۷۲ او را بر جای خود بنشانند و جریان تکامل و تمهید انقلاب، او را ناگزیر از روکردن دستش سازد؛ در بحبوحه‌ی "میان‌بازی" صحبت از "نظام اهریمنی فعلاً حاکم... که گوئیا!" بر بنیاد فاشیسم مذهبی" نیز استوار بود می‌نمود!

بهرحال ادعاها و اعترافات مدنی در انگلستان خوش‌خیالان را موقتا غرق در نشئه‌ی سازش با خمینی و بیرون آمدن آلترناتیوی از درون رژیم (در عین حفظ تمامیت آن) نمود.

البته مسئول اول سازمان ما پیشاپیش سر گذاشتن مدنی بر دامن قبا‌ی خمینی را اعلام نموده و در سخنرانی ۱۲/اردیبهشت خود که در صفحه‌ی اول مجاهد ۲۰۲ نیز منعکس شده است گفته بود:

"دگان‌های چندنیش آزادیخواهی دروغین که صاحبان آنها بر سر راه مشروطه‌خواهی یا جمهوریخواهی گذاشتان، قصد آن دارند که مقدم بر هر چیز دیگر، مجاهدین و شورای ملی مقاومت - بمثابه تنها آلترناتیو دمکراتیک در این مقطع تاریخی - را درهم بشکنند، داستان "مسجد ضرار" را تداعی می‌کند. جایگاه و موضعی که در سرآشیب سقوط بنا شده و اغلب با جریانات ضدانقلابی بر علیه خلق و انقلاب، همسو و هم‌جهت می‌گردد. بگذارید در این راستا هر چه می‌خواهند بر ما بتازند، اما ما تکرار می‌کنیم که در امتداد

تکامل و بلوغ هر چه بیشتر انقلاب، مرزبندی‌ها بیشتر از پیش روشن می‌شود و دیر یا زود معلوم می‌گردد که هر کس چند مرده حلاج است. با لگد زدن و طعن و لعن مجاهدین نیز بر روی ماهیت‌های افشاء شده نمی‌توان سرپوش گذاشت. مغازه‌های چندنبش و میوه‌چینی و موج‌سواری و عوام‌فریبی با مضمون ضد مجاهدی و ضد شورائی دیگر در این مرحله از تکامل جنبش برای هیچکس تجارت پرسودی نخواهد بود. اما هرکس که واقعا خواستار آزادی باشد، حتی اگر مخالف ما هم باشد و علیه ما نیز تبلیغ کند، برایش احترام قائلیم، مشروط بر اینکه چه مستقیم و چه غیر مستقیم از همگامه شدن با نیروهای ضد دمکراتیک بپرهیزد. ضمناً از ایران خبر داده‌اند شواهدی بدست آمده که برحسب آن برخی آقایان جمهوریخواه - سلطنت طلب که بتازگی آزادیخواه نیز شده و با بقایای شاه و ساواک علیه دانشجویان مبارز بخاطر آزادی!

همگامه شده‌اند، با ضدانقلاب غالب (رژیم خمینی) نیز "بده و بستان" دارند. ولی هیئات که بی‌نتیجه است و هیچ راهی جز همسوئی با مقاومت عادلانه‌ی مردمی بر علیه ارتجاع حاکم، آخر و عاقبت ندارد.

اکنون بترتیبی که در همین شماره‌ی نشریه ملاحظه خواهید نمود، مدارک خیانت مدنی توسط "مجاهد" منتشر می‌گردد. اسناد حاضر برآستی از اسناد ذیقیمت انقلاب رهائیبخش و نوین خلق ماست. متأسفانه بدلائل جبری که ناشی از انبوه مشکلات جانبازان و پاکبختگان مجاهد خلق در داخل کشور است، ما اسناد ضمیمه را با تاخیر دریافت کردیم و الاً مدنی فرصت نمی‌یافت که در لندن هیاهوی بسیار - آنهم برای هیچ - برانگیزد و باعث اغفال و تشتت ذهنی برخی دیگر از هموطنانمان گردد. جالب است که یکی از نامه‌های مدنی به رفسنجانی به تاریخ اول خرداد ۶۳ نوشته شده است. یعنی ۱۰ روز پس از انتشار مجاهد ۲۰۲ و سخنرانی ۱۲/اردیبهشت. با اینهمه مدنی خائن علیرغم هشدار مجاهدین از فرط جاه‌طلبی سرازیا نمی‌شناخته و کماکان به پای‌بوسی رفسنجانی و امام خون‌آشامش و قول و قرارهای ضدانقلابی با آنان (در جهت سرکوب و ردالت هر چه بیشتر) ادامه می‌داده است، تا بلکه به رحم آیند و او را به شغلی فراخوانند و مصدر امور سازند. ضمن نامه‌های مدنی به خمینی و رفسنجانی و نیز در مصاحبه‌های مطبوعاتی مدنی بوضوح ملاحظه خواهید نمود که مدنی در حالی که خود برای پای‌بوسی امام خون‌آشام، سرازیا نمی‌شناخته و در تملق‌گوئی به رفسنجانی و خمینی برای

دریافت شغل و مقام، هیچ حد و حدودی نگه نمی‌داشته است، با حقه‌بازی و شایدی "میان‌بازانه" به انگلیسی‌ها (و شاید هم به آلمانی‌ها!) چنین وانمود می‌کرده است که گوئیا هم اکنون با طیاره بدنبالش فرستاده‌اند، تا او را ببرند که کارامانلیس ایران بشود. آخر وقتی که حکومت سرهنگ‌ها در یونان در حال سقوط بود یکی از "میان‌های تبعیدی به نام کارامانلیس را از پاریس به آتن فراخوانده و زمام امور را به او سپردند تا حتی‌المقدور در مرحل بعدی، خود سرهنگ‌ها کمتر تحت پیگرد فرار بگیرند و جلوی تحولات انقلابی نیز گرفته شود...

با اینهمه ۲۰ روز پس از لاف و گزاف‌های مدنی در لندن، روزنامه‌ی تایمز به تاریخ ۱۸/مرداد نوشت: "معدودی از مردم به غیر از دریادار احمد مدنی وزیر دفاع در دولت موقت بعد از انقلاب ۱۹۷۹، آنطوری که وی هفته‌ی گذشته در لندن ادعا می‌کرد، می‌توانند جدا باور کنند که وی کارامانلیس‌گونه در شرف احضار به تهران است. تا اختیارات کامل توسط شخص خمینی به او واگذار شود..."

تایمز لندن همچنین می‌افزاید: "موج هیجانی که سر و پای برخی از محافل تبعیدی را در چند هفته‌ی گذشته دربر گرفته است، رویهم رفته بطور قطع زودرس است." حال خدا می‌داند که اضافه بر انگلیسی‌ها (و شاید هم آلمانی‌ها!) مدنی در محافل تبعیدی "میان‌های ایران چقدر با لاف و گزاف و حقه‌بازی، امواج کاذب دیگر برانگیخته است.

دستپاچه شدن بنی‌صدر

نامه‌ای را که در این شماره به خط و امضای بنی‌صدر خطاب به خمینی ملاحظه می‌کنید، من غیرمستقیم توسط یکی از خوانندگان "مجاهد" بدست ما رسیده است که مایل به افشای نام و نشان خود نیستند. از خواندن نامه‌ی بنی‌صدر به خمینی هر عنصر ملی و هر فرد انقلابی برآستی غرق شگفتی می‌شود. بخصوص اگر فراموش نکنیم که بنی‌صدر در قضایای مربوط به دادگاه اعضاء هسته‌ی مقاومت (شخصاً در انقلاب اسلامی ۳ مرداد) به خونخواهی مسافرین هواپیمای ملی ایران که سال گذشته در فرودگاه اورلی به زمین نشست برخاسته و خون ریخته‌ناشده‌ی آنها را از مسعود طلبکاری می‌نمود. اما اکنون روشن می‌شود که خونخواهی بنی‌صدر از رجوی و مرجح‌شمردن ولایت فقیه

خمینی بر ولایت رهبری مجاهدین توسط بنی‌صدر (در همان انقلاب اسلامی ۳/مرداد) بی‌رابطه با نامه‌ی آقای بنی‌صدر به خمینی در اول مرداد ماه نبوده است! چرا که وقتی از دید آقای بنی‌صدر، مسعود رجوی باید پاسخگوی خون‌هایی که ریخته، باشد طبعاً در آن سوی طیف، خمینی نیز باید از "اعماق سقوط به فراز آید و بزرگی از سرگیرد" (مراجعه کنید به متن نامه‌ی بنی‌صدر به خمینی) همان خمینی که خود بنی‌صدر نیز هم تردیدی در خون‌هایی که به گردن اوست ندارد. ولی معلوم نیست او (خمینی) چرا نباید مقدم بر هر چیز دیگر پاسخگوی آنهمه خون‌هایی که ریخته است باشد؟ اما یک بُعد دیگر این قضایا را نیز نباید نادیده گرفت:

به نظر می‌رسد که بنی‌صدر از "هول حلیم"، بدینسان به ته چاه خمینی متمایل شده باشد. به این معنی که وقتی در پایان تیرماه از "هووجنجال" تیمسار دکتر سید کارامانلیس! در لندن مطلع شده، و از اینکه ممکن است حریف دیرین (در انتخابات ریاست جمهوری سال ۵۸) گوی سبقت را در مسابقه‌ی خمینی‌گرائی از او بریاید، به وحشت افتاده و لذا زود دست‌بکار شده است تا مبادا عقب بیفتد! بنابراین بطور خلاصه برای خمینی "شرح کرده" که: من هم حاضرم! مگر ما از کارامانلیس چیزی کم داریم؟!

منتها الحق باید انصاف داد که بنی‌صدر با هوشیاری و دقت، ردیف کلمات و ظاهر نامهاش را خوب آرایش کرده است، زیرا برای خودش هم مسلج بود که چه‌بسا خمینی دستور انتشار آنرا بدهد و بعد "هژمونی‌طلبان" و "توتالیتاریست‌ها" و "التقاطیون منافق" با "بداخلاقی"، آنرا دستک و دمبک کنند... البته همی اینها مشروط به اینست که "پیغام کردن" های دیگری خطاب به خمینی و جناح‌ها و آدم‌های مختلف رژیم او در کار نبوده باشد که در اینصورت هیچ دستپاچگی و هول‌شدنی در کار نبوده و کماکان به اقتضای ماهیت، حرکت کرده است. نمونه‌ای که موید این امر است، اشاره‌ی خود بنی‌صدر در نامهاش به خمینی است آنجا که می‌گوید: "پیش از این نواری برای شما فرستادم. آیا توانسته است از ماموران زندان شما بگذرد و به شما برسد؟" طفلک خمینی! "توتالیتاریست‌های منافق" کاری کرده‌اند که خمینی هم به زندان افتاده و بعید نیست که ماموران زندان، نوار اهدائی آقای بنی‌صدر را هنوز به او نداده باشند! و لابد اگر خمینی در زندان! سَقَطْ هم بشود باز باید خودش را از رجوی طلبکاری نمود.

رهبری مبارزه علیه خمینی

قبل از جنجال‌های اخیر مدنی، آخرین مصاحبه‌ی مطبوعاتی منتشر شده از بنی‌صدر - تا آنجا که ما می‌دانیم - در یک روزنامه‌ی اتریشی بنام "آر بیتر تسایتونگ" چاپ وین بوده است. (به متن این مصاحبه که در صفحه‌ی ۴ همین شماره‌ی مجاهد کلیشه‌شده) [مراجعه شود به صفحه‌ی ۶۶۹ کتاب حاضر] توجه کنید. اگر آنچه روزنامه‌ی اتریشی از بنی‌صدر نقل کرده درست باشد و دخل و تصرفی صورت نگرفته و دقیقاً حرف‌های خود بنی‌صدر باشد (تاریخ انتشار روزنامه‌ی مذکور ۲۸/تیر/۶۳ است) تا قبل از "هو و جنجال" مدنی، بنی‌صدر بقول خودش رهبری مبارزه علیه خمینی را برعهده داشته؛ عدم حمله‌ای در مقیاس گسترده به عراق را در ماه رمضان؛ از قبل پیش‌بینی می‌کرده؛ مبارزه‌ای علیه فرستادن کودکان ایرانی به جبهه‌های جنگ را آغاز کرده بوده؛ در حال موفقیت در تحریم جنگ بوده؛ و از خود انتقاد می‌کرده است که چرا در مبارزه علیه شاه چشمانش را بر روی حرص خمینی برای دستیابی به قدرت بسته (کاری که اینبار ابداً قصد ندارد در مورد هژمونی‌طلبی مجاهدین انجام دهد!!) و باز هم بقول خودش برخلاف کسانی که (همچون مجاهدین) با تکیه و وابستگی به کشورهای خارجی مانند عراق می‌خواهند رژیم خمینی را سرنگون کنند؛ به خود تلقین می‌کرده که در موضع رهبری تمام مبارزینی است که "خواستار تغییر اوضاع از داخل ایران هستند"؛ استراتژی او هم سه مرحله داشته! که دو تای آن با موفقیت بانجام رسیده بوده: نخست تحریم انتخابات، سپس تحریم جنگ و اکنون نیز در آستانه‌ی مرحله‌ی سوم: "برای بازگرداندن آزادی" قرار داشته که بقول خودش وقتی به نتیجه برسد "به معنای پایان رژیم خمینی خواهد بود"!

ملاحظه می‌کنید که بنی‌صدر در اظهارات فوق چه انقلابی صدیقی است!؟

البته او حق داشته است که تاکتیک‌های مربوط به نحوه‌ی پیش‌بردن مرحله‌ی سوم استراتژی خود را برای خبرنگار خارجی فاش نسازد. بدیهی است فاش شدن تاکتیک‌های دو مرحله‌ی قبلی (تحریم انتخابات و تحریم جنگ) هم که اکنون ضرری به جایی نمی‌زند!!

اما در همین اثنا تیمسار کارامانلیس، همه‌ی نقشه‌ها را برهم می‌زند و از آسمانخراش ملی‌گرائی و "میان‌بازی" کبرپائی بر روی نقشه‌های بنی‌صدر می‌افتد! و او را دچار "هول و ولا" می‌سازد!

از این لحظه به بعد تاکتیک‌های آقای بنی‌صدر در مرحله‌ی سوم استراتژی‌ش برای رسانه‌های خبری لو می‌رود بنحوی که "منافقین" هم از آن مطلع می‌شوند. آخر مگر فرماندهی سابق کل قوا از درباردار اسبق، تاکتیسین کم تجربه‌تری است؟!

“عصر بعد از خمینی”

یافتاش برای دُر بُردن و حفظ تمامیت رژیم خمینی

روزنامه‌ی فرانسوی لوموند به تاریخ ۵/اوت، مصاحبه‌ای دارد، با آقای بنی‌صدر که جمعه ۱۲/مرداد (۱۲ روز پس از تحریر نامه‌ی بنی‌صدر به خمینی) انجام شده است. در این مصاحبه، آغاز “عصر بعد از خمینی” توسط بنی‌صدر اعلام شده است. سه روز قبل از این، ایادی خمینی هواپیمای بوئینگ فرانسوی را از آلمان ربوده و به تهران برده بودند و قسمت جلوی آنرا نیز منفجر کردند. بنابراین اطلاعیه‌ی دفتر مجاهدین در پاریس (“مجاهد” ۲۱۵) یک هفته قبل از اجرای طرح، مهدوی کنی، فاضل هرندی (نماینده‌ی منتظری و گرداننده‌ی انجمن‌های ضداسلامی در اروپا) و جنتی (عضو شورای نگهبان) در کلن بوده‌اند. فاضل هرندی حتی روز قبل از هواپیماربائی در فرانکفورت بوده است. به متن ترجمه‌شده‌ی مصاحبه‌ی بنی‌صدر با لوموند که در صفحه‌ی ۳ همین شماره‌ی “مجاهد” درج گردیده توجه کنید:

بوضوح پیداست که بنی‌صدر عمداً هم ربودن بوئینگ و هم آزار و اذیت زنان و هم جنگ طلبی و هم اعدام مخالفان مجهول‌الهویه را به افراطیون رژیم خمینی نسبت می‌دهد. در مقابل، ژنرال‌های ارتش و “میان‌روان” نرم‌خو و صلح‌طلب قرار دارند. تهران خواهان غرامت نیست و آماده است فوراً مذاکرات صلح را شروع کند!! “امام” نیز در این صحنه غالباً غایب و بیمار است. و اگر هم بمیرد افراطیون دیگر شانس نمی‌خواهند داشت و “عصر بعد از خمینی” که علی‌القاعده بایستی همان “عصر میانه‌ها”

باشد تثبیت می‌شود. "میانها" البته خواهان گشایش دیپلماتیک به سمت غرب هستند. ژنرال‌ها نیز خواهان تسلیحاتی می‌باشند که تنها در صورتی که گشایش به طرف غرب تحقق یابد عملی است.

به این ترتیب بنی‌صدر در حالیکه تنه‌ای هم به شخص خمینی می‌زند ولی بروشنی از زیر علامت سوال بردن تمامیت رژیم او پرهیز نموده و به "میانها" و ژنرال‌هایی که درخواستشان تنها در صورت گشایش به سمت غرب تحقق می‌یابد، چراغ سبز می‌دهد. ضمناً در صحنه‌ای که بنی‌صدر پرداخته، تنها خبری که نیست خبر "مقاومت" است خبری که سخن‌گفتن از آن مسلماً به کیسه‌ی "میانها" نخواهد رفت!

بنی‌صدر: باید کمک کرد کسانی که

[در داخل رژیم خمینی] صلح می‌خواهند پیروز شوند

اگر ساعت ۱۰ و نیم شب روز جمعه ۱۲/مرداد بنی‌صدر را بر صفحه‌ی تلویزیون فرانسه (کانال ۳) نمی‌دیدیم و صدایش را نمی‌شنیدیم، ممکن بود در صحت آنچه لوموند فوقاً از قول او نقل نموده، تردید کنیم، اما همین کسی که تا دیروز امضایش را در پای اسناد مختلف شورای ملی مقاومت گذاشته بود - اسنادی که سراسر خواستار سرنگونی رژیم ضد بشری خمینی در تمامیت خود می‌باشد - اکنون با صدای خود اعلام نمود که در جنگ جان‌نشینی که رژیم خمینی در آن غرقه شده "باید کمک کرد کسانی که صلح می‌خواهند پیروز شوند."

(متن کامل مصاحبه‌ی بنی‌صدر در صفحه‌ی ۳ همین شماره مجاهد آورده شده) [مراجعه شود به صفحه‌ی ۵۷۰ کتاب حاضر]

با دقت در مصاحبه‌ی بنی‌صدر بوضوح روشن می‌شود که باز هم سخنی از "مقاومت" نیست. بعکس، هر چه هست ایفای نقش سخنگوی برون‌مرزی "میانها" است. گویا شیاطینی در یکی از جناح‌های رژیم نفوذ کرده‌اند و هر چه جرم و جنایت و جنگ‌طلبی است کار آنهاست و رژیم در تمامیت خود چنانچه بر پای "میانی" اش تکیه کند قابل دوام است. همه چیز در کادر جنگ جناح‌ها - و نه تمامیت خلق و مقاومتش در قبال تمامیت رژیم - توضیح داده می‌شود. جبران عقب‌ماندگی از مدنی البته محتاج برداشتن چنین گام‌های

بلندی نیز هست. این را روح خیانت‌بار نامه‌نگاری بنی‌صدر به خمینی نیز گواهی می‌کند.

بنی‌صدر بدینوسیله آشکارا به جهان و بخصوص به دولت‌های غربی اعلام می‌کند که مبادا مقاومت مردم ایران را جدی بگیرند. بزعم بنی‌صدر و مخاطبین مرئی و نامرئی او جواب مسئله‌ی ایران را هنوز باید در چارچوب همین رژیم ضد بشری (منتها در قسمت نرم‌تر آن) جستجو نمود. . . .

به نوشته‌ی روزنامه‌ی فرانسوی لیبراسیون دوشنبه ۶/ اوت (۱۵/ مرداد) به نقل از رادیوی مونت‌کارلو هنگامی که از بنی‌صدر سوال می‌شود که "آیا رژیم ایران با هواپیماربیان همدستی کرده است؟" بنی‌صدر جواب می‌دهد: "در ایران به آنصورت رژیمی وجود ندارد، بلکه بیشتر گرایشاتی هستند که قسمتی از قدرت را در دست دارند." برآستی آیا از این بهتر می‌توان تمامیت رژیم را از زیر تیغ در بُرد؟

تطهیر جنایتکارترین دژخیمان

بشرحی که در مصاحبه‌ی بنی‌صدر با کانال ۳ تلویزیون فرانسه می‌بینید، وی با رندی تمام، اغلب تقصیرات را به گردن پاسدار و کمیته‌چی و امثال آنها انداخت (بمنابه چهارمین جناح رژیم) تا خمینی و رفسنجانی و خامنه‌ای و مهدوی کنی را تا آنجا که می‌تواند، تطهیر کند. حال آنکه برغم موضع عمیقاً ضدانقلابی بنی‌صدر، هرکسی می‌داند، که "ائمه‌ی کفر" (چنانکه خود بنی‌صدر در گذشته می‌گفت) همین دژخیمان پلید ضد بشری هستند که أم الفساد همی کشتارها و جنایات می‌باشند.

به این ترتیب بنی‌صدر با فرومایگی ضدانقلابی سعی کرد راه مفروض استحاله و رفع تقصیر از خود و انداختن همی گناهان به پای پاسدار و کمیته‌چی را به مخاطبین مرئی و نامرئی خود (در داخل و خارج ایران) "پیغام کند".

اما آقای بنی‌صدر باید بداند (وایضا آقای مدنی) که نه فقط اینان، بلکه هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند نجاساتی همچون خمینی و رفسنجانی و خامنه‌ای و مهدوی کنی و دیگر سردمداران رژیم را که سراپا به جرم و جنایت آلوده‌اند و تا فرق سر در خون رشیدترین فرزندان این میهن فرورفته‌اند؛ تطهیر نماید.

رفسنجانی دژخیم، رئیس "خط میانه"!!

عجبا که هم مدنی و هم بنی‌صدر، رفسنجانی جنایتکار را (که اغلب شخصا در پشت عملیات تروریستی است)، نماینده‌ی خط میانه معرفی می‌کنند. چنین است که مدنی با زبونی و ذلت تمام به دامن رفسنجانی می‌آویزد و به قیای او دخیل می‌بندد تا بلکه این "امامزاده" در نزد "امام" شفاعتی بکند و امام "معجزه" ای نموده و او را به پابوسی فرا بخواند.

و این هم بنی‌صدر در روزنامه‌ی فرانسوی فیگارو (دوشنبه ۱۵/مرداد) که طی آن، خامنه‌ای را به نسبت رفسنجانی "سخت" معرفی کرده است:

"به‌گفته‌ی آقای بنی‌صدر، رئیس پارلمان آقای رفسنجانی فرد شماره‌ی ۲ رژیم که بعنوان نماینده‌ی خط میانه‌رو محسوب می‌شود، خواهان راه‌حل مسالمت‌جویانه‌ی جنگ ایران و عراق و یک گشایش به طرف کشورهای غربی است، با رئیس‌جمهور علی خامنه‌ای که به "سخت" بودن مشهور است، یعنی با نزدیکی با غرب مخالف بوده و خواهان تداوم جنگ است، در رابطه با انتخاب جانشین خمینی، یعنی آیت‌الله منتظری به توافق رسیده‌اند". اما راستی چه کسی نمی‌داند که رفسنجانی به آن دلیل تبدیل به فرد شماره‌ی ۲ رژیم (البته بعد از بهشتی) شده است که سوگلی خاص حرم "امام" است و در ردیلت و خیانت و سرکوب، قدم به قدم "مقلد" خود اوست؟

نکته‌ی دیگر این است که بازکردن چنین حسابی برای جنگ و جدال‌های درونی رژیمی که در تمامیت خود - از فرط جنایت و خیانت - محکوم به سقوط است و آنگاه ارائه‌ی این شماره "حساب" به ناظرین بین‌المللی و بویژه غربی، و دعوت آشکار به "سرمایه‌گذاری" بین‌المللی در این "حساب" دقیقاً برضد مقاومت و برضد آلترناتیو دمکراتیک - انقلابی است بخصوص که هرگز و در هیچ‌کجا اشاره نمی‌شود که تضادهای درونی این رژیم روبه‌زوال را نه اجنه و ارواح، بلکه قبل از هر چیز مقاومت و رنج و خون اسیران و شهیدان ایجاد کرده است. هزاران هزار رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز و پیشمرگ خلق؛ که یا تیرباران و حلق‌آویز گشته‌اند، یا پوست و گوشتشان در زیر شکنجه و آتش کشیده شده، یا کماکان سلاح بر دوش در میدان نبرد، به سرنگون کردن تمامیت رژیم خمینی پلید مشغولند. همان‌ها که اینبار هرگز نخواهند گذاشت

کسی بر امواج دریای خون آنها حرص و آرز قدرت طلبانه‌ی خود را ارضا کند. همان‌ها که در مسیر پیروزمند انقلاب رهائیبخش و نوین خلق، هیچیک از شکنجه‌ها و تیرباران‌های شاه و خمینی و هیچیک از برجسب‌های بقایای آنها نیز کمترین تزلزلی در اراده‌ی استوارشان ایجاد نمی‌کند. بگذریم که در صحنه‌ی بین‌المللی نیز تحلیل‌ها و حرف‌های میانه‌بازانه، دیگر چندان بردی ندارد. تایمز لندن به تاریخ ۹/ اوت (۱۸/ مرداد) در اینباره می‌نویسد:

"اغلب مردم با تردیدهای مشابهی (مشابه با همان تردیدهایی که در مقابل دعاوی مدنی ابراز می‌شود) با ادعائی که هفته‌ی گذشته توسط رئیس‌جمهور سابق بنی‌صدر در پاریس بعمل آمد برخورد می‌کنند. (ادعای مبنی بر اینکه "عصر پس از خمینی اکنون آغاز شده است" و اینکه حوادثی از قبیل ربودن هواپیمای ایرفرانس آخرین تلاش‌های نومیدانه‌ی تندروهای درون رژیم برای جلوگیری میانه‌روها از ایجاد روابط جدید با غرب و جستجوی یک توافق دیپلماتیک با عراق تحت نظارت و حمایت عربستان سعودی باشد."

پاسخگونی ناگزیر "در رأس موعد"

آخرین نکته‌ی مهمی که باید توجه عموم خوانندگان مجاهد را عمیقا نسبت به آن برانگیزیم، این است که هدف از انتشار نامه‌های مدنی و بنی‌صدر به خمینی و نامه‌های مدنی به رفسنجانی به هیچوجه تصفیه حساب سیاسی یا دل خالی کردن فرقه‌ای و یا گروهی نیست. اگر چنین باشد نخستین بازندگان این اقدام لاجرم خود مجاهدین خواهند بود. بعکس تا آنجا که به مجاهدین خلق ایران مربوط می‌شود مسلما ترجیح می‌دادیم که آقایان مزبور وارد اینگونه محاسبات ضدانقلابی با رژیم خمینی و شخص خمینی و رفسنجانی نمی‌شدند. زیرا بدیهی است که تبلیغ برای دوام رژیم خمینی و جانشین و راه حل پیدا کردن در درون آن، مسلما قبل از هر کس به مجاهدین ضرر می‌زند که بایستی هر روز و هر ساعت این رژیم را - در تمامیتش - با شکنجه و خون جبران کنند. پس هرکس که طعم شکنجه و طعم تلخ فقدان یاران و تیرباران خواهران و برادرانش را چشیده باشد، هیچ‌سودی از مواضع مدنی و بنی‌صدر نمی‌برد و اسناد حاضر برایش خوشحال‌کننده نیست. دقیقا به همین دلیل وقتی که پای کلیت مصالح خلق و انقلاب در میان باشد و برخی بخواهند با نادیده

گرفتن اینهمه خون‌های پاک با عَلم کردن برچسب‌های توتالیتاریستی و دیکتاتوری علیه نسل انقلابی ما؛ تازه به هموار کردن راه "میانہ" آنہم در چارچوب همین رژیم ضدبشری بپردازند؛ این دیگر نہ فقط رجعت بہ گذشتهی ارتجاعی، بلکہ ندامت از مخالفت‌های مشروعی است کہ امثال بنی‌صدر، خود در اواخر دوران ریاست‌جمهوری در قبال خمینی ابراز کرده است. و الاّ ہمہی شواہد گواہ آنست کہ اگر رژیم قرون وسطائی خمینی جای "میانہ‌بازی" می‌داشت، بنی‌صدر را عزل نمی‌کرد، و هنوز او را در خود می‌پذیرفت. بہ عبارت دیگر اگر هنوز برای مانورہا و تتمہی آزادی‌های لیبرالی نیز جا وجود می‌داشت (نظیر قبل از ۳۰ خرداد) و مشروعیت رژیم در تمامیت سیاسی‌اش بہ پایان نرسیدہ بود، نیازی بہ سرنگون کردن آن از طریق مبارزہی انقلابی مسلحانہ نبود. و می‌دانیم کہ تا چندی پیش هیچکس نبود کہ بر ضرورت سرنگونی تمامیت رژیم (لااقل در لفظ) صحہ نگذارد. حال اگر رژیمی کہ سہ سال پیش آخرین ذرات مشروعیت سیاسی خود را از دست دادہ، فرضاً در آستانہی فروپاشی کامل نیز باشد، (قبل از ہر چیز بخاطر ضربات و آثار مقاومت)؛ دیگر بہ آنانی کہ می‌خواہند راہ نجاتی در درون آن بجویند و با تبلیغ برای باصطلاح "میانہ‌ها"ی این رژیم - همچنانکہ در اواخر رژیم شاہ نیز فرضیاتی از این قبیل مطرح می‌شد - بر عمر تمامیت آن بیفزایند و در این میان چیزی ہم نصیب خود سازند؛ دیگر سکوت جایز نیست و نمی‌توان در برابر سرنوشت خلق و انقلاب بی‌تفاوت نشست. زیرا چنین سکوتی خود نیز نوعی خیانت بہ خلق و انقلاب و مقاومت انقلابی است.

در همین رابطہ برادر مجاہدمان مسعود در سخنرانی ۱۲ اردیبہشت‌ماہ (امسال) خود گفتہ بود:

"درحالیکہ کمترین دست صادقانہ برای ہمکاری و ہمگامی در مسیر رہائی میہن را خواہیم فشرّد؛ کسی فکر نکنند کہ می‌تواند علیہ انقلاب رہائیبخش نوین ایران تحت ہر عنوانی در کمین بنشیند و بخواہد ما را در کمین خود انداختہ و "مانع" رسیدن ما بہ انتہای راہ کہ همانا احراز حاکمیت ملی و مردمی باشد گردد. حال اگر کسی می‌خواہد باز ہم آزمایش شدہ را آزمایش کند، ما ناگزیر با آغوش باز استقبال می‌کنیم؛ چراکہ فکر می‌کنیم ہر یک از مسائلی کہ امروز حل کردن آنها بر ما تحمیل می‌شود در ایران آزاد شدہی فردا، انرژی بیشتری از ما آزاد خواہد نمود. اینرا ہم برای

ثبت شدنش اضافه کنم که ما تاکنون بسیاری از تضادهای فرعی را با منتهای انعطاف، دور زده و از کنارشان عبور کرده‌ایم... اما اگر کسی عزم جزم داشته باشد که بخت خودش را بیازماید، پس از چندین و چندبار سکوت و کوتاه آمدن و انعطاف و نادیده گرفتن؛ ناگزیر یک روز در رأس موعدهای برای پاسخگویی حاضر می‌شویم و آنرا از همان زاویه‌ی "تعمیق انقلاب" که نخستین برندگان آن خلقمان و خودمان هستیم، به فال نیک می‌گیریم.

آری، چنین است که موعده انتشار نامه‌های مدنی و بنی‌صدر به خمینی - که انتشار آن برای هر فرد یا جریان انقلابی که از آن مطلع شده اجتناب‌ناپذیر است - در همین شماره‌ی "مجاهد" فرا رسیده است.

پیامی از رزمندگان داخل کشور

بهای اغلب اسنادی که مجاهدین تاکنون در راستای برملانمودن ماهیت رژیم خمینی و در مسیر سرنگون نمودن این حاکمیت ضد مردمی بمنظور استقرار حاکمیت دموکراتیک - انقلابی انتشار داده‌اند؛ بسی سنگین بوده است. فی‌المثل برای افشاء واقعیت شکنجه‌های مستمر در درون زندان‌ها و کمپته‌های رژیم (حتی در دوران کار سیاسی طی سال‌های ۵۸ و ۵۹) که منجر به تشکیل هیئت بررسی شایعه‌ی! شکنجه گردید؛ مجاهدین در نیمه‌ی دوم سال ۵۹ قریب به یکهزار سند موثق و گواهی شده گردآوری نمودند. اسنادی که هر کدام مبین صدها تازیانه و هزاران مشت و لگد و توهین و افترا... بود. و یا در نیمه‌ی دوم سال ۶۰ موقعی که فیلم چند ثانیه‌ای مراسم حلق‌آویز مجاهد شهید حبیب‌الله اسلامی در زندان اوین و در برابر چشم زندانیان؛ در تلویزیون‌ها و مطبوعات سراسر جهان غوغا بپا کرد، کمتر کسی به بهای سنگین این فیلم و یا بهای سنگین بدست آوردن وصیت‌نامه‌هایی که در آخرین لحظات قبل از اعدام در زندان اوین نوشته شده توجه دارد.

اما در هر حال واقعیت این بوده و می‌باشد که ذره‌ذره پیشرفت‌های مقاومت، منجمله اسناد روشنگری که راه و چاه را به عموم هموطنانمان می‌نمایاند، به بهای خون و شکنجه و تلاشی سترگ، حاصل شده است. پس هر یک از اسناد همچنانکه مبین بسیاری درد و رنج و اعدام و شکنجه است؛ حامل پیامی نیز هست. همانند پیام بسیاری اعدام‌ها که بصورت وصیت‌نامه‌های

خواهران و برادران ما در اختیار خوانندگان "مجاهد" قرار گرفته است. بگذریم که بسیاری از پیام‌ها نیز به رشته‌ی تحریر در نمی‌آیند... اما همان مجاهدان پاکبخت‌های که به اسناد مربوط به خیانت مدنی دست یافتند، اینبار پیام‌های مکتوبی نیز برای ما فرستاده‌اند. در قسمتی از پیام برادر رزمنده‌ای که خود به این اسناد دست یافته و گوئی که به تحریر وصیت‌نامه‌اش مشغول بوده است، چنین می‌خوانیم:

"اینها را باید به خلق نشان می‌دادیم و برای آینده نیز ثبت می‌کردیم تا دیگر این مجرای نفوذ، عقیم بماند. اگر سرانجام معرکه‌ی حزب‌توده و مستضعف‌گرائی خمینی، افشا شد باید با افشای این وابستگی، از دگرگسی دفاع می‌شد..."

یکی از مسئولین سازمان ما (که مسئول بخش مربوطه است) نیز در همین رابطه در نامه‌ی خود نوشته است:

"... اینها تازه مستی از خروار است. خرواری از خیانت آنهایی که نسل انقلابی میهن و عنصر یکتاپرست مجاهد خلق را مرغ عزا و عروسی تصور کرده‌اند و فرسنگ‌ها دور از ایران و میدان نبرد برآیند که مجاهدین را بطرق مختلف دشمن و تضاد اصلی معرفی کنند. ضمناً روشن می‌شود که سازمان چرا تصمیم گرفت مسعود را به خارجه بفرستد. و الا چه گسی می‌باید میراث شهیدان و حاصل درد و شکنجه‌ی اسیران را از دستبرد سارقان انقلاب حفظ می‌نمود و اینبار انقلاب نوین خلق را از تاراج در امان می‌داشت؟"

فقط از قول ما به اینگونه آقایانی که گویا در فرنگستان نشسته‌اند و کاری جز بندوبست با دشمن ضد بشری و خصومت‌ورزیدن با مجاهدین ندارند ولی در عین حال بظاهر مدعی مخالفت و مبارزه با رژیم هستند، بگوئید که: اگر تمامی مجاهدین نیز چنانچه خواست قلبی خیلی از شماست در یک لحظه حلق‌آویز یا تیرباران شوند؛ باز هم در این میهن، سنتی تحت رایت خونفشان مجاهدین خلق ایران جاری شده است، که دیگر هرگز نمی‌توان در سرقت انقلاب توفیق حاصل نمود. حال هرچه می‌خواهند - با هر عنوان و برچسبی - بر نسلی که سوگند خورده است تا آخرین نفس برای رهایی میهنش از لوٹ شاه و خمینی و از دستبرد بقایای آنها بگوشد؛ بتازند. گفتنی زیاد است و فرصت برای نوشتن بسیار محدود. و الا باز هم محموله‌ی حاضر بدستتان نخواهد رسید لذا در همین جا با همه‌ی شما خداحافظی می‌کنم. خدا نگهدار و به امید پیروزی و صلح و آزادی."

نگاهی به نامه‌های مدنی و بنی صدر خطاب به دژ خیم خون آشام دوران

از: برادر مجاهد مهدی ابریشمچی
عضو دفتر سیاسی سازمان مجاهدین خلق ایران

امروز جهانیان خمینی را بعنوان منفورترین حکمران عصر حاضر شناخته‌اند. اما هر ایرانی آگاه و مبارزی می‌داند که جهان هنوز عشری از اعشار آنچه را که خمینی مرتکب شده و می‌شود، لمس نکرده‌است. بویژه انواع و اقسام جنایات و شکنجه‌هایی را که هر شب و هر روز در زندان‌های خمینی و به فتوای شخص او در جریان است. اشرف زنان مجاهد - خواهر ما اشرف - چندی قبل از شهادت به همسرش مسعود نوشته بود: "جهان خبردار نشد که بر ملت ما در این چند ماه چه گذشت. فکر نمی‌کنم در فرهنگ ملت‌ها کلمه‌ای پیدا شود که بتواند آنچه (را) که در اینجا می‌گذرد نشان بدهد. مثل اینکه فرهنگ جدیدی باید ابداع بشود. به خدا قسم مصیبت این ملت از عاشورا کمتر نیست، زحمت، دناقت، جنایت، شقاوت... در اوج خودشان باز کمتر از چیزی هستند که اینجا جریان دارند."

در نامه‌ی قبل از این نیز اشرف به مسعود نوشته بود: "... بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم که چه خوب است من و بچه (مصطفی) مثل خیلی از خواهران و فرزندان آنها شهید شویم؛ احساس می‌کنم در آنصورت رابطه‌ی خیلی عمیق‌تری بین تو و مردم ایجاد می‌شود و چه بسا روز پیروزی رنجی را که برای پیروزی انقلاب گشیده شده عمیق‌تر لمس کنی."

البته در آن روی سکه‌ی جنایات خمینی، مقاومت بی‌نظیر نسلی شعله می‌کشد که حقا از بزرگ‌ترین حماسه‌های تاریخ معاصر است. مقاومت در برابر حکومتی که برای نخستین بار در طول تاریخ ایران، حاکمیت سیاسی و مرجعیت مذهبی را در یک تن جمع نموده و در آغاز، تمامی مشروعیت ناشی از انقلاب

توده‌های مردم علیه رژیم شاه را با (تقریبا) تمامی آراء و امید و اعتماد آنها؛ در زیر عمامه‌ی خمینی یک‌کاسه کرده بود. حکومتی که با توجه به موقعیت استراتژیک و ژئوپولیتیک خاص ایران از حمایت شرق و غرب جهان برخوردار بود و در میان ملل مسلمان نیز اقبال بالا بلندی داشت . . .

اما برغم همه‌ی اینها در اثر مقاومت و تمامی مبارزات نظامی و سیاسی این نسل قهرمان و خونبهای عظیمش، خمینی امروز منفورترین چهره‌ی بشریت معاصر است. آنقدر که نه فقط نیروهای دمکراتیک بلکه حتی دست‌راستی‌ترین جناح‌های امپریالیستی نیز می‌دانند که رژیم خمینی آینده‌ای ندارد .

اگر همگان پذیرفته‌اند که خمینی صدبار جانی‌تر و سفاک‌تر از شاه است و اگر همگان پذیرفته‌اند که انبوه بحران‌های مبرم اقتصادی و اجتماعی ایران همچنان تحت نظام خمینی بلاجواب مانده و پیوسته حادث می‌شود؛ نتیجه‌ی بلافصل آن اینست که رژیم خمینی بالمآل صد بار بیشتر از شاه محکوم به فناست .

پس آنچه می‌ماند آینده‌ی ایران است و مسئله‌ی "جانشین" . سوداگران جهان نیز البته در این وانفسا قویا دست بکارند تا نفت ایران را از خمینی هر چه ارزان‌تر بخرند و پول آنرا هم (بطرق مختلف) ، هر چه سهل‌تر از او پس بگیرند .

از سوی دیگر دو حقیقت مهم نیز بر همگان مکشوف است :

۱ - اینکه در حال حاضر شورای ملی مقاومت (و در بطن آن سازمان مجاهدین خلق ایران) جدّی‌ترین، سازمانیافته‌ترین، مشروع‌ترین، بابرنامه‌ترین، و قدرتمندترین جانشین بلامنازع رژیم خمینی است .

۲ - اینکه مطلقا هیچ شخص یا جریان دیگری وجود ندارد که بتواند همچون این آلترتاتیو، بر دمکراسی و استقلال و حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی در ایران، سرسختانه اصرار و پایداری بورزد .

در چنین فضائی است که باید به ارزیابی نامه‌های مدنی و بنی‌صدر و موضعگیری‌های اخیر آنان نشست .

لحن نامه‌های این دو البته متفاوت است .

آن یکی (مدنی) فاشیست جنایتکاریست که از مدت‌ها پیش به قبای خمینی آویخته و اکنون نیز با برخ کشیدن تخصص "آرام‌بخشی" خود در

صفحات مختلف کشور و با "سوگند به امنیت" از خمینی "ملت‌مانه و عاجزانه" تمنای "اذن دخول" می‌کند.

اما این یکی (بنی‌صدر) که بتازگی سایه‌ی خود را از سر شورای ملی مقاومت و مجاهدین کم کرده فیلسوف‌نمایانه و با لحنی جتت‌مکان و خُلدآشیان تلاش دارد تا رجعت به "اصل ارتجاعی" خود را (که نتیجه‌ی بلافصل مردود شدن در آزمایش انقلاب نوین خلق است) با دعوت خمینی به "جهاد با نفس" پرده‌پوشی کند.

آن یکی (مدنی) ابتدا می‌خواست با دستار ریائی ملی‌گرائی و دمکرات‌پناهی خود را به مجاهدین و به شورا "قالب" کند! اما هیئات که هر زمان که مسئله دورادور نیز به مسعود می‌رسید انگشت بر رک کردن خود می‌گذاشت که: هرگز!

چنین بود که مدنی کمر به متلاشی کردن شورای ملی مقاومت بست (چشم اقلیت روشن!!) و چنانکه در پائیز گذشته در محفلی از باصلاح ملی‌گرایان در آلمان اظهار داشته بود، حسن ماسالی را نیز قانع نمود که به "تمرین دیکتاتوری"! از جانب رجوی تن نداده و از شورا بیرون برود و از طریق نشریه‌ی ایرانشهر به افشاگری علیه مجاهدین و دیگر اعضا شورا ملی مقاومت بپردازد.

اما این یکی (بنی‌صدر) کسی است که مجاهدین از جان برایش مایه گذاشته و خود به سراغش رفته‌اند و او را رئیس‌جمهور مقاومت نیز خوانده‌اند و از دیگر متحدانشان نیز درخواست کرده‌اند وی را بپذیرند. آیا خیر دنیوی و اخروی بیشتر از این برای بنی‌صدر میسر بود؟ با اینهمه امروز بنی‌صدر مجددا در پی آنست که خمینی را "به انقلاب" بخواند!! تا با سقوط او "اسلام و ایران" سقوط نکنند!! بنی‌صدر همچنین می‌خواهد که خمینی "از اعماق سقوط"، "به فراز آید" و "بزرگی از سر" گیرد تا "همان قیافه‌ی معنوی عصر انقلاب" را باز یابد!!

شگفتا که مجاهدین هم هرچه کرده‌اند نتوانسته‌اند رابطه‌ی عقیدتی و سیاسی این پدر و پسر روحانی را از هم بگسلند...

البته از آنجا که بنی‌صدر هنگام تحریر نامه‌اش قویا هوشیار بوده که چه بسا اولین عکس‌العمل خمینی پس از دریافت این نامه، انتشار علنی آن باشد؛ پس طبیعی است که هم‌سوی توان خود و اطرفیان را بکار گرفته باشد تا

"گاف" نکند و متعاقبا کسی نتواند مج بگیرد. لذاست که می‌بینیم خطاب نامه (آقای خمینی) را نیز بجای پاراگراف اول در پاراگراف دوم ذکر کرده و ابتدای نامه را نیز با "اما بعد..." آغاز کرده است تا اگر هم فصحیح ببار آمد بتواند بگوید که این نامه تقلیدی است از نامه‌های علی علیه‌السلام به "آقای معاویه"...

به این ترتیب بنی‌صدر زیرکانه فکر همه‌ی ظواهر را کرده تا بتواند اصل مطلب را در ماده‌ی ۳ پیشنهادات خود به خمینی، بگنجانند؛ "بگذارید یک دولت لایق از مردم دلسوز بر سر کار آید و امور را به جریان عادی بازگرداند!!"

سپس چنانکه در کلیشه‌ی نامه ملاحظه می‌شود باز هم برای اینکه "گاف" نکرده باشد بلافاصله بعد از این دو پیشنهاد و البته در بین دو سطر افزوده: "یعنی مجلس جدیدی با انتخابات برآستی آزاد تشکیل دهد تا وضعیت سیاسی کشور عادی بگردد". حُسن این جمله اینست که بزعم بنی‌صدر هم می‌توان به هنگام رسوائی و انتشار احتمالی نامه، آنرا معادل مهمترین وظیفه‌ی مندرج در برنامه‌ی دولت موقت و شورای ملی مقاومت (یعنی برگزاری انتخابات) وانمود کرد و با شورا و علی‌الخصوص مجاهدین "هیچ، هیچ مساوی" نمود و بنای طلبکاری نیز گذاشت که: خوب، مگر شما چه می‌گوئید و چه می‌خواهید؟! حُسن دیگر این جمله نیز اینست که می‌توان مسئول شورا را با آن (البته در عالم سفسطه و خیال) مات کرد! زیرا بنی‌صدر خوب بیاد دارد که مسئول شورا در دفاع از ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه (که مشی محوری مبارزات شورا است) چندین بار گفته است که خمینی خود نیروهای مقاومت را ناگزیر از مبارزه‌ی مسلحانه نموده و اگر او (خمینی) یک انتخاب واقعا آزاد را بپذیرد ما (مقاومت) بلافاصله سلاح‌هایمان را بر زمین می‌گذاریم...

پس با این ملاحظات، دیگر بنی‌صدر در "شکل" هیچ چیز را فراموش نکرده است. اِلا اینکه به قول یکی از دوستان درحالیکه مدتیست پیوسته در پیام‌هایش اعضاء می‌کند "منتخب شما"؛ تصادفا درست آنجا که باید این اعضاء را بکار ببرد - یعنی در انتهای پیام به خمینی - آنرا از یاد برده و با فروتنی هرچه تمام‌تر! فقط "ابوالحسن بنی‌صدر" امضا کرده است.

همانندی محتوایی در نکات اساسی

برخلاف تمام اختلافات کاملاً چشمگیر صوری و شکلی در نامه‌ها و مصاحبه‌های بنی‌صدر و مدنی، هردوی آنها در محتوی و در مهم‌ترین و اساسی‌ترین محورهای سیاسی کاملاً مشابهند زیرا:

۱ - هر دو نفر، ایران و اسلام و روحانیت و ... را در معرض خطر یا در حال تجزیه و سقوط و ... می‌بینند.

دقیقاً بر خلاف ما (منافقین!) که اگر چیزی را در حال سقوط می‌بینیم رژیم خمینی و اعوان و انصار او اعم از آخوند و غیر آخوند است. اسلام هم هیچ ربطی به "امام خمینی" و "امام‌زاده"های اطراف و اکناف ایشان ندارد و از قضا (با تطهیر از لوث وجود ایشان و امثالشان) هر روز در آفتاب روشنگر خون‌های مجاهدین درخشش و شکوه تاریخی بیشتر پیدا می‌کند. همچنین با وجود آلترناتیوی مانند شورای ملی مقاومت و موضع داخلی و بین‌المللی آن، لاقلاً تا وقتی چنین محوری وجود دارد، خطر تجزیه از سر میهن شاهزده و خمینی‌گزیده‌ی ما دور شده است.

۲ - هر دو نفر به تفصیل و یا به اختصار پیرامون مسائل و اخلاق اسلامی برای خمینی روضه‌خوانده‌اند. حال اینکه به آقایان متخصصین "آرام‌بخشی" و دعوت خمینی به "جهاد با نفس و از سرگرفتن بزرگی و قیافه معنوی" باید گفت که تجربه به اثبات رسانده است که: "اسلام عزیز (نام مستعار خمینی) با این حرف‌ها بازی نمی‌خورد" و "استحمار" نمیشد! زیرا خودش این درس‌های امروزی شما را پیشاپیش روان بوده و در "بیان پاریس" به خوبی بکار گرفته است! ...

(باید از همه‌ی خواهران و برادران مجاهدم به خاطر بکار بردن اجتناب‌ناپذیر کلمه‌ی اسلام معذرت بخواهم).

۳ - هر دو نفر بر روی سربرداشتن آلترناتیوی از درون رژیم با تاکید بر جناح "اعتدالی" و "میانه‌رو"ی آن، تمام عیار سرمایه‌گذاری کرده و چنگک خود را در این رابطه به قبای رفسنجانی جنایتکار قلاب کرده‌اند (مراجعه شود به نامه‌ی مدنی و مصاحبه‌های بنی‌صدر) و این مهم‌ترین و اساسی‌ترین مشابهت خیانت‌بار محتوایی و محوری آنهاست که آنها را رودرروی

مقاومت خلق و آرمان عادلانه‌ی سرنگونی رژیم ضدبشری (در تمامیت خود و با همه‌ی جناح‌هایش) قرار می‌دهد. بخصوص که آنها بدینوسیله تمامی مقاومت انقلابی مسلحانه را به زیر علامت سوال می‌کشند و آنرا با تمامی شهدا و اسرا و رزمندگانش تخطئه می‌کنند. زیرا که بدیهی است اگر رژیم خمینی هنوز حق بقاء و مشروعیت سیاسی داشته باشد مقاومت و مبارزه‌ی مسلحانه از اساس باطل و ناحق و نامشروع و در ردیف "تروریسم" بوده است.

۴ - هر دو نفر تلاش می‌کنند که برای پیش بردن خط سیاسی خیانت‌بار خود، تقصیرات را بر سر جناح افراطی و یا پاسدار و کمیته‌چی خراب نموده و جنایت‌کاران و مجرمین اصلی را به ترتیبی یا تطهیر کنند و یا موقتاً هم که شده نادیده بگیرند.

۵ - درخواست اصلی هر دو نفر از خمینی "دولت لایق از مردم دلسوز" و یا "اداره‌ی مملکت" توسط "مدیرانی درستکار و کاردان و فعال و قاطع و ملی و معتدل" می‌باشد. البته معلوم است هیچیک از طرفین در باطن احدی را لایق‌تر و کاردان‌تر و مدیرتر از خودش نمی‌داند! وانگهی اگر صریح‌تر از این می‌نوشت ممکن بود به مقام پرستی و جاه‌طلبی متهم شود...

ناگفته نگذاریم که بنی‌صدر با زرنگی کرده و در ماده‌ی ۶ پیشنهاداتش یک کلک "ضدانگیزه‌ای" سوار کرده و می‌گوید: "اگر گمان می‌کنید اینهمه به خاطر آنست که به قدرت بازگردم تعهد می‌کنم که هرگز به گرد سیاست نگردم، به شرط آنکه کارهای بالا انجام بگیرند".

دلیل من در این باره (که بنی‌صدر خواسته با این حرف به خمینی کلک بزند) منجمله اظهارنظر صریح خود او در مورد آینده‌ی شخص خودش است. بنا به گزارش روزنامه‌ی فرانسوی لیبراسیون در ۱۴ فوریه‌ی گذشته (سه‌شنبه ۲۵/بهمن/۶۲) در مصاحبه با بنی‌صدر به مناسبت سالگرد انقلاب ضدسلطنتی: "بنی‌صدر به ما گفت: من مطمئنم که رئیس‌جمهور خواهیم شد". اضافه بر این، هر کس که سایر مصاحبه‌های آقای بنی‌صدر را خوانده باشد به وضوح می‌داند که ایشان ۸۰ الی ۹۰٪ مردم ایران را طرفدار شخص خودشان می‌دانند و لذا به اعتقاد ایشان وقتی که آزادی! باشد مردم "منتخب" خودشان را سر کار خواهند آورد و لولاینکه قبلاً به "آقای خمینی" خط و امضاء داده باشد که به گرد سیاست نخواهد چرخید. آخر دفعه‌ی قبل نیز آقای بنی‌صدر به قول خودش استعفايش را نوشته و نزد خمینی گذاشته بود منتهی هرکس که

در دنیای سیاست وارد باشد می‌داند که نه آن استعفا و نه این تضمین مقام ناپرستی، به پیشیزی نمی‌ارزد. چرا که واضح است که اگر کسی اینقدر پاک و منزّه باشد که ادعا می‌کند؛ از آغاز با اینگونه نامه‌نویسی به گرد خمینی نمی‌چرخد و فکر نزدیکی به او را در مخیله‌ی خود نیز راه نمی‌دهد.

حال اگر از اواخر بهمن ماه گذشته تا اول مردادماه سال جاری (یعنی تقریباً ضمن ۵ ماه) آقای بنی‌صدر در "جهاد با نفس" به آنجا رسیده که ریاست جمهوری را که در مصاحبه با لیبراسیون به کسب مجدد آن مطمئن بود یکسره رها کرده است؛ در اینصورت ما (مجاهدین) باید از خود انتقاد کنیم که چرا "نفس مطمئنه" بنی‌صدر را واژگونه و "آماره" یافته‌ایم! فقط ناگفته نمی‌گذارم که آقای بنی‌صدر ۵ روز قبل از اینکه در مصاحبه با لیبراسیون نسبت به ریاست جمهوری خود اظهار "اطمینان" نمایند در مصاحبه با روزنامه‌ی فرانسوی "کوتیدین دوپاری" نیز ابراز اطمینان فرموده بودند که: "چریک‌ها (بخوانید مجاهدین) در ایران انقلاب نخواهند کرد" حال اگر این دو "اطمینان" (یکی نسبت به عدم توفیق مجاهدین و دیگری نسبت به ریاست جمهوری مجدد) را در کنار یکدیگر بگذاریم؛ و نیز در نظر بگیریم که بنی‌صدر به هنگام نامه‌نگاری به خمینی هم نسبت به مرگ احتمالی او متوهم بوده و هم از جنجال تبلیغاتی ایجاد شده توسط رقیب پیشین (مدنی) در لندن مطلع بوده و تاثیر پذیرفته است؛ دیگر باید به کسی که این همه خون‌ها را نادیده می‌انگارد و به فکر سازش با خمینی می‌افتد و او را به جهاد با نفس نیز دعوت می‌کند گفت: "ذات نایافته از هستی بخش (بخوانید جهاد با نفس) - کی تواند که شود هستی بخش؟!"

۶ - هر دو نفر (مدنی و بنی‌صدر) مقاومت مسلحانه و آلترناتیو شورای ملی مقاومت و علی‌الخصوص مجاهدین را تهدید اصلی و مشترک خود و خمینی می‌دانند به آن حد که حاضرند تا پای بوسی آستان امام و یا تطهیر جنایتکاران نیز پیش بروند گو اینکه هیچیک جرأت نمی‌کنند این امر را صراحتاً بر زبان آورند. دلیل این حقیقت این است که در عین تاکید بر وخامت و برهم خوردن اوضاع (در چشم‌اندازی نه‌چندان دور) و در عین پیش‌بینی سقوط و تجزیه و تلاشی و هرج و مرج؛ اصلاً به روی مبارک نمی‌آورد که فی‌المثل این همه تهدید از جانب چه کسی و چه نیروئی خواهد بود. آیا فی‌المثل یک قدرت خارجی ایران را اشغال خواهد نمود؟ آیا کودتای ارتشی

در کار است؟ آیا سلطنت مدفون دوباره باز خواهد گشت؟ آیا آلترناتیو باصلاح پرولتاریائی اقلیت در آستانه‌ی بدست گرفتن قدرت است آیا...؟ خیر، اگر هر یک از این چیزها مطرح می‌بود بالاخره یا مدنی یا بنی‌صدر بی‌تعارف لااقل یکی از این تهدیدات را بر زبان می‌آورد! پس ترس اصلی و تهدید اساسی همانا ترس و تهدیدی است که پنج سال پیش خود خمینی هم با آن مواجه بود و به همین دلیل فتوای جهاد بر علیه شاه نداد و لذا از همان روز بدست گرفتن قدرت مستمرا به مردم و نیروهای انقلابی دستور می‌داد که اسلحه‌ها را برگردانند.

بله، تهدید اصلی، ترس از قیام خلق و درهم‌پیچیدن طومار تمامیت نظام ارتجاعی و کلیه‌ی جناح‌های جنایتکار آن و پیروزی انقلاب نوین و رهائیبخش ایران است که لااقل در شرایط حاضر محتمل‌ترین برآمد آن همانا شورای ملی مقاومت (و در بطن آن مجاهدین) می‌باشد.

باین ترتیب بهتر می‌توان فهمید که چرا علاوه بر اصرار درباره‌ی وخامت اوضاع و امکان تجزیه و تلاشی و هرج و مرج، هم بنی‌صدر و هم مدنی نگرانی‌های خمینی را چنین التیام می‌دهند که اگر پیشنهادات آنها را بپذیرد "پشیمان" نخواهد شد، ایران "آرامش از سر خواهد گرفت" و *وَلَا* (بقول مدنی) "دودش به چشم همه" خواهد رفت! که البته معلوم است منظور از این "همه"، همانا اصحاب "همه‌باهم" (یکی دیگر از اسامی مستعار خمینی) می‌باشد. البته نگرانی و احساس خطر خمینی نسبت به سقوط کل رژیمش واقعیت دارد. بعنوان نمونه خود او (خمینی) در سخنرانی ۱۸/ مرداد/۶۳ چنین گفت: "امروز اگر خدای نخواسته یک خللی وارد پشه در این جمهوری اسلامی، خدا می‌داند که با ما چه خواهند کرد. و دیدید چی شد و باید هم بدانید بفهمید، اگر احساس خطر می‌کنید برای جمهوری اسلامی و همه احساس خطر بکنید..."

حال با توجه به این نگرانی و احساس خطر خمینی - که البته به‌هیچوجه تازگی ندارد - و با توجه به مفاد نامه‌ها و مصاحبه‌های مدنی و بنی‌صدر، می‌توان نتیجه گرفت که "پیغام کردن" و تضمین دادن به خمینی از این روشن‌تر نمی‌شود. بخصوص که بنی‌صدر در "انقلاب اسلامی" ۳/مرداد تصریح کرده بود که ولایت فقیه خمینی به گرد ولایت رهبری مجاهدین توتالیتاریست نمی‌رسد!

اما پیام حضرات به خمینی اینست: تو ما را سرکار بیاور آنوقت "همه باهم" حساب این شورا و این مجاهدین (تهدید اصلی) را خواهیم رسید و "آرام بخشی" خواهیم نمود! خاطرت هم جمع باشد "رژیمی که در آزادی متصدی امور می شود رژیم ضداسلام [و اضافه کنید منافق] نخواهد شد - بنی صدر" و نیز بدان که "هر گاه کسانی باشند که به نظم و قانون کشور سر فرود نیاورند و یاغی گری کنند و خللی در نظم کشور پدید آورند دیگر مماشات با آنها روا نخواهد بود و باید پاسخگوی کجروی های خود باشند و به تعقیب و کیفر گشائیده شوند - مدنی".

.....
لازم به یادآوریست که آنچه حضرات بنی صدر و مدنی بر روی کاغذ آورده اند اولا مکتوب و ثانیا تازه در ابتدای معامله می باشد. به عبارت دیگر معلوم نیست که اگر سند کتبی در کار نبود و خمینی هم گوشه چشمی نشان می داد چه پشتک واروهای دیگری حاضر بودند بر علیه نسل خونفشان ما و بر علیه مقاومت مردم ایران بزنند؟ منتها حضرات هر دو فراموش کرده اند که همان نسلی که خمینی را به روزی انداخته که امثال شما برایش اینقدر غصه بخورند گاه این توانائی را هم دارد که بقول مسعود "در راس موعده" (سخنرانی ۱۲ اردیبهشت او را یک بار دیگر بخوانید) مچ دزدان انقلاب و میوه چینان حرفه ای را تا حدودی بگیرد و توطئه های آنها را در انظار عموم مردم ایران برملا کند.

۷ - هر دو نفر به طرق مختلف بر تنزه اخلاقی خویش نیز پای می فشارند و تا بخواهید برای طرف معامله شان ناز و کرشمه می کنند. ادا و اطواری که البته هیچ کودکی را نمی تواند بفریبد چه رسد به گرگ های مست و شرزه ای نظیر خمینی یا رفسنجانی را. اما حقیقت اینست که در اینباره مخاطب آنها خمینی و رفسنجانی (که کاری به اخلاقیات ندارند) نیستند، بلکه این یک ترفند شناخته شده برای رد گم کردن در انظار مردم ساده ایست که نباید در اینگونه موارد ظن جاه طلبی و مقام پرستی به آقایان ببرند.

۸ - هر دو نفر (چنانکه از متن مصاحبه هایشان پیداست) سیاست های خاص بین المللی را که می تواند اسباب "گشایش" را تسهیل کند مد نظر قرار داده و به زبان بی زبانی - که از قضا در اینگونه موارد خیلی هم گویا و فصیح

و بلیغ است - نکات بخصوصی را خطاب به آنها "مورس" می‌زنند. اگر کسی خواستار کشف رمز این علائم باشد ترجمه‌ی آن به فارسی سره چیزی به این مضمون است:

در ایران انقلابی یا قیامی در شرف وقوع است. اگر اجازه داده شود که از طریق مقاومت مسلحانه - که طبعاً پایه‌ی جز توده‌ی مردم و نیروهای انقلابی و ترقیخواه نمی‌تواند داشته باشد - کار پایان پذیرد، دیگر نه از "خمینی" نشان خواهد بود و نه از "خمینی‌نشان" و "منافع مربوطه". و ای بسا که "توتالیتاریست‌های هژمونیست" بر سر منافع و استقلال و حاکمیت ملی و مردمی و جهت‌گیری ضداستثماری، هیچ کوتاه نیابند، علیهذا "باید کمک کرد" که طیف "میان‌بازان" از داخل و از خارج رژیم خمینی با یکدیگر پیوند بخورند و مقدم بر هر چیز دیگر، کار مقاومت مردمی را یکسره نموده و با حفظ رژیم موجود؛ کنترل اوضاع را "از بالا" بدست بگیرند. در غیر اینصورت: و اسلاما!، وادمکراسی!، و اوطنما!...

ملاحظه می‌شود که بهتر از این نمی‌توان (بخصوص با در نظر داشتن احتمال مرگ خمینی) چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی به مخاطبین مورد بحث، "خط" داد.

درباره پیشنهادات بنی صدر به خمینی

چنانکه قبلاً گفتیم در ظاهر و بطور صوری، تفاوت چشمگیری میان نحوه‌ی نامه‌نگاری و لحن و کلمات بکار گرفته شده از سوی بنی صدر با نحوه‌ی برخورد مدنی وجود دارد. بخصوص که حساب کار مدنی از اول روشن بوده و هیچکس (جز باصطلاح ملی‌گرایان و باصطلاح دمکرات‌های نوع خود او و یا بقایای سلطنت مدفون) سراغ او را نمی‌گرفته. اما بنی صدر تا چند ماه پیش رئیس جمهور شورای ملی مقاومت محسوب می‌شد.

بنابراین اگر کسی سطحی برخورد کند، ممکن است بپرسد که نفس نامه‌ی بنی صدر به خمینی (بطور مجرد) چه گناهی دارد؟ مگر نیست که او برخی از همان مواد مندرج در وظایف مبرم دولت موقت و برنامه‌ی شورای ملی مقاومت را از خمینی درخواست کرده است؟ مانند انحلال "دادگاه‌های انقلاب و... و متوقف کردن جنگ و انتخابات آزاد و برقراری آزادی‌ها و حتی کناره‌گیری خمینی.

اگر چه مطالبی که تاکنون گفتیم به اندازه‌ی کافی برای پاسخ به سوال بالا روشنگر هست، اما با اینهمه چند نکته‌ی دیگر را بایستی به اختصار خاطر نشان نمود:

اولا - حواس بنی‌صدر به اندازه‌ی کافی جمع بوده که با توجه به شناختی که از خمینی دارد ننویسد "صلح کنید"، بلکه نوشته است: "جنگ را موقوف کنید". می‌دانیم که متوقف کردن جنگ، خیلی با صلح کردن تفاوت دارد. زیرا "صلح" (آن هم قبل از آنکه دولت لایق مورد نظر بنی‌صدر بر سر کار بیاید) چه بسا به نتایج غیرقابل‌کنترلی در راستای در هم پیچیده شدن طومار سرنوشت تمامی رژیم منجر شود. وانگهی متوقف کردن جنگ برای خمینی بسیار پذیرفتنی‌تر از "صلح" کردن است. بخصوص که ۶ ماه است جنگ - به دلائل متعدد - در حال توقف نسبی است و طی این مدت خبری از هجوم‌های گسترده‌ی پیشین نبوده.

ثانیا - "انحلال دادگاه‌های انقلاب و ... هیچ حاتم‌بخشی ارزشمندی نیست! بخصوص وقتی که سخن از تعطیل جوخه‌های اعدام و آزادی کلیه زندانیان سیاسی و قطع شکنجه و محاکمه‌ی جلادان و شکنجه‌گران در میان نیست. زیرا تخته شدن در دادگاه‌های ضدانقلاب، کمترین و جزئی‌ترین ضرورت اجتناب‌ناپذیر هر جابجائی پوشالی در کادر این رژیم است. و الا معلوم است که آب هم از آب تکان نخورده و اساسا نیازی هم به پذیرفتن امثال مدنی و بنی‌صدر نخواهد بود! به عبارت دیگر اگر این دادگاه‌ها هنوز باقی باشد تازه چه بسا آقای بنی‌صدر و آقای مدنی باید بروند تتمه حساب‌های "جنگ قدرت" قبلی خود را خدمت آقایان لاجوردی و خلخالی و گیلانی به رژیم پس بدهند!

اما حتی اگر بنی‌صدر شعار انحلال تمامی دستگاهها و نهادهای سرکوبگر و فرمایشی رژیم را نیز می‌داد چندان هنری نکرده بود. زیرا همچنانکه در اواخر رژیم شاه دیدیم تا فشارهای مردمی به اوج نرسد دستگاه سرکوبگر پلیسی و نظامی بر جای خود باقی است. پس نه‌شاه، نه خمینی و نه هیچ دیکتاتور دیگری در یک "سپیده‌دم رویائی" فرمان به انحلال دستگاه‌های سرکوبگرش نداده و نمی‌دهد - مگر وقتی که مردم عملا با جنبش خود طلسم خفقان و سرکوب و تور پلیسی یا نظامی را درهم شکسته و از هم دریده باشند که در اینصورت امثال شاه خودشان فرمان دستگیری ارتشبد نصیری‌شان را هم

می‌دهند (برای نجات تمامیت رژیم) و دولتی (مانند بختیار) را بر سر کار می‌آورند که "انحلال صوری و تشریفاتی ساواک" را نیز در برنامه بگنجانند. ملاحظه می‌شود که در این مورد، بنی‌صدر که حتی از تصریح بر انحلال کمیته و سپاه خودداری می‌کند (چون نمی‌خواهد آقای خمینی را زیاد برنجانند) هنوز اندر خم یک کوچه است!

ثالثاً - بنی‌صدر به خمینی پیشنهاد می‌کند که از امور یکسره کناره‌گیری کند. ولی سخنی از الغای ام‌الفساد یعنی "قانون اساسی ولایت فقیه" در میان نیست و چنانکه در یکی از مصاحبه‌های بنی‌صدر به چشم می‌خورد، گوئیا همان توافق خامنه‌ای و رفسنجانی بر سر "ولیعهد منتظری" برای بنی‌صدر نیز کفایت می‌کند! اما اگر اوضاع واقعا به همان وخامتی باشد که بنی‌صدر در ابتدای نامه‌اش به خمینی یادآوری کرده، لاقلاً می‌باید همانند اواخر رژیم شاه، بنی‌صدر به خمینی پیشنهاد می‌کرد که از کشور نیز خارج شود و راه تبعید در پیش بگیرد. ولی در این مورد نیز بنی‌صدر همچنان در خم یک کوچه است!

اکنون با توجه به توضیحات بالا بوضوح می‌توان دریافت که تفاوت راه میان این بنی‌صدر و آن بنی‌صدری که رجوی از او در پای اسناد شورای ملی مقاومت (برای طرح صلح شورا، برای طرح خودمختاری، برای الغاء قانون اساسی، برای اعلام جمهوری دمکراتیک اسلامی و برای سرنگونی تام و تمام رژیم و محاکمه‌ی عاملان جنایات و انحلال همه‌ی نهادهای سرکوبگر و...) امضاء گرفته بود از کجاست تا به کجا.

اینست معنی بازگشت به پیشینه‌ی ارتجاعی، و خوشا مجاهدین و شورای ملی مقاومت که با بنی‌صدر آنطور بزرگووارانه (که همه می‌دانند) وارد شدند و آنطور نیز قطع همکاری کردند. برآستی تجربه‌ای که ما به آنگونه وارد آن شده و بدینگونه از آن خارج شدیم از آموزنده‌ترین، خلاق‌ترین و اصولی‌ترین آزمایشات سیاسی در تاریخ معاصر ایران است. برآستی بدون این تجربه جریان تکامل و اعتلای روزافزون انقلاب نوین خلق یک حلقه‌ی بسیار پرمعنا (چه از نظر اجتماعی و طبقاتی و چه از نظر سیاسی و چه بلحاظ بین‌المللی) کمبود داشت. ترجیح می‌دهم تجزیه و تحلیل این موضوع که مستلزم گفتار جداگانه‌ایست به فرصت دیگری موکول شود. فقط به اشاره، نکته‌ای را که مسعود در یکی از مصاحباتش گفته بود تکرار می‌کنم. او گفته بود: "بدون اینکه

ذره‌ای قصد خودستایی تشکیلاتی داشته باشم، تاکید می‌کنم که حتی اگر خود نیز عضو مجاهدین نبودم بی‌گفتگو می‌پذیرفتم که سیاست انقلابی هیچگاه در تاریخ سیاسی ایران به این اندازه غنی و هوشیار و متحرک و فداکار نبوده است...

همچنین برای اینکه مشخص باشد که در پس نامه‌ها و مصاحبه‌های اخیر بنی‌صدر چه نقطه‌نظر "ضدانقلابی" نهفته است، ناگزیر یک مقایسه‌ی تاریخی (ولو قیاس مع الفارق برای تفهیم موضوع) ضروری است:

همه می‌دانند که وقتی کارد به استخوان رژیم شاه رسید و توده‌های مردم برشوریده و دست‌اندرکار جاروکردن تمامیت آن دیکتاتوری ضدردمی بودند؛ یک روز شاه در اوج افلاس، دولت نظامی ازهاری را کنار گذاشت و بختیار را به نخست‌وزیری منصوب نمود. شب همان روز همه‌ی کسانی که به تلویزیون دسترسی داشتند بر روی صفحه‌ی تلویزیون نخست‌وزیر (۳۷ روزه) شاهی را که ۳۷ سال بود سلطنت می‌کرد، ملاحظه کردند. برخلاف معمول، نخست‌وزیر شاه در کنار عکس مصدق و با محکوم کردن کودتای ۲۸ مرداد و با تجلیل از مصدق شروع به صحبت نمود. اگر درست به یادمانده باشد در همانجا بود که برنامه‌ی خود را نیز عرضه کرد و آشکارا از آزادی زندانیان سیاسی و حتی انحلال ساواک سخن گفت. چند روز بعد بختیار ناگزیر حتی ایده‌ی فرماندوم برای تغییر رژیم را نیز پذیرفت و پیشنهاد نمود که خودش به ملاقات خمینی که در پاریس بود برود و "آقا" را به ایران عودت دهد. حتی نامه‌ی سراپا فدایت شومی نیز برای خمینی نوشت و از محضر او استدعای شرفیابی نمود. در همان اثناء رئیس شورای سلطنت نیز به پاریس رفت و در نزد خمینی استعفا نمود.

اما یکی از افتخارات بنی‌صدر که بمناسبت‌های مختلف در نوشته‌ها و گفته‌هایش مطرح می‌نمود این بود که در تلاش برای نپذیرفتن بختیار توسط خمینی (بمنظور نفی رژیم سلطنتی در تمامیتش) فعالانه سهم بوده است. مهمتر از همه، خروش توده‌ای عظیم میلیون‌ها نفر از هموطنانمان در سراسر کشور بود که از فردای نخست‌وزیری بختیار یکدل و یکصدا فریاد می‌زدند: "برو گمشو بختیار، ای نوکر بی‌اختیار".

توده‌های مردم بدرستی تشخیص داده بودند که شاه بختیار را نیاورده که چیزی اضافه بر آنچه خود مردم کسب کرده‌اند به آنها بدهد؛ بعکس

ماموریت بختیار در این است که اگر بتواند در فاصله‌ی غیبت شاه و کُند شدن تیزی شعار اصلی (مرگ بر شاه) مانع بدست آوردن بقیه‌ی درخواست‌های مردمی توسط مردم گردد. تا در مرحله‌ی بعد وقتی که آب‌ها از آسیاب افتاد بتوان همان دستاوردهای مردمی را نیز از مردم پس گرفت و شاه را (همانند آنچه بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ واقع شد) مجدداً به کشور بازگرداند.

پس در یک کلام، ماموریت بختیار این بود که جلوی ضرر را از هر کجا که می‌تواند بگیرد و به‌هر ترتیب که شده "کل نظام" را از غرق شدن تمام عیار در برابر امواج خروشان انقلاب مردم برهاند. کما اینکه امروز نیز هنوز صحبت از عودت سلطنت مشروطه می‌کند.

حال با این توضیحات بخوبی می‌توان فهمید که در پس نامه‌نگاری‌ها و مصاحبات مدنی و بنی‌صدر، آنها درحقیقت به خمینی (دژخیم بزرگ‌دوران) پیشنهاد می‌کنند که: اگر کشتی داغان شده‌ی ولایت فقیه به گل نشسته و فی‌المثل ایفای نقش بختیارگونه‌ای ضروریست؛ در خدمت حاضریم! از تو به یک اشارت، از ما به سر دویدن!

و این همان بنی‌صدر است که وقتی بیانیه‌ی شورای ملی مقاومت در ۲۱/فروردین ماه امسال پیرامون علل قطع همکاری شورا با او (بنی‌صدر) صادر شد (که در نخستین ماده‌ی آن امکان استحاله‌ی رژیم خمینی و پاک‌گرفتن آلترناتیوی از درون رژیم تصور باطلی به منظور شکستن روحیه‌ی مقاومت و نفی مقاومت مسلحانه و دلسرد کردن رزمندگان مقاومت ارزیابی شده بود) در اولین شماره‌ی نشریاش (انقلاب اسلامی ۲۹/فروردین/۶۳) قضیه را از اصل منکر شد و چنین نوشت:

"اینک که بدون کمترین ابهام روشن می‌شود این رژیم تحمل چند نماینده‌ی مخالف در مجلس را هم نمی‌آورد، برای مردم جای هیچ شک و ابهامی نمی‌ماند که اگر وضعیت دیگری می‌خواهند نباید منتظر تحول درونی رژیم خمینی بشوند."

بنی‌صدر در همین مقاله افزود: "اینک جامعه بوضوح تمام می‌بیند که راه دیگری جز استقامت خودش باقی نمانده است. نباید به امید واهی تحول درونی گروهی که قدرت را در دست دارند و هژمونی خود را اصل می‌شناسند دل خوش کند" (همانجا)

و چند سطر بعد: "توجه به این امر اساسی بود که ما را بر آن داشت در فعالیت سیاسی و تبلیغاتی دوران مهاجرت از راه تحلیل واقعیت‌ها، بطور مستمر، وهم و آرزوی باطل بودن "تحول درونی" رژیم را بر عموم روشن کنیم..." (همانجا)

حتی بنی‌صدر در این مقاله از این هم فراتر رفته و برای تبری از مغالطات مضمّن‌کننده و ارتجاعی شماره‌های پیشین نشریه‌اش با "میانی"‌های رژیم خمینی (که بکرات مورد اعتراض مجاهدین و شخص مسعود قرار گرفته بود) به جملاتی از لابلای برخی مقالات گذشته‌ی روزنامه‌اش (مانند همان منافذی که معمولا روزنامه‌ی حزب توده برای استفاده در ایامی که بخت برمی‌گردد در انبان داشت!) استناد نموده و در پایان نوشت: "... رژیم خمینی میان تحول به دمکراسی و استقلال و یا استبداد و وابستگی، بطور برگشت‌ناپذیر خط تحول استبداد و وابستگی را برگزیده است" (همانجا، تاکیدات در همی نقل‌قول‌ها از ماست).

حال از نویسنده‌ی این جملات باید پرسید کدام را باور کنیم؟ اینها را یا نامه نوشتن به خمینی و دعوت از او "به جهاد با نفس" و بر سر کار آوردن "دولت لایق و دلسوز" را؟

اینها را یا دعوت بین‌المللی به حمایت از جناح نرم خو و صلح‌جوی رژیم را؟

شاید هم قبل از هر چیز عنان گسیختگی آن نفس سرکش قدرت‌طلب را باید باور نمود که بر هیچ اصل و معیار و عهد و التزامی پایدار نیست. اگر جز این بود بنی‌صدر قبل از حرمت‌شکنی خیانت‌بار اخیر خود در رابطه با خمینی، لختی به یاد می‌آورد که سرمقاله‌ی ۲۹ فروردین نشریه‌اش را با این جملات (درباره‌ی رژیم خمینی و نیز تلویحا مجاهدین) به پایان رسانده است: "راه، آن نیست که منتظر تحول مطلوب آن بنشینیم، راه آنست که آنها سرنگون و آلترناتیوی را جانشین آن سازیم که تمامی نیروها را بر اساس سه اصل آزادی، استقلال و عدم هژمونی هیچ شخصیت و نهاد و سازمان و حزبی در خود گرد آورد."

البته ما مطمئن هستیم که اگر بنی‌صدر جوابی از خمینی در قبال ناماش دریافت نکند، باز هم داعیه‌ی "سرنگونی" بلند خواهد کرد و نیز همین جملات و عبارات فوق را به رخ خود ما خواهد کشید و بسا از تهمت و

افتراهای ناحقی! که منافقین توتالیتاریست بر او نثار کرده‌اند خواهد نالید! شاید هم صلاح او این باشد که هم اکنون قول "متوقف کردن جنگ" و "انحلال دادگاههای انقلاب" و "برکنار کردن خمینی" و "استقرار آزادی‌ها" را از آلترناتیو دمکراتیک قبول کند و به جای اینکه به خمینی خائن تعهد بسپارد، یکبار هم به خلق بنویسد و تعهد بدهد که دیگر گرد سیاست نخواهد گشت...

بله آقای بنی‌صدر! (همچنانکه خود نیز به خمینی نوشته‌اید) در این رابطه بهتر است "به مردم ایران... اعتماد کنید" و مطمئن باشید که آزادی‌هایشان را با قدرتمندی تمام و با جهاد با خمینی و تمامیت رژیمش (و نه با دعوت او به جهاد با نفس) باز خواهند ستاند.

حرمت شکنی خیانت‌بار

عجز و لایب‌ی مدنی به درگاه خمینی و رفسنجانی هیچ شگفتی ندارد. او پیوسته همین بوده که هست. به همین دلیل ما (مجاهدین) هیچگاه با او کاری نداشته‌ایم. برای هر آنکس که خود از جنس او نبوده نیز شناختن او و درک ماهیتش هرگز کار مشکلی محسوب نمی‌شده است.

اما تنهی بنی‌صدر یک‌چند به تنهی مجاهدین خورده بود! لذا او بخوبی می‌داند که همین نسلی که از جان برای او مایه گذاشت، هزارهزار بوسیله‌ی خمینی شکنجه و تیرباران شده‌اند. پس بر این حرمت شکنی او در رابطه با دژخیم بزرگ دوران چه نامی جز "خیانت" می‌توان نهاد؟ یکبار دیگر نامه و مصاحبه‌های اخیرش را بخوانید تا ابعاد این گناه عظیم بیشتر روشن شود. او ناجوانمردانه به فروریختن بزرگ‌ترین قبح زمان قد علم کرده و برآستی آخرین ذرات پیمان خود با اردوی خلق و مقاومت را بدین‌وسیله درهم شکسته است.

قدم برداشتن برای مشروع کردن رژیم و بویژه شخص خمینی دجال و ضدبشر هیچ نام و تفسیری جز آنچه گفته شد ندارد. نسلی که سوگند خورده است تا پای جان از قاتل تمام ملت ایران و قاتل رشیدترین فرزندان این خلق و از سرنگونی رژیم او نگذرد؛ این را از هیچکس نمی‌تواند بپذیرد. فشردن دست رژیم خمینی و خودفروشی سیاسی به این رژیم را هر کس در هر

کجا و در هر شرایطی که بپذیرد حساب خود را بالمره از اردوی مردم و مقاومت مردمی جدا کرده است. حتی اگر فرمانده و رهبر ما "مسعود" باشد. حتی اگر مجاهد شکنجه شده و اسیری باشد که صرفاً از ترس جان به لودادن یاران و خیانت به خلق و همکاری با دشمن ضد بشری دست یازیده باشد.

پس مقاومتی که هزاران هزار از زنان و مردانش به دستور خمینی یا به بند و شکنجه گرفتار شده‌اند و یا بدن‌هایشان سوراخ سوراخ و قطعه قطعه شده است، در برابر عادی جلوه دادن این حرمت شکنی قویاً ایستادگی خواهد کرد و در این رابطه از برملا کردن هیچکس و هیچ چیز فروگذار نخواهد نمود. و الا معلوم می‌شود که برای خون شهدایش هیچ ارزشی قائل نیست و مقاومت مسلحانه و سرنوشت مردم و عالی‌ترین مصالح ملی و مردمی، برای او شوخی‌ها و کلمات مبتدلی بیش نبوده‌اند.

علیهذا مجاهدین به همه‌ی اشخاص و جریانات سیاسی مخالف شورا و مخالف مجاهدین هشدار می‌دهند که هر کس در لنگ و لگد انداختن علیه مجاهدین و مخالفت با شورای ملی مقاومت (که طبعاً حق سیاسی اوست) البته کماکان آزاد است ولی اگر در مرزهای "شاه و خمینی" متوقف نشود؛ دیگر نباید توقع سکوت و بردباری و دم نزدن در قبال مواضع ضدانقلابی را داشته باشد. زیرا که افساء و انتشار این موارد نخستین وظیفه‌ی ملی و مردمی و انقلابی هر ایرانی میهن پرست و آگاه و مبارز است.

نام خدا و ارواح پاک اولیاء...

بنی صدر نامی خود به خمینی را با نام "خدا و ارواح پاک اولیاء دین" که توصیه‌ی مددخواهی از آنها را به دشمن قهارشان خمینی نموده به پایان برده است. اگر بنی صدر کشیشی می‌بود که هرگز در سیاست و در خطیرترین امور جامعه ادعا و دست نمی‌داشت؛ اگر دعاوی مضحک جامعه‌شناسانه‌اش را به‌کناری می‌گذاشت و صرفاً به امور مربوط به آموزش روح فردی اشتغال می‌ورزید و اگر خود را به غلط ایدئولوگ اسلامی تلقی نمی‌نمود و بجای آن در خفا سعی می‌کرد روح خبیث و سفاک شیطان جماران را تسخیر نموده و با نصایح فردی، آنرا مهار ساخته و براه راست هدایت کند؛ آنوقت خود را به این راضی می‌کردیم که چه بسا خمینی نیز فرعون وار در لحظه‌ی غرق شدن خودش و

رزیمش به خدا و خلق خدا و انبیاء و اولیاء خدا ایمان بیاورد و لذا بنی صدر را به موعظه کردن " بیان ریائی پاریس " نکوهش نمی کردیم . اما از آنجا که نامی بنی صدر در شرایط حاضر (بر اساس آنچه تاکنون گفتیم) مشخصا واجد مفهوم اجتماعی و سیاسی است ؛ از این حیث با تذکار رنج و شکنج همی شهیدان و اسیران مقاومت و با تذکار همی درد و محنت ملت خمینی گزیده ی ایران ، ما نیز با تلاوت آیاتی از قرآن به بحث خود خاتمه می دهیم :

فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا اَرْحَامَكُمْ . . .

پس آیا امید دارید که ولایت یافته و به سرپرستی (کاری) گمارده شوید تا در زمین تباهکاری نموده و رشته های پیوند و خویشاوندی تان را ببرید ؟

اِنَّ الَّذِيْنَ ارْتَدَوْا عَلٰى اَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدٰى الشَّيْطٰنُ سَوَّلَ لَهُمْ وَاَمَلٰى لَهُمْ

همانا گسانیکه (از راه) برگشتند و بدان پشت کردند پس از آنکه راه هدایت بر ایشان آشکار و تبیین گردید ، همانا که شیطان آنها را به هوس انداخت و فریفت .

ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوْا لِلَّذِيْنَ كَرِهُوْا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ سَنَطِعْكُمْ فِيْ بَعْضِ الْاَمْرِ وَاَللّٰهُ يَعْلَمُ اَسْرَارَهُمْ . . .

این بدان سبب است که به آنانی که از آنچه خدا فرو فرستاده و مقرر کرده گراحت دارند (و پاس حرمت ها و حد و مرزهای خدائی را نمی دارند) گفتند که در پاره های امور و برخی مواضع از شما پیروی خواهیم نمود و خدا به نهانکاری ایشان آگاه است .

ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اتَّبَعُوْا مَا اسَّخَطَ اللّٰهُ وَ كَرِهُوْا رِضْوَانَهُ فَاَحْبَطَ اَعْمَالَهُمْ

این بدان خاطر است که از آنچه خدا را به خشم می آورد تبعیت نموده و خشنودی او را خوشایند نداشتند پس خدا گدازهای ایشان را تباہ و بیهوده ساخت .

اَمْ حَسِبَ الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ اَنْ لَّنْ يُخْرِجَ اللّٰهُ اَصْفَانَهُمْ

آیا آنانکه در دل هایشان بیماری است چنان می پندارند که خدا هرگز

وَاَنْتَبَلُوْكُمْ حَتّٰى تَعْلَمَ الْمُجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَاَلصّٰبِرِيْنَ . . .

و هر آینه شما را می آزمائیم تا مجاهدان و بردباران و مقاومت کنندگان

شما را بدانیم و معلوم گردانیم . . .

مصاحبه‌بنی‌صدر با لوموند

آقای بنی‌صدر در لوموند اعلام کرد: "عصر بعد از خمینی هم اکنون شروع شده است."

رئیس‌جمهور سابق بنی‌صدر طی بیاناتی که جمعه ۳ اوت به لوموند نمود، گفت ربودن بوئینگ تنها در چارچوب مبارزه برای قدرت که بین "میان‌روها" و "افراطیون" در تهران بیداد می‌کند، بیان می‌گردد. آقای بنی‌صدر با اتکاء به اطلاعات منابع موثق اظهار می‌نماید که مبارزه برای جانشینی در اواسط ژوئیه، در پی خراب شدن وضعیت جسمانی امام خمینی شکل جدیدی در ایران پیدا کرده است.

به گفته‌ی رئیس‌جمهور سابق ایران، امام ۱۲ ژوئیه‌ی گذشته در پی ناراحتی‌های جدید قلبی بغوریت بستری شده و به مدت ۴۸ ساعت وضعیت او ناامید کننده محسوب شده بوده است. او (بنی‌صدر) با این وجود می‌افزاید وضع جسمانی خمینی بهبود یافته است.

آقای بنی‌صدر اظهار می‌کند که احتمال ناپدید شدن امام، جناح سخت در حکومت تهران را در افزایش اقدامات سرکوبگرانه بر علیه مخالفین در داخل ایران، برانگیخته است. او (بنی‌صدر) می‌گوید "به این ترتیب بیشتر از ۱۵۰ مخالف متعلق به تمایلات مختلف، حدود اواسط ژوئیه اعدام شدند" و آقای ری شهری، قاضی نظامی، در راس وزارت مهم اطلاعات و امنیت که کار پلیس سیاسی را می‌کند منصوب شد، آقای بنی‌صدر همچنین اقدامات آزار و اذیت زنان را، که مجبور هستند کاملاً پوشش اسلامی را رعایت کنند به "افراطیون" ایرانی نسبت می‌دهد.

جنگ علیه عراق

رئیس‌جمهور سابق ایران اظهار داشت که ژنرال ظهیرنژاد، رئیس ستاد ارتش ۱۴ ژوئیه‌ی گذشته، بخاطر ابراز عدم رضایت در مقابل دخالت

مذهبیون در پیشبرد جنگ بر علیه عراق، استعفا داده است. به گفته‌ی آقای بنی‌صدر، ژنرال رحیمی تلگرافی برای امام خمینی و رئیس‌جمهور علی خامنه‌ای فرستاده و خواهان عزل فرماندهان نظامی مسئول شکست‌های اخیر در جبهه‌های جنگ با عراق شده است. "آقای بنی‌صدر تأکید می‌کند که ژنرال رحیمی به لبریز شدن صبر اکثر افسران ارشد ارتش، که به گفته‌ی او، با استفاده‌ی گسترده از "داوطلبین مرگ" مخالفند و خواهان این هستند که برای رهبری عملیات باید فکر مجددی بر پایه‌ای که فنی‌تر باشد نمود. افسران ارتش بخصوص خواهان تسلیحات جدیدی هستند." آقای بنی‌صدر می‌گوید: این احتمال تنها در صورتی که تحقق گشایش به طرف غرب انجام شود عملی است." آقای بنی‌صدر همچنین می‌گوید که جناح سخت رژیم در مقابل این واقعیت که "میان‌روها" بنظر می‌رسد خواهان یک راه‌حل دیپلماتیک برای جنگ با عراق هستند نگرانند او (آقای بنی‌صدر) ابراز اطلاع می‌کند که اخیراً دولت ایران - از طریق عربستان سعودی - به دولت بغداد پیشنهاد یک راه‌حل مصالحه‌جویانه، که دیگر مسئله‌ی عزیمت رئیس‌جمهور صدام حسین را مطرح نمی‌کند را کرده است.

از او (صدام) تنها خواسته شده بطور سمبلیک کنار رود. تهران دیگر خواهان غرامت نبوده و آماده است فوراً مذاکرات صلح را شروع کند.

به گفته‌ی آقای بنی‌صدر نقش میانجیگری که توسط عربستان سعودی اجرا شده است، دلیل اقدام به ربودن یک هواپیمای عربستان که توسط مقامات اسپانیایی افشاء شده را توضیح می‌دهد. بنا به گفته‌ی آقای بنی‌صدر عاملین این هواپیماربایی آماده‌ی ربودن هواپیمای شاهزاده ولیعهد عربستان سعودی، امیر عبدالله بن سعود بوده‌اند. آقای بنی‌صدر نتیجه‌گیری می‌کند که عصر بعد از خمینی شروع شده است. اگر امام بمیرد، افراطیون دیگر هیچگونه شانس برای پیروزی ندارند، بخاطر همین است که به عملیات خرابکاری برای سنگ‌اندازی در مقابل اقدامات "میان‌روها" که خواهان گشایش دیپلماتیکی به طرف غرب و یک راه‌حل مسالمت‌آمیز برای جنگ با عراق هستند، افزایش می‌دهند.

ژان گراس

تذکر: کلمه‌ی خط‌کشی‌ها و تأکیدات زیر جملات و عبارات از ماست.

کلیشه مصاحبه بنی صدر باروزنامه اتریشی ” آربایترسایتونگ “

تذکر: کلیه‌ی خط‌گشی‌ها و تاکیدات
زیر جملات و عبارات از ماست .



سال چهاردهم، شماره ۶۶۲، هفته پنجم مرداد ۱۳۶۳

بنی‌صدر: من رهبری مبارزه علیه خمینی را بر عهده گرفته‌ام

انوالخسینی صدر، رئیس‌جمهور خمینی
جمهوری اسلامی ایران، در مصاحبه‌ای

با گزورگ هافمن، خبرنگار رورایمه (آر ماپتر راینسویگ)، چاپسویس، به پرسشهای او در باره تحولات اخیر جنگ ایران و عراق پاسخ گفت. در این مصاحبه که در پارسی انجام گرفت، و در شماره ۱۹ جولای رورایمه مذکور منتشر شد، سسی صدر در پاسخ به این پرسش که چرا حمله‌ای که در تهران با هوانیها هم بزرگ ماه رمضان اعلام شد انجام نگرفت، گفت: «نه فقط من پیش‌پرسی کردم که این بار حمله‌ای در مقیاس گسترده، دشوار خواهد بود، بلکه هم چنین مبارزه‌ای را علیه فرستاد کوه‌کان مردم ایران به حساب، که در آنجا مسئولان صبح انسانی از آنها استفاده میشود، آغاز کرده‌ام.»

گزورگ هافمن به اظهار نظر کنی تحریک و تحلیل گرسائل سیاسی و نظامی اشاره کرد که میگویند اگر تهران صلح کند، سرنگ خواهد شد. وی از سسی صدر پرسید آیا با چنین نظری موافق است یا خیر؟

رئیس‌جمهور پیشین خمینی اعلام کرد در پاسخ گفت: «بله، اما اگر جنگ هم به چنان ادامه یابد، وضعیت بهتر نخواهد شد، این بر سر یک دوراهی قرار گرفت است.»

خبرگزاری کورآنگاه این پرسش را مطرح کرد که سسی صدر نسبت به آهسته‌آهسته ای بریک، ایران به هیچ حمله‌ای دست نخواهد زد. سسی صدر پاسخ داد: «بله منظر من خیر، اما این واقعیت که ایران اینک در اول است نشان میدهد که ما کار درستی میکنیم که به مخالفت با جنگ برخاسته ایم. زیرا ادامه دادن (جنگ) به معنای ضعیف شدن است. و ما سبب خواهیم کشورمان شکست بخورد، و بیشتر از همه ما نمیخواهیم رژیم عراق مستحکم شود.»

آنگاه سسی صدر در پاسخ به این اظهار نظر خبرنگار که سسی صدر نسبت به اعلان ایران پیرو بوده است گفت: «بله هیچ‌چیز در میان ما، و در جنگهای ایران، اعتقاد به سرزود و غدا، و رکود و عدم فعالیت بود، که باید به هر چیز را در پیشروان تعیین داد. امروز ایران مردم جان نثار باقیه‌ای متفاوت اند، امروز ایران مردم جان نثار باقیه‌ای هستند ما نظر دیگری فعال، و اگر خمینی جنگ را ادامه دهد، وی از این نصیرتا معدودی سود خواهد آورد سسی صدر این نظریه را تغییر یافته راه حساب میآورد هنگامی که میگویند: «اینها»

به اعلان از ما در کسب آن، و اینانید دنیا را تغییر دهید. [اما] بکنایا، ما میترسید. [اوستیکر چنین سخنانی نیست - این معکس کننده آگاه و بسیار -] عیب در است. به رژیم

خمینی به هیچکس دیگر پیروانه در نهایت این مردم را متوقف سازد. ۱۱

در ادامه مصاحبه، رئیس‌جمهور پیشین - خمینی - در پاسخ به این پرسش که آیا وضعیت نوری خمینی احداً - تا به پیروده است، یا تنها شخص وی اشتباهاتی مرتکب شده است یا خیر، اظهار داشت: «مسلماً من اشتباهات بسیاری کرده‌ام اما بهترین اشتباه آن بود که کاملاً به خمینی اعتماد کردم. من معتقدم که او - نه عنوان رهبر منصف - تعهدات خود را محترم خواهد شمرد، تعهداتی که در مدت نخستینش در پارسی به عمل آورد. اما در مبارزه علیه شاه، ما چشمان خود را بر روی حرص خمینی بران داشتیم.»

سسی صدر در پاسخ به این پرسش که آیا یک حشش مقاومت در برابر حکومت خمینی می‌باشد، زودتر پایه‌گذاری شده است، او پاسخ داد: «بله، از همان اول می‌بایستی اشاعه تحسینی برای پایدار کردن در برابر اقدامات که علیه سسی صدر صورت انجام شده بود می‌آمد. اما ما یک مشورل تصحیح تمام این اشتباهات هستیم. من رهبری مبارزه علیه خمینی را بر عهده گرفته‌ام. گروهی که گوناگون بود، بسیار خواستار سسی صدر است. ما شغله‌اند، سابق خانگی او است که کسانی که به می‌گویند به اگون، اکثریت برادران تشکیل میدهد. اکنون ما در سسی صدر یک کار مهم موفق می‌شویم. و...»

در اینجا خبرنگار رورایمه (آر ماپتر راینسویگ) سسی صدر را مطلع کرد که وی پرسید منظور او از «اما» چه کسانی است، او پاسخ داد: «سسی صدر پاسخ داد: «تمام کسانی که خواستار تغییر اوضاع در داخل ایران هستند. گروهی هستند که به کشورهای خارجی تکیه دارند، به رژیم عراق تکیه دارند، ما با همکاری با رژیم صدام حشش مخالف هستیم، و سبب به سختی تحریک انتقادات انجام شده، آنگاه تحریک - جنگ انجام شده، و سپس - اگر این کار موفقیت قیامت باشد، شما در یک مرحله سوم مبارزه‌ای را برای ماز گرداندن آزادی آغاز خواهیم کرد. و هنگامی که این امر به نتیجه می‌انجامد، به معنای پایدار رژیم خمینی خواهد بود. ۱۱»

بها: ۳۵۰ ریال

گردآوری و تنظیم از:

اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور

(هماداران سازمان مجاهدین خلق ایران)



کتاب‌خانه ملی